

کتاب

مثنوی معنوی

تألیف

جلال الدین محمد بن محمد بن الحسین الباخی ثم الرومی

جلد اول

بعد از مقابله با پنج نسخه از نسخ قدیمه بسعی و اهتمام و تصحیح

رینولد آلین نیکلسون

---

در مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلاند بطبع رسید

سنه ۱۹۲۵ مسیحی



## فهرست حکایات و قصص

### دفتر اول

صفحه

- عاشق شدن پادشاه بر کینزک و رنخور شدن کینزک و بخواب دیدن  
پادشاه طیب الهی را و فرستادن پادشاه رسولانرا بسرقند  
۱۷-۰ باوردن زرگر و کشتن پادشاه زرگررا باشارت طیب الهی،  
۱۷ حکایت مرد بقال و طوطی،  
۴۶-۲۱ حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیانرا می کشت،  
۵۵-۴۶ حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاک دین عیسی سعی می نمود،  
۵۱ کثر ماندن دهان آن مرد که نام محمدرا عم بنسخر خواند،  
۵۳ قصه باد که در عهد هود عم قوم عادرا هلاک کرد،  
۸۵-۵۶ حکایت نخچیران و شیر،  
۵۹ نگریستن عزرائیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان،  
۶۷ زیافت تاویل رکیک مگس،  
۷۴ قصه هدهد و سلیمان،  
۷۶ قصه آدم عم و بستن قضا نظر اورا،  
آمدن رسول روم تا امیر المؤمنین عمر رضه و سوال کردن رسول  
از عمر رضه از سبب ابتلای ارواح با این آب و گل اجساد،  
۹۴-۸۶ اضافت کردن آدم آن زلترا بخویشتن که ربنا ظلمنا و اضافت  
کردن ابلیس گناه خودرا بخدا که بما اغویتنی،  
۹۱ قصه بازرگان که طوطی اورا پیغام داد بطوطیان هندوستان،  
۱۱۲-۹۵



صفحه	
۹۹	نعظیم ساحران مر موسی را عم،
۱۱۶-۱۲۰	داستان پیر چنگی با عمر رضه،
۱۲۲، ۱۲۵	سؤال کردن عایشه رضاها از مصطفی عم که سر باران امروزینه چه بود
۱۲۹	نالیدن ستون حنانه چون برای پیغامبر عم منبر ساختند،
	اظهار معجزه پیغامبر عم بسخن آمدن سنگ ریزه در دست ابو
۱۳۱	جهل،
۱۳۷	قصه خلیفه کی در کرم از حاتم طایی گذشته بود،
۱۳۸-۱۸۰	قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او،
۱۵۵	حقیر و بی خصم دیدن دیده‌های حس صالح و نایقه صالح را،
۱۷۵	ماجرای نحوی و کشتیبان،
	کبودی زدن قزوینی بر شانگه صورت شیر و پشیمان شدن او
۱۸۲-۱۸۵	بسیب زخم سوزن،
۱۸۵-۱۹۲	رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر بشکار،
۱۸۸	قصه آنک در یاری بکوفت از درون گفت کیست گفت منم،
۱۹۲-۱۹۴	تهدید کردن نوح عم مر قوم را،
	آمدن مهمان پیش یوسف عم و تقاضا کردن یوسف ازو تحفه
۱۹۴-۱۹۹	و ارمغان،
۱۹۹-۲۰۳	مرتد شدن کاتب وحی،
۲۰۳	دعا کردن بلعم باعور،
۲۰۴-۲۰۷	قصه هاروت و ماروت،
۲۰۷-۲۰۹	بعیادت رفتن کبر بر همسایه رنجور خویش،
۲۰۹-۲۱۱	قیاس کردن ابلیس در مقابله نص،
۲۱۲-۲۱۵	قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی،



دفتر اول،

۵

صحیفه

- ۲۲۸-۲۱۵  
۲۲۰  
۲۲۸  
پرسیدن پیغامبر عم مر زیدرا امروز چونی و جواب کردن زید و گفتن پیغامبر اورا که این سررا فاش تر ازین مگو، منہم کردن غلامان و خواجه ناشان مر لقمانرا، آتش افتادن در شهر باایام عمر رضه،
- ۲۲۶-۲۲۹  
۲۲۹  
خدا انداختن خصم در روی امیر المؤمنین علی کرّم اللہ وجہه و انداختن علی شمشیررا از دست،
- ۲۴۰-۲۲۶  
۲۲۹  
گفتن پیغامبر عم بگوش رکابدار امیر المؤمنین علی کرّم اللہ وجہه که کشتن علی بر دست تو خواهد بودن و مسامحت کردن علی با خونی خویش،
- نعجب کردن آدم عم از ضلالت ابلیس و عجب آوردن،

دفتر دوم،

صحیفه

- ۲۵۲  
۲۵۴  
۲۷۴-۲۷۲، ۲۵۴  
۲۶۴-۲۵۵  
۲۶۷-۲۶۵  
۲۷۱-۲۶۸  
۲۷۱  
هلال پنداشتن آن شخص خیالرا در عهد عمر رضه، دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیر دیگر، التماس کردن همراه عیسی عم زند کردن استخوانها از عیسی عم، اندرز کردن صوفی خادمرا در بیمارداشت بهیسه و لا حول گفتن خادم، یافتن پادشاه بازرا بخانه کم پیرزن، حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه جهت غریبان بالهام حق، ترسانیدن شخصی زاهدی را که کم گری تا کور نشوی،



طیغه

- ۲۷۵ خاریدن روستایی بتاریکی شیر را بظن آنک گاو اوست،
- ۲۷۹-۲۷۵ فروختن صوفیان بهیمة مسافرا جهت سماع،
- ۲۸۷-۲۷۹ تعریف کردن منادیان قاضی مفلس را گرد شهر،
- ۲۸۹ ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت بیهمت،
- ۲۹۳-۲۰۴ امتحان پادشاه بان دو غلام که نو خرید بود،
- ۲۲۴-۲۲۲، ۲۱۱-۲۰۴ حسد کردن حشم بر غلام خاص،
- ۲۱۱-۲۰۸ گرفتار شدن باز میان جفدان بوبرانه،
- ۲۱۴-۲۱۱ کلوخ انداختن نشنه از سر دیوار در جوی آب،
- فرمودن والی آن مرد را که آن خارین را که نشاند بر سر راه  
بر کن،
- ۲۱۴
- ۲۲۶-۲۲۲ آمدن دوستان بیمارستان جهت ذالنون،
- ۲۲۲-۲۲۶ امتحان کردن خواجه لقمان زیرک لغمان را،
- ۲۲۴ عکس نعظیم پیغام سلیمان عم در دل بلقیس از صورت حقیر هدهد،
- ۲۲۶ انکار فلسفی بر قراءت ان اصبح ماؤکم غورًا،
- ۲۴۶-۲۴۰ انکار کردن موسی عم بر مناجات شوپان،
- ۲۴۹-۲۴۶ پرسیدن موسی عم از حق تعالی سر غلبه ظالمان،
- ۲۴۹ رنجانیدن امیری خفته را که مار در دهانش رفته بود،
- ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۲ اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس،
- ۲۵۶ گفتن ناینبابی سابل که دو کوری دارم،
- گفتن موسی عم گوساله پرست را که آن خیال اندیشی و حزم تو  
کجاست،
- ۲۶۰-۲۵۸
- ۲۶۲ تملق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس،
- ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۴ رفتن مصطفی عم بعبادت صحابی رنجور،



صحیفه

- ۲۶۵ وحی کردن حقّ تعالی بموسی عمّ که چرا بعبادت من نیامدی،
- ۲۶۶-۲۶۹ تنها کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر،
- ۲۶۹ گفتن شیخی ابا یزید را که کعبه منم گرد من طوافی می کن،
- ۲۷۰ حکایت مرید که خانه نو ساخت،
- ۲۷۶ عذر گفتن دلفک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد،
- ۲۸۰، ۲۷۶ بحیلت در سخن آوردن سایل آن بزرگدرا که خود را دیوانه ساخته بود،
- ۲۷۹ خواندن محتسب مست خراب افتاده را بزندان،
- ۴۰۲-۲۹۱ بیدار کردن ابلیس معاویه را رضه که خیز وقت نماز است،
- ۲۹۹-۰ شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را،
- ۴۰۱ فضیلت حسرت خوردن آن مخلص بر فوت نماز جماعت،
- ۴۰۲ فوت شدن دزد با آواز دادن آن شخص صاحب خانه را که نزدیک آمد بود که دزد را در یابد و بگیرد،
- ۴۰۴-۴۰۸، ۴۱۰ قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان،
- ۴۰۹ قصه آن شخص که اشتر ضالّه خود می جست و می پرسید،
- ۴۱۷ قصد کردن غزان بکشتن يك مردی تا آن دگر بترسد،
- ۴۲۰ شکایت کردن پیرمردی بطیب از رنجوریها و جواب گفتن طیب او را،
- ۴۲۱ قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش نوحه می کرد،
- ۴۲۴ ترسیدن کودک از آن شخص صاحب جنّه و گفتن آن شخص که ای کودک مترس که نامردم،
- ۴۲۴ قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری که در پیشه می رفت،
- ۴۲۵ قصه اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن آن فیلسوف او را،



صفحه

- ۴۲۷، ۴۲۴ کرامات ابرهیم ادم بر لب دریا،
- ۴۲۲، ۴۲۸ طعنه زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ اورا،  
دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد بگناه و جواب  
گفتن شعیب اورا، ۴۲۶
- گفتن عایشه رضی الله عنها مصطفی را عم که توبی مصللاً بهر جا  
نماز می‌کنی، ۴۲۹
- کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن موش در خود، ۴۴۰
- کرامات آن درویش که در کشتی منتهش کردند، ۴۴۲  
نشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار می‌گوید و عذر  
گفتن او، ۴۴۱-۴۴۴
- سجده کردن بچی عم در شکم مادر مسیح را عم، ۴۴۹
- جستن آن درخت که هرکه میوه آن درخت خورد نمیرد، ۴۵۲  
منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی بنام دیگر فهم کرده  
بود آن را، ۴۵۴
- بر خاستن مخالفت و عداوت از میان انصار ببرکات رسول صاعم، ۴۵۶
- قصه بطیچگان که مرغ خانگی پروردشان، ۴۵۹  
حیران شدن حاجیان در کرامات آن زاهد که در بادیه تنه‌اش  
یافتند، ۴۶۰



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هذا كتاب المثنوى<sup>(a)</sup> وهو أصول أصول الدين، في كشف أسرار الوصول واليقين، وهو فقه الله الأكبر، وشرع الله الأزهر، وبرهان الله الأظهر، مثل نوره كمشكاة فيها مصباح، يشرق إشراقاً أنور من الإصباح، وهو جنان الجنان، ذو<sup>(b)</sup> العيون والأغصان، منها<sup>(c)</sup> عين نسي عند أبناء هذا السبيل سلسبيلاً، وعند أصحاب المقامات والكرامات خير مقاماً وأحسن مقيلاً، الأبرار فيه يأكلون ويشربون، والأحرار منه يفرحون ويطربون، وهو كليل مضر شراب للصابرين، وحسرة على آل فرعون والكافرين، كما قال<sup>(d)</sup> يضلُّ به كثيراً ويهدي به كثيراً<sup>(e)</sup>، وأنه شفاء الصدور وجلاء الأحزان، وكشاف القرآن، وسعة الأرزاق، ونطيب الأخلاق، بأبدي سفرة كرام بررة<sup>(f)</sup> يمنعون أن لا يمسه إلا المطهرون<sup>(g)</sup>، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه، والله يرصد ويرقبه وهو خير حافظاً وهو أرحم الراحمين، وله القاب أخر لقبه الله تعالى، واقتصرنا على هذا القليل والقليل يدل على الكثير، والمجرعة تدل على الغدير، والحفنة تدل على البدر الكبير، يقول العبد الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى محمد بن محمد بن الحسين البلخي تقبل الله منه اجتهدت في تطويل المنظوم المثنوى المشتمل على الغرائب والنوادر

This preface is wanting in CL.

(a) هذا كتاب المثنوى instead of A بالله ولا توفيقى إلا بالله (b) Bul. ذوات  
وما (c) Bul. adds فيها B (d) Bul. قال الله تعالى (e) Bul. adds من رب العالمين  
تنزيل من رب العالمين (f) Bul. بان (g) Bul. adds

(11) From the words خير حافظاً to the end of the preface the text of A is almost illegible.



وَعُرَّرَ الْمَقَالَاتِ ، وَذُرَّرَ الدَّلَالَاتِ ، وَطَرِيقَةُ الزَّهَادِ وَحَدِيقَةُ الْعِبَادِ ، فَصِيرَةُ  
 الْمَبَانِي ، كَثِيرَةُ الْمَعَانِي ، لَاسْتِدْعَاءَ سَيِّدِي وَسَنَدِي ، وَمَعْتَمَدِي ، وَمَكَانَ الرُّوحِ  
 مِنْ جَسَدِي ، وَذَخِيرَةَ يَوْمِي وَغَدِي ، وَهُوَ الشَّيْخُ قَدْوَةُ الْعَارِفِينَ ، وَإِمَامُ أَهْلِ (a)  
 الْهُدَى وَالْيَقِينِ ، مَغِيثُ الْوَرَى ، أَمِينُ الْقُلُوبِ وَالنُّهَى ، وَدَبْعَةُ اللَّهِ بَيْنَ خَلِيقَتِهِ ،  
 وَصِفْوَتُهُ فِي بَرِيَّتِهِ ، وَوَصَايَاهُ لِنَبِيِّهِ ، وَخَبَايَاهُ عِنْدَ صَفِيَّتِهِ ، مِفْتَاحُ خَزَائِنِ الْعَرْشِ ،  
 أَمِينُ كَنْوَزِ الْفَرَشِ ، أَبُو الْفَضَائِلِ حُسَامُ الْحَقِّ وَالِدَيْنِ حَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ  
 الْحَسَنِ (b) الْمَعْرُوفِ (c) بَابِنِ أَخِي (c) تُرِكَ أَبُو يَزِيدَ الْوَقْتُ جَنِيدُ الزَّمَانِ (d)  
 صَدِّيقُ ابْنِ صَدِّيقِ (d) ابْنِ الصَّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْهُمْ الْأُرْمُؤَى الْأَصْلُ  
 الْمُنْتَسِبُ إِلَى الشَّيْخِ الْمَكْرَمِ بِمَا قَالَ أَمْسَيْتُ كُرْدِيًّا وَأَصْبَحْتُ عَرَبِيًّا قَدَسَ اللَّهُ  
 رُوحَهُ وَأَرْوَاحَ أَخْلَافِهِ فَنِعْمَ السَّلْفُ وَنِعْمَ الْخَلْفُ ، لَهُ نَسَبٌ أَلَقَّتْ الشَّمْسُ عَلَيْهِ  
 رِذَاءَهَا ، وَحَسَبٌ أَرَخَتْ النُّجُومُ لَدَيْهِ أَضْوَاءَهَا ، لَمْ يَزَلْ فِتْنَاءَهُمْ قِبَلَةَ الْإِقْبَالِ  
 يَتَوَجَّهُ (e) إِلَيْهَا بَنُو الْوُلَاةِ ، وَكَعْبَةُ الْأَمَالِ يَطُوفُ بِهَا وَفُودُ الْعُفَاةِ ، وَلَا زَالِ  
 كَذَلِكَ مَا طَلَعَ نَجْمٌ وَذَرَّ شَارِقٌ لِيَكُونَ مَعْنَصِمًا لِأُولَى الْبَصَائِرِ الرَّبَّانِيَّةِ  
 الرُّوحَانِيَّةِ السَّمَائِيَّةِ الْعَرْشِيَّةِ النُّورِيَّةِ ، السُّكُوتِ النَّظَّارِ ، الْغَيْبِ الْمُحْضَرِ ،  
 الْمَلُوكِ تَحْتَ الْأَطَارِ ، أَشْرَافِ (f) الْقِبَائِلِ ، أَصْحَابِ الْفَضَائِلِ ، أَنْوَارِ (g) الدَّلَائِلِ ،  
 أَمِينِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ (h) ، وَهَذَا دَعَاءٌ لَا يُرَدُّ فَانَّهُ دَعَاءٌ لِأَصْنَافِ الْبَرِيَّةِ  
 شَامِلٍ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ  
 الطَّاهَرِينَ ،

(a) Bul. om. (b) Bul. حسن. (c-c) Bul. باخي. (d-d) Bul. الصديق.  
 ابن الصديق. (e) B توجه. (f) B اشرف. (g) B انور. (h) B adds  
 محمد وآله اجمعين.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِشَنُوْا از نئی چون حکایت می‌کند \* انرا جداییها شکایت می‌کند  
 کز نِیْسْتَانِ نَا مرا بپریده‌اند \* از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق \* تا بگویم شرح درد اشتیاق  
 هر کسی کو دُور ماند از اصلِ خویش \* باز جوید روزگار وصلِ خویش  
 ۵ من بهر جمعیتی نالان شدم \* جفت بدحالان و خوش حالان شدم  
 هر کسی از ظنِّ خود شد یارِ من \* از درون من نجسست اسرارِ من  
 سِرِّ من از ناله من دُور نیست \* لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
 تن زجان و جان زتن مستور نیست \* لیک کس را دید جان دستور نیست  
 آتشست این بانگِ نای و نیست باد \* هر که این آتش ندارد نیست باد  
 ۱۰ آتش عشقست کاندر نئی فتاد \* جوشش عشقست کاندر می فتاد  
 نئی حریف هر که از یاری بُرید \* پرده‌های ما درید  
 همچو نئی زهری و تریاقی که دید \* همچو نئی دمساز و مشتاقی که دید  
 نئی حدیث راه پر خون می‌کند \* قصه‌های عشقِ مجنون می‌کند  
 مَحْرَمِ این هوش جز بی‌هوش نیست \* مر زبان را مشتری جز گوش نیست  
 ۱۵ در غم ما روزها بیگانه شد \* روزها با سوزها همراه شد  
 روزها گر رفت گو رو باک نیست \* تو بمان ای آنک چون تو پاک نیست  
 هر که جز ماهی ز آبش سیر شد \* هر که بی روزیست روزش دیر شد  
 در نیابد حالِ پخته هیچ خام \* پس سخن کوتاه باید و السلام

(۱) کز جداییها B

(۲) در نفیرم B

(۳) وز درون L

(۴) پرده‌های BL



بند بگسل باش آزاد اے پسر . چند باشی بند سیم و بند زر  
 ۲۰ گر بریزی بحرا در کوزه . چند گنجد قسمت یک روزه  
 کوزه چشم حریصان پُر نشد . تا صدف قانع نشد پُر در نشد  
 هرکرا جامه ز عشقی چاک شد . او ز حرص و جمله عیبی پاک شد  
 شاد باش ای عشق خوش سودای ما . اے طیبِ جمله علت‌های ما  
 اے دوی نَخوت و ناموسِ ما . اے تو افلاطون و جالینوسِ ما  
 ۲۵ جسمِ خاک از عشق بر افلاک شد . کوه در رقص آمد و چالاک شد  
 عشق جانِ طور آمد عاشقا . طور مست و خرّ موسی صاعقا  
 با لب دمسارِ خود گر جفتی . همچوئی من گفتنیها گفتنی  
 هرک او از هم‌زبانی شد جدا . بی زبان شد گرچه دارد صد نوا  
 چونک گل رفت و گلستان درگذشت . نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت  
 ۳۰ جمله معشوقست و عاشق پرده . زنده معشوقست و عاشق مُرده  
 چون نباشد عشق را پروای او . او چو مرغی ماند بی پروای او  
 من چگونه هوش دارم پیش و پس . چون نباشد نورِ یارم پیش و پس  
 عشق خواهد کین سخن بیرون بود . آینه غماز نبود چون بود  
 آینهات دانی چرا غماز نیست . زانک زنگار از رُخش ممتاز نیست  
 ۳۵ بشنوید ای دوستان این داستان . خود حقیقت نقدِ حالِ ماست آن

پُر سودای ما B (۲۲) . ز حرص و عیب کلی Bul. (۲۲) . C begins here. (۱۹)

After this verse L adds: (۲۲) . وی تو افلاطون B (۲۴) . وی طیب B

نور او در بین و یسر و تحت و فوق \* بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق

After this verse Bul. adds: . آینه دانی BL . آینه جانست از آن غماز نیست A (۲۴)

گر شدی از زنگ و آلابش جدا \* میزدی برق نور خورشید خدا

(۲۵) In C this verse follows the Heading.



حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را؛

بود شاهی در زمانی پیش ازین \* مُلکِ دنیا بودش و هم مُلکِ دین  
 اتفاقاً شاه روزی شد سوار \* با خواصّ خویش از بهر شکار  
 يك کنیزک دید شه بر شاه راه \* شد غلام آن کنیزک جانِ شاه  
 مرغِ جانش در قفس چون می‌طپید \* داد مال و آن کنیزک را خرید  
 ۴۰ چون خرید او را و برخوردار شد \* آن کنیزک از قضا بیمار شد  
 آن یکی خرد داشت و پالانش نبود \* یافت پالان گرگ خرا در رُبود  
 کوزه بودش آب می‌نآمد بدست \* آبرای چون یافت خود کوزه شکست  
 شه طیبیان جمع کرد از چپ و راست \* گفت جان هر دو در دست شماست  
 جانِ من سهلست جانِ جانم اوست \* دردمند و خسته‌ام درمانم اوست  
 ۴۵ هر که درمان کرد مر جان مرا \* بُرد گنج و دُرّ و مرجان مرا  
 جمله گفتندش که جان بازی کنیم \* فهم گرد آریم و انبازی کنیم  
 هر یکی از ما مسیح عالمیست \* هر الم را در کف ما مرّه‌یست  
 گر خدا خواهد نگفتند از بَطَر \* پس خدا بنمودشان عجز بشر  
 نَرکِ اِسْتِنَا مُرادم قَسَوْتِیست \* نی همین گفتن که عارض حالتیست  
 ۵۰ ای بسی نآورده اِسْتِنَا بگفت \* جان او با جانِ اِسْتِنَاست جُفت  
 هر چه کردند از علاج و از دوا \* گشت رنج افزون و حاجت ناروا  
 آن کنیزک از مرض چون موی شد \* چشم شه از اشکِ خون چون جوی شد  
 از قضا سِرْکَنگِیَن صَفْرا نمود \* روغنِ بادام خُشکی می‌فزود  
 از هلیله قبض شد اِطلاق رفت \* آب آتش را مدد شد همچو نَفْت

Heading: AB Bul. عاشق شدن پادشاه. After خریدن پادشاه L has اورا و رنجور شد روزی A (۲۷) and so Bul. شدن کنیزک و تدبیر پادشاه در معالجه او

(۴۱) ABL Bul. om. و. (۴۴) Bul. و جان جانم. (۵۰) ABL Bul. ای بسا.

(۵۲) ABL Bul. خشکی می‌نمود. ABL Bul. صفرا فزود.



ظاهر شدن عجز حکیمان از معالجه کُنیزک بر پادشاه و روی آوردن  
پادشاه بدرگاه خدا و خواب دیدن شاه ولی را،

۵۵ شه چو عجز آن حکیمان را بدید \* پا برهنه جانب مسجد دوید  
رفت در مسجد سوی محراب شد \* سجده گاه از اشک شه پر آب شد  
چون بخوبش آمد ز غرقاب فنا \* خوش زبان بگشاد در مدح و ثنا  
کای کینه بختشست مُلک جهان \* من چه گویم چون تو می دانی نهان  
اے همیشه حاجت ما را پناه \* بار دیگر ما غلط کردیم راه  
۶۰ لیک گفتی گرچه می دانم سرت \* زود هر پیدا کنش بر ظاهر  
چون بر آورد از میان جان خروش \* اندر آمد بحر بخشایش بجوش  
در میان گریه خوابش در رُبود \* دید در خواب او که پیری رُو نمود  
گفت ای شه مژده حاجات رواست \* گر غریبی آیدت فردا زماست  
چونک آید او حکیم حاذقست \* صادقش دان کو امین و صادقست  
۶۵ در علاجش سحر مطلق را بین \* در مزاجش قدرت حق را بین  
چون رسید آن وعده گاه و روز شد \* آفتاب از شرق اخترسوز شد  
بود اندر منظره شه منتظر \* تا ببینند آنچه بنمودند سر  
دید شخصی فاضلی پرمایه \* آفتابی در میان سایه  
می رسید امر دور مانند هلال \* نیست بود و هست بر شکل خیال  
۷۰ نیست و ش باشد خیال اندر روان \* تو جهانی بر خیالی بین روان  
بر خیالی صلحشان و جنگشان \* وز خیالی فخرشان و ننگشان  
آن خیالاتی که دام اولیاست \* عکس مه رویان بستان خداست

و یافتن طیب AB Bul. add. خواب دیدن پادشاه مبشر غیبی را AB Bul. Heading:  
الهی و حاصل شدن مراد.

رو for رخ B (۶۲) و ثنا is written above دعا C In (۵۷) . سجده گاه B (۵۶)

و A om . دان کو for دانك او B . حکیمی A (۶۴)



آن خیالی که شه اندر خواب دید \* در رخ مهمان همی آمد پدید  
 شه بجای حاجبان فا پیش رفت \* پیش آن مهمان غیب خویش رفت  
 هر دو بحری آشنا آموخته \* هر دو جان بی دوختن بر دوخته  
 گفت معشوقم تو بودستی نه آن \* لیک کار از کار خیزد در جهان  
 ای مرا تو مُصْطَفَى من چون عُمَر \* از برای خدمت بندم کمر

از خداوند ولیّ التَّوْفِيقِ در خواستن توفیق رعایت ادب در همه  
 حالها و بیان کردن وخامت ضررهای بی ادبی،

از خدا جویم توفیق ادب \* بی ادب محروم شد از لطف رب  
 بی ادب تنها نه خود را داشت بد \* بلك آتش در همه آفاق زد  
 مایه از آسمان در می رسید \* بی صداع و بی فروخت و بی خرید  
 در میان قوم موسی چند کس \* بی ادب گفتند کو سیر و عدس  
 منقطع شد نان و خوان آسمان \* ماند رنج زرع و بیل و داسمان  
 باز عیسی چون شفاعت کرد حق \* خوان فرستاد و غنیمت بر طبق  
 باز گستاخان ادب بگذاشتند \* چون گدایان زلها بر داشتند  
 لابه کرده عیسی ایشانرا که این \* دایهست و کم نگردد از زمین

(۷۴) BL Bul. آن خیالی را که شه در خواب دید. (۷۴) A فا, with در written above. BC have فا quite clearly. L Bul. در. (۷۵) A هر دو جان را دوختن with دوختن written over بی بدن. (۷۶) A نه آن for بدان. (۷۷) In A this verse follows the Heading.

Heading: Suppl. in marg. C. AL om. ادب. L رعایت و.

(۷۸) AL گشت for شد. B ماند. (۷۹) Bul. بر for در. (۸۰) AB Bul. بیل داسمان. (۸۱) After this verse Bul. adds: مائده شد از سما پس عائد \* گفت چون انزل علینا مائده

(۸۲) Bul. کرد عیسی لابه. (۸۳) After this verse there is a lacuna in C, extending to v. ۱۲۰.



بدگمانی کردن و حرص آورے . کفر باشد پیشِ خوانِ مہترے  
 زان گدارویانِ نادیدہ زاز . آن در رحمت بر ایشان شد فراز  
 ابر بر ناید پی منعِ زکات . وز زنا افتد و با اندر جہات  
 ہرچہ بر نو آید از ظلمات و غم . آن ز بی باکی و گستاخیست ہر  
 ۹۰ ہرکہ بی باکی کند در راہِ دوست . رہزنِ مردان شد و نامردِ اوست  
 از ادب پر نور گشتست این فلک . وز ادب معصوم و پاک آمد مَلَّک  
 بُد زگستاخی کسوفِ آفتاب . شد عزازیلی زجراتِ ردِّ باب

ملاقات پادشاہ با آن طیب الہی کہ در خوابش بشارت

داده بودند بملاقات او،

دست بگشاد و کنارانش گرفت . همچو عشق اندر دل و جانش گرفت  
 دست و پیشانیش بوسیدن گرفت . از مقام و راہ پرسیدن گرفت  
 ۹۰ پرس پرسان می کشیدش تا بصدر . گفت گنجی یافتم آخر بصبر  
 گفت ای ہدیہ حق و دفعِ حرج . معنی الصَّبْرُ مِنْتَاحُ الْفَرْجِ  
 ای لِفای تو جوابِ ہر سؤال . مُشکل از تو حل شود بی قیل و قال  
 ترجمانی ہرچہ مارا در دلست . دست گیری ہرکہ پایش در گلست  
 مَرَحَبًا یا مُجَنَّبِي یا مُرْتَضِي . اِنْ نَعَبُ جَاءَ الْفَضَا ضَاقَ الْفَضَا  
 ۱۰۰ اَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا يَشْتَهِي . قَدْ رَدَى كَلًّا لَيْنٌ لَمْ يَنْتَه

(۸۹) L for نامردی (۹۰) After this verse Bul. has:

ہرکہ شد در راہ گستاخ طریق \* آن بود در وادی حسرت غریق

(۹۲) After this verse Bul. adds:

وقت آنکہ بایدش کردن بیان \* ماجرای حال شاہ و میہمان

Heading: L با آن ولی کہ در خوابش نموده بودند

(۹۳) A کنارش را گرفت (۹۴) B از for وز (۹۵) After this verse Bul. adds:

صبر اگر تلخست ولیکن عاقبت \* میوہ اش باشد شفا و عاقبت

(۹۸) B دست گیر B . ترجمان (۱۰۰) BL Bul. پنہی .



بردن پادشاه آن طیب را بر سر بیمار تا حال او را ببیند،

چون گذشت آن مجلس و خوان کرم \* دست او بگرفت و برد اندر حرم  
 قصه رنجور و رنجورے بخواند \* بعد از آن در پیش رنجورش نشاند  
 رنگ رو و نبض و قاروره بدید \* هم علامتاش هم اسبابش شنید  
 گفت هر دارو که ایشان کرده اند \* آن عمارت نیست ویران کرده اند  
 ۱۰۵ بی خبر بودند از حال درون \* *أَسْتَعِیْذُ اللّٰهَ مِمَّا یَفْتَرُونَ*  
 دید رنج و کشف شد بر وی نهفت \* لیک پنهان کرد و با سلطان نگفت  
 رنجش از سودا و از صفرا نبود \* بوی هر هیزم پدید آید زدود  
 دید از زاریش کو زار دلست \* تن خوشست و او گرفتار دلست  
 عاشقی پیداست از زاری دل \* نیست بیماری چو بیماری دل  
 ۱۱۰ *عَلَّتْ عَاشِقٌ زَعَلَّتْهَا جُدَاسْت* \* *عَشَقَ اصْطِرْلَابِ اسرارِ خداست*  
 عاشقی گر زین سر و گر زان سرست \* عاقبت مارا بدان سر رهبرست  
 هرچ گویم عشق را شرح و بیان \* چون بعشق آیم خجل باشم از آن  
 گرچه تفسیر زبان روشن گریست \* لیک عشق بی زبان روشن ترست  
 چون قلم اندر نوشتن میشتافت \* چون بعشق آمد قلم بر خود شکافت  
 ۱۱۵ *عقل در شرحش چو خر در گل بخت* \* شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت  
 آفتاب آمد دلیل آفتاب \* گر دلیلت باید از وی رو متاب  
 از وی ار سایه نشانی می دهد \* شمس هر دم نور جانی می دهد  
 سایه خواب آرد ترا همچون سهر \* چون بر آید شمس *إِنْشَقَّ الْقَمَرُ*  
 خود غریبی در جهان چون شمس نیست \* شمس جان باقیست او را امس نیست

(۱۰۱) In B Bul. this verse precedes the Heading. L مجلس خوان و کرم.

(۱۰۷) B Bul. از صفرا و از سودا. (۱۰۸) B گرفتار او و خوشست او. (۱۱۰) Bul.

ب. بدان سو. (۱۱۱) Bul. اسطرلاب. (۱۱۴) In B this verse follows v. ۱۱۱.

. باقی کش امس L. باقیست کاورا. Bul. باقی که او را B (۱۱۹)



۱۲۰ شمس در خارج اگرچه هست فرد . می‌توان هم مثل او تصویر کرد  
 شمس جان کو خارج آمد از اثیر . نبودش در ذهن و در خارج نظیر  
 در تصور ذاتِ او را گنج کو . تا در آید در تصور مثل او  
 چون حدیث روی شمس الدین رسید . شمس چارم آسمان سر در کشید  
 واجب آید چونک آمد نام او . شرح رمزی گفتن از انعام او  
 ۱۲۵ این نفس جان دامنم بر تافتست . بوی پیراهان یوسف یافتست  
 امر برائے حق صحبت سالها . باز گو حالی از آن خوش حالها  
 تا زمین و آسمان خندان شود . عقل و روح و دیده صد چندان شود  
 لا تُكَلِّفُنِي فَإِنِّي فِي الْفَنَاءِ . كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أُحْصِي ثَنَاءَ  
 كُلِّ شَيْءٍ فَالَهُ غَيْرُ الرَّفِيقِ . إِنَّ تَكَلَّفَ أَوْ تَصَلَّفَ لَا يَلِيقُ  
 ۱۳۰ من چه گویم يك رگم هشیار نیست . شرح آن یاری که او را یار نیست  
 شرح این هجران و این خون جگر . این زمان بگذارد تا وقت دگر  
 قَالَ أَطْعَمَنِي فَإِنِّي جَائِعٌ . وَأَعْتَجَلُ فَالْوَقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ  
 صوفی این الوقت باشد ای رفیق . نیست فردا گفتن از شرط طریق  
 تو مگر خود مرد صوفی نیستی . هست را از نسیه خیزد نیستی  
 ۱۳۵ گفتمش پوشیده خوشتر سیر یار . خود تو در ضمن حکایت گوش دار  
 خوشتر آن باشد که سر دلبران . گفته آید در حدیث دیگران  
 گفت مکشوف و برهنه و بی غلول . باز گو دفعم مده ای بو الفضول  
 پرده بر دار و برهنه گو که من . می‌نخسپم با صنم با پیرهن  
 گفتم ار عریان شود او در عیان . نی تو مانی نی کنارت نی میان

. شرح رمزی کردن Bul. and so C in marg. شرح کردن رمزی ABL (۱۲۴)

ن L (۱۲۹) . باز گو رمزی L . کز برای Bul. (۱۲۶) . در تافتست Bul. (۱۲۵)

هست نقد written above L (۱۲۴) . وقتی Bul. L (۱۲۱) . تُكَلِّفَ أَوْ تَصَلَّفَ

(۱۲۷) L om. Bul. برهنه بی غلول . After this verse BL have:

گفت مکشوف و برهنه گوی این \* آشکارا به که پنهان ذکر دین



۱۴۰ آرزو میخواد لیک اندازه خواه \* بر نتابد کوه را يك برگه گاه  
آفتابی کز وی این عالم فروخت \* اندکی گر پس آید جمله سوخت  
فتنه و آشوب و خونریزی هجو \* بیش ازین از شمس تبریزی مگو  
این ندارد آخر از آغاز گو \* رو تمام این حکایت باز گو

خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزك جهت در

یافتن رنج کنیزك،

گفت ای شه خلوتی کن خانه را \* دور کن هم خویش و هم بیگانها  
۱۴۵ کس ندارد گوش در دهلیزها \* نا بپرسم زین کنیزك چیزها  
خانه خالی ماند و يك دیار نی \* جز طیب و جز همان بیمار نی  
نرم نرمك گفت شهر تو کجاست \* که علاج اهل هر شهری جُداست  
واندر آن شهر از قرابت کیستت \* خویشی و پیوستگی با چیستت  
دست بر نبضش نهاد و يك بيك \* باز می پرسید امر جور فلک  
۱۵۰ چون کسی را خار در پایش جهد \* پای خود را بر سر زانو نهد  
وز سر سوزن هم جوید سرش \* ورنیابد میکند با لب ترش  
خار در پا شد چنین دشوار یاب \* خار در دل چون بود و اید جواب  
خار دل را گر بدیدی هر خسی \* دست گئی بودی غمان را بر کسی

in AL Bul. (۱۴۲) . مگوی and مجوی ABL Bul. (۱۴۲) . می نتابد L (۱۴۰) both hemistichs.

Heading: A در ساختن for در یافتن. After the Heading Bul. adds:

آن حکیم شد چون ازین حکمت خیر \* بود همراز شه و الامریر

(۱۴۵) After this verse B adds:

در زمان فرمود شه زانجا روند \* از در و دهلیزها بیرون شوند

(۱۴۶) After this verse B adds:

بعد از آن در کار او بنیاد کرد \* وز حکایتهای ماضی یاد کرد

خار در دل A (۱۵۲) . از لب L (۱۵۱) . جهد for خلد B Bul. (۱۵۰)



کس بزیرِ نَمِ خَرِ خاری نهد \* خَرِ نداند دفعِ آن بری جهد  
 ۱۰۰ بر جهد و آن خارِ مُحکَمترِ زند \* عاقلی باید که خاری بر کند  
 خَرِ زبهرِ دفعِ خارِ از سوز و درد \* جُفته می انداخت صد جا زخم کرد  
 آن حکیمِ خارچین اُستاد بود \* دست می زد جا بجا می آزمود  
 زان کینزک بر طریقِ داستان \* باز می پرسید حالِ دوستان  
 با حکیم او قصه ها می گفت فاش \* از مُقام و خواجگان و شهر و ناش  
 ۱۶۰ سوی قصه گفتنش می داشت گوش \* سوی نبض و جستنش می داشت هوش  
 تا که نبض از نامِ کی گردد جهان \* او بود مقصودِ جانش در جهان  
 دوستانِ شهرِ اورا بر شمرد \* بعد از آن شهری دگر را نام بُرد  
 گفت چون بیرون شدی از شهرِ خویش \* در کدامین شهر بودستی تو بیش  
 نامِ شهری گفت و زان هم در گذشت \* رنگِ رو و نبضِ او دیگر نگشت  
 ۱۷۰ خواجگان و شهرها را یک بیک \* باز گفت از جای و از نان و نمک  
 شهر شهر و خانه خانه قصه کرد \* نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد  
 نبضِ او بر حالِ خود بُد بی گزند \* تا پرسید از سهرقند چو قند  
 نبضِ جست و روی سرخ و زرد شد \* کز سهرقندی زرگر فرد شد  
 چون زرنجور آن حکیم این راز یافت \* اصلِ آن درد و بلارا باز یافت  
 ۱۷۰ گفت کوی او کدام اندر گذر \* او سرِ پُلِ گفت و کوی غانفر  
 گفت دانستم که رنجت چیست زود \* در خلاصت سحرها خواهر نمود  
 شاد باش و فارغ و امین که من \* آن کنم با تو که باران با چمن  
 من غم تو میخورم تو غم مخور \* بر تو من مُشفقترم از صد پدر

و شهر C. خواجگان شهر باش B (۱۰۹). صد for هر Bul. (۱۰۶). خر ندارد L (۱۰۴).  
 دوستان و شهرها را B. دوستان و شهر اورا AL Bul. (۱۶۲). و شهرهاش L. و باش  
 B (۱۶۶). خواجگان و شهریانرا Bul. (۱۶۵). روی و نبض B. گفت زان B (۱۶۴).  
 AC Bul. (۱۷۰). این درد Bul. (۱۶۹). روی for روش L (۱۶۸). کرد زرد  
 گفت after و B om. بر سر پُل Bul. کدامست از گذر L. کدامست در گذر



هان و هان این راز را با کس مگو . گرچه از نوشته کند بس جست و جو  
 گورخانه راز نو چون دل شود . آن مرادت زودتر حاصل شود <sup>۱۷۵</sup>  
 گفت پیغمبر که هرک سیر نهفت . زود گردد با مراد خویش جفت  
 دانه چون در زمین پنهان شود . سر آن سرسبزی بستان شود  
 زر و نقره گر نبودندی نهان . پرورش گی یافتندی زیر کان  
 وعدها و لطفهای آن حکیم . کرد آن رفجور را این زبیم  
 وعدها باشد حقیقی دلپذیر . وعدها باشد مجازی ناسه گیر <sup>۱۸۰</sup>  
 وعده اهل کفر نقد روان . وعده ناهل شد رنج روان

در یافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه،

بعد زان برخاست و عزم شاه کرد . شاه را زان شمه آگاه کرد  
 گفت تدبیر آن بود کان مرد را . حاضر آرم از بی این درد را  
 مرد زرگرا بخوان زان شهر دور . با زر و خلعت به او را غرور

چونک اسرار نهان در Bul. B. گر زخانه راز A (۱۷۵) . هان هان Bul. A (۱۷۶) .  
 پیغمبر ABCL (۱۷۶) . این مرادت AB . so corr. in A and in marg. C. دل شود  
 سرشان B. سر او AL Bul. دانه چون اندر زمین L Bul. (۱۷۷) . هرکو B.  
 گنج روان Bul. in first hemistich (۱۸۱) . وعده bis Bul. (۱۸۰) . corr. in C.  
 نقد in written above BC

After the Heading Bul. adds:

آن حکیم مهربان کارگر . یافت از رنج کنیزک چون خبر

L has the following verse:

ان حکیم مهربان چون راز یافت . صورت رنج کنیزک باز یافت

Bul. adds: B om. (۱۸۲)

گفت شه پس چیست در تدبیر این . می نماید خود خطر تاخیر این

The following verse is added in BL and in marg. C: (۱۸۱)

چونک سلطان از حکیم آنرا شنید . پند او را از دل و از جان گوید

Bul. adds:

چونکه این تدبیر را شه کرد گوش . بود پندش زبور معکوش گوش



فرستادن شاه رسولان بسمرقند باوردن زرگر،

۱۸۵ شه فرستاد آن طرف يك دو رسول \* حاذقان و كافيان بس عُدُول  
 تا سمرقند آمدند آن دو رسول \* از برای زرگر شنگِ فصول  
 کای لطیف استادِ کامل معرفت \* فاش اندر شهرها از تو صفت  
 نك فلان شه از برای زرگری \* اختیارت کرد زیرا مهتری  
 اینک این خلعت بگیر و زر و سیم \* چون بیای خاص باشی و ندیم  
 ۱۹۰ مرد مال و خلعت بسیار دید \* غره شد از شهر و فرزندان برید  
 اندر آمد شادمان در راه مرد \* بی خبرگان شاه قصد جانش کرد  
 اسب تازی بر نشست و شاد تاخت \* خونبهای خویش را خلعت شناخت  
 ای شه اندر سفر با صد رضا \* خود پیای خویش تا سوء القضا  
 در خیالش ملك و عز و مهتری \* گفت عزرائیل رو آری بری  
 ۱۹۵ چون رسید از راه آن مرد غریب \* اندر آوردش پیش شه طیب  
 سوک شاهنشاه بردندش بنام \* تا بسوزد بر سر شع طراز  
 شاه دید او را بسی تعظیم کرد \* مخزن زر را بدو تسلیم کرد  
 پس حکیمش گفت کای سلطان مه \* آن کینزک را بدین خواجه بده  
 تا کینزک در وصالش خوش شود \* آب و صلش دفع آن آتش شود  
 ۲۰۰ شه بدو بخشید آن مه روی را \* جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را  
 مدت شش ماه می راندند کام \* تا بصحت آمد آن دختر تمام  
 بعد از آن از بهر او شربت بساخت \* تا بخورد و پیش دختر می گذاخت

(۱۸۵) Bul. for پس .

(۱۸۶) Text according to A. BCL Bul. have:

تا سمرقند آمدند آن دو امیر \* پیش آن زرگر زشاهنشاه بشیر

C has رسول written above امیر and gives in marg. the second hemistich as it

stands in A. (۱۸۷) A Bul. کامل . (۱۸۸) B شاه . (۱۹۴) Bul. om. و

before عز . C om. و after عز . (۱۹۸) Bul. کای for ای .



چون زرنجوری جمال او نماند \* جانِ دختر در وبال او نماند  
 چونک زشت و ناخوش و رُخ زرد شد \* اندک اندک در دل او سرد شد  
 ۲۰۵ عشقهای کز پی رنگی بود \* عشق نبود عاقبت سنگی بود  
 کاش کان هم ننگ بودی یکسری \* تا نرفتی بر وی آن بدداوری  
 خون دوید از چشم همچون جوی او \* دشمن جان وی آمد روی او  
 دشمن طاوس آمد پیر او \* ای بسی شهرا بگشته فر او  
 گفت من آن آهوم کز ناف من \* ریخت آن صیاد خون صاف من  
 ۲۱۰ ای من آن روباه صحرا کز کین \* سر بریدندش برای پوستین  
 ای من آن پیل که زخم پیل بان \* ریخت خونم از برای استخوان  
 آنک گشتستم پی ما دون من \* می نداند که نخسید خون من  
 بر منست امروز و فردا بر و ایست \* خون چون من کس چنین ضایع گیست  
 گرچه دیوار افکند سایه دراز \* باز گردد سوی او آن سایه باز  
 ۲۱۵ این جهان کوهست و فعل ما ندا \* سوه ما آید ندهارا صدا  
 این بگفت و رفت در دم زیر خاک \* آن کینزک شد زرنج و عشق پاک  
 زانک عشق مردگان پائنه نیست \* زانک مرده سوی ما آینه نیست  
 عشق زنده در روان و در بصر \* هر دهی باشد زغنچه نازه تر  
 عشق آن زنده گزین کو باقیست \* کز شراب جانفزایت ساقیست  
 ۲۲۰ عشق آن بگزین که جمله انبیا \* یافتند از عشق او کار و کیا  
 تو مگو مارا بدان شه بار نیست \* با کریمان کارها دشوار نیست

(۲۰۶) A. عشق دختر بر کمال او نماند. The second hemistich in B is: (۲۰۲)

این صیاد. ABL Bul. آهوم. L Bul. (۲۰۹). بسا. BL Bul. (۲۰۸). کاش کی کان ننگ.

و. B om. (۲۱۰). می نماند که بخسید B. ماذون من C (۲۱۲). بریدندم B (۲۱۰).

B (۲۲۱). جان فزای L. جان فزایش B (۲۱۹). زعشق و رنج. ABL Bul. (۲۱۶).

مارا بر شه.



بیان آنک کشتن و زهر دادن مرد زرگر باشارت الهی  
بود نه بهوای نفس و تأمل فاسد،

کشتن این مرد بر دست حکیم \* فی پی اومید بود و فی زیم  
او نگشش از برای طبع شاه \* تا نیامد امر و الهام، اله  
آن پسر را کش خضر ببرد خلق \* سر آنرا در نیابد عام خلق  
آنک از حق یابد او وحی و جواب \* هرچه فرماید بود عین صواب ۲۲۰  
آنک جان بخشد اگر بکشد رواست \* نایبست و دست او دست خداست  
همچو اسمعیل پیشش سر بنه \* شاد و خندان پیش تیغش جان بد  
تا بماند جانت خندان تا ابد \* همچو جان پاک احمد با احد  
عاشقان جام فرح آنکه گشند \* که بدست خویش خوبانشان گشند  
شاه آن خون از پی شهوت نکرد \* تو رها کن بدگمانی و نبرد ۲۲۰  
تو گمان بردی که کرد آلودگی \* در صفا غش کی هلد پالودگی  
بهر آنست این ریاضت وین جفا \* تا بر آرد کوره از نقره جفا  
بهر آنست امتحان نیک و بد \* تا بچوشد بر سر آرد زر زبد  
گر نبودی کارش الهام، اله \* او سگی بودی درانند نه شاه  
پاک بود از شهوت و حرص و هوا \* نیک کرد او لیک نیک بدنما ۲۲۰  
گر خضر در بحر کشتی را شکست \* صد درستی در شکست خضر هست  
و هم موسی با همه نور و هنر \* شد از آن محبوب تو بی پر میر  
آن گل سرخست تو خونش مخوان \* مست عقلست او تو مجنونش مخوان

Heading: C زیان for زهر.

A (۲۲۴) الهام از اله AB (۲۲۴) امید. L Bul. آن مرد ABL Bul. (۲۲۲)

در صفاتش کی هلد B (۲۲۱) عاشقان آنکه شراب جان گشند B (۲۲۹) علم خلق.

فی شاه A (۲۲۴) نیک بد C (۲۲۴) هلد for دهد L کی for که A

تو بی پر و پر A (۲۲۷)



گر بُدی خونِ مُسلمانِ کامِ او \* کافرِ گر بردی من نامِ او  
 ۲۴۰ می بلرزد عرش از مدحِ شفی \* بدگمان گردد زمدحش مستفی  
 شاه بود و شاه بس آگاه بود \* خاص بود و خاصه الله بود  
 آنکسی را کش چین شاهی کُشد \* سوی بخت و بهترین جای کُشد  
 گر ندیدی سودِ او در قهرِ او \* گی شدی آن لطفِ مُطلقِ قهرجو  
 بچه می لرزد امر آن نیشِ حجام \* مادرِ مُشفق در آن غمِ شادکام  
 ۲۴۵ نیم جان بستاند و صد جان دهد \* آنک در وهمت نیاید آن دهد  
 تو قیاس از خویش می گیری و لیک \* دُور دُور افتاده بنگر تو نیک

### حکایت مرد بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان،

بود بقالی و وی را طوطی \* خوش نوای سبز گویا طوطی  
 بر دکان بودی نگهبانِ دکان \* نکته گفتی با همه سوداگران  
 در خطابِ آدمی ناطقِ بُدے \* در نوای طوطیان حاذقِ بُدے  
 ۲۵۰ جست از سوی دکان سویی گریخت \* شیشهای روغن گل را بر ریخت  
 از سوی خانه بیامد خواجه اش \* بر دکان بنشست فارغ خواجه اش  
 دید پُر روغن دکان و جامه چرب \* بر سرش زد گشت طوطی گل ز ضرب  
 روزکی چندی سخن کوناه کرد \* مرد بقال از ندامت آه کرد  
 ریش بر می کند و می گفت ای دریغ \* کافتابِ نعمتم شد زیرِ میخ  
 ۲۵۵ دستِ من بشکسته بودی آن زمان \* چون زدم من بر سر آن خوش زبان

(۲۴۴) B Bul. دم for غم. C gives دم as a variant. (۲۴۵) C gives آنچه as  
 a variant for آنک. L آنچه. (۲۴۷) ABL Bul. ویرا for او را. B Bul. و گویا.

(۲۴۹) After this verse L adds:

خواجه روزی سوی خانه رفته بود \* در دکان طوطی نگهبانی نمود  
 گریه بر جست ناگه در دکان \* بهر موشی طوطیک از بهر جان

So Bul., which has bis بر دکان and از بیم جان. Both verses are suppl. in marg.  
 A, and the second in marg. B. (۲۵۲) L و جاش چرب. (۲۵۲) Bul. چندین.



هَدِيهَا مِي دَاد هر درویش را \* تا بیابد نطقِ مرغِ خویش را  
 بعد سه روز و سه شب حیران و زار \* بر دکان بنشسته بد نومیدوار  
 می نمود آن مرغ را هر گون شگفت \* تا که باشد کاندرا آید او بگفت  
 جَوَلْفِي سَرْبَرْهَنَه می گذشت \* با سَری مَو چو پُشتِ طاس و طشت  
 ۲۶۰ طوطی اندر گفت آمد در زمان \* بانگ بر درویش زد که هی فلان  
 از چه ای گل با گلان آمیختی \* تو مگر از شیشه روغن ریختی  
 از قیاس خنده آمد خلق را \* کو چو خود پنداشت صاحب دلورا  
 کارِ پاکانرا قیاس از خود مگیر \* گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر  
 جمله عالم زین سبب گمراه شد \* کم کسی زآبدالِ حق آگاه شد  
 ۲۶۵ هَمْسَرِي با انبیا بر داشتند \* اولیارا همچو خود پنداشتند  
 گفته اینک ما بشر ایشان بشر \* ما و ایشان بسته خوابیم و خور  
 این ندانستند ایشان از عمی \* هست فرقی در میان بی منتها  
 هر دو گون زنبور خوردند از محل \* لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل  
 هر دو گون آهو گیا خوردند و آب \* زین یکی سرگین شد و زان مُشکِ ناب  
 ۲۷۰ هر دو نی خوردند از یک آب خور \* این یکی خالی و آن دیگر شکر  
 صد هزاران این چنین آشابه بین \* فرقتشان هفتادساله راه بین  
 این خورد گردد پلیدی زو جدا \* آن خورد گردد همه نور خدا  
 این خورد زاید همه بخل و حسد \* آن خورد زاید همه عشق احد

(۲۵۸) A باشد اندر. Instead of this verse L Bul. have:

با هزاران غصه و غم گشته جفت \* که عجب این مرغ کی آید بگفت

(۲۵۹) A با سری. (۲۶۰) AB Bul. آن زمان. In the second hemistich A has:

هی for ای Bul. درویش بر زد کای فلان B. بانگ بر وی زد بگفتش ناگهان

ما بشر ایشان بشر B (۲۶۶). نوشتن AB Bul. (۲۶۲). از چه کل B (۲۶۱).

زین نیش و زان دیگر Bul. L om. (۲۶۸). ما چو ایشان بسته A

و آن خورد Bul. L (۲۷۲). و این بر B. و آن بر از شکر A Bul. آن یکی

همه نور احد C Bul. آن for و آن AL. گردد همه بخل Bul. C. Suppl. in marg. (۲۷۲)



این زمین پاک و آن شورست و بد \* این فرشته پاک و آن دیوست و دد  
 ۲۷۵ هر دو صورت گریه مانند رواست \* آب تلخ و آب شیرین را صفاست  
 جز که صاحب ذوق کی شناسد بیاب \* او شناسد آب خوش از شوره آب  
 سحررا با معجزه کرده قیاس \* هر دورا بر مکر پندارد اساس  
 ساحران موسی امر استیزهرا \* بر گرفته چون عصای او عصا  
 زین عصا تا آن عصا فرقیست ژرف \* زین عمل تا آن عمل راهی شگرف  
 ۲۸۰ لعنة الله این عمل را در قفا \* رحمة الله آن عمل را در وفا  
 کافران اندر مری بوزینه طبع \* آفتی آمد درون سینه طبع  
 هر چه مردم میکند بوزینه هر \* آن کند کز مرد بیند دم بدم  
 او گمان برده که من کردم چو او \* فرق را گی داند آن استیزه رو  
 این کند از امر و او بهر ستنیز \* بر سر استیزه رویان خاک ریز  
 ۲۸۵ آن منافق با موافق در نماز \* از پی استیزه آید فی نیاز  
 در نماز و روزه و حج و زکات \* با منافق مومنان در برد و مات  
 مومنان را بُرد باشد عاقبت \* بر منافق مات اندر آخرت  
 گرچه هر دو بر سر یک بازیند \* هر دو باهر مروزه و رازیند  
 هر یکی سوی مقام خود رود \* هر یکی بر وفق نام خود رود  
 ۲۹۰ مومنش خوانند جانش خوش شود \* و منافق گوی پر آتش شود  
 نام او محبوب از ذات و بست \* نام این مبعوض از آفات و بست  
 میم و واو و میم و نون تشریف نیست \* لفظ مومن جز پی تعریف نیست  
 گر منافق خوانیش این نام دون \* همچو گزدم می خلد در اندرون

دامت و دد B. وین سرشته پاک A (۲۷۴)

ذوق شناسد AL (۲۷۶)

پندارند A (۲۷۷)

استیزهها L (۲۷۸)

راه Bul. (۲۷۹)

A Bul. (۲۸۱)

مرا Bul. مری for بدی A. کافر آمد در

و. A om. (۲۸۴)

L (۲۸۵)

A in گوییش آتش شود L. The second syllable of گوی is short here. (۲۹۰)

marg. gives تند as a variant for گوی.

A (۲۹۲)

میم نون C. میم واو و میم نون A (۲۹۲)

می خلد for می خزان C. زان نام دون L. آن نام دون B (۲۹۲)



گر نه این نام اشتقاق دوزخست \* پس چرا در وی مذاق دوزخست  
 ۲۹۵ زشتی آن نام بد از حرف نیست \* تلخی آن آب بحر از ظرف نیست  
 حرف ظرف آمد درو معنی جو آب \* بحر معنی عنده أم الكتاب  
 بحر تلخ و بحر شیرین در جهان \* در میانشان برزخ لا یغیان  
 دانکه این هر دو زیك اصلی روان \* بر گذر زین هر دو نا اصل آن  
 زر قلب و زر نیكو در عیار \* بی محك هرگز ندان زاعتبار  
 ۳۰۰ هرکرا در جان خدا بنهد محك \* مر یقین را باز داند او زشك  
 در دهان زنده خاشاکی جهد \* آنکه آرامد که بیرونش نهد  
 در هزاران لقمه يك خاشاك خرد \* چون در آمد حس زنده پی برود  
 حس دنیا نردبان این جهان \* حس دینی نردبان آسمان  
 صحت این حس بجوید از طیب \* صحت آن حس بخواید از حیب  
 ۳۰۵ صحت این حس زمعورئ تن \* صحت آن حس زویرائی بدن  
 راه جان مر جسم را ویران کند \* بعد از آن ویرانی آبادان کند  
 کرد ویران خانه بهر گنج زر \* وز همان گنجش کند معورتر  
 آبرا برید و جورا پاك کرد \* بعد از آن در جورا کرد آب خورد  
 پوست را بشکافت و پیکان را کشید \* پوست تازه بعد زانش بر دمید  
 ۳۱۰ قلعه ویران کرد و از کافر ستد \* بعد زان بر ساختش صد برج و سد

تا اصل دان A. اصل روان A. زانك این هر دو L (۲۹۸). این نام بد Bul. (۲۹۵)

L (۳۰۲). دهانی A (۳۰۱). هر یقین را BCL (۳۰۰). ندانی اعتبار B (۲۹۹)

bis. بجوید BL Bul. bis. بچویند A (۳۰۴). دینی for عقی B (۳۰۳). در آید.

After this verse B (۳۰۶). and so C in marg. ز تخریب بدن L Bul. (۳۰۵)

Bul. add :

ای خنك جانی که در عشق مال \* بذل کرد او خان و مان [خانمان Bul.] و ملك و مال

B. پوست را بگشاد L (۳۰۹). روان for رها B. در جو for جورا Bul. (۳۰۸)

. پوست تاره for پوستی نو B. پیکان را before Bul. om.



کار بی چون را که کیفیت نهد \* این که گفتم هر ضرورت می دهد  
 گه چنین بنماید و گه ضد این \* جز که حیرانی نباشد کار دین  
 نی چنان حیران که پشتش سوی اوست \* بل چنین حیران و غرق و مست دوست  
 آن یکی را روی او شد سوی دوست \* و آن یکی را روی او خود روی اوست  
 روی هر يك می نگر می دار پاس \* بُوکِ گردی تو ز خدمت رُوشناس ۲۱۰  
 چون بسی ابلیس آدم رُوے هست \* پس بهر دستی نشاید داد دست  
 ز آنک صیّاد آورد بانگِ صغیر \* تا فرید مرغ را آن مرغ گیر  
 بشنود آن مرغ بانگِ جنسِ خویش \* از هوا آید بیابد دام و نیش  
 حرف درویشان بدزدد مردِ دون \* تا بخواند بر سلیهی زان فسون  
 کارِ مردان روشنی و گرمیست \* کارِ دونان حيله و بی شرمیست ۲۲۰  
 شیرِ پشمین از برای گد کند \* بُو مَسِیْلِمِ را لقبِ اَحْمَدِ کنند  
 بو مسیلم را لقب کذاب ماند \* مر محمد را اُولُو الْاَلْبَابِ ماند  
 آن شرابِ حقِ ختامش مُشکِ ناب \* باده را ختمش بود گند و عذاب

داستان آن پادشاه جهود که نصرانیان را می کشت از بهر تعصب،

بود شاهی در جهودان ظلم ساز \* دشمن عیسی و نصرانی گذار  
 عهد عیسی بود و نوبت آن او \* جانِ موسی او و موسی جانِ او ۲۳۰  
 شاهِ احوّل کرد در راهِ خدا \* آن دو دمسازِ خدایی را جدا  
 گفت استادِ احولی را کاندرا آ \* رُو برون آر از وثاق آن شیشه را  
 گفت احوّل زان دو شیشه من کدام \* پیش تو آرم بکن شرحِ تمام

از ضرورت می جهد L. این ضرورت AB Bul. کیفیت دهد L. کی کیفیت نهد AC (۲۱۱)

B. چنان for چنین L Bul. (۲۱۲) گه چنان بنماید و گاهی چنین Bul. (۲۱۲)

in the second hemistich. و آن for وین BL (۲۱۴) حیرانکه غرق Bul. بل چنان

After this verse L adds: (۲۲۷) دام پیش A (۲۱۸)

چون درون رفت احوّل اندر خانه زود \* شیشه پیش چشم او دو می نمود



گفت استاد آن دو شیشه نیست رو \* احولی بگذار و افزون بین مشو  
 ۲۳۰ گفت ای اُستا مرا طعنه مزن \* گفت اُستا زان دو يك را در شکن  
 شیشه يك بود و بچشمش دو نمود \* چون شکست او شیشه را دیگر نبود  
 چون یکی بشکست هر دو شد ز چشم \* مرد احول گردد از میلان و خشم  
 خشم و شهوت مرد را احول کند \* زاستنقامت رُوح را مُبدَل کند  
 چون غرض آمد هنر پوشید شد \* صد حجاب از دل بسوی دیده شد  
 ۲۳۵ چون دهد قاضی بدل رشوت قرار \* گی شناسد ظالم از مظلوم زار  
 شاه از حقد جهودانه چنان \* گشت احول کالاًمان یا ربّ امان  
 صد هزاران مومن مظلوم کُشت \* که پناهر دین موسی را و پشت

### آموختن وزیر مکر پادشاه را،

او وزیری داشت گبر و عَشْوَه دِه \* کو بر آب از مکر بر بستی گره  
 گفت ترسایان پناه جان کنند \* دین خود را از مَلِك پنهان کنند  
 ۲۴۰ کم کُش ایشان را که کُشتن سود نیست \* دین ندارد بوی مُشک و عود نیست  
 سِرّ پنهانست اندر صد غلاف \* ظاهرش با تو چو تو باطن خلاف  
 شاه گفتش پس بگو تدبیر چیست \* چاره آن مکر و آن تزویر چیست  
 تا نماند در جهان نصرانی \* نی هوا بیدا دین و نی پنهانی  
 گفت ای شه گوش و دستم را بپر \* بینی ام بشکاف اندر حکم مر  
 ۲۴۵ بعد زان در زیر دار آور مرا \* تا بخواهد يك شفاعت گر مرا

(۲۳۰) Bul. بر شکن.

(۲۳۱) In ABL Bul. this verse follows v. ۲۳۲. B Bul.

(۲۳۲) L چشم را احول. (۲۳۳) A جد for حقد; in marg. جحد. او for آن

جهود [جهودان] آن زمان A. خشم L

Heading: C مکرى Bul. پادشاه جهود را.

(۲۳۸) B غشوه ده C apparently. رهزن عَشْوَه ده. AB Bul. او for شه B (۲۳۸)

ظاهرش با تست و باطن بر خلاف L Bul. ظاهرش با تو چو در باطن خلاف

بشکاف و لب در حکم مر (۲۴۴) ABL Bul.



بر مُنادی گاه کن این کار نو . بر سپر راهی که باشد چار سو  
آنکهم از خود بران تا شهرِ دُور . تا در اندازم دریشان شرّ و شور

### تلبیس وزیر با نصارا،

پس بگویم من بسر نصرانیم . اے خدایے رازدان می دانیم  
شاه واقف گشت از ایمان من . وز نعصب کرد قصد جان من  
۲۵۰ خواستم تا دین زشہ پنهان کنم . آنک دین اوست ظاهر آن کنم  
شاه بوی برد از اسرار من . متهم شد پیش شه گنثار من  
گفت گفت تو چو در نان سوزنست . از دل من تا دل تو روزنست  
من از آن روزن بدیدم حال تو . حال تو دیدم نوشم فال تو  
گر نبودی جان عیسی چاره ام . او جهودانه بکرده چاره ام  
۲۵۵ پیر عیسی جان سپارم سر دهر . صد هزاران منش بر خود نهم  
جان دریغ نیست از عیسی ولیک . واقفم بر علم دینش نیک  
حیف می آمد مرا کان دین پاک . در میان جاهلان گردد هلاک  
شکر ایزدرا و عیسی را که ما . گشاهم آن کیش حقرا رهنما  
از جهود و از جهودے رسته ام . تا بزُناری میان را بسته ام  
۲۶۰ تُوَر دُوَر عیسی است اے مردمان . بشنوبد اسرار کیش او بچان  
کرد با وی شاه آن کاری که گفت . خلق اندر کار او ماند شگفت  
رائد اورا جانب نصرانیان . کرد در دعوت شروع او بعد زان

Heading: Bul. مکر و تلبیس.

نوشتن فال تو A (۲۵۲) . گفت وعظ تو L (۲۵۲) . پیش او Bul. (۲۵۱)

می آید Bul. L (۲۵۷) . بر جان نهم B . جان دم B (۲۵۵)

After this verse (۲۶۰) . رسته ام and رسته ام ABL Bul. (۲۵۶) . کیش for دین .

B Bul. and C in marg. add:

چون وزیر آن مکررا بر شه شمرد . از دلش اندیشه را کُتی . پیرد and so L.

خلق حیران ماند زان مکر نهفت AB Bul. (۲۶۱) and so C in marg.



## قبول کردن نصارا مکر وزیرا،

صد هزاران مرد ترسا سوی او \* اندك اندك جمع شد در کوی او  
 او بیان می کرد با ایشان برآز \* سِرِّ انْكَلَبُونَ و زُنَّار و نماز  
 ۲۶۵ او بظاهر واعظ احکام بود \* لَبِکْ در باطن صغیر و دام بود  
 بهر این بعضی صحابه از رسول \* مُلْتَمِس بودند مکر نفسِ غُول  
 کو چه آمیزد ز اغراضِ نهان \* در عبادتها و در اخلاصِ جان  
 فضلِ طاعت را نَجَسْتندی ازو \* عیبِ ظاهر را نَجَسْتندی که کو  
 مو بمو ذره بذره مکرِ نفس \* می شناسیدند چون گل از کَرَفَس  
 ۲۷۰ مُوشِکافانِ صحابه هر در آن \* وعظِ ایشان خیره گشتندی بجان

## متابعت کردن نصارا وزیرا،

دل بدو دادند ترسایان تمام \* خود چه باشد قوتِ تقلیدِ عام  
 در درون سینه مهرش کاشتند \* نایبِ عیسیس می پنداشتند  
 او بِسِرِ دَجَالِ بِکِ چشمِ لعین \* ای خدا فریاد رسِ نَعْمَ الْعَیْنِ  
 صد هزاران دام و دانهست ای خدا \* ما چو مرغانِ حَرِیصِ بی نوا  
 ۲۷۵ دَمِ بَدَمِ ما بستهُ دَمِ نَوِمِ \* هر یکی گر باز و سپرغی شویم  
 می رهانی هر دمی مارا و باز \* سوے دامی می رویم اے بی نیاز  
 ما درین انبار گندم می کنیم \* گندم جمع آمد گم می کنیم  
 می نیندیشیم آخر ما بهوش \* کین خلل در گندمست از مکرِ موش  
 موش نا انبارِ ما حُفْرَه زَدست \* وز فَنَشِ انبارِ ما ویران شدست  
 ۲۸۰ اول ای جان دفعِ شَرِّ موش کن \* و آنگهان در جمعِ گندم جوش کن

(۲۶۶) Bul. بعض. (۲۶۷) AB گرچه آمیزد. (۲۶۸) A Bul. بچستندی ازو. C Bul.  
 خیره گشتندی L (۲۷۰) و ذره ذره. ABL Bul. (۲۶۹) در آن وعظ و بیان.  
 ما for پا. AB Bul. (۲۷۵) دام نَوِمِ, and so L. (۲۷۶) B om.  
 موش در انبار ما B (۲۷۹) جوش for گوش. Bul. (۲۸۰)



بشنو از اخبار آن صدر صدور \* لا صلوة نتم إلا بالتحضور  
 گر نه موشی دزد در انبار ماست \* گندم اعمال چل ساله کجاست  
 ریزه ریزه صدق هر روزه چرا \* جمع می ناید درین انبار ما  
 بس ستاره آتش از آهن جهید \* وان دل سوزیده پذیرفت و کشید  
 ۲۸۵ لیک در ظلمت یکی دزدی نهان \* می نهد انگشت بر استارگان  
 می کشد استارگان را یک یک \* تا که نفروزد چراغی از فلک  
 گر هزاران دام باشد در قدم \* چون تو با مایی نباشد هیچ غم  
 هر شبی از دام تن ارواح را \* می رهانی می گنی الواح را  
 می رهند ارواح هر شب زین قفص \* فارغان از حکم و گفتار و قصص  
 ۲۹۰ شب ز زندان بی خبر زندانیان \* شب زدولت بی خبر سلطانیان  
 نی غم و اندیشه سود و زیان \* نی خیال این فلان و آن فلان  
 حال عارف این بود بی خواب هم \* گفت ایزد هم رفود زین مرم  
 خفته از احوال دنیا روز و شب \* چون قلم در پنجه ثقیب رب  
 آنک او پنجه نبیند در رقم \* فعل پندارد بجنش امر قلم  
 ۲۹۵ شبه زین حال عارف و نمود \* خلق را هم خواب حسنی در رُبود  
 رفته در صحرای بی چون جانسان \* رُوحشان آسوده و ابدانسان

(۲۸۱) A Bul. صدر الصدور. A صلوة القلب. BCL نتم. Bul. تمت.

(۲۸۲) In L this and the following verse are transposed.

(۲۸۳) B چرا for کجا. (۲۸۴) A شراره آتش.

(۲۸۵) A روزی corr. in marg. to دزدی. (۲۸۶) AB Bul. بر فلک.

(۲۸۷) After this verse Bul. adds:

گر عنایات بود با ما مقیم \* کی بود بیسی از آن دزد لئیم

(۲۸۹) Bul. فارغان از حرص و اکساب L. فارغان نی حاکم و محکوم کس. AB Bul. قفس. Bul.

(۲۹۰) A om. (۲۹۱) C این فلان. (۲۹۲) B از احوال عالم. (۲۹۳) A این فلان. (۲۹۴) C این فلان. (۲۹۵) A om.

(۲۹۶) A om. After this verse Bul. adds:

هر یکی آسوده حرص و حصص \* مرغوش آزاده دام و قفص



وز صفیری باز دام اندر گشتی . جمله را در داد و در داور گشتی  
 فالقُ الْإِصْبَاحِ إِسْرَافِيلُ وار . جمله را در صورت آرد زان دیار  
 رُوحَهای مَبْسُطِرا تن کند . هر تنی را باز آبتن کند  
 ۴۰۰ اسبِ جانهارا کند عاری ز زین . سِرِّ النَّوْمِ أَخُو الْمَوْتِ است این  
 لیکِ بَهرِ آنکِ روز آیند بار . بر نهد بر پاش پابندِ دراز  
 تا که روزش واکشد زان مَرغزار . وز چراگاه آردش در زیرِ بار  
 کاش چون اصحابِ کَهِفِ این رُوحِ را . حفظ کردی یا چو کشتی نوحِ را  
 تا ازین طوفانِ بیداری و هوش . و رهیدی این ضمیر و چشم و گوش  
 ۴۰۵ ای بسا اصحابِ کَهِفِ اندر جهان . پهلوی تو پیشِ تو هست این زمان  
 غار با او بار با او در سُرود . مَهرِ بر چشمِ است و بر گوشت چه سود

قصه دیدن خلیفه لیلی را،

گفت لیلی را خلیفه گان تُوے . کز تو مجنون شد پریشان و غوی  
 از دگر خوبان تو افزون نیستی . گفت خامش چون تو مجنون نیستی  
 هر که بیدارست او در خواب تر . هست بیداریش از خوابش بتر  
 ۴۱۰ چون بحق بیدار نبود جانِ ما . هست بیداری چو در بندانِ ما  
 جان هم روز از لکدکوبِ خیال . وز زبان و سود وز خوفِ زوال  
 نی صفا می ماندش نی لطف و فر . نی بسوے آسمان راه سفر

(۲۹۷) After this verse BL Bul. (and AC in marg.) add:

چونک نور صبحدم سر بر زند \* کرگس زرین گردون پر زند

(۴۰۱) A . اخ . ABC Bul. and so corr. in C. AL (۴۰۰) اسب جان را می کند

(۴۰۴) C . تا برین طوفان . BL Bul. بر نهد بر پایشان بند دراز . بهر آنک آید روز باز

(۴۰۷) Bul. کز for از . Bul. تویی . (۴۰۵) A . ای بسی

(۴۱۱) A . خوف و وبال . Bul. در بند آن ما . (۴۰۸) Bul. خاموش

L . Instead of the second hemistich B has the second hemistich of

v. ۴۱۳ . (۴۱۲) B om.



خفته آن باشد که او از هر خیال \* دارد او مید و کند با او مقال  
 دیورا چون حور بیند او بخواب \* پس ز شهوت ریزد او با دیو آب  
 ۴۱۵ چونک تخم نسل او در شوره ریخت \* او بخویش آمد خیال از وی گریخت  
 ضعف سر بیند از آن و تن پلید \* آه از آن نقش پدید ناپدید  
 مرغ بر بالا پران و سایه اش \* می دود بر خاک پران مرغ و ش  
 ابلیهی صیاد آن سایه شود \* می دود چندنک بی مایه شود  
 بی خبر کان عکس آن مرغ هواست \* بی خبر کی اصل آن سایه کجاست  
 ۴۲۰ تیر اندازد بسوی سایه او \* ترکشش خالی شود از جست و جو  
 ترکش عمرش تهی شد عمر رفت \* از دویدن در شکار سایه تفت  
 سایه یزدان چو باشد دایه اش \* و رهاند از خیال و سایه اش  
 سایه یزدان بود بنده خدا \* مرده این عالم و زنده خدا  
 دامن او گیر زوتر بی گمان \* تا رهی در دامن آخر زمان  
 ۴۲۵ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ نقش اولیاست \* کو دلیل نور خورشید خداست  
 اندرین وادی مرو بی این دلیل \* لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گو چون خلیل  
 رُو ز سایه آفتاب را بیاب \* دامن شه شمس تبریزی بتاب  
 ره ندانی جانب این سور و عرس \* از ضیاء الحق حُسامُ الدِّینِ بپرس  
 و ر حسد گیرد ترا در ره گلو \* در حسد ابلیس را باشد غلو  
 ۴۳۰ کو ز آدم ننگ دارد از حسد \* با سعادت جنگ دارد از حسد  
 عقبه زین صعبتر در راه نیست \* ای خُنْكَ آنکش حسد همراه نیست

(۴۱۲) B om. L Bul. امید.

(۴۱۴) Bul. دیو آب.

(۴۱۵) B L Bul. در نسل را; in A را is suppl. above. C شور.

(۴۱۶) C originally پدید و ناپدید.

(۴۱۷) A In C the words between مرغ and پران have been erased and می دود has been added after پران. Bul. آنکس حسد ((۴۲۱))



این جسد خانه حسد آمد بدان \* کز حسد آلوده باشد خاندان  
 گر جسد خانه حسد باشد ولیک \* آن جسدرای پاک کرد الله نیک  
 طهرا بی بی بیان پاکست \* گنج نورست از طلیسش خاکست  
 ۴۳۵ چون کنی بر بی حسد مکر و حسد \* زان حسد دل را سیاهیها رسد  
 خاک شو مردان حقرا زیر پا \* خاک بر سر کن جسدرای همچو ما

### بیان حسد وزیر

آن وزیرک از حسد بودش نژاد \* تا بیاطل گوش و بینی باد داد  
 بر امید آنک از نیش حسد \* زهر او در جان مسکینان رسد  
 هر کسی که از حسد بینی کند \* خویشتن بی گوش و بی بینی کند  
 ۴۴۰ بینی آن باشد که او بویی برسد \* بویی او را جانب کویی برسد  
 هر که بُویش نیست بی بینی بود \* بویی آن بُویت کآن دینی بود  
 چونک بویی بُرد و شکر آن نکرد \* کفر نعمت آمد و بینش خورد  
 شکر کن مر شاکران را بنده باش \* پیش ایشان مرده شو پاینده باش  
 چون وزیر از رهزنی مابه مساز \* خلق را تو بر میآور از نماز  
 ۴۴۴ ناصح دین گشته آن کافر وزیر \* کرده او از مکر در لوزینه سر

### فهم کردن حاذقان نصارا مکر وزیرا

هرک صاحب ذوق بود از گفت او \* لذتی می دید و تلخی جفت او

کر for از AB Bul. این حسد خانه جسد آمد A (۴۲۲)

گر کنی C. Bul. in marg. (۴۴۰) Suppl. . گر حسد خانه جسد باشد A (۴۲۲)

گشت B (۴۴۵) . خویش را B (۴۲۹)

Heading: AL صادقان A om. نصارا.

و B om. (۴۴۶)



نُکته‌ها می‌گفت او آمیخته \* در جُلابِ قند زهره ریخته  
 ظاهرش می‌گفت در ره چُست شو \* وز اثر می‌گفت جانرا سُست شو  
 ظاهر نقره گر اسپیدست و نُو \* دست و جامه می سیه گردد ازو  
 ۴۵. آتش ارچه سرخ رُویت از شرر \* تو ز فعلِ او سیه‌کاری نگر  
 برق اگر نوری نماید در نظر \* لیک هست از خاصیت دزدِ بصر  
 هراک جز آگاه و صاحب ذوق بود \* گفت او در گردنِ او طوق بود  
 مدتی شش سال در هجرانِ شاه \* شد وزیرِ اتباعِ عیسی را پناه  
 دین و دل را کُل بدو بسپرد خلق \* پیشِ امر و حکمِ او می‌مرد خلق

## پیغام شاه پنهان مر وزیرا،

۴۵۰ در میان شاه و او پیغامها \* شاهرا پنهان بدو آرامها

(۴۴۷) After this verse L adds:

هرکه باشد زشت گفتش زشت دان \* مرده هرچه گوید آنرا نیست جان  
 گفت انسان پاره انسان بود \* پاره از نان یقین هم نان بود  
 زان علی فرمود نقل جاهلان \* بر مزابل همچو سبزست ای فلان  
 بر چنان سبزه هر آنکس کو نشست \* تو یقین میدان کو [که او] بر کونشست  
 بایش خودرا بشستن زان حدث \* تا نماز فرض او نبود عبث

Bul. adds:

حسن هر گفتار را غره مشو \* قبح معنی دارد او با هش شنو  
 بد درونانرا بود گفتار بد \* قلبشان مرده است نبود روح ابد  
 چونکه انسان پاره انسان بود \* پاره از نان یقین هم نان بود  
 شیر یزدان گفت جاهل را کلام \* هست سبز مزبله بس بی دوام  
 هرکرا آن سبز باشد جایگاه \* لوٹ و خبثش جامه او کرد تباہ  
 آب باید کردن پاک حدث \* تا نمازشرا نباشد چون عبث

مدت BL (۴۵۲) . درد بصر L (۴۵۱) . مر سیه Bul. دست جامه A (۴۴۹)

After this verse Bul. adds: امر حکم او B (۴۵۴) . شش ماه L

آخر الامر از برای آن مراد \* تا دهد چون خاک ایشانرا بیاد

Heading: L om. AB Bul. با وزیر.

(۴۵۰) After this verse B has the verse آخر الامر الخ cited above from Bul.



پیش او بنوشت شه کای مُقبِلر . وقت آمد زود فارغ کن دلم  
گفت اینک اندر آن کارم شها . کافکنم در دینِ عیسی فتنها

### بیان دوازده سبب از نصارا،

قوم عیسی را بُد اندر دار و گیر . حاکمانشان ده امیر و دو امیر  
هر فرقی مر امیری را تَبَع . بنده گشته میر خود را از طمع  
این ده و این دو امیر و قومشان . گشته بنده آن وزیر بدنشان  
اعتماد جمله بر گفتار او . اقتدای جمله بر رفتار او  
پیش او در وقت و ساعت هر امیر . جان بدادی گر بدو گفتی میر

### تخلیط وزیر در احکام انجیل،

ساخت طوماری بنام هر یکی . نقش هر طومار دیگر مسَلکی  
حکمهای هر یکی نوعی دگر . این خلاف آن ز پایان تا بسر  
در یکی راه ریاضت را و جوع . رکن توبه کرده و شرط رجوع  
در یکی گفته ریاضت سود نیست . اندرین ره مَخَلَصی جز جود نیست  
در یکی گفته که جوع و جود تو . شَرک باشد از تو با معبود تو  
جز توکل جز که تسلیم تمام . در غم و راحت همه مکرست و دام  
در یکی گفته که واجب خدمتست . ورنه اندیشه توکل نُهنتست  
در یکی گفته که امر و نُههاست . بهر کردن نیست شرح عجز ماست  
تا که عجز خود ببینیم اندر آن . قدرت حق را بدانیم آن زمان  
در یکی گفته که عجز خود مبین . کفرِ نعمت کردنست آن عجز هین

(۴۵۶) B بنبشت .

Heading: L om. A شط .

(۴۶۰) A om. و before قومشان C .

Heading: C Bul. om. در .

(۴۶۴) Bul. نوع .

(۴۷۱) C شر for عجز . ABL Bul. قدرت او را .



قدرت خود بین که این قدرت ازوست \* قدرت تو نعمت او دان که هوست  
 در یکی گفته کزین دو بر گذر \* بت بود هرچه بگنجد در نظر  
 ۴۷۵ در یکی گفته مکش این شمع را \* کین نظر چون شمع آمد جمع را  
 از نظر چون بگذری و از خیال \* کشته باشی نیشب شمع وصال  
 در یکی گفته بکش باکی مدار \* تا عوض بینی نظرا صد هزار  
 که زکشتن شمع جان افزون شود \* لیلیات از صبر تو مجنون شود  
 ترک دنیا هرک کرد از زهد خویش \* بیش آمد پس او دنیا و بیش  
 ۴۸۰ در یکی گفته که آنچت داد حق \* بر تو شیرین کرد در ایجاد حق  
 بر تو آسان کرد و خوش آنرا بگیر \* خویشان را در میفنگن در زحیر  
 در یکی گفته که بگذار آن خود \* کان قبول طبع تو ر دست و بد  
 راههای مختلف آسان شدست \* هر یکی را ملتی چون جان شدست  
 گر میسر کردن حق ره بدی \* هر جهود و گبر ازو آگه بدی  
 ۴۸۵ در یکی گفته میسر آن بود \* که حیوة دل غذای جان بود  
 هرچ ذوق طبع باشد چون گذشت \* بر نه آرد همچو شوره ربیع و گشت  
 جز پشیمانی نباشد ربیع او \* جز خسارت بیش نارد بیع او  
 آن میسر نبود اندر عاقبت \* نام او باشد معسر عاقبت  
 تو معسر از میسر باز دان \* عاقبت بنگر جمال این و آن  
 ۴۹۰ در یکی گفته که استادی طلب \* عاقبت بینی نیایی در حسب  
 عاقبت دیدند هر گون ملتی \* لاجرم گشتند اسیر زلتی  
 عاقبت دیدن نباشد دستباف \* ورنه گی بودی زدینها اختلاف  
 در یکی گفته که استا هر تویی \* زانک استارا شناسا هر تویی

بیش آید B (۴۷۹) . با غرض بینی A (۴۷۷)

خوش و before و L Bul. om. (۴۸۱)

بیش نارد C (۴۸۷) . ربیع کشت Bul. نیارد Bul. (۴۸۶)

بدینها Bul. (۴۹۲) . ذاتی Bul. (۴۹۱)



مرد باش و سُخْرَهٗ مَرْدَانِ مَشُو \* رَوَسَرِ خُودِ گِیْرِ و سَرگِرْدَانِ مَشُو  
 ۴۹۵ در یکی گفته که این جمله یکبست \* هَرَكِ او دو بیند احوال مَرْدِ کِبِست  
 در یکی گفته که صد یك چون بود \* این کی اندیشد مگر مجنون بود  
 هر یکی قولبست ضِدِّ همدگر \* چون یکی باشد یکی زهر و شکر  
 تا زهر و از شکر در نگذری \* گِی زَوْحَدَتِ و ز یکی بُوئی بَری  
 این نمط وین نوع ده دفتر و دو \* بر نوشت آن دینِ عیسی را عدو

بیان آنک این اختلاف در صورت رَوِشْتِ نِی در حقیقت راه،

... او ز یك رنگی عیسی بُو نداشت \* وز مزاجِ خُمِّ عیسی خُو نداشت  
 جامهٔ صدرنگ از آن خُمِّ صفا \* ساده و یك رنگ گشتی چون ضیا  
 نیست بکرنگی کزو خیزد ملال \* بل مثالِ ماهی و آبِ زلال  
 گرچ در خُشکی هزاران رنگهاست \* ماهیان را با یُبُوست جنگهاست  
 کبست ماهی چیست دریا در مَثَل \* تا بدان ماند مَلِکِ عَزَّ و جَل  
 ۵۰۰ صد هزاران بحر و ماهی در وجود \* سجد آرد پیشِ آنِ اِکرام و جود  
 چند باران عطا باران شد \* تا بدان آن بحر دُرّافشان شد  
 چند خورشید کرم افروخته \* تا که ابر و بحر جود آموخته  
 پرتو دانش زده بر خاک و طین \* تا شد دانه پذیرند زمین

(۴۹۴) A سر خود جوی و om. C om. گیر. After this verse Bul. adds:

گفته یك را جمله تویی در نظر \* در میان نبود دگر هیچ جلوه گر

(۴۹۶) After this verse Bul. adds:

هر یکی را عکس شد لاف و گداز \* صورت و معنیش عین اختلاف

(۴۹۷) C و ضِدِّ (۴۹۸) ABL Bul. کی تو از گلزار وحدت بو بری and so C

in marg. C has که زوحدت (۴۹۹) ABL Bul. ده طومار و دو.

Heading: B Bul. اختلافات. B Bul. صورت روشن است. A om. راه.

(۵۰۲) C بر مثال (۵۰۸) L بر ما و طین B Bul. and so corr.

in L. ABL Bul. پذیرنده B. تا که شد دانه.



خاک امین و هرچ در وی کاشتی \* بی خیانت جنس آن بر داشتی  
 ۵۱۰ این امانت زان امانت یافتست \* کافتاب عدل بر وی یافتست  
 تا نشان حق نیارد نوپهار \* خاک سرهارا نکرده آشکار  
 آن جوادی که جمادی را بداد \* این خبرها وین امانت وین سداد  
 مر جمادی را کند فضلش خیر \* عاقلان را کرده قهر او ضریر  
 جان و دل را طاقت آن جوش نیست \* با که گویم در جهان يك گوش نیست  
 ۵۱۵ هر کجا گوئی بُد از وی چشم گشت \* هر کجا سنگی بُد از وی بَشم گشت  
 کیمیا سازسب چه بُود کیمیا \* مُعْجِزَه بخش است چه بُود سبمیا  
 این ثنا گفتن ز من ترکِ ثناست \* کین دلیل هستی و هستی خطاست  
 پیش هست او بیاید نیست بود \* چیست هستی پیش او کور و کبود  
 گر نبودی کور ازو بگداختی \* گرمی خورشید را بشناختی  
 ۵۲۰ ور نبودی او کبود از نَعزِیَت \* گی فسردی همچو یخ این ناحیت

### بیان خسارت وزیر درین مکر

همچو شه نادان و غافل بُد وزیر \* پنجه می زد با قدیم ناگزیر  
 با چنان قادر خدایی کز عدم \* صد چو عالم هست گرداند بدم  
 صد چو عالم در نظر پیدا کند \* چون که چشمش را بخود بینا کند  
 گر جهان پشت بزرگ و بی بُنیست \* پیشِ قُدْرَتِ ذرّه می دان که نیست  
 ۵۲۵ این جهان خود حبسِ جانهای شماست \* هین روید آن سو که صحرای شماست  
 این جهان محدود و آن خود بی حدست \* نقش و صورت پیش آن معنی سدست  
 صد هزاران نیزه فرعون را \* در شکست از موسی با يك عصا  
 صد هزاران طَبّ جالینوس بود \* پیشِ عیسی و دَمَش افسوس بود

(۵۱۲) A om.

با کی گویم (۵۱۴) A

(۵۱۵) L in the second hemistich

هر کجا گوئی بد از وی بَشم گشت

نباید C (۵۱۸)

صحرای خداست I. جانهای شماست I (۵۲۵)



صد هزاران دفتر اشعار بود . پیشِ حَرْفِ اُمّی اش عار بود  
 ۵۲۰ با چنین غالب خداوندی کسی . چون نمرد گر نباشد او خسی  
 بس دل چون کوه را انگیخت او . مرغِ زبرک با دو پا آویخت او  
 فهم و خاطر نیز کردن نیست راه . جز شکسته و نگیرد فضلِ شاه  
 اے بسا گنج آگنان کُنج کاو . کان خیال اندیش را شد ریشِ گاو  
 گاو که بُود نا نو ریش او شوی . خاک چه بُود نا حشیش او شوی  
 ۵۲۵ چون زنی از کار بد شد روی زرد . مسخ کرد او را خدا و زهره کرد  
 عورنی را زهره کردن مسخ بود . خاک و گل گشتن چه باشد ای عنود  
 رُوح می بردت سوی چرخ برین . سوی آب و گل شدی در آسفلین  
 خویشتن را مسخ کردی زین سُفول . زان وجودی که بُد آن رشکِ عقول  
 پس بین کین مسخ کردن چون بود . پیشِ آن مسخ این بغایت دون بود  
 ۵۳۰ اسبِ همت سوے اختر ناختی . آدم مسجهدرا نشناختی  
 آخر آدم زاده اے ناخلف . چند پندارے نو پستی را شرف  
 چند گویی من بگیرم عالمی . این جهان را پُرکنم از خود همی  
 گر جهان پُر برف گردد سر بسر . تابِ خور بگدازدش با يك نظر  
 وزیر او و صد وزیر و صد هزار . نیست گرداند خدا از يك شرار  
 ۵۳۵ عینِ آن تخیل را حکمت کند . عینِ آن زهر آب را شربت کند  
 آن گمان انگیز را سازد یقین . مهرها رویاند از اسبابِ کین

(۵۲۱) A امّی آن . BL امّیش آن .

(۵۲۰) A خداوند .

(۵۲۲) A فهم خاطر .

(۵۲۳) Bul. و کنج کاو .

(۵۲۵) B خدای

(۵۲۶) B نه مسخست ای عنود . ABL Bul. خاک و گل . L آب و گل .

(۵۲۹) In L this and the following verse are transposed.

(۵۳۴) L وزیر او و وزیر چون او صد هزار .



پرورد در آتش ابرهیمرا \* ایمنی رُوح سازد بیمرا  
از سبب سوزیش من سوَدایبیم \* در خیالانش چو سُو فسطایبیم

### مکر دیگر انگیختن وزیر در اضلال قوم

مکر دیگر آن وزیر از خود بیست \* وعظرا بگذاشت و در خلوت نشست  
۵۵. در مُریدان در فگند از شوق سوز \* بود در خلوت چهل پنجاه روز  
خلق دیوانه شدند از شوقِ او \* از فراقِ حال و قال و ذوقِ او  
لابه و زارے ہی کردند و او \* از ریاضت گشته در خلوت دونو  
گفته ایشان نیست مارا بی تو نور \* بی عصاگش چون بود احوالِ کور  
از سرِ اکرام و از بهرِ خدا \* بیش ازین مارا مدار از خود جدا  
۵۵. ما چو طفلانیم و مارا دایه نو \* بر سر ما گستران آن سایه نو  
گفت جانم از مُحبان دُور نیست \* لیک بیرون آمدن دستور نیست  
آن امیران در شفاعت آمدند \* و آن مُریدان در شاعت آمدند  
کین چه بد بختیست مارا ای کریم \* از دل و دین مانده ما بی تو بنیم  
نو بهانه یکنی و ما زرد \* میزنیم از سوزِ دل دمهای سرد  
۵۶. ما بگفتارِ خُوشت خُو کرده ایم \* ما ز شیرِ حکمتِ تو خورده ایم  
الله الله این جفا با ما مکن \* خیر کن امروزرا فردا مکن  
می دهد دل مر ترا کین بی دلان \* بی تو گردند آخر از بی حاصلان

(۵۴۷) After this verse I. adds:

در خرابی گنجها پنهان کند \* خاررا گل جسمه‌ها را جان کند

Bul. adds:

در خرابه گنج‌ها پنهان کند \* خاررا گل جسم جان احسان کند

(۵۴۸) I. از سبب سازیش.

Heading: Bul. قوم نصارا. In B نصارا has been added by a later hand.

(۵۴۹) Bul. om. و.

(۵۵۲) Bul. کردند او.

(۵۵۵) C. و آن سایه.



جمله در خشکی چو ماهی می‌طپند \* آبرای بگشا ز جو بر دار بند  
ای که چون تو در زمانه نیست کس \* الله الله خلق را فریاد رس

### دفع گفتن وزیر مریدان را،

۵۶۵ گفت هان ای سُخرگانِ گفت و گو \* وَعَظِ گفتمارِ زبان و گوشِ جو  
پنبه اندر گوشِ حَسَّ دُون کنید \* بندِ حَسَّ از چشمِ خود بیرون کنید  
پنبه آن گوشِ سِرِ گوشِ سَرست \* تا نگرَد این گر آن باطنِ گَرست  
بی حَسَّ و بی گوش و بی فکرَت شوید \* تا خطابِ اِرْجعی را بِشَنوید  
تا بگفت و گوی بیداری دَرے \* تو زگفتِ خوابِ بویی گی برے  
۵۷۰ سِرِ بیرونِ بَست قول و فعلِ ما \* سِرِ باطنِ هست بالای سما  
حَسَّ خشکی دید کز خشکی بزاد \* عیبی جان پای بر دریا نهاد  
سِرِ جِسمِ خَشک بر خشکی فساد \* سِرِ جان پا در دل دریا نهاد  
چونک عمر اندر ره خشکی گذشت \* گاه گوه و گاه دریا گاه دشت  
آب حیوان از کجا خواهی تو یافت \* موجِ دریا را کجا خواهی شکافت  
۵۷۵ موجِ خاکی وهم و فهم و فکرِ ماست \* موجِ آبی مَحْو و سُکُرت و فناست  
تا درین سکری از آن سکری تو دُور \* تا ازین مستی از آن جامی تو کور  
گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار \* مدتی خاموش خُو کن هوش دار

### مکرر کردن مریدان که خلوت را بشکن

جمله گفتند اے حکیم رخنه جو \* این فریب و این جفا با ما مگو

Heading: Bul. کردن.

(۵۶۵) B Bul. وعظ و گفتار.

(۵۶۹) L و بیداری.

(۵۷۱) AB در دریا.

(۵۷۲) B om. C چون عمر.

(۵۷۴) C باب حیوان.

L آب حیوان را کجا.

(۵۷۵) A سُکُرت.

(۵۷۶) A bis. سکری L جامی نفور.

(۵۷۸) C وین جفا.



چارپارا قدرِ طاقت بار نه \* بر ضعيفان قدرِ قوتِ كار نه  
 ۵۸۰ دانه هر مرغ اندازه و بست \* طعمه هر مرغ انجيره گيست  
 طفل را گر نان دهی بر جای شیر \* طفل مسکین را از آن نان مرده گیر  
 چونك دندانها بر آرد بعد از آن \* هر بخود طالب شود آن طفل نان  
 مرغ پر نارسته چون پزان شود \* لقمه هر گربه دران شود  
 چون بر آرد پر بپرد او بخود \* بی تکلف بی صغیر نیک و بد  
 ۵۹۰ دیورا نطق نو خامش میکند \* گوش مارا گفت نو هوش میکند  
 گوش ما هوش است چون گویا نوی \* خشک ما بجزست چون دریا نوی  
 با تو مارا خاک بهتر از فلک \* ای سهاک از تو منور تا سهاک  
 بی تو مارا بر فلک تاریکیست \* با تو ای ماه این فلک باری کیست  
 صورت رفعت بود افلاک را \* معنی رفعت روان پاک را  
 ۵۹۰ صورت رفعت برائے جسمهاست \* جسمها در پیش معنی اسمهاست

### جواب گفتن وزیر کی خلوت را نمی شکم،

گفت حجت‌های خود کونه کنید \* پندرا در جان و در دل ره کنید  
 گر امینم متهم نبود امین \* گر بگویم آسمان را من زمین  
 گر کمال با کمال انکار چیست \* ورنیم این زحمت و آزار چیست  
 من نخواهم شد ازین خلوت برون \* زانک مشغولم باحوال درون

(۵۷۹) B طاقت for قوت. After this verse Bul. adds v. ۵۸۹.

(۵۸۰) L زاندازه. (۵۸۲) B هم بخود گردد دلش جویای نان.

(۵۸۴) Bul. چون بر آرد بر هم برتر پرد. A seems to have had originally بی تکلف و صغیر.

(۵۸۱) L لطف for. گفت.

(۵۸۷) A سها for سهاک.

(۵۸۸) L بی تو ماه این فلک باریکیست.

(۵۸۹) Bul. om., but see note on v. ۵۷۹.



## اعتراض مریدان بر خلوت وزیر

۵۹۵ جمله گفتند ای وزیر انکار نیست . گفت ما چون گفتن اغیار نیست  
 اشک دیده است از فراق تو دوان . آه آهست از میان جان روان  
 طفل با دایه نه استیزد و لیک . گرید او گرچه نه بد داند نه نیک  
 ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی . زاری از ما فی تو زاری میکنی  
 ما چو ناییم و نوا در ما زُنست . ما چو کوهیم و صدا در ما زُنست  
 ۶۰۰ ما چو شطرنجیم اندر بُرد و مات . بُرد و مات ما زُنست ای خوش صفات  
 ما که باشیم ای تو مارا جانِ جان . تا که ما باشیم با تو در میان  
 ما عدمهایم و هستیهای ما . نو وجود مطلق فانی نما  
 ما همه شیران ولی شیر علم . حمله شان از باد باشد دم بدم  
 حمله شان پیدا و ناپیداست باد . آنک ناپیداست از ما گم مباد  
 ۶۰۵ باد ما و بود ما از داد نوست . هستی ما جمله از ایجاد نوست  
 لذت هستی نموده نیست را . عاشق خود کرده بودی نیست را  
 لذت انعام خود را و مگیر . نقل و باده و جام خود را و مگیر  
 ور بگیری کیست جُست و جو کند . نقش با نقاش چون نیرو کند  
 منگر اندر ما مکن در ما نظر . اندر اکرام و سخای خود نگر  
 ۶۱۰ ما نبودیم و تقاضامان نبود . لطف تو ناگفته ما می شنود  
 نقش باشد پیش نقاش و قلم . عاجز و بسته چو کودک در شکم  
 پیش قدرت خلق جمله بارگه . عاجزان چون پیش سوزن کارگه

لابه کردن مریدان . C in marg. Heading: A در خلوت . In C the Heading is erased.

وزیرا , and so L.

(۵۹۵) A وزیر for حکیم .

(۵۹۶) A دیدست . AC آهست .

(۵۹۸) A تو پیدا میکنی L . فی for و .

(۶۰۱) AC ما کی باشیم .

(۶۰۲) A Bul. جمله شان .

(۶۰۴) A Bul. جمله شان . ABL Bul. مباد .

(۶۰۷) L Bul. باده جام خود را .

(۶۱۰) Bul. تقاضا ما نبود .



گاه نقش دبو و گه آدم کند \* گاه نقش شادے و گه غم کند  
دست نی تا دست جنباند بدفع \* نطق نی تا دم زند از ضر و نفع  
نو زقرآن باز خوان تفسیر بیت \* گفت ابزد ما رمیت إذ رمیت  
گر بپرانیم نیر آن فی زماست \* ما کمان و نیراندازش خداست  
این نه جبر این معنی جبارست \* ذکر جبارے برای زاریست  
زاری ما شد دلیل اضطرار \* نخلت ما شد دلیل اختیار  
گر نبودی اختیار این شرم چیست \* وین دریغ و نخلت و آزر چیست  
زجر استادان و شاگردان چراست \* خاطر از تدبیرها گردان چراست  
ور تو گویی غافلست از جبر او \* ماه حق پنهان شد اندر ابر او  
هست این را خوش جواب ار بشنوی \* بگذری از کفر و در دین بگروی  
حسرت و زارے گه بیمارست \* وقت بیمارے همه بیدارست  
آن زمان که می شوی بیمار تو \* می کنی از جرم استغفار تو  
می نماید بر نو زشتی گنه \* می کنی نیت که باز آیم بره  
عهد و پیمان می کنی که بعد ازین \* جز که طاعت نبودم کار گزین  
پس یقین گشت این که بیماری ترا \* می بیخشد هوش و بیداری ترا  
پس بدان این اصل را ای اصل جو \* هرکرا دردست او بردست بو  
هرکه او بیدارنر پُر دَر دَنر \* هرکه او آگاهنر رُخ زَر دَنر  
گر زجبرش آگهی زاریت کو \* بیش زنجیر جباریت کو

نخلت آزر C (۶۱۹) . باز جو L (۶۱۵) . در ضر ABL Bul. (۶۱۴)

پنهان کند در ابر او L Bul. (۶۲۱) . استادان بشاگردان Bul. (۶۲۰)

بیدار A (۶۲۴) . که در بیمارست L Bul. (۶۲۲) . در دین بگری C (۶۲۲)

و. A om. . بیماری for بیداری A (۶۲۷) . کاری L (۶۲۶) . بیمار for

In L this verse is preceded by these two verses: for شادیت L (۶۲۰)

بسته در زنجیر شادی چون کند \* چوب بشکسته عمادی چون کند

کی گرفتار بلا شادی کند \* کی اسیر حبس آزادی کند



بسته در زنجیر چون شادی کند . گی اسیر حبس آزاده کند  
 و تو می بینی که پایت بسته اند . بر تو سرهنگان شه بنهسته اند  
 پس تو سرهنگی مکن با عاجزان . زآنک نبود طبع و خوی عاجز آن  
 چون تو جبر او نمی بینی مگو . ور همی بینی نشان دید کو  
 ۶۳۵ در هر آن کاری که میلتت بدان . قدرت خود را همی بینی عیان  
 در هر آن کاری که میلت نیست و خواست . اندر آن جبری شدی کین از خداست  
 انبیا در کار دنیا جبری اند . کافران در کار عقیبی جبری اند  
 انبیا را کار عقیبی اختیار . جاهلان را کار دنیا اختیار  
 زآنک هر مرغی بسوی جنس خویش . می پرد او در پس و جان پیش پیش  
 ۶۴۰ کافران چون جنس سجن آمدند . سجن دنیا را خوش آیین آمدند  
 انبیا چون جنس علیین بدند . سوی علیین جان و دل شدند  
 این سخن پایان ندارد لیک ما . باز گویم آن نامی قصه را

### نومید کردن وزیر مریدان را از رفض خلوت،

آن وزیر از اندرون آواز داد . کای مریدان از من این معلوم باد  
 که مرا عیسی چنین پیغام کرد . که همه یاران و خویشان باش فرد  
 ۶۴۵ روی در دیوار کن تنها نشین . وز وجود خویش هر خلوت گزین  
 بعد ازین دستوری گفتار نیست . بعد ازین با گفت و گویم کار نیست  
 الوداع ای دوستان من مرده ام . رخت بر چارم فلك بر برده ام  
 تا بزیر چرخ ناری چون حطب . من نسوزم در عنا و در عطب  
 پهلوی عیسی نشینم بعد ازین . بر فراز آسمان چارمین

(۶۳۱) L om.

نشان ده دید که (۶۳۴) L

(۶۴۱) Bul. بجان و دل

(۶۴۲) BL تمام

و دفع ایشان Bul. adds خلوت رفض . After رفتن A

(۶۴۸) A Bul. بسوزم



## ولی عهد ساختن وزیر هر يك امیرا جدا جدا،

۶۵. و آنگهانی آن امیران را بخواند \* يك بيك تنها بهر يك حرف راند  
گفت هر يك را بدین عیسوی \* نایب حق و خلیفه من نوه  
و آن امیران دگر اتباع نو \* كرد عیسی جمله را اشباع نو  
هر امیری کو گشاد گردن بگیر \* یا بکش یا خود هی دارش اسیر  
ليك تا من زندام این وا مگو \* تا نیرم این ریاست را مجو  
۶۶. تا نیرم من تو این پیدا مکن \* دعوی شاهی و استیلا مکن  
اینك این طومار و احکام مسیح \* يك بيك بر خوان تو بر امت فصیح  
هر امیری را چنین گفت او جدا \* نیست نایب جز تو در دین خدا  
هر یکی را کرد او يك يك عزیز \* هرچ آنرا گفت اینرا گفت نیز  
هر یکی را او یکی طومار داد \* هر یکی ضد دگر بود المراد  
۶۷. جملگی طومارها بد مختلف \* همچو شکل حرفها با تا آلف  
حکم این طومار ضد حکم آن \* پیش ازین کردیم این ضدرا بیان

## کشتن وزیر خویشان را در خلوت،

بعد از آن چل روز دیگر در بیست \* خویش گشت و از وجود خود برست  
چونك خلق از مرگ او آگاه شد \* بر سر گوش قیامت گاه شد  
خلق چندان جمع شد بر گور او \* موگنان جامه دران در شور او  
۶۸. کان عددرا هم خدا داند شمرد \* از عرب وز ترك وز رومی و کرد

Heading: A هر یکی را.

(۶۵۴) Bul. اینرا مگو.

(۶۵۷) A نایب for یا رب.

(۶۵۹) A ضد دیگر.

(۶۶۰) BL Bul. متن آن طومارها. After this verse L adds:

ضد هدیگر زبایان تا بسر \* شرح دادستیم اینرا ای پسر



خاکِ او کردند بر سرهای خویش \* دردِ او دیدند درمان جای خویش  
 آن خلائق بر سر گورش مہی \* کرده خون را از دو چشم خود رھی  
 طلب کردن امت عیسی علیه السلام از امرا که ولی عهد از  
 شما کدامست،

بعدِ ماهی گفت خلقِ ای مہبران \* از امیران کیست بر جایش نشان  
 نا بچاکِ او شناسیش امام \* دست و دامن را بدستِ او دہیم  
 ۷۷۰ چونک شد خورشید و مارا کرد داغ \* چاره نبود بر مقامِ او چراغ  
 چونک شد از پیشِ دیک و صلِ بار \* نایبی باید ازومان بادگار  
 چونک گل بگذشت و گلشن شد خراب \* بوی گل را از کہ یابیم از گلاب  
 چون خدا اندر نیاید در عیان \* نایب حق اند این پیغمبران  
 نہ غلط گفتم کہ نایب با منوب \* گردو پنداری قبیح آید نہ خوب  
 ۷۷۵ نہ دو باشد نا توی صورت پرست \* پیشِ او یک گشت کز صورت پرست  
 چون بصورت بنگری چشمِ تو دُست \* تو بنورش در نگر کز چشم رُست  
 نورِ هر دو چشم نتوان فرق کرد \* چونک در نورش نظر انداخت مرد  
 دہ چراغِ ار حاضر آید در مکان \* ہر یکی باشد بصورت غیرِ آن  
 فرق نتوان کرد نورِ ہر یکی \* چون بنورش روی آری بی شکی  
 ۷۸۰ گر تو صد سبب و صد آبی بشہری \* صد نماید یک شود چون بفشری

(۶۶۶) Bul. درمانہای خویش. (۶۶۷) After this verse L Bul. add:

جملہ از درد فراقش در فغان \* م شہان و م مہان و م کھان

(۶۶۸) ABL Bul. بعدِ ماهی خلق گفتند ای مہان. (۶۶۹) B Bul. امیم.

از. (۶۷۰) L چراغِ and so Bul., which has جز instead of.

(۶۷۱) AL دو است. (۶۷۲) ABL Bul. پیغامبران. (۶۷۳) A از کی یابیم.

(۶۷۴) A دست for دوست. B Bul. در نگر کان یک تو است L. در نگر چون در تو است

در بیان آنکہ لا تفرق بین احد من (۶۷۷) After this verse Bul. adds the Heading

نماید، altered to نماید. (۷۸۰) AL صد نماید C. رسلہ کہ جملہ پیغمبران حقد



در معانی قسمت و اعداد نیست \* در معانی تجزیه و افراد نیست  
 اِتْحَادِ یار با یاران خوش است \* پای معنی گیر صورت سرکش است  
 صورت سرکش گدازان کن برنج \* نا بینی زیر او وحدت جو گنج  
 ورنو نگذاری عنایه‌های او \* خود گدازد اے دلر مولای او  
 او نماید هر بدیها خوبش را \* او بدوزد خرقه درویش را ۷۸۰  
 منبسط بودیم و يك جوهر همه \* بی سرو بی پا بودیم آن سر همه  
 يك گهر بودیم همچون آفتاب \* بی گره بودیم و صاف همچو آب  
 چون بصورت آمد آن نور سره \* شد عدد چون سایه‌های کنگره  
 کنگره ویران کنی از منجیق \* تا رود فرق از میان این فریق  
 شرح این را گفتمی من از مرے \* ليك نرسم تا نلفزد خاطرے ۷۹۰  
 نکته‌ها چون تیغ پولادست نیز \* گر نداری تو سپر واپس گریز  
 پیش این الماس بی اسپر میا \* کز بریدن تیغ را نبود حیا  
 زین سبب من تیغ کردم در غلاف \* تا که کز خوانی نخواند بر خلاف  
 آمدیم اندر تمامی داستان \* وز وفاداری جمع راستان  
 کز پس این پیشوا بر خاستند \* بر مقامش نایبی می‌خواستند ۷۹۵

### منازعت امرا در ولی عهدی،

يك امیری زان امیران پیش رفت \* پیش آن قوم وفاندیش رفت  
 گفت اینک نایب آن مرد من \* نایب عیسی منم اندر زمن  
 اینک این طومار برهان منست \* کین نیابت بعد ازو آن منست  
 آن امیر دیگر آمد از کین \* دعوی او در خلافت بد همین

نگذاری AL (۷۸۴) . گذاران A (۷۸۲) . و صورت C . یار یارانرا L (۷۸۲)  
 بودیم for بودیم C . و يك گوهر Bul. (۷۸۶) . او بدزد L (۷۸۵) . گذارد AL  
 تمام Bul. (۷۹۴) . نخوانی L (۷۹۲)

Heading: Bul. در ولی عهدیکه ولی عهد منم دیگر نیست.



۷۰۰ از بغل او نیز طومارے نمود \* تا بر آمد هر دورا خشم جهود  
 آن امیران دگر يك يك قطار \* بر کشید تیغهای آبدار  
 هر یکی را تبع و طوماری بدست \* درم افتادند چون پیلان مست  
 صد هزاران مرد ترسا گشته شد \* تا زسرهاے برید پشته شد  
 خون روان شد همچو سیل از چپ و راست \* کوه کوه اندر هوا زین گرد خاست  
 ۷۰۵ تخمهای فتنها کو گشته بود \* آفت سرهای ایشان گشته بود  
 جوزها بشکست و آن کان مغز داشت \* بعد گشتن روح پاک نغز داشت  
 گشتن و مردن که بر نقش تنست \* چون انار و سیب را بشکستنست  
 آنچه شیرینست آن شد ناردانگ \* و آنکه پوسیدهست نبود غیر بانگ  
 آنچه با معنیست خود پیدا شود \* و آنچه پوسیدهست آن رسوا شود  
 ۷۱۰ رو بمعنی کوش اے صورت پرست \* زانکه معنی بر تن صورت پرست  
 همنشین اهل معنی باش تا \* هم عطا یابی و هر باشی فنا  
 جان بی معنی درین تن بی خلاف \* هست همچون تیغ چوین در غلاف  
 تا غلاف اندر بود با قیمنست \* چون برون شد سوختن را آلتست  
 تیغ چوین را مبر دم کارزار \* بنگر اول تا نگردد کار زار  
 ۷۱۵ گر بود چوین برو دیگر طلب \* و ر بود الماس پیش آ با طرب  
 تیغ دم زرادخانه اولیاست \* دیدن ایشان شمارا کیبایست  
 جمله دانایان همین گفته همین \* هست دانا رحمة للعالمین  
 گر انارے میخری خندان بخر \* تا دهد خند زدانه او خبر  
 ای مبارک خنداش کو از دهان \* می نماید دل چو دُر از دُرچ جان  
 ۷۲۰ نا مبارک خند آن لاله بود \* کز دهان او سیاهی دل نمود

(۷۰۴) A کو بکوه اندر هوا . (۷۰۵) A originally فتنه . (۷۰۶) Bul. om.  
 باشد B . او شد ناردانگ . AL Bul. آنکه شیرینست . (۷۰۸) Bul. بشکست after و  
 . او رسوا . BL Bul. خود رسوا A . و آنکه پوسیدهست . (۷۰۹) Bul. ناردانگ .  
 . گر بود الماس A (۷۱۵) . تن for سر . (۷۱۰) Bul.



نارِ خندان باغرا خندان کند \* صحبتِ مردانت امر مردان کند  
 گر تو سنگِ صخره و مرمر شوی \* چون بصاحب دل رسی گوهر شوی  
 مهرِ پاکان در میانِ جان نشان \* دل مه الا بهر دخوشان  
 کوه نومیدی مرو او میدهاست \* سوی تاریکی مرو خورشیدهاست  
 ۷۲۵ دل ترا در کوی اهل دل گشد \* تن ترا در حبس آب و گل گشد  
 هین غذای دل بید از همدلی \* رو بچو اقبال را از مقبلی

تعظیم نعت مصطفی علیه السلام که مذکور بود در انجیل،

بود در انجیل نامِ مُصْطَفَى \* آن سر پیغمبران بحر صفا  
 بود ذکرِ حایها و شکلِ او \* بود ذکرِ غزُو و صَوْم و اکلِ او  
 طایفه نصرانیان بهر ثواب \* چون رسیدندی بدان نام و خطاب  
 ۷۲۰ بوسه دادندی بر آن نام شریف \* رو نهادندی بدان وصف لطیف  
 اندرین فتنه که گفتیم آن گروه \* این از فتنه بُدند و از شکوه  
 این از شرّ امیران و وزیر \* در پناه نامِ احمد مستجیر  
 نسل ایشان نیز هر بسیار شد \* نور احمد ناصر آمد بار شد  
 و آن گروه دیگر از نصرانیان \* نام احمد داشتندی مستهان  
 ۷۲۵ مستهان و خوار گشتند از فتن \* از وزیر شومرأی شومفن

(۷۲۱) After this verse Bul. adds:

بی گمان از صحبت مرد خدا \* فتح باشد تقوی خیر بقا

(۷۲۴) L امیدهاست. Bul. (۷۲۶) After this verse Bul. adds:

باش دامنگیر اهل دل که تا \* همتش بخشد ترا عز و علا

(۷۲۷) ABCL پیغامبران. (۷۲۸) L حلیها. (۷۲۹) C بدان نام

بر آن وصف B. بدان نام B (۷۳۰) corr. in marg. و خطاب

(۷۳۱) C کی گفتیم. (۷۳۴) Bul. om. و before آن گروه. In the second hemistich

L has نام احمد داشتندی مستهان. After. this verse L adds:

نام احمد داشتندی مستهان \* هم مغیبط دینشان و حکمشان

(۷۳۵) B گشته. Bul. و شوم فن. In L the two hemistichs are transposed.



هر محبَط دینشان و حکمشان \* از پی طومارهای گزَیَمان  
 نام احمد این چنین یاری کند \* تا که نورش چون نگه‌داری کند  
 نام احمد چون حصاری شد حصین \* تا چه باشد ذاتِ آن رُوحِ الْأَمین

حکایت پادشاه جهود دیگر که در هلاکِ دین عیسی سعی می‌نمود،

بعد زین خون‌ریزِ درمان ناپذیر \* کاندرا افتاد از بلای آن وزیر  
 ۷۴۰ بک شه دیگر زَنَسَلِ آن جهود \* در هلاکِ قومِ عیسی رُو نمود  
 گر خبر خواهی ازین دیگر خروج \* سوره بر خوان وَالسَّمَا ذَاتِ الْبُرُوجِ  
 سُنَّتِ بَدِ كَزِ شَهِ اَوَّلِ بِنَادِ \* این شه دیگر قَدَمِ در وی نهاد  
 هَرَكِ او بِنَهَادِ نَاخُوشِ سُنَّتِی \* سوی او نفرین رود هر ساعتی  
 نیکوان رفتند و سنتها بماند \* وز لثیماتِ ظلم و لعنتها بماند  
 ۷۴۵ تا قیامت هَرَكِ جنسِ آن بدان \* در وجود آید بود رُویش بدان  
 رگِ رگست این آبِ شیرین و آبِ شور \* در خلائیق می‌رود تا نفخِ صور  
 نیکوانرا هست میراث از خوش آب \* آن چه میراثست اَوْرَثْنَا الْكِتَابِ  
 شد نیازِ طالبان از بنگرے \* شعلها از گوهرِ پیغمبرے  
 شعلها با گوهران گردان بود \* شعله آن جانب رود هم کان بود  
 ۷۵۰ نورِ روزنِ گِردِ خانه می‌دود \* زَانَكِ خورِ بُرْجِیِ بُرْجِیِ می‌رود  
 هرکرا با اخترے پیوستگیست \* مرورا با اخترِ خود هم‌نگیست  
 طالعش گر زهره باشد در طرب \* مَبْلِ كَلْبِیِ دارد و عشق و طلب  
 و بر بود مَرْتَبِیِ خون‌ریزخو \* جنگ و بُهْتَانِ و خصومت جوید او

(۷۴۶) L om.

(۷۴۷) Suppl. in marg. C.

(۷۴۸) AB روح امین.

Heading: A هلاک کردن قوم عیسی.

(۷۴۹) AB اندر افتاد. In ABCL Bul. this verse precedes the Heading.

(۷۴۲) A بر وی نهاد. B Bul. آن شه دیگر.

(۷۴۵) B جنس این بدان.

(۷۴۶) A شیرین آب شور.

(۷۴۸) BC پیغامبری.

(۷۵۱) C با اختران خود.

(۷۵۲) A جو for جو.



اخترانند از وراے اختران \* که احتراق و نحس نبود اندر آن  
 ۷۰۰ سابران در آسمانهای دگر \* غیر این هفت آسمان مُشْتَهَر  
 راسخان در تاب انوار خدا \* فی بهم پیوسته فی از هم جدا  
 هرک باشد طالع او آن نجوم \* نفس او کفار سوزد در رُجوم  
 خشم مبرنجی نباشد خشم او \* مُنْقَلَبِ رَوِ غَالِب و مغلوب خُو  
 نور غالب این از نقص و غسق \* در میان اِضْبَعَيْن نور حق  
 ۷۱۰ حق فشانند آن نوررا بر جانها \* مُنْقِلَان بر داشته دامانها  
 و آن نثار نوررا او یافته \* روی از غیر خدا بر تافته  
 هرکرا دامن عشقی نابده \* ز آن نثار نور بی بهره شده  
 جزوهارا رُوپها سوے گلست \* بلبلان را عشق بازے با گلست  
 گاورا رنگ از برون و مردرا \* از درون جو رنگ سرخ و زردرا  
 ۷۲۰ رنگهای نیک از خُم صفاست \* رنگ زشتان از سیاهانہ جفاست  
 صِبْغَةَ اللَّهِ نام آن رنگ لطیف \* لَعْنَةُ اللَّهِ بُوِي آن رنگ کثیف  
 آنچه از دریا بدریا می رود \* از همانجا کآمد آنجا می رود  
 از سرکه سیاهای نیزرو \* وز تن ما جانِ عشق آمیزرو

آتش کردن پادشاه جهود و بت نهادن پهلوی آتش که هرک این  
 بترا سجود کرد از آتش برست،

آن جهود سگ بین چه رای کرد \* پهلوی آتش بتی بر پای کرد  
 ۷۳۰ کآنک این بترا سجود آرد برست \* ورنه آرد در دل آتش نشست

هفت آسمان نامور Bul. B (۷۰۰) . کاختران نحس A (۷۰۴)

طالع او زان نجوم Bul. A (۷۰۷) . چشم مبرنجی A (۷۰۸) as in text. B منقلب رو

جون L (۷۶۴) . وا یافته C (۷۶۱) . نقص غسق Bul. (۷۰۹) . مغلوب جو A

این رنگ کثیف Bul. B (۷۶۶) . دان Bul. جو for (۷۶۷) Bul. این دریا

ورنه از دود دل آتش برست A (۷۷۰) . وز تن ما جانهای خوب نو L (۷۶۸)



چون سزای این بتِ نَفَسِ او نداد \* از بتِ نَفَسِ بتی دیگر بزاد  
 مادر، بتها بتِ نَفَسِ شماس است \* زآنک آن بت مار و این بت ازدهاست  
 آهن و سنگست نَفَسِ و بت شرار \* آن شرار از آب میگیرد قرار  
 سنگ و آهن ز آب گئی ساکن شود \* آدمی با این دو گئی ایمن بود  
 ۷۷۵ بت سیاهآب است اندر کوزه \* نَفَسِ مر آبِ سیهرا چشمه  
 آن بتِ منحوت چون سیلِ سیاه \* نَفَسِ بتگر چشمه پُر آب و را  
 صد سبورا بشکند يك پاره سنگ \* و آب چشمه میزهاند بی درنگ  
 بت شکستن سهل باشد نیک سهل \* سهل دیدن نَفَسِ را جهلست جهل  
 صورتِ نَفَسِ ار بجویی اے پسر \* قصه دوزخ بخوان با هفت در  
 ۷۸۰ هر نَفَسِ مگری و در هر مکر زان \* غرقه صد فرعون با فرعونیان  
 در خدای موسی و موسی گریز \* آب ایمان را ز فرعونی مریز  
 دسترا اندر آحد و احمد بزن \* ای برادر و ره از بو جهل تن

بت with, و این نَفَسِ ازدهاست C (۷۷۲) . بت دیگر A. او بداد Bul. (۷۷۱)  
 نَفَسِ written above, (۷۷۲) A . و نَفَسِ بت شرار  
 so Bul. after v. ۷۷۴):

سنگ و آهن در درون دارند نار \* آبرا بر نارشان نبود گذار  
 آب چون نار برون را می کشد \* در درون سنگ و آهن کی رود

(۷۷۴) After this verse L adds (and so Bul.):

سنگ و آهن چشمه نارند و دود \* فطرهانشان کفر ترسا و جهود  
 آب خم و کوزه گر فانی شود \* آب چشمه تا ابد باقی بود

(۷۷۵) L Bul. سیاه آبت. ABL Bul. در کوزه نهان, and so C in marg. ABL Bul.

چشمه دان, and so C in marg.

بت درون کوزه چون آب سیاه \* نَفَسِ شومت چشمه آن آبرا

(۷۷۶) C

بر آب و راه A. سیل سیاه. ABCL Bul. The verse in the text is written in marg. C. After this verse Bul. adds the verse which stands  
 B. بر آب راه. CL Bul. بر شاهراه. After this verse Bul. adds the verse which stands  
 in C. Bul. has آن آب راه and آب سیاه

جهلست و جهل Bul. (۷۷۸) . می رهند AL (۷۷۷)

هر مکر از آن but originally, هر نَفَسِ مگری و هر مگری از آن A (۷۸۰)



بسخن آمدن طفل در میان آتش و تحریض کردن خلق را  
در افتادن با آتش،

يك زنی با طفل آورد آن جهود \* پیش آن بت و آتش اندر شعله بود  
 طفل ازو بستد در آتش در فگند \* زن بترسید و دل از ایمان بکند  
 ۷۸۵ خواست تا او سجده آرد پیش بت \* بانگ زد آن طفل کائی لمر اُمّت  
 اندر آ ای مادر اینجا من خوشم \* گرچه در صورت میان آتشم  
 چشم بندست آتش از بهر حجاب \* رحمنست این سر بر آورده زجیب  
 اندر آ مادر بین برهان حق \* تا بینی عشرت خاصان حق  
 اندر آ و آب بین آتش مثال \* از جهانی کانشست آتش مثال  
 ۷۹۰ اندر آ اسرار ابراهیم بین \* کو در آتش یافت سرو و یاسمین  
 مرگ می دیدم که زادن زنو \* سخت خوفم بود افتادن زنو  
 چون بزادم رستم از زندان تنگ \* در جهانی خوش هوای خوب رنگ  
 من جهان را چون رجم دیدم کنون \* چون درین آتش دیدم این سکون  
 اندرین آتش دیدم عالمی \* ذره ذره اندرو عیسی دمی

Heading: AB طفل کوچک. A تحریض. Bul. has (and so L): آوردن پادشاه جهود \* زنی با طفل کوچک و انداختن آن طفل را در آتش و بسخن آمدن آن طفل و تحریض کردن  
 آتش و افروغ و دود B. پیش این بت A (۷۸۲). خلق را در افتادن با آتش.  
 this verse L adds:

گفت ای زن پیش این بت سجد کن \* ورنه در آتش بسوزی بی سخن  
 بود آن زن پاک دین مومنه \* سجده بت می نکرد آن موفنه

Bul. adds:

گفت در پیش صنم باش سجد بر \* تا ترا ناید ز آتش هیچ ضرر  
 بود زن ز اصحاب ایمان و یقین \* کرد اعراض از سجود آن همین

Bul. B (۷۸۷). ائی. ABL Bul. (۷۸۵). بستاند و در آتش فگند A (۷۸۴).

AB (۷۹۲). بیس. Bul. (۷۹۰). کانشست از وی منال L (۷۸۹). از بهر حجب

Bul. جهان. and so C originally. B Bul. (۷۹۲).



۷۹۵ نك جهان نیست شکل هست ذات \* وان جهان هست شکل بی ثبات  
 اندر آ مادر بحق مادری \* بین که این آذر ندارد آذری  
 اندر آ مادر که اقبال آمدست \* اندر آ مادر مد دولت زدست  
 قدرت آن سگ بدیدی اندر آ \* نا بینی قدرت لطف خدا  
 من زرحمت می کشانم پای تو \* کز طرب خود نیستم پروای تو  
 ۸۰۰ اندر آ و دیگران را هر بخوان \* کاندر آتش شاه بنهادست خوان  
 اندر آ بید ای مسلمانان همه \* غیر این عذبی عذابست آن همه  
 اندر آ بید ای همه پروانه وار \* اندرین بهره که دارد صد بهار  
 بانگ می زد در میان آن گروه \* پُر هی شد جان خلقان از شکوه  
 خلق خود را بعد از آن بی خویشتن \* می فکندند اندر آتش مرد و زن  
 ۸۰۵ بی موکل بی گشش از عشق دوست \* زآنک شیرین کردن هر تلخ ازوست  
 نا چنان شد کان عوانان خلق را \* منع می کردند کآتش در میا  
 آن یهودی شد سیه رُو و خجل \* شد پشیمان زین سبب بیمار دل  
 کاندر ایمان خاق عاشقتر شدند \* در فنای جسم صادقتر شدند  
 مکر شیطان هر درو پیچید شکر \* دیو هر خود را سیه رُو دید شکر  
 ۸۱۰ آنچ می مالید در رُوی گسان \* جمع شد در چهره آن ناکس آن  
 آنک می درید جامه خلق چُست \* شد دریده آن او ایشان دُرُست

(۷۹۵) B Bul. نك for يك.

(۷۹۶) In Bul. this and the following verse are

transposed.

(۷۹۸) AL Bul. قدرت و لطف.

(۷۹۹) AL می کشانم A. پروای for بر بای A.

(۸۰۰) A بخوان.

(۸۰۱) ABL Bul. غیر عذب دین, and so C in marg.

(۸۰۲) L صد هزار C. اندر این آتش L.

(۸۰۴) A بعد ازین.

(۸۰۷) L آن جهودك A. سیه روز A.

(۸۰۹) AL دیو خود را هم.

(۸۱۰) L آن ناکسان.

(۸۱۱) B وایشان L.



کثر ماندن دهان آن مرد کی نام محمدرا علیه السلام بتسخر خواند،

آن دهان کثر کرد و از تسخر بخواند \* نام احمدرا دهانش کثر بماند  
 باز آمد کای محمد عفو کن \* ای ترا اَلطافِ علمٍ مِنْ لَدُنْ  
 من ترا افسوس می کردم زجهل \* من بدم افسوس را منسوب و اهل  
 ۸۱۵ چون خدا خواهد که پرده کس درد \* میلش اندر طعنه پاکان برسد  
 چون خدا خواهد که پوشد عیب کس \* کم زند در عیب معیوبان نفس  
 چون خدا خواهد که مان یاری کند \* میل مارا جانب زاری کند  
 ای خُنکِ چشمی که آن گریبان اوست \* ای هایون دل که آن بریان اوست  
 آخر هر گزیه آخر خنده ایست \* مرد آخرین مبارک بنده ایست  
 ۸۲۰ هرکجا آب روان سبزه بود \* هرکجا اشکی دوان رحمت شود  
 باش چون دولاب نالان چشم تر \* تا ز صحن جائت بر رُوید خُضَر  
 اشک خواهی رحم کن بر اشک بار \* رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

عتاب کردن آتش را آن پادشاه جهود،

رُو بانش کرد شه کای تُندخُو \* آن جهان سوزِ طبیعی خُوت کو  
 چون نمی سوزی چه شد خاصیتت \* یا زبخت ما دگر شد نبیتت

(۸۱۲) ABL Bul. مر محمدرا دهانش، and so corr. in C.

(۸۱۳) B الطاف و علم. (۸۱۵) Suppl. in marg. C. L دست اندر طعنه پاکان زند.

(۸۱۶) ABL Bul. و در خدا، and so corr. in C. (۸۱۸) Bul. وی هایون.

(۸۱۹) A است for ایست bis. (۸۲۰) A بود و آن سیرت بود B Bul.

(۸۲۱) After this verse L adds: روان L. اشک روان

مرحمت فرمود سید عفو کرد \* پس زجرات توبه کرد آن روی زرد

(۸۲۲) L کرد شاه تندخو A. لطف کن L. اشک for رحم L (۸۲۲)

وی جهان سوز B. و. and so L, which om. ای جهان سوز و طبیعی



۱۲۵ می نبخشایی تو بر آتش پرست \* آنک نپرستد ترا او چون برست  
 هرگز ای آتش تو صابر نیستی \* چون نسوزی چیست قادر نیستی  
 چشم بندست این عجب یا هوش بند \* چون نسوزد آتش افروز، بلند  
 جادوی کردت کسی یا سیمیاست \* یا خلاف طبع تو از بخت ماست  
 گفت آتش من همانم آنم \* اندر آنا تو بینی تابشم  
 ۱۲۰ طبع من دیگر نگشت و عنصرم \* تبخ حفر هر بدستورے برم  
 بر در خرگه سگان ترکمان \* چابلسوی کرده پیش میهمان  
 ور بخرگه بگذرد بیگانه رو \* حمله بیند از سگان شیرانه او  
 من زسگ کم نیستم در بندگی \* کم ز ترکی نیست حق در زندگی  
 آتش طبعت اگر غمگین کند \* سوزش از امر ملک دین کند  
 ۱۲۵ آتش طبعت اگر شادی دهد \* اندرو شادی ملک دین نهد  
 چونک غم بینی تو استغفار کن \* غم بامر خالق آمد کارکن  
 چون بخواهد عین غم شادی شود \* عین بند پای آزاده شود  
 باد و خاک و آب و آتش بندهاند \* با من و تو مرده با حق زندهاند  
 پیش حق آتش همیشه در قیام \* همچو عاشق روز و شب پیچان مدام  
 ۱۴۰ سنگ بر آهن زنی بیرون جهد \* هم بامر حق قدم بیرون نهد  
 آهن و سنگ ستم بر هم مزین \* کین دو میزایند همچون مرد و زن  
 سنگ و آهن خود سبب آمد ولیک \* تو بیالانر نگر ای مرد نیک  
 کین سبب را آن سبب آورد پیش \* بی سبب گئی شد سبب هرگز زخویش

(۱۲۵) C in marg. آنک او نپرستد او چون برست.

(۱۲۷) ABL Bul. چون نسوزاند چنین شعله بلند and so C in marg.

(۱۲۸) Bul. جادویی.

(۱۲۹) AB Bul. همانم ای شمن. L تو تا به بینی.

ز شاه دین جهد L (۱۳۰) B om. (۱۳۱) L خرگه. (۱۳۲) بی بینی تاب من.

بی جان L (۱۳۱) is unpointed in A, and the reading of BC is doubtful.

همچو A. آهن نفس و هوا بر هم مزین AB Bul. (۱۴۱) بیجان Bul.

کین سبب را آن سبب AB (۱۴۲)



وآن سیبها کانپیارا رهبرست . آن سیبها زین سیبها برترست  
 ۸۴۵ این سببرا آن سبب عامل کند . باز گاهی بی بر و عاقل کند  
 این سببرا محرم آمد عفلها . وآن سیبهاراست محرم انییا  
 این سبب چه بود بتازی گو رسن . اندرین چه این رسن آمد بفن  
 گردش چرخه رسن را علتست . چرخه گردان را ندیدن زلتست  
 این رسنهای سیبها در جهان . هان و هان زین چرخ سرگردان مدان  
 ۸۵۰ تا نمائی صفر و سرگردان چو چرخ . تا نسوزی تو زبی مغزے چو مرخ  
 باد آتش می شود از امر حق . هر دو سرمست آمدند از خمر حق  
 آب حلم و آتش خشم اے پسر . هم زحق بینی چو بگشایی بصر  
 گر نبودی واقف از حق جان باد . فرق گئی کردی میان قوم عاد

قصه باد که در عهد هود علیه السلام قوم عاد را هلاک کرد،

هود گرد مومنان خطی کشید . نرم می شد باد کآنجا می رسید  
 ۸۵۰ هرک بیرون بود زآن خط جمله را . پاره پاره می شکست اندر هوا  
 همچنان شبان راعی می کشید . گرد بر گرد رمه خطی پدید  
 چون بجمعه می شد او وقت نماز . تا نیارد گرگ آنجا ترک نماز  
 هیچ گرگی در نرفتی اندر آن . گوسفندی هر نگشتی زآن نشان  
 باد حرص گرگ و حرص گوسفند . دایره مرد خدا را بود بند  
 ۸۶۰ همچین باد اجل با عارفان . نرم و خوش همچون نسیم بوسفان

(۸۴۴) AB Bul. رهبرند . AB Bul. برترند . (۸۴۵) In Bul. verse ۸۴۶ precedes  
 verse ۸۴۵ . L بی بر و . Bul. میبرد for بی بر و . (۸۴۸) L چرخه for چرخ . Bul.  
 ذلت است . (۸۴۹) Bul. هان هان . A این for این .

Heading: Suppl. in marg. C.

(۸۵۰) ABL Bul. می شکست . Bul. می گسست . (۸۵۶) ABL Bul. همچین .  
 (۸۵۷) A می شد از وقت . Bul. ترک و تاز . Bul. گرگ نماز . A (۸۵۸) C originally نیامد  
 but نیامد written above. L (۸۶۰) Bul. نسیم بوستان . L نسیم گلستان .



آتش ابراهیم را دندان نزد . چون گزیده حق بود چو نش گزد  
 ز آتش شهوت نرورید اهل دین . باقیانرا برده تا قعر زمین  
 موج دریا چون بامر حق بناخت . اهل موسی را ز قبلی و شناخت  
 خاک فارون را چو فرمان در رسید . با زر و تختش بقعر خود کشید  
 ۱۷۵ آب و گیل چون از دم عیسی چرید . بال و پر بگشاد مرغی شد پرید  
 هست نسیحت بخار آب و گیل . مرغ جنت شد زنفج صدق دل  
 کوه طور از نور موسی شد برقص . صوفی کامل شد و رست او زنفص  
 چه عجب گر کوه صوفی شد عزیز . جسم موسی از کلوخی بود نیز

طنز و انکار کردن پادشاه جهود و قبول ناکردن نصیحت

خاصان خویش،

این عجایب دید آن شاه جهود . جز که طنز و جز که انکارش نبود  
 ۱۷۰ ناصحان گفتند از حد مگذران . مرگب استیزه را چندین مران  
 ناصحان را دست بست و بند کرد . ظلم را پیوند در پیوند کرد  
 بانگ آمد کار چون اینجا رسید . پای دار ای سگ که قهر ما رسید  
 بعد از آن آتش چهل گر بر فروخت . حلقه گشت و آن جهودانرا بسوخت  
 اصل ایشان بود ز آتش ابتدا . سوی اصل خویش رفتند انتها  
 ۱۷۵ هم ز آتش زاده بودند آن فریق . جزوهارا سوی کل آمد طریق

نسوزد. ABL Bul. نسوزید. and in marg. C (۱۷۲) دین اهل

و مرغی B. و مرغی شد بدید A (۱۷۵). و شناخت C. بامر حق بتافت C (۱۷۲)

زنفج. ABL Bul. (۱۷۶) شد برید.

Heading: C om. جهود. L ناصحان خویش. B Bul. خاصان. In B the  
 Heading follows v. ۱۷۹. In C it comes after v. ۱۷۲, but the error is rectified  
 in marg. L زابتدا. ABL Bul. (۱۷۴) بود آتش.

and so corr. in C. باشد طریق. ABL Bul. (۱۷۵)



آتشی بودند مومن سوز و بس \* سوخت خود را آتش ایشان چو خس  
 آنک بودست أمه الهاویه \* هاویه آمد مر اورا زاویه  
 مادر فرزند جویان و یست \* اصلها مر فرعهارا در پیست  
 آب اندر حوض اگر زندانیست \* باد نشفش میکند کارکانیست  
 ۸۰ می رهند می برد تا معدنیش \* اندک اندک تا نیننی بردنش  
 وین نفس جانهای مارا همچنان \* اندک اندک دزد از حبس جهان  
 تا ایله یصعد اطیاب الکلم \* صاعدا منا ای حیث علم  
 ترتقی أنفاسنا بالمنتقی \* منحفا منا ای دار البقا  
 ثم تأتینا مکافات المقال \* ضعف ذاک رحمة من ذی الجلال  
 ۸۵ ثم یلجینا ای امثالها \* کن ینال العبد مما نالها  
 هکذی تعرج وتنزل دایما \* ذا فلا زلت علیه قایما  
 پارسی گویم یعنی این گیش \* زان طرف آید که آمد آن چیش  
 چشم هر قومی بسوی مانده است \* کان طرف یک روز ذوقی رانده است  
 ذوق جنس از جنس خود باشد یقین \* ذوق جزو از کل خود باشد بین  
 ۸۶ یا مگر آن قابل جنسی بود \* چون بدو پیوست جنس او شود  
 همچو آب و نان که جنس ما نبود \* گشت جنس ما و اندر ما فرود  
 نقش جنسیت ندارد آب و نان \* زاعتبار آخر آنرا جنس دان  
 ور زغیر جنس باشد ذوق ما \* آن مگر مانند باشد جنس را  
 آنک مانندست باشد عاریت \* عاریت باقی نماند عاقبت

(۸۷۷) In CL the hemistichs are transposed, but corr. in marg. C. سوخت خود آتش مر ایشانرا L. و پس L (۸۷۶)

(۸۷۹) ABL Bul. آبها در حوض, and so in marg. C. A کان کاننیست L. باد نیشش می کد کان کاننیست A

(۸۸۲) L بالمرتقی L. يرتقی L. C. دار الفنا. B. مُنحَفًا. C. دار الفنا, corr. in marg.

(۸۸۹) B باشد خود یقین B. قایما AB. دایما C (۸۸۶). ضعف BC (۸۸۴).

(۸۹۰) A مگر A. جنسی او A. زهر جنس A (۸۹۲). بغير جنس L.

و باشد A. مانندست B (۸۹۴).



۸۹۵ مرغ را گبر ذوق آید از صفیر . چونک جنس خود نیابد شد نفیر  
 نشنه را گر ذوق آید از سراب . چون رسد در وی گریزد جوید آب  
 مُفلسان گر خوش شوند از زرِ قلب . لیک آن رُسوا شود در دارِ ضرب  
 تا زرانِ دودیت از ره ننگد . تا خیال کثر ترا چه ننگد  
 از گلیکه باز جو آن قصه را . و اندر آن قصه طلب کن حصه را

بیان توکل و ترک جهد گفتن نخچیران بشیر،

۹۰۰ طایفه نخچیر در وادی خوش . بوده اند از شیر اندر گش مکش  
 بس که آن شیر از کین در می ربود . آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود  
 حیلہ کردند آمدند ایشان بشیر . کز وظیفه ما ترا دارم سیر  
 جز وظیفه در پی صیدی میا . تا نگردد تلخ بر ما این گیا

جواب گفتن شیر نخچیران را و فایده جهد گفتن،

گفت آری گر وفا بینم نه مکر . مکرها بس دیده ام از زید و بکر  
 ۹۰۵ من هلاک فعل و مکر مردم . من گزیده زخم مار و گزدم  
 مردم نفس از درونم در کین . از همه مردم بتر در مکر و کین  
 گوش من لا یلدغ المؤمن شئید . قول پیغمبر بجان و دل گزید

ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد و اکتساب،

جمله گفتند ای حکیم با خبر . ائحذر دغ لیس بغنی عن قدر

(۸۹۶) C چون بدید از وی corr. in marg.

(۸۹۷) B م for گر.

(۸۹۹) B باز گو . Bul. باز خوان.

Heading: In Bul. the Heading precedes v. ۸۹۹.

(۹۰۰) ABL بودشان از شیر دارم کش مکش.

(۹۰۱) ABL می در ربود.

Heading: C om. گفتن after جواب.

(۹۰۷) ABCL پیغامبر.



در حذر شوریدن شور و شَرست \* رَو توکل کن توکل بهترست  
 ۹۱۰ با قضا پنجه مزین ای تُند و نیز \* تا نگیرد هر قضا با نو سبیز  
 مرده باید بود پیش حکم حق \* تا نیاید زخم از رَبِّ الْفَلَق

ترجیح نهادن شیر جهد و اکتساب را بر توکل و تسلیم،

گفت آری گر توکل رهبرست \* این سبب هر سُبَّت پیغمبرست  
 گفت پیغمبر باواز بلند \* با توکل زانوی اُشتر ببند  
 رمزِ الْكَاسِبِ حَبِيبُ اللَّهِ شِئُو \* از توکل در سبب کاهل مشو

ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر اجتهاد،

۹۱۰ قوم گفتندش که کسب از ضعفِ خَلْق \* لقمه تزویر دان بر قدرِ خَلْق  
 نیست کسی از توکل خویتر \* چیست از تسلیم خود محبوبتر  
 بس گریزند از بلا سوی بلا \* بس جهند از مار سوی ازدها  
 حيله کرد انسان و حيله ش دام بود \* آنک جان پنداشت خون آشام بود  
 در بیست و دشمن اندر خانه بود \* حيله فرعون زین افسانه بود  
 ۹۲۰ صد هزاران طفل گشت آن کینه کش \* و آنک او یجست اندر خانه اش  
 دید ما چون بسی علت دروست \* رَو فنا کن دید خود در دید دوست  
 دید مارا دید او نعم العوض \* یابی اندر دید او کل غرض

پیش امر حق B (۹۱۱)

Heading: B و تسلیم. B om. جهدر را بر توکل

(۹۱۲) BC پیغامبرست. After this verse L adds:

در توکل جهد و کسب اولیترست \* تا حیب حق شوی وین بهترست

Bul. adds:

در توکل جهد و کسب خوبتر عیان \* که حیب حق شوی تو بیگمان

لقمه هر شخص L. سبب از ضعف L (۹۱۰). پیغامبر ABC (۹۱۲)

. کلی غرض Bul. دید مارا کرد او L (۹۲۲)



۹۲۵ طفل نا گيرا و نا پویا نبود \* مرگیش جز گردن بابا نبود  
 چون فضولی گشت و دست و پا نمود \* در عنا افتاد و در کور و کبود  
 جانهای خلق پیش از دست و پا \* می پریدند از وفا اندر صفا  
 چون بامر اِهْبِطُوا بندی شدند \* حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند  
 ما عیالِ حضرتیم و شیرخواه \* گفت اَخْلَقُ عِیَالًا لِلَّهِ  
 آنک او از آسمان باران دهد \* هر تواند کو زرحمت نان دهد

باز ترجیح نهادن شیر جهدر را بر توکل،

گفت شیر آری ولی رَبُّ الْعِبَاد \* نردبانی پیش پای ما نهاد  
 ۹۲۳ پایه پایه رفت باید سوی بام \* هست جبری بودن اینجا طمع خام  
 پای داری چون کنی خود را تو لنگ \* دست داری چون کنی پنهان تو چنگ  
 خواجه چون بیلی بدست بند داد \* بی زبان معلوم شد او را مراد  
 دست همچون بیل اشارتهای اوست \* آخر اندیشی عبارتهای اوست  
 چون اشارتهاش را بر جان نهی \* در وفای آن اشارت جان دهی  
 ۹۲۵ بس اشارتهای اسرار دهد \* بار بر دارد ز تو کارت دهد  
 حاملی محمول گرداند ترا \* قابلی مقبول گرداند ترا  
 قابلِ امیر و بی قابلِ شوی \* وصل جوئی بعد زان واصل شوی  
 سعیِ شکرِ نعمتش قُدرت بود \* جبرِ تو انکارِ آن نعمت بود  
 شکرِ قدرتِ افزون کند \* جبرِ نعمت از گفت بیرون کند  
 ۹۴۰ هان مخسپِ تو خفتن بود در ره مخسپ \* تا نبینی آن در و درگه مخسپ  
 هان مخسپِ اے جبری بی اعتبار \* جز بزیر آن درخت میوه دار

اندر for سوی Bul. (۹۲۵) دست و before Bul. om. (۹۲۴)

Heading: AB Bul. om. باز.

سعی شکر نعمت B (۹۲۸) قابل شوی AB (۹۲۷)

جان جبری for کاهل AL (۹۴۱) and so C in marg.



تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد \* بر سر خفته بریزد نفل و زاد  
 جبر خفتن در میان ره زنان \* مرغ بی هنگام گی یابد امان  
 و اشارتهاش را بینی زنی \* مرد پنداری و چون بینی زنی  
 این قدر عقلی که داری گم شود \* سر که عقل از وی ببرد دم شود  
 زآنک بی شکری بود شوم و شنار \* بی برد بی شکر را در قعر نار  
 گر توکل میکنی در کار کن \* کشت کن پس نکیه بر جبار کن

### باز ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد،

جمله با وی بانگها بر داشتند \* کان حریصان که سیها کاشتند  
 صد هزار اندر هزار از مرد و زن \* پس چرا محروم ماندند از زمن  
 صد هزاران قرن زاغاز جهان \* همچو اژدرها گشاده صد دهان  
 مکرها کردند آن دانا گروه \* که زین بر کنده شد زان مکر کوه  
 کرد وصف مکرهاشان ذو انجلال \* لتزول منه اقلال انجبال  
 جز که آن قسمت که رفت اندر ازل \* روی نمود از شکار و از عمل  
 جمله افتادند از تدبیر و کار \* ماند کار و حکمهای کردگار  
 کسب جز نای مدان ای نامدار \* جهد جز وهی مپندار ای عیار

نگریستن عزراپیل بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان و  
 تقریر ترجیح توکل بر جهد و قلت فایده جهد،

زاد مردی چاشتگاهی در رسید \* در سرا عدل سلیمان در دوید

(۹۴۲) AB و خفتن (۹۴۲) . نقل و باد A . بر سرت دائم بریزد L Bul. (۹۴۲)

تا قعر نار B (۹۴۶) . B writes with damma as in the text. L پیرد (۹۴۵)

چونک آن قسمت A (۹۵۲) . هزاران مرد و زن AL (۹۴۹) . and so corr. in C.

Instead of the second hemistich B has the second hemistich (۹۵۴) L . شکار .

B om. Bul. مدار for مدان (۹۵۵) . of the following verse.

سرای L . ساده مردی L Bul. (۹۵۶) . L Bul. . نگرستن B . ترجیح نهادن . Heading: AB Bul.



رویش از غم زرد و هر دو لب کبود \* پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود  
گفت عزرا بیل در من این چنین \* يك نظر انداخت پُر از خشم و کین  
گفت هین اکنون چه میخواهی بخواه \* گفت فرما بادرا اے جان پناه  
۹۶۰ تا مرا زینجا بهندستان برَد \* بُوک بند کآن طرف شد جان برَد  
نک زدرویشی گریزانند خلق \* لقمه حرص و امل زانند خلق  
ترسِ درویشی مثال آن هراس \* حرص و کوشش را نو هندستان شناس  
بادرا فرمود تا اورا شتاب \* بُرد سوی قعرِ هندستان بر آب  
روزِ دیگر وقتِ دیوان و لقا \* پس سلیمان گفت عزرا بیل را  
۹۶۵ کآن مسلمان را بخشم از بهرِ آن \* بنگریدی تا شد آواره زخان  
گفت من از خشم گئی کردم نظر \* امر تعجب دیدمش در ره گذر  
که مرا فرمود حق که امروز هان \* جانِ اورا نو بهندستان ستان  
از عجب گفتم گر اورا صد پرست \* او بهندستان شدن دُور اندرست  
تو همه کار جهان را همچین \* کن قیاس و چشم بگشا و بین  
۹۷۰ از که بگریزم از خود اے محال \* از که بریایم از حق ای وبال

گفتش Bul. روش گشته زرد L (۹۵۷) After this verse Bul. has: (۹۶۴)

کآن مسلمانرا نگاه پر ستیز \* غربتی شد از دیارش بس عزیز

Bul. زجان. After this verse Bul. adds: (۹۶۵)  
L سبب L (۹۶۵)

ای عجب این کرده باشی بهر آن \* تا شود آواره او از خانان  
گفتش ای شاه جهان بی مثال \* فهم کثر کرد و نمود اورا خیال

L has the second of these verses, with بی مثال for بی زوال. (۹۶۶)

Bul. A. تو for رو. Bul. کامروز. BL Bul. (۹۶۷) درو از خشم

After this verse L adds: (۹۶۸) A

چون بامر حق بهندوستان شدم \* دیدمش آنجا و جانش بستدم

Bul. adds:

چون شدم با امر حق هندرا روان \* قبض جانش کردم اندر آن مکان

این وبال L. بر تا بیم از حق ABL. این محال L. bis. از کی AC ((۹۷۰))



باز ترجیح نهادن شیر جهدرا بر توکل و فواید جهدرا بیان کردن،  
 شیر گفت آری ولیکن هر بین \* جهدهای انبیا و مومنین  
 حق تعالی جهدشان را راست کرد \* آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد  
 حیلهاشان جمله حال آمد لطیف \* کُلُّ شَيْءٍ مِنْ ظَرِيفٍ هُوَ ظَرِيفٍ  
 دامهاشان مرغ گردونی گرفت \* نقصهاشان جمله افزونی گرفت  
 ٩٧٥ جهد می کن تا توانی ای کیا \* در طریق انبیا و اولیا  
 با قضا پنجه زدن نبود جهاد \* زَانِكَ اَيْنَ رَا هُم قُضَا بِر مَا نَهَاد  
 کافر من گریزان کردست کس \* در ره ایمان و طاعت يك نفس  
 سر شکسته نیست این سر را میند \* يك دو روزی جهد کن باقی بخند  
 بد محالی جست کو دنیا بچست \* نيك حالی جست کو عقبی بچست  
 ٩٨٠ مکرها در کسب دنیا باردست \* مکرها در ترک دنیا واردست  
 مکر آن باشد که زندان حفره کرد \* اَنَّكَ حَفْرَه بَسْت اَنَّ مَكْرِيسْت سَرْد  
 این جهان زندان و ما زندانیان \* حفره کن زندان و خود را و رهان  
 چیست دنیا از خدا غافل بدن \* نی قماش و نقره و میزان و زن  
 مال را کز بهر دین باشی حمول \* نِعْمَ مَالٌ صَالِحٌ خَوَانِدش رسول  
 ٩٨٥ آب در گشتی هلاک گشتی است \* آب اندر زیر گشتی پُشتی است  
 چونک مال و مُلک را از دل براند \* زَان سَلِيْمَان خُوِيش جز مسکین نخواند  
 کوزه سر بسته اندر آب زفت \* از دل پُر باد فوق آب رفت  
 باد درویشی چو در باطن بود \* بر سر آب جهان ساکن بود  
 گرچه جمله این جهان مُلک و یست \* مُلک در چشم دل او لا شی است

سر شکسته Bul. (٩٧٨) . حال for خوب L (٩٧٢) . جهدهاشان AB (٩٧٢)

Bul. (٩٨٢) ، مکرست سرد A (٩٨٠) . يك دو روزه AL Bul. . نیستی سررا

. میزان over فرزند In A a later hand has written . فرزند و زن

. اندر آب رفت AL Bul. (٩٨٧)



۱۹۰ پس دهانِ دل ببند و مهر کن \* پُرگُش از بادگیرِ مَن لَدُن  
جهدِ حَقست و دوا حَقست و درد \* مُنکر اندر جَعَدِ جَهْدش جهد کرد

مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل،

زین نط بسیار برهان گفت شیر \* کز جواب آن جَبْران گشتند سیر  
روبه و آهو و خرگوش و شغال \* جبراً بگذاشتند و قیل و قال  
عهدها کردند با شیر زبان \* کاندربن بیعت نیفتد در زبان  
۱۹۰ قسم هر روزش بیاید بی جگر \* حاجتش نبود تقاضای دگر  
قُرعه بر هرک اوفتادی روز روز \* سوی آن شیر او دویدی همچو بوز  
چون بخرگوش آمد این ساغر بدور \* بانگ زد خرگوش آخر چند جور

انکار کردن نخچیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر،

قوم گفتندش که چندین گاه ما \* جان فدا کردیم در عهد و وفا  
تو همچو بدنای ما اے عنود \* تا نرنجد شیر رَو رَو زود زود

جواب خرگوش نخچیران را،

۱۰۰۰ گفت ای یاران مرا مُهلت دهید \* تا بمکرم از بلا بیرون جهید  
تا امان یابد بمکرم جانتان \* ماند این میراثِ فرزندانتان  
هر پیمبر در میان اُمَّتان \* همپنین تا مَخَلَصی میخواندشان  
کز فلک راه بیرون شو دیده بود \* در نظر چون مَرْدَمک پیچید بود  
مَرْدَمش چون مردمک دیدند خُرد \* در بزرگی مردمک کس ره نبرد

(۹۹۱) ABL Bul. نفی جهدش, and so C in marg.

(۹۹۴) A کدربن.

(۹۹۵) L بی ضرر.

(۹۹۷) ABL کاخر.

Heading: AB Bul. جواب گفتن خرگوش ایشانرا.

(۱۰۰۲) ABL Bul. هر پیمبر امتانرا در جهان.

(۱۰۰۳) Bul. پیچید اند. Bul. دیدک اند.



## اعتراض نخچیران بر سخن خرگوش،

۱۰۰۵ قوم گفتندش که ای خرگوش دار . خویش را اندازه خرگوش دار  
هین چه لافست این که از تو بهتران . در نیآوردند اندر خاطر آن  
مُعْجَبی یا خود قضامان در پی است . ورنه این دم لایق چون تو گئی است

## جواب خرگوش نخچیران را،

گفت اے یاران حَقَمِ الْهَامِ داد . مرضعینی را قوی رأیی فتاد  
آنچ حقّ آموخت مر زنبوررا . آن نباشد شیرا و گوررا  
۱۰۱۰ خانها سازد پُر از حلّوای نر . حق برو آن علمرا بگشاد در  
آنچ حقّ آموخت کَرَمِ پِلَهَرا . هیچ پیلی داند آن گون حیلَهرا  
آدمِ خاکی زحقّ آموخت علم . تا بَهْتَمِ آسمان افروخت علم  
نام و ناموس مَلْکِرا در شِکست . کوری آنکس که در حق در شِکست  
زاهد چندین هزاران سالهرا . پوزبندی ساخت آن گوسالهرا  
۱۰۱۵ تا نداند شیرِ علمِ دین کشید . تا نگرَدد گَرِدِ آن قَصْرِ مَشید  
علمهای اهلِ حَس شد پوزبند . تا نگیرد شیر زان علم بلند  
قطره دلرا یکی گوهر فتاد . کآن بدریاهها و گردونها نداد  
چند صورت آخر ای صورت پرست . جان بی معنیت از صورت نرست  
گر بصورت آدمی انسان بُدی . احمد و بُو جَهْل خود یکسان بُدی  
۱۰۲۰ نقش بر دیوار مثلِ آدمست . بنگر از صورت چه چیز او گمست

Heading: Bul. om.

قضاتان L (۱۰۰۷)

Heading: AB Bul. باز جواب

BL تا نتواند A (۱۰۱۵) . ششصد هزاران ABL Bul. (۱۰۱۴) and so corr. in C.

but ,جان که بی معنیت A (۱۰۱۸) . علم و دین L . and so corr. in C. Bul. نتاند

. بی معنیت read by some one who has been written above the line

. او for او B Bul. . بنگر اندر صورت او چه گمست L . نقش آدمست L (۱۰۲۰)



جان گهست آن صورت با نابرا \* رَوُ بَجُوْ آن گوهر گمبابرا  
 شد سر شیرانِ عالم جمله پست \* چون سگ اصحابرا دادند دست  
 چه زیانستش از آن نقش نفور \* چونك جانش غرق شد در بحر نور  
 وصف صورت نیست اندر خامها \* عالم و عادل بود در نامها  
 ۱۰۲۵ عالم و عادل همه معنیست و بس \* کش نیابی در مکان و پیش و پس  
 میزند برتن زسوی لامکان \* مینگجد در فلک خورشید جان

ذکر دانش خرگوش و بیان فضیلت و منافع دانش

این سخن پایان ندارد هوش دار \* گوش سوی قصه خرگوش دار  
 گوش خر بفروش و دیگر گوش خر \* کین سخنرا در نیابد گوش خر  
 رَوُ نَو رُوبه بازی خرگوش بین \* شیرگیری سازی خرگوش بین  
 ۱۰۲۰ خاتم مُلک سلیمانست علم \* جمله عالم صورت و جانست علم  
 آدی را زین هنر بیچاره گشت \* خلق دریاها و خلق کوه و دشت  
 زو پلنگ و شیر ترسان همچو موش \* زو نهنگ بحر در صفا و جوش  
 زو پری و دیو ساحلها گرفت \* هر یکی در جای پنهان جا گرفت  
 آدی را دشمن پنهان بسیست \* آدی با حذر عاقل کسبست  
 ۱۰۲۵ خلق پنهان زشتشان و خوبشان \* میزند بر دل بهر دم کوبشان  
 بهر غسل ار در روی در جوی بار \* بر تو آسیبی زند در آب خار  
 گرچه پنهان خار در آبت پست \* چونك در تو می خلد دانی که هست  
 خارخار و خیها و وسوسه \* از هزاران کس بود نی يك گسه

(۱۰۲۱) B با نابرا for نایابرا (۱۰۲۴) L om. (۱۰۲۵) L om.

Heading: A منافع دانستن.

(۱۰۲۷) AB Bul. گوش for هوش. (۱۰۲۹) ABL مکر و شیراندازی خرگوش بین and

so C in marg. and Bul., which omits و. (۱۰۲۲) ABL نهنگ و بحر.

(۱۰۴۵) L در دل. (۱۰۴۶) Bul. بر جویبار. (۱۰۲۷) Bul. بر تو می خلد.

(۱۰۲۸) L خارخار و خیها.



۱۰۴۰. باش تا حِسْهَای تو مُبَدَّل شود \* تا بِنِیْشان و مُشْکِلِ حَلِّ شود  
تا سَخْنِهای کِیان رَد کرده \* تا کِیان را سَرورِ خود کرده

باز طلبیدن نَخچیران از خرگوش سر اندیشه اورا،

بعد از آن گفتند کای خرگوش چُست \* در میان آر آنچ در ادراکِ نست  
ای که با شیری تو در پیچیده \* باز گورایی که اندیشه  
مشورت ادراک و هشیاری دهد \* عقلها مر عقل را یاری دهد  
گفت پیغمبر بکن ای رایزن \* مشورت کالمُنشَار مؤتَمَن

منع کردن خرگوش راز را از ایشان،

۱۰۴۵. گفت هر رازی نشاید باز گفت \* جُفت طاق آید گهی که طاق جُفت  
از صفا گر دم زنی با آینه \* تیره گردد زود با ما آینه  
در بیان این سه کم جُنبان لب \* از ذهاب و از ذَهَب وز مَذَهَبَت  
کین سه را خصمست بسیار و عدو \* در کَمینت ایستد چون داند او  
ور بگویی با یکی دو اَلوداع \* کُلُّ سِرِّ جَاوَزِ الْإِثْنَيْنِ شاع  
۱۰۵۰. گر دو سه پرنده را بندی بهم \* بر زمین مانند محبوس از الم  
مشورت دارند سر پوشیده خوب \* در کِنایت با غَلْطِ افکن مشوب  
مشورت کردی پیبَر بسته سر \* گفته ایشان جواب و بی خبر  
در مثالی بسته گفتم رای را \* تا نداند خصم از سر پای را  
او جواب خویش بگرفتم ازو \* وز سُؤالش می نبردی غیر بو

پیغامبر ABCL (۱۰۴۴) . باز گورازی L (۱۰۴۲) . کای for ای Bul. (۱۰۴۱)

Heading: AB از راز ایشانرا and so Bul.

بسیار خصمست Bul. (۱۰۴۸) . در میان این سه AC (۱۰۴۷)

مثال A (۱۰۵۲) . After this verse Bul. adds: (۱۰۵۴)

نیست پایان این سخن را کن رجوع \* شیر را خرگوش کرد در درد جوع  
ما حصل خرگوش کرد مکرش نهان \* قوم را اندیشه اش ناید عیان



قصه مکر خرگوش،

۱۰۰۰ ساعتی تأخیر کرد اندر شدن \* بعد زان شد پیش شیر پنجه زن  
 زان سبب کاندر شدن او ماند دیر \* خالک را می‌کند و می‌غرید شیر  
 گفت من گفتم که عهد آن خسان \* خام باشد خام و سُست و نارسان  
 دَمَدَمَه ایشان مرا از خر فکند \* چند بفریبد مرا این دهر چند  
 سخت در ماند امیر سُست ریش \* چون نه پس بیند نه پیش از احمقیش  
 ۱۰۶۰ راه هموارست و زیرش دامها \* فحطِ معنی در میان نامها  
 لفظها و نامها چون دامهاست \* لفظ شیرین ریگ آبِ عمرِ ماست  
 آن یکی ریگی که جوشد آب ازو \* سخت کم‌یابست رو آن را بچو  
 مَنبَعِ حِکْمَتِ شُودِ حِکْمَتِ طَلَبِ \* فارغ آید او ز تحصیل و سبب  
 لَوْحِ حَافِظِ لَوْحِ مَهْفُوظِ شُودِ \* عَقَلِ او از رُوحِ مَحْظُوظِ شُودِ  
 ۱۰۶۵ چون مُعَلِّمِ بود عقلش مردرا \* بعد آرین شد عقل شاگردی ورا  
 عقل چون جبریل گوید احمدا \* گر یکی گامی نهم سوزد مرا  
 تو مرا بگذار زین پس پیش ران \* حدِّ من این بود ای سلطانِ جان  
 هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر \* او همین داند که گیرد پایِ جبر  
 هرک جبر آورد خود رنجور کرد \* تا همان رنجوریش در گور کرد  
 ۱۰۷۰ گفت پیغمبر که رنجوری بلاغ \* رنج آرد تا ببرد چون چراغ

(۱۰۵۷) A دست for سُست C. خام سست (۱۰۶۰) Bul. om. و.

(۱۰۶۲) After this verse Bul. adds:

هست آن ریگ ای پسر مرد خدا \* کو بحق پیوست از خود شد جدا  
 آب عذب دین همی جوشد ازو \* طالبانرا زان حیانت و نمو  
 غیر مرد حق چو ریگ خشک دان \* کاب عمرترا خورد او هر زمان  
 طالب حکمت شو از مرد حکیم \* تا ازو گردی تو بینا و علیم

(۱۰۶۴) Bul. ادب. (۱۰۶۵) Instead of مردرا, L has ابتدا, and so

C in marg. (۱۰۷۰) BCL پیغامبر.



جبر چه بود بستنِ اشکسته‌ها \* یا بپیوستنِ رگی بگسسته‌ها  
 چون درین ره پایِ خود نشکسته \* بر که می‌خندی چه پارا بسته  
 وآنک پایش در ره کوشش شکست \* در رسید اورا براق و بر نشست  
 حاملِ دین بود او محمول شد \* قابلِ فرمان بُد او مقبول شد  
 ۱۰۷۵ تا کنون فرمان پذیرفتی زشاه \* بعد ازین فرمان رساند بر سپاه  
 تا کنون اختر اثر کردی در او \* بعد ازین باشد امیرِ اختر او  
 گر ترا اشکال آید در نظر \* پس تو شك داری در انشقَّ القمر  
 تازه کن ایمان نه از گفتِ زبان \* ای هوارا تازه کرده در نهان  
 تا هوا تازه‌ست ایمان تازه نیست \* کین هوا جز قفلِ آن دروازه نیست  
 ۱۰۸۰ کرده تاویلِ حرفِ بکررا \* خویش را تاویل کن فی ذکررا  
 بر هوا تاویلِ قرآن می‌کنی \* پست و کثر شد از تو معنی سنی

### زیافت تاویلِ رکیکِ مگس،

آن مگس بر برگِ کاه و بؤلِ خر \* همچو کشتی بان هی افراشت سر  
 گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام \* مدتی در فکرِ آن می‌مانده‌ام

و او محمول AL (۱۰۷۴). چوپارا L. بر کی AC (۱۰۷۲). رگ Bul. (۱۰۷۱).

(۱۰۷۵) Bul. رسانده. After this verse C has a lacuna extending to v. ۱۱۰۸.

(۱۰۷۹) A و ایمان. (۱۰۸۰) L خوشتن.

After the Heading L inserts the following verses:

ماند احوالت بدان طرفه مگس \* که همین (هی) پنداشت خودرا هست کس  
 از خود او سرمست گشته بی شراب \* ذره خودرا بدیده آفتاب  
 وصف بازانرا شنیده در بیان \* گفته من عنقای و قتم در زمان

Bul. adds:

ماند احوالت بدان طرفه مگس \* کو هی پنداشت خودرا هست کس  
 مست پر جوش بود بی کیف شراب \* ذره ذاتش بدید چون آفتاب  
 کوش کرد او وصف شهبازان همان \* گفت من عنقای و قتم بیگمان  
 (۱۰۸۲) L. کان مگس.



اینک این دریا و این کشتی و من \* مرد کشتیبان و اهل و رأی زن  
 ۱۰۸۵ بر سر دریا همی راند او عمد \* می نمودش آن قدر بیرون ز حد  
 بود بی حد آن چمین نسبت بدو \* آن نظر که بیند آنرا راست کو  
 عالمش چندان بود کش بینش است \* چشم چندین بحر همچندینش است  
 صاحب تاویل باطل چون مگس \* و هم او بول خر و تصویر خس  
 گر مگس تاویل بگذارد برای \* آن مگس را بخت گرداند همای  
 ۱۰۹۰ آن مگس نبود کش این عبرت بود \* روح او نی در خور صورت بود

### تولیدن شیر از دیر آمدن خرگوش

همچو آن خرگوش کو بر شیر زد \* روح او گئی بود اندر خورد قد  
 شیر می گفت از سر تیزی و خشم \* کز ره گوشت عدو بر بست چشم  
 مکرهای جبریام بسته کرد \* تیغ چوینشان تنم را خسته کرد  
 زین سپس من نشنوم آن دمدمه \* بانگ دیوانست و غولان آن هم  
 ۱۰۹۵ بر دران ای دل تو ایشانرا مه ایست \* پوستشان بر کن کیشان جز پوست نیست  
 پوست چه بود گفتهای رنگ رنگ \* چون زیره بر آب کش نبود درنگ  
 این سخن چون پوست و معنی مغز دان \* این سخن چون نقش و معنی همچو جان  
 پوست باشد مغز بدرا عیب پوش \* مغز نیگورا ز غیرت غیب پوش  
 چون قلم از باد بُد دفتر ز آب \* هرچ بنویسی فنا گردد شتاب  
 ۱۱۰۰ نقش آبست ار وفا جویی از آن \* باز گردی دستهای خود گزان  
 باد در مردم هوا و آرزوست \* چون هوا بگذاشتی پیغام هوست  
 خوش بود پیغامهای کردگار \* کوز سر تا پای باشد پایدار  
 خطبه شاهان بگردد و آن کیا \* جز کیا و خطبههای انبیا

زختم A (۱۰۹۲) . کش این غیرت بود L (۱۰۹۰) . فهم او L (۱۰۸۸) .  
 مایست Bul. (۱۰۹۵) . و غولانست همه Bul. زین سبب A . بشنوم L (۱۰۹۴) .  
 بنوشتی L (۱۰۹۹) . چون نقش معنی A (۱۰۹۷)



زانک بوش پادشاهان از هواست \* بارنامه انبیا از کبریاست  
 ۱۱۰۰ از دَرَمَها نام شاهان برگنند \* نام احمد تا ابد بر میزنند  
 نام احمد نام جمله انبیاست \* چونک صد آمد نود هم پیش ماست

### هم در بیان مکر خرگوش،

در شدن خرگوش بس تأخیر کرد \* مکرها با خویشتن تقریر کرد  
 در ره آمد بعد تأخیر دراز \* تا بگوش شیر گوید یک دوراز  
 تا چه عالمهاست در سودای عقل \* تا چه با پنهانست این دریای عقل  
 ۱۱۱۰ صورت ما اندرین بحر عذاب \* می دود چون کاسها بر روی آب  
 تا نشد پر بر سر دریا چو طشت \* چونک پر شد طشت دروی غرق گشت  
 عقل پنهانست و ظاهر عالمی \* صورت ما موج و با از وی نمی  
 هرچه صورت می وسیلت سازدش \* زان وسیلت بحر دور اندازدش  
 تا نسیند دل دهنده رازرا \* تا نسیند تیر دوراندازرا  
 ۱۱۱۵ اسب خودرا یاوه داند وز سنیز \* می دواند اسب خود در راه نیز  
 اسب خودرا یاوه داند آن جواد \* و اسب خود او را گشان کرده چو باد  
 در فغان و جست و جو آن خیره سر \* هر طرف پرسیان و جویان در بدر

(۱۱۰۶) After this verse L adds:

این سخن پایان ندارد ای پسر \* قصه خرگوش گو و شیر نر

and so Bul., which has شیر و خرگوش بود قصه سر بسر.

Heading: Bul. adds و تأخیر کردن در رفتن.

بعد از آن شد بعد تأخیر دراز L (۱۱۰۸). تقدیر کرد A (۱۱۰۷).

(۱۱۰۹) After this verse Bul. adds:

بود بحر بیکران عقل بشر \* باید آن بهرا چو غواص ای پسر

یا before Bul. om. (۱۱۱۲) ABL Bul. om. و before Bul. (۱۱۱۰) Bul. میرود.

(۱۱۱۴) A نیز for نیز. In L this verse is immediately followed by v. ۱۱۱۷.

(۱۱۱۵) A و سنیز. In L this and the next verse are transposed.

(۱۱۱۶) Bul. om. و before اسب. (۱۱۱۷) A در فغان جست جو.



کَانَ که دزدید اسب مارا گو و کیست \* این که ز پر ران نُست ای خواجه چیست  
 آری این اسبست لیکن اسب کو \* با خود آ ای شَهسوارِ اسب جو  
 ۱۱۲۰ جان ز پیدایی و نزدیکیست گم \* چون شکم پر آب و لب خشکی چو خم  
 گی بینی سرخ و سبز و فوراً \* تا بینی پیش ازین سه نوررا  
 لیک چون در رنگ گم شد هوش تو \* شد ز نور آن رنگها روپوش تو  
 چونک شب آن رنگها مستور بود \* پس بدیدی دید رنگ از نور بود  
 نیست دید رنگ بی نور برون \* همچین رنگ خیال اندرون  
 ۱۱۲۵ این برون از آفتاب و از سُها \* و اندرون از عکس انوار علی  
 نورِ نور چشم خود نور دلست \* نور چشم امر نور دها حاصلست  
 باز نورِ نورِ دل نور خداست \* کو ز نور عقل و حس پاک و جداست  
 شب بُد نوری ندیدی رنگرا \* پس بضد نور پیدا شد ترا  
 دیدن نورست آنگه دید رنگ \* وین بضد نور دانی بی درنگ  
 ۱۱۳۰ رنج و غمرا حق پی آن آفرید \* تا بدین ضد خوش دلی آید پدید  
 پس نهانها بضد پیدا شود \* چونک حقرا نیست ضد پنهان بود  
 که نظر بر نور بود آنگه برنگ \* ضد بضد پیدا بود چون روم و زنگ  
 پس بضد نور دانستی تو نور \* ضد ضدرا می نماید در صدور  
 نورِ حقرا نیست ضدی در وجود \* تا بضد او را توان پیدا نمود  
 ۱۱۳۵ لاجرم أَبْصَارُنَا لَا تُدْرِكُهُ \* وَهُوَ يُدْرِكُ بَيْنَ تُو از موسی و که  
 صورت از معنی چو شیر از بیشه دان \* یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان  
 این سخن و آواز از اندیشه خاست \* تو ندانی بحر اندیشه کجاست  
 لیک چون موج سخن دیدی لطیف \* بحر آن دانی که باشد هر شریف

ABL. لیک این اسب AB (۱۱۱۹). چیست for کیست A. آنک دزدید A (۱۱۱۸).  
 A (۱۱۲۴). فوراً for بوررا B. که بینی سرخ سبز A (۱۱۲۱). آ for آی.  
 AB Bul. نور و ندیدی. ABL Bul. (۱۱۲۸). شب for ند  
 L (۱۱۲۲). گر نظر L (۱۱۲۲). پس نهانها L (۱۱۲۱). و آنگه A (۱۱۲۹).  
 و. AB Bul. om. (۱۱۲۶).



چون زدانش موج اندیشه بتاخت \* از سخن و آواز او صورت بساخت  
 ۱۱۴۰ از سخن صورت بزاد و باز مرد \* موج خود را باز اندر بحر بُرد  
 صورت از بی صورتی آمد برون \* باز شد که اِنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
 پس ترا هر لحظه مرگ و زَجَعْتِيسْتَ \* مُصْطَفَى فرمود دنیا ساعتیست  
 فِکْر ما نیرِیست از هو در هوا \* در هوا گی باید آید تا خدا  
 هر نفس نو می شود دنیا و ما \* بی خبر از نو شدن اندر بقا  
 ۱۱۴۵ عمر همچون جوی نو نو می رسد \* مُسْتَهْرِی می نماید در جسد  
 آن ز تیزی مُسْتَهْرِشکل آمدست \* چون شرر کش تیز جنبانی بدست  
 شاخ آتش را جنبانی بساز \* در نظر آتش نماید بس دراز  
 این درازی مُدَّت از تیزی صُنْع \* می نماید سُرْعَت انگیزی صُنْع  
 طالب این سِر اگر علامه ایست \* نَك حُسامُ الدِّین که سای نامه ایست

### آمدن خرگوش نزد شیر و خشم شیر بر وی،

۱۱۵۰ شیر اندر آتش و در خشم و شور \* دیدگان خرگوش می آید زدور  
 می دود بی دهشت و گستاخ او \* خشمگین و تند و تیز و تُرْش رُو  
 کز شکسته آمدن نُهْمِت بود \* وز دلبری دفع هر ریت بود  
 چون رسید او پیشتر نزدیکِ صف \* بانگ بر زد شیر های ای ناخلف  
 من که گاو انرا زهر بدریدام \* من که گوش پیل نر مالیدام  
 ۱۱۵۵ نیم خرگوشی که باشد کو چنین \* امر ما را افکند اندر زمین  
 تَرکِ خواب و غفلتِ خرگوش کن \* غُرَّة این شیر ای خرگوش کن

الینا راجعون C. کاتا AB Bul. (۱۱۴۱) خود را for خون را A (۱۱۴۰)

این دراز و مدت Bul. (۱۱۴۸) که ترا L (۱۱۴۲)

Heading: ABL Bul. رسیدن خرگوش بشیر and om. what follows in C.

تند نیز A (۱۱۵۱) می آمد L. در خشم شور A (۱۱۵۰)

گاو انرا for پیلانرا L Bul. (۱۱۵۴) ای. C om. های for هان L (۱۱۵۲)

افکند او بر زمین ABL Bul. (۱۱۵۵) Bul. شیر نر, and so corr. in C.



## عذر گفتن خرگوش،

گفت خرگوش الامان عذریم هست \* گر دهد عنو خداوندیت دست  
گفت چه عذر ای قصور ابلهان \* این زمان آیند در پیش شهان  
مرغ بی وقتی سرت باید برید \* عذر احمق را نمی‌شاید شنید  
۱۱۶. عذر احمق بترا از جرمش بود \* عذر نادان زهر دانش‌کش بود  
عذرت اے خرگوش از دانش تهی \* من چه خرگوشم که در گوشم نهی  
گفت ای شه ناگسی را کس شمار \* عذر استم‌دیده را گوش دار  
خاصه از بهر زکوة جاه خود \* گمراهی را تو مران از راه خود  
بجر کو آبی بهر جوئی دهد \* هر خسی را بر سر و روی نهی  
۱۱۶. کم نخواهد گشت دریا زین کرم \* از کرم دریا نگردد بیش و کم  
گفت دارم من کرم بر جای او \* جامه هر کس برم بالاے او  
گفت بشنو گر نباشم جای لطف \* سر نهادم پیش از دهرهای عنف  
من بوقت چاشت در راه آمدم \* با رفیق خود سوے شاه آمدم  
با من از بهر تو خرگوش دگر \* جفت و همراه کرده بودند آن نفر  
۱۱۷. شیری اندر راه قصد بند کرد \* قصد هر دو همراه آیند کرد  
گفتهش ما بنده شاهنشیم \* خواجه‌تاشان که آن درگهیم  
گفت شاهنشه که باشد شرم دار \* پیش من تو یاد هر ناگس میار  
هم ترا و هم شهت را بر درم \* گر تو با یارت بگردید از درم  
گفتهش بگذار تا بار دگر \* روی شه بینم برم از تو خبر

Heading: C in marg. and Bul. add *ولابه کردن شیرا*.

عذر احمق نیز از حمقش بود L بدتر Bul. (۱۱۶۰) عنو for عذر L (۱۱۵۷)

ABL Bul. زهر هر دانش بود. (۱۱۶۱) ABL Bul. نه خرگوشم، and so C in marg.

و. A om. بهر جوئی دهد L (۱۱۶۴) زکات AB Bul. خاص ABL Bul. (۱۱۶۲)

و. C om. خرگوش Bul. A. Suppl. in marg. (۱۱۶۹)

مه آر ABL کی باشد A (۱۱۷۲) و که آن درگهیم A (۱۱۷۱)



۱۱۷۵ گفت همراهِ گرو نه پیشِ من \* ورنه قربانی تو اندر کیشِ من  
 لابه کردیش بسی سودے نکرد \* یارِ من بستد مرا بگذاشت فرْد  
 یارم از زفتی سه چندان بُد که من \* هم بلطف و هم بخوبی هم بتن  
 بعد ازین زان شیر این ره بسته شد \* رشته آیهانِ ما بگسسته شد  
 از وظیفه بعد ازین اومید بُر \* حقِ همی گویم ترا وَالْحَقُّ مُر  
 ۱۱۸۰ گر وظیفه بایدت ره پاک کن \* هین بیاو دفعِ آن بی باک کن

### جواب گفتن شیر خرگوش را و روان شدن با او،

گفت بِسْمِ اللَّهِ بیا تا او کجاست \* پیش در شوگر همی گویی تو راست  
 تا سزای او و صد چون او دهم \* ور دروغست این سزای تو دهم  
 اندر آمد چون قلاوزے پیش \* تا برد اورا بسوے دامِ خویش  
 سوی چاهی کو نشانش کرده بود \* چاهِ مَغْرَا دامِ جانش کرده بود  
 ۱۱۸۵ می شدند این هر دو تا نزدیکِ چاه \* اینت خرگوشی چو آبی زیرِ کاه  
 آب کاهی را بهامون می بُرد \* کاه کوهی را عجب چون می بُرد  
 دامِ مکر او کهند شیر بود \* طُرْفَه خرگوشی که شیری می بُرد  
 موسی فرعون را با رود نیل \* می گشتد با لشکر و جمع ثقیل  
 پشه نمرود را با نیمِ پَر \* می شکافت بی محابا درزِ سر  
 ۱۱۹۰ حالِ آن کو قولِ دشمن را شنود \* بین جزای آنک شد یارِ حسود

(۱۱۷۵) Bul. کن for نه.

(۱۱۷۷) L دو چندان.

(۱۱۷۸) In the second

hemistich AL Bul. and C in marg. have حال ما این بود با تو گفته شد and so B.

which inserts و before با.

(۱۱۷۹) L Bul. امید. C Bul. همی گوید.

(۱۱۸۰) A هم بیا AL.

(۱۱۸۱) Bul. پیشتر شو.

(۱۱۸۴) L چاه مَغْرَا.

(۱۱۸۶) ABL Bul. آب کوهی را عجب and so corr. in C.

(۱۱۸۷) Bul. مکر او.

دام کهند شیر بود.

(۱۱۸۸) B در رود نیل.

(۱۱۸۹) A می شکافت.

در رود در مغز سر and so L, which has تا for در.



حالِ فرعونى كه هامن را شنود . حالِ نمرودى كه شيطان را شنود  
 دشمن ارچه دوستانه گویدت . دام دان گرچه زدانه گویدت  
 گر ترا قندی دهد آن زهر دان . گر بتن لطفی کند آن قهر دان  
 چون قضا آید نبینی غیر پوست . دشمنانرا باز نشناسی زدوست  
 ۱۱۹۰ چون چنین شد ابتهال آغاز کن . ناله و نسیح و روزه ساز کن  
 ناله می کن کای تو علامُ الغیوب . زیر سنگ مکر بد مارا مکوب  
 گر سگی کردیم اے شیرآفرین . شیرا مگهار بر ما زین کبیر  
 آبِ خوش را صورتِ آتش مد . اندر آتش صورتِ آبِ من  
 از شرابِ قهر چون مستی دهی . نیشنهارا صورتِ هستی دهی  
 ۱۲۰۰ چیست مستی بندِ چشم از دیدِ چشم . تا نماید سنگ گوهرِ پشمِ پشم  
 چیست مستی حسها مُبدل شدن . چوبِ گز اندر نظرِ صندل شدن

قصه هدهد و سلیمان در بیان آنک چون قضا آید

چشمهای روشن بسته شود،

چون سلیمان را سراپرده زدند . پیش او مرغان بخدمت آمدند  
 همزبان و محرم خود یافتند . پیش او يك يك بجان بشناقتند  
 جمله مرغان ترك کرده چيك چيك . با سلیمان گشته اَفْصَحَ مِنْ أُخِيكَ  
 ۱۲۰۰ همزبانی خویشی و پیوندیست . مرد با نامحرمان چون بندیست

(۱۱۹۱) In . مکر بد for امتحان (۱۱۹۶) Bul. bis. شنود for ستود L . جان فرعونى B (۱۱۹۱)  
 (۱۱۹۷) After this . انتقام از ما مكش اندر ذنوب L has the second hemistich  
 verse Bul. adds: يا كريم العفو وستار العيوب \* انتقام از ما مكش اندر ذنوب  
 (۱۱۹۸) Suppl. in marg. A. (۱۱۹۹) Suppl. in marg. A. B قهر for حق .

(۱۲۰۱) Bul. چوب گز .

Heading: A تاريك شود .

(۱۲۰۲) A جمله مرغان پیش او می آمدند L . جمله مرغانش بخدمت .

(۱۲۰۴) ABC چيك چيك .



اے بسا ہندو و ترکِ ہم زبان \* ای بسا دو ترکِ چون بیگانگان  
 پس زبانِ محرمی خود دیگرست \* ہم دلی از ہم زبانِ بہترست  
 غیرِ نطق و غیرِ ایما و سِجَل \* صد ہزاران ترجمان خیزد زدل  
 جملہ مرغان ہر یکی اسرارِ خود \* از ہنر و ز دانش و از کارِ خود  
 ۱۲۱۰ با سلیمان يك يك و می نمود \* از برای عرضه خود را می ستود  
 از تکبر نی و از ہستی خویش \* بہر آن تا رہ دهد اورا پیش  
 چون بیاید بردہ را از خواجہ \* عرضه دارد از ہنر دیباچہ  
 چونک دارد از خریدارِش ننگ \* خود کند بیمار و شل و گر و لنگ  
 نوبتِ ہدہد رسید و پیشہ اش \* و آن بیانِ صنعت و اندیشہ اش  
 ۱۲۱۵ گفت ای شہ يك ہنر کانِ کونہ ترست \* باز گویم گفتِ کونہ بہترست  
 گفت ہر گونا گدامست آن ہنر \* گفت من آن گہ کہ باشم اوج بر  
 بنگرم از اوج با چشمِ یقین \* من بینم آب در قعر زمین  
 تا کجا است و چہ عمقستش چہ رنگ \* از چہ می جوشد ز خاکِ یا ز سنگ  
 ای سلیمان بہر لشکر گاہ را \* در سفر می دامر این آگاہ را  
 ۱۲۲۰ پس سلیمان گفت ای نیکو رفیق \* در بیابانہاے بی آب عمیق

### طعنہ زاغ در دعویٰ ہدہد،

زاغ چون بشنود آمد از حسد \* با سلیمان گفت کو کتر گفت و بد  
 از ادب نبود پیش شہ مقال \* خاصہ خود لافِ دروغین و محال  
 گر مر اورا این نظر بودی مدام \* چون ندیدی زبیرِ مُشتی خاکِ دام

- (۱۲۰۸) In C this verse follows v. ۱۲۰۴.      (۱۲۱۰) C عرض.  
 (۱۲۱۲) A چون بیابد بردہ راہ از خواجہ \*      (۱۲۱۲) AB Bul. بیمار و گر و شل.  
 (۱۲۱۴) C صنعت اندیشہ اش.      (۱۲۱۶) B اوج در.      (۱۲۱۷) L می بینم.  
 (۱۲۱۸) Bul. و چہ عمقست و چہ رنگ.      (۱۲۲۰) Bul. After this  
 verse L Bul. add: تا بیابی بہر لشکر آبرا \* در سفر سقا شوی اصحاب را  
 (۱۲۲۱) A در حسد.



چون گرفتار آمدی در دام او \* چون قفس اندر شدی ناکام او  
 ۱۲۲۵ پس سلبان گفت ای هدهد رواست \* کز تو در اول قدح این درد خاست  
 چون نمایی مستی ای خورده تو دوغ \* پیش من لافی زنی آنگه دروغ

### جواب گفتن هدهد طعنه زاغرا،

گفت ای شه بر من عور گدا \* قول دشمن مشنو از بهر خدا  
 گر نباشد این که دعوی میکنم \* من نهادم سر بیتر این گردنم  
 زاغ کو حکم قضارا منکیرست \* گر هزاران عقل دارد کافرست  
 ۱۲۲۰ در تو تا کافی بود از کافران \* جای گند و شهوتی چون کافران  
 من ببینم دامرا اندر هوا \* گر نپوشد چشم عقلم را قضا  
 چون قضا آید شود دانش بخواب \* مه سیه گردد بگیرد آفتاب  
 از قضا این نعییه گی نادرست \* از قضا دان کو قضارا منکیرست

قصه آدم علیه السلام و بستن قضا نظر او را از مراعات

### صریح نهی و ترک تاویل،

بُو الْبَشَرِ كُو عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بَگست \* صد هزاران علمش اندر هر رگست  
 ۱۲۲۵ اسم هر چیزی چنان کان چیز هست \* تا پایان جان او را داد دست  
 هر لقب کو داد آن مُبدل نشد \* آلت چُستش خواند او کاهل نشد  
 هرک آخر مومنست اول بدید \* هرک آخر کافر او را شد بدید  
 اسم هر چیزی تو از دانا شنو \* سر رمز علم الْأَسْمَاءَ شنو  
 اسم هر چیزی بر ما ظاهرش \* اسم هر چیزی بر خالق سرش

AB Bul. بر من ای عور A (۱۲۲۷) . و آنگه B (۱۲۲۶) . قفس Bul. (۱۲۲۴)  
 من for پس A . گر ببطلانست دعوی کردنم AB Bul. (۱۲۲۸) . خدای AB Bul. گدای  
 چشم و عقلم را C (۱۲۲۱) . شهوت A . تا کامی بود A (۱۲۲۰) . هزارش A (۱۲۲۹)  
 علم هر چیزی L (۱۲۲۵) . بگست for بدست L (۱۲۲۴)



۱۲۴۰ نَزِدِ مُوسَى نَامِ چَوْبِش بُد عَصَا \* نَزِدِ خَالِقِ بُوَد نَامِش اَزْدِهَا  
 بُد عُمَرَا نَامِ اَبِنَجَا بُتِ پَرَسْت \* لِيكِ مُومِنِ بُوَد نَامِش دَرِ اَلَّسْتِ  
 اَنكَ بُد نَزِدِيكَ مَا نَامِش مَنِي \* پِيشِ حَقِّ بُوَدِي تُو كِينِ تَمِ بَا مَنِي  
 صُورَتِي بُوَد اَيْنِ مَنِي اِنْدَرِ عَدَمِ \* پِيشِ حَقِّ مَوْجُودِ نِهْ بِيَشِ وَ نِهْ كَمِ  
 حَاصِلِ اَنِّ اَمَدِ حَقِيقَتِ نَامِ مَا \* پِيشِ حَضْرَتِ كَاَنِّ بُوَد اِنْجَامِ مَا  
 ۱۲۴۵ مَرْدَرَا بَرِ عَاقِبَتِ نَامِي نَهْد \* نِي بَرِ اَنِّ كُو عَارِيَتِ نَامِي نَهْد  
 چِشْمِ اَدَمِ چُونِ بِنُورِ پَاكِ دِيد \* جَانِ وَ سِيَرِّ نَامِهَا گِشْتِش پَدِيد  
 چُونِ مَلَكِ اِنْوَارِ حَقِّ دَرِ رُويِ بِيَاَفْت \* دَرِ سِجُودِ اِفْتَادِ وَ دَرِ خَدْمَتِ شَتَاَفْتِ  
 اَيْنِ چِنِينِ اَدَمِ كِهْ نَامِش مِي بَرَمِ \* گَرِ سَتَاَمِ تَا قِيَاَمَتِ قَاَصِرَمِ  
 اَيْنِ هَمِهْ دَاَنَسْتِ وَ چُونِ اَمَدِ قُضَا \* دَاَنِشِ يَكِ نِهِي شَدِ بَرِ رُويِ خَطَا  
 ۱۲۵۰ كَايِ عَجَبِ نِهِي اَزِ بِي تَحْرِيْمِ بُوَد \* يَا بِنَاوِيلِي بُد وَ تَوَهِيْمِ بُوَد  
 دَرِ دَلِشِ تَاوِيلِ چُونِ تَرْجِيحِ يَاَفْت \* طَبِيعِ دَرِ حَيْرَتِ سُوِيِ گَنْدَمِ شَتَاَفْتِ  
 بَاغْبَانِ رَا خَارِ چُونِ دَرِ پَايِ رَفْتِ \* دَزْدِ فَرْصَتِ يَاَفْتِ وَ كَالَا بُرْدِ تَفْتِ  
 چُونِ زَحِيْرَتِ رَسْتِ بَاَزِ اَمَدِ بَرَاَه \* دِيدِ بُرْدِهْ دَزْدِ رَخْتِ اَزِ كَارْگَاَهْ  
 رَبَّنَا اِنَّا ظَلَمْنَا كَفْتِ وَ اَه \* يَعْنيِ اَمَدِ ظَلْمَتِ وَ كَمِ گِشْتِ رَاَهْ  
 ۱۲۵۵ اَيْنِ قُضَا اِبْرِي بُوَد خُورْشِيْدِ پُوشِ \* شِيْرِ وَ اَزْدِرْهَا شُودِ زُو هَمِچُو مُوشِ  
 مَنِ اَكْرِ دَاَمِي نِيْمِرِ گَاَهْ حُكْمِ \* مَنِ نِهْ تَنِهَا جَاهِلْمِ دَرِ رَاَهْ حُكْمِ  
 اَمِ خُنْكَ اَنكُو نِكُو كَارِي گَرَفْتِ \* زُورْرَا بَكْغِذَاَشْتِ اُو زَارِے گَرَفْتِ

پیش حق این نقش بد که Bul. L suppl. above. تو with, کین for که این C (۱۲۴۲)

بود for بد Bul. B. صورتش C. L. (۱۲۴۲) Suppl. in marg. C. L. با منی.

آمد آن L (۱۲۴۴). کامی نهد B (۱۲۴۵) in the second hemistich.

بنافت C. بروی A (۱۲۴۷) AB Bul. (۱۲۴۸)

هدح این آدم که نامش می برم \* قاصرم گر تا قیامت بشمرم

تا بناویلی L (۱۲۴۰) آمد چون قضا Bul. و. A Bul. om. (۱۲۴۹)

زحیرت باز آمد شد براه L (۱۲۵۲) و. ABL Bul. om. (۱۲۵۲)

من بنها A (۱۲۵۶) پس قضا Bul. A (۱۲۵۵)



گر قضا پوشد سیئه همچون شَبْت \* هر قضا دست بگیرد عاقبت  
 گر قضا صد بار قصد جان کند \* هم قضا جانت دهد درمان کند  
 ۱۲۶۰ این قضا صد بار اگر راحت زند \* بر فراز چرخ خرگاهت زند  
 از کرم دان این که می ترساندت \* تا بملک ایمنی بنشاندت  
 این سخن پایان ندارد گشت دیر \* گوش کن تو قصه خرگوش و شیر

پای و پس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید،

چونک نزد چاه آمد شیر دید \* کز ره آن خرگوش ماند و پا کشید  
 گفت پا و پس کشیدی تو چرا \* پای را و پس مکش پیش اندر آ  
 ۱۲۶۵ گفت کو پام که دست و پای رفت \* جان من لرزید و دل از جای رفت  
 رنگ رویم را نمی بینی چو زر \* زاندرون خود می دهد رنگم خبر  
 حق چو سیهه را معرف خوانده است \* چشم عارف سوی سیهه مانده است  
 رنگ و بو غماز آمد چون جرس \* از فرس آگه کند بانگ فرس  
 بانگ هر چیزی رساند زو خیر \* تا بدانی بانگ خراسان بانگ در  
 ۱۲۷۰ گفت پیغمبر بتهییز کسان \* مر مخفی لیدی طی اللسان  
 رنگ او از حال دل دارد نشان \* رحمت کن مهر من در دل نشان  
 رنگ روی سرخ دارد بانگ شکر \* بانگ روی زرد باشد صبر و نگر  
 در من آمد آنک دست و پا بُرد \* رنگ رو و قوت و سیهه بُرد  
 آنک در هرچ در آید بشکند \* هر درخت از بیخ و بن او بر کند

جای for پای A (۱۲۶۵) corr. in marg. بر فراز بخت C (۱۲۶۰)

بانگ در از بانگ خر C (۱۲۶۹) رنگ رو غماز AB Bul. (۱۲۶۷)

رنگ رو از جان دارد صد نشان A (۱۲۷۱) لسان L. پیغامبر BC (۱۲۷۰)

رنگ روی زرد L (۱۲۷۲) ABL Bul. دارد for باشد, and so corr. in C.

قوت سیهه AL رنگ روی Bul. (۱۲۷۳)

آنک for آنچه Bul. (۱۲۷۴)



۱۲۷۵ در من آمد آنک از وی گشت مات \* آدمی و جانور جامد نبات  
این خود اجزا اند کلیات ازو \* زرد کرده رنگ و فاسد کرده بو  
تا جهان گه صابریست و گه شکور \* بوستان گه حله پوشد گاه عور  
آفتابی کو بر آید نازگون \* ساعتی دیگر شود او سرنگون  
اخترانی تافته بر چار طاق \* لحظه لحظه میتلاے احتراق  
۱۲۸۰ ماه کو افزود زاختر در جمال \* شد زرنج دِقّ مانند خیال  
این زمین با سکون با ادب \* اندر آرد زلزلهش در لرز تب  
ای بسا گه زین بلای مُردریگ \* گشته است اندر جهان او خرد و ریگ  
این هوا با رُوح آمد مُقترِن \* چون قضا آید شود زشت و عَفِن  
آبِ خوش کو رُوح را همشیره شد \* در غدیری زرد و تلخ و تیره شد  
۱۲۸۵ آتشی کو باد دارد در بُروت \* هم یکی بادی برو خواند بیوت  
حالِ دریا ز اضطراب و جوشِ او \* فهم کن تبدیلهای هوشِ او  
چرخِ سرگردان که اندر جُست و جوست \* حالِ او چون حالِ فرزندان اوست  
گه حضیض و گاه اَوْسَط گاه اَوْج \* اندرو از سعد و نحسی فَوْج فَوْج  
از خود ای جُزوی ز کُلها مختلط \* فهم می کن حالتِ هر متبسط  
۱۲۹۰ چونک کَلِّیات را رنجست و درد \* جُزوی ایشان چون نباشد روی زرد  
خاصّه جُزوی کو ز اُضدادست جمع \* ز آب و خاک و آتش و بادست جمع  
این عجب نبود که میش از گرگ جُست \* این عجب کین میش دل در گرگ بست  
زندگانی آشتی ضدّه است \* مرگ آن کاندر میانشان جنگ خاست

دِقّ او همچون خیال L. اختر before ز. C om. (۱۲۸۰) و کلیات B (۱۲۷۶).

لرز و تب AB. و با ادب A Bul. (۱۲۸۱) دِقّ او همچون خلال AB.

و با گشت و عفن ABL Bul. چون قضا آمد Bul. (۱۲۸۲) مرده ریگ Bul. (۱۲۸۲).

همچون که فرزندان L (۱۲۸۷) ز. و A (۱۲۸۶) ABL Bul. (۱۲۸۸).

and so corr. in C. گه حضیض و گه میانه گاه اوج

میانش AB Bul. مرگ دان کاندر Bul. مرگ ز آک ادر B. ز آشتی ABL Bul. (۱۲۹۲)



لطفِ حقّ این شیر را و گور را • اَلْف دادست این دو ضدّ دُور را  
 ۱۲۹۵ چون جهان رنجور و زندانی بود • چه عجب رنجور اگر فانی بود  
 خواند بر شیر او ازین رو پندها • گفت من پس ماندهام زین بندها

پرسیدن شیر از سبب پا و پس کشیدن خرگوش،

شیر گفتش تو ز اسبابِ مرض • این سبب گو خاصّ که اینستم غرض  
 گفت آن شیر اندرین چه ساکنست • اندرین قلعه ز آفات اینست  
 فَعْرِ چه بگزید هرک عاقلست • ز آنک در خلوت صفاهای دلست  
 ۱۲۰۰ ظلمت چه به که ظلمت‌های خلق • سر نبرد آنکس که گیرد پای خلق  
 گفت پیش آ زخمم اورا قاهرست • تو بین کان شیر در چه حاضرست  
 گفت من سوزیدام ز آن آتشی • تو مگر اندر بر خویشم گشی  
 تا پشت تو من ای کان کرم • چشم بگشایم چه در بنگرم

نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را و آن

خرگوش را در آب،

چونک شیر اندر بر خویشش کشید • در پناه شیر تا چه می‌دوید  
 ۱۲۰۵ چونک در چه بنگریدند اندر آب • اندر آب از شیر و او در نافت ناب  
 شیر عکس خویش دید از آب تفت • شکلِ شیری در برش خرگوش زفت  
 چونک خصم خویش را در آب دید • مر ورا بگذاشت و اندر چه جهید

و. A om. (۱۲۹۵) . اَلْف L . لطف حق چون شیر را A (۱۲۹۴)

Heading: A باز for وا پس . In Bul. the Heading follows v. ۱۲۹۵.

(۱۲۹۸) ABL Bul. . کاینستم . After this verse L adds:

پای را و پس کشیدی تو چرا \* میدی باز چه ای دای مرا

آن شیر Bul. (۱۲۰۱) . هر کو AL Bul. (۱۲۹۹)

Heading: ABL Bul. om. در آب .



در فتاد اندر چهی کو کند بود \* ز آنک ظلمش در سرش آینه بود  
 چاهِ مُظْلِم گشت ظلمِ ظالمان \* این چنین گفتند جمله عالمان  
 ۱۲۱۰ هرک ظالمتر جهش با هول‌تر \* عدل فرمودست بت‌ترا بت‌تر  
 ای که تو از ظلم چاهی میکنی \* امر برای خویش دامی میکنی  
 گرَدِ خود چون کرم پيله بر متن \* بهر خود چه میکنی اندازه گن  
 مر ضعیفان را تو بی خصی مدان \* از نبی ذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ خَوَان  
 گر تو پیلی خصم تو از تو رمید \* نك جزا طَيْرًا أَبَايَلت رسید  
 ۱۲۱۵ گر ضعیفی در زمین خواهد امان \* غُلُغُل افتد در سپاه آسمان  
 گر بدندانش گزی پُر خون کنی \* دردِ دندانت بگیرد چون کنی  
 شیر خود را دید در چه وز غُلُو \* خویش را شناخت آن دم از عدو  
 عکسِ خود را او عدوِ خویش دید \* لاجرم بر خویش شمشیری کشید  
 ای بسی ظلی که بینی در کسان \* خوی تو باشد در ایشان ای فلان  
 ۱۲۲۰ اندر ایشان نافته هستی تو \* از نفاق و ظلم و بَدْمَسْتی تو  
 آن توی و آن زخم بر خود می‌زنی \* بر خود آن ساعت تو لعنت میکنی  
 در خود آن بدرا نمی‌بینی عیان \* ورنه دشمن بودی خود را بجان  
 حمله بر خود می‌کنی ای ساده مرد \* همچو آن شیری که بر خود حمله کرد  
 چون بقعر خوی خود اندر رسی \* پس بدانی کز تو بود آن ناگسی  
 ۱۲۲۵ شیرا در قعر پیدا شد که بود \* نقش او آنکش دگر کس می‌نمود  
 هرک دندان ضعیفی می‌گند \* کارِ آن شیر غلطین می‌گند

بر سرش L (۱۲۰۸)

بدرترا AL Bul. (۱۲۱۰)

C originally (۱۲۱۱)

Bul. چاهی میکنی and in the second hemistich ای که تو از ظلم چاهی میکنی  
 دامی for چاهی and so corr. in C. Bul. ای که تو از چاه ظلمی میکنی

در متن L (۱۲۱۲)

بخوان L Bul. ذَا for از A (۱۲۱۲)

از غلو A (۱۲۱۷)

ای بسا ABL Bul. (۱۲۱۹)

نفاق ظلم A (۱۲۲۰)

بر خود آن B (۱۲۲۱)

بار instead of تار and so Bul., which has دم بار لعنت می‌تنی

بودی Bul. بودنی B apparently بودی C (۱۲۲۲)



ای بدیدک عکس بد بر روی عم \* بد نه عمست آن توی از خود مرم  
 مومنان آینه همدیگرند \* این خبری از پیبر آورند  
 پیش چشم داشتی شیشه کبود \* زان سبب عالم کبودت می نمود  
 ۱۲۲۴. گرنه کوری این کبودی دان زخویش \* خویش را بد گو مگو کس را تو بیش  
 مومن ار یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ نبود \* غیب مومن را برهنه چون نمود  
 چونک تو یَنْظُرُ بِنَارِ اللَّهِ بدی \* نیکو را و ندیده امر بدی  
 اندک اندک آب بر آتش بزنی \* تا شود نار، تو نور ای بو اَنْحَزْنَ  
 تو بزنی یا رَبَّنَا آبِ طَهْرٍ \* تا شود این نارِ عالم جمله نور  
 ۱۲۲۵. آب دریا جمله در فرمان نُست \* آب و آتش ای خداوند آن نُست  
 گر تو خواهی آتش آب خوش شود \* و نخواهی آب هم آتش شود  
 این طلب در ما هم از ایجاد نُست \* رستن از بیداد یا رَبِّ دادِ نُست  
 بی طلب تو این طلبمان داده \* بی شمار و حد عطاها داده

مژده بردن خرگوش سوی نخچیران که شیر در چاه افتاد،

چونک خرگوش از رهایی شاد گشت \* سوی نخچیران دوان شد تا بدشت

(۱۲۲۷) AB Bul. بدیدک خال بد. A Bul. مرم از عم، and so BL, which have حال نُست. L has عم in both hemistichs. (۱۲۲۸) Bul. یکدیگرند.

(۱۲۲۹) Instead of this verse AB have:

جام روزن ساختی شیشه کبود \* نور خورشیدی کبودت می نمود

So C in marg., with ساختی for داشتی. After v. ۱۲۲۹ Bul. adds:

روزنت را جام باشد گر کبود \* نور مهر آنرا همان تابع نمود

(۱۲۲۲) C بنور الله. (۱۲۲۱) AL عیب. (۱۲۲۰) Bul. آن کبودی.

(۱۲۲۳) AB Bul. اندک اندک نور را بر نار زنی. and so corr. in C. After this verse

Bul. has the Heading مناجات، and so C in marg. (۱۲۲۴) AB Bul. هم تو

آب و دریا C (۱۲۲۵) and so C in marg. زن یا رب از آن آب طهور

گنج احسان بر همه بگشاده B Bul. have in the second hemistich این طلب را L (۱۲۲۸)

which is also suppl. in marg. AC. (۱۲۲۹) A روان. After this verse L adds:

شیر را چون دید کشته ظلم خود \* می دوید او شادمان و با رشد



۱۲۴۰ شیرا چون دید در چه گشته زار \* چرخ می زرد شادمان تا مرغزار  
 دست می زرد چون رهید از دست مرگ \* سبز و رقصان در هوا چون شاخ و برگ  
 شاخ و برگ از حبس خاک آزاد شد \* سر بر آورد و حریف باد شد  
 برگها چون شاخ را بشکافتند \* تا بیالای درخت ایشافتند  
 با زبان شطاه شکر خدا \* میسراید هر بر و برگی جدا  
 ۱۲۴۵ که پیرورد اصل مارا ذو العطا \* تا درخت استغلاظ آمد و استوی  
 جانهای بسته اندر آب و گل \* چون رهند از آب و گلها شاددل  
 در هوای عشق حق رقصان شوند \* همچو قرص بدر بی نقصان شوند  
 جسمشان رقصان و جانها خود میس \* و آنک گردد جان از آنها خود میس  
 شیرا خرگوش در زندان نشاند \* ننگ شیرے کو زخرگوشی بماند  
 ۱۲۵۰ در چنان ننگی و آنکه این عجب \* فخر دین خواهد که گویندش لقب  
 ای تو شیری در نك این چاه فرد \* نفس چون خرگوش خونت ریخت و خورد  
 نفس خرگوش بصحرا در چرا \* تو بقعر این چه چون و چرا  
 سوی نخچیران دوید آن شیرگیر \* کابشروا یا قوم اذ جاء البشیر  
 مُزده مُزده اے گروه عیش ساز \* کان سگ دوزخ بدوزخ رفت باز  
 ۱۲۵۵ مُزده مُزده کان عدو جانها \* کند قهر خالفش دندانها  
 آنک از پنجه بسی سرها بکوفت \* همچو خس جاروب مرگش هم بروفت

آب گلها A (۱۲۴۶) . ذال العطا A (۱۲۴۵) . شاخها Bul. (۱۲۴۴)

گردد جان L . گرد for شاد Bul. در رقص ABL Bul. چشمشان A (۱۲۴۸)

ای چو شیری B (۱۲۵۱) . After this verse L adds: (۱۲۵۰)

مُزده مُزده کر قضا ظالم بچاه \* اوفتاد از عدل و لطف پادشاه

After this verse L adds: (۱۲۵۶)

آنک جز ظلمش دگر کاری نبود \* آه مظلومش گرفت و سوخت زود

گردنش بشکست و مغزش بر درید \* جان ما از قید محنت وا رهید



## جمع شدن نخچیران گرد خرگوش و ثنا گفتن او را،

جمع گشتند آن زمان جمله وُحوش \* شاد و خندان از طرب در ذوق و جوش  
 حلقه کردند او چو شمع در میان \* سجد کردندش همه صحرا بیابان  
 نو فرشته آسمانی یا پرے \* فی تو عزرائیل شیران نرے  
 ۱۲۶۰ هرچ هستی جان ما قربان نُست \* دست بردی دست و بازویت دُرست  
 راند حق این آبر را در جوی تو \* آفرین بر دست و بر بازوے تو  
 باز گو تا چون سگالیدی بمکر \* آن عوانرا چون بمالیدی بمکر  
 باز گو تا قصه درمانها شود \* باز گو تا مرهم جانها شود  
 باز گو کز ظلم آن اِسْتَمِنُها \* صد هزاران زخم دارد جان ما  
 ۱۲۶۵ گفت تأیید خدا بود اے مهان \* ورنه خرگوشی که باشد در جهان  
 قوتم بخشید و دل را نور داد \* نور دل مرد دست و پارا زور داد  
 از بر حق می رسد تفضیلهای \* باز هم از حق رسد تبدیلهای  
 حق بدور و نوبت این تأییدرا \* می نماید اهل ظن و دیدرا  
 هین بملک نوبتی شادی مکن \* ای تو بسته نوبت آزادی مکن  
 ۱۲۷۰ آنک ملکش برتر از نوبت تنند \* برتر از هفت آنجُمش نوبت زنند  
 برتر از نوبت ملوک باقی اند \* دورِ دائم رُوَحها با ساقی اند

ذوق جوش A (۱۲۵۷)

سجد آوردند و گفتندش که هان AB Bul. (۱۲۵۸)

شیران غری L (۱۲۵۹)

دست بازویت A (۱۲۶۰)

After this (۱۲۶۴)

verse L adds:

باز گو آن قصه کو شادی فزاست \* روح مارا قوت و دل را جان فزاست

بود for بد Bul. (۱۲۶۵)

After this verse Bul. adds: (۱۲۶۸)

چونکه با نوبت شد دولت ترا \* پس ز چیست در نفس خود عجب و ریا

Here ABL Bul. add the Heading: بدین شاد مشوید

In Bul. مشوید is followed by که آن مجرد عون حفتست نه از قدرت ما

برتر از نوبت زنند L (۱۲۷۰)

روحهارا ساقیند L Bul. (۱۲۷۱)



ترك این شرب ار بگویی يك دو روز \* در کنی اندر شراب، خلد پوز

تفسیر رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَصْفَرِ إِلَى جِهَادِ الْأَكْبَرِ،

ای شهان گشتیم ما خصم برون \* ماند خصمی زو بتدر در اندرون  
گشتن این کار عقل و هوش نیست \* شیر باطن سخره خرگوش نیست  
۱۲۷۵ دوزخست این نفس و دوزخ ازدهاست \* کو بدریها نگردد کم و کاست  
هفت دربارا در آشامد هنوز \* کم نگردد سوزش آن خلق سوز  
سنگها و کافران سنگ دل \* اندر آیند اندرو زار و خجل  
هم نگردد ساکن از چندین غذا \* تا زحق آید مر اورا این ندا  
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز \* اینت آتش اینت تابش اینت سوز  
۱۲۸۰ عالمی را لقمه کرد و در کشید \* معده اش نعره زنان هل من مزید  
حق قدم بر وی نهد از لامکان \* آنگه او ساکن شود از کن فکان  
چونک جزو دوزخست این نفس ما \* طبع کل دارند جمله جزوها  
این قدم حقرا بود کورا گشد \* غیر حق خود کی کمان او گشد  
در کمان نهند الا تیر راست \* این کمانرا بازگون کثر نیرهاست

(۱۲۷۲) After this verse L adds:

يك دو روز چه که دنیا ساعتست \* هرکه ترکش کرد اندر راحتست  
معنى الشرك راحة گوش کن \* بعد ازین جام بقارا نوش کن  
بر سگان بگذار این مرداررا \* خرد بشکن شیشه پنداررا

Bul. adds:

دانکه این دنیای دون یکساعتست \* ترك آن کردن همیشه راحتست  
ترك راحت بودنی را گوش کن \* بعد از آن جام بقارا نوش کن  
جیفه دنیا بکن بخش کلاب \* جام پنداررا بکن کسر و خراب

Heading: ABL Bul. الجهاد bis.

(۱۲۷۸) A Bul. غذا.

(۱۲۸۲) ABL Bul. دارد همیشه جزوها. C in marg. دایم

for جمله. (۱۲۸۲) BL Bul. که کمان.



۱۲۸۵ راست شو چون تیر و وا ره از کمان \* کز کمان هر راست بجهد بی گمان  
چونک و گشتم ز پیکار برون \* روے آوردم بپیکار درون  
قد رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَصْغَرِ \* با نسی اندر جهاد اکبریم  
قوت از حق خواهم و توفیق و لاف \* تا بسوزن بر گنم این کوه قاف  
سهل شیری دان که صفا بشکند \* شیر آنست آن که خود را بشکند

آمدن رسول روم تا امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و دیدن  
او کرامات عمر رضی الله عنه،

۱۲۹۰ تا عُرَّ آمَدَ زَقَبَصَرَ يَكِ رَسُولِ \* در مدینه از بیابان نُغُولِ  
گفت کو قصر خلیفه اے چشم \* تا من اسب و رخت را آنجا گشتم  
قوم گفتندش که او را قصر نیست \* مر عمر را قصر جانِ روشنیست  
گرچه امر میرے ورا آوازهاست \* همچو درویشان مر او را کازهاست  
اے برادر چون بینی قصر او \* چونک در چشم دلت رُستست مو  
۱۲۹۵ چشم دل از مو و علت پاک آر \* وانگهان دیدارِ قصرش چشم دار  
هرکرا هست از هوسها جانِ پاک \* زود بیند حضرت و ایوانِ پاک  
چون محمد پاک شد زین نار و دود \* هر کجا رُو کرد وَجْهُ اللَّهِ بود  
چون رفیقی وسوسه بدخواه را \* گی بدانی تَمَّ وَجْهُ اللَّهِ را  
هر کرا باشد زسینه فَنجِ باب \* او زهر شهری بیند آفتاب  
۱۴۰۰ حق پدیدست از میان دیگران \* همچو ماه اندر میان اختران  
دو سر انگشت بر دو چشم نه \* هیچ بینی از جهان انصاف ده

توفیق لاف A (۱۲۸۸) . نجهد A Bul. هر for جز Bul. و Bul. om. (۱۲۸۵)

Heading: Bul. بامیر. After the Heading Bul. adds:

در بیان این شنو یک قصه \* تا بری از سر گشتم حصه

هست for رست L (۱۲۹۶) . وانگه ان CL (۱۲۹۵) . با عمر AB (۱۲۹۰)

شهری for ذره Bul. (۱۲۹۹) . و C om. (۱۲۹۷) . و L om.

انگشت را بر چشم L (۱۴۰۱)



گر نبینی این جهان معدوم نیست \* عیب جز زانگشتِ نفسِ شوم نیست  
 تو ز چشم انگشت را بر دار هین \* وانگهانی هرچ میخوای بین  
 نُوح را گفتند اُمّت کو ثواب \* گفت او زان سوی وَاَسْتَفْشُوا ثِیَاب  
 ۱۴۰۵ رُو و سَر در جامها پیچیده‌اید \* لاجرم با دیده و نادیده‌اید  
 آدمی دیدست و باقی پوستست \* دیدِ آنست آن که دیدِ دوستست  
 چونک دیدِ دوست نبود کُور به \* دوست کو باقی نباشد دُور به  
 چون رسولِ روم این الفاظِ تر \* در سماع آورد شد مشتاق‌تر  
 دیده را بر جستنِ عُمَر گماشت \* رخت را و اسب را ضایع گذاشت  
 ۱۴۱۰ هر طرف اندر پی آن مردِ کار \* می‌شده پُرسانِ او دیوانه‌وار  
 کین چنین مردی بود اندر جهان \* وز جهان مانند جان باشد نهان  
 جست او را تا ش چون بنده بود \* لاجرم جوینده یابنده بود  
 دید اعرابی زنی او را دخیل \* گفت عُمَر نک بزیر آن نخیل  
 زیر خرمابن زخلفان او جُدا \* زیر سایه خفته بین سایه خدا

یافتن رسول روم امیر المؤمنین عمر را رضی الله عنه خفته

### در زیر نخل،

۱۴۱۵ آمد او آنجا و از دور ایستاد \* مر عمر را دید و در لرز او فتاد  
 هیبتی زان خفته آمد بر رسول \* حالتی خوش کرد در جانش نُزول  
 مَهْر و هیبت هست ضدّ هدگر \* این دو ضد را دید جمع اندر جگر  
 گفت با خود من شهانرا دیده‌ام \* پیشِ سلطانانِ مه و بگزیده‌ام  
 از شهانم هیبت و ترسی نبود \* هیبتِ این مرد هوشم را ربود  
 ۱۴۲۰ رفته‌ام در بیشه شیر و پلنگ \* روی من زیشان نگردانید رنگ

دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶) *bis.* دید for شود Bul. (۱۴۱۲) *bis.* دید for آمد L (۱۴۰۵) *bis.* دید for آمد L (۱۴۰۵) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶)  
 دور for کور A (۱۴۰۷) *bis.* دید for آمد L (۱۴۰۵) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶) *bis.* دید for شود Bul. (۱۴۱۲) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶)  
 و شد Bul. (۱۴۰۸) *bis.* دید for آمد L (۱۴۰۵) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶) *bis.* دید for شود Bul. (۱۴۱۲) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶)  
 and so corr. in C. Bul. (۱۴۱۶) ABL *bis.* دید for آمد L (۱۴۰۵) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶) *bis.* دید for شود Bul. (۱۴۱۲) *bis.* دیدک آنست B Bul. (۱۴۰۶)



بس شدستم در مُصاف و کارزار \* همچو شیر آن دم که باشد کارزار  
 بس که خوردم بس زدم زخم گران \* دل قوی تر بوده‌ام از دیگران  
 بی سلیح این مرد خفته بر زمین \* من بهفت اندام لرزان چیست این  
 هیبت حقست این از خلق نیست \* هیبت این مرد صاحب دلق نیست  
 ۱۴۲۵ هرک ترسید از حق و تقوی گزید \* ترسد از وی جن و انس و هرکه دید  
 اندرین فکرت بجرمت دست بست \* بعد یکساعت عمر از خواب جست

سلام کردن رسول روم امیر المؤمنین را رضی الله عنه،

کرد خدمت مر عمررا و سلام \* گفت پیغمبر سلام آنگه کلام  
 پس علیکش گفت اورا پیش خواند \* ایمنش کرد و پیش خود نشاند  
 لا تخافوا هست نُزلِ خایفان \* هست در خور از برای خایف آن  
 ۱۴۲۰ هرک ترسد مر ورا این کند \* مر دل ترسندرا ساکن کند  
 آنک خوفش نیست چون گوی مترس \* درس چه دهی نیست او محتاج درس  
 آن دل از جا رفته را دلشاد کرد \* خاطر ویرانش را آباد کرد  
 بعد از آن گفتش سخنهاى دقیق \* وز صفات پاک حق نعم الرفیق  
 وز نوازشهای حق ابدال را \* تا بداند او مقام و حال را  
 ۱۴۲۵ حال چون جلوه‌ست زان زیبا عروس \* وین مقام آن خلوت آمد با عروس  
 جلوه بیند شاه و غیر شاه نیز \* وقت خلوت نیست جز شاه عزیز  
 جلوه کرده عامر و خاصانرا عروس \* خلوت اندر شاه باشد با عروس  
 هست بسیار اهل حال از صوفیان \* نادرست اهل مقام اندر میان

بی سلاح A Bul. (۱۴۲۲) . پس شدستم L (۱۴۲۱)

و اورا AB Bul. (۱۴۲۸) . پیغامبر ABC (۱۴۲۷) Heading: L om.

at the beginning of the second hemistich. A with ترس written above ترس . محتاج ترس A . هرکه خوفش Bul. (۱۴۲۱)

B آمد for افتد (۱۴۲۵)

خاص و عامانرا AB Bul. (۱۴۲۷) . شاه و عزیز A (۱۴۲۶)

حال صوفیان L (۱۴۲۸)



از منازلهای جانس یاد داد \* وز سفرهای روانش یاد داد  
 ۱۴۴۰ وز زمانی کز زمان خالی بدست \* وز مقامِ قُدس که اِجلالی بدست  
 وز هوایی کاندرو سیرغِ رُوح \* پیش ازین دیدست پرواز و فتوح  
 هر یکی پروازش از آفاق بیش \* وز امید و نیهت مشتاق بیش  
 چون عمر اغیاررورا یار یافت \* جانِ اورا طالبِ اسرار یافت  
 شیخ کامل بود و طالبِ مشتهی \* مرد چابک بود و مرکبِ درگهی  
 ۱۴۴۵ دید آن مُرشد که او ارشاد داشت \* تخمِ پاک اندر زمینِ پاک کاشت

### سؤال کردن رسول روم از امیر المؤمنین رضی الله عنه،

مرد گفتش اے امیر المؤمنین \* جان زبلا چون بیامد در زمین  
 مرغِ بی اندازه چون شد در قفس \* گفت حق بر جان فسون خواند و قصص  
 بر عدمها کآن ندارد چشم و گوش \* چون فسون خواند هی آید بجوش  
 از فسون او عدمها زود زود \* خوش معلق میزند سوئے وجود  
 ۱۴۵۰ باز بر موجود افسونی چو خواند \* زو دو آسبه در عدم موجود راند  
 گفت در گوشِ گل و خندانش کرد \* گفت با سنگ و عقیق کانش کرد  
 گفت با جسم آبتی تا جان شد او \* گفت با خورشید تا رخشان شد او  
 باز در گوشش دهد نکنه مخوف \* در رخ خورشید افتد صد کسوف  
 تا بگوش ابر آن گویا چه خواند \* کو چو مشک از دیده خود اشک راند  
 ۱۴۵۵ تا بگوش خاک حق چه خواند است \* کو مراقب گشت و خامش مانده است  
 در نردد هرك او آشنسته است \* حنی بگوش او معنی گفته است  
 تا کند محبوسش اندر دو گمان \* کآن کنم کو گفت یا خود ضد آن

نیهت مشتاق L (۱۴۴۲) • پرواز فتوح A Bul. (۱۴۴۱) • کاجلالی ABL (۱۴۴۰)

زود اسپه Bul. (۱۴۵۰) • چون در آمد ABL Bul. • کای امیر ABL Bul. (۱۴۴۶)

در گوشش زند L (۱۴۵۲) • و عقیق و کانش A • و گل خندانش A (۱۴۵۱)

کو, corr. in marg. C for آن. آن کم CL (۱۴۵۷) • معنی AB Bul. (۱۴۵۶)



هر زحق ترجیح یابد يك طرف \* زان دو يك را بر-گزیند زان گنّف  
 گر نخواهد در تردّد هوشِ جان \* کم فشار این پنبه اندر گوشِ جان  
 ۱۴۶۰ تا کنی فهم آن معماهاش را \* تا کنی ادراک رمز و فاش را  
 پس محلّ وَحی گردد گوشِ جان \* وحی چه بود گفتنی از حسِ نهان  
 گوشِ جان و چشمِ جان جز این حس است \* گوشِ عقل و گوشِ ظن زین مُفلس است  
 لفظِ جبرم عشق را بی صبر کرد \* وآنک عاشق نیست حبسِ جبر کرد  
 این معیت با حقست و جبر نیست \* این تجلّی مه است این ابر نیست  
 ۱۴۶۵ و بود این جبر جبر عامه نیست \* جبرِ آن اماره خودکامه نیست  
 جبر را ایشان شناسند اے پسر \* که خدا بگشادشان در دل بصر  
 غیبِ آینه بر ایشان گشت فاش \* ذکرِ ماضی پیش ایشان گشت لاش  
 اختیار و جبرِ ایشان دیگرست \* قطرها اندر صدفها گوهرست  
 هست بیرون قطره خرد و بزرگ \* در صدف آن درّ خردست و سُرگ  
 ۱۴۷۰ طبعِ نافِ آهوست آن قوم را \* از برون خون و درونشان مُشکها  
 تو مگو کین مایه بیرون خون بود \* چون رود در نافِ مُشکی چون شود  
 تو مگو کین مس برون بُد محترّم \* در دلِ اکسیر چون گیرد گهر  
 اختیار و جبر در تو بُد خیال \* چون دریشان رفت شد نورِ جلال  
 نان چو در سفرهست باشد آن جهاد \* در تنِ مردم شود او رُوحِ شاد  
 ۱۴۷۵ در دلِ سفره نگرده مستحیل \* مستحیلش جان کند از سلسبیل  
 قوتِ جانست این ای راست‌خوآن \* تا چه باشد قوتِ آن جانِ جان

for حس AB Bul. و حس جان L. و چشم و جان C (۱۴۶۲) و. L om. (۱۴۶۰)  
 . حبس و جبر C. وآنک for هرکه Bul. (۱۴۶۲) and so corr. in marg. C. ظن  
 . اندر صدفها دیگرست A (۱۴۶۸) . غیب و آینه ABL Bul. (۱۴۶۷)  
 . از برون خود درونشان C (۱۴۷۰) . در صدف درهای خردست AB Bul. (۱۴۶۹)  
 . مُشکی چون بود Bul. (۱۴۷۱) و ز درونشان L.  
 . در دلِ اکسیر چون گشتست زر L Bul. (۱۴۷۲)  
 . باشد او جهاد ABL Bul. (۱۴۷۴)



گوشت پاره آدمی با عقل و جان \* می شکافد کوه را با بحر و کان  
 زور جان کوه گن شق حجر \* زور جان جان در انشق القمر  
 گر گشاید دل سر انبان راز \* جان بسوی عرش آرد ترک تاز

اضافت کردن آدم آن زلت را بخویشتن که رَبَّنَا ظَلَمْنَا وَ

اضافت کردن: ابلیس گناه خود را بخدا که بِهَا أَغْوَيْتَنِي،

۱۴۸۰ کرد ما و کرد حق هر دو بین \* کرد ما را هست دان پیداست این

گر نباشد فعلی خلق اندر میان \* پس مگو کس را چرا کردی چنان

خلق حق افعال ما را موجدست \* فعل ما آثار خلق ایزدست

ناطق یا حرف بیند یا غرض \* گوی شود یکدم محیط دو غرض

گر بمعنی رفت شد غافل ز حرف \* پیش و پس یکدم نیند هیچ طرف

۱۴۸۵ آن زمان که پیش بینی آن زمان \* تو پس خود گوی بینی این بدان

چون محیط حرف و معنی نیست جان \* چون بود جان خالق این هر دو آن

حق محیط هر دو آمده پس \* و ندارد کارش از کار دیگر

گفت شیطان که بِهَا أَغْوَيْتَنِي \* کرد فعل خود نهان دیو دنی

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا \* او ز فعل حق نبد غافل چو ما

(۱۴۷۷) ABL Bul. گوشت پاره آدمی از زور جان.

(۱۴۷۹) ABL Bul. آرد for سازد. After this verse L adds:

گر زبان گوید زاسرار نهان \* آتش افروزد بسوزد این جهان

Bul. adds:

گر بگفتار آمده سر نهان \* دانکه میسوزد از آن بیشک جهان

ز آنک ناطق A (۱۴۸۲) نیست دان L. کرد حق و کرد ما ABL Bul. (۱۴۸۰)

محیط دو غرض CL. یا عرض ACL. and so C in marg. حرف بیند

هر دو آن C Bul. (۱۴۸۶) غافل شد Bul. شد A om. (۱۴۸۴)

for دو and so corr. in C. جمله ABL Bul. حق for چون A (۱۴۸۷)

ز فعل خود B (۱۴۸۹) نهان در بودنی A (۱۴۸۸)



۱۴۹۰ در گنه او از ادب پنهانش کرد \* زان گنه بر خود زدن او بر بخورد  
 بَعْدِ تَوْبَةٍ كَفْتَشِ اے آدم نه من \* آفریدم در تو آن جرم و محن  
 نه که تقدیر و قضای من بد آن \* چون بوقتِ عذر کردی آن نهان  
 گفتم ترسیدم ادب نگذاشتم \* گفتم من هم پاسِ آنت داشتم  
 هَرَكِ اَرْدِ حُرْمَتِ اَوْ حُرْمَتِ بَرْدِ \* هَرَكِ اَرْدِ قَنَدِ لَوْزِيْنِهٖ خَوْرَدِ  
 ۱۴۹۵ طِبِّاَتِ اَمْرِ بَهِرِ كِهٖ لِلطَّيِّبِيْنَ \* يَارْرَا بَرَكْشِ بَرَنْجَانِ وَ بِيْنِ  
 يَكِ مِثَالِ اِيْ دَلِ پِيْ فَرْقِيْ يِيَّارِ \* نَا بَدَانِيْ جَبْرًا اَزِ اَخْتِيَّارِ  
 دَسْتِ كَانِ لِرَزَانِ بُوْدِ اَزِ اَرْتَعَاشِ \* وَ اَنْكَ دَسْتِيْ رَا تُو لِرَزَانِيْ زَجَاشِ  
 هَرِ دُو جُنْبِشِ اَفْرِيْدَةُ حَقِّ شِنَاسِ \* لِيَكِ نَتُوَانِ كَرْدِ اِيْنِ بَا اَنْ قِيَّاسِ  
 زِيْنِ پَشِيْمَانِيْ كِهٖ لِرَزَانِيْدِيْشِ \* چُوْنِ پَشِيْمَانِ نِيْسَتِ مَرْدِ مُرْتَعِشِ  
 ۱۵۰۰ بَحْثِ عَقْلَسْتِ اِيْنِ چِهٖ بَحْثِ اِيْ حِيْلَهٗ كَرِ \* نَا ضَعِيْفِيْ رِهٖ بَرْدِ اَنْجَا مَكْرِ  
 بَحْثِ عَقْلِيْ كَرِ دُرِّ وَ مَرْجَانِ بُوْدِ \* اَنْ دَكْرِ بَاشَدِ كِهٖ بَحْثِ جَانِ بُوْدِ  
 بَحْثِ جَانِ اَنْدَرِ مَقَامِيْ دِيْكَرَسْتِ \* بَا دَةُ جَانِ رَا قَوَامِيْ دِيْكَرَسْتِ  
 اَنْ زَمَانِ كِهٖ بَحْثِ عَقْلِيْ سَازِ بُوْدِ \* اِيْنِ عُمَرِ بَا بُو اَلْحَكَمِ هَمْرَازِ بُوْدِ  
 چُوْنِ عُمَرِ اَزِ عَقْلِ اَمْدِ سُوِيْ جَانِ \* بُو اَلْحَكَمِ بُو جَهْلِ شَدِ دَرِ بَحْثِ اَنْ  
 ۱۵۰۵ سُوِيْ حَسَنِّ وَ سُوِيْ عَقْلِ اَوْ كَامَلَسْتِ \* كَرِ چِهٖ خُوْدِ نِسْبَتِ بِيَّجَانِ اَوْ جَاهِلَسْتِ  
 بَحْثِ عَقْلِ وَ حَسَنِّ اَثَرِ دَانِ يَا سَبَبِ \* بَحْثِ جَانِيْ يَا عَجَبِ يَا بُو الْعَجَبِ  
 صَوِّ جَانِ اَمْدِ نَمَانْدِ اے مُسْتَضِيْ \* لَازِمِ وَ مَلْزُوْمِ وَ نَافِيْ مُقْتَضِيْ  
 زَانِكَ بِيْنَا رَا كِهٖ نُوْرَشِ بَا زَغَا سَتِ \* اَزِ دَلِيْلِ چُوْنِ عَصَا بَسِ فَا رَغَا سَتِ

که for کی A (۱۴۹۵) . گفت هم من Bul. B (۱۴۹۲) . در گناه A (۱۴۹۰)

زان پشیمانی Bul. ABL (۱۴۹۹) . and so C in marg. , یاررا خوش کن Bul. AB

Bul. B , and so A in marg. L Bul. in the second hemistich , زان پشیمانی که دادی لرزه اش B

این چه Bul. ABL . بَحْثِ عَقْلِ C (۱۵۰۰) . مرتعشرا چون پشیمان دیدیش have

L (۱۵۰۷) . مقام AC . بَحْثِ عَقْلِ AB (۱۵۰۲) . عقل آن حيله گر

A Bul. . بینایی Bul. AB (۱۵۰۸) . ملزوم باقی L . ملزوم نافی AB

L . از عصا و از عصاکش . فارغست



تفسیر وَهُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ،

بارِ دیگر ما بقصه آمدیم \* ما از آن قصه برون خود گی شدیم  
 ۱۵۱۰ گر بجهل آیم آن زندانِ اوست \* و ر بعلم آیم آن ایوانِ اوست  
 و ر بخواب آیم مستانِ ویم \* و ر ببیدارے بدستانِ ویم  
 و ر بگرییم ابرِ پُر رزقِ ویم \* و ر بخندیم آن زمانِ برقِ ویم  
 و ر بخشم و جنگِ عکسِ قهرِ اوست \* و ر بصلح و عذرِ عکسِ مهرِ اوست  
 ما کییم اندر جهانِ پیچ پیچ \* چون آلف او خود چه دارد هیچ هیچ

سوال کردن رسول از عمر رضی الله عنه از سبب ابتلای

ارواح با این آب و گل اجساد،

۱۵۱۵ گفت یا عمر چه حکمت بود و سر \* حبسِ آن صافی درین جای گیر  
 آبِ صافی در گلی پنهان شد \* جانِ صافی بسته ابدان شد  
 گفت تو بختی شگرفی می کنی \* معنی را بندِ حرفی می کنی  
 حبس کرده معنی آزاد را \* بندِ حرفی کرده تو باد را  
 از برآه فایده این کرده \* تو که خود از فایده در پرده  
 ۱۵۲۰ آنک از وے فایده زاید شد \* چون نیند آنچ مارا دبه شد

فهر هوست BL (۱۵۱۲) . پر زرق L (۱۵۱۲) . گر بخواب آیم Bul. (۱۵۱۱)

او خود ندارد Bul. (۱۵۱۴)

Heading: Bul. روح باین آب. In C the word following گل is illegible. AL

Bul. جم for اجساد. After the Heading L adds:

چون ز عمر آن رسول آنرا شنید \* روشنی در دلش آمد بدید  
 محو شد پیشش سؤال و هم جواب \* گشت فارغ از خطا و از صواب  
 اصل را در یافت بگذشت از فروع \* بهر حکمت کرد در پرسش شروع

Bul. has the same verses with a few unimportant differences of reading.

بحث AB Bul. (۱۵۱۷) . گلش L (۱۵۱۶) . این صافی L (۱۵۱۵)

آنچ for آنکه Bul. (۱۵۲۰)



صد هزاران فایده‌ست و هر یکی \* صد هزاران پیش آن يك اندکی  
 آن تم نطقت که جزو جزوه‌هاست \* فایده شد کُلّ کُلّ خالی چراست  
 تو که جزوی کار تو با فایده‌ست \* پس چرا در طعن کُلّ آری تو دست  
 گفت را گر فایده نبود مگو \* و بود هل اعتراض و شکر جو  
 ۱۰۲۰ شکر یزدان طوقی هر گردن بود \* نی جدال و رُو ترش کردن بود  
 گر ترش رُو بودن آمد شکر و بس \* پس چو سرکه شکرگویی نیست کس  
 سرکه را گر راه باید در جگر \* گو بشو سرکنگین او از شکر  
 معنی اندر شعر جز با خبط نیست \* چون فلاسنگست اندر ضبط نیست

در سرّ آنک من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس  
 مع اهل التصوّف،

آن رسول از خود بشد زین يك دو جام \* نی رسالت یاد ماندش نه پیام  
 ۱۰۲۰ واله اندر قدرت الله شد \* آن رسول اینجا رسید و شاه شد  
 سیل چون آمد بدریا بجر گشت \* دانه چون آمد بهزرع گشت گشت  
 چون نعلق یافت نان با جانور \* نان مرده زنده گشت و با خبر  
 موم و هیزم چون فداے نار شد \* ذاتِ ظلمانی او انوار شد  
 سنگِ سُرْمه چونك شد در دیدگان \* گشت بینایی شد آنجا دیدبان  
 ۱۰۲۰ ای خنک آن مرد کز خود رسته شد \* در وجود زنده پیوسته شد  
 وای آن زنده که با مرده نشست \* مرده گشت و زندگی از وی بچست

(۱۰۲۰) suppl. in C. یزدان (۱۰۲۰)

Bul. گو بشو for تا شود. C in marg. (۱۰۲۷)

گو برو سرکنگین شو.

Heading: AB در معنی آنک and so Bul. In C بیان is written above سرّ.

(۱۰۲۰) L آنجا رسید.

..رگشت گشت BL (۱۰۲۱)

(۱۰۲۲) ABL Bul. نان

با بوالبشر and so corr. in C.

سنگ بینایی شد C (۱۰۲۴) corr. above.



چونك در قرآنِ حق بگریختی \* با روانِ انبیا آمیختی  
 هست قرآنِ حاله‌ای انبیا \* ماهیانِ بحرِ پاكِ کبریا  
 و رنجوانی و نه قرآنِ پذیر \* انبیا و اولیایا دیده گیر  
 ۱۵۴۰ و پذیرایی چو بر خوانی قصص \* مرغِ جانت تنگ آید در قفس  
 مرغ کو اندر قفس زندانی است \* می‌نجوید رستن از نادانی است  
 روحهایی کز قفسها رسته‌اند \* انبیای رهبر شایسته‌اند  
 از برون آوازشان آید ز دین \* که ره رستن ترا اینست این  
 ما بدین رستم زین تنگین قفس \* جز که این ره نیست چاره این قفس  
 ۱۵۴۵ خویش را رنجور سازه زار زار \* تا ترا بیرون کنند از اشتهار  
 که اشتهار خلق بند محکمست \* در ره این از بند آهن گئی گهست

قصهٔ بازرگان که طوطی او را پیغام داد بطوطیان هندوستان  
 هنگام رفتن بتجارت،

بود بازرگان و او را طوطی \* در قفس محبوس زیبا طوطی  
 چونك بازرگان سفر را ساز کرد \* سوی هندستان شدن آغاز کرد  
 هر غلام و هر کنیزك را زجود \* گفت بهر تو چه آرم گوی زود  
 ۱۵۵۰ هر یکی از وی مرادی خواست کرد \* جمله را وعده بداد آن نیک مرد  
 گفت طوطی را چه خواهی ارمغان \* گارمت از خطهٔ هندوستان

ورنهٔ Bul. (۱۵۴۹) and so corr. in C. چونك for چون تو AB Bul. (۱۵۴۷)

Bul. (۱۵۴۴) L رستم. اینست و این AB Bul. (۱۵۴۲) for ونهٔ.

ABL (۱۵۴۶) کاشتهار. After this verse L adds:

يك حکایت بشنو ای زیبا رفیق \* تا بدانی شرط این بحر عمیق

Bul. adds:

گوشداری این حکایت ای رفیق \* پس پیامزد ترا رمز دقیق

Heading: AB Bul. که طوطی محبوس او او را.



گفت آن طوطی که آنجا طوطیان \* چون بینی کن ز حال من بیان  
 کان فلان طوطی که مشتاق شاست \* از قضای آسمان در حبس ماست  
 بر شما کرد او سلام و داد خواست \* وز شما چاره و ره ارشاد خواست  
 ۱۰۵۵ گفت می‌شاید که من در اشتیاق \* جان دهر اینجا بپریم در فراق  
 این روا باشد که من در بند سخت \* که شما بر سبزه گاهی بر درخت  
 این چنین باشد وفای دوستان \* من درین حبس و شما در گلستان  
 یاد آرید ای مہان زین مرغ زار \* يك صبوحی در میان مرغزار  
 یاد یاران یار را میمون بود \* خاصه کان لیلی و این مجنون بود  
 ۱۰۶۰ ای حریفان بت موزون خود \* من قدحها میخورم پر خون خود  
 يك قدح می نوش کن بر یاد من \* گر هی خواهی که بدی داد من  
 یا یاد این فتاده خاک ییز \* چونک خوردی جرعه بر خاک ریز  
 ای عجب آن عهد و آن سوگند کو \* وعدهای آن لب چون قند کو  
 گر فراق بند از بد بندگیست \* چون تو با بد بد کنی پس فرق چیست  
 ۱۰۶۵ ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ \* با طربتر از سماع و بانگ جنگ  
 اے جنای تو زد دولت خوبتر \* وانستقام تو زجان محبوبتر  
 نار تو اینست نورت چون بود \* ماتم این تا خود که سورت چون بود  
 از حلاوتها که دارد جور تو \* وز لطافت کس نیابد غور تو  
 نالم و ترسم که او باور کند \* وز کرم آن جوررا کمتر کند  
 ۱۰۷۰ عاشقم بر قهر و بر لطفش بچید \* بوالعجب من عاشق این هر دو ضد  
 والله از زین خار در بستان شوم \* همچو بلبل زین سبب نالان شوم  
 این عجب بلبل که بگشاید دهان \* تا خورد او خار را با گلستان

(۱۰۵۲) AB Bul. گفتش. A. گانجا. (۱۰۵۷) In C the greater part of the first hemistich is erased. (۱۰۶۰) A. یاد موزون. (۱۰۵۸) L. یاد دارید. (۱۰۶۱) AL. نمی خواهی. (۱۰۶۷) A. ونورت. In Bul. verses ۱۰۶۷ and ۱۰۶۸ are transposed. (۱۰۷۰) L. والعجب.



این چه بلبل این نهنگ، آنشبت \* جمله ناخوشها ز عشق اورا خوشبست  
عاشق، کُست و خود کُست او \* عاشق، خویشست و عشق، خویش جو

صفت اجنحه طیور عقول الهی،

۱۰۷۵ قصه طوطی جان زین سان بود \* کو کسی کو محرم مرغان بود  
کو یکی مرغی ضعیفی بی گناه \* واندرون او سلیمان با سپاه  
چون بنالد زار بی شکر و گله \* افتد اندر هفت گردون غلغله  
هر دمش صد نامه صد پیک از خدا \* یا ربی زو شصت لیک از خدا  
زلت او به زطاعت نزد حق \* پیش کفرش جمله ایمانها خاق  
۱۰۸۰ هر دمی اورا یکی معراج خاص \* بر سرتاجش نهد صد تاج خاص  
صورتش بر خاک و جان بر لامکان \* لامکانی فوق وهم سالکان  
لامکانی نی که در فهم آیدت \* هر دمی در وی خیالی زایدت  
بل مکان و لامکان در حکم او \* همچو در حکم بهشتی چار جو  
شرح این کونه کن و رخ زین بتاب \* در مزن واللّه اعلم بالصواب  
۱۰۸۵ باز می گردیم ازین ای دوستان \* سوی مرغ و تاجر و هندوستان  
مرد بازرگان پذیرفت این پیام \* کو رساند سوی جنس از وی سلام

دیدن خواجه طوطیان هندوستان را در دشت و پیغام

رسانیدن از آن طوطی،

چونک تا اقصای هندستان رسید \* در بیابان طوطی چندی بدید

(۱۰۷۵) In Bul. this  
verse precedes the Heading. (۱۰۷۶) Bul. بی گناه. L. مرغ ضعیف.  
(۱۰۷۷) L. بنالد از پی شکر. (۱۰۷۶) Bul. ذلت. A Bul. ایمانهای خلق.  
(۱۰۸۲) Bul. هر دمی از وی. (۱۰۸۵) ABL Bul. ما for ازین, and so corr. in C.  
Bul. تاجر هندوستان. (۱۰۸۶) C جنس خود سلام, corr. above.  
(۱۰۸۷) BL تا for با.



مَرَكَبِ اِسْتَانِيْدِ پَسِ اَوَازِ دَادِ \* اَنِ سَلَامِ وَاَنِ اَمَانَتِ بَا زِ دَادِ  
 طُوْطِيْبِي زَانَ طُوْطِيْبِيَانِ لِرْزِيْدِ بَسِ \* اَوْفَتَادِ وَاَمْرِدِ وَاَبْكَسْتَشِ نَفْسِ  
 ۱۵۹۰ شدِ پَشِيْمَانِ خَوَاجِهْ اَزِ كَفْتِ خَبْرِ \* كَفْتِ رَفْتِمِ دَرِ هَلَاكِ جَانُوْرِ  
 اَيْنِ مَكْرِ خَوِيْشْتِ بَا اَنِ طُوْطِيْبِيَكِ \* اَيْنِ مَكْرِ دُوْ جِسْمِ بُوْدِ وَاَرْوْحِ يَكِ  
 اَيْنِ چِرَا كِرْدِمِ چِرَا دَادِمِ پِيَامِ \* سُوخْتِمِ بِيچَارِهْرَا زِيْنِ كَفْتِ خَامِ  
 اَيْنِ زِيَانِ چُوْنِ سَنَكِ وَاَهْمِ اَنْشِ وِشْتِ \* وَاَنْجِ بَجْهَدِ اَزِ زِيَانِ چُوْنِ اَنْشِ  
 سَنَكِ وَاَهْنِ رَا مَزْنِ بَرَهْمِ كِرْزَا فِ \* كِهْ زَرْوِيْ نَقْلِ وَاَكَاَهْ اَزِ رُوِيْ لَافِ  
 ۱۵۹۵ زَانَكِ تَارِيكْسْتِ وَاَهْرِ سُوْ پِنْبِهْ زَارِ \* دَرِ مِيَانِ پِنْبِهْ چُوْنِ بَاشْدِ شِرَارِ  
 ظَالِمِ اَنِ قُوِيْ كِهْ چَشْمَانِ دُوخْتِنْدِ \* زَانَ سَخْنِهَا عَالَمِيْ رَا سُوخْتِنْدِ  
 عَالَمِيْ رَا يَكِ سَخْنِ وِيْرَانِ كِنْدِ \* رُوْبِهَانِ مِرْدِهْرَا شِيْرَانِ كِنْدِ  
 جَانِهَا دَرِ اَصْلِ خُوْدِ عَيْسِيْ دَمَسْتِ \* يَكِ دَمَشِ زَخْمَسْتِ وَاَدِيْكَرِ مَرْهَمَسْتِ  
 كِرْ حِجَابِ اَزِ جَانِهَا بَرِ خَاسْتِيْ \* كَفْتِ هَرِ جَانِيْ مَسِيْحِ اَسَاسْتِيْ  
 ۱۶۰۰ كِرْ سَخْنِ خَوَاهِيْ كِهْ كُوْبِيْ چُوْنِ شَكْرِ \* صَبْرِ كُنِ اَزِ حَرْصِ وَاَيْنِ حَلُوْا مَخُوْرِ  
 صَبْرِ بَاشْدِ مُشْتِهَایِ زِيْرَكَانِ \* هَسْتِ حَلُوْا اَرْزُوِيْ كُوْدَكَانِ  
 هَرَاكِ صَبْرِ اَوْرْدِ كِرْدُوْنِ بَرِ رُوْدِ \* هَرَاكِ حَلُوْا خُوْرْدِ وَاپَسِ تَرِ شُوْدِ

چون سنگ و چون آهن وشت L (۱۵۹۲)

که زرروی نقل و که از روی لاف L. و که از روی لاف AB Bul. (۱۵۹۴)

لك زمان زخند و گاهی AB Bul. and so corr. in C. AB Bul. عیسی دمند (۱۵۹۷)

مرهند, and so C in marg.

وایس تر رود ABL Bul. (۱۶۰۲)



تفسیر قول فرید الدین العطار قدس الله سره،

تو صاحب نفسی ای غافل میان خاک خون میخور

که صاحب دل اگر زهری خورد آن انگین باشد

صاحب دل را ندارد آن زیان \* گر خورد او زهر قاتل را عیان  
 زانک صحت یافت و از پرهیز رست \* طالب مسکین میان تب درست  
 ۱۷۰ گفت پیغمبر که ای طالب جری \* هان مکن با هیچ مطلوبی مری  
 در تو نمرودیست آتش در مرو \* رفت خواهی اول ابرهیم شو  
 چون نه سبّاح و نی دریایی \* در میفکن خویش از خودرایی  
 او زعفر بجر گوهر آورد \* از زیانها سود بر سر آورد  
 کاملی گر خاک گیرد زر شود \* ناقص از زر بُرد خاکستر شود  
 ۱۷۱ چون قبول حق بود آن مرد راست \* دست او در کارها دست خداست  
 دست ناقص دست شیطانست و دیو \* زانک اندر دام تکلیفت و ربو  
 جهل آید پیش او دانش شود \* جهل شد علی که در ناقص رود  
 هرچه گیرد علتی علت شود \* کفر گیرد کاملی ملت شود  
 ای مری کرده پیاده با سوار \* سر نخواهی بُرد اکنون پای دار

تعظیم ساحران مر موسی را علیه السلام که چه فرمایی اول

تواندازی عصا یا ما،

۱۷۱۵ ساحران در عهد فرعون لعین \* چون مری کردند با موسی بکین

Heading: ABL Bul. تفسیر for تقریر.

مردی جری A. پیغامبر ABCL (۱۷۰۵) که خورد A (۱۷۰۴).

او زاتش AB Bul. in the first hemistich (۱۷۰۸) در آتش مرو Bul. (۱۷۰۶).

او زعفر بجر گوهر آورد Bul. in the second hemistich. ورد احمر آورد.

In L this verse immediately follows v. ۱۷۱۰. ناقص for منکر C (۱۷۱۲).

Heading: After C adds in marg. موسی علیه السلام Bul. موسی گفت اول شما یا ما  
 گفت فی اول شما.



لیک موسی را مقدم داشتند \* ساحران او را مکرم داشتند  
 زآنک گفتندش که فرمان آن نُسْت \* خواهی اول آن عصا تو فَنگن نخست  
 گفت نی اول شما ای ساحران \* افکنید آن مکرها را در میان  
 این قدر تعظیم دینشانرا خرید \* کز مری آن دست و پاهاشان بُرید  
 ۱۶۲۰ ساحران چون حق او بشناختند \* دست و پا در جرم آن در باختند  
 لقمه و نکته‌ست کامل را حلال \* تو نه کامل مخور می‌باش لال  
 چون تو گوئی او زبان نی جنس تو \* گوشه‌ها را حق بفرمود اَنْصُوا  
 کودک اول چون بزاید شیرنوش \* مدتی خاموش باشد جمله گوش  
 مدتی می‌بایدش لب دوختن \* از سخن نا او سخن آموختن  
 ۱۶۲۵ ورنیباشد گوش و تی تی می‌کند \* خوبشتن را گنگ گیتی می‌کند  
 گیر اصلی کش نبود آغاز گوش \* لال باشد گی کند در نطق جوش  
 زآنک اول سمع باید نطق را \* سوئے منطق از ره سمع اندر آ  
 اَدْخُلُوا الْاَبْيَاتَ مِنْ اَبْوَابِهَا \* وَاَطْلُبُوا الْاَغْرَاضَ فِي اَسْبَابِهَا  
 نطق کان موقوف راه سمع نیست \* جز که نطق خالق بی طمع نیست  
 ۱۶۳۰ مبدعست او تابع استاد نی \* مُسْنَدِ جَمَلِه ورا اِسْنَادِ نِي  
 باقیان هر در حرف هر در مقال \* تابع استاد و محتاج مثال  
 زین سخن گر نیستی بیگانه \* دلق و اشکی گیر در ویرانه  
 زآنک آدم زان عتاب از اشک رست \* اشک تر باشد دم نوبه پرست  
 بهر گریه آمد آدم بر زمین \* تا بود گریان و نالان و حزین

(۱۶۱۷) AB Bul. خواهی اول تو عصا افکن L. گر هی خواهی عصا (۱۶۱۷) Bul. for  
 فَنگن. (۱۶۲۴) L چون. (۱۶۲۰) L در جرم او. (۱۶۱۹) L مری. (۱۶۱۹) L. تو فَنگن  
 (in C ندارد is) ورن ندارد گوش (۱۶۲۵) AB. خامش بود او ABL Bul. بر آید  
 written above). Bul. om. و. (۱۶۲۶) A کی for که (۱۶۲۶) A.

(۱۶۲۸) ABL Bul. وادخلوا L. الاعراض. (۱۶۲۰) Bul. for نیست (۱۶۲۰) C bis. نی  
 (۱۶۲۱) In A طالب is written above تابع.

(۱۶۲۴) AL آمد آدم. In L this verse follows v. ۱۶۲۷.



۱۷۳۵ آدم از فرَدوس و از بالای هفت \* پاه ماچان از برای عذر رفت  
 گر زپشت آدمی وز صُلب او \* در طلب می‌باش هر در طُلب او  
 زآتش دل و آب دیده نقل ساز \* بوستان از ابر و خورشیدست باز  
 تو چه دانی ذوقِ آب دیدگان \* عاشقِ نانی تو چون نادیدگان  
 گر تو این انبان زنان خالی کنی \* پُر زگوهرهای اجلالی کنی  
 ۱۷۴۰ طفلِ جان از شیرِ شیطان باز کن \* بعد از آتش با مَلک انباز کن  
 تا تو تاریک و ملول و تیره \* دانک با دیو، لعین همشیره  
 لقمه کآن نور افزود و کمال \* آن بود آورده از کسبِ حلال  
 روغنی کآید چراغِ ما کُشد \* آب خوانش چون چراغی را کُشد  
 علم و حکمت زاید از لقمه حلال \* عشق و رِقّت آید از لقمه حلال  
 ۱۷۴۵ چون زلقمه تو حسد بینی و دام \* جهل و غفلت زاید آنرا دان حرام  
 هیچ گندم کارے و جو بر دهد \* دیده‌ی اسی که کرّه خر دهد  
 لقمه تخمست و برش اندیشها \* لقمه بحر و گوهرش اندیشها  
 زاید از لقمه حلال اندر دهان \* میلِ خدمت عزمِ رفتن آن جهان

باز گفتن بازرگان با طوطی آنچه دید از طوطیان هندوستان،

کرد بازرگان تجارت را تمام \* باز آمد سوه منزل شادکام  
 ۱۷۵۰ هر غلامی را بی‌آورد ارمغان \* هر کینزک را ببخشید او نشان  
 گفت طوطی ارمغان بند کو \* آنچه گفتی و آنچه دیدی باز گو  
 گفت نی من خود پشیمانم از آن \* دستِ خود خایان و انگشتان گزان

نان. z before (۱۷۴۹) A om. . باز. B. خورشیدست تاز (۱۷۴۷) A

آید for زاید (۱۷۴۴) Bul. . کآن for کو (۱۷۴۲) ABL Bul.

(۱۷۴۸) Bul. . After this verse Bul. adds: . میل و خدمت (۱۷۴۸) Bul.

این سخنرا نیست پایان کن همان \* بحث بازرگان و طوطی را بیان

(۱۷۴۹) ABL Bul. دوست کام, and so corr. in C.

(۱۷۵۱) AB آنچه دیدی و آنچه گفتی (۱۷۵۱) AB



من چرا پیغامِ خامی از گزاف • بردم از بی‌دانشی و از نشاف  
 گفت اے خواجه پشیمانی زچبست • چبست آن کین خشم و غمرا مقتضیبست  
 ۱۶۵۰ گفت گفتم آن شکایت‌های تو • با گروهی طوطیان هتای تو  
 آن یکی طوطی زدرت بوی بُرد • زهره‌اش بدُرید و لرزید و بُرد  
 من پشیمان گشتم این گفتن چه بود • لیک چون گفتم پشیمانی چه سود  
 نکته‌کان جَست ناگه از زبان • همچو تیری دان که جَست آن از کمان  
 و نگردد از ره آن تیر اے پسر • بند باید کرد سیلی را ز سر  
 ۱۶۶۰ چون گذشت از سر جهانی را گرفت • گر جهان ویران کند نبود شکفت  
 فعل را در غیب اثرها زادنیست • و آن موالیدش بحکم خلق نیست  
 بی شریکی جمله مخلوق خداست • آن موالید ارچه نسبتشان بپاست  
 زبید پَرانید تیری سوے عمر • عمر را بگرفت نیرش همچو نمر  
 مدتی سالی همی زابید درد • دردها را آفریند حق نه مَرْد  
 ۱۶۷۰ زبید رامی آن دم ار مُرد از وَجَل • دردها می‌زاید آنجا تا آجَل  
 زان موالید و جَع چون مُرد او • زبید رامی زین سبب قتال گو  
 آن و جَعها را بدو منسوب دار • گرچه هست آن جمله صُنع کردگار  
 همچنین کشت و دم و دام و جماع • آن موالیدست حقرا مسنطاع  
 اولیارا هست قُدرت از اِلَه • تیر جَسته باز آرندش ز راه  
 ۱۶۷۰ بسته درهای موالید از سبب • چون پشیمان شد ولی زان دستِ رَب  
 گفته ناگفته کند از فتحِ باب • تا از آن نی سیخ سوزد نی کباب  
 از همه دها که آن نکته شنید • آن سخن را کرد محو و ناپدید  
 گرت بُرهان باید و حجتِ مها • باز خوان من آیه او نُنسها

(۱۶۵۰) Bul. گروه. (۱۶۵۷) In C vv. ۱۶۵۷ and ۱۶۵۸ are transposed.

(۱۶۵۸) Bul. که جست او. (۱۶۶۱) L زحکم. (۱۶۶۲) Bul. عمرو and عمرورا.

(۱۶۶۴) B مدت. A حق نورد. (۱۶۶۶) ABL Bul. زبیدرا زاوَل سبب. and so

corr. in C. (۱۶۶۹) Bul. باز گرداند ز راه. (۱۶۷۱) Bul. که از آن.



آیت اَنْسُوْكُمْ ذِكْرِيْ بِخَوَان \* قدرتِ نَسِيَانِ نِهَادَنْشَانِ بَدَانِ  
 ۱۷۷۵ چون بتذکیر و بنسیان قادرند \* بر همه دلهای خلقان قاهرند  
 چون بنسیان بست او راه نظر \* کار نتوان کرد و باشد هنر  
 خَلْتُمْ سُخْرِيَّةَ اَهْلِ السَّمُو \* از نبی بر خوان تو تا اَنْسُوْكُمْ  
 صاحبِ ده پادشاهِ جسمهاست \* صاحبِ دل شاهِ دلهای شماست  
 فَرَعٍ دِيدَ اَمَدٍ عَمَلٍ بِيْ هَيْجِ شَكِّ \* پس نباشد مرْدَمِ اِلَّا مَرْدَمَكَ  
 ۱۷۸۰ من تمام این نیام گفت از آن \* منع می آید ز صاحب مرگزان  
 چون فراموشی خلق و یادشان \* با ویست و او رسد فریادشان  
 صد هزاران نیک و بد را آن بهی \* می کند هر شب زدهاشان تبهی  
 روز دلهارا از آن پُر می کند \* آن صدفهارا پُر از دُر می کند  
 آن همه اندیشه پیشانها \* می شناسد از هدایت جانها  
 ۱۷۸۵ پیشه و فرهنگ نو آید بتو \* تا در اسباب بگشاید بتو  
 پیشه زرگر باهنگر نشد \* خوی آن خوش خو بان مُنْكَر نشد  
 پیشها و خلقها همچون جهاز \* سوے خصم آیند روز رستخیز  
 پیشها و خلقها از بعد خواب \* واپس آید هر بخصم خود شتاب  
 پیشها و اندیشهها در وقت صُبح \* هم بد آنجا شد که بود آن حُسن و قُبْح  
 ۱۷۹۰ چون کبوترهای پیک از شهرها \* سوے شهر خویش آرد بهرها

(۱۷۷۷) L Bul. خلتنوا. B Bul. خوانید for تو خوان.

(۱۷۷۹) Suppl. in marg. A.

(۱۷۸۰) Suppl. in marg. A.

(۱۷۸۲) B آن مہی. L Bul. از مہی, and this appears to be the reading of C.

(۱۷۸۲) Suppl. in marg. A.

(۱۷۸۴) Suppl. in marg. A.

(۱۷۸۶) ABL Bul. این خوش خو.

(۱۷۸۷) Suppl. in marg. C. BL Bul. جہیز.

(۱۷۸۸) Bul. پیشها و اندیشهها.

(۱۷۸۹) L کہ بود آن وقت قبح A. ہم از آنجا L (۱۷۸۹)

(۱۷۹۰) B چون for چو. After this verse L Bul. add:

هرچه بینی سوی اصل خود رود \* جزو سوی کل خود راجع شود



شنیدن آن طوطی حرکت آن طوطیان و مردن آن طوطی  
در قفس و نوحه خواجه بر وی،

چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد \* بس بلرزید اوفتاد و گشت سرد  
خواجه چون دیدش فتاده همچین \* بر جهید و زد کله را بر زمین  
چون بدین رنگ و بدین حالش بدید \* خواجه در جست و گریبان را درید  
گفت ای طوطی خوب خوش حنین \* این چه بودت این چرا گشتی چنین  
۱۶۹۵ اے دریغا مرغ خوش آواز من \* اے دریغا هدم و هم راز من  
ای دریغا مرغ خوش الحان من \* راح رُوح و روضه و ریحان من  
گر سائمان را چنین مرغی بدی \* گی خود او مشغول آن مرغان شدی  
ای دریغا مرغ کارزان یافتم \* زود رُوی از روی او بر تافتم  
ای زبان تو بس زیبائی مرا \* چون توی گویا چگویم من ترا  
۱۷۰۰ ای زبان هر آتش و هر خرمنی \* چند این آتش درین خرمن زنی  
در نهان جان از تو افغان میکند \* گرچه هرچه گویش آن میکند  
ای زبان هر گنج بی پایان توی \* ای زبان هر رنج بی درمان توی  
هر صغیر و خدعه مرغان توی \* هر انیس و وحشت هجران توی  
چند امامی دهی ای بی امان \* ای توزه کرده بکین من کمان  
۱۷۰۵ نک پیرانیده مرغ مرا \* در چراگاه یستم کم کن چرا  
یا جواب من بگو یا داد ده \* یا مرا زاسب شادی باد ده

گشت زرد A. بلرزید و فتاد Bul. هم بلرزید ABL Bul. (۱۶۹۱)

L. و خوش حنین Bul. (۱۶۹۴). گریبانش B. بر جست ABL Bul. (۱۶۹۲)

C apparently (۱۶۹۹). روضه ریحان من Bul. (۱۶۹۶). این چرا کردی

در زمان جان A (۱۷۰۱). چگویم مر ترا ABL. زیبائی مر درّی

After this verse Bul. adds: وحشت و هجران L (۱۷۰۲)

آدمبرا ظلمت و کفران تویی \* هم دلیل و رهبر یاران تویی

اسباب C. بگو for بد B (۱۷۰۶). بکین ما C (۱۷۰۴)



ای دریغا صبحِ ظلمت سوزِ من \* ای دریغا نورِ روزافروزِ من  
 ای دریغا مرغِ خوش پروازِ من \* زانتها پربده تا آغازِ من  
 عاشقِ رنجست نادان تا ابد \* خیز لا اُقِسم بخوان تا فی کبد  
 ۱۷۱۰ از کبد فارغ بدم با روی تو \* وز زبَد صافی بدم در جوی تو  
 این دریغاها خیال دیدنست \* وز وجودِ نقدِ خود بپردنست  
 غیرتِ حق بود و با حق چاره نیست \* کو دلی کز عشقِ حق صد پاره نیست  
 غیرت آن باشد که او غیر همهست \* آنک افزون از بیان و دمدمهست  
 ای دریغا اشکِ من دریا بُدی \* تا نثارِ دلبرِ زیبا بُدی  
 ۱۷۱۵ طوطی من مرغِ زیرکسارِ من \* ترجمانِ فکرت و اسرارِ من  
 هرچ روزی داد و ناداد آیدم \* او زاوَل گفته تا یاد آیدم  
 طوطی کاید ز وحی آوازِ او \* پیش از آغازِ وجودِ آغازِ او  
 اندرونِ نست آن طوطی نهان \* عکسِ او را دیده تو بر این و آن  
 میبرد شادیت را نو شاد ازو \* میپذیری ظلم را چون داد ازو  
 ۱۷۲۰ ای که جان را بهر تن میسوختی \* سوختی جان را و تن افروختی  
 سوختم من سوخته خواهد کسی \* تا زمین آتش زند اندر خسی  
 سوخته چون قابلِ آتش بود \* سوخته بستان که آتشکش بود  
 ای دریغا ای دریغا ای دریغ \* کآنچنان ماهی نهان شد زیرِ میغ  
 چون زخم دم کاتش دل نیز شد \* شیرِ هجرِ آشفته و خونریز شد  
 ۱۷۲۵ آنک او هشیار خود تندست و مست \* چون بود چون او قدح گیرد بدست  
 شیرِ مستی کز صفت بیرون بود \* از بسطِ مرغزار افزون بود

نورافروز L. صبحافروز AB (۱۷۰۷)

(۱۷۱۰) In C verses ۱۷۱۰ and ۱۷۱۱ are

transposed.

(۱۷۱۲) Bul. om. و. AB Bul. کز حکم حق, and so corr. in C.

(۱۷۱۳) A بود آن غیرت. L. که آن غیرت.

(۱۷۱۴) C دلبری.

(۱۷۱۶) AB om. و.

(۱۷۱۸) A ای طوطی L. دیده بر تو.

(۱۷۲۰) C آنک جان را, corr. in marg.

(۱۷۲۶) L و مرغزار.



قافیه اندیشم و دلدارِ من \* گویدم مَدیش جز دیدارِ من  
 خوش نشین ای قافیه اندیشِ من \* قافیه دولت تویی در پیشِ من  
 حرف چه بُود تا تو اندیشی از آن \* حرف چه بُود خارِ دیوارِ رزان  
 حرف و صَوْت و گفت را برهم زخم \* تا که بی این هر سه با تو دم زخم <sup>۱۷۳۰</sup>  
 آن دمی کز آدمش کردم نهان \* با تو گویم ای تو اسرارِ جهان  
 آن دمی را که نگفتم با خلیل \* و آن غمی را که نداند جبرئیل  
 آن دمی کز وی مسیحا دم نزد \* حق ز غیرت نیز بی ما هم نزد  
 ما چه باشد در لغت اثبات و نفی \* من نه اثباتم منم بی ذات و نفی  
 من کسی در ناگسی در یافتم \* پس کسی در ناگسی در یافتم <sup>۱۷۳۵</sup>  
 جمله شاهان بنده بنده خودند \* جمله خلقان مرده مرده خودند  
 جمله شاهان پست پست خویش را \* جمله خلقان مست مست خویش را  
 می شود صیاد مرغان را شکار \* تا کند ناگاه ایشان را شکار  
 دلبران را دل اسیر بی دلان \* جمله معشوقان شکارِ عاشقان  
 هرک عاشق دیدیش معشوق دان \* کو بنسبت هست هم این و هم آن <sup>۱۷۴۰</sup>  
 نشنگان گر آب جویند از جهان \* آب جوید هم بعالم نشنگان  
 چونک عاشق اوست تو خاموش باش \* او چو گوشت می کشد تو گوش باش  
 بند کن چون سیل سیلانی کند \* ورنه رُسوایی و ویرانی کند  
 من چه غم دارم که ویرانی بود \* زیرِ ویران گنجِ سلطانی بود  
 غرقِ حق خواهد که باشد غرق تر \* همچو موجِ بحر جان زیر و زیر <sup>۱۷۴۵</sup>  
 زیرِ دریا خوشتر آید یا زیر \* تیرِ او دلکش تر آید یا سپر

(۱۷۳۷) A جز دلدار من. (۱۷۳۸) Suppl. in marg. C.

(۱۷۳۲) AB Bul. و آن دمی را که نداند. (۱۷۳۴) A Bul. بی ذات نفی.

(۱۷۳۵) L Bul. در یافتم in both hemistichs. L پس for بس.

(۱۷۳۷) Suppl. in marg. C. L in the first hemistich بست بست. In A verses ۱۷۳۶ and ۱۷۳۷ are transposed.

(۱۷۳۹) AB Bul. بی دلانرا دابران جسته بجان, and so C in marg.



پاره کرده و سوسه باشی دلا \* گر طربرا باز دانی از بلا  
 گر مُرادت را مذاقِ شکرست \* بی مُرادے نی مُرادِ دلبرست  
 هر ستارهش خونبهای صد هلال \* خونِ عالم ریختن اورا حلال  
 ۱۷۰. ما بها و خونبهارا یافنیم \* جانبِ جان باختن بشتافیم  
 اے حیوة عاشقان در مُردگی \* دل نیایی جز که در دل بُردگی  
 من دلش جُسته بصد ناز و دلال \* او بهانه کرده با من از ملال  
 گفتم آخر غرقِ نُست این عقل و جان \* گفت رَو رَو بر من این افسون مخوان  
 من ندانم آنچه اندیشیده \* ای دو دیکه دوست را چون دیده  
 ۱۷۰۰ ای گرانجان خوار دیدستی مرا \* زانک بس ارزان خریدستی مرا  
 هر که او ارزان خرد ارزان دهد \* گوهری طفلی بقرصی نان دهد  
 غرق عشقِ ام که غرقست اندرین \* عشقهای اولین و آخرین  
 مَجْمَلش گفتم نگفتم زان بیان \* ورنه هم افهام سوزد هم زبان  
 من چو لب گویم لب دریا بود \* من چو لا گویم مُرادِ الا بود  
 ۱۷۱. من ز شیرینی نشستم رُو تُرش \* من ز پُری سخن باشم خمَش  
 تا که شیرینی ما از دو جهان \* در حجابِ رُو تُرش باشد نهان  
 تا که در هر گوش ناید این سخن \* یک هی گویم ز صد سِرِّ لَدُن

مذاقی C (۱۷۴۸) . بس زبون و سوسه گردی دلا L (۱۷۴۷)

حیات AB Bul. (۱۷۰۱) . بهای خون بهارا L (۱۷۰۰)

بهانه کرد A . جستم Bul. (۱۷۰۲)

bis. مرا for ورا ABL Bul. (۱۷۰۰)

زو بیان C. B Bul. and so corr. in C. B Bul. نکردم آن بیان ABL Bul. (۱۷۰۸)

من ز بسیاری AL (۱۷۶۰) and so corr. in C. B Bul. من ز بسیاری سخن باشم خمَش

گفتارم خمَش.

حجاب و رو ترش C (۱۷۶۱)

ز سر من لدن L (۱۷۶۲)



## تفسیر قول حکیم،

بهرج ز راه و مانی چه کفر آن حرف و چه ایمان  
 بهرج از دوست دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا  
 و در معنی قوله علیه السلام إِنَّ سَعْدًا لَغَيُورٌ وَأَنَا أَغْيَرٌ مِنْ سَعْدٍ وَاللَّهُ أَغْيَرٌ مِنِّي  
 وَمِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ،

جمله عالم زان غیور آمد که حق \* بُرْد در غیرت برین عالم سبق  
 او چو جانست و جهان چون کالبد \* کالبد از جان پذیرد نیک و بد  
 ۱۷۶۵ هَرَك مَحْرَابِ نَمَازِشِ گِشْتِ عَيْنِ \* سوی ایمان رفتنش می‌دان تو شین  
 هَرَك شد مرشاهرا او جامه‌دار \* هست خُسرانِ بهرِ شاهش اِنجَار  
 هَرَك با سلطان شود او همنشین \* بر درش بودن بود عیب و غین  
 دست‌بوشش چون رسید از پادشاه \* گر گزیند بوسِ پا باشد گناه  
 گرچه سر بر پا نهادن خدمتست \* پیش آن خدمت خطا و زلنست  
 ۱۷۷۰ شاهرا غیرت بود بر هَرَك او \* بو گزیند بعد زان که دید رُو  
 غیرتِ حق بر مثل گندم بود \* کاهِ خرمن غیرتِ مَرْدُم بود  
 اصلِ غیرتها بدانید از اله \* آنِ خَلْقَانِ فِرْعِ حَقِّ بِي اَشْتَبَاه  
 شرحِ این بگذارم و گیرم گله \* امرِ جِنَایِ آنِ نِگارِ دَهْدِلَه  
 نالم ابرا نالها خوش آیدش \* از دو عالم ناله و غم بآیدش  
 ۱۷۷۵ چون نالم تلخ از دستانِ او \* چون نِیمِ در حلقهٔ مِستانِ او  
 چون نالم همچو شب بی روزِ او \* بی وصالِ رُویِ روزافروزِ او

Heading: Bul. رحمة الله عليه. L om. the verse. CL om. و before

در معنی. (۱۷۶۴) Bul. دو جهان. In L this and the following verse are transposed.

(۱۷۶۷) A Bul. با سلطان بود او. ABL Bul. شستن for بودن, and so C in marg.

ذلنست. (۱۷۶۹) Bul. رسد. (۱۷۶۸) Bul. حیف و غین. ABL Bul.

چون نباشم همچو شب. (۱۷۷۶) AB Bul. پا گزیند. (۱۷۷۰) Bul.



ناخوش، او خوش بود در جانِ من \* جان فدای یارِ دل‌رنجانِ من  
 عاشقم بر رنجِ خویش و دردِ خویش \* بهرِ جشنودئ شاهِ فردِ خویش  
 خاكِ غم را سرمه سازم بهرِ چشم \* تا زگوهر پُر شود دو بجرِ چشم  
 ۱۷۸۰ اشكِ كان از بهرِ او بارند خلق \* گوهرست و اشك پندارند خلق  
 من زجانِ جان شکایت می‌کنم \* من نیمِ شاکی روایت می‌کنم  
 دل همی گوید ازو رنجیده‌ام \* وز نفاقِ سُست می‌خندیده‌ام  
 راستی کن ای تو فخرِ راستان \* ای تو صدر و من دَرَتِ راستان  
 آستان و صدر در معنی کجاست \* ما و من کو آن طرفِ کانِ یارِ ماست  
 ۱۷۸۵ ای رهید جانِ تو از ما و من \* ای لطیفه روح اندر مرد و زن  
 مرد و زن چون يك شود آن يك توی \* چونك يکها محو شد آنك توی  
 این من و ما بهرِ آن بر ساختی \* تا تو با خود نَرَدِ خدمت باختی  
 تا من و توها همه يك جان شوند \* عاقبت مستغرقِ جانان شوند  
 این همه هست و بیا ای امرِ کُن \* اے مَنزَه از بیا و از سخن  
 ۱۷۹۰ جِسْمِ جِسْمَانَه تواند دیدنت \* در خیال آرد غم و خندیدنت  
 دل که او بسته غم و خندیدنت \* تو مگو کو لایقِ آن دیدنت  
 آنک او بسته غم و خند بود \* او بدین دو عاریت زند بود  
 باغِ سبزِ عشق کو بی مُنتهاست \* جز غم و شادی درو بس میوهاست  
 عاشقی زین هر دو حالت برترست \* بی بهار و بی خزان سبز و ترست  
 ۱۷۹۵ دِه زکوة رویِ خوب ای خوب‌رو \* شرحِ جانِ شَرَحِه شَرَحِه باز گو

کان for که Bul. آستانه AB (۱۷۸۴) . سست for پست A . کزو رنجیده A (۱۷۸۲)

After this verse L adds: (۱۷۸۷) . آنک for آن يك AL (۱۷۸۶)

تا تو با ما و تو يك جوهر شوی \* عاقبت محو چنان دلبر شوی

، منزّه از بیان L (۱۷۸۹) . يك جان for یکسان Bul. . این من و توها L (۱۷۸۸)

چشم چشمانه L . چشم جِسْمَانَه A Bul. (۱۷۹۰) . and so corr. in marg. A.

L غم , پست with بند written above. (۱۷۹۱)

ای خوب‌روی C (۱۷۹۵)



کز گزشم غمزه غمّازه \* بر دلم بنهاد داغی نازه  
 من حالش کردم ار خونم بر بخت \* من همی گفتم حلال او یگر بخت  
 چون گریزانی ز ناله خاکیان \* غم چه ریزی بر دل غمناکیان  
 ای که هر صبحی که از مشرق بتافت \* همچو چشمه مشرق در جوش یافت  
 ۱۸۰۰ چون بهانه دادی این شیدات را \* اے بها نه شکر لپات را  
 ای جهان کهنه را تو جانِ نو \* از تن بی جان و دل افغان شنو  
 شرح گل بگذار از بهر خدا \* شرح بلبل گو که شد از گل جدا  
 از غم و شادی نباشد جوشِ ما \* با خیال و وهم نبود هوشِ ما  
 حالتی دیگر بود کانِ نادرست \* تو مشو منکر که حق بس قادرست  
 ۱۸۰۵ تو قیاس از حالتِ انسان مکن \* منزل اندر جور و در احسان مکن  
 جور و احسان رنج و شادی حادثست \* حادثان میرند حفتشان وارثست  
 صبح شد ای صبح را پشت و پناه \* عذرِ مخدوی حسام الدین بخواه  
 عذرخواه عقلِ گل و جانِ تویی \* جانِ جان و تابش مرجان تویی  
 نافت نور صبح و ما از نورِ تو \* در صبحی با می منصورِ تو  
 ۱۸۱۰ داده تو چون چنین دارد مرا \* باده کی بود کو طرب آرد مرا  
 باده در جوشش گدای جوشِ ما \* چرخ در گردش گدای هوشِ ما  
 باده از ما مست شد فی ما ازو \* قالب از ما هست شد فی ما ازو  
 ما چو زنبوریم و قالبها چو موم \* خانه خانه کرده قالب را چو موم

### رجوع بحکایت خواجه تاجر،

بس درازست این حدیثِ خواجه گو \* تا چه شد احوالِ آن مردِ نکو

(۱۷۹۶) L Bul. کرشمه. B Bul. داغ. After this verse C has a lacuna extending to v. ۱۸۳۰. (۱۸۰۰) L شکرین لپات را.

(۱۸۰۶) BL Bul. و حفتشان.

(۱۸۰۹) L با می for باقی A. نور صبح آمد و ما.

(۱۸۱۰) BL Bul. که بود. (۱۸۱۴) L حدیث ای خواجه.



۱۸۱۵ خواجه اندر آتش و درد و حنین \* صد پراگنده همی گفت این چنین  
 گه تناقض گاه ناز و گه نیاز \* گاه سودای حقیقت گه مجاز  
 مرد غرقه گشته جانی می‌کند \* دست را در هر گیاهی می‌زند  
 تا کدامش دست گیرد در خطر \* دست و پایی می‌زند از بیم سر  
 دوست دارد بار این آشفته‌گی \* کوشش بی‌پرده به از خفتگی  
 ۱۸۲۰ آنک او شاهست او بی کار نیست \* ناله از وی طرفه کو بیمار نیست  
 بهر این فرمود رحمان اے پسر \* کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنِ اِی پسر  
 اندرین ره می‌تراش و می‌خراش \* تا دم آخر دهی فارغ مباش  
 تا دم آخر دهی آخر بود \* که عنایت با تو صاحب‌سر بود  
 هرچ کوشد جان که در مرد و زنست \* گوش و چشم شاه جان بر روزنست

برون انداختن مرد تاجر طوطی را از قفس و پریدن طوطی مرده،

۱۸۲۵ بعد از آتش از قفس بیرون فگند \* طوطیک پرید تا شاخ بلند  
 طوطی مرده چنان پرواز کرد \* کآفتاب شرق ترکی‌ناز کرد  
 خواجه حیران گشت اندر کار مرغ \* بی خبر ناگه بدید اسرار مرغ  
 روی بالا کرد و گفت ای عندلیب \* از بیان حال خودمان ده نصیب  
 او چه کرد آنجا که تو آموختی \* ساختی مکرے و مارا سوختی  
 ۱۸۳۰ گفت طوطی کو بفعلم پند داد \* که رها کن لطف آواز و وداد  
 زآنک آواز ترا در بند کرد \* خویشتن مرده پی این پند کرد  
 یعنی ای مُطْرِب شد با عام و خاص \* مُرده شو چون من که تا یابی خلاص  
 دانه باشی مرغکانت برچند \* غنچه باشی کودکانت بر گند  
 دانه پنهان کن بگلی دام شو \* غنچه پنهان کن گیاه بام شو

بر هر گیاهی L (۱۸۱۷)

در روزنست Bul. (۱۸۲۴)

ترك و ناز Bul. (۱۸۲۶)

تا که بدید Bul. (۱۸۲۷)

لطف و آواز گشاد Bul. (۱۸۲۰)

آواز ترا A (۱۸۲۱)

گیاه نام L (۱۸۲۴)



۱۸۳۵ هرک داد او حسنِ خود را در مَزاد \* صد قضای بد سوی او رُو نهاد  
 حیلها و خشمها و رشکها \* بر سرش ریزد چو آب از مشکها  
 دشمنان او را ز غیرت می درند \* دوستان هم روزگارش می برند  
 آنک غافل بود از کشت و بهار \* او چه داند قیمت این روزگار  
 در پناه لطفِ حق باید گریخت \* کو هزاران لطف بر ارواح ریخت  
 ۱۸۴۰ تا پناهی یابی آنگه چون پناه \* آب و آتش مرترا گردد سپاه  
 نوح و موسی را نه دریا یار شد \* نه بر آعداشان بکین قهار شد  
 آتش ابراهیم را فی قلعه بود \* تا بر آورد از دل نمرود دود  
 کوه بَجَبی را نه سوی خویش خواند \* قاصدانش را بزخم سنگ راند  
 گفت اے بجبی بیا در من گریز \* تا پناهت باشم از شمشیر تیز

### وداع کردن طوطی خواجه را و پریدن،

۱۸۴۵ يك دو پندش داد طوطی پُر مذاق \* بعد از آن گفتش سلام الفراق  
 خواجه گفتش فی امانِ الله برو \* مر مرا اکنون نمودی راهِ بو  
 خواجه با خود گفت کین پند منست \* راه او گیرم که این ره روشنست  
 جان من کمتر ز طوطی گئی بود \* جان چنین باید که نیکویی بود

### مضرت تعظیم خلق و انگشتنمای شدن،

تن قفص شکست تن شد خارِ جان \* در فریبِ داخلان و خارِ جان

بر سرش ریزان شد چون مشکها A چشمها و خشمها ABL Bul. (۱۸۳۶)

تا بر آعداشان L (۱۸۴۱) . کشت بهار Bul. (۱۸۴۸)

After this verse L adds: L Bul. (۱۸۴۵) سلام و الفراق

الوداع ای خواجه کردی مرحمت \* کردی آزادم ز قید مظلمت

الوداع ای خواجه رفتی با وطن \* هم شوی آزاد روزی همچو من

Bul. has the same verses but transposes them. (۱۸۴۸) A کی for که

و تن شد Bul. (۱۸۴۹)



۱۸۵۰ اینش گوید من شوم همراز تو \* وانش گوید نی منم انباز تو  
 اینش گوید نیست چون تو در وجود \* در جمال و فضل و در احسان و وجود  
 آتش گوید هر دو عالم آن نست \* جمله جانها مان طفیل جان نست  
 او چو بیند خاقر را سرمست خویش \* از تکبر می رود از دست خویش  
 او نداند که هزارانرا چو او \* دیو افگندست اندر آب جو  
 ۱۸۵۵ لطف و سالوس جهان خوش لقمه ایست \* کتورش خور کان پر آتش لقمه ایست  
 آتش پنهان و ذوقش آشکار \* دود او ظاهر شود پایان کار  
 تو مگو آن مدح را من گم خورم \* از طمع می گوید او پی می برم  
 مادحت گر هجو گوید بر ملا \* روزها سوزد دلت زان سوزها  
 گرچه دانی کو زحرمان گفت آن \* کان طمع که داشت از تو شد زیان  
 ۱۸۶۰ آن اثر می ماندت در اندرون \* در مدیح این حالت هست آزمون  
 آن اثر هر روزها باقی بود \* مایه کبر و خداع جان شود  
 لیک ننماید چو شیرینست مدح \* بد نماید زانک تلخ افتاد قدح  
 همچو مطبوخت و حب کانرا خوری \* تا بدیری شورش و رنج اندری  
 و ر خورے حلوا بود ذوقش دمی \* این اثر چون آن نمی پاید همی  
 ۱۸۶۵ چون نمی پاید همی پاید نهان \* هر ضدی را تو بضد او بدان  
 چون شکر پاید همی تأثیر او \* بعد حینی دمل آرد نیش جو

(۱۸۵۲) After this verse L adds:

آتش خواند گاه عیش و خرّمی \* اینش گوید گاه نوش و مرهی

Bul. has: اینش خواند گاه نوش و خرّمی \* آتش خواند گاه عیش و همدی

(۱۸۵۵) Bul. لطف سالوس.

(۱۸۵۷) Bul. پی for نی A. من کی خرم.

(۱۸۵۸) Bul. زان for آن. (۱۸۶۱) B کبل و خداع.

(۱۸۶۴) L این اثر چون شد نمی ماند همی. (۱۸۶۵) L نمی ماند نهان.

(۱۸۶۶) B Bul. پاید نهان. Bul. چندین for حینی. L. دنبل آرد. After this verse L adds:

و ر حب و مطبوخ خوردی ای ظریف \* اندرون شد پاك زاخلط کثیف



از وُفورِ مدحها فرعون شد \* کُنْ ذَلِيلَ النَّفْسِ هَوْنَا لَا تَسُدْ  
 تا توانی بنده شو سلطان مباش \* زخم گش چون گوی شو چوگان مباش  
 ورنه چون لطف نماند و این جمال \* از تو آید آن حریفان را ملال  
 آن جماعت کت همی دادند ربو \* چون بینندت بگویندت که دیو ۱۸۷۰  
 جمله گویندت چو بینندت بدر \* مرده از گورِ خود بر کرد سر  
 همچو امرد که خدا نامش کند \* تا بدین سالوس بدنامش کند  
 چونک در بدناهی آمد ریش او \* دیورا ننگ آید از تفتیش او  
 دیو سوی آدهی شد بهر شر \* سوے تو نآید که از دیوی بتتر  
 تا تو بودی آدهی دیو از پیت \* می دوید و می چشاید او میت ۱۸۷۵  
 چون شدی در خوی دیوی اُستوار \* می گریزد از تو دیو اے نابکار  
 آنکه اندر دامنت آویختند \* چون چنین گشتی هم بگریختند

### تفسیر ما شاءَ اللهُ کانَ،

این همه گفتیم لیک اندر بسیج \* بی عنایاتِ خدا هیچیم هیچ  
 بی عنایاتِ حق و خاصانِ حق \* گر مَلَك باشد سیاهستش ورق  
 ای خدا ای فضلِ تو حاجت روا \* با تو یادِ هیچ کس نبود روا ۱۸۸۰  
 این قدر ارشاد تو بخشیده \* تا بدین بس عیب ما پوشیده  
 قطره دانش که بخشیدی ز پیش \* متصل گردان بدریاهای خویش  
 قطره علمت اندر جانِ من \* و رهانش از هوا وز خاک تن

(۱۸۶۷) B Bul. نفس از بس مدحها, and so A in marg.

(۱۸۷۲) A تا بدین. Bul. کت for که (۱۸۷۰). وین جمال BL (۱۸۶۹).

(۱۸۷۶) C om. دیو. ABL دیو نابکار. In A سالوس در دامش کنند, corr. above.

has been suppl. by a later hand. In C vv. ۱۸۷۶ and ۱۸۷۷ are transposed.

ز تو بگریختند. Bul. بگریخت او AB. آویخت او AB. آنک اندر ABC (۱۸۷۷).

(۱۸۷۸) C هیچیم و هیچ.

(۱۸۸۱) A که بدین. Bul. ارشادرا بخشیده.



پیش از آن کین خاکها. خَسَفَش کند \* پیش از آن کین بادها نَسَفَش کند  
 ۱۸۸۵ گرچه چون نَسَفَش کند تو قادری \* کش ازیشان و ستانی و خری  
 قطره کو در هوا شد با برنجت \* از خزینه قدرت تو گی گر بخت  
 گر در آید در عدم یا صد عدم \* چون بخوانیش او کند از سر قدم  
 صد هزاران ضدّ ضدرا می کشد \* بازشان حکم تو بیرون می کشد  
 از عدمها سوی هستی هر زمان \* هست یا رب کاروان در کاروان  
 ۱۸۹۰ خاصه هر شب جمله افکار و عقول \* نیست گردد غرق در بحر نغول  
 باز وقت صبح آن اللهیان \* بر زنند از بحر سر چون ماهیان  
 در خزان آن صد هزاران شاخ و برگ \* در هزیمت رفته در دریای مرگ  
 زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر \* در گلستان نوحه کرده بر خضر  
 باز فرمان آید از سالار دِه \* مر عدم را کآنچ خوردی باز دِه  
 ۱۸۹۵ آنچ خوردی و اده ای مرگ سیاه \* از نیات و دارو و برگ و گیاه  
 ای برادر عقل یکدم با خود آر \* دم بدم در تو خزانست و بهار  
 باغ دل را سبز و تر و تازه بین \* پر زغنجه ورد و سرو و یاسمین  
 زانبهی برگ پنهان گشته شاخ \* زانبهی گل پنهان صحرا و کاخ  
 این سخنهایی که از عقل گلست \* بوی آن گلزار و سرو و سنبلست  
 ۱۹۰۰ بوی گل دیدی که آنجا گل نبود \* جوش مل دیدی که آنجا مل نبود  
 بو فلاوزست و رهبر مر ترا \* می برد تا خلد و گوئر مر ترا  
 بو دوی چشم باشد نورساز \* شد زبویی دبه یعقوب باز

(۱۸۸۴) Bul. bis. BL Bul. کنند. نشفش.

(۱۸۸۵) BL Bul. نشفش.

(۱۸۸۶) AL Bul. تا که ریخت. B Bul.

(۱۸۸۷) Bul. با صد.

(۱۸۹۱) C چون اللهیان.

(۱۸۹۲) ABL Bul. از هزیمت.

(۱۸۹۳) C راغ.

(۱۸۹۵) A نیات دارو. A Bul. برگ گیاه.

(۱۸۹۶) A دم بدم باد خزانست.

(۱۸۹۷) A om. و before. B Bul.

غنچه و سرو و ورد. C غنچه و ورد.

(۱۸۹۹) C گلزار سرو. A آن سخنهایی.

(۱۹۰۱) L در خلد.



بوی بد مر دیده را تاری کند \* بوی یوسف دیده را یاری کند  
 تو که یوسف نیستی یعقوب باش \* همچو او با گریه و آشوب باش  
 ۱۹۰۵ بشنو این پند از حکیم غزنوی \* تا بیای در تن کهنه نوی  
 ناز را رویی نباید همچو ورد \* چون نداری گردد بدخوبی مگرد  
 زشت باشد روی نازبیا و ناز \* سخت باشد چشم نابینا و درد  
 پیش یوسف نازش و خوبی مکن \* جز نیاز و آه یعقوبی مکن  
 معنی مردن زطوطی بد نیاز \* در نیاز و فقر خود را مرده ساز  
 ۱۹۱۰ تا دم عیسی ترا زنده کند \* همچو خویشت خوب و فرخنده کند  
 از بهاران گی شود سرسبز سنگ \* خاک شو تا گل بروی رنگ رنگ  
 سالها تو سنگ بودی دینخراش \* آزمون را یک زمانی خاک باش

داستان پیر چنگی که در عهد عمر رضی الله عنه از بهر خدا  
 روز بی نوایی چنگ زد میان گورستان،

آن شنیدستی که در عهد عمر \* بود چنگی مطربی با کتر و فر  
 بلبل از آواز او بی خود شدی \* یک طرب ز آواز خوش صد شدی  
 ۱۹۱۰ مجلس و مجمع دمش آراستی \* وز نواے او قیامت خاستی  
 همچو اسرافیل کاوازش بن \* مردگان را جان در آرد در بدن

(۱۹۰۴) Bul. در گریه. After this verse Bul. adds:

چون تو شیرین نیستی فرهاد باش \* چون نه لیلی چو مجنون گرد فاش

(۱۹۰۶) C. تازرا رویی نباید C.

(۱۹۰۷) C. نازبیا و سرد. Bul. نازبیا و زرد, corr. above. A in the second hemistich

. نابینا و ناز

(۱۹۱۱) Bul. بروید.

(۱۹۱۲) Bul. آزمون کن.

Heading: AB Bul. روزی نوای چنگ زد. L. گورستان مدینه.



یا رسایل بود اسرافیل را \* کز سماعش پَر بُستی فیل را  
 سازد اسرافیل روزی ناله را \* جان دهد پوسیده صدساله را  
 انبیا در درون هم نغمه است \* طالبانرا زان حیوة بی بهاست  
 ۱۹۲۰ نشنود آن نغمه را گوشِ حس \* کز ستمها گوشِ حس باشد نجس  
 نشنود نغمه پَر را آدمی \* کو بود زاسرارِ پریان آعجمی  
 گرچه هم نغمه پری زین عالمست \* نغمه دل برتر از هر دو دمست  
 که پری و آدمی زندانیند \* هر دو در زندان این نادانیند  
 مَعشَرَ النَّجْمِ سوره رَحْمَانِ بخوان \* تَسْتَطِيعُوا تَفْذُورًا باز دان  
 ۱۹۲۵ نغمه های اندرون اولیا \* اولاً گوید که ای اجزای لا  
 هین زلای نفی سرها برزیند \* زین خیال و وهم سر بیرون کنید  
 ای همه پوسید در گون و فساد \* جان باقیان نروید و نزاد  
 گر بگویم شمه زان نغمه ها \* جانها سر برزند از دخمه ها  
 گوش را نزدیک کن گان دور نیست \* لیک نقل آن بتو دستور نیست  
 ۱۹۳۰ هین که اسرافیل وقت اند اولیا \* مرده را زیشان حیانت و حیا  
 جانهای مرده اندر گور تن \* بر جهد زآوازشان اندر کفن  
 گوید این آواز زآواها جداست \* زنده کردن کار آواز خداست  
 ما بردیم و بکلی کاستیم \* بانگِ حق آمد همه بر خاستیم

(۱۹۱۷) C رسایل with *fatha*, as in the text. In AB either reading, یا رسایل or یار رسایل, is possible. L یا رسیلی, corr. in marg.

(۱۹۲۲) L گرچه نغمه از پری. (۱۹۲۲) BL گر پری, and so C in marg. Bul. هم پری.

(۱۹۲۵) AL کای اجزای لا. (۱۹۲۶) B Bul. این خیال و وهم یکسو افکنید.

so A in marg., with زین for این. A corrector has introduced this reading into the text of C. L has سرها بر کنید. (۱۹۲۸) AB Bul. زان زخمها.

(۱۹۲۰) A هین for این. BL Bul. حیانت و نما, and so AC in marg.

(۱۹۲۱) B جان هر یک مرده از گور تن. (۱۹۲۲) B این آوا. Bul. ز آواها. I. ز آواها خود جداست.



بانگِ حقِ اندر حجاب و بی حجاب \* آن دهد کو داد مریم را زجیب  
 ۱۹۳۵ ای فنا پوسیدگان زیر پوست \* باز گردید از عدم ز آواز دوست  
 مُطلق آن آواز خود از شه بود \* گرچه از حلقوم عبد الله بود  
 گفته او را من زبان و چشم تو \* من حواس و من رضا و خشم تو  
 رُو که بی بَسَمِع و بی بَصیر نوی \* سر نوی چه جای صاحب سر نوی  
 چون شدی من کانِ لَیْلَه از وَلَه \* من ترا باشم که کانِ اللّهُ لَه  
 ۱۹۴۰ گه نوی گویم ترا گاهی منم \* هرچه گویم آفتاب روشنم  
 هر کجا نام زمشکات دمی \* حل شد آنجا مُشکلاتِ عالمی  
 ظلمتی را کافتابش بر نداشت \* از دم ما گردد آن ظلمت چو چاشت  
 آدمی را او بخوبش آسما نمود \* دیگرانرا ز آدم آسما می گشود  
 خواه از آدم گیر نورش خواه ازو \* خواه از خُم گیر می خواه از گدو  
 ۱۹۴۵ کین کدو با خُم پیوسته است سخت \* نی چو تو شادان کدوی نیکبخت  
 گفت طوبی من رانی مصطفی \* وَالَّذی یُبَصِّر لِمَنْ وَجْهَی رَای  
 چون چراغی نور شمع را کشید \* هرک دید آنرا بقین آن شمع دید

and ای فنانان نیست کرده زیر پوست (۱۹۳۵) BL Bul. بی حجب (۱۹۳۴) Bul.  
 so AC in marg. زمشکاتی L (۱۹۴۱)

(۱۹۴۲) After this verse L adds (and so Bul.):

هرکجا تاریکی آمد ناسزا \* از فروغ ما شود شمس الضحی

(۱۹۴۴) B Bul. خواه ز آدم.

(۱۹۴۵) Bul. با خنب پیوستست B. پیوستست. After this verse L adds:

آب خواه از جو بچو خواه از سبو \* کین سبورا هم مدد باشد ز جو  
 نور خواه از مه بچو خواهی ز خور \* نور مه هم ز آفتابست ای پسر

Bul. has the same verses and adds a third, namely:

مقبس شو زود چون یابی نجوم \* گفت پیغمبر که اصحابی نجوم

(۱۹۴۶) A Bul. After this verse Bul. adds:

گفت پیغمبر زهی عزت ورا \* دید آن صحب مرا یا خود مرا

(۱۹۴۷) After this verse Bul. adds:

گر فروزند يك چراغی از دگر \* لمعه دارد هرکی زان در نظر



همچنین تا صد چراغ از نقل شد \* دیدن آخر لقای اصل شد  
خواه از نور پسین بستان بجان \* هیچ فرقی نیست خواه از شمعدان  
۱۹۵. خواه بین نور از چراغ آخرین \* خواه بین نورش زشمع غابرین

در بیان این حدیث که **إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ  
نَفَحَاتٍ إِلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا**،

گفت پیغمبر که نَفَحَاتِی حَق \* اندرین ایام می آرد سبق  
گوش و هُش دارید این اوقات را \* در ربایید این چنین نَفَحَاتِی را  
نَفْحَه آمد مر شمارا دید و رفت \* هرکرا میخواست جان بخشید و رفت  
نَفْحَه دیگر رسید آگاه باش \* تا ازین هم و انمانی خواهه ناش  
۱۹۵۵ **جانِ آتش یافت زو آتش کُشی** \* **جانِ مرده یافت در خود جنبشی**  
تازگی و جنبش طویست این \* همچو جنبشهای حیوان نیست این  
گر در افتد در زمین و آسمان \* زهرهاشان آب گردد در زمان  
خود زسیم این دم بی مُنتها \* باز خوان قَائِمِیْنِ أَنْ یَحْمِلُنَهَا  
ورنه خود اَشْفَقْنِ مِنْهَا چون بدی \* گرنه از بیش دل گه خون شدی  
۱۹۶. دوش دیگرگون این میداد دست \* لقمه چندی در آمد ره بیست  
بهر لقمه گشته لقمائی گرو \* وقت لقمانست اے لقمه برو

خواه ABL Bul. بستان تو آن (۱۹۴۹) ABL Bul. دید آن آخر (۱۹۴۸) Bul.

Heading: A نَفَحَاتِی. غابرین C (۱۹۵۰). ازشمع جان

A نَفْحَه (۱۹۵۴) AB Bul. نَفْحَه (۱۹۵۲) AB Bul. پیغامبر ABC (۱۹۵۱)

از وی L Bul. جان ناری A. B Bul. Suppl. in marg. (۱۹۵۵) ازین هم ره نمانی

for خود. After this verse AB Bul. add:

جان ناری یافت از وی انظفا \* مرده پوشید از بقای او قبا

جنبشهای خلفان AB Bul. نازکی Bul. (۱۹۵۶) قبا for بقا So L, which has

دیگرگون L (۱۹۶۰) کی بدی Bul. (۱۹۵۹)

وقت لقمانست C. Bul. Suppl. in marg. (۱۹۶۱)



از برای لقمه این خارخار . از کف لقمان برون آرید خار  
 در کف او خار و سایهش نیز نیست \* لیکنان از حرص آن تمیز نیست  
 خار دان آن را که خرما دیده \* ز آنک بس نان کور و بس نادیده  
 ۱۹۶۵ جان لقمان که گلستان خداست \* پای جانش خسته خاری چراست  
 اُشتر آمد این وجود خارخوار \* مُصْطَفَى زادی برین اُشتر سوار  
 اُشتر تنگ گلی بر پشت نُسْت \* کز نسبش در تو صد گلزار رُست  
 مَبَل نو سوی مُغْبِلانست و ریگ \* تا چه گل چینی زخار، مُردریگ  
 ای بگشته زین طلب از کو بکو \* چند گوی کین گلستان کو و کو  
 ۱۹۷۰ پیش از آن کین خارِ پا بیرون کنی \* چشم تاریکست جَوَلان چون کنی  
 آدمی کو می ننگجد در جهان \* در سَر خاری همی گردد نهان  
 مُصْطَفَى آمد که سازد همدی \* گَلِیبِنی یا حُمَیرا گَلِیبی  
 ای حُمَیرا آتش اندر نه تو نعل \* تا ز نعل تو شِد این کوه لعل  
 این حُمَیرا لفظ تائینست و جان \* نام تائینش نهند این نازیان  
 ۱۹۷۵ لیک از تائیک جانرا باک نیست \* روح را با مرد و زن اِشْرَاک نیست  
 از مؤنث وز مذکر برترست \* این نه آن جانست کز خُشْک و ترست  
 این نه آن جانست کافزاید زنان \* یا گهی باشد چنین گاهی چنان  
 خوش کنندهست و خوش و عینِ خوشی \* بی خوشی نبود خوشی ای مُرْثَشی  
 چون تو شیرین از شکر باشی بود \* کان شکر گاهی ز نو غایب شود  
 ۱۹۸۰ چون شکر گردی ز بسیاری وفا \* پس شکر گئی از شکر باشد جدا  
 عاشق از خود چون غذا یابد رَحِیق \* عَقْل آنجا گم بماند بی رفیق

و سایش نیز نیست Bul. (۱۹۶۴) . از هوای لقمه Bul. (۱۹۶۲)

بدان L. برین for برو A (۱۹۶۶) . که for کان Bul. (۱۹۶۵)

پیش ازین کین A (۱۹۷۰) . اُشتر اینک گلی L (۱۹۶۷)

A later hand has inserted this reading in A. ز تائیر وفا Bul. (۱۹۸۰) B

، عَقْل آنجا گم شود گم ای رفیق ABL . غدی B . غذا C Bul. . عاشق آنجا A (۱۹۸۱)

گم شود for میشود and so Bul., which has



عقلِ جُزوی عشق را مُنکِر بود \* گرچه بنماید که صاحبِ سِر بود  
 زبِرک و داناست اما نیست نیست \* تا فرشته لا نشد آهَرمنیست  
 او بقول و فعل یار ما بود \* چون بحکم حال آبی لا بود  
 ۱۹۸۵ لا بود چون او نشد از هست نیست \* چونک طوعاً لا نشد گرها بسیست  
 جان کمالست و ندای او کمال \* مُصطفی گویان اَرخنا یا بلال  
 ای بلال افراز بانگ سَلَسَلت \* زان دهی کاندردمیدم در دلت  
 زان دهی کادم از آن مدهوش گشت \* هوشِ اهلِ آسمان بیهوش گشت  
 مصطفی بی خویش شد زان خوب صوت \* شد نمازش از شبِ تعریس فوت  
 ۱۹۹۰ سر از آن خوابِ مبارک بر نداشت \* تا نماز صُبحدم آمد بچاشت  
 در شبِ تعریس پیش آن عروس \* یافت جان پاک ایشان دستبوس  
 عشق و جان هر دو نهانند و سنیر \* گر عروش خواندهام عیبی مگیر  
 از ملولی یار خامش کردم \* گر همو مهلت بدادی یکدهی  
 لیک می گوید بگو هین عیب نیست \* جز تقاضای قضای غیب نیست  
 ۱۹۹۵ عیب باشد کو نیند جز که عیب \* عیب گئی بیند روان پاک غیب  
 عیب شد نسبت بمخلوق جهول \* فی بنسبت با خداوند قبول  
 کفر هر نسبت بخالق حکمنست \* چون بما نسبت کنی کفر آفتست  
 وری یکی عیبی بود با صد حیات \* بر مثال چوب باشد در نبات  
 در ترازو هر دورا یکسان گشند \* زآنک آن هر دو چو جسم و جان خوشند  
 ۲۰۰۰ پس بزرگان ابن نگفتند از گزاف \* جسم پاکان عین جان افتاد صاف  
 گفتشان و نفسشان و نقششان \* جمله جان مطلق آمد بی نشان

وآن دهی L (۱۹۸۸) فرمود Bul. گویا A Bul. (۱۹۸۶) . نناید L (۱۹۸۲)

در شب تعریس B Bul. (۱۹۸۹) and this may be the reading of C.

گر هم او Bul. (۱۹۹۲) In C vv. ۱۹۹۵ and ۱۹۹۶ are transposed,

but corr. in marg.

در یکی B (۱۹۹۸) After this verse C has v. ۲۰۰۹, which is also supplied in marg. C after v. ۲۰۰۸.



جان دشمن دارشان جسمت صرف \* چون زیاد از نرد او اسمت صرف  
 آن بچاک اندر شد و کُل خاک شد \* این نمک اندر شد و کُل پاک شد  
 آن نمک کز وی محمد آملحست \* زان حدیث با نمک او آفصحست  
 ۲۰۰۵ این نمک باقیست از میراث او \* با توند آن وارثان او بچو  
 پیش تو شسته ترا خود پیش گو \* پیش هستت جان پیش اندیش گو  
 گر تو خود را پیش و پس داری گمان \* بسته جسمی و محرومی زجان  
 زیر و بالا پیش و پس وصف تن است \* بی جهت آن ذات جان روشن است  
 برگشا از نور پاک شه نظر \* تا نپنداری تو چون کوتاه نظر  
 ۲۰۱۰ که هینی در غم و شادی و بس \* ای عدم کو مر عدم را پیش و پس  
 روز بارانست میرو تا شب \* فی ازین باران از آن باران رب  
 قصه سوال کردن عایشه رضی الله عنها از مصطفی علیه السلام  
 که امروز باران بارید چون بو سوی گورستان

رفتی جامهای تو چون تر نیست،

مصطفی روزی بگورستان برفت \* با جنازه مردی از باران برفت  
 خاک را در گور او آگند کرد \* زیر خاک آن دانه اش را زنده کرد  
 این درختانند همچون خاکیان \* دستها بر کرده اند از خاکدان  
 ۲۰۱۵ سوی خلقان صد اشارت میکنند \* و آنک گوشش عبارت میکنند

*bis* و صرف C. چون زبان از نزد او (۲۰۰۲) Suppl. in marg. C. L.

and so corr. in C. بی جهنها ذات B Bul. (۲۰۰۸) با تواند AB Bul. (۲۰۰۵)

AL کی جهنها AL. (۲۰۰۶) Suppl. in marg. C. Cf. note on v. ۱۹۹۸.

گر هینی L. تا هینی ای غم BC (۲۰۱۰) Suppl. in marg. C.

تر نیست before چون A om. وه چون تو A. تفسیر عایشه A originally Heading:

After this verse L adds: آنک AB Bul. (۲۰۱۵) آن دانه او Bul. (۲۰۱۴)

تیزگوشان رازهارا بشنوند \* غافلان آوازهارا نشنوند [بشنوند]

اهل عبرت رازهارا گوش کند \* غافلان آوازهارا گوش کند Bul. adds:



با زبان سبز و با دست دراز \* از ضمیر خاك می گویند راز  
 همچو بَطَّان سر فرو برده بآب \* گشته طاوسان و بوده چون غُراب  
 در زمستانشان اگر محبوس کرد \* آن غرابان را خدا طاوس کرد  
 در زمستانشان اگر چه داد مرگ \* زندشان کرد از بهار و داد برگ  
 ۲۲۰ منکران گویند خود هست این قدیم \* این چرا بندید بر ربِّ کریم  
 کورئ ایشان درونِ دوستان \* حق برویانید باغ و بوستان  
 هر گلی کاند درون بویا بود \* آن گل از اسرارِ گل گویا بود  
 بوی ایشان رَغْمِ آنفِ منکران \* گردِ عالم می رود پرده دران  
 منکران همچون جُعَلِ زان بوی گل \* یا چو نازک مغز در بانگِ دُهل  
 ۲۲۵ خویشتن مشغول می سازند و غرق \* چشم می دزدند ازین لمعان و برق  
 چشم می دزدند و آنجا چشم فی \* چشم آن باشد که بیند مأمنی  
 چون زگورستان پیهر باز گشت \* سوی صدیقه شد و هراز گشت  
 چشم صدیقه چو بر رویش فتاد \* پیش آمد دست بر وی می نهاد  
 بر عمامه و روی او و موی او \* بر گریبان و بر و بازو او  
 ۲۳۰ گفت پیغمبر چه می جویی شتاب \* گفت باران آمد امروز از سحاب  
 جامهات می بجویم در طلب \* تر نمی بینم زباران اے عجب  
 گفت چه بر سر فگندی از ازار \* گفت کردم آن ردای تو خمار  
 گفت بهر آن نمود ای پاک جیب \* چشم پاکت را خدا باران غیب  
 نیست آن باران ازین ابرشما \* هست ابری دیگر و دیگر شما

(۲۰۲۰) After this verse Bul. adds:

جمله ندارد که این خود دایمست \* در قدم این جمله عالم قائمست

از بانگ Bul. از بوی گل A Bul. (۲۰۲۴) . پرده در آن A Bul. می دود (۲۰۲۲)

لمعان برق Bul. L می سازند غرق A (۲۰۲۵)

بر for تن CL . عمامه و after L om. (۲۰۲۹)

چه for چو A . پیغامبر ABCL (۲۰۲۰)

جسم پاکت را A (۲۰۲۲) . جامه ایت A (۲۰۲۱)



## تفسیر بیت حکیم،

آسمانهاست در ولایتِ جان \* کارفرمای آسمانِ جهان  
در ره روح پست و بالاهاست \* کوههای بلند و دریاهاست،

۲۰۳۵ غیب را ابری و آبی دیگرست \* آسمان و آفتابِ دیگرست  
ناید آن الا که بر خاصان پدید \* باقیان فی لبس من خلقِ جدید  
هست باران از پی پروردگی \* هست باران از پی پرمردگی  
نفع باران بهاران بو العجب \* باغ را باران پاییزی چو تب  
آن بهاری نازپروردش کند \* وین خزان ناخوش و زردش کند  
۲۰۴۰ همچنین سرما و باد و آفتاب \* بر تفاوت دان و سرشته یاب  
همچنین در غیب انواعست این \* در زیان و سود و در رنج و غبن  
این دم آبدال باشد زان بهار \* در دل و جان روید از وی سبزه زار  
فعل باران بهاری با درخت \* آید از انفاسشان در نیکبخت  
گر درخت خشک باشد در مکان \* عیب آن از باد جان افزا مدان  
۲۰۴۵ باد کار خویش کرد و بر وزید \* آنک جانی داشت بر جانش گزید

در معنی این حدیث کی اغتنبوها برد الربیع الی آخره،

گفت پیغمبر ز سرما بهار \* تن پوشانید یاران زینهار

Heading: After حکیم Bul. adds: سنایی رحمة الله علیه

(۲۰۳۵) After this verse L adds:

این چنین باران ز ابر دیگرست \* رحمت حق در نزولش مضرست

and so Bul. (۲۰۴۱) ABC Bul. رنج و حنین L. رنج و غبن.

(۲۰۴۲) A سبزه زار. (۲۰۴۴) B om. (۲۰۴۵) L کرد و پرورید.

Heading: Bul. که اغتنبوها Bul. proceeds: حدیث کی. C om. معنی for بیان.

برد الربیع فانه بعمل بابدانکم کا بعمل باشجارکم واجتنبوا برد الخریف فانه بعمل بابدانکم کا  
پیغامبر ABCL (۲۰۴۶) . بعمل باشجارکم.



زَانَك با جانِ شِما آن می‌کند \* کَانَ بهاران با درختان می‌کند  
 لِيَك بگریزید از سردِ خزان \* کَانَ کند کو کرد با باغ و رزان  
 راویان این را بظاهر برده‌اند \* هم بر آن صورت قناعت کرده‌اند  
 بی‌خبر بودند از جان آن گروه \* کوه را دیده ندیده کان بکوه  
 آن خزان نزدِ خدا نَفَس و هَوَاسْت \* عَقْل و جانِ عینِ بهارست و بقاست  
 مَر نَرَا عَقْلِیَسْت جُزُو ی در نهان \* کَامِلُ الْعَقْلِی بِجُو اندر جهان  
 جُزُو نُو از کُلِّ او کُلِّی شُود \* عَقْلِ کُلِّ بَر نَفَسِ چُون غُلِّی شُود  
 پس بتأویل این بود کَانفَاسِ پَاک \* چُون بهارست و حَیوَةُ بَرگ و تَاک  
 ۲۰۰۰ گفتهای اولیا نرم و دُرُشت \* تَن مِپوشان زَانَك دینت راست پُشت  
 گرم گوید سرد گوید خوش بگیر \* زَان زگرم و سرد بجهی وز سعیر  
 گرم و سردش نوبهار زندگیست \* مایهٔ صدق و یقین و بندگیست  
 زَان کزو بُستانِ جانها زنداست \* زین جواهر بحرِ دل آگده‌است  
 بر دلِ عاقل هزاران غم بود \* گر زیباغِ دل خِلالی کم بود

پرسیدن صدیقه رضی الله عنها از مصطفی صلعم که سرّ باران

امروزینه چه بود،

۲۰۶. گفت صدیقه که ای زُبدهٔ وجود \* حکمتِ بارانِ امروزین چه بود  
 این زیارانهای رحمت بود یا \* بهر تهدیدست و عدلِ کبریا

عقل جان C (۲۰۰۱). بکوه for گروه A. برده‌اند این را بظاهر آن گروه AL (۲۰۰۰).

۲۰۰۰ AB Bul. از حدیث اولیا، and so corr. in C. In B رو مگردان is written above تن مپوشان (۲۰۰۶) AB Bul. تا زگرم، and so corr. in C.

کم شود ABL (۲۰۰۹). نوبهار و زندگیست A (۲۰۰۷).

Heading: Bul. امروزین. After the Heading L adds:

پس سؤالش کرد صدیقه ز صدق \* با خشوع و با ادب از جوش عشق

Bul. adds: عایشه کان گوهر درج کمال \* کرد او فخر دو عالم را سؤال

امروزی L. کای خلاصه هستی و زبدهٔ وجود L (۲۰۶۰)



این از آن لطفِ بهاریات بود \* یا زپاییزی پُر آفات بود  
گفت این از بهرِ نسکینِ غمست \* کز مصیبت بر نژادِ آدمست  
گر بر آن آتش بماندی آدمی \* بس خرابی در فتادی و گمی  
۲۰۶۵ این جهان ویران شدی اندر زمان \* حرصها بیرون شدی از مردمان  
اُسْتَنْ این عالم ای جان غفلتست \* هوشیارے این جهان را آفتست  
هوشیاری زان جهانست و چو آن \* غالب آید پست گردد این جهان  
هوشیاری آفتاب و حرص بخ \* هوشیاری آب وین عالم و سَخ  
زان جهان اندک ترشح می رسد \* تا نغرد در جهان حرص و حسد  
۲۰۷۰ گر ترشح بیشتر گردد زغیب \* نی هنر ماند درین عالم نه عیب  
این ندارد حد سوه آغانر رو \* سوه قصه مردِ مَطْرِب باز رو

### بقیه قصه پیر چنگی و بیان مخلص آن،

مطربی کز وی جهان شد پُر طرب \* رسته زآوازش خیالات عجب  
از نوایش مرغِ دل پُران شدی \* وز صدایش هوشِ جان حیران شدی  
چون بر آمد روزگار و پیر شد \* باز جانش از عجز پشه گیر شد  
۲۰۷۵ پشتِ او خَم گشت همچون پشتِ خم \* ابروان بر چشم همچون پالدم  
گشت آوازِ لطیفِ جان فزاش \* زشت و نزد کس نیرزیدی بلاش  
آن نوای رشکِ زهره آمد \* همچو آوازِ خیر پیری شد  
خود کدامین خوش که آن ناخوش نشد \* یا کدامین سَفَف کانِ مِفْرَش نشد  
غیر آوازِ عزیزان در صُذور \* که بود از عکسِ دَمشان نفخِ صور  
۲۰۸۰ اندرونی کاندرونها مست ازوست \* نیستی کین هسته‌ها مان هست ازوست

اندر ترشح L (۲۰۶۹)

Heading: C مخلص او. In A پیر is suppl. L Bul. بقیه پیر چنگی و قصه او در بیان

هوش دل L Bul. corr. in marg. C (۲۰۷۳)

نفخ AC (۲۰۷۹) که او ناخوش ABL Bul. (۲۰۷۸)



گهَرُبای فِکَر و هَر آواز او \* لذّتِ اِلْهَام و وَحی و راز او  
 چُونکِ مَطْرَبِ پیرتر گشت و ضعیف \* شد ز بی کسی رهینِ بَکِ رَغِیْف  
 گفَتِ عَمَر و مُهَلْتَمِ دَادی بَسی \* لَطْفها کَردی خدایا بَا خَسی  
 مَعْصِیَتِ و رَزِیْدَمِ هَفْتادِ سَال \* بَا ز نَگَرَفْتی زِمَنِ رُوْزی نَوَال<sup>۲۰۸۵</sup>  
 نِیْسَتِ کَسَبِ اَمْرُوْزِ مِهْمَانِ نُوْم \* چَنگِ بَهِرِ نَوِ زَمِ اَنِ نُوْم  
 چَنگِ رَا بَرِ دَاشْتِ و شَدِ اَللّهُ جُو \* سَوی گورستانِ یَثْرِبِ اَهْ گُو  
 گفَتِ خَوَاهَمِ اَزِ حَقِّ اَبْرِیْشَمِ بَها \* کُو بِنِیکُوْبی پَذِیْرَدِ قَلْبِها  
 چَنگِ زَدِ بَسِیَارِ و گَرِیَانِ سَرِ نَهَاد \* چَنگِ بَالِیْنِ کَرْدِ و بَرِ گُورِیِ فِتَاد  
 خَوَابِ بَرْدِشِ مَرغِ جَانْشِ اَزِ حَبْسِ رَسْت \* چَنگِ و چَنگی رَا رَها کَرْدِ و بَجَسْت  
 گشتِ اَزَادِ اَزِ تَنِ و رَنجِ جِهَانِ \* دَرِ جِهَانِ سَادَه و صَحْرایِ جَانِ<sup>۲۰۹۰</sup>  
 جَانِ اَوِ اَنْجَا سَرایانِ مَاجِرَا \* کَانْدَرِیْنِجَا گَرِ بَانْدَنْدی مَرا  
 خُوشِ بَدیِ جَانِ دَرِیْنِ بَاغِ و بَهارِ \* مَسْتِ اِیْنِ صَحْرَا و غَیْبیِ لَالَهْ زَارِ  
 بی سَر و بی پَا سَفَرِ می کَرْدی \* بی لَبِ و دَنْدَانِ شَکْرِ می خُورْدی  
 ذِکْر و فِکْرِیِ فَارِغِ اَزِ رَنجِ دِمَاغِ \* کَرْدی بَا سَاکِنانِ چَرخِ لَاغِ  
 چَشْمِ بَسْتَه عَالَمیِ می دِیدِی \* وَرْدِ و رِیْحانِ بی کَفیِ می چِیدِی<sup>۲۰۹۵</sup>  
 مَرغِ اَبیِ غَرغِیِ دَرِیایِ عَسَلِ \* عَیْنِ اَبُوْبیِ شَرابِ و مُغْتَسَلِ  
 کِه بَدُوِ اَبُوْبِ اَزِ پَا تا بَفَرَقِ \* پَاکِ شَدِ اَزِ رَنجِها چُونِ نُوْرِ شَرِقِ  
 مَثْوِیِ دَرِ حَجْمِ گَرِ بُوْدی چُو چَرخِ \* دَرِ نَگَنجِیدِیِ دَرُو زَیْنِ نِیْمِ بَرخِ  
 کَانَ زَمِیْنِ و اَسْمَانِ بَسِ فَرَاخِ \* کَرْدِ اَزِ تَنگیِ دَلْمِ رَا شَاخِ شَاخِ

(۲۰۸۱) B om. و before هر. (۲۰۸۲) C عمر مهلتم. (۲۰۸۴) Suppl. in marg. C

(۲۰۸۵) Bul. کان نوم bis. ABL Bul. و. (۲۰۸۶) A om.

(۲۰۸۸) A om. و after کرد. (۲۰۸۹) A Bul. مرغ جان.

(۲۰۹۲) BC مست for هست. (۲۰۹۴) L بی پرو بی پا.

(۲۰۹۴) A Bul. رنج و دماغ.

(۲۰۹۶) CL Bul. شراب مغتسل.

(۲۰۹۷) Suppl. in marg. C.



۲۱۰۰ وین جهانی کاندربین خوابم نمود \* از گشایش پسر و بالمرا گشود  
این جهان و راهش ار پیدا بدی \* کم کسی يك لحظه آنجا بدی  
امر می آمد که نی طامع مشو \* چون زیبایت خار بیرون شد برو  
مول مولی میزد آنجا جان او \* در فضاے رحمت و احسان او

در خواب گفتن هاتف مر عمر را رضی الله عنه که چندین زراز  
بیت المال بآن مرد ده که در گورستان خفته است،

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت \* تا که خویش از خواب نتوانست داشت  
۲۱۰۵ در عجب افتاد کین معهود نیست \* این زغیب افتاد بی مقصود نیست  
سر نهاد و خواب بردش خواب دید \* گامدش از حق ندا جانش شنید  
آن ندایی کاصل هر بانگ و نواست \* خود ندا آنست و این باقی صداست  
تُرک و گُرد و پارسی گو و عرب \* فهم کرده آن ندا بی گوش و لب  
خود چه جای تُرک و تاجیکست و زنگ \* فهم کردست آن ندارا چوب و سنگ  
۲۱۱۰ هر دهی از وی هی آید آلت \* جوهر و آغراض می گردند هست  
گر نمی آید بلی زیشان ولی \* آمدنشان از عدم باشد بلی  
ز آنچه گفتم ز آشنایی سنگ و چوب \* در بیانش قصه هُش دار خوب

(۲۱۰۰) L. خوابم نبود. کاندرو B (۲۱۰۰)

(۲۱۰۱) L. اینجا بدی. آن جهان L (۲۱۰۱)

(۲۱۰۲) Bul. مولی مولی. مول و مولی L (۲۱۰۲)

(۲۱۰۷) B. کان ندایی

(۲۱۰۸) Bul. فارسی گو

(۲۱۰۹) L. زنگ for چنگ. A. تازیگست

(۲۱۱۰) C. هست for مست

(۲۱۱۲) B. آنچه گفتم. AB Bul. من زفهم for آشنایی, and so C in marg. L و چوب

After this verse Bul. adds: قصه بشنو بی درنگ. L. سنگ

آنچه گفتم ز آنچه گو و سنگ \* در بیانش قصه بشنو بی درنگ



نالیدن ستون حنانه چون برای پیغامبر علیه السلام منبر ساختند  
 که جماعت انبوه شده بود گفتند ما روی مبارکترا بهنگام  
 وعظ نمی بینیم و شنیدن رسول و صحابه آن ناله را  
 و سؤال و جواب مصطفی با ستون صریح،

اُسْتَنْ حَنَانَه از هجر رسول \* ناله می زد همچو ارباب عقول  
 گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون \* گفت جانم از فراقبت گشت خون  
 ۲۱۱۵ مَسْنَدَت من بودم از من تاختی \* بر سر منبر تو مسند ساختی  
 گفت میخواهی ترا نخلی کند \* شرقی و غربی ز تو میوه چند  
 یا در آن عالم ترا سروی کند \* تا تر و تازه بمانی در ابد  
 گفت آن خواهم که دایم شد بقاش \* بشنو ای غافل کم از چوبی مباش  
 آن ستون را دفن کرد اندر زمین \* تا چو مردم حشر گردد بوم دین  
 ۲۱۲۰ تا بدانی هرکرا بزدان بخواند \* از همه کار جهان بی کار ماند  
 هرکرا باشد بزدان کار و بار \* یافت بار آنجا و بیرون شد زکار  
 آنک اورا نبود از اسرار داد \* گی کند تصدیق او ناله جماد  
 گوید آری نه زدل بهر وفاق \* تا نگویندش که هست اهل نفاق  
 گر بیندی واقفان امر کن \* در جهان رد گشته بودی این سخن

(۲۱۱۲) After this verse L adds (and so Bul.):

در میان مجلس وعظ آنچنان \* کروی آگه گشت هم پیر و جوان  
 در تحیر مانده اصحاب رسول \* گر چه می نالد ستون با عرض و طول

(۲۱۱۴) ABCL پیغامبر. (۲۱۱۵) After this verse Bul. adds:

پس رسولش گفت ای نیکو درخت \* ای شه با سر تو همراه بخت

(۲۱۱۶) BL ترا که خواهی. C برند for چند. Bul. has:

گر تو خواهی سازمت بر بار نخل \* تا برد شرقی و غربی از تو دخل

(۲۱۱۷) C یا بر آن. AB Bul. حفت سروی. ABL Bul. تا ابد.



۲۱۲۵ صد هزاران اهلِ تقلید و نشان \* افگند در قعر يك آسپشان  
 که بظن تقلید و استدلالشان \* قایمست و جمله پَر و بالشان  
 شُبّه انگیزد آن شیطانِ دون \* در فتنه این جمله کوران سرنگون  
 پای استدلالیان چوین بود \* پای چوین سخت بی تمکین بود  
 غیر آن قُطتِ زمانِ دیدور \* کز ثبانش کوه گردد خیره سر  
 ۲۱۳۰ پای ناینا عصا باشد عصا \* تا نیفتد سرنگون او بر حصا  
 آن سواری کو سپه را شد ظنر \* اهلِ دین را کیست اربابِ بصر  
 با عصا کوران اگر ره دیده اند \* در پناه خلق روشن دیده اند  
 گرنه بینایان بُدندی و شهان \* جمله کوران مرده اندی در جهان  
 فی زکوران کشت آید نه دُرود \* نه عمارت نه تجارتها و سود  
 ۲۱۳۵ گر نکردي رحمت و افضالتان \* در شکستی چوبِ استدالتان  
 این عصا چه بود قیاسات و دلیل \* آن عصا کی دادشان بینا جلیل  
 چون عصا شد آلتِ جنگ و نفیر \* آن عصارا خُرد بشکن ای ضریر  
 او عصاتان داد تا پیش آمدیت \* آن عصا از خشم هم بر وی زدیت  
 حلقه کوران بچه کار اندرید \* دیدبان را در میانه آورید  
 ۱۱۴۰ دامن او گیر کو دادت عصا \* در نگر گادمر چها دید از عصی  
 معجزه موسی و احمدرا نگر \* چون عصا شد مار و اُستن با خبر  
 از عصا ماری و از اُستون حنین \* پنج نوبت می زنند از بهر دین  
 گرنه نامعقول بودی این مَزّه \* گی بُدی حاجت بچندین معجزه  
 هرچ معقولست عقلش میخورد \* بی بیان معجزه بی جرّ و مد

(۲۱۲۵) AB تقلید. BL Bul. افگندشان نیم وهی در گمان. and so A in marg.

(۲۱۲۶) C for گر بدو. corr. in marg. (۲۱۲۱) AB Bul. سلطان بصر.

and so corr. in C. (۲۱۲۲) Bul. بودندی. (۲۱۲۵) A رحمتی.

(۲۱۲۸) L Bul. آمدید. L Bul. زدید. (۲۱۴۰) AL Bul. دید از عصا.

(۲۱۴۱) A معجزه. (۲۱۴۲) A Bul. استن. B. مار و ز استونی.

(۲۱۴۴) L معجزه و بیان. L Bul. مد و جرّ و مد.



۲۱۴۵ این طریق بکر نامعقول بین \* در دل هر مقبلی مقبول بین  
 همچنان کز بیم آدم دیو و دد \* در جزایرها رمیدند از حسد  
 هم زبیم معجزات انبیا \* سر کشیده منکران زیر گیا  
 تا بناموس مسلمانی زیند \* در نسل تا ندانی که کیند  
 همچو قلابان بر آن نقد تباه \* نقره می مالند و نام پادشاه  
 ۲۱۵۰ ظاهر الفاظشان توحید و شرع \* باطن آن همچو در نان تخم صرع  
 فلسفی را زهره نی تا دم زند \* دم زند دین حقیق برهم زند  
 دست و پای او جماد و جان او \* هرچه گوید آن دو در فرمان او  
 با زبان گرچه که تهمت می نهند \* دست و پاهایشان گواهی می دهند

اظهار معجزه پیغامبر علیه السلام بسخن آمدن سنگ ریزه در دست  
 ابو جهل علیه اللعنه و گواهی دادن سنگ ریزه بر حقیقت  
 محمد علیه الصلوة والسلام،

سنگها اندر کف بو جؤل بود \* گفت ای احمد بگو این چیست زود  
 ۲۱۵۵ گر رسولی چیست در مشتم نهان \* چون خبر دارے زراز آسمان  
 گفت چون خواهی بگویم کان چه است \* یا بگوید آن که ما حقیق و راست  
 گفت بو جهل این دؤم نادرترست \* گفت آری حق از آن قادرترست  
 از میان مشت او هر پاره سنگ \* در شهادت گفتن آمد بی درنگ  
 لا إلهَ گفت إِلَّا اللهُ گفت \* گوهر احمد رسول الله سفت

(۲۱۴۶) B Bul. در جزایر در رمیدند. In C در is written above the ما.

Heading: Bul. adds at the end او و برسات.

(۲۱۵۴) L تا چیست.

(۲۱۵۶) ABL Bul. یا بگویند. ABL Bul. آن چه است.

(۲۱۵۸) A دست written above, از میان بشت.

(۲۱۵۹) ABL و الا الله.



۲۱۶۰ چون شنید از سنگها بو جهل این \* زد زخمش آن سنگهارا بر زمین

بقیه قصه مطرب و پیغام رسانیدن امیر المؤمنین عمر رضی

الله عنه با او آنچه هاتف آواز داد،

باز گرد و حال مطرب گوش دار \* زآنک عاجز گشت مطرب زانتظار

بانگ آمد مر عمرا کای عمر \* بنده مارا زحاجت باز خر

بنده داریم خاص و محترم \* سوی گورستان تو رنجه کن قدم

ای عمر بر چه زبیت المالِ عام \* هفتصد دینار در کف نه تمام

۲۱۶۵ پیش او بر کای تو مارا اختیار \* این قدر بستان کنون معذور دار

این قدر امر پیر ابریشم بها \* خرج کن چون خرج شد اینجا بیا

پس عمر زان هیبت آواز جست \* تا میانرا پیر این خدمت بیست

سوی گورستان عمر بنهاد رو \* در بغل همیان دوان در جست و جو

گرد گورستان دوانه شد بسی \* غیر آن پیرو نبود آنجا کسی

۲۱۷۰ گفت این نبود دگر باره دوید \* مانده گشت و غیر آن پیر او ندید

گفت حق فرمود مارا بنده ایست \* صافی و شایسته و فرخنده ایست

پیر چنگی کی بود خاص خدا \* حبا اے سر پنهان حبا

بار دیگر گرد گورستان بگشت \* همچو آن شیر شکاری گرد دشت

چون یقین گشتش که غیر پیر نیست \* گفت در ظلمت دل روشن بسیست

۲۱۷۵ آمد و با صد ادب آنجا نشست \* بر عمر عطسه فتاد و پیر جست

(۲۱۶۰) After this verse L Bul. add:

گفت نبود مثل تو ساحر دگر \* ساحرانرا سر تویی و تاج سر

خاک بر فرقی که بد کور و لعین \* چشم او ابلیسی آمد خاک بین

(۲۱۶۴) Bul. بر چه. (۲۱۶۸) AL روی. AL

(۲۱۶۹) B سوی گورستان ABL Bul. ندید, and so corr. in C.

(۲۱۷۱) C است for است bis. (۲۱۷۲) A om. (۲۱۷۴) A om.

(۲۱۷۵) ABL Bul. آمد او.



مر عمرا دید و ماند اندر شکفت \* عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت  
گفت در باطن خدایا از تو داد \* محتسب بر پیرکی چنگی فتاد  
چون نظر اندر رخ آن پسر کرد \* دید او را شرمسار و روئے زرد  
پس عمر گفتش مترس از من مرم \* کت بشارتها زحق آورده ام  
۲۱۸۰ چند یزدان مدحت خوی تو کرد \* تا عمر را عاشق روی تو کرد  
پیش من بنشین و مهجوری مساز \* تا بگوشت گویم از اقبال راز  
حق سلامت می کند می پرسدت \* چونی از رنج و غم بی حدت  
نک قراضه چند ابریشمها \* خرج کن این را و باز اینجا بیا  
پیر این بشنید و بر خود می طپید \* دست می خابید و جامه می درید  
۲۱۸۵ بانگ می زد کای خدای بی نظیر \* بس که از شرم آب شد بیچاره پیر  
چون بسی بگریست و از حد رفت درد \* چنگ را زد بر زمین و خرد کرد  
گفت اے بوده حجام از اله \* اے مرا تو راهزن از شاه راه  
ای بخورده خون من هفتاد سال \* اے ز تو رویم سیه پیش کمال  
ای خدای با عطای با وفا \* رحم کن بر عمر رفته در جفا  
۲۱۹۰ داد حق عمری که هر روزی ازو \* کس نداند قیمت آنرا جز او  
خرج کردم عمر خود را دم بدم \* دردمیدم جمله را در زیر و بدم  
آه کز یاد ره و پرده عراق \* رفت از یادم دم تلخ فراق  
وای کز تری زبرافگند خرد \* خشک شد کشت دل من دل بهرد  
وای کز آواز این بیست و چهار \* کاروان بگذشت و بیگه شد نهار

بشارتهای حق L (۲۱۷۹) . پیرک B (۲۱۷۷) . چون عمرا Bui. (۲۱۷۶)

(۲۱۸۴) B Bul.:

پیر لرزان گشت چون این را شنید \* دست می خابید و بر خود می طپید  
با عطا و با وفا Bul. با عطای و با وفا A (۲۱۸۹) . کای for که C (۲۱۸۵)

قیمت آن در جهان AB Bul. روزی از آن AB Bul. (۲۱۹۰)

رفته از یادم Bul. (۲۱۹۲)

کشت دلم AC . تیزی زبرافگند Bul. (۲۱۹۴)



۲۱۹۵ ای خدا فریاد زین فریادخواه \* داد خواهم نه زکس زین دادخواه  
 داد خود از کس نیام جز مگر \* زان که او از من بمن نزدیکتر  
 کین منی از وی رسد دم دم مرا \* پس ورا بینم چو این شد گم مرا  
 همچو آن کو با تو باشد زرشمر \* سوی او داری نه سوی خود نظر

گردانیدن عمر رضی الله عنه نظر او را از مقام گریه که

هستیست بمقام استغراق که نیستیست

پس عمر گفتش که این زاری تو \* هست هر آثار هشیاری تو  
 ۲۲۰۰ راه فانی گشته راهی دیگرست \* زانک هشیاری گناهی دیگرست  
 هست هشیاری زیاد ما مضی \* ماضی و مستقبالت پرده خدا  
 آتش اندر زن بهر دو تا بگی \* پر گره باشی ازین هر دو چوئی  
 تا گره بائی بود همراز نیست \* همنشین آن لب و آواز نیست  
 چون بطوفی خود بطوفی مرتدے \* چون بخانه آمدی هر با خودے  
 ۲۲۰۵ ای خبرهات از خبرده بی خبر \* توبه نو از گناه تو بستر  
 اے تو از حال گذشته توبه جو \* گئی کنی توبه ازین توبه بگو  
 گاه بانگ زبیرا قبله کنی \* گاه گریه زاررا قبله کنی  
 چونک فاروق آینه اسرار شد \* جان پیر از اندرون بیدار شد

(۲۱۹۵) After this verse L adds:

داد کس چون می ندادم در جهان \* عمر شد هفتاد سال از من جهان

After this verse L adds: یا تو باشد AB (۲۱۹۸) . چو آن شد AB (۲۱۹۷)

همچنین در گریه و در ناله او \* می شمردی چند جرم تو بتو

Bul. has the same verse with می شمردی جرم چندین ساله او in the second hemistich.

Heading: A کرم for گریه. ABL om. که نیستیست.

مضا C. یاد for راه. Bul. (۲۲۰۱) . گناه. Bul. (۲۲۰۰)

از with بر written above C (۲۲۰۶) . تا گره باقی بود L (۲۲۰۴)

بیزار شد L (۲۲۰۸) . زاررا قبله زنی. Bul. ABL (۲۲۰۷)



همچو جان بی گریه و بی خنده شد \* جانش رفت و جانِ دیگر زنده شد  
 ۲۲۱۰ حیرتی آمد درونش آن زمان \* که برون شد از زمین و آسمان  
 جست و جویی از ورای جست و جو \* من نمی دانم تو می دانی بگو  
 قال و حالی از ورای حال و قال \* غرقه گشته در جمال، ذو الجلال  
 غرقه نی که خلاصی باشدش \* یا بجز دریا کسی بشناسدش  
 ۲۲۱۵ چون تقاضا بر تقاضا می رسد \* موج آن دریا بدینجا می رسد  
 چونک قصه حال پیر اینجا رسید \* پیر و حالش روی در پرده کشید  
 پیر دامن را زگفت و گو فشاند \* نیم گفته در دهان، ما بماند  
 از پی، این عیش و عشرت ساختن \* صد هزاران جان بشاید باختن  
 در شکار، بیشه جان باز باش \* همچو خورشید جهان جانباز باش  
 ۲۲۲۰ جان فشان افتاد خورشید بلند \* هر دمی تی می شود پُر می کنند  
 جان فشان ای آفتاب، معنوی \* مر جهان، کهنه را بنما نوی  
 در وجود آدمی جان و روان \* می رسد از غیب چون آب، روان

(۲۲۰۹) C om. و after رفت.

(۲۲۱۱) Suppl. in marg. C. A جست جویی.

(۲۲۱۲) ABL Bul. حال و قالی از.

(۲۲۱۴) A نشناسدش.

(۲۲۱۵) B om. L این دریا.

(۲۲۱۷) L دهان او.

(۲۲۱۸) A نباید. Bul. باید. L نباید.

(۲۲۲۰) Bul. نی for تی.

(۲۲۲۱) In L this and the following verse are transposed.

(۲۲۲۲) After this verse L adds:

هر زمان از غیب نو نو می رسند \* وز جهان تن برون شو می رسند



تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز بر سر هر بازاری منادی  
می‌کند که اللَّهُمَّ اعْطِ كُلَّ مَنَّاقٍ خَلْفًا اللَّهُمَّ اعْطِ كُلَّ  
مَنَّاقٍ تَلْفًا و بیان کردن که آن منفق مجاهد راه  
حق است نی مسرف راه هوا،

گفت پیغمبر که دایم بهر پند \* دو فرشته خوش منادے میکنند  
کای خدایا منفقانرا سیر دار \* هر دَرَمشان را عوض ده صد هزار  
۲۲۲۵ ای خدایا مسکانرا در جهان \* تو مه الا زیان اندر زیان  
ای بسا امساک کز انفاق به \* مال حق را جز بامر حق مه  
تا عوض یابی تو گنج بی کران \* تا نباشی از عداد کافران  
کاشتران قربان هی کردند تا \* چیره گردد تیغشان بر مصطفا  
امر حق را باز جو از اصلی \* امر حق را در نیابد هر دلی  
۲۲۲۰ چون غلام یاغی کو عدل کرد \* مال شه بر باغیانش بذل کرد  
در نبی انذار اهل غفلتست \* گان همه انفاقهاشان حسرتست  
عدل این یاغی و دادش نزد شاه \* چه فزاید دُوری و روی سیاه  
سروران مگه در حرب رسول \* بودشان قربان باومید قبول  
بهر این مومن هی گوید زبیم \* در نماز اهد صراط المستقیم  
۲۲۲۵ آن درم دادن سخی را لایقست \* جان سپردن خود سخای عاشقست

Heading: C om. سر. Bul. بیان کردن آن که منفق. (۲۲۲۲) ABC پیغامبر.

(۲۲۲۸) CL اشتران. (۲۲۲۹) L گر واصلی. (۲۲۲۰) Bul. باغی. AB Bul.

In Bul. vv. ۲۲۲۰ and ۲۲۲۱. باغیان او بذل کرد. AB Bul. مال حق  
are transposed and the following verse is inserted after v. ۲۲۲۰:

بند ندارد که او خود عدل کرد \* مال شهرا بر مساکن بذل کرد

(۲۲۲۲) Bul. باغی. (۲۲۲۲) In Bul. this verse follows v. ۲۲۲۱. L Bul. بامید.

(۲۲۲۴) Bul. الصراط. L مستقیم.



نان دهی از بهر حق نانت دهند \* جان دهی از بهر حق جانت دهند  
 گر بریزد برگهای این چنار \* برگی بی برگیش بخشد کردگار  
 گر نماند از جود در دست تو مال \* گی کند فضل الهت پای مال  
 هرک کارد گردد انبارش تپی \* لیک اندر مزرعه باشد تپی  
 ۲۲۴۰ و آنک در انبار ماند و صرفه کرد \* اُشپش و موش و حوادثش خورد  
 این جهان نفی است در اثبات جو \* صورتت صفرست در معنیت جو  
 جان شور تلخ پیش تیغ بر \* جان چون دریای شیرین را بخر  
 ورنی توانی شدن زین آستان \* باری از من گوش دار این داستان

### قصه خلیفه کی در کرم در زمان خود از حاتم طایی

گذشته بود و نظیر خود نداشت،

یک خلیفه بود در ایام پیش \* کرده حاتم را غلام جود خویش  
 ۲۲۴۰ رایت اکرام و داد افراشته \* فقر و حاجت از جهان برداشته  
 بحر گوهر بخشش صاف آمد \* داد او از قاف تا قاف آمد  
 در جهان خاک ابر و آب بود \* مظهر بخشایش وهاب بود  
 از عطاش بحر و کان در زلزله \* سوے جودش قافله بر قافله  
 قبله حاجت در و دروازه اش \* رفته در عالم بجود آوازه اش

(۲۲۴۹) ABL Bul. لیکش اندر.

(۲۲۴۰) Bul. اُشپش. L om. و after موش. B موش حوادث پاک خورد.

(۲۲۴۱) A معنات Bul. و در معنیت CL. و در اثبات C. این جهان نقلیست.

(۲۲۴۲) B Bul. تلخ و شور. C بحر, corr. in marg.

(۲۲۴۳) ABL Bul. گوش کن. ABL Bul. ورنی دانی.

Heading: A om. کی در کرم.

(۲۲۴۵) Bul. داد for جود.

(۲۲۴۶) AL Bul. بحر در. B بحر و در. C has دررا written above گوهر.

(۲۲۴۸) AB Bul. عطایش. Bul. از بخشش اش. از بخشش.



۲۲۵۰ هم عجم هم روم هم ترك و عرب \* مانده از جود و سخايش در عجب  
آب حيوان بود و درياي كرم \* زنده گشته هم عرب زو هم عجم

قصه اعرابي درويش و ماجرای زن او با او بسبب  
قلّت و درويشي،

يكشب اعرابي زني مر شوي را \* گفت و از حد بُرد گفت و گوي را  
كين هم فقر و جفا ما مي گشيم \* جمله عالم در خوشي ما ناخوشيم  
نان مان ني نان خورشمان درد و رشك \* كوزه مان نه آمان از ديد اشك  
۲۲۵۵ جامه ما روز تاب آفتاب \* شب نهالين و بحاف از ماهتاب  
قرص مهرا قرص نان پنداشته \* دست سوي آسمان بر داشته  
ننگ درويشان زدرويشيء ما \* روز شب از روزي انديشيء ما  
خويش و بيگانه شد از ما رمان \* بر مثال سامري از مردمان  
گر بخوام از كسي يكبشت نَسك \* مر مرا گويد خيش كن مرگ و جَسك  
۲۲۶۰ مر عربرا فخر غزوست و عطا \* در عرب نو همچو اندر خط خطا  
چه غزا ما بي غزا خود گشته ايم \* ما بشمشير عدم سرگشته ايم

(۲۲۵۰) AB Bul. ترك. و هم ترك. Bul. سخايش. In L this and the following verse are transposed.

(۲۲۵۱) L هم عرب زنده ازو و هم عجم. In L the hemistichs are transposed.

(۲۲۵۵) B نهالی.

(۲۲۵۷) B نيك درويشان. CL روز و شب.

(۲۲۵۸) BCL خويش بيگانه.

(۲۲۵۹) A نَسك. L. مشت for شب. A. بخوام.

(۲۲۶۱) AB Bul. ما بتيغ فقر بي سرگشته ايم. and so C in marg. After this verse L adds:

چه خطا ما بي خطا در انشيم \* چه دوا ما درد و غمرا مفرشيم

and so Bul., which has دوا for نوا.



چه عطا ما بر گدایی می‌تیم \* مر مگس را در هوا رگ می‌زنیم  
 گر کسی مهبان رسد گر من منم \* شب بخسپد قصدِ دلوق او کنم  
 مغرور شدن مریدان محتاج بمدعیان، مزور و ایشانرا شیخ و محتشم  
 و واصل پنداشتن و نقل را از نقد فرق نادانستن و بر  
 بسته را از بر رسته،

بهر این گفتند دانایان بفن \* مهبان مُحسِنان باید شدن  
 ۲۲۶۵ نو مرید و مهبان آن کسی \* کو رباید حاصلت را امر خسی  
 نیست چیره چون ترا چیره کند \* نور نهد مرترا نیره کند  
 چون ورا نوری نبود اندر قران \* نورگی یابند از وے دیگران  
 همچو اعمش کو کند داروے چشم \* چه گشد در چشمها الا که پشم

and so A in marg. B Bul. چون بخسپد A (۲۲۶۲)

After this verse L adds: دلوق او را بر کم L

قحط ده سال ار ندیدی در صور \* چشم را بگشا و اندر ما نگر  
 زین نط در [زن] ماجرا و گفت و گو \* برد از حد عبارت پیش شو  
 گر عنا و فقر ما گشتیم خوار \* سوختیم از اضطراب و اضطرار  
 تا بکی ما این همه خواری کشیم \* غرقه اندر بحر ژرف آتسیم  
 ناگه ار روزی در آید مهبان \* شرمسار بها بریم از وی بچان  
 لیک مهبان چون در آید بی ثبوت \* دانک کفش مهبان سازیم قوت

Bul. adds:

چون ازینسان ماجرا و گفتگو \* شوهرش را کرد وضع ترش رو  
 گشته ایم با فقر دائم خوار و زار \* بوده ایم سوزان نار اضطرار  
 تا بکی با این عنا محنت کشیم \* غرقه بحر عیبق آتسیم  
 مهبانی گر بر آید ناگهان \* شرم بسیار آمد از وی بیگمان  
 گر بر آمد مهبانی بی ثبوت \* دانکه مارا کفش مهبانست قوت

Heading: After مدعیان الخ B. و درویشانرا شیخ الخ A has فرق ناداشتن B.

میزبان محسنان C (۲۲۶۴)

ABL Bul. ستاند، کو and so in marg. C. (۲۲۶۵)

Bul. for پشم (۲۲۶۸)



حالِ ما اینست در فقر و عنا \* هیچ مہمانی مہا مغرورِ ما  
 ۲۲۷۰ قحطِ دہ سال ار ندیدے در صور \* چشمہا بگشا و اندر ما نگر  
 ظاہرِ ما چون درون مدعی \* در دلش ظلمت زبانش شَعَشَعی  
 از خدا بوئی نہ اورا نی اثر \* دعویش افزون ز شیت و بُوَ الْبَشَرِ  
 دیو ننمودہ ورا ہم نقشِ خویش \* او ہی گوید ز اَبْدَالِیْم و بیش  
 حرفِ درویشان بدزدیدہ بسی \* تا گمان آید کہ هست او خود کسی  
 ۲۲۷۵ خردہ گیرد در سخن بر بآزید \* ننگ دارد امر وجودِ او یزید  
 بی نوا از نان و خوانِ آسمان \* پیش او ننداخت حق یک اسنخوان  
 او ندا کردہ کہ خوان بنہادہام \* نایبِ حَقِّم خلیفہ مرادہام  
 الصلا سادہ دلانِ پیچ پیچ \* تا خورید از خوانِ جودم سیر ہیچ  
 سالہا بر وعدہ فردا کسان \* گردِ آن در گشتہ فردا نارسان  
 ۲۲۸۰ دیر باید تا کہ سہ آدہی \* آشکارا گردد افزون و کمی  
 زیرِ دیوارِ بدن گنجست یا \* خانہ مارست و مور و اژدہا  
 چونک پیدا گشت کو چیزے نبود \* عمرِ طالب رفت آگاہی چہ سود

(۲۲۶۹) L مہمان خود مہا L. در فقر ای خدا (۲۲۶۹)

(۲۲۷۰) L om., but see the verses which occur in L after v. ۲۲۶۲.

(۲۲۷۱) Bul. زبانش for برونش.

(۲۲۷۲) Bul. از خدا اورا نہ بوئی.

(۲۲۷۳) L بنمودہ. ABL om. و before بیش.

(۲۲۷۵) ABL Bul. وجود for درون.

(۲۲۷۶) L ننداخت.

(۲۲۷۸) BL جودم ہیچ ہیچ.

(۲۲۷۹) L گشتہ فردا.

(۲۲۸۰) A از فضل و کمی. AB Bul. از بیش و کمی, and so C in marg. L تا کی.

(۲۲۸۱) B Bul. گنجیست.

(۲۲۸۲) A Bul. رفتہ.



در بیان آن که نادر افتد که مریدی در مدعی مزور اعتقاد  
بصدق بندد که او کسیست و بدین اعتقاد بمقامی برسد که  
شیخش در خواب ندیده باشد و آب و آتش او را گزند  
نکند و شیخش را گزند کند ولیکن بنادر باشد؛

لیک نادر طالب آید کز فروغ \* در حق او نافع آید آن دروغ  
او بقصد نیک خود جایی رسد \* گرچه جان پنداشت و آن آمد جسد  
چون تخری در دل شب قبله را \* قبله نی و آن نماز او روا ۲۲۸۵  
مدعی را قحط جان اندر سرست \* لیک مارا قحط نان بر ظاهرست  
ما چرا چون مدعی پنهان کنیم \* بهر ناموس مزور جان کنیم

صبر فرمودن اعرابی زن را و فضیلت صبر و فقر گفتن

با زن خود،

شوی گفتش چند جوی دخل و گشت \* خود چه ماند از عمر افزون تر گذشت  
عقل اندر بیش و نقصان نشگرد \* زانک هر دو همچو سیل بگذرد  
خواه صاف و خواه سیل تیره رو \* چون نمی پاید دمی از وی مگو ۲۲۹۰  
اندرین عالم هزاران جانور \* میزید خوش عیش بی زیر و زیر  
شکر می گوید خدا را فاخته \* بر درخت و برگ شب ناساخته  
حمد می گوید خدا را عندلیب \* که اعتماد رزق بر نوست ای مجیب  
باز دست شاه را کرده نوبد \* از همه مردار بپریده امید

Heading: ABL بنادر باشد نادر and om. باشد. Bul.

(۲۲۸۴) L Bul. om. و.

(۲۲۸۸) Bul. چند گویی. C om. از, which is suppl.

below the line.

(۲۲۸۹) A عقل.

(۲۲۹۰) In A جو برق is written above

(۲۲۹۲) A عهد می گوید, but حمد is written above. AB Bul. کاعتقاد.



۲۲۹۵ همچین ار پشه گیرے نا پیل \* شد عیالُ الله و حق نِعْمَ الْمَعِیل  
 این همه غمها که اندر سینهاست \* از بخار و گرد بود و بادِ ماست  
 این غمِ بیخ‌کن چون داسِ ماست \* این چنین شد و آن چنان و سواسِ ماست  
 دانکِ هر رنجی ز مردن پاره‌ایست \* جزوِ مرگ از خود بران گر چاره‌ایست  
 چون ز جزوِ مرگ نتوانی گریخت \* دانکِ کُشش بر سرت خواهند ریخت  
 ۲۳۰۰ جزوِ مرگ ار گشت شیرین مر ترا \* دانکِ شیرین می‌کند گل را خدا  
 دردها از مرگ می‌آید رسول \* از رسولش رُو مگردان ای فصول  
 هرک شیرین می‌زید او تلخ مُرد \* هرکه او تن را پرستد جان نبرد  
 گوسفندان را ز صحرای می‌کشند \* آنک فربه‌تر سبکتر می‌کشند  
 شب گذشت و صبح آمد ای تهر \* چند گیرے آفسانه زر ز سر  
 ۲۳۰۵ تو جوان بودی و قانع‌تر بُدی \* ز رطاب گشتی خود اول زر بُدی  
 رز بُدی پُر میوه چون کاسد شدی \* وقتِ میوه پختنت فاسد شدے  
 میوه‌ات باید که شیرین‌تر شود \* چون رسن تابان نه واپس‌تر رود  
 جُفتِ مایی جفت باید هم‌صِفَت \* تا بر آید کارها با مصلحت  
 جفت باید بر مثالِ همدگر \* در دو جفتِ کنش و موزه در نگر  
 ۲۳۱۰ گر یکی کفش از دو تنگ آید بپا \* هر دو جفتش کار نآید مر ترا  
 جفتِ در يك خرد و آن دیگر بزرگ \* جفتِ شیر بیشه دیدی هیچ گرگ  
 راست نآید بر شُتر جفتِ جُوال \* آن یکی کوچک و آن دیگر کمال  
 من روم سوی قناعت دل‌قوے \* تو چرا سوے شناخت می‌روی  
 مردِ قانع از سرِ اخلاص و سوز \* زین نسق می‌گفت با زن تا بروز

گرد و باد A (۲۲۹۶) . المعیل for الوکیل . A in marg. و . L om. Bul. (۲۲۹۵)

سبکتر for مر آنرا B (۲۳۰۲) . شد . L om. (۲۲۹۷) . گرد باد و بود . B Bul. و بود

ABL . ای پسر B . ای تهر L . ای تهر Bul. (۲۳۰۴) . مر اورا . Bul. So AC in marg.

این فسانه‌را Bul. این فسانه زر . In A vv. ۲۳۰۸-۹ precede vv. (۲۳۰۶)

در مصالح مصلحت L (۲۳۰۸) . ۲۳۰۶-۷, but corr. in marg.

آن یکی خالی و این پر مال مال . ABL Bul. (۲۳۱۲)



نصیحت کردن زن مر شوی را که سخن افزون از قدم و از مقام  
خود مگو *لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ* که این سخنها اگرچه راستست  
این مقام توکل ترا نیست و این سخن گفتن فوق مقام و  
معامله خود زیان دارد و *كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ* باشد،

۲۲۱۰ زن برو زد بانگ کای ناموس کیش \* من فسون تو نخواهم خورد بیش  
تُرّهات از دَعْوَى و دِعْوَت مگو \* رَو سخن از کبر و ز نَخْوَت مگو  
چند حرف طُمطُرَاق و کار و بار \* کار و حال خود ببین و شرم دار  
کبر زشت و از گدایان زشتتر \* روز سرد و برف و آنکه جامه تر  
چند دعوی و دم و باد بُرُوت \* ای ترا خانه چو بَيْتُ الْعَسْكَبُوت  
۲۲۲۰ از قناعت گی تو جان افروختی \* امر قناعتها تو نامر آموختی  
گفت پیغمبر قناعت چیست گنج \* گنج را تو وانی دانی زرنج  
این قناعت نیست جز گنج روان \* تو مزین لاف ای غم و رنج روان  
تو مخوانم جفت کمتر زن بَغْل \* جفت انصافم نیسم جفت دغل  
چون قدم با میر و با بگ می زنی \* چون ملخرا در هوا رگ می زنی  
۲۲۲۵ با سگان از استخوان در چالشی \* چون نی ایشکم تپی در نالشی  
سوی من منگر بخواری سُسْت سُسْت \* تا نگویم آنچه در رگهای نُسْت  
عقل خود را از من افزون دیده \* مر من گم عقل را چون دیده  
همچو گرگ غافل اندر ما بجه \* ای زنسنگ عقل تو بی عقل به

Heading: After *مگو* Bul. adds *وَعَلَا* میفرماید

آنکه و before A om. (۲۲۱۸) کار حال A (۲۲۱۷) .دوعی دعوت C (۲۲۱۶)

پیغامبر ABC (۲۲۲۱) .باد و بروت ABL (۲۲۱۹)

بر هوا C . ملخرا for مگس را BL (۲۲۲۴)

مجه L (۲۲۲۸) A om. (۲۲۲۶) .زین استخوان BL Bul. A om. (۲۲۲۵)



چونک عقل، تو عقیلۀ مردم است \* آن نه عقلست آن که مار و گژدم است  
 ۲۲۲۰ خصمِ ظلم و مکرِ تو الله باد \* مکرِ عقل، تو زما کوناه باد  
 هم تو ماری هم فسونگر ای عجب \* مارگیر و ماری ای ننگِ عرب  
 زاغ اگر زشتی، خود بشناختی \* همچو برف از درد و غم بگداختی  
 مردِ افسونگر بخواند چون عدو \* او فسون بر مار مار افسون برو  
 گر نبوده دامِ او افسونِ مار \* گی فسونِ مار را گشتی شکار  
 ۲۲۲۵ مردِ افسونگر ز حرص و کسب و کار \* در نیابد آن زمان افسونِ مار  
 مار گوید ای فسونگر هین و هین \* آن خود دیدی فسونِ من بین  
 تو بنامِ حق فریبی مر مرا \* تا کنی رسوای و شور و شر مرا  
 نامِ حَقم بست نی آن رایِ تو \* نامِ حق را دامر کردی وای تو  
 نامِ حق بستاند از تو دادِ من \* من بنامِ حق سپردم جان و تن  
 ۲۲۴۰ یا بزخمِ من رگِ جانت بُرد \* یا ترا چون من بزندانی بُرد  
 زن ازین گونه خشن گفتارها \* خواند بر شوی جوانِ طومارها

نصیحت کردن مرد مر زن را که در فقیران بخواری منگر و

در کار حق بگمان کمال نگر و طعنه مزین بر فقر و در

فقیران بخمال و گمان بی‌نوایی خویشتن،

گفت ای زن تو زنی یا بُو آخِزَن \* فقر فخرست و مرا بر سیر مزین

- (۲۲۲۹) A او که مار A (۲۲۲۰) AB مکر و عقل B. In C دست is written above مکر.  
 (۲۲۲۱) AB Bul. این عجب.  
 (۲۲۲۲) C بخواند ABL Bul. مار و مار.  
 (۲۲۲۴) L آشکار L (۲۲۲۳) ABL Bul. مار و مار.  
 (۲۲۲۵) BL Bul. ز حرص کسب.  
 (۲۲۲۶) Bul. هین هین.  
 (۲۲۲۷) ABL Bul. رسوای شور.  
 (۲۲۴۰) B Bul. بزندانت برد.  
 Heading: A Bul. در مزین در.  
 (۲۲۴۱) B Bul. خود آن طومارها.  
 (۲۲۴۲) AB Bul. فقر فخر آمد مرا.  
 AL بزندانت.  
 در فقیران و فقر B. فقر و فقیران.



مال و زر سررا بود همچون کلاه \* گل بود او کز کله سازد پناه  
 آنک زلف جعد و رعنا باشدش \* چون کلاهش رفت خوشتر آیدش  
 ۲۲۴۵ مرد حق باشد همانند بصر \* پس برهنه به که پوشید نظر  
 وقت عرضه کردن آن برده فروش \* برگند از بند جامه عیب پوش  
 ور بود عیبی برهنه گئی کند \* بل بجامه خدعه با وی کند  
 گوید این شرمناک است از نیک و بد \* از برهنه کردن او از تو رمد  
 خواجه در عیبت غرقه تا بگوش \* خواجه را مالست و مالش عیب پوش  
 ۲۲۵۰ کز طمع عیش نیند طامعی \* گشت دلها را طبعها جامعی  
 ور گدا گوید سخن چون زر کان \* ره نیابد کاله او در دکان  
 کار درویشی و رای فهم نوست \* سوی درویشی بهمنگر سست سست  
 زانک درویشان و رای ملک و مال \* روزی دارند ژرف از ذو الجلال  
 حق تعالی عادلست و عادلان \* گئی کنند استمگری بر بی دلان  
 ۲۲۵۵ آن یکی را نعمت و کالا دهند \* وین دگر را بر سر آتش نهند  
 آتشش سوزد که دارد این گمان \* بر خدای خالق هر دو جهان  
 فقر فخری از گزافست و مجاز \* نی هزاران عز پنهانست و ناز  
 از غضب بر من لقبها راندی \* یارگیر و مارگیر خواندی  
 گر بگیرم مار دندانش کنم \* تاش از سر کوفتن این کنم  
 ۲۲۶۰ زانک آن دندان عدو جان اوست \* من عدورا می کنم زین علم دوست  
 از طمع هرگز نخوام من فسون \* این طمع را کرده ام من سرنگون

آن. L om. (۲۲۴۶). کل بود کو از کله A. مال و زررا سر بود A (۲۲۴۲)

برهنه اش Bul. برهنهش BL. برهنش A (۲۲۴۷). After this verse L adds: (۲۲۵۲)

زانک درویشی و رای کارهاست \* دم بدم از حق مریشانرا عطاست

بر لب آتش L. بر سرش آتش نهد Bul. دهد Bul. (۲۲۵۵)

یارگیرم مارگیرم Bul. یارگیر مارگیرم C (۲۲۵۸). خدا و خالق ABL Bul. (۲۲۵۶)

گر بگیرم بر کم دندان مار \* تاش از سر کوفتن نبود ضرار Bul. B (۲۲۵۹)

نخوام من فسون A (۲۲۶۱). A in marg.



حاش لله طمع من از خلق نیست \* از قناعت در دل من عالمیست  
بر سر امرود بن بینی چنان \* زان فرود آ تا نماید آن گمان  
چون تو بر گردی و سرگشته شوی \* خانه را گردند بینی و آن توے

در بیان آنک جنبیدن هر کسی از آنجا که ویست هر کس را از  
چنبره وجود خود بیند تابه کبود آفتاب را کبود نماید و سرخ  
سرخ نماید چون تابه از رنگها بیرون آید سپید شود از  
همه تابه‌های دیگر او راست گوی تر باشد و امام باشد،

۲۲۶۵ دید احمد را ابو جهل و بگفت \* زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت  
گفت احمد مرورا که راستی \* راست گفتمی گرچه کارافراستی  
دید صدیقش بگفت ای آفتاب \* نی زشرقی نی زغربی خوش بتاب  
گفت احمد راست گفتمی ای عزیز \* ای رهید تو زدنای نه چیز  
حاضران گفتند ای شه هر دورا \* راست گو گفتمی دو ضدگورا چرا  
۲۲۷۰ گفت من آینه‌ام مصقول دست \* ترک و هندو در من آن بیند که هست  
ای زن ار طماع می بینی مرا \* زین تحرئی زنانه برنر آ  
این طمعرا ماند و رحمت بود \* کو طمع آنجا که آن نعمت بود  
امتحان کن فقرا روزی دو تو \* تا بنفر اندر غنا بینی دو تو  
صبر کن با فقر و بگذار این ملال \* زآنک در فقرست نور ذو الجلال

از سر L (۲۲۶۲) . در دلمن C (۲۲۶۳)

گردید L. گردان بینی Bul. Bul. and so Bul. چونك بر گردی تو سرگشته AB (۲۲۶۴)

Heading: B om. خود. ABL Bul. چون تابه از رنگها.

In A all the diacritical points are omitted. B. که چه کار افراستی L (۲۲۶۶)

گفتند ای صدر الوری AB Bul. (۲۲۶۹) . ای رمید L (۲۲۶۸)

آن طمعرا ABL Bul. (۲۲۷۲) . بینی مر مرا L (۲۲۷۱) . and so in marg. C.

نور for عزّ ABL Bul. (۲۲۷۴)



۲۲۷۵ سرکه مفروش و هزاران جان بین \* از قناعت غرقِ بحر انگین  
 صد هزاران جان تلخی کش نگر \* همچو گل آغشته اندر گلشگر  
 ای دریغا مر ترا گنجا بده \* تا زجانم شرح دل پیدا شده  
 این سخن شیرست در پستانِ جان \* بی گشنگ خوش نی گردد روان  
 مستمع چون نشنه و جوینده شد \* واعظ ار مرده بود گوینده شد  
 ۲۲۸۰ مسمع چون تازه آمد بی ملال \* صد زبان گردد بگفتن گنگ و لال  
 چونک نامحرم در آید از درم \* پرده در پنهان شوند اهل حرم  
 و در آید محرمی دور از گزند \* بر گشایند آن ستیران روی بند  
 هرچرا خوب و خوش و زیبا کند \* از برای دیدن بیسنا کنند  
 گئی بود آوازِ لحن و زیر و بم \* امر بران گوشِ بی حسِ اصم  
 ۲۲۸۵ مُشک را بیهوده حق خوش دم نکرد \* بهرِ حسن کرد او پی، اخشم نکرد  
 حق زمین و آسمان بر ساخته است \* در میان بس نار و نور افراخته است  
 این زمین را از برای خاکیان \* آسمان را مسکنِ افلاکیان  
 مردِ سفلی دشمنِ بالا بود \* مشتری هر مکان پیدا بود  
 اے سنیره هیچ تو بر خاستی \* خویشان را بهر گور آراستی  
 ۲۲۹۰ گر جهان را پر در مکنون کنم \* روزی تو چون نباشد چون کنم  
 ترکِ جنگ و رهزنی ای زن بگو \* ورنی گویی بترک من بگو  
 مرا چه جای جنگ نیک و بد \* کین دلم از صلحها هم می رمد  
 گر خمش کردی و گر نی آن کنم \* که همین دم ترکِ خان و مان کنم

شود AB (۲۲۸۱) . تازه آید Bul. (۲۲۸۰)

و اصم Bul. آواز و لحن L. لحن for جنگ AB Bul. (۲۲۸۴)

۲۲۸۵ In Bul. vv. AC. اخشم. او for و AB Bul. . مشک را حق بیهد L Bul. (۲۲۸۵)  
 and ۲۲۸۶ are transposed. بس نور و نار B. آسمانی ساختست L (۲۲۸۶)

و نیک و بد L Bul. (۲۲۹۲) . مرده سفلی A (۲۲۸۸)

After this verse Bul. adds: (۲۲۹۲)

پا نهی گشتن بهست از کفش تنگ \* رنج غربت به که اندر خانه جنگ



مراعات کردن زن شوهر را و استغفار نمودن از گفته خویش،

زن چو دید او را که تُوَد و تُوَسَنَسْت \* گشت گریان گریه خود دام زَنَسْت  
 ۲۳۹۵ گفت از توگی چنین پنداشتم \* از تو من اومید دیگر داشتم  
 زن در آمد از طریق نیستی \* گفت من خاكِ شامِ نِ سِتِی  
 جسم و جان و هرچ هستم آن نُسْت \* حکم و فرمان جملگی فرمان نُسْت  
 گر ز درویشی دلم از صبر جُست \* بهر خویشم نیست آن بهر تُوَسْت  
 تو مرا در دردها بودی دوا \* من نمی خواهم که باشی بی نوا  
 ۲۴۰۰ جان و سِر کز بهر خویشم نیست این \* از برای نُسْت این ناله و حنین  
 خویش من واللّه که بهر خویش تو \* هر نفس خواهد که میرد پیش تو  
 کاش جانت کش روان من فدِی \* از ضمیر جان من واقف بدی  
 چون تو با من این چنین بودی بظن \* هم ز جان بیزار گشتم هم ز تن  
 خاك را بر سیم و زر کردیم چون \* تو چنینی با من ای جانرا سکون  
 ۲۴۰۵ تو که در جان و دلم جا می کنی \* این قدر از من تبرا می کنی  
 تو تبرا کن که هستت دستگاه \* اے تبرا ترا جان عذر خواه  
 یاد می کن آن زمانی را که من \* چون صنم بودم تو بودی چون شهن  
 بند بر وفق تو دل افروخته است \* هرچه گوئی پخت گوید سوخته است  
 من سپاناخ تو با هرچم پزی \* با ترش با یا که شیرین می سزی

امید. AL Bul. (۲۳۹۵) . تند for تر L (۲۳۹۴)

و جانم هرچه L (۲۳۹۷) . نه ستی L . شام Bul. (۲۳۹۶)

بهر تو است A Bul. . آن از بهر نُسْت B . جُست B (۲۳۹۸)

ABL . جان و سرگر بهر C . جان تو گر بهر B Bul. . جان تو گر بهر AL (۲۴۰۰)

بهر سیم CL (۲۴۰۴) . ناله before این A om. . برای تسم

بهر جان و دلم جان می کنی L . تو کی در جان C (۲۴۰۵)

هرچه گویم پخته گوئی L (۲۴۰۸) . تبرا ترا L (۲۴۰۶)

با ترش یا با بشیرین L . یا بشیرین C . با ترش یا با که A . سپاناخ ABL Bul. (۲۴۰۹)



۲۴۱۰ کفر گفتم نك بايمان آمدم . پيش حُكْمَت از سر جان آمدم  
 خوي شاهانه ترا نشناختم . پيش تو گستاخ مَرگَب تاختم  
 چون زَعْفُو تو چراغی ساختم . توبه کردم اعتراض انداختم  
 می‌نهم پيش تو شمشیر و کفن . می‌گشتم پيش تو گردن را بزن  
 از فراق تلخ می‌گویی سخن . هرچه خواهی کن ولیکن این مکن  
 ۲۴۱۵ در تو از من عذرخواهی هست سر . با تو بی من او شفیعی مُسْتَهْر  
 عذرخواهر در درونت خُلُقِ نُسْت . زاعتماد او دل من جرم جُست  
 رحم کن پنهان زخود ای خشمگین . ای که خُلُقَت به زصد من انگین  
 زین نسق می‌گفت با لطف و گشاد . در میانه گریه بر وے فتاد  
 گریه چون از حد گذشت و های های . زآنک بی گریه بُد او خود دلربای  
 ۲۴۲۰ شد از آن باران یکی برمی پدید . زد شرارے در دل مرد وحید  
 آنک بند رویِ خوبش بود مرد . چون بود چون بندگی آغاز کرد  
 آنک از کبرش دلت لرزان بود . چون شوی چون پيش تو گریان شود  
 آنک از نازش دل و جان خون بود . چونک آید در نیاز او چون بود  
 آنک در جور و جفاش دام ماست . عذر ما چه بُود چو او در عذر خاست

من نهم L (۲۴۱۲) . اندر تاختم L . گستاخ خر در تاختم AB Bul. (۲۴۱۱)

دل زین جرم L . دلین C (۲۴۱۶) . مستر Bul. (۲۴۱۵)

L has . آنک C . زو که بی گریه AB Bul. (۲۴۱۹)

گریه چون از حد گذشت و های های \* از حنبش مردرا شد دل زجای

L adds:

چون فرارش ماند و صبرش بجای \* زو که بی گریه بد او خود دلربای

In . گریان بود Bul. شوی written above بود B (۲۴۲۲) . بر دل L (۲۴۲۰)

Bul. vv. ۲۴۲۲ and ۲۴۲۳ are transposed.

and , چو او خود عذر خواست L . دامهاست L . جفايش Bul. L . از جور Bul. (۲۴۲۴)

so A, which om. خود . After this verse L adds:

آنک جز خون‌ریزش کاری نبود \* چون نهد بگردن زهی سودا و سود

آنک جز گردن‌کشی ناآمد ازو \* خوش در آید با تو چون باشد بگو



زُيُنَ لِلنَّاسِ حَقُّ آرَاسَتِ \* زَانِجِ حَقُّ آرَاسَتِ چُون دَانَدِ جَسْتِ ۲۴۲۵  
 چُون بِي، يَسْكُنُ إِلَيْهَاشِ آفَرِيدِ \* كِي نَوَانَدِ آدَمَ از حَوَا بُرِيدِ  
 رُسْمِ زَالِ ار بُوَدِ وَزِ حَمَزَه بِيَشِ \* هَسْتِ دَرِ فَرْمَانِ اسِيرِ زَالِ خُوِيَشِ  
 أَنْكَ عَالَمِ بِنْدَه كُفْتَشِ بُدَه \* كَلِمِينِي بِا حَمِيرَا مِي زِدَه  
 آبِ غَالِبِ شَدِ بَرِ آتَشِ از نَهِيَبِ \* آتَشِ جُوَشَدِ چُو بَاشَدِ دَرِ حِجَابِ  
 چُونَكِ دِيگِي دَرِ مِيانِ آيَدِ شِها \* نِيَسْتِ كَرَدِ آنِ آبِ را كَرْدَشِ هُوَلِ ۲۴۲۶  
 ظَاهِرَا بَرِ زَنِ چُو آبِ ار غَالِبِي \* باطِنَا مَغْلُوبِ و زَنِ را طَالِبِي  
 اِيْنِ چِنِيْنِ خَاصِيْتِي دَرِ آدَمِيَسْتِ \* مِهْرِ حَيَوانِ را كِهَسْتِ آنِ از كِهِيَسْتِ

در بیان این خبر که <sup>سَوَّ</sup> اِنَّهِنَّ يَنْبَلِيْنَ الْعَاقِلَ وَيَغْلِبُهِنَّ الْجَاهِلُ،

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان \* غالب آید سخت و بر صاحب دلان  
 باز بر زن جاهلان غالب شوند \* کاندرا ایشان تُنْدِي حَيَوانِستِ بِنْدِ  
 گَم بُوَدُشَانِ رَقَّتِ و لَطْفِ و وَدَادِ \* زَانَكِ حَيَوانِيسْتِ غَالِبِ بَرِ نِهَادِ ۲۴۲۷  
 مِهْرِ و رَقَّتِ وَصَفِ انسانی بُوَدِ \* خَشْمِ و شَهْوَتِ وَصَفِ حَيَوانِي بُوَدِ  
 پَرْتَوِ حَقْسْتِ آنِ مَعْشُوقِ نِيَسْتِ \* خَالِقْسْتِ آنِ كُوبِيَا مَخْلُوقِ نِيَسْتِ

سليم کردن مرد خود را با نچ التماس زن بود از طلب معیشت

و این اعتراض زن را اشارت حق دانستن،

بندِ عَقْلِ هَرِ دَانَدَه هَسْتِ \* كِه با كَرْدَنَدَه كَرْدَانَدَه هَسْتِ،

مرد زان گفتن پشیمان شد چنان \* كَزِ عَوَانِي سَاعَتِ مَرْدِنِ عَوَانِ

آنك عالم مست گفتش آمدی B (۲۴۲۸) . چون تانند رست L. زانك B (۲۴۲۵)

حجیب Bul. which in A is written above the line. زاتش او جوشد B (۲۴۲۹)

پیغامبر ABCL (۲۴۲۲) and so Bul. چونك ديگي حایل آمد هر دورا B (۲۴۲۰)

زانك Bul. ABL Bul. and so corr. in C. چیره شوند (۲۴۲۴) Bul. om. و

حیوانست L (۲۴۲۵) and so corr. in C. ایشان تند و بس خیره روند

گفته Bul. (۲۴۲۸) گوئیش L. گوئی A (۲۴۲۷)



گفت خصم جانِ جان من چون شدم \* بر سر جانم لکدها چون زدم  
 ۲۴۴۰ چون قضا آید فرو پوشد بصر \* تا نداند عقل ما پارا زسر  
 چون قضا بگذشت خودرا میخورد \* پرده بدرید گریبان می‌درد  
 مرد گفت ای زن پشیمان می‌شوم \* گر بدم کافر مسلمان می‌شوم  
 من گنه‌کار توّم رحمی بکن \* بر مکن یکبارگیم از بیخ و بن  
 کافر پیر ار پشیمان می‌شود \* چونک عذر آرد مسلمان می‌شود  
 ۲۴۴۵ حضرت پُر رحمت و پُر کرم \* عاشق او هم وجود و هم عدم  
 کفر و ایمان عاشق آن کبریا \* مس و نفره بند آن کیمیا

در بیان آن که موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت‌اند چنانک  
 پازهر و زهر و ظلمات و نور و مناجات کردن فرعون بخلوت  
 تا ناموس نشکند،

موسی و فرعون معنی را رهی \* ظاهر آن ره دارد و این بی‌رهی  
 روز موسی پیش حق نالان شد \* نیم‌شب فرعون گریان آمد  
 کین چه غلست ای خدا بر گردنم \* ورنه غل باشد که گوید من منم  
 ۲۴۵۰ زانک موسی را منور کرده \* مر مرا زان هم مکدر کرده  
 زانک موسی را تو مهرو کرده \* ماه جانم را سیه‌رو کرده

بر سر جان من ABL Bul. . جان جان چون آمدم ABL Bul. (۲۴۲۹)

پوشد نظر L. آمد Bul. (۲۴۴۰) After this verse L adds:

زان امام المتّقین داد این خبر \* که اذا جاء القضا عمی البصر

گنه‌کارم C. L. Suppl. in marg. (۲۴۴۲) . گریبا B (۲۴۴۱)

Heading: Bul. زهر و پادزهر ABL زهر و پازهر Bul. حضرت Bul. (۲۴۴۵)

After this verse L has v. ۲۴۵۰ . (۲۴۴۷)

هم گریان بد B . هم گریان شد AL Bul. (۲۴۴۸)

In C vv. ۲۴۵۱ and ۲۴۵۲ are transposed. (۲۴۵۱)



بهنر از ماهی نبود استاره‌ام \* چون خسوف آمد چه باشد چاره‌ام  
 نوبتم گر ربّ و سلطان می‌زنند \* مه گرفت و خلق پندگان می‌زنند  
 می‌زنند آن طاس و غوغا می‌کنند \* ماه را زان زخمه رسوا می‌کنند  
 ۲۴۵۰ من که فرعونم زخلق ای وای من \* زخم طاس آن ربّی الأعلای من  
 خواجه‌ناشانیم اما تیشه‌ات \* می‌شکافد شاخ نر در بیشه‌ات  
 باز شاخی را مؤصل می‌کند \* شاخ دیگر را معطل می‌کند  
 شاخ را بر تیشه دستی هست نی \* هیچ شاخ از دست تیشه جست نی  
 حق آن قدرت که آن تیشه تراست \* از گرم کن این کثیرها را نو راست  
 ۲۴۶۰ باز با خود گفته فرعون ای عجب \* من نه در یا ربّناام جمله شب  
 در نهان خاک و موزون می‌شوم \* چون بموسی می‌رسم چون می‌شوم  
 رنگ زرب فلّب ده‌نو می‌شود \* پیش آتش چون سیه‌رو می‌شود  
 نی که قلب و قالبم در حکم اوست \* لحظه مغزم که یک لحظه پوست  
 سبز گرم چونک گوید کشت باش \* زرد گرم چونک گوید زشت باش  
 ۲۴۶۵ لحظه ماهر کند یکدم سیاه \* خود چه باشد غیر این کار الّه  
 پیش چوگانهای حکم گن فکان \* می‌دویم اندر مکان و لامکان  
 چونک بی‌رنگی اسیر رنگ شد \* موسی با موسی در جنگ شد  
 چون بی‌رنگی رسی کان داشتی \* موسی و فرعون دارد آشتی  
 گر ترا آید بدین نکته سؤال \* رنگ گی خالی بود از قیل و قال  
 ۲۴۷۰ این عجب کین رنگ از بی‌رنگ خاست \* رنگ با بی‌رنگ چون در جنگ خاست

(۲۴۵۲) Bul. آید. خسوف آید. (۲۴۵۰) B من وای من. So above the line in A and in marg C.

(۲۴۵۶) BL Bul. شاخ را در بیشه ات. So written above in C.

(۲۴۵۸) L جست for رست. (۲۴۶۰) AB Bul. گفت. (۲۴۶۱) C چون نهان.

(۲۴۶۲) C زانک زر (۲۴۶۸) Bul. دارند, and so corr. in BC.

(۲۴۷۰) CL در for با. After this verse BL Bul. add:

اصل روغن زآب افزون می‌شود \* عاقبت با آب ضد چون می‌شود



چونك روغن را ز آب اسرشته‌اند . آب با روغن چرا ضد گشته‌اند  
 چون گل از خارست و خار از گل چرا . هر دو در جنگند و اندر ماجرا  
 یا نه جنگست این برای حکمتست . همچو جنگ خرفروشان صنعست  
 یا نه اینست و نه آن حیرانیتست . گنج باید جست این ویرانیتست  
 آنچه نوگنجش توهم می‌کنی . زان توهم گنج را گم می‌کنی ۲۴۷۵  
 چون عمارت دان تو وهر و رایها . گنج نبود در عمارت جایها  
 در عمارت هستی و جنگی بود . نیست را از هستها تنگی بود  
 نی که هست از نیستی فریاد کرد . بلك نیست آن هست را واداد کرد  
 تو مگو که من گریزانم ز نیست . بلك او امر تو گریزانست بیست  
 ظاهرا میخواندت او سوی خود . وز درون می‌راندت با چوب رد ۲۴۸۰  
 نعلهای بازگونست اے سلیم . سرکشی فرعون می‌دان از گلیم

سبب حرمان اشقیا از دو جهان که خسر الدنيا والآخرة،

چون حکیمك اعتقادی کرده‌است . کآسمان بیضه زمین چون زرده‌است  
 گفت سایل چون بماند این خاکدان . در میان این محیط آسمان  
 همچو قندیلی معلق در هوا . نی باسفل می‌رود نی بر علی ۲۴۸۵  
 آن حکیمش گفت کز جذب سما . از جهاتشش بماند اندر هوا  
 چون زمقناتیس قبه ریخته . در میان ماند آهنی آویخته  
 آن دگر گفت آسمان با صفا . گی گشد در خود زمین تیره‌را  
 بلك دفعش می‌کند از شش جهات . زان بماند اندر میان عاصفات

(۲۴۷۱) B om.

(۲۴۷۷) A از هستها تنگی بود.

(۲۴۷۸) L ایجاد for واداد.

(۲۴۷۹) A and so L. B گریزانست نیست.

(۲۴۸۱) B Bul. and so A in marg. After this verse L adds:

قومی اندر آتش سوزان چو ورد \* قومی اندر گلستان بر رخ و درد

(۲۴۸۲) B طبیعی, with حکیمك written above.

(۲۴۸۴) A ع. B ع. A بر هوا. B قندیل.



پس زدفع خاطر اهل کمال \* جان فرعونان بماند اندر ضلال  
 ۲۴۹۰ پس زدفع این جهان و آن جهان \* مانده اند این بی رهان بی این و آن  
 سرگشی از بندگان ذو الجلال \* دانک دارند از وجود تو ملال  
 گهربا دارند چون پیدا کنند \* گاه هستی ترا شیدا کنند  
 کهربای خویش چون پنهان کنند \* زود تسلیم ترا طغیان کنند  
 آن چنانک مرتبه حیوانیست \* کو اسیر و سغبه انسانیت  
 ۲۴۹۵ مرتبه انسان بدست اولیا \* سغبه چون حیوان شناسش ای کیا  
 بند خود خواند احمد در رشاد \* جمله عالم را بخوان قل یا عباد  
 عقل تو همچون شتربان تو شتر \* می کشاند هر طرف در حکم مر  
 عقل عقلمند اولیا و عقلها \* بر مثال اشران تا انتها  
 اندر ایشان بنگر آخر زاعتبار \* يك فلاوزست جان صد هزار  
 ۲۵۰۰ چه فلاوز و چه اشربان بیاب \* دیده کآن دیده بیند آفتاب  
 نك جهان در شب بماند میخ دوز \* منتظر موقوف خورشیدست روز  
 اینت خورشیدی نهان در ذره \* شیر نر در پوستین بره  
 اینت دریای نهان در زیر گاه \* پا برین گاه هین منه در اشتباه  
 اشتباهی و گمانی در درون \* رحمت حقست بهر رهنمون  
 ۲۵۰۵ هر پیمبر فرد آمد در جهان \* فرد بود و صد جهانش در نهان  
 عالم کبری بقدرت سحر کرد \* کرد خود را در کهن نقشی نورد  
 ابلهانش فرد دیدند و ضعیف \* گئی ضعیف است آنک باشه شد حریف  
 ابلهان گفتند مردی بیش نیست \* وای آنکو عاقبت اندیش نیست

(۲۴۸۹) C خاطر for ظاهر corr. in marg.

(۲۴۹۰) C مانده اند بی این و آن این بی رهان corr. above.

(۲۴۹۲) L و جان (۲۴۹۶) L می کشاید (۲۴۹۷) L خویش را پنهان (۲۴۹۳) L

(۲۵۰۱) L با اشتباه AB Bul. (۲۵۰۲) و روز B. يك جهان L (۲۵۰۱)

(۲۵۰۴) AB فرد بود آن رهنایش در نهان B (۲۵۰۵) گمانی را درون AB (۲۵۰۴)

(۲۵۰۶) A وای او کو B (۲۵۰۸) کئی for که A (۲۵۰۷) عالی A (۲۵۰۶)



حقیر و بی‌خضم دیدن دیده‌های حسّ صالح و ناقة صالح را، چون خواهد که حق لشکری را هلاک کند در نظر ایشان حقیر نماید خصمان را و اندک اگرچه غالب باشد آن خصم و یَقْلِلْکُمْ فِیْ اَعْيُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا کَانَ مَفْعُولًا،

ناقه صالح بصورت بُد شُتُر \* پی بریدندش ز جهل آن قوم مُر  
 ۲۰۱۰ از برای آب چون خصمش شدند \* نان کور و آب کور ایشان بُدند  
 ناقة الله آب خورد از جوی و میغ \* آب حورا داشتند از حق دریغ  
 ناقة صالح جو جسم صالحان \* شد کمینی در هلاک طالحان  
 تا بر آن اُمت ز حکم مرگ و درد \* ناقة الله و سقیّاهَا چه کرد  
 شنه قهر خدا زیشان بچُست \* خونبهای اشتری شهری دُرُست  
 ۲۰۱۰ روح او چون صالح و تن ناقة است \* روح اندر وصل و تن در فاقه است  
 روح صالح قابل آفات نیست \* زخم بر ناقة بود بر ذات نیست  
 کس نیابد بر دل ایشان ظفر \* بر صدف آمد ضرر نی بر گهر  
 روح صالح قابل آزار نیست \* نور یزدان سُغْبَه کُفّار نیست  
 جسم خاکی را بدو پیوست جان \* تا بیآزارند و بینند امتحان  
 ۲۰۲۰ بی‌خبر کآزار این آزار اوست \* آب این خُم منّصل با آب جوست

Heading: Bul. om. و ناقة صالح. Bul. چون خدا خواهد که لشکری را.

(۲۰۱۱) AL Bul. جو و میغ. (۲۰۱۴) After this verse L adds:

روح صالح ناقة تن اشترست \* نفس گهره مرورا چون پی برست

(۲۰۱۰) ABL Bul. روح همچون صالح. In C v. ۲۰۱۰ follows v. ۲۰۱۷.

(۲۰۱۶) In L vv. ۲۰۱۶ and ۲۰۱۸ are transposed.

(۲۰۱۷) ABL Bul. om. See note on v. ۲۰۲۱.

(۲۰۱۹) In the first hemistich A has ,حق از آن پیوست با جسمی نهان, and so

in marg C.



ز آن نعلق کرد با جسی اله . تا که گردد جمله عالم را پناه  
 نافع جسم ولی را بنده باش . تا شوے با روح صالح خواجه تاش  
 گفت صالح چونک کردید این حسد . بعد سه روز از خدا نقیمت رسد  
 بعد سه روز دگر از جانستان . آفتی آید که دارد سه نشان  
 ۲۰۲۰ رنگ روی جملتان گردد دگر . رنگ رنگ مختلف اندر نظر  
 روز اول رویتان چون زعفران . در دوم رو سرخ همچون ارغوان  
 در سوم گردد همه روها سیاه . بعد از آن اندر رسد قهر اله  
 گر نشان خواهید از من زین وعید . گره نافع بسوے که دوید  
 گر توانیدش گرفتن چاره هست . ورنه خود مرغ امید از دام جست  
 ۲۰۲۰ کس نتانست اندر آن گره رسید . رفت در گهسارها شد ناپدید  
 گفت دیدیت آن قضا مبتم شدست . صورت اومیدرا گردن زدست  
 گره نافع چه باشد خاطرش . که بجا آید ز احسان و برش  
 گر بجا آید دلش رسنید از آن . ورنه نومیدیت و ساعدها گزان  
 چون شنیدند این وعید منکدر . چشم بنهادند و آنرا منتظر  
 ۲۰۲۰ روز اول روی خود دیدند زرد . میزدند از ناامیده آه سرد  
 سرخ شد روی همه روز دوم . نوبت اومید و توبه گشت گم  
 شد سیاه روز سوم روی همه . حکم صالح راست شد بی ملحه

(۲۰۲۱) Suppl. in marg. C. After this verse Bul. has v. ۲۰۱۷, with آید for آمد.

(۲۰۲۲) L کردند. (۲۰۲۰) C روز روی جملتان, corr. above. BL Bul. جمله تان.

(۲۰۲۷) A در سیم گردد. (۲۰۲۹) After this verse L adds:

چون شنیدند این ازو جمله بتک . در پی اشتر دویدند همچو سگ

(۲۰۲۰) After this verse Bul. adds:

همچو روح پاک کو از تنگ تن . میگریزد جانب رب الهین

(۲۰۲۱) B این قضا. AL Bul. امیدرا.

(۲۰۲۲) A که بجان آید. In C the ز before احسان has been added.

(۲۰۲۲) L ساعدرا. A Bul. نومیدید.



چون همه در ناامیدے رد شدند \* همچو مرغان در دو زانو آمدند  
 در نبی آورد جبریل امین \* شرح این زانو زدن را جائین  
 ۲۵۴۰ زانو آن تم زن که تعلیمت کند \* وز چین زانو زدن بیست کنند  
 منظر گشتند زخم قهررا \* قهر آمد نیست کرد این شهررا  
 صالح از خلوت بسوے شهر رفت \* شهر دید اندر میان دود و تفت  
 ناله از اجزای ایشان می شنید \* نوحه پیدا نوحه گویان ناپدید  
 ز استخوانهاشان شنید او نالها \* اشک خون از جانسان چون ژالها  
 ۲۵۴۵ صالح آن بشنید و گریه ساز کرد \* نوحه بر نوحه گران آغاز کرد  
 گفت ای قوی بیاطل زیسته \* وز شما من پیش حق بگریسته  
 حق بگفته صبر کن بر جورشان \* پندشان ده بس نماید از دورشان  
 من بگفته پند شد بند از جفا \* شیر پند از مهر جوشد وز صفا  
 بس که کردند از جفا بر جای من \* شیر پند افسرد در رگهای من  
 ۲۵۵۰ حق مرا گفته ترا لطفی دهم \* بر سر آن زخمها مرهم نهم  
 صاف کرده حق دلم را چون سما \* رفته از خاطرم جور شما  
 در نصیحت من شده بار دگر \* گفته امثال و سخنها چون شکر  
 شیر تازه از شکر انگخته \* شیر و شهدی با سخن آمیخته  
 در شما چون زهر گشته آن سخن \* زانک زهرستان بدیت از بیخ و بن  
 ۲۵۵۵ چون شوم غمگین که غم شد سرنگون \* غم شما بودیت اے قوم حرون  
 هیچ کس بر مرگ غم نوحه کند \* ریش سر چون شد کسی مو بر کند  
 رو بخود کرد و بگفت ای نوحه گر \* نوحه ات را می نیرزند آن نفر

همچو شیخان AB Bul. در ناامیدی سر زدند (۲۵۲۸) and so corr. in C. L.

آن شهررا ABL Bul. (۲۵۴۱) جبرئیل C (۲۵۲۹).

قوم Bul. (۲۵۴۶) صالح از خانه A (۲۵۴۲) corr. above.

کردید B Bul. (۲۵۴۹).

می برزد C. L. in marg. (۲۵۵۷) Suppl.



راست خوان کز خوانی مارا مبین . کیف آسی قل لِقَوْمٍ ظالمین  
 باز اندر چشم و دل او گریه یافت . رحمتی بی‌علتی در وی بتافت  
 ۲۵۶۰ قطره می‌بارید و حیران گشته بود . قطره بی‌علت از دریای جود  
 عقل او می‌گفت کین گریه ز چیست . بر چنان افسوسیان شاید گریست  
 بر چه می‌گری بگو بر فعلشان . بر سپاه کینه بدنعلشان  
 بر دل ناریک پُر زنگارشان . بر زبان زهر همچون مارشان  
 بر دم و دندان سگسارانیشان . بر دهان و چشم کژدم‌خانه‌شان  
 ۲۵۶۵ بر ستیز و تسخر و افسوسشان . شکر کن چون کرد حق محبوسشان  
 دستشان کز پایشان کز چشم کز . مهرشان کز صلحشان کز خشم کز  
 از پی، تقلید وز رایاتِ نقل . پا نهاده بر جمالِ پیرِ عقل  
 پیر خرنی جمله گشته پیر خرن . از ریای چشم و گوش، همدگر  
 از بهشت آورد بزدان بندگان . تا نمایدشان سفر پروردگان

در معنی آن که مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ،

۲۵۷۰ اهل نار و خلدرا بین هم‌دکان . در میانشان بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ  
 اهل نار و اهل نور آمیخته . در میانشان کوه قاف انگیخته  
 همچو در کان خاك و زر کرد اختلاط . در میانشان صد بیابان و رباط  
 همچنانک عَقْدُ دَرِّ دُرٍّ و شَبَّه . مختلط چون میهمان یکشبه  
 بجزرا نیش شیرین چون شکر . طعم شیرین رنگ روشن چون قمر

(۲۵۵۸) ABL Bul. راست خوانند، and so C in marg. L مبین . ABL

Bul. Bul. Bul. کیف آسی خلف قوم . (۲۵۵۹) CL دل و جسم .

(۲۵۶۲) A بر سپاه کینه‌توز بدنشان

(۲۵۶۷) C apparently نقل و رایات و نقل . A و ز رایات و نقل . and so corr. in C.

Bul. Bul. بر سر این پیر عقل AL . بر جمال این پیر عقل

(۲۵۶۸) C از زبان و چشم L . گشته پیر خرن L . پیر خرن به L . پیر خرن نی C

Heading: AB om. لا یبغیان .



۲۵۷۵ نیم دیگر تلخ همچون زهرِ مار \* طعم تلخ و رنگ مَظْلِمِ قیروزار  
 هر دو برهم می‌زنند از تحت و اوج \* بر مثال آب دریا موج موج  
 صورت برهم زدن از جسم تنگ \* اختلاط جانها در صلح و جنگ  
 موجهای صلح برهم می‌زند \* کینهها از سینهها بر می‌کند  
 موجهای جنگ بر شکل دگر \* مهرهارا می‌کند زیر و زیر  
 ۲۵۸۰ مهر تلخا را بشیرین می‌کشد \* زانک اصل مهرها باشد رَشَد  
 قهر شیرین را بتلخی می‌برد \* تلخ با شیرین کجا اندر خورد  
 تلخ و شیرین زین نظر ناید پدید \* از دریچه عاقبت دانند دید  
 چشم آخربین تواند دید راست \* چشم آخربین غرورست و خطاست  
 ای بسا شیرین که چون شکر بود \* لیک زهر اندر شکر مضمر بود  
 ۲۵۸۵ آنک زیرکتر بسو بشناسدش \* وآن دگر چون بر لب و دندان زدش  
 پس لبش رَدش کند پیش از گلو \* گرچه نعره می‌زند شیطان گلو  
 وآن دگر را در گلو پیدا کند \* وآن دگر را در بدن رسوا کند  
 وآن دگر را در حدت سوزش دهد \* خرج آن در دخل آموزش دهد  
 وآن دگر را بعد ایام و شهر \* وآن دگر را بعد مرگ از قعر گور  
 ۲۵۹۰ ور دهندش مهلت اندر قعر گور \* لا بُد آن پیدا شود یوم النشور  
 هر نبات و شکری را در جهان \* مهلتی پیدا است از دور زمان  
 سالها باید که اندر آفتاب \* لعل یابد رنگ و رخشانی و تاب  
 باز تره در دو ماه اندر رسد \* باز تا سالی گل احمر رسد  
 بهر این فرمود حق عز و جل \* سوره الانعام در ذکر اجل  
 ۲۵۹۵ این شنیدی مو بهویت گوش باد \* آب حیوانست خوردی نوش باد

از چشم تنگ L (۲۵۷۷) از تحت Bul. می‌زند A (۲۵۷۶) زهر و مار A (۲۵۷۵)

In ar دخل C (۲۵۸۸) شیطان کلو ACL (۲۵۸۶) در شکل Bul. (۲۵۷۹)

the second hemistich BL Bul. have دهد در جگردوزش ذوق آن زخم جگردوزش and so A in marg.

مرگ و نفخ صور L (۲۵۸۹)

سوره انعام L (۲۵۹۴) دو مه B (۲۵۹۲)



آب حیوانِ خوانِ مخوانِ این را سخن \* روحِ نو بین در تن حرفِ کهن  
 نکتۀ دیگر تو بشنو ای رفیق \* همچو جان او سخت پیدا و دقیق  
 در مقامی هست هم این زهر و مار \* از نصاریفِ خدایی خوش گوار  
 در مقامی زهر و در جایی دوا \* در مقامی کفر و در جایی روا  
 گرچه آنجا او گزند جان بود \* چون بدینجا در رسد درمان شود  
 آب در غوره نُرش باشد ولیک \* چون بآنگوری رسد شیرین و نیک  
 باز در خُم او شود تلخ و حرام \* در مقامِ سِرکگی نِعَمَ الْإِدَامِ  
 در معنی آنک آنچه ولی کند مرید را نشاید گستاخی کردن و همان  
 فعل کردن که حلوا طیب را زیان ندارد اما بیهار را زیان دارد  
 و سرما و برف انگور رسیده را زیان ندارد اما غوره را زیان دارد  
 که در راهست که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ  
 وَمَا تَأَخَّرَ نشده است،

گر ولی زهری خورد نوشی شود \* و خورد طالب سیه هوشی شود

زهر مار. Bul. این هم L. هست این چون زهر A (۲۵۹۸)

(۲۵۹۹) After this verse L adds:

در مقامی خار و در جایی چو گل \* در مقامی سرکه در جایی چو مل  
 در مقامی خوف و در جایی رجا \* در مقامی بخل و در جایی سخا  
 در مقامی فقر و در جایی غنا \* در مقامی قهر و در جایی رضا  
 در مقامی جور و در جایی وفا \* در مقامی منع و در جایی عطا  
 در مقامی درد و در جایی صفا \* در مقامی خاک و جایی کیمیا  
 در مقامی عیب و در جایی هنر \* در مقامی سنگ و در جایی گهر  
 در مقامی حنظل و جایی شکر \* در مقامی خشکی و جایی مطر  
 در مقامی ظلم و جایی محض عدل \* در مقامی جهل و جایی عین عقل

درمان بود. ABL Bul. (۲۶۰۰)

Heading: C om. آنک. A Bul. ولی کامل.

نشده است. ABL om. رسیده. ABL Bul. om. مریدانرا. Bul.



رَبِّ هَبْ لِي از سُلَيْمَانَ آمَدست \* که مده غیر مرا این مُلک و دست  
 ۲۶۰۵ تو مکن با غیر من این لطف و جود \* این حسد را ماند اما آن نبود  
 نکتہ لا يَنْبَغِي مَبْخُورَانِ بَجَانِ \* سِرِّ مِّنْ بَعْدِي زُبْحُلٍ او میدان  
 بلك اندر مُلک دید او صد خطر \* مو بمو مُلک جهان بُد بيمِ سِر  
 بيمِ سِر با بيمِ سِر با بيمِ دين \* امتحانی نیست مارا مثل این  
 پس سلیمان همتی باید که او \* بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو  
 ۲۶۱۰ با چنان قوت که او را بود هر \* موج آن مُلکش فرو می بست دم  
 چون برو بنشست زین اندوه گردد \* بر همه شاهانِ عالمِ رحم کرد  
 پس شفاعت کرد و گفت این مُلک را \* با کمالی ده که دادی مرا  
 هر کرا بدی و بکنی آن کرم \* او سُلیمانست و آنکس هر منم  
 او نباشد بَعْدِي او باشد مَعِي \* خود مَعِي چه بود منم بی مَدْعِي  
 ۲۶۱۵ شرح این فرضت گفتن لیک من \* باز می گردم بقصّه مرد و زن

## مخلص ماجرای عرب و جفت او،

ماجرای مرد و زن را مَخْلَصِي \* باز می جوید درون مَخْلَصِي  
 ماجرای مرد و زن افتاد نَقْل \* آن مثالِ نفسِ خود می دان و عقل  
 این زن و مردی که نَفْسست و خِرَد \* نیک بایستست بهر نیک و بد  
 وین دو بایسته درین خاکی سرا \* روز و شب در جنگ و اندر ماجرا  
 ۲۶۲۰ زن همی خواهد حویج خانقاه \* یعنی آبِ رُو و نان و خوان و جاه  
 نفس همچون زن پی چاره گری \* گاه خاکی گاه جوید سرورے  
 عقل خود زین فکرها آگاه نیست \* در دماغش جز غم الله نیست

بیم سر AC (۲۶۰۷) این نبود A (۲۶۰۵) . مال و دست A (۲۶۰۴)

شد شفیع و گفت این ملک و لوا AB Bul. (۲۶۱۲) and so in marg. C.

وین دو پابسته L (۲۶۱۹) . آنکس و before L om. . بختی آن کرم L (۲۶۱۴)

زن که پی C (۲۶۲۱) . خانگاه ABL . حواجج Bul. (۲۶۲۰)



گرچه سِرِّ قِصَّهٔ اَیْنِ دَانِهَسْتِ وَ دَامِ \* صَوْرَتِ قِصَّهٔ شِنُو اَکْنُونِ نَمَامِ  
 گَر بَیَّانِ مَعْنَوِی کَافِ شَدَّی \* خَلْقِ عَالَمِ بَاطِلِ وَ عَاطِلِ بُدَّی  
 ۲۶۲۵ گَر مَحَبَّتِ فِکْرَتِ وَ مَعْنِیَسْتِ \* صَوْرَتِ رُوزِهِ وَ نَمَازَتِ نِیَسْتِ  
 هَدِیَّهَی دُوسْتَانِ بَا هَمْدِگَرِ \* نِیَسْتِ اَنْدَرِ دُوسْتِی اِلَّا صُورِ  
 نَا گَوَایِ دَادِهٔ بَاشَدِ هَدِیَّهَی \* بَرِ مَحَبَّتِهَایِ مُضَمَّرِ دَرِ خَفَا  
 زَانِکِ اِحْسَانِیَّهِی ظَاهِرِ شَاهِدِنْدِ \* بَرِ مَحَبَّتِهَایِ سِیَّرِ اَیْ اَرَجَمِنْدِ  
 شَاهِدَتِ گِهٔ رَاسَتِ بَاشَدِ گِهٔ دَرُوعِ \* مَسْتِ گَایِ اَزِ مِی وَ گَایِ زُدُوعِ  
 ۲۶۲۶ دُوعِ خُورْدِهٔ مَسْتِ پِیْدَا کِنْدِ \* هَایِ وَ هُو وَ سِرْگَرَانِیَّهَی کِنْدِ  
 اَن مَرَابِی دَرِ صِیَامِ وَ دَرِ صَلَاةِ \* نَا گَمَانِ اَیْدِ کِهٔ اُو مَسْتِ وَ لَا سَتِ  
 حَاصِلِ اَفْعَالِ پِرونی دِیگَرِ سَتِ \* نَا نِشَانِ بَاشَدِ بَرِ اَنجِ مُضَمَّرِ سَتِ  
 بَا رَبِّ اَن تَمِییزِ دِهٔ مَارَا بَخُوَا سَتِ \* نَا شِنَاسِیْمِ اَن نِشَانِ کَثْرِ زِ رَاسَتِ  
 حَسَنًا رَا تَمِییزِ دَانِی چُونِ شُودِ \* اَنکِ حَسِ یَنْظُرِ یَنْوَرِ اَللَّهِ بُوْدِ  
 ۲۶۲۷ وَرِ اَثَرِ نَبُودِ سَبَبِ هَمِ مَظْهَرِ سَتِ \* هَمچُو خُوبِشِی کَزِ مَحَبَّتِ مُخْبَرِ سَتِ  
 چُونکِ نُورِ اَللَّهِ دَرِ اَیْدِ دَرِ مِشَامِ \* مَرِ اَثَرِ رَا یَا سَبَبِ نَبُوی غَلَامِ  
 نَا مَحَبَّتِ دَرِ دَرُونِ شَعْلِهٔ زَنْدِ \* زَفْتِ گَرْدِ وَ زِ اَثَرِ فَارِغِ کِنْدِ  
 حَاجَتِشِ نَبُودِ پِی اَعْلَامِ مِهرِ \* چُونِ مَحَبَّتِ نُورِ خُودِ زِدِ بَرِ سِیْهَرِ  
 هَسْتِ تَفْصِیْلَاتِ نَا گَرْدِ نَمَامِ \* اَیْنِ سَخْنِ لَیْکِنِ بَچُو نُو وَ اَلسَّلَامِ

عاطل و باطل ABL Bul. (۲۶۲۴) . دانست C Bul. (۲۶۲۴)

بر خفا C (۲۶۲۷) . صوم نمازت L . نمازت before و om. C (۲۶۲۵)

های هوی AB (۲۶۲۰) . باشد for گوید Bul. (۲۶۲۹) . سر ارجمند CL (۲۶۲۸)

حاصل فعل L (۲۶۲۲) . های و هوی سرگرانیهها L Bul.

A (۲۶۲۶) . کثر راست C ، کثر و راست A . این تمییز AB Bul. (۲۶۲۴)

نبود آنک نور حقش شد امام \* مر اثررا یا سیهرا غلام

and so Bul. and C in marg. L نبود غلام . In B v. ۲۶۲۶, as it stands in the text, is followed by the verse found in A Bul.

یا محبت C om. B (۲۶۲۷)

تفصیلات A (۲۶۲۹)



۲۶۴۰. وَأَنَّكَ أَنْ مَعْنَى دَرَبِن صَوْرَتِ بَدِيد \* صَوْرَتِ از مَعْنَى قَرِيبَتِ و بَعِيدِ  
در دلالتِ هِجْوِ آبِ اَنْدِ و دَرخْتِ \* چَوْنِ بِمَاهِيَّتِ رَوِي دُوْرِنْدِ سَخْتِ  
نَبْرِكِ مَاهِيَّتِ و خَاصِّيَّتِ كُو \* شَرْحِ كُنْ اِحْوَالِ اَنْ دُو مَاهِرُو

دل نهدن عرب بر التماس دلبر خویش و سوگند خوردن که

درین تسلیم مرا حیلتي و امتحانی نیست،

مرد گفت اکنون گذشتم از خلاف \* حکم داری تیغ برگش از غلاف  
هرچ گوئی من ترا فرمان برم \* در بد و نیک آمد آن نسگرم  
۲۶۴۵. در وجود تو شوم من منعدم \* چَوْنِ مَحَبَّتِمْ حُبِّ يَعْنِي وَ اِصْمِ  
گفت زن آیا عجب یار منی \* بَا بِحِيلَتِ كَشْفِ سِرِّمْ مِیَكْنِي  
گفت واللّه عالم السِّرِّ اَلْخَفِي \* كَافَرِيْدِ از خَاكِ اَدَمِ را صَفِي  
در سه گز قالب که دادش و نمود \* هَرْجِ دَرِ الوَاحِ و دَرِ اَروَاحِ بُوْدِ  
تا ابد هرچ بود او پیش پیش \* دَرَسِ كَرْدِ از عِلْمِ اَلْاَسْمَاءِ خُوِشِ  
۲۶۵۰. تا مَلَكِ بِي خُوْدِ شُدِ از تَدْرِيسِ او \* قُدْسِ دِیْگَرِ یَاْفَتِ از تَقْدِيسِ او  
آن گشادیشان کز آدم رُو نمود \* دَرِ گِشَادِ اَسْمَانِ اِشَانِ نَبُوْدِ  
در فراخی عرصه آن پاک جان \* تَنگِ اَمَدِ عَرِصَةُ هَفْتِ اَسْمَانِ  
گفت پیغمبر که حق فرموده است \* مَن نَكْنُجِمِ دَرِ خُمِ بَالَا و پَسْتِ  
در زمین و آسمان و عرش نیز \* مَن نَكْنُجِمِ اِیْنِ یَقِيْنِ دَانِ اِیْ عَزِيزِ

وَأَنَّكَ این L. وَأَنَّكَ أَنْ for گرچه شد. AB Bul. (۲۶۴۰)

Heading: Bul. مرد عرب. In C مرد is suppl. above. Bul. زن for دلبر.

گفت زن: AB Bul. in the first hemistich: (۲۶۴۶) آن for وی. Bul. (۲۶۴۴)

و. A om. (۲۶۴۸) and so C in marg. آهنگ برم می کنی

در فضای عرصه L (۲۶۵۲). گشاد ایشان. Bul. (۲۶۵۱)

در خم ABCL پیغامبر (۲۶۵۲). AB Bul. در بالا. and so corr. in C. In B is written above the line.



۲۶۵۰ در دل مومن بگنجم اے عجب \* گر مرا جو بی در آن دها طلب  
 گفت اَدْخُلْ فِي عِبَادِي تَلْتَفِي \* جَنَّةٌ مِنْ رُوَيْتِي يَا مُتَفِي  
 عرش با آن نورِ با پهنای خویش \* چون بدید آنرا برفت از جایِ خویش  
 خود بزرگیِ عرش باشد بس مدید \* لِيَكْ صَوْرَتِ كَيْسْتِ چُونِ مَعْنَى رَسِيدِ  
 پس مَلَكٌ می گفت مارا پیش ازین \* اَلْفَتَى مِی بُوْدِ بَرِ گَرْدِ زَمِينِ  
 ۲۶۶۰ تخمِ خدمتِ بَرِ زَمِينِ مِی کَاشْتِيمِ \* اَنْ نَعْلُقَ مَا عَجَبِ مِی دَاشْتِيمِ  
 کین نعلقِ چيست با آن خاکمان \* چون سرشتِ ما بُدست از آسمان  
 اِلْفِ مَا اِنْوَارِ بَا ظَلَمَاتِ چيست \* چُونِ تَوَانِدِ نُوْرِ بَا ظَلَمَاتِ زَيْسْتِ  
 آدما آن اِلْفِ از بویِ تو بود \* زَا نَكْ جِسْمَتِ رَا زَمِينِ بُد تَارِ و بُوْدِ  
 جِسْمِ خَاكْتِ رَا اَزِينْجَا بَا فْتَنْدِ \* نُوْرِ پَاكْتِ رَا دَرِينْجَا بَا فْتَنْدِ  
 ۲۶۶۵ این که جانِ ما ز رُوحِ تِی یافتست \* پِشِ پِشِ اَزِ خَاكِ اَنْ مِی تَا فْتَنْسْتِ  
 در زمین بودیم و غافل از زمین \* غَا فْلِ اَزِ گَنْجِي كِه دَرِ وِي بُدِ دَفِينِ  
 چون سفر فرمود مارا زان مقام \* نَلَخِ شَدِ مَارَا اَزِ اَنْ تَحْوِيلِ كَامِ  
 تا که حُجَّتْهَا مِی گَفْتِیْمِ مَا \* كِه بَجَايِ مَا كِي آيْدِ اے خُدَا  
 نورِ این تسبیح و این تهلیل را \* مِی فَرُوشِ بِهَرِ قَالِ و قِبَلِ رَا  
 ۲۶۷۰ حکمِ حقِ گسَردِ بِهَرِ مَا بَسَاطِ \* كِه بَگُوِيْدِ اَزِ طَرِيْقِ اِنْبِسَاطِ  
 هرچه آید بر زبانان بی حذر \* هَمْچُو طِفْلَانِ بَگَانِهِ بَا پَدْرِ  
 زَانَكِ اَيْنِ دَمَهَا چِه گر نالایق است \* رَحْمَتِ مِنْ بَرِ غَضَبِ هَمْ سَابِقِ اسْتِ  
 از پی اظهارِ این سَبَقِ اِي مَلَكِ \* دَرِ تُو بِنَهْمِ دَاعِيَهْ اِشْكَالِ و شَكِ  
 تا بگویی و نگیم بر تو من \* مَسْكِرِ حِلْمِ نِيَارْدِ دَمِ زَدَنِ

مدید for بدید. Bul. (۲۶۵۸) . بدید اورا L (۲۶۵۷) . این عجب Bul. (۲۶۵۰)

and so corr. in C. ABL Bul. زمین. Bul. (۲۶۶۰) ABL Bul. (۲۶۶۱) ABL Bul. (۲۶۵۹) ABL Bul. هر ملك, and so corr. in C. corr. in C.

در زمین. Bul. (۲۶۶۰) ABL Bul. (۲۶۶۱) ABL Bul. (۲۶۶۲) A جسمش را A (۲۶۶۳) bis. L in the second AL یافتند (۲۶۶۴) . غافل در زمین L و. Bul. om. (۲۶۶۶)

چه گر for اگر B (۲۶۷۲) . گسَرده A (۲۶۷۰) . که آید BL Bul. (۲۶۶۸)



۲۶۷۵ صد پدر صد مادر اندر حلم ما \* هر نفس زاید در افتد در فنا  
 حلم ایشان کف بحر حلم ماست \* کف رود آید ولی دریا بجاست  
 خود چه گویم پیش آن دُر این صدف \* نیست الا کف کف کف کف  
 حق آن کف حق آن دریای صاف \* که امتحانی نیست این گفت و نه لاف  
 از سر مهر و صفا است و خضوع \* حق آنکس که بدو دارم رجوع  
 ۲۶۸۰ گر بپیشست امتحانست این هوس \* امتحان را امتحان کن یکنفس  
 سر مپوشان تا پدید آید سرم \* امر کن تو هرچ بر وی قادرم  
 دل مپوشان تا پدید آید دلم \* تا قبول آرم هر آنچه قابلم  
 چون کنم در دست من چه چاره است \* در نگر تا جان من چه کاره است

### تعیین کردن زن طریق طلب روزی کدخدای خود را و قبول کردن او

گفت زن يك آفتابی تافتست \* عالمی زو روشنایی یافتست  
 ۲۶۸۵ نایب رحمان خلیفه کردگار \* شهر بغدادست از وی چون بهار  
 گر بپیوندی بدان شه شه شوی \* سوی هر ادبیر تاگی می روے  
 همنشینی مَقْبِلان چون کیهیاست \* چون نظرشان کیهیابی خود کجاست  
 چشم احمد بر ابو بگری زده \* او زيك نصدیق صدیقی شد  
 گفت من شه را پذیرا چون شوم \* بی بهانه سوی او من چون روم  
 ۲۶۹۰ نسبتی باید مرا یا حیلتی \* هیچ پیشه راست شد بی آلتی  
 همچو آن مجنون که بشنید از یکی \* که مرض آمد بایلی اندکی

دادم رجوع L. مهر صفا C (۲۶۷۹). کامتحانی ABL Bul. (۲۶۷۸).

Heading: Bul. om. طریق.

(۲۶۸۶) C در هر سوی، perhaps originally درویش. BL Bul. ادبار، and so corr. in C. (۲۶۸۸) ABL Bul. آمد، and so in marg. C.

همچو مجنونی ABL (۲۶۹۱).



گفت آوه بی بهانه چون روم \* ور بمانم از عبادت چون شوم  
 لَبَنِي كُنْتُ طَبِيبًا حَازِقًا \* كُنْتُ أَمْشِي نَحْوَ لَيْلِي سَابِقًا  
 قُلْ تَعَالَوْا كُفُّوا حَقِّ مَارَا بَدَانَ \* نَا بُوْد شَرْمِ اِشْكَنِ مَارَا نَشَانَ  
 ۲۶۹۰ شب پرانرا گر نظر و آلت بُدی \* روزشان جَوْلان و خوش حالت بُدی  
 گفت چون شاه کرم میدان رود \* عینِ هر بی آلتی آلت شود  
 زَانِكَ اَلْتِ دَعْوَيْسَتْ وَ هَسْتِي اَسْتِ \* كَارِ دَمِ بِي اَلْتِي وَ پَسْتِي اَسْتِ  
 گفت گی بی آلتی سودا کنم \* نَا نَه مِنْ بِي اَلْتِي پيدا کنم  
 پس گواهی بایدم بر مُفلسی \* نَا مَرَا رَحْمِي كُنْدِ دَرِ مُفَلْسِي  
 ۲۷۰۰ نو گواهی غیر گفت و گو و رنگ \* وَ اِنْمَا نَا رَحْمِ اَرْدِ شَاهِ شَنَكِ  
 کین گواهی که زگفت و رنگ بُد \* نَزِدِ اَنْ قَاضِي اَلْقَضَا اَنْ جَرَحِ شَدِ  
 صدق میخواهد گواهی حالِ او \* نَا بَتَابِدِ نَوْرِ اَوْ بِي قَالِ اَوْ

هدیه بردن عرب سبوی آب باران از میان بادیه سوی بغداد

بامیر المؤمنین بر پنداشت که آنجا هم قیط آبست،

گفت زن صدق آن بود که بود خوش \* پاك بر خیزند از مجهودِ خویش  
 آب بارانست مارا در سبوی \* مِلْكَتِ وَ سَرْمَايَه وَ اَسْبَابِ نَوِ  
 ۲۷۰۰ این سبوی آبرا بر دار و رو \* هَدِيَه سَازِ وَ پِشِ شَاهِنشَاهِ شَوِ  
 گو که مارا غیر این اسباب نیست \* دَرِ مَفَازَه هِیچِ بَه زَبَنِ اَبِ نِیَسْتِ  
 گر خزینش پر زرست و گوهرست \* اَبِنِ چَنِینِ اَبَشِ نِیَايِدِ نَادِرِسْتِ

(۲۶۹۴) A om.

(۲۶۹۵) A om.

(۲۶۹۹) AL B. رحمی کند شاه غنی

. تا شهی رحم کند با مونی. Bul. رحمی کند با مونی

(۲۷۰۱) L کین گواهان کش

. میخواهی (۲۷۰۲) L. Bul. القضاء. زگفت و رنگ بد

Heading: Bul. که آنجا الخ. A om. بامیر المؤمنین for با خلیفه

(۲۷۰۳) AB Bul. بر خیزی تو. and so corr. in C. In L this and the following verse are transposed.

(۲۷۰۷) C Bul. خزینش. L. خزینه پر زرز. B Bul. پر متاع

. نیاید for نباشد. ABL Bul. فاخرست, and so A in marg. and C in marg.



چيست آن كوزه بنِ محصورِ ما \* اندرو آبِ حواسِ شورِ ما  
 ای خداوند این خم و كوزه مرا \* در پذیر از فضلِ الله اشتری  
 ۲۷۱۰ كوزه با پنج لوله پنج حس \* پاك دار این آبرای از هر نجس  
 تا شود زین كوزه منفذِ سوی بحر \* تا بگیرد كوزه من خوی بحر  
 تا چو هدیه پیشِ سلطانِ ببری \* پاك بیند باشدش شه مشتری  
 بی‌نهایت گردد آبش بعد از آن \* پُر شود از كوزه من صد جهان  
 لولها بر بند و پُر دارش زخم \* گفت غَضُوا عَنْ هَوَا أَبْصَارِكُمْ  
 ۲۷۱۵ ریش او پُر باد کین هدیه کراست \* لایق چون او شهبی اینست راست  
 زن نمی‌دانست کآنجا بر گذر \* جوی جیحونست شیرین چون شکر  
 در میان شهر چون دریا روان \* پُر زکشتنها و شست ماهیان  
 رُو پُر سلطان و کار و بار بین \* حَسَّ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ بَيْنَ  
 این چنین حسها و إدراكاتِ ما \* قطره باشد در آن انهارها

درند در دوختن زن عرب سبوی آب باران را و مهر نهادن  
 بروی از غایت اعتقاد عرب،

۲۷۲۰ مرد گفت آری سبورا سر بیند \* هین که این هدیهست مارا سودمند  
 در نمد در دوز تو این كوزه‌ها \* تا گشاید شه بهدیه روزه‌ها  
 کین چنین اندر همه آفاق نیست \* هیچ آبی این چنین راواق نیست

عن هوی L (۲۷۱۴). كوز از written below C (۲۷۱۰).

هست جاری دجله همچون شکر. AB Bul. جسر جیحونست C. در گذر L (۲۷۱۶).  
 so in marg. C. شصت A (۲۷۱۷).

در آن نهر صفا B. در آن بحر صفا AL Bul. (۲۷۱۹).

Heading: ABL Bul. om. در after نمد. The words از غایت اعتقاد عرب are  
 erased in C and omitted in Bul.

جز رحيق و مایه اذواق and so C (۲۷۲۲) ABL Bul. in the second hemistich  
 in marg.



زَانِك ايشان زآبهای تلخ و شور . دایما پُر عِلْتَانِد و نیم کور  
 مرغ کَاب شور باشد مَسْکَنَش . او چه داند جای آبِ روشنش  
 ۲۷۲۵ ای که اندر چشمه شورست جات . تو چه دانی شَطَّ و جَبَّحُون و فُرَات  
 ای تو نارسته ازین فانی رباط . تو چه دانی مَحْو و سُکْر و انبساط  
 ور بدانی نَقَات از آب و جدست . پیش تو این نامها چون آبجدست  
 ابجد و هَوَز چه فاش است و پدید . بر همه طفلان و معنی بس بعید  
 پس سبو بر داشت آن مردِ عرب . در سفر شد می کشید این روز و شب  
 ۲۷۳۰ بر سبو لرزان بُد از آفاتِ دهر . هم کشیدش از بیابان تا بشهر  
 زن مصلّا باز کرده از نیاز . رَبِّ سَلِّمْ وِرْد کرده در نماز  
 که نگهدار آب مارا از خسان . یا رَبَّ آن گوهر بدان دریا رسان  
 گرچه شویم آگه است و پُر فَنَسْت . لیک گوهر را هزاران دشمنست  
 خود چه باشد گوهر آبِ گوثرست . قطره زینست کاصل گوهرست  
 ۲۷۳۵ از دعاهای زن و زاری او . وز عمر مرد و گران باری او  
 سالر از دزدان و از آسیب سنگ . برد نا دار آنخلافه بی درنگ  
 دید درگاهی پُر از انعامها . اهلِ حاجت گُتربده دامها  
 دمبدم هر سوه صاحب حاجتی . یافته زان در عطا و خلعتی  
 بهر گبر و مومن و زیبا و زشت . همچو خورشید و مطربل چون بهشت  
 ۲۷۴۰ دید قومی در نظر آراسته . قوم دیگر منتظر بر خاسته  
 خاص و عامه از سلیمان تا بمور . زند گشته چون جهان از نفخ صور  
 اهلِ صورت در جواهر یافته . اهلِ معنی بحرِ معنی یافته  
 آنک بی همت چه با همت شد . و آنک با همت چه با نعت شد

(۲۷۲۲) A تلخ شور . (۲۷۲۸) A بر همه طفلان written above.

(۲۷۲۹) ABL Bul. می کشیدش . (۲۷۳۲) Bul. هم نگه دار . L یا رب این دُررا .

(۲۷۳۹) Bul. بل for فی . (۲۷۴۱) C عام و خاص .

(۲۷۴۲) L بحر for بهر . A دُر و جواهر یافته .



در بیان آنک چنانک گدا عاشق کرمست و عاشق کریم کرم کریم  
 هم عاشق گداست اگر گدارا صبر بیش بود کریم بر در او آید  
 و اگر کریمرا صبر بیش بود گدا بر در او آید اما صبر  
 گدا کمال گداست و صبر کریم نقصان اوست،

بانگ می آمد که ای طالب بیا \* جود محتاج گدایان چون گدا  
 جود می جوید گدایان و ضعیف \* همچو خوبان کآینه جویند صاف ۲۷۴۵  
 روی خوبان زآینه زیبا شود \* روی احسان از گدا پیدا شود  
 پس ازین فرمود حق در وَالضُّحَى \* بانگ کم زن ای محمد بر گدا  
 چون گدا آینه جودست هان \* دم بود بر روی آینه زبان  
 آن یکی جودش گدا آرد پدید \* و آن دگر بخشد گدایانرا مزید  
 پس گدایان آینه جود حقانند \* و آنک با حقد جود مطلقانند ۲۷۵۰  
 و آنک جز این دوست او خود مرده ایست \* او برین در نیست نقش پرده ایست

فرق میان آنک درویشست بخدا و تشنه خدا و میان آنک

درویشست از خدا و تشنه غیر است،

نقش درویشست او فی اهل نان \* نقش سگرا تو مینداز اسنخوان

Heading: A om. و عاشق کریم.

و. L om. (۲۷۴۵) کای طالب B. می آید C (۲۷۴۴)

پرده است L. و آنک جز این دو بود خود مرده است L (۲۷۵۰)

(۲۷۵۱) After this verse Bul. adds:

آنکه درویش خدا شد بی ریا \* بود دلبنده رضای کبریا

Heading: Bul. غیر اوست.

After this verse L adds: (۲۷۵۲) L و فی او اهل جان

ایک درویشی که بسته غیر شد \* او حقیر و ابله و بی خیر شد



فقر لقمه دارد او فی فقر حق \* پیش نقش مرده کم نه طبق  
 ماهی خاکی بود درویش نان \* شکل ماهی لیک از دریا رهان  
 مرغ خانه است او نه سیمرغ هوا \* لوت نوشد او ننوشد از خدا  
 عاشق حقت او بهر نوال \* نیست جانش عاشق حسن و جمال  
 گر نوهم می کند او عشق ذات \* ذات نبود وهم آسما و صفات  
 وهم زابیده زاوصاف و حدست \* حق نزابیدست او لم یولد است  
 عاشق تصویر و وهم خویشتن \* گی بود از عاشقان ذوالهین  
 عاشق آن وهم اگر صادق بود \* آن مجازش تا حقیقت می گشد  
 شرح می خواهد بیان این سخن \* لیک م ترسم ز افهام کهن  
 فهمهای کهنه کونه نظر \* صد خیال بد در آرد در فکر  
 بر سماع راست هر کس چیر نیست \* لقمه هر مرغکی انجیر نیست  
 خاصه مرغی مرده پوسیده \* پر خیالی اعمی بی دیده  
 نقش ماهی را چه دریا و چه خاک \* رنگ هندورا چه صابون و چه زاک  
 نقش اگر غمگین نگاری بر ورق \* او ندارد از غم و شادی سبق  
 صورتش غمگین و او فارغ از آن \* صورتش خندان و او زان بی نشان  
 وین غم و شادی که اندر دل خطیست \* پیش آن شادی و غم جز نقش نیست  
 صورت خندان نقش از بهر تست \* تا از آن صورت شود معنی درست

(۲۷۵۸) AB Bul. in the first hemistich *وهم مخلوقست مولود آمدست* and so in marg. C.

(۲۷۵۹) AB Bul. om. و.

(۲۷۶۰) AB Bul. *با حقیقت کش شود*, and so in marg. C. L *با حقیقت*.

(۲۷۶۴) Bul. *نادیده*, corr. in marg. C. *پر خیال*. A *مرده و پوسیده*.

(۲۸۶۶) Suppl. in marg. C. L *در ورق*.

(۲۷۶۷) C *نقش اگر غمگین*, corr. above. L *خندان* for *غمگین*, corr. in marg.

(۲۷۶۸) B *اندر دل خفیست*. After this verse Bul. has:

صورت غمگین نقش از بهر ماست \* تا که مارا یاد آید راه راست

So in marg. C with *خندان* for *غمگین* and *توست* for *ماست*.

(۲۷۶۹) CL *شوی معنی* L. *ماست* has been altered to *تست* in C. *صورت غمگین نقش* CL.



۲۷۷۰ نقشه‌هایی کاندربین گرما بهاست \* از برون جامه‌کن چون جامه‌است  
تا برونی جامه‌ها بینی و بس \* جامه بیرون کن در آ ای هم نفس  
زانک با خامه درون سوراخ نیست \* تن زجان جامه زتن آگاه نیست

پیش آمدن نقیبان و دربانان خلیفه از بهر اکرام اعرابی  
و پذیرفتن هدیهٔ او را،

آن اعرابی از بیابان بعید \* بر در دار الخلافه چون رسید  
پس نقیبان پیش اعرابی شدند \* بس گلاب لطف بر جیبش زدند  
۲۷۷۵ حاجت او فهمشان شد بی مقال \* کار ایشان بد عطا پیش از سؤال  
پس بدو گفتند یا وجه العرب \* از کجایی چونی امر راه و تعب  
گفت وجهم گر مرا وجهی دهید \* بی وجوهم چون پس پشتم نهید  
ای که در روتان نشان مهتری \* فرتان خوشتر ز زر جعفری  
ای که يك دیدارتان دیدارها \* ای نثار دیدتان دینارها  
۲۷۸۰ ای همه بنظر بنور الله شد \* از بر حق بهر بخشش آمد  
تا زیند آن گیاهای نظر \* بر سر مسهای اشخاص بشر  
من غریبم از بیابان آمدم \* بر امید لطف سلطان آمدم  
بوی لطف او بیابانها گرفت \* ذرهای ریگ هم جانها گرفت  
تا بدینجا بهر دینار آمدم \* چون رسیدم مست دیدار آمدم  
۲۷۸۵ بهر نان شخصی سوی نانوا دويد \* داد جان چون حسن نانبارا بدید  
بهر فرجه شد یکی ناگلستان \* فرجه او شد جمال باغبان

تا برون جامه‌ها AC (۲۷۷۱) . کاندربین حتماً بهاست L (۲۷۷۰)

بر رویش زدند L and so C in marg. , پیش او باز آمدند B (۲۷۷۴)

دیدتار Bul, نثار دینتار AB (۲۷۷۹) . ریج و تعب L (۲۷۷۶)

بهر بخشش در بر شه Bul. and so C in marg. , بهر بخشش از بر شه آمد AB (۲۷۸۰)

سوی نانبارا Bul. ABL (۲۷۸۵) . بشر for نظر A (۲۷۸۱)



همچو اعرابی که آب از چه کشید \* آب حیوان از رخ یوسف چشید  
رفت موسی کاتش آرد او بدست \* آتشی دید او که از آتش برست  
جست عیسی تا رهد از دشمنان \* بردش آن جستن بچارم آسمان  
۲۷۹۰ دام آدم خوشه گندم شد \* تا وجودش خوشه مردم شد  
باز آید سوی دام از بهر خور \* ساعد شه یابد و اقبال و فر  
طفل شد مکتب پی کسب هنر \* بر امید مرغ با لطف پدر  
پس زمکتب آن یکی صدری شد \* ماهگانه داده و بدره شد  
آمد عباس حرب از بهر کین \* بهر قمع احمد و استیز دین  
۲۷۹۵ گشته دین را تا قیامت پشت و رو \* در خلافت او و فرزندان او  
من برین در طالب چیز آمدم \* صدر گشتم چون بدهلینز آمدم  
آب آوردم بنحفه بهر نان \* بوی نانم برد تا صدر جان  
نان برون راند آدورا از بهشت \* نان مرا اندر بهشتی در سرشت  
رستم از آب و زنان همچون ملک \* بی غرض گرم برین در چون فلک  
۲۸۰۰ بی غرض نبود بگردش در جهان \* غیر جسم و غیر جان عاشقان

(۲۷۸۷) In the second hemistich C repeats the second hemistich of v. ۲۷۸۶, corr. in marg. In L this and the following verse are transposed.

(۲۷۹۲) A کسب و هنر B یا لطف.

(۲۷۹۲) L ماهیانه, corr. in marg.

(۲۷۹۵) After this verse L adds:

آمد عمر بقصد مصفا \* تیغ در کف بسته او میثاقها  
گشته اندر شرع امیر المومنین \* پیشوا و مقتدای اهل دین  
آن علف کش سوی ویرانها شد \* بیخبر بر گنج ناگه ره زده  
تشنه آمد سوی جوی آب در \* دید اندر جوی خود عکس قمر

(۲۷۹۶) Bul. درین در.

(۲۷۹۷) AL تا صدر جهان.

(۲۷۹۹) CL بی عرض L Bul. درین در.

(۲۸۰۰) L بی عرض.



در بیان آنک عاشق دنیا بر مثال عاشق دیوار بست که برو تاب  
 آفتاب زند و جهد و جهاد نکرد تا فهم کند که آن تاب و رونق  
 از دیوار نیست از قرص آفتاب است در آسمان چهارم لاجرم  
 کلی دل بر دیوار نهاد چون پرتو آفتاب با آفتاب پیوست او  
 محروم ماند ابدًا و حیل بینم و بین ما یشتهون،

عاشقانِ گلّ نی عشاقِ جزو \* ماند از گلّ آنک شد مشتاقِ جزو  
 چونک جزوی عاشقِ جزوی شود \* زود معشوقش بگلّ خود رود  
 ریشِ گاو، بندِ غیر شد او \* غرق شد کف در ضعیفی در زد او  
 نیست حاکم تا کند بیمارِ او \* کارِ خواجه خود کند یا کارِ او

مثل عرب إذا زینت فآزنِ باحرّة و إذا سرقت فأسرقِ الدرّة،

۲۸۰۵ فآزنِ باحرّة پی، این شد مثل \* فأسرقِ الدرّة بدین شد منتقل  
 بندِ سوی خواجه شد او ماند زار \* بوی گلّ شد سوی گلّ او ماند و خار  
 او بماند دور از مطلوبِ خویش \* سعی ضایع رنج باطل پای ریش  
 همچو صیّادی که گیرد سایه \* سایه گی گردد ورا سرمایه  
 سایه مرغی گرفته مرد سخت \* مرغ حیران گشته بر شاخ درخت  
 ۲۸۱۰ کین مدمّغ بر که میخندد عجب \* اینت باطل اینت پوشید سبب

Heading: Bul. om. کلی. Bul. نافت for زند.

بند غیر آمد او. ABL Bul. ریش گاوی AL (۲۸۰۲). نه این عشاق L (۲۸۰۱).

غرفه شد. ABL Bul. آمد for آید. C. L. has آمد for آید. and so in marg.

خوار A. و. ABL Bul. om. بوی گلّ سوی گلّ آمد B (۲۸۰۶). الدرّ A (۲۸۰۵).

سرمایه for همسایه C (۲۸۰۸). سعی باطل رنج ضایع L (۲۸۰۷).

پوشید BL. بر کی AC (۲۸۱۰).



ور تو گوی جزو پیوسته گُلست \* خار مبخور خار پیوسته گُلست  
 جُزویك رو نیست پیوسته بگل \* ورنه خود باطل بُدی بعث رُسل  
 چون رسولان از پی پیوستن اند \* پس چه پیوندندشان چون يك تن اند  
 این سخن پایان ندارد ای غلام \* روز بیگه شد حکایت کن تمام

سپردن عرب هدیه را یعنی سبورا بغلامان خلیفه،

آن سبوی آب را در پیش داشت \* تخم خدمت را در آن حضرت بکاشت  
 گفت این هدیه بدان سلطان برید \* سایل شهر را زحاجت و خرید  
 آب شیرین و سبوی سبز و نو \* ز آب بارانی که جمع آمد بگو  
 خند می آمد نقیبانرا از آن \* لیک پذیرفتند آنرا همچو جان  
 زانک لطف شاه خوب با خبر \* کرده بود اندر همه ارکان اثر  
 خوی شاهان در رعیت جا کند \* چرخ اخضر خالک را خضرا کند  
 شه چو حوضی دان و هر سو لولها \* وز همه آب روان چون دُولها  
 چونک آب جمله از حوضیست پاک \* هر یکی آبی دهد خوش ذوقناک  
 و در آن حوض آب شورست و پلید \* هر یکی لوله همان آرد پدید  
 زانک پیوستهست هر لوله بحوض \* خوض کن در معنی این حرف خوض  
 لطف شاهنشاه جان بی وطن \* چون اثر کردست اندر کل تن  
 لطف عقل خوش نهاد خوش نسب \* چون همه تن را در آرد در ادب  
 عشق شنگ بی قرار بی سکون \* چون در آرد کل تن را در جنون

(۲۸۱۱) AB Bul. خار مقرون گلست.

(۲۸۱۲) ABL Bul. جزویك رو.

(۲۸۱۳) C om. پیوندیدشان C.

(۲۸۱۷) C جمع آید.

(۲۸۲۱) AB Bul.

شه چو حوضی دان حشم چون لولها \* آب از لوله روان در کولها

and so C in marg. L in the second hemistich has the same reading as AB Bul.

(۲۸۲۵) L اثرها کرد B. کردست بین در کل تن.

(۲۸۲۷) Bul. و بی سکون. و خوش نسب A (۲۸۲۶).



لطفِ آبِ بحر کو چون گوئزست \* سنگ ریزش جمله دُر و گوهرست  
 هر هنر که اُستا بدان معروف شد \* جانِ شاگردان بدان موصوف شد  
 پیش استادِ اُصولی هر اُصول \* خواند آن شاگردِ چست با حصول<sup>۲۸۲۰</sup>  
 پیش استادِ فقیه آن فقه خوان \* فقه خواند نی اُصول اندر بیان  
 باز استادی که او نَحْوے بود \* جانِ شاگردش ازو نحوی شود  
 باز استادی که او مَحْوِ رِداست \* جانِ شاگردش ازو محوِ شَهاست  
 زین همه انواعِ دانش روزِ مرگ \* دانشِ فقر است سازِ راه و برگ

### حکایت ماجرای نحوی و کشتیبان،

آن یکی نحوی بکشتی در نشست \* رُو بکشتیبان نهاد آن خودپرست<sup>۲۸۳۵</sup>  
 گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا \* گفت نیمِ عمرِ تو شد در فنا  
 دل شکسته گشت کشتیبان ز ناب \* لیک آن دم کرد خاموش از جواب  
 باد کشتی را بگردابی فگند \* گفت کشتیبان بدان نحوی بلند  
 هیچ دانی آشنا کردن بگو \* گفت نی ای خوش جوابِ خوب رو  
 گفت گُلّیِ عمرت ای نحوی فناست \* زانک کشتی غرقِ این گردابه است<sup>۲۸۴۰</sup>  
 محو می باید نه نَحْوِ اینجا بدان \* گر تو محو بی خطر در آب ران  
 آبِ دریا مرده را بر سر نهد \* ور بود زنده ز دریا گی رهد  
 چون بَرْدے تو زاوصافِ بشر \* بحرِ اسرار نهد بر فرقِ سر  
 ای که خلقانرا تو خر میخواند \* این زمان چون خر برین یخ ماند  
 گر تو علامهٔ زمانی در جهان \* نک فنا ی این جهان بین وین زمان<sup>۲۸۴۵</sup>  
 مردِ نحوی را از آن در دوختیم \* تا شمارا نحو محو آموختیم

شاگردش. C in marg. کاستا. BL Bul. (۲۸۲۹) . سنگ ریزه ش B (۲۸۲۸)

گشت خاموش. Bul. (۲۸۲۷) . نبی L (۲۸۲۶) . پیش استادی. ABL Bul. (۲۸۲۲)

گفت نی از من تو سبّاحی محو L. A. Suppl. in marg. (۲۸۲۹)

یخ. In A گل is written above. درین یخ A (۲۸۴۴)



فَفَهَ فِفَه و نحو نحو و صَرَفِ صَرَف \* در گم آمد یابی ای یار، شگرف  
 آن سبوی آب دانشه‌ای ماست \* و آن خلیفه دجله علم خداست  
 ما سبوها پُر بدجله می‌بریم \* گرنه خر دانیم ما خود را خریم  
 ۲۸۵۰ باری اعرابی بدان معذور بود \* کو زدجله بی‌خبر بود و زرود  
 گر زدجله با خبر بودی چو ما \* او نبردے آن سبورا جا بجا  
 بلك از دجله اگر واقف بُدی \* آن سبورا بر سر سنگی زدی

قبول کردن خلیفه هدیه‌را و عطا فرمودن با کمال بی‌نیازی  
 از آن هدیه و از آن سبوی،

چون خلیفه دید و احوالش شنید \* آن سبورا پُر ززر کرد و مزید  
 آن عرب را داد از فاقه خلاص \* داد بخششها و خلعت‌های خاص  
 ۲۸۵۰ کین سبوی پُر زر بدست او دهید \* چونك وا گردد سوی دجله‌ش برید  
 از ره خشک آمدست و از سفر \* از ره آبش بود نزدیکتر  
 چون بکشتی در نشست و دجله دید \* سجد می‌کرد از حیا و می‌خمید  
 کای عجب لطف آن شه و هابرا \* وین عجبتر کو سِتد آن آبرا  
 چون پذیرفت از من آن دریای جود \* اینچنین نقد دَخل را زود زود

کو زدجله غافل و بس (۲۸۵۰) ABL Bul. خود را ما خریم (۲۸۴۹) ABL Bul.  
 and so (۲۸۵۲) B Bul. از دجله چو واقف آمدی (۲۸۵۲) B Bul. and so C in marg.  
 corrected in C and marg. A.

و از آن سبوی. A om. خلعت و عطا. L عطا written above خلعت C  
 Heading: C om. و after دید (۲۸۵۲) C om.

(۲۸۵۴) ABL Bul. کرد از فاقه (۲۸۵۴) ABL Bul. and so corr. in C.

After this verse Bul. adds:

پس نقیبانرا بفرمود آن قباد \* آن جهان بخشش و آن بحر داد

از ره دجله‌ش بود (۲۸۵۶) A Bul. دجلش (۲۸۵۵) C Bul. So in marg. BC.

این شه (۲۸۵۸) AB Bul. دجله بود B. دجله‌ش رود L. and so in corr. in C.

آنچنان نقد (۲۸۵۹) ABL Bul. و آن عجبتر (۲۸۵۹) ABL Bul.



۲۸۶- کُلُّ عالمِ را سبُو دان ای پسر \* کو بود از علم و خوبی تا بسر  
 قطره از دجله خوی اوست \* کان نی گنجد ز پُری زیر پوست  
 گنج مخفی بُد ز پُری چاک کرد \* خاك را تابان تر از افلاك کرد  
 گنج مخفی بُد ز پُری جوش کرد \* خاك را سلطانِ اطلس پوش کرد  
 ور بدیدی شاخی از دجله خدا \* آن سبورا او فنا کردی فنا  
 ۲۸۶۵- آنك دیدندش همیشه بی خودند \* بی خودانه بر سبوسنگی زدند  
 ای ز غیرت بر سبوسنگی زده \* و آن سبوزاشکست کاملتر شده  
 خُم شکسته آب ازو نارنجته \* صد دُرستی زین شکست انگبخته  
 جزو جزو، خُم برقص است و بحال \* عَنك جزوی را نموده این مُحال  
 نی سبُو پیدا درین حالت نه آب \* خوش بین و الله اعلم بالصواب  
 ۲۸۷- چون در معنی زنی بازت کنند \* پَرِ فکرت زن که شهبازت کنند  
 پَرِ فکرت شد گل آلود و گران \* ز آنک گل خواری ترا گل شد چونان  
 نان گلست و گوشت کمتر خور ازین \* تا نمائی همچو گل اندر زمین  
 چون گرسنه می شوی سگ می شوی \* تُند و بد پیوند و بدرگ می شوی  
 چون شدی تو سیر مُرداری شدی \* بی خبر بی پا چو دیوار می شدی  
 ۲۸۷۵- پس دهی مردار و دیگر دم سگی \* چون کنی در راه شیران خوشنگی  
 آلتِ اِشکارِ خود جز سگ مدان \* کَمترک انداز سگ را استخوان  
 ز آنک سگ چون سیر شد سرکش شود \* گی سبوی صید و شکار خوش دود  
 آن عرب را بی نوایی می کشید \* تا بدان درگاه و آن دولت بدید

(۲۸۶۱) L سوی پوست. (۲۸۶۲) In B vv.

قطره از آب دجله خوی اوست L. ۲۸۶۲ and ۲۸۶۳ are transposed. (۲۸۶۶) Bul. و این سبُو. In the second

hemistich B has و آن شکست خود درستی آمد. So A in marg. (۲۸۶۷) C زین

. ز آنک گل خواری ترا شد همچو نان (۲۸۷۱) A. نبوده این (۲۸۶۸). شکسته انگبخته

(۲۸۷۲) A بد دل with رگ written above.

(۲۸۷۴) Bul. سبُو as the rhyme-word. A و مرداری. In A حس is written over پا.

(۲۸۷۷) L خوش رود. (۲۸۷۸) ABL Bul. دولت رسید.



در حکایت گفته‌ایم احسانِ شاه \* در حق آن بی‌سواے بی‌پناه  
 ۲۸۸۰ هرچ گوید مردِ عاشق بویِ عشق \* از دهانش می‌جهد در کویِ عشق  
 گر بگوید فقه فقر آید همه \* بوی فقر آید از آن خوش دَمدمه  
 ور بگوید کفر دارد بوی دین \* ور بشک گوید شکش گردد یقین  
 کف کثر کز بحرِ صدقی خاسته‌است \* اصلِ صاف آن تیره‌را آراسته‌است  
 آن کفش را صافی و محفوق دان \* همچو دشنام لبِ معشوق دان  
 ۲۸۸۵ گشته آن دشنام نامطلوبِ او \* خوش زبهرِ عارضِ محبوبِ او  
 گر بگوید کثر نماید راستی \* ای کثری که راست را آراستی  
 از شکر گر شکلِ نانی می‌پزی \* طعمِ قند آید نه نان چون می‌مزی  
 گر بت زرین بیابد مومنی \* کی هلد او را پی سجد کنی  
 بلك گیرد اندر آتش افکند \* صورتِ عاریت‌ش را بشکند  
 ۲۸۹۰ تا نماید بر ذهب شکلِ وثن \* ز آنک صورت مانعست و راهزن  
 ذاتِ زرش ذاتِ ربّانیتست \* نقشِ بت بر نقدِ زر عاریتست  
 بهر کیکی تو گلیهی را مسوز \* وز صداع هر مگس مگذار روز  
 بت پرستی چون بمانی در صور \* صورتش بگذار و در معنی نگر  
 مردِ حجی هم حاجی طلب \* خواه هندو خواه ترک و یا عرب  
 ۲۸۹۵ منگر اندر نقش و اندر رنگِ او \* بشگر اندر عزم و در آهنگِ او  
 گر سیاه‌است او هم آهنگِ نُوست \* نو سپیدش خوان که هم رنگِ نُوست  
 این حکایت گفته شد زیر و زبر \* همچو کارِ عاشقان بی‌پا و سر

(۲۸۸۲) ABL Bul. , آید از گفت شکش بوی یقین and so in marg. C.

(۲۸۸۳) L گفت کثر. AB Bul. فرع را آراسته‌ست. C in marg. تیره‌را.

(۲۸۸۶) L om. (۲۸۸۷) C apparently می‌بری for می‌مزی.

(۲۸۸۸) ABL Bul. ور بیابد مومنی زرین وثن \* کی هلد آن را برای هر شن

and so C in marg. (۲۸۹۰) AB Bul. نقش وثن, and so corr. in C.

(۲۸۹۱) BL داد ربّانیتست (۲۸۹۲) Bul. صدای. نقد for روی B, and so corr. in C.

(۲۸۹۷) ABL Bul. فکر عاشقان, and so corr. in marg. C.



سر ندارد چون زازل بودست پیش \* پا ندارد با ابد بودست خویش  
 بلك چون آبست هر قطره از آن \* هم سرست و پا و هم بی هر دوان  
 ۲۹۰۰ حاش لله این حکایت نیست هین \* نقد حال ما و نست این خوش بین  
 زانک صوفی با گرو و با فر بود \* هرچ آن ماضیست لا یدگر بود  
 هم عرب ما هم سبو ما هم ملک \* جمله ما یوفک عننه من ارفک  
 عقل را شودان و زن را حرص و طمع \* این دو ظلمانی و منکر عقل شمع  
 بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست \* زانک گل را گونه گونه جزوهاست  
 ۲۹۰۵ جزو گل نی جزوها نسبت بگل \* نی چو بوی گل که باشد جزو گل  
 لطف سبزه جزو لطف گل بود \* بانگ قهری جزو آن بلبل بود  
 گر شوم مشغول اشکال و جواب \* نشنگانرا کی توانم داد آب  
 گر تو اشکالی بکلی و حرج \* صبر کن الصبر مفتاح الفرج  
 احتی کن احتی زاندیشها \* فکر شیر و گور و دلها بیشها  
 ۲۹۱۰ احتیها بر دواها سرورست \* زانک خاریدن فزونی گرسست  
 احتی اصل دوا آمد یقین \* احتی کن قوت جانرا ببین  
 قابل این گفتهها شو گوشوار \* تا که از زر سازمت من گوشوار  
 حلقه در گوش مه زرگر شوی \* تا بهاء و تا ثریا بر شوی  
 اولاً بشنو که خلق مختلف \* مختلف جانند از یا تا الف  
 ۲۹۱۵ در حروف مختلف شور و شکبست \* گرچه از يك رو زسر تا پا یکبست

هر دو آن Bul. (۲۸۹۹) . ازل Bul. om. z before (۲۸۹۸)

نفس و طمع Bul. L. نفس و طبع AB (۲۹۰۲) . با فرو با کر L (۲۹۰۱)

احتی کن احتی Bul. B (۲۹۰۹) . کالصبر L (۲۹۰۸) . بی جزوها L (۲۹۰۵)

احتی اصل دواها آمدست L. احتیها AB Bul. (۲۹۱۰) (۲۹۱۱) Suppl. in

marg. A. B Bul. اصل. احتی. AB Bul. قوت جانت, and so corr. in C.

گوشوار چه L in the first hemistich (۲۹۱۲) . گفتهها شو گوش دار L (۲۹۱۲)

B. تا یا از الف A. از is written above چون In C (۲۹۱۴) . که کان زر شوی

روی سر تا پا L (۲۹۱۵) . and so A under the line, چون یا تا الف



از یکی رُو ضدّ و يك رو منجید \* از یکی رو هزل و از يك روی جد  
 پس قیامت روزِ عَرَضِ اکبرست \* عرض او خواهد که با گَرّ و فرست  
 هرک چون هندوی بدسوداییست \* روزِ عرضش نوبتِ رُسواییست  
 چون ندارد روی همچون آفتاب \* او نخواهد جز شبی همچون نقاب  
 ۲۹۲۰ برگِ يك گل چون ندارد خارِ او \* شد بهاران دشمنِ اسرارِ او  
 و آنک سر تا پا گلست و سوسنست \* پس بهار او را دو چشمِ روشنست  
 خارِ بی معنی خزان خواهد خزان \* تا زند پهلوی خود با گلستان  
 تا بپوشد حسنِ آن و ننگِ این \* تا نبینی رنگِ آن و رنگِ این  
 پس خزان او را بهارست و حیات \* يك نماید سنگ و یاقوتِ زکات  
 ۲۹۲۵ باغبان هم داند آنرا در خزان \* ليك دیدِ يك به از دیدِ جهان  
 خود جهان آن يك کس است او ابله است \* اختران هر يك همه جزو مه است  
 پس همی گویند هر نقش و نگار \* مژده مژده نك همی آید بهار  
 تا بود نابان شکوفه چون زیره \* گی کند آن میوها پیدا گره  
 چون شکوفه ریخت میوه سر کند \* چونك تن بشکست جان سر بر زند  
 ۲۹۳۰ میوه معنی و شکوفه صورنش \* آن شکوفه مژده میوه نعمتش  
 چون شکوفه ریخت میوه شد پدید \* چونك آن گم شد شد این اندر مزید  
 تا که نان نشکست قوتِ گی دهد \* ناشکسته خوشها گی می دهد  
 تا هلیله نشکند با ادویه \* گی شود خود صحت افزا ادویه

(۲۹۱۶) C و دیگر متحد (۲۹۱۶) corr. in marg.

زیب و فرست ABL Bul. (۲۹۱۷)

and so corr. in C. In L the hemistichs are transposed.

ننگ آن و رنگ این In the second hemistich B has (۲۹۲۲) L بر گلستان (۲۹۲۲)

رنگ آن و رنگ این Bul. (۲۹۲۶) L به for نه A (۲۹۲۵)

اختر آن هر يك L. آخر این هر يك C apparently. آن يك کس است و او مه است

کند A (۲۹۲۸) and so C in marg. هر ستاره بر فلک جزو مهست AB Bul.

جان سر بر کند L. جان سر بر نهد C (۲۹۲۹) O یا for یا A (۲۹۲۲)

کی فزاید تن درستی ادویه corr. above. A in marg. کی شود کی صحت افزا



## در صفت پیر و مطاوعت وی،

ای ضیاء الحق حُسام الدین بگیر \* يك دو کاغذ بر فزا در وصفِ پیر  
 ۲۹۳۵ گرچه جسم نازکت را زور نیست \* ليك بی خورشید مارا نور نیست  
 گرچه مصباح و زجاجه گشته \* ليك سرخیلِ دلی سرشته  
 چون سر رشته بدست و کام نُسْت \* مُهرهای عقْدِ دل زانعام نُسْت  
 بر نویس احوالِ پیر راه دان \* پیرا بگیرین و عینِ راه دان  
 پیر تابستان و خلقان تیر ماه \* خلق مانند شباند و پیر ماه  
 ۲۹۴۰ کرده ام بختِ جوانرا نام پیر \* کو زحق پیرست نه از ایام پیر  
 او چنین پیرست کش آغاز نیست \* با چنین دُرّ بنیم انباز نیست  
 خود قوی تر می شود خمر کهن \* خود شهی تر می بود زرّ کهن  
 پیرا بگزین که بی پیر این سفر \* هست بس پر آفت و خوف و خطر  
 آن ره که بارها تو رفته \* بی قلاوز اندر آن آشفته  
 ۲۹۴۵ پس ره را که ندیدی تو هیچ \* هین مرو تنها ز رهبر سر هیچ  
 گر نباشد سایه او بر تو گول \* پس ترا سرگشته دارد بانگِ غول  
 غولت از ره افگند اندر گزند \* از تو داهی تر درین ره بس بُدند  
 از نُبی بشنو ضلالِ رهروان \* که چه شان کرد آن بلیسِ بدروان  
 صد هزاران ساله راه از جاده دُور \* بُردشان و کردشان ادبار و عور

Heading: Bul. بیان صفت پیر که پیر کدامست. C in marg. در بیان.

(۲۹۳۶) C سرجیل دل. (۲۹۳۷) A بدست کام. AB Bul. درهای عقْد, and so

C in marg. L مهرهای عقْل در انعام. (۲۹۴۱) AB Bul. چنان bis. B پیرست.

(۲۹۴۲) L خاصه آن خمری. In the second hemistich AB Bul. have شهی تر می شود.

(۲۹۴۴) C که for گر. and so C in marg. که باشد من لدن

(۲۹۴۶) L بس ترا. (۲۹۴۷) C از راه, with ره written above.

(۲۹۴۸) Bul. چه سان کرد. In L vv. ۲۹۴۸ and ۲۹۴۹ are transposed, and v.

۲۹۴۸ is followed by v. ۲۹۴۷.

(۲۹۴۹) A Bul. ادبیر. L ادبار عور. In L this verse follows v. ۲۹۴۶.



۲۹۰۰ استخوانهاشان بین و مویشان \* عبرتی گیر و مران خر سویشان  
 گردن خر گیر و سوی راه گش \* سوے ره بانان و ره دانان خوش  
 هین مهل خررا و دست از وی مدار \* زآنک عشق اوست سوی سبزه زار  
 گر یکی دم تو بغفلت و اهلش \* او رود فرسنگها سوے حبش  
 دشمن راه است خر مست علف \* ای که بس خربند را کرد او تلف  
 ۲۹۰۰ گردانی ره هر آنچه خر بخواست \* عکس آن کن خود بود آن راه راست  
 شاوروهن پس آنگه خالفوا \* این من لم یعصهن نالف  
 با هوا و آرزو کم باش دوست \* چون یضک عن سبیل الله اوست  
 این هوارا نشکند اندر جهان \* هیچ چیزی همچو سایه هرهان

وصیت کردن رسول علیه السلام علی را کرم الله وجهه که چون  
 هر کسی بنوع طاعتی تقرّب جوید بحقّ تو تقرّب جوی بصحبت  
 عاقل و بنده حاصّ تا از همه پیش قدم تر باشی،

گفت پیغمبر علی را کای علی \* شیر حقی پهلوانی پر دل  
 ۲۹۶۰ لیک بر شیری مکن هم اعتماد \* اندر آ در سایه نخل امید  
 اندر آ در سایه آن عاقلی \* کش نداند بُرد از ره ناقلی  
 ظلّ او اندر زمین چون کوه قاف \* روح او سیمرغ بس عالی طواف  
 گر بگویم تا قیامت نعت او \* هیچ آنرا مقطع و غایت مجو  
 در بشر روپوش کردست آفتاب \* فهم کن واللّه أعلم بالصواب

که بس for بسا (۲۹۰۴) Bul. عشق for میل (۲۹۰۲) Bul.

و آنگه ABL Bul. (۲۹۰۶) این راه راست L (۲۹۰۰)

تر. BL Bul. om. پیش قدم تو باشی A. تو تقرّب در سایه مرد (?) عاقل B. Heading:

کش نتاند Bul. (۲۹۶۱) اعتماد Bul. (۲۹۶۰) پیغامبر BCL (۲۹۰۹)

Ater this verse Bul. adds: (۲۹۶۴)

آفتاب روح نی آن فلك \* که ز نورش زنده اند انس و ملک



۲۹۶۵ یا علی از جمله طاعات راه \* برگزین نو سایه بند اله  
هر کسی در طاعتی بگر بختند \* خویشتن را مخلص انگیختند  
تو برو در سایه عاقل گریز \* تا رهی زان دشمن پنهان ستیز  
از همه طاعات اینت بهترست \* سبق یابی بر هر آن سابق که هست  
چون گرفتت پیر هین تسلیم شو \* همچو موسی زیر حکم خضر رو  
۲۹۷۰ صبر کن بر کار خضر بی نفاق \* تا نگوید خضر رو هذا فراق  
گرچه گشتی بشکند نو دم مزین \* گرچه طفلی را کشد نو مو مکن  
دستِ او را حق چو دستِ خویش خواند \* تا بدُ الله فوق ایدیهم براند  
دستِ حق میراندش زندش کند \* زند چه بود جان پابندش کند  
هر که تنها نادرا این ره بُرید \* هر بیاری دل پیران رسید  
۲۹۷۵ دستِ پیر از غایبان کوتاه نیست \* دستِ او جز قبضه الله نیست  
غایبان را چون چنین خلعت دهند \* حاضران از غایبان لا شک بهند  
غایبان را چون نواله می دهند \* پیش حاضر تا چه نعمتها نهند  
گو کسی گو پیششان بندد کمر \* تا کسی گو هست بیرون سوی در  
چون گزیدی پیر نازک دل مباش \* سست و ریزیک چو آب و گل مباش  
۲۹۸۰ گر بهر زخمی نو پُر کینه شوی \* پس کجا بی صیقل آیینه شوی

کیودی زدن قزوینی بر شانگه صورت شیر و پشیمان

شدن او بسبب زخم سوزن

این حکایت بشنو از صاحب بیان \* در طریق و عادت قزوینیان

- گرفتی Bul. (۲۹۶۶) and so C in marg. سایه خاص اله ABL Bul. (۲۹۶۵)  
- زندش کند Bul. (۲۹۷۲) A. زنگ کد. بگوید C. خضر ای بی نفاق A (۲۹۷۰)  
هم بعون همت پیران AB Bul. (۲۹۷۴) L. نادر این ره را L (۲۹۷۴). پابندش AC  
In L the hemistichs are transposed. پیش مهمان ABL Bul. (۲۹۷۷) C in marg.  
آب گل AL (۲۹۷۹) یا کسی L. پیش شه بندد L (۲۹۷۸)  
و Bul. om. (۲۹۸۱) and so C in marg. و در بهر زخمی ABL Bul. (۲۹۸۰)



بر تن و دست و کتفها بی گزند \* از سر سوزن کبودیها زنند  
 سوے دلاکی بشد قزوینی \* که کبودم زن بکن شیرینی  
 گفت چه صورت زخم ای پهلوان \* گفت بر زن صورت شیر زبان  
 ۲۹۸۵ طالمر شیرست نقش شیر زن \* جهد کن رنگ کبودی سیر زن  
 گفت بر چه موضعت صورت زخم \* گفت بر شانه زن آن رقم صنم  
 چونک او سوزن فرو بردن گرفت \* درد آن در شانگه مسکن گرفت  
 پهلوان در ناله آمد کای سنی \* مر مرا کشتی چه صورت میزنی  
 گفت آخر شیر فرمودی مرا \* گفت از چه اندام کردی ابتدا  
 ۲۹۹۰ گفت امر دُمگاه آغازیده ام \* گفت دُم بگذار ای دو دیده ام  
 از دُم و دُمگاه شیرم دُم گرفت \* دُمگه او دُمگهم محکم گرفت  
 شیر بی دُم باش گو اے شیرساز \* که دلر سُستی گرفت از زخم گاز  
 جانب دیگر گرفت آن شخص زخم \* بی محابا بی مواسا بی زرحم  
 بانگ کرد او کین چه اندامست ازو \* گفت این گوشت ای مرد نکو  
 ۲۹۹۵ گفت نا گوشش نباشد ای حکیم \* گوش را بگذار و کونه کن گلیم  
 جانب دیگر خلیش آغاز کرد \* باز قزوینی فغان را ساز کرد  
 کین سوم جانب چه اندامست نیز \* گفت اینست اشکم شیر ای عزیز  
 گفت نا اشکم نباشد شیرا \* چه شکم باید نگار سیرا

و نقش. L Bul. (۲۹۸۵) . زدند C (۲۹۸۲)

شانه گهم, and so L Bul., which have گفت بر شانگهم زن آن رقم AB (۲۹۸۶) and C in marg. After this verse L adds:

تا شود هشتم قوی در رزم و بزم \* با چنین شیر زبان در عزم و حزم

گفت از چه عضو ABL Bul. گفت بچه اندام C (۲۹۸۹) . شانه گه Bul. (۲۹۸۷)

and so C in marg. AB Bul. (۲۹۹۲) بی محابا و مواسایی و رحم, and so L, which

has مواساتی. A om. (۲۹۹۵) . کین for این A (۲۹۹۴)

گشت افزون درد In the second hemistich AB Bul. have نگار for بکار C (۲۹۹۸)

. کم کن زخم را, and so L, which has کم زن زخمها



خیره شد دلاک و بس حیران بماند \* تا بدیر انگشت در دندان بماند  
 ۲۰۰۰ بر زمین زد سوزن آن دم اوستاد \* گفت در عالم کسی را این فتاد  
 شیر بی دم و سر و اشکم که دید \* این چنین شیری خدا خود نافرید  
 ای برادر صبر کن بر درد نیش \* تا ره از نیش نفس گبر خویش  
 کان گروهی که رهیدند از وجود \* چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود  
 هرک مرد اندر تن او نفس گبر \* مر ورا فرمان برد خورشید و ابر  
 ۲۰۰۵ چون دلش آموخت شمع افروختن \* آفتاب او را نیارد سوختن  
 گفت حق در آفتاب منجم \* ذکر تزاور گدای عن کفهم  
 خار جمله لطف چون گل می شود \* پیش جزوی کو سوی گل می رود  
 چیست تعظیم خدا افراشتن \* خویشتن را خوار و خاکی داشتن  
 چیست توحید خدا آموختن \* خویشتن را پیش واحد سوختن  
 ۲۰۱۰ گر هی خواهی که بفروزی چو روز \* هستی همچون شب خود را بسوز  
 هستی در هست آن هستی نواز \* همچو مس در کیمیا اندر گداز  
 در من و ما سخت کردستی دو دست \* هست این جمله خرابی از دو هست

### رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر بشکار،

شیر و گرگ و روبهی بهر شکار \* رفته بودند از طلب در کوهسار  
 تا بپشت هدگر بر صیدها \* سخت بر بندند بند و قیدها

آن دم for از خشم B Bul. (۲۰۰۰) پس حیران C. L. Suppl. in marg. (۲۹۹۹)

So written above the line in C and suppl. in marg. A.

(۲۰۰۱) After this verse L adds:

چون نداری طاقت سوزن زدن \* از چنین شیر زیان تو دم مزن

چرخ مهر A. آن گروهی Bul. (۲۰۰۲) پیش نفس L (۲۰۰۲)

سوی گل می شود C (۲۰۰۷) کذا Bul. (۲۰۰۶)

کردستی تو دست Bul. (۲۰۱۲) خار و خاکی L (۲۰۰۸)

بار و قیدها A (۲۰۱۴) بار و قیدها BL Bul. and so corr. in C.



۲۰۱۵ هر سه با هم اندر آن صحرای ژرف \* صیدها گیرند بسیار و شگرف  
 گرچه زیشان شیر نررا ننگ بود \* لیک کرد اکرام و همراهی نمود  
 این چنین شهرا زلشکر زحمنست \* لیک همه شد جماعت رحمنست  
 این چنین مهرا زاختر ننگهاست \* او میان اختران بهر سخاست  
 امرِ شاورْهُمْ پیمبررا رسید \* گرچه رایبی نیست رایشرا ندید  
 ۲۰۲۰ در نرازو جو رفیق زر شدست \* نی از آنکِ جو چو زر گوهر شدست  
 روح قالبرا کنون همه شدست \* مدنی سگ حارس درگه شدست  
 چونک رفتند این جماعت سوی کوه \* در رکاب شیر با فرّ و شکوه  
 گاو کوهی و بز و خرگوش زفت \* یافتند و کار ایشان پیش رفت  
 هر که باشد در پی شیر حراب \* کم نیاید روز و شب اورا کباب  
 ۲۰۲۵ چون زگه در بیشه آوردندشان \* گشته و مجروح و اندر خون گشان  
 گرگ و روبهرا طمع بود اندر آن \* که رود قسمت بعدل خسروان  
 عکس طمع هر دوشان بر شیر زد \* شیر دانست آن طعمهارا سند  
 هر که باشد شیر اسرار و امیر \* او بداند هرچه اندیشد ضمیر  
 هین نگه دار ای دل اندیشه خو \* دل زاندیشه بدی در پیش او  
 ۲۰۳۰ داند و خرا همی راند خموش \* در رُخت خندد برای روی پوش  
 شیر چون دانست آن وسواسشان \* و نگفت و داشت آن دم پاسشان  
 لیک با خود گفت بنمایم سزا \* مر شمارا اے خسیسان گدا  
 مر شمارا بس نیامد رای من \* ظنّان اینست در اعطای من

(۲۰۱۵) Suppl. in marg. C. L. کھسار ژرف. صیدها کردند.

(۲۰۱۶) Suppl. in marg. C. (۲۰۱۸) L. زاختر زخمهاست.

(۲۰۲۵) L om. و before اندر. (۲۰۲۸) L. آید در ضمیر.

(۲۰۲۹) AL. اندیشه جو. L. خطا. بدی for خطا. (۲۰۳۰) Bul. داند او خرا.

(۲۰۳۲) Bul. خسیسان و گدا.

(۲۰۳۲) Instead of the second hemistich B has the second hemistich of the following verse.



ای خرد و رایتان از رای من \* از عطاهای جهان آرای من  
 ۲۰۲۵ نقش با نقاش چه اسگالد دگر \* چون سگالش اوش بخشید و خبر  
 این چنین ظن خسیسانه بن \* مر شمارا بود ننگان ز من  
 ظانین بِاللّهِ ظَنُّ السَّوْعَرَا \* چون منافق سر بیندازم جدا  
 و رهانم چرخ را امر ننگان \* تا بماند در جهان این داستان  
 شیر با این فکرمی زد خند فاش \* بر تبسمهای شیر این مباح  
 ۲۰۴۰ مال دنیا شد تبسمهای حق \* کرد مارا مست و مغرور و خلق  
 فقر و رنجوری به است ای سَد \* کآن تبسم دام خود را برگند

امتحان کردن شیر گرگرا و گفتن که پیش آای ای گرگ  
 بخش کن صیدها را میان ما،

گفت شیر ای گرگ این را بخش کن \* معدلت را نو کن ای گرگ کهن  
 نایب من باش در قسمت گری \* تا پدید آید که تو چه گوهری  
 گفت ای شه گاو و حشی بخش نُسْت \* آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چُست  
 ۲۰۴۵ بُر مرا که بُز میانست و وَسَط \* روها خرگوش بستان بی غلط  
 شیر گفت ای گرگ چون گفتمی بگو \* چونك من باشم تو گوپی ما و تو  
 گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید \* پیش چون من شیر بی مثل و ندید  
 گفت پیش آای خری کو خود بدید \* پیشش آمد پنجه زد او را درید  
 چون ندیدش مغز تدبیر رشید \* در سیاست پوستش از سر کشید  
 ۲۰۵۰ گفت چون دید منت از خود بُرُود \* این چنین جانرا بیاید زار مُرُود

(۲۰۲۵) ABL Bul. ای عقول و رایتان ABL Bul. (۲۰۲۴)

and so corr. in C. (۲۰۲۷) L سر نیندازم چرا (۲۰۲۷) چه سگالد

so C in marg. (۲۰۴۴) C زفت چست (۲۰۴۵) L بر میانست

(۲۰۴۸) ABL Bul. کو خود خرید and so corr. in (۲۰۴۷) A چو سگ

marg. C. A رود for زد (۲۰۴۹) AB Bul. مغزو تدبیر L و تدبیرش رسید



چون نبودی فانی اندر پیش من \* فضل آمد مر ترا گردن زدن  
 کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ جز وجه او \* چون نه در وجه او هستی مجو  
 هرک اندر وجه ما باشد فنا \* کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ نبود جزا  
 زآنک در الّا است او از لا گذشت \* هرک در الّا است او فانی نگشت  
 ۲۰۰۰ هرک او بر در من و مای زند \* ردّ بایست او و بر لا می تند

قصه آنک در یاری بکوفت از درون گفت کیست گفت منم  
 گفت چون تو توی در نمی گشایم هیچ کس را از یاران  
 نمی شناسم کی او من باشد،

آن یکی آمد در یاری بزد \* گفت یارش کیستی ای معتمد  
 گفت من گفتش برو هنگام نیست \* بر چنین خوانی مقام خام نیست  
 خام را جز آتش هجر و فراق \* یکی بزد یکی وا رهاوند از نفاق  
 رفت آن مسکین و سالی در سفر \* در فراق دوست سوزید از شرر  
 ۲۰۶۰ پخته شد آن سوخته پس باز گشت \* باز گرد خانه انباز گشت  
 حلقه زد بر در بصد ترس و ادب \* تا بنجهد بی ادب لفظی زلب  
 بانگ زد یارش که بر در کیست آن \* گفت بر در هم توی ای دلستان  
 گفت اکنون چون منی ای من در آ \* نیست گنجایی دو من را در سرا  
 نیست سوزن را سر رشته دوتا \* چونک یکتایی درین سوزن در آ

و بر لا میزند L Bul. and so L Bul. هرک بر در او AB (۲۰۰۰) او کز لا L (۲۰۰۴)

Heading: The Heading in C is صفت توحید, corr. in marg.

(۲۰۰۸) A (نار و نفت): After this verse L adds (and so Bul., which has

چون تویی تو هنوز از نو نرفت \* سوختن باید ترا در نار و نفت

در فراق دوست او میبرد سر A (۲۰۰۹) هجر فراق A (۲۰۰۸)

خانه همباز AB for شد, and so written below the line in C. B Bul. (۲۰۶۰)

In C همباز is written underneath. چون شناسی من در آ A (۲۰۶۲)



۴۰۶۵ رشته‌را باشد بسوزن ارتباط \* نیست در خور با جهل سم الخياط  
 گي شود باریک هستیء جل \* جز بهفراض ریاضات و عمل  
 دست حق باید مر آنرا ای فلان \* کو بود بر هر محالی کن فکان  
 هر محال از دست او مُمکن شود \* هر حرون از بیم او ساکن شود  
 آگه و ابرص چه باشد مرده نیز \* زند گردد از فسون آن عزیز  
 ۴۰۷۰ و آن عدم کز مرده مرده‌تر بود \* وقت ایجادش عدم مضطر بود  
 کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنِ بَخْوَان \* مر و را بی کار و بی فعلی مدان  
 کمترین کاریش هر روز آن بود \* کو سه لشکرا روانه می‌کند  
 لشکری ز اصلاب سوه امهات \* بهر آن تا در رحم روید نبات  
 لشکری ز ارحام سوی خاکدان \* تا زنت و ماده پُر گردد جهان  
 ۴۰۷۵ لشکری از خاک زان سوی اجل \* تا ببیند هر کسی حسن عمل  
 این سخن پایان ندارد هین بتاز \* سوی آن دو یارِ پاکِ پاک‌باز

## صفت توحید

گفت یارش کاندر آ ای جمله من \* نی مخالف چون گل و خار چمن  
 رشته یکتا شد غلط کم شو کنون \* گر دوتا بینی حروف کاف و نون  
 کاف و نون همچون کند آمد جذوب \* تا گشاند مر عدم را در خطوب  
 ۴۰۸۰ پس دوتا یابد کند اندر صور \* گرچه یکتا باشد آن دو در اثر

(۴۰۶۵) B رشته‌را با سوزن آمد ارتباط and so corr. in C.

(۴۰۷۰) ABL Bul. در کف ایجاد او مضطر بود and so in marg. C.

(۴۰۷۲) AB کمترین کاریش هر روزست آن and so C in marg. In the second hemistich

AB have حسن و عمل A. تا نه ببند L (۴۰۷۵). کو سه لشکرا کد این سو روان

Heading: AB om. Bul. پشیمان شدن آن شخص از گفتن منم and so L, in which the Heading is greatly expanded.

(۴۰۷۷) AB اندر آ. (۴۰۷۸) B کم شد Bul. غلط کم زن

(۴۰۷۹) C تا گشاید. (۴۰۸۰) C دوتا یابد.



گر دو پا گر چار پا يك را بَرَد \* همچو مقراض، دوتا یکتا بُرَد  
 آن دو انبازانِ گازر را ببین \* هست در ظاهر خلائی زان و زاین  
 آن یکی کرباس را در آب زد \* و آن دگر همباز خشکش میکند  
 باز او آن خشک را تر می‌کند \* همچو زاستیزه بضد بر می‌تند  
 ۲۰۸۵ لیک این دو ضد استیزه‌ها \* یکدل و يك کار باشد در رضا  
 هر نبی و هر ولی را مَسَلک‌کیست \* لیک با حق می‌بَرَد جمله یکیست  
 چونک جمع مستمع را خواب بُرَد \* سنگهای آسارا آب برد  
 رفتن این آب فوق آساست \* رفتنش در آسیا بهر شاست  
 چون شمارا حاجت طاحون نماند \* آبرا در جوی اصلی باز راند  
 ۲۰۹۰ ناطقه سوه دهان تعلیم‌راست \* ورنه خود آن نطق را جوی جداست  
 می‌رود بی بانگ و بی تکرارها \* تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ تا گلزارها  
 ای خدا جانرا تو بنما آن مقام \* که درو بی حرف می‌روید کلام  
 تا که سازد جان پاک از سر قدم \* سوه عرصه دُور پنهان عدم  
 عرصه بس با گشاد و با فضا \* وین خیال و هست بابد زو نوا  
 ۲۰۹۵ تنگتر آمد خیالات از عدم \* زان سبب باشد خیال اسباب غم  
 باز هستی تنگتر بود از خیال \* زان شود در وی قمرها چون هلال

گر دوتا گر چارنا يك and so corr. in C. L (۲۰۸۱) AB Bul. برد، چار پا ره را برد.

و این L. و زین. ABL Bul. خلاف AC. همبازان ABL (۲۰۸۲).

z with همچو استیزه ضد تر می‌کند C originally (۲۰۸۴) L Bul. انباز. (۲۰۸۳)

گوییبا زستیزه ضد بر می‌تند B. همچو استیزه بضد بر می‌تند AL. استیزه inserted before گوییبا زاستیزه و ضد A in marg. گوییبا زاستیزه بر ضد می‌تند Bul. and so C in marg.

تا حق AB Bul. (۲۰۸۶) ضد و استیزه نما Bul. (۲۰۸۵) می‌زند.

AL. خود. A om. تعظیم‌راست A (۲۰۹۰) C اصل، corr. in marg. (۲۰۸۹)

In L this and the following verse are transposed. CL. با گلزارها (۲۰۹۱) جوی خداست.

L Bul. دور و پنهان. C دور. B دور (۲۰۹۲) are transposed.

با فضا C (۲۰۹۴)

قمر همچون هلال AB Bul. (۲۰۹۶)



باز هستی جهانِ حسن و رنگ \* تنگتر آمد که زندانیت تنگ  
 علت تنگیست ترکیب و عدد \* جانب ترکیب جسمها می‌گشود  
 زان سوی حس عالم توحید دان \* گر یکی خواهی بدان جانب بران  
 ۲۱۰۰ امرِ کن یک فعل بود و نون و کاف \* در سخن افتاد و معنی بود صاف  
 این سخن پایان ندارد باز گرد \* تا چه شد احوالِ گرگ اندر نبرد

ادب کردن شیر گرگ را که در قسمت بی ادبی کرده بود،

گرگ را برگند سر آن سرفراز \* تا نماید دوسبره و امتیاز  
 فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ است ای گرگ پیر \* چون نبودی مرده در پیش امیر  
 بعد از آن رو شیر با روباه کرد \* گفت بخشش کن برای چاشت خورد  
 ۲۱۰۵ سجد کرد و گفت این گاو سمین \* چاشت خوردت باشد ای شاه گرین  
 وین بز از بهر میان روزرا \* یخنی باشد شه پیروزرا  
 و آن دگر خرگوش بهر شام هم \* شب چره این شاه با لطف و کرم  
 گفت ای روبه تو عدل افروختی \* این چنین قسمت زکی آموختی  
 از کجا آموختی این ای بزرگ \* گفت ای شاه جهان از حالِ گرگ  
 ۲۱۱۰ گفت چون در عشق ما گشتی گرو \* هر سهره بر گیر و بستان و سرو  
 روها چون جملگی مارا شدی \* چونت آزاریم چون تو ما شدی  
 ما ترا و جمله اشکاران ترا \* پای بر گردون هفتم نه بر آ  
 چون گرفتی عبرت از گرگ دنی \* پس تو روبه نیستی شیر منی

عالمی C (۲۰۹۹) . و حس و رنگ A (۲۰۹۷)

Heading: A کرد بی ادبی کرد، and so C in marg. BL Bul. کردی.

در پیش کبیر A (۲۱۰۲)

گفت این را بخش کن از بهر خورد ABL Bul. (۲۱۰۴) and so C in marg.

و آن بز ABL Bul. (۲۱۰۶) . شاه زمین L . کین گاو B Bul. (۲۱۰۵)

ما ترا این جمله A (۲۱۱۲) . ز که آموختی BL Bul. (۲۱۰۸)

In C v. ۲۱۱۴ precedes this verse. (۲۱۱۲)



عاقل آن باشد که گیرد عبرت از \* مرگِ باران در بلای محترز  
 ۲۱۱۵ گفت روبه صد سپاس آن شیرا \* کز پس آن گرگ وا خواند او مرا  
 گر مرا اول بفرمودے که تو \* بخش کن این را که بردی جان ازو  
 پس سپاس اورا که مارا در جهان \* کرد پیدا از پس پیشینان  
 تا شنیدیم آن سیاستهای حق \* بر قرون ماضیه اندر سبق  
 تا که ما از حال آن گرگان پیش \* همچو روبه پاس خود داریم بیش  
 ۲۱۲۰ اُمّتِ مرحومه زین رو خواندمان \* آن رسول حق و صادق در بیان  
 استخوان و پشم آن گرگان عیان \* بشگرید و پند گیرید ای مهان  
 عاقل از سر بنهد این هستی و باد \* چون شنید انجام فرعونان و عاد  
 ور بنهد دیگران از حال او \* عبرتی گیرند از اضلال او

تهدید کردن نوح علیه السلام مرقوم را که با من میچید که من  
 روی پوشم با خدای می چید در میان این بحقیقت ای مخذولان،

گفت نوح ای سرکشان من من نیم \* من زجان مرده بجانان می زیم  
 ۲۱۲۵ چون مردم از حواس بو البشر \* حق مرا شد سمع و ادراک و بصر  
 چونک من من نیستم این دم زهوست \* پیش این دم هرک دم زد کافر اوست  
 هست اندر نقش این روباه شیر \* سوی این روبه نشاید شد دلیر  
 گر زروی صورتش می نگروی \* غرّه شیران ازو می نشنوی

(۲۱۱۵) AB Bul.

روبه آن دم بر زبان صد شکر راند \* که مرا شیر از پس آن گرگ خواند  
 (۲۱۱۷) A کرده پیدا  
 and so in L and in marg. C.

(۲۱۱۹) C (؟) داریم خویش  
 with خود written above.

(۲۱۲۰) C مرحوم, corr. above. ABL om. و.

Heading: B om. این بحقیقت. AC حقیقت. C in marg. در حقیقت for این بحقیقت.

(۲۱۲۴) ABL Bul مردم. (۲۱۲۷) L پیش این روبه.

(۲۱۲۸) L غرّش شیران.



گر نبودی نوح شیر سَرمدی \* پس جهانی را چرا برهم زدی  
 ۲۱۳۰ صد هزاران شیر بود او در تنی \* او چو آتش بود و عالم خرمی  
 چونک خرمی پاسِ عَشْر او نداشت \* او چنین شعله بر آن خرمی گماشت  
 هرک او در پیشِ این شیر نهان \* بی ادب چون گرگ بگشاید دهان  
 همچو گرگ آن شیر بر درآندش \* فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ بِرِخْوَانِدش  
 زخم یابد همچو گرگ از دستِ شیر \* پیشِ شیر ابله بود کوشد دلیر  
 ۲۱۳۵ کاشکی آن زخم بر جسم آمدی \* تا بدی که ایمان و دل سالم بدی  
 قوتم بشکست چون اینجا رسید \* چون توانم کرد این سیرا پدید  
 همچو آن روبه گم اِشْکَم کنید \* پیشِ او روباه بازے گم کنید  
 جمله ما و من پیش او نهید \* مُلْکِ مُلْکِ اوست مُلْکِ اورا دهید  
 چون فقیر آید اندر راهِ راست \* شیر و صیدِ شیر خود آن شماست  
 ۲۱۴۰ زانک او پاکست و سُبحانِ وصفِ اوست \* بی نیازست او ز نغز و مغز و پوست  
 هر شکار و هر کراماتی که هست \* از برای بندگانِ آن شهست  
 نیست شهرا طمع بهر خلق ساخت \* این همه دولت خنک آنکو شناخت  
 آنک دولت آفرید و دو سرا \* مُلْکِ دولتها چه کار آید ورا  
 پیشِ سُبحان بس نگه دارید دل \* تا نگرید از گمانِ بد خجیل  
 ۲۱۴۵ کو ببیند سِر و فکر و جُست و جو \* همچو اندر شیرِ خالص نارِ مو

(۲۱۲۹) A Bul. and so C in marg. گر نبودی نوح را از حق یدی.

(۲۱۳۰) L in the second hemistich: او برون رفته بد از ما و منی. L adds:

او دو عالم را همی دید ارزنی \* او چو آتش بود و عالم خرمی

(۲۱۴۱) ABL Bul. چنان شعله. (۲۱۴۴) A for ابله.

(۲۱۴۵) B Bul. کایمان. ABL Bul. بر تن آمدی.

(۲۱۴۶) AB Bul. قوتم بگست. C for کرد, corr. in marg.

(۲۱۴۸) L شیر صید و شیر. A فقیرانید. BC فقیر سدا. (۲۱۴۹) A. مالک ملک اوست.

(۲۱۴۱) A این شهست. (۲۱۴۲) BL Bul. ملک و دولتها.

(۲۱۴۴) L Bul. پس. (۲۱۴۵) AL سر فکر جو.



آنک او بی نقش ساده سینه شد . نقشه های غیب را آینه شد  
 سر مارا بی گمان موقن شود . ز آنک مومن آینه مومن بود  
 چون زند او فقر مارا بر محک . پس بقین را باز داند او ز شک  
 چون شود جانش محک، نقدها . پس ببیند قلب را و قلب را

نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش تا  
 چشمشان بدیشان روشن شود،

۲۱۵۰ پادشاهان را چنین عادت بود . این شنیده باشی ار یادت بود  
 دست چپشان پهلوانان ایستند . ز آنک دل پهلوی چپ باشد ببند  
 مشرف و اهل قلم بر دست راست . ز آنک علم خط و ثبت این دست راست  
 صوفیان را پیش رو موضع دهند . گاینه جان اند و ز آینه ببند  
 سینه صیقلها زده در ذکر و فکر . تا پذیرد آینه دل نقش بکر  
 ۲۱۵۵ هرکه او از صلب فطرت خوب زاد . آینه در پیش او باید نهاد  
 عاشق آینه باشد روی خوب . صیقل جان آمد و تقوی القلوب.

آمدن مهربان پیش یوسف علیه السلام و تقاضا کردن  
 یوسف ازو تحفه و ارمغان،

آمد از آفاق یاری مهربان . یوسف صدیق را شد مهربان

مؤمن شود L Bul. in the second hemistich (۲۱۴۷) . و ساده سینه L (۲۱۴۶)  
 In C the second hemistich is obliterated and has been supplied in marg. ABL Bul. (۲۱۴۸) . نقد مارا  
 Bul. (۲۱۴۹) . نقدها و نقدها . L Bul. (۲۱۴۹)  
 Heading: The words after خویش are obliterated in C.  
 ABL Bul. (۲۱۵۲) . مشرف اهل قلم A (۲۱۵۲)  
 در فکر و ذکر A . سینه صیقل زده A (۲۱۵۴) . آن دست راست .  
 یاری Bul. (۲۱۵۷) . از اصل فطرت L (۲۱۵۵)



کاشنا بودند وقت کودکی \* بر وساده آشنایی مُتکی  
 یاد دادش جورِ اخوان و حسد \* گفت کآن زنجیر بود و ما اسد  
 ۲۱۶۰ عار نبود شیرا امر سلسله \* نیست مارا از قضاے حق گله  
 شیرا بر گردن ار زنجیر بود \* بر همه زنجیرسازان میر بود  
 گفت چون بودی ز زندان و زچاه \* گفت همچون در محاق و کاست ماه  
 در محاق ار ماه نو گردد دوتا \* فی در آخر بدر گردد بر سما  
 گرچه دُرَدانه بهاون کوفتند \* نور چشم و دل شد و بیند بلند  
 ۲۱۶۵ گندی را زیرِ خاك انداختند \* پس زخاکش خوشبها بر ساختند  
 بارِ دیگر کوفتندش ز آسیا \* قیمتش افزود و نان شد جان فزا  
 باز نان را زیر دندان کوفتند \* گشت عقل و جان و فهم هوشمند  
 باز آن جان چونک محو عشق گشت \* بُعْجِبُ الزُّرَّاعَ اَمَدِ بَعْدِ كَسْتِ  
 این سخن پایان ندارد باز گرد \* تا که با یوسف چه گفت آن نیک مرد  
 ۲۱۷۰ بعدِ قصه گفتنش گفت ای فلان \* هین چه آوردی تو مارا ارمغان  
 بر در یاران تہی دست آمدن \* همچو بی گندم سوی طاحون شدن  
 حق تعالی خلق را گوید بمشر \* ارمغان کو از برای روزِ نشر  
 جَسْتُهُونَا و فُرَادَے بی نوا \* هر بدان سان که خَلَقْنَاکُمْ کذا  
 هین چه آوردید دست آویزرا \* ارمغانی روزِ رَسْنَاخیزرا  
 ۲۱۷۵ یا امید باز گشتنتان نبود \* وعدہ امروز باطلتان نمود

نور چشم و دل ازو افروختند L بهاون C (۲۱۶۴) . در سما L (۲۱۶۳)

عقل و فهم جان L (۲۱۶۷) . After this verse L Bul. add the Heading: (۲۱۶۹)

طلب کردن یوسف صدیق علیه السلام ارمغان از مہمان

آوردی ره آورد ارمغان L (۲۱۷۰)

B has: هست بی گندم ABL Bul. (۲۱۷۱)

بر در یاران تہی دست ای فتی \* هست چون بی گندی در آسیا

ارمغان L (۲۱۷۴) . امروزتان باطل نمود L (۲۱۷۵) . In A vv. ۲۱۷۵-۶ follow

vv. ۲۱۷۷-۸, but the error is indicated in marg.



مُنْكَرِي مَهْمَانِيشْ رَا از خَرَعِ . پس ز مطبِخِ خَاكِ و خَاكْسْتَرِ بَرَعِ  
 ورنه منكر چنين دستِ تهي . در درِ آن دوست چون پا هي نهی  
 اندكى صَرْفَه بكن از خواب و خور . ارمغانِ بهر ملاقاتش بَبَر  
 شو قَلِيلُ النَّوْمِ مِمَّا يَهْجَعُونَ . باش درِ آنحَارِ از يَسْتَنْغِفِرُونَ  
 ۲۱۸۰ جُنْبِشِي اندك بكن همچون جنين . تا ببخشندت حواسِ نُوْرِيْنَ  
 وز جهانِ چون رَحْمِ بيرون سُوِي . از زمين در عرصهٔ واسع شوي  
 اَنكَ اَرْضُ اللّٰهِ واسع گفته‌اند . عرصهٔ دانِ كاويا در رفته‌اند  
 دل نگرده تنگ زان عرصهٔ فراخ . نخلِ نَرِ آنجا نگرده خشك شاخ  
 حاملي نو مر حواست را كنون . گنْد و ماند هي شوي و سرنگون  
 ۲۱۸۵ چُونك محمولي نه حامل وقتِ خواب . ماندگي رفت و شدي بي رنج و تاب  
 چاشنيء دان نو حالِ خوابِ را . پيشِ محموليء حالِ اوليا  
 اوليا اصحابِ كهفِ اند اي عنود . در قيام و در نقلاب هم رُقُود  
 هي گشدشان بي تكلف در فعال . بي خبر ذاتِ اليمين ذاتِ الشمال  
 چيست آن ذاتِ اليمين فعلِ حَسَن . چيست آن ذاتِ الشمال اشغالِ تن  
 ۲۱۹۰ مي رود اين هر دو كار از اوليا . بي خبر زين هر دو ايشان چون صدا  
 گر صدايت بشنوايد خير و شر . ذاتِ كه باشد زهر دو بي خبر

(۲۱۷۶) In the first hemistich (which is obliterated in C and has been supplied in marg.) AL have وعدهٔ مهمانيش را منكري.

(۲۱۷۷) A بر در آن دوست.

(۲۱۷۸) A ارمغانی بر ملاقاتش.

(۲۱۸۰) AB Bul. اندکی جنبش, and so C in marg.

(۲۱۸۱) Bul. عرصهٔ هامون شوي L. بیرون روی. ABL Bul. وز جهانی.

(۲۱۸۲) ABL Bul. کانییا در رفته‌اند, and so corr. in C.

(۲۱۸۳) C نيك for تنگ. L. و آن عرصه.

(۲۱۸۷) A تقلد.

(۲۱۹۰) AB Bul. از انییا. L. کار انییا.



گفتن مہمان یوسف را کہ آئینہ آوردمت ارمغان تا ہر بار کہ  
در وی نگری روی خوب خود بینی مرا یاد کنی،

گفت یوسف ہین بیاور ارمغان \* او ز شرم این تقاضا زد فغان  
گفت من چند ارمغان جستم ترا \* ارمغانی در نظر نامد مرا  
حبہ را جانب کان چون برم \* قطرہ را سوی عمان چون برم  
۲۱۹۵ زیرہ را من سوے کرمان آورم \* گر بپیش تو دل و جان آورم  
نیست تخی کاندین انبار نیست \* غیر حسن تو کہ آنرا بار نیست  
لایق آن دبدم کہ من آیینہ \* پیش تو آرم چو نور سینہ  
تا بینی روی خوب خود در آن \* ای تو چون خورشید شمع آسمان  
آینہ آوردمت اے روشنی \* تا چو بینی روی خود یاد کنی  
۲۲۰۰ آئینہ بیرون کشید او از بغل \* خوب را آئینہ باشد مشتغل  
آینہ ہستی چہ باشد نیستی \* نیستی بر گر تو ابلہ نیستی  
ہستی اندر نیستی بتوان نمود \* مال داران بر فقیر آرند جود  
آینہ صافی نان خود گرسنہ است \* سوخنہ ہم آئینہ آتش زنہ است  
نیستی و نقص ہر جایی کہ خاست \* آئینہ خوبی جملہ پیشہاست  
۲۲۰۵ چونک جامہ چست و دوزید بود \* مظهر فرہنگ درزے چون شود  
ناتراشید ہی باید جذوع \* تا دُرُوگر اصل سازد یا فروغ  
خواجہ اشکستہ بند آنجا رود \* کہ در آنجا پای اشکستہ بود  
گی شود چون نیست رنجور نزار \* آن جمال صنعت طب آشکار

Heading: A ارمغانی.

(۲۱۹۴) B Bul. نامد سزا, and so corr. above in A.

(۲۱۹۶) AB هست تخی.

(۲۱۹۸) L و شمع.

(۲۱۹۹) A چون بینی روی خود.

(۲۲۰۱) L چو باشد.

(۲۲۰۲) L بتوان.

(۲۲۰۲) Bul. in the second

hemistich آئینہ.

(۲۲۰۴) L جملہ نقشہاست.

(۲۲۰۵) A فرہنگ درزی شود L و دزدید بود.

(۲۲۰۸) L Bul. رنجور و نزار.



خواری و دونی مسها بر ملا \* گر نباشد گی نماید کیما  
 ۲۲۱۰ نقصها آیینه وصف کمال \* وآن حقارت آینه عز و جلال  
 زآنک ضدرا ضد کند ظاهر یقین \* زآنک با سرکه پدیدست انگین  
 هرک نقص خویش را دید و شناخت \* اندر استکمال خود دو آسبه ناخت  
 زآن نمی پرد بسوے ذوالجلال \* کو گمانی می برد خودرا کمال  
 علتی بتتر زبندار کمال \* نیست اندر جان تو ای ذواللال  
 ۲۲۱۵ از دل و از دیدهات بس خون رود \* تا زتو این معجی بیرون رود  
 علت ابلیس انا خیری بدست \* وین مرض در نفس هر مخلوق هست  
 گرچه خودرا بس شکسته بیند او \* آب صافی دان و سرگین زیر جو  
 چون بشوراند ترا در امتحان \* آب سرگین رنگ گردد در زمان  
 در نگ جو هست سرگین ای فتی \* گرچه جو صافی نماید مر ترا  
 ۲۲۲۰ هست پیراه دان پر فطن \* جوهای نفس و تن را جوی گن  
 آب جو سرگین تواند پاک کرد \* جهل نفسش را بروید علم مرد  
 گی تراشد تیغ دسته خویش را \* رو بجرّاحی سپار این ریش را  
 بر سر هر ریش جمع آمد مگس \* تا نبیند قبح ریش خویش کس  
 آن مگس اندیشهها وآن مال تو \* ریش تو آن ظلمت احوال تو  
 ۲۲۲۵ ورنهد مرهم بر آن ریش تو پیر \* آن زمان ساکن شود درد و نفیر

ظاهر for پیدا ABL Bul. (۲۲۱) ان حقارت A (۲۲۱۰)

ABL Bul. (۲۲۱۲) ده آسبه, and so corr. in C. In L this and the following verse are transposed.

Bul. بدتر. (۲۲۱۴) C علت. In L this and the following verse are transposed.

AB Bul. (۲۲۱۵) بیرون شود. C

In L this and the following verse are transposed. (۲۲۱۶)

AB Bul. (۲۲۲۰) باغهای, and so corr. in marg. C. L باغهای کن

ABL Bul. (۲۲۲۱) : نفس و تن را

جوی خودرا کی تواند پاک کرد \* نافع از علم خدا شد علم مرد  
and so corr. in marg. C. In C بروید is written without diacritical points.

L فتح for فتح (۲۲۲۲)



تا که پنداری که صحت یافته‌ست \* پرتو مرهم بر آنجا نافته‌ست  
هین زمرهم سر مکش ای پشت‌ریش \* وآن زپرتو دان مدان از اصل خویش

مرتد شدن کاتب وحی بسبب آنک پرتو وحی برو زد آن  
آیترا پیش از پیغامبر علیه السلام بخواند گفت  
پس من هم محلّ وحیم،

پیش از عثمان یکی نساخ بود \* کو بنسخ وحی جدی می نمود  
وحی پیغمبر چو خواندی در سبق \* او همانرا و نبنشتی بر ورق  
پرتو آن وحی بروی نافتی \* او درون خویش حکمت یافتی ۲۲۲۰  
عین آن حکمت بفرمودی رسول \* زین قدر گمراه شد آن بو النضول  
کآنچ می گوید رسول مستنیر \* مرا هست آن حقیقت در ضمیر  
پرتو اندیشه اش زد بر رسول \* قهر حق آورد بر جانش نزول  
هم ز نساخی بر آمد هم زدین \* شد عدو مصطفی و دین بکین  
مصطفی فرمود کای گبر عنود \* چون سیه گشتی اگر نور از تو بود ۲۲۲۵  
گر تو ینبوع الاهی بودی \* این چنین آب سیه نگشودبی  
تا که ناموشش پیش این و آن \* نشکند بر بست این اورا دهان  
اندرون می شوردهش هم زین سبب \* او نیارد توبه کردن این عجب  
آه می کرد و نبودش آه سود \* چون در آمد تیغ و سررا در ربود

چون نبی از وحی فرمودی سبق ABL Bul. (۲۲۲۹) . پندارد ABL Bul. (۲۲۲۶) .  
از درون L (۲۲۲۰) . نوشتی B . پیغامبر C. C. and so corr. in marg. C.  
(۲۲۲۲) Instead of the second half-verse C has the second hemistich of v. ۲۲۲۴.  
(۲۲۲۴) The first half-verse is suppl. in marg C.  
(۲۲۲۵) B . اگر نور تو بود C om. . (۲۲۲۶) In CL v. ۲۲۲۷ precedes  
v. ۲۲۲۶, corr. in C. (۲۲۲۸) AB Bul. اندرون می سوختش , and so corr. in C.  
L . توبه کردن می نیارست این عجب AB Bul. . می سوزدهش L



۲۲۴۰ کرده حق ناموس را صد من حدید \* اے بسی بستہ ببند ناپدید  
 کبر و کفر آن سان بیست آن راہرا \* کہ نیارد کرد ظاہر آہرا  
 گفت اَغْلَا لَا فَهْمٌ بِهٖ مَقْحُونٌ \* نیست آن اغلال بر ما از برون  
 خَلْفَهُمْ سَدًّا فَاغْشَيْنَاهُمْ \* پیش و پس سدرا نمی بیند عمو  
 رنگِ صحرا دارد آن سدی کہ خاست \* او نمی داند کہ آن سدِ قضاست  
 ۲۲۴۵ شاهدِ تو سدِ رویِ شاہدست \* مُرشدِ تو سدِ گفتِ مرشدست  
 اے بسا کُفَّارِا سودایِ دین \* بندِ او ناموس و کبر و آن و ابن  
 بندِ پنهان لیک از آہنِ بتر \* بندِ آہنِ را بدراند نبر  
 بندِ آہنِ را توان کردنِ جدا \* بندِ غیبی را نداند کس دول  
 مردِ را زنبورِ گر نیشی زند \* نیشِ آن زنبور از خود می کند  
 ۲۲۵۰ زخمِ نیشِ اما چو از ہستی نُست \* غمِ قوی باشد نگردد دردِ سُست  
 شرحِ این از سینه بیرون می جہد \* لیک می ترسم کہ نومیدی دہد  
 نی مشو نومید خود را شاد کن \* پیشِ آن فریادرس فریاد کن  
 کائے مُحَبِّ عَفْوٍ از ما عفو کن \* اے طیبِ رنجِ ناسورِ گھن  
 عکسِ حکمتِ آن شفی را یاوہ کرد \* خود مبین تا بر نیارد از تو گرد  
 ۲۲۵۵ ای برادر بر تو حکمتِ جار بہست \* آن زآبدال است و بر تو عاربہست  
 گرچہ در خود خانہ نوری یافتست \* آن زہمسایہٗ مُنَوَّرِ یافتست  
 شکر کن غرہٗ مشو بینی مکن \* گوش دار و هیچ خود بینی مکن

Bul. کفرانشان B (۲۲۴۱) ABL Bul. ای بسا, and so corr. in C. (۲۲۴۰)

می بیند AB Bul. have خَلْفَهُمْ C (۲۲۴۲) کفر آسان.

and C in marg. بند از پیش, and so L, which has بندرا پیش و پس او

کد پارہ تبر ABL Bul. (۲۲۴۷) AB Bul. بندشان, and so corr. in C. (۲۲۴۶)

In اگر B Bul. corr in marg. غیرا (?) زنبور C (۲۲۴۹) and so in marg. C.

and so in marg. C. طبع او آن لحظہ بر دفعی تند ABL Bul. have

و. A om. (۲۲۵۰) فوی گردد B C. Suppl. in marg. C. (۲۲۵۰)

شکر ان A (۲۲۵۷) آن زشمع پادشاہان یافتست L (۲۲۵۶)



صد در بیخ و درد کین عاریتی \* اُمّانرا دُور کرد امر اُمّتی  
 من غلام، آنک اندر هر رباط \* خویش را واصل نداند بر سباط  
 ۲۲۶۰ بس رباطی که بیاید ترک کرد \* تا بهسگن در رسد يك روز مرد  
 گرچه آهن سرخ شد او سرخ نیست \* پرتو، عاریت، آتش زنیست  
 گر شود پُر نور روزن یا سرا \* تو مدان روشن مگر خورشید را  
 هر در و دیوار گوید روشنم \* پرتو، غیره ندارم این منم  
 پس بگوید آفتاب ای نارشید \* چونك من غارب شوم آید پدید  
 ۲۲۶۵ سبزهها گویند ما سبز از خودیم \* شاد و خندانیم و ما عالی قدیم  
 فصل تابستان بگوید کای اُمم \* خویش را بیند چون من بگذرم  
 تن همی نازد بخوبی و جمال \* روح پنهان کرده فر و پر و بال  
 گویدش کای مزبله تو کبستی \* يك دو روز از پرتو، من زیستی  
 غنچ و نازت و نکنجد در جهان \* باش تا که من شوم از تو جهان  
 ۲۲۷۰ گرم دارانت ترا گورے کنند \* طعمه موران و مارانت کنند  
 بینی از گند، تو گیرد آنکسی \* کو بپیش، تو همی مردے بسی  
 پرتو، رُوحست نطق و چشم و گوش \* پرتو، آتش بود در آب جوش  
 آنچه آنک، پرتو، جان بر تن است \* پرتو، آبدال بر جان، من است  
 جانِ جان چون واکشد پارا زجان \* جان چنان گردد که بی جان تن بدان  
 ۲۲۷۵ سر از آن رُو می نهم من بر زمین \* تا گواه، من بود در بوم دین

and so Bul. L, آنک او در هر رباط ABL (۲۲۵۹) کرد دور B (۲۲۵۸)

In C the second hemistich begins: ای نارسید A (۲۲۶۴). واصل ندارد.

See the next verse. شاد و خندانیم

و ما زیبا خدیم and so corr. in C. L, و بس زیبا خدیم AB Bul. (۲۲۶۵)

ای مزبله ABL (۲۲۶۸). تن بخود نازد B (۲۲۶۷). ای ام AB (۲۲۶۶)

B in the second hemistich. ماران و مورانت Bul. (۲۲۷۰). از تو نهان L (۲۲۶۹)

همی مردی نمی A (۲۲۷۱). کش کشانت در تک گوری کند hemistich

در روز دین ABL Bul. (۲۲۷۵). چنان ماند B Bul. (۲۲۷۴)



یومِ دین که زُلزَلتِ زُلزَالَهَا \* این زمین باشد گواهِ حالها  
 کَو نُحَدِّثُ جَهْرَةً أَخْبَارَهَا \* در سخن آید زمین و خارها  
 فَلَسنی مُنْکِرِ شُودِ دَرِ فِکْرِ وَظَن \* گو برو سررا بر این دیوار زن  
 نَطَقِ آبٍ وَ نَطَقِ خَاکٍ وَ نَطَقِ کِجَل \* هست محسوسِ حواسِ اهلِ دل  
 ۲۲۸۰ فَلَسنی کَو مُنْکِرِ حَنَانَهَاست \* امرِ حواسِ اولیا بیگانه‌است  
 گوید او که پرتو سودای خلق \* بس خیالات آورد در رای خلق  
 بَلْکِ عَکْسِ آن فِسادِ وَ کُفْرِ او \* این خیالِ مُنْکِرِ را زد برو  
 فَلَسنی مَرِ دِیوَرَا مُنْکِرِ شُود \* در همان دم سخره دیوی بود  
 گر ندیده دیورا خود را بین \* بی جنون نبود کبودی در جبین  
 ۲۲۸۵ هَرکِرَا دَرِ دَلِ شَاکٍ وَ پِیچَانِیست \* در جهان او فلسفی پنهانیست  
 می‌نماید اعتقاد و گاه گاه \* آن رگِ فَلَسنِ کند رویش سیاه  
 اَلْحَذَرِ ای مومنان کَانَ دَرِ شِهَاست \* در شما بس عالم بی‌منتهاست  
 جَمَلَهٗ هَفْتَادِ وَ دَوِ مِلَّتِ دَرِ تُوْسْت \* وه که روزی آن بر آرد از تو دست  
 هَرکِ اَوْرَا بَرگِ اَیْمَانِ بُوَد \* همچو برگ از بیم این لرزان بود  
 ۲۲۹۰ بَرِ بَلِیْسِ وَ دِیو از آن خَنْدِیدَهٗ \* که تو خود را نیک مردم دیده  
 چون کند جان بازگونه پوستین \* چند وا وایی بر آرد زاهل دین  
 بَرِ دِکَانَ هَرِ زَرْنُهَآ خَنْدَانِ شُدِست \* زَانکِ سَنگِ اَمْتَحَانِ پَنهَانِ شُدِست  
 پرده ای ستار از ما بر مگیر \* باش اندر امتحان ما مُجِیر  
 قلب پهلوی زند با زمرِ بَشَبِ \* انتظارِ روزِ می‌دارد ذَهَبِ

(۲۲۷۷) After this verse L adds:

فَلَسنی گوید زمعقولات دون \* عقل از دهلیز می‌ماند برون

پس خیالات C (۲۲۸۱) . حواس انبیا L (۲۲۸۰) . آن دیوار AB Bul. (۲۲۷۸)

شک و بی‌جانیت L (۲۲۸۵) . and so corr. in C. بر جبین ABL Bul. (۲۲۸۴)

آن عالی بی‌منتهاست A (۲۲۸۷) . آن دل فلسف A (۲۲۸۶)

بر آید ABL Bul. (۲۲۹۱) . زان ABL Bul. (۲۲۹۰) . روزی for دوری C (۲۲۸۸)

روما A (۲۲۹۲) . امتحان مارا A Bul. (۲۲۹۲) . and so corr. in C.



۲۲۹۵ با زبان، حال زر گوید که باش \* ای مزور نا بر آید روز فاش  
صد هزاران سال ابلیس، لعین \* بود ابدال و امیر المؤمنین  
پنجه زد با آدم از نازی که داشت \* گشت رسوا همچو سرگین، وقت چاشت

دعا کردن بلم باعور که موسی و قومش را ازین شهر که  
حصار داده‌اند بی مراد باز گردان،

بَلَعَمَ بَاعُورًا خَلَقَ جِهَانَ \* سَغَبَهُ شَدَّ مَانِدِ عِيسَى زَمَانَ  
سجده نآوردند کس را دون او \* صَحَّتْ رَنْجُورٌ بُوِدَ اِفْسُونِ اَو  
۲۲۰۰ پنجه زد با موسی از کبر و کمال \* آن چنان شد که شنیدستی تو حال  
صد هزار ابلیس و بلم در جهان \* همچین بودست پیدا و نهان  
این دورا مشهور گردانید اله \* تا که باشند این دو بر باقی گواه  
این دو دزد آویخت بر دار بلند \* ورنه اندر قهر بس دزدان بُدند  
این دورا پَرچَمِ بسوی شهر بُود \* کشتگان قهر را نتوان شمرد  
۲۲۰۵ نازنینی تو ولی در حدّ خویش \* الله الله پامنه از حدّ بیش  
گر زنی بر نازنین تر از خودت \* در ننگِ هفتم زمین زیر آردت  
قصه عاد و ثمود از بهر چیست \* تا بدانی کانبیارا نازکیست  
این نشان خَسَفِ و قَذْفِ و صَاعِقَه \* شد بیان عِزِّ نَفْسِ نَاطِقَه  
جمله حیوان را پی انسان بکش \* جمله انسان را بکش از بهر هُش  
۲۲۱۰ هُش چه باشد عِزِّ کُلِّ هوشمند \* هوش جزوی هُش بود اما نِثْرَنَد  
جمله حیوانات و حشی زادمی \* باشد از حیوان اِنْسِی در گمی

بود ز ابدال B Bul. (۲۲۹۶)

و مستجاب شدن دعای او ABL Bul. add گردان After Heading:

باشد ABL Bul. تا کی A (۲۲۰۲) از دار بلند ABL (۲۲۰۲) and so corr. in C.

بسنگان قهر را B (۲۲۰۴) اندر دهر L

قذف صاعقه A. این بیان خسف L (۲۲۰۸)



خون آنها خلق را باشد سیل \* چون نشد اعمال انسان را قیل  
 عزت وحشی بدین ساقط شدست \* که مر انسان را مخالف آمدست  
 پس چه عزت باشدت ای نادره \* چون شدی تو حمر مُسْتَنْفَرَه  
 ۲۲۱۰ خر نشاید گشت از بهر صلاح \* چون شود وحشی شود خوش مباح  
 گرچه خرا دانش زاجر نبود \* هیچ معذورش نمی دارد ودود  
 پس چو وحشی شد از آن دم آدمی \* گئی بود معذور ای یار سبی  
 لاجرم کفار را شد خون مباح \* همچو وحشی پیش نساب و رماح  
 جفت و فرزندانسان جمله سیل \* زآنک وحشی اند از عقل جلیل  
 ۲۲۲۰ باز عقلی کو رمد از عقل عقل \* کرد از عقلی بچووانات نقل

اعتماد کردن هاروت و ماروت بر عصمت خویش و آمیزی  
 اهل دنیا خواستن و در فتنه افتادن،

همچو هاروت و چو ماروت شهیر \* از بطر خوردند زهرآلود نیر  
 اعتمادی بودشان بر قدس خویش \* چیست بر شیر اعتماد گاو میش  
 گرچه او با شاخ صد چاره کند \* شاخ شاخش شیر نر پاره کند  
 گر شود پُر شاخ همچون خارپشت \* شیر خواهد گاورا ناچار گشت  
 ۲۲۲۰ گرچه صرصر بس درختان می کند \* هر گیاهی را منصر می کند  
 بر ضعیفی گیاه آن باد توند \* رحم کرد ای دل تو از قوت ملند

(۲۲۱۲) In the second hemistich ABL Bul. have زآنک وحشی اند از عقل جلیل, and so C in marg. After this verse L adds:

خون ایشان خلق را باشد روا \* زآنک ایشانرا نیند ایشان مزا

(۲۲۱۲) AB Bul. افتاده است, and so corr. in C. L. بدین افتاد پست.

(۲۲۱۵) A چون نشاید. (۲۲۱۹) AB Bul. و ذلیل. (۲۲۱۹) AB Bul. بی عقلند و مردود و ذلیل.

so C in marg. and L, which has مطرود و ذلیل. (۲۲۲۲) A با شیر.

با گیاه تر وی احسان B Bul. با گیاه سبز احسان می کند AL. هر for مر C (۲۲۲۰)

می کند, and so C in marg.



تیشه را زانبوهی شاخ درخت \* گی هراس آید ببرد لخت لخت  
 لیک بر برگی نکوبد خویش را \* جز که بر نبشی نکوبد نبش را  
 شعله را زانبوهی هیزم چه غم \* گی رمد قصاب زانبوهی غم  
 ۲۲۲۰ پیش معنی چیست صورت بس زبون \* چرخ را معنیش می دارد نگون  
 تو قیاس از چرخ دولابی بگیر \* گردشش از کیست از عقل مشیر  
 گردش این قالب همچون سپر \* هست از روح مستر اے پسر  
 گردش این باد از معنی اوست \* همچو چرخ کو اسیر آب جوست  
 جز و مد و دخل و خرج این نفس \* از که باشد جز زجان پر هوس  
 ۲۲۲۵ گاه جیش می کند که حا و دال \* گاه صلحش می کند گاهی جدال  
 همچنین این باد را بزدان ما \* کرده بُد بر عاد همچون ازدها  
 باز هر آن باد را بر مومنان \* کرده بُد صلح و مراعات و امان  
 گفت الّمعنی هو الله شیخ دین \* بحر معنیهای ربّ العالمین  
 جمله اطباق زمین و آسمان \* همچو خاشاکی در آن بحر روان  
 ۲۲۳۰ حملها و رقص خاشاک اندر آب \* هر زاب آمد بوقت اضطراب  
 چونک ساکن خواهدش کرد از مرا \* سوے ساحل افکند خاشاک را

جز که بر نبشی B (۲۲۲۸) که هراس A. از انبهی شاخ B (۲۲۲۷)

می داری A (۲۲۲۰) از خیل غم B. از انبهی هیزم B (۲۲۲۹)

همچنان کو C in the second hemistich (۲۲۲۲) گردشش از چیست B (۲۲۲۱)

کو for گان B Bul. corr. in marg. حاکم انفاس اوست

بو الهوس B. جزو جان A. از کی باشد AC. جزر و مدّ ABL Bul. (۲۲۲۴)

After this verse Bul. adds: (۲۲۲۵)

که پیش می برد گاهی بسار \* که گلستان میکند گاهیش خار

همچنان این باد را ABL Bul. (۲۲۲۶) After this verse L adds: (۲۲۲۷)

همچنین این ابر را بزدان پاک \* کرده بر فرعون خون مهیناک

In C this verse follows v. ۲۲۴۲. Vv. ۲۲۴۰-۲۲۴۲ are suppl. in

marg. B.



چون گشَد از ساحلش در موج‌گاه \* آن کند بنا او که صرصر با گیاه  
این حدیث آخر ندارد باز ران \* جانب هاروت و ماروت ای جوان

باقی قصه هاروت و ماروت و نکال و عقوبت ایشان  
هم در دنیا بچاه بابل،

چون گناه و فسقِ خلفان جهان \* می‌شد از شُبا که بر هر دو عیان  
۲۲۴۵ دست خابیدن گرفتندی زخشم \* لیک عیب خود ندیدندی بچشم  
خویش در آینه دید آن زشت مرد \* رُو بگردانید از آن و خشم کرد  
خویش بین چون از کسی جرّی بدید \* آتشی در وک زدوزخ شد پدید  
رحمت دین خواند او آن کبریا \* ننگرد در خویش نفس کبریا  
رحمت دین را نشان دیگرست \* که از آن آتش جهانی اخضرست  
۲۲۵۰ گفت حفاشان گر شما روشن‌گرید \* در سیه‌کاران مَغْنَلِ منگرید  
شکر گویند ای سپاه و چاکران \* رسته‌اید از شهوت و از چاک ران  
گر از آن معنی نهم من بر شما \* مر شمارا بیش نپذیرد سما  
عصتی که مر شمارا در تن است \* آن زعکس عصمت و حفظ من است  
آن زمن بینید نه از خود هین و هین \* تا نچربد بر شما دیو لعین

(۲۲۴۲) ABL با گیاه، که آتش با گیاه (۲۲۴۲) and so corr. in C.

(۲۲۴۲) In C this verse follows the Heading.

Heading: L Bul. بقیه قصه. After ماروت A proceeds: بر عصمت خویش و آمیزی  
اهل دنیا خواستن و در فتنه افتادن.

(۲۲۴۴) A om. و. In the second hemistich ABL Bul. have بر هر دو

(۲۲۴۵) C in the second hemistich and so C in marg. روشن آن زمان

خویش بین (خویش بینی read) خویش بین را کرد چشم (خشم read)

(۲۲۴۶) Suppl. in marg. C. (۲۲۴۸) B نفس گبر ما L Bul. نفس گبر

(۲۲۴۹) C احقرست. (۲۲۵۰) B مَغْنَل. (۲۲۵۱) L از مثل آن

(۲۲۵۲) A بر تنست. (۲۲۵۴) C om. نه. B ز خود



۲۲۵۰ آنچنان که کاتب وحی رسول \* دید حکمت در خود و نور اصول  
خویش را هم لحن مرغان خدا \* می شرد آن بد صغیری چون صدا  
لحن مرغان را اگر واصف شوی \* بر مراد مرغ کی واقف شوی  
گر بیاموزی صغیر بلبلی \* نو چه دانی کو چه دارد با گلی  
ور بدانی از قیاس و از گمان \* چون زلب جنبان گمانهای کران

### بعیادت رفتن کرّ بر همسایه رنجور خویش،

۲۲۶۰ آن کری را گفت افزون مایه \* که ترا رنجور شد همسایه  
گفت با خود گر که با گوش گران \* من چه در بایم زگفت آن جوان  
خاصه رنجور و ضعیف آواز شد \* لیک باید رفت آنجا نیست بد  
چون بینم کان لبش جنبان شود \* من قیاسی گیرم آنرا هم زخود  
چون بگویم چونی ای محنت کشم \* او بخواهد گفت نیکم یا خوشم  
۲۲۶۵ من بگویم شکر چه خوردی ایا \* او بگوید شرتی یا ماشبا  
من بگویم صحّ نوشت کیست آن \* از طیبیان پیش تو گوید فلان  
من بگویم بس مبارک پاست او \* چونک او آمد شود کارت نکو  
پایه او را آزمودستیم ما \* هرکجا شد می شود حاجت روا  
این جوابات قیاسی راست کرد \* پیش آن رنجور شد آن نیک مرد  
۲۲۷۰ گفت چونی گفت مردم گفت شکر \* شد ازین رنجور پُر آزار و نُکر

(۲۲۵۰) BL آنچنانک. (۲۲۵۶) BL هم صوت, and so written above in C.

(۲۲۵۸) C صغیری. (۲۲۵۹) ABL Bul. هم از گمان, and so

in marg. C. (۲۲۶۰) C یافت for گف. (۲۲۶۲) Bul. آن لبش.

(۲۲۶۴) L نخواهد. A نیکم ناخوشم. (۲۲۶۵) AC possibly read ایا خوردی.

(۲۲۶۶) ABL صحّه نوشت Bul. صحّه نوشت.

(۲۲۶۷) After this verse L adds:

کر در آمد پیش رنجور و نشست \* بر سر او خوش می مالید دست  
گویا رنجور را خاطر زکر \* اندکی رنجیده بود ای پر هنر



کین چه شکرست او عدو ما بدست . گر قیاسی کرد و آن کثر آمدست  
 بعد از آن گفتش چه خوردی گفت زهر . گفت نوشت صحه افزون گشت فهر  
 بعد از آن گفت از طیبیان کیست او . کو هی آید بچاره پیش نو  
 گفت عزرا بیل می آید برو . گفت پایش بس مبارک شاد شو  
 کر برون آمد بگفت او شادمان . شکر آن از پیش کردم این زمان <sup>۲۲۷۰</sup>  
 گفت رنجور این عدو جان ماست . ما ندانستیم کو کان جناست  
 خاطر رنجور جو بیان صد سفت . تا که پیغامش کند از هر نط  
 چون کسی کو خورده باشد آتش بد . می بشوراند دلش نافی کند  
 کظم غیظ اینست آنرا فی مکن . تا ییابی در جزا شیرین سخن  
 چون نبودش صبر می پیچید او . کین سگ زن روسپی چیز کو <sup>۲۲۸۰</sup>  
 تا بریزم بر وے آنچه گفته بود . کان زمان شیر ضمیرم خفته بود  
 چون عبادت بهر دل آرامیست . این عبادت نیست دشمن کامیست  
 تا بیند دشمن خود را نزار . تا بگیرد خاطر زشنش فرار  
 بس کسان که ایشان عبادتها کنند . دل برضوان و ثواب آن نهند  
 خود حقیقت معصیت باشد خفی . آن گذر باشد که پندارد صفی <sup>۲۲۸۰</sup>  
 همچو آن گر که هی پنداشنست . کو نکوبی کرد و آن بر عکس جت  
 او نشسته خوش که خدمت کرده ام . حق همسایه بجا آورده ام

کین چه شکرست او مگر B Bul. and so A (۲۲۷۱) A, which is written above in C and in marg. A.

L. که هی آید AB Bul. (۲۲۷۲) B Bul. نوشت باد , and so corr. in C. (۲۲۷۳)  
 The original reading of C is uncertain. (۲۲۷۵) A زیپش شادمان . که یاید او  
 , and so (۲۲۷۸) AB خوردده . In the second hemistich ABL Bul. have مراعات این زمان , and so  
 corr. in marg. C.

and so AC in marg. (۲۲۸۱) ABL Bul. کایشان زطاعت گمهند B . کایشان . Bul. دهند for دهند . و ثواب او Bul.

and so C in marg. (۲۲۸۵) AB Bul. بس کدر کانرا تو پنداری صفی .

Bul. بچای L. Bul. (۲۲۸۷) . بر عکس بت Bul. (۲۲۸۶)



بهر خود او آتشی افروخته است \* در دل رنجور و خود را سوخته است  
 فَأَنْفُوا النَّارَ الَّتِي أَوْقَدْتُمْ لَهَا \* إِنَّكُمْ فِي السَّعْيِ إِزْدَدْتُمْ لَهَا  
 ۲۳۹۰ گنت پیغمبر باعربی ما \* صَلِّ إِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ يَا فَتَى  
 از برای چاره این خوفها \* آمد اندر هر نمازی اهدینا  
 کین نماز مرا میآمیز اے خدا \* با نماز ضالین واهل ریا  
 از قیاسی که بکرد آن گرگزین \* صحبت دهساله باطل شد بدین  
 خاصه ای خواجه قیاس، حسنِ دون \* اندر آن وحی که هست از حد فزون  
 ۲۳۹۵ گوشِ حسنِ تو بحرف ار در خورست \* دان که گوشِ عیب‌گیر نو گرت

اول کسی که در مقابله نصّ قیاس آورد ابلیس بود،

اول آنکس کین قیاسکها نمود \* پیش انوار خدا ابلیس بود  
 گنت نار از خاک بی شک بهترست \* من ز نار و او ز خاک، اکدرست  
 پس قیاس، فرع بر اصلش کنیم \* او ز ظلمت ما ز نور روشنیم  
 گنت حق نی بل که لا آنساب شد \* زهد و تقوی فضل را محراب شد  
 ۲۴۰۰ این نه میراث جهان، فانیست \* که با نسابش بیابی جانیست  
 بلک این میراثهای انبیاست \* وارث این جانهای انقیاست  
 پور آن بو جهل شد مومن عیان \* پوره آن نوح شد از گمراهان

AB Bul. پیغامبر (۲۳۹۰) ABL Bul. از ددم. ABL Bul. او قدم (۲۳۸۹)

L. آن کر حنین (۲۳۹۲) and so C in marg. باعربی ما for بیک صاحب ریا

Bul. شد باطل. After this verse L adds:

خواجه پندارد که طاعت میکند \* بیخبر کز معصیت جان می‌کند  
 این قیاس خویش را رو ترک کن \* کز قیاس تو شود ریش کهن

BL برون (۲۳۹۴) اندر خورست L (۲۳۹۵) از حد برون

Heading: C om. در.

L خاک ابترست (۲۳۹۷)

C in the second hemistich این (۲۴۰۰)

جانهای جانیست, corr. in marg.

L وارث هم (۲۴۰۱)

ABL Bul. (۲۴۰۲)

and so corr. in C. پور آن نوح نبی از گمراهان



زاده خاک منور شد چو ماه . زاده آتش نوره رُو رُوسپاه  
 این قیاسات و تحرّی روزِ ابر . یا شب مر قبله را کردست حَبْر  
 ۲۴۰۵ لیک با خورشید و کعبه پیشِ رُو . این قیاس و این تحرّی را مجو  
 کعبه نادیده مکن رُو زو متاب . از قیاس اللّهُ اَعْلَمُ بِالصّواب  
 چون صغیری بشنوی از مرغِ حق . ظاهرش را باد گیری چون سَف  
 و آنکھی از خود قیاسانی کنی . مر خیال محض را ذاتی کنی  
 اصطلاحانیت مر ابدال را . که نباشد زان خبر افعال را  
 ۲۴۱۰ مَناطق الطّیّری بصوتِ آموختی . صد قیاس و صد هوس افروختی  
 همچو آن رنجور دها از تو خست . گر پندارِ اصابت گشته مست  
 کاتبِ آن وحی زان آوازِ مرغ . برده ظنی کو بود انبازِ مرغ  
 مرغ پری زد مر او را کور کرد . نک فرو بردش بقعرِ مرگ و درد  
 هین بعکسی یا بظنی هر شما . در مبدئیتید از مقاماتِ شما  
 ۲۴۱۵ گرچه هاروتید و ماروت و فزون . از همه بر بامِ نَحْنُ الصّافون  
 بر بدیهای بدان رحمت کنید . بر منی و خویش بینی کم تنبید  
 هین مبادا غیرت آید از کین . سرنگون افتید در قعرِ زمین  
 هر دو گفتند ای خدا فرمان تراست . بی امان تو امانی خود کجاست  
 آن هی گفتند و دلشان می طپید . بد کجا آید زما نِعْمَ الْعَیید  
 ۲۴۲۰ خار خار دو فرشته هر نهشت . تا که تخمِ خویش بینی را نیکشت

خیالی L (۲۴۰۸) . پیش او C (۲۴۰۵) . تا شب C (۲۴۰۴)

همساز مرغ B . همباز مرغ L . زان for و آن B (۲۴۱۲)

The words بقعر مرگ و درد are obliterated in C and have been suppl.

in marg. . هاروتیت L (۲۴۱۵) . بر منی و خویش بین لعنت B Bul. (۲۴۱۶)

خویش بین , but the remainder of the line is almost

obliterated, and لعنت کنید has been suppl. in marg. The original reading appears

همه گفتند AL . آن for این ABL Bul. (۲۴۱۶) . کم تنید to me to have been

نهشت . A om. L (۲۴۲۰)



پس همی گفتند کای ارکانیان \* بی خبر از پاکی روحانیان  
 ما برین گردون تُتَفُّها می تنبیم \* بر زمین آیم و شادروان ز نیم  
 عدل نوزیم و عبادت آوریم \* باز هر شب سوی گردون بر پریم  
 تا شویم اَعْجُوبَةُ دَوْرِ زمان \* تا نهم اندر زمین امن و امان  
 ۲۴۲۰ آن قیاس، حالِ گردون بر زمین \* راست نآید فرق دارد در کین

در بیان آنک حال خود و مستی خود پنهان باید داشت  
 از جاهلان،

بشَنو الفاظِ حکیمِ پرده \* سَر هَمَانْجَانِه که باده خورده  
 مست از میخانه چون ضال شد \* نَسْخَر و بازِجَه اطفال شد  
 میفتد این سو و آن سو هر رهی \* در گل و می خنددش هر ابلهی  
 او چین و کودکان اندر پیش \* بی خبر از مستی و ذوقِ مَبیش  
 ۲۴۲۰ خلق اطفال اند جز مستِ خدا \* نیست بالغ جز رهیده از هوا  
 گفت دنیا لعب و لهوست و شما \* کودکیست و راست فرماید خدا  
 از لعب بیرون نرفتی کودکی \* بی ذکاتِ روح گی باشی ذکی  
 چون جماعِ طفل دان این شهوتی \* که همی رانند اینجا اے فتی  
 آن جماعِ طفل چه بُوَد بازی \* با جماعِ رُستَمی و غازی  
 ۲۴۲۰ جنگِ خَلْقان همچو جنگِ کودکان \* جمله بی معنی و بی مغز و مُهان  
 جمله با شمشیرِ چوبین جنگشان \* جمله در لا یَنْفَعی آهنگشان  
 جمله شان گشته سواره بر نیی \* کین بُراقِ ماست یا دُلْدُل پیی

(۲۴۲۱) A om. Suppl. in marg. C.

(۲۴۲۲) Suppl. in marg. C. L عدل و رزم.

(۲۴۲۶) Bul. بشنو این بند از حکیم.

(۲۴۲۷) A مستی. B Bul. چونک از میخانه.

مستی ضال شد.

(۲۴۲۸) A میفتد او سو بسو بر هر رهی، and so L, which has از

for او. L Bul. در رهی.

(۲۴۲۱) Bul. کودکید.

(۲۴۲۲) L ذکای روح.

زکی. Bul. باشد. BL زکات.

(۲۴۲۳) B همی رانید.

(۲۴۲۴) C با جماعی.



حامل اند و خود زجهل افراشته \* راکب محمول ره پنداشته  
 باش تا روزی که محمولان حق \* اسبنازان بگذرند از نه طبق  
 ۲۴۴۰ نَعْرُجُ الرُّوحِ إِلَيْهِ وَالْمَلَكُ \* مِنْ عُرُوجِ الرُّوحِ يَهْتَزُّ النَّوَالِكُ  
 همچو طفلان جمله تان دامن سوار \* گوشه دامن گرفته اسوار  
 از حق این الظن لا یغنی رسید \* مرکب ظن بر فلکها گی دوید  
 ۲۴۴۰ أَعْلَبُ الظَّنِّينَ فِي تَرْجِيحِ ذَا \* لَا تُهَارِي الشَّمْسَ فِي تَوْضِيحِهَا  
 آنکھی بینید مرکبهای خویش \* مرکبی سازید اید از پای خویش  
 ۲۴۴۰ وَهْمٌ وَفِكْرٌ وَحَسَنٌ وَإِدْرَاكٌ شِمَا \* هَمَّجُونِي دَانَ مَرْكَبِ كُودِكِ هَلَا  
 علمهای اهل دل حمالشان \* علمهای اهل تن احمالشان  
 علم چون بر دل زند یاری شود \* علم چون بر تن زند یاری شود  
 گفت ایزد یَحِيلُ أَسْفَارَهُ \* بار باشد علم کآن نبود زهو  
 علم کآن نبود زهو بی واسطه \* آن نباید همچو رنگ ماشطه  
 ۲۴۵۰ لِيكَ چُونِ اَيْنِ بَارِرَا نِيكُو كَشِي \* بَارِ بَرِ كِيرِنْدِ وَبَخْشِنْدِ خَوْشِي  
 هین مکش بهر هوا این بار علم \* تا شوی راکب تو بر رهوار علم  
 تا که بر رهوار علم آبی سوار \* بعد از آن افتد ترا از دوش بار  
 از هواها گی رهی بی جام هو \* اے زهو قانع شد با نام هو  
 از صفت وز نام چه زاید خیال \* وآن خیالش هست دلال وصال  
 ۲۴۵۰ دِيْدَةُ دَلَالِ بِي مَدْلُولِ هِيْجِ \* تَا نِيْشُدُ جَادَهُ نَبُوْدُ غَوْلِ هِيْجِ  
 هیچ نامی بی حقیقت دید \* تا نباشد جاده نبود غول هیچ  
 اِسْمٌ خَوَانَدِي رَوِّ مَسِيٍّ رَا بِجُو \* مَهْ بِيْلَا دَانَ نَهْ اِنْدَرِ اَبِ جُو  
 گر زنام و حرف خواهی بگذری \* پاک کن خود را زخود هین بکسری

راکب و محمول obliterated in C and suppl. in marg. ABL Bul. (۲۴۴۸)

and so, تا بینی در درون انبار علم B Bul. (۲۴۵۱) سازید ایت ABL (۲۴۴۴)

رهوار بر رهوار علم A AC in marg.

چه آید A (۲۴۵۴) Suppl. in marg. C. L om. (۲۴۵۲)



همچو آهن ز آهنی بی رنگ شو \* در ریاضت آینه بی رنگ شو  
 ۲۴۶۰ خویش را صافی کن از اوصاف خود \* تا بینی ذات پاک صاف خود  
 بینی اندر دل علوم انبیا \* بی کتاب و بی معید و اوستا  
 گفت پیغمبر که هست از اتم \* کو بود هم گوهر و هم همت  
 مرا ز آن نور بیند جانسان \* که من ایشانرا هی بینم از آن  
 بی صحیحین و احادیث و رواه \* بلك اندر مشرب آب حيوه  
 ۲۴۶۵ سِرِّ اَمْسِنَا اَكْرُدِيَا بدان \* رانر اَصْبَحْنَا عَرَابِيَا بخوان  
 ور مثالی خواهی از علم نهان \* قصه گواز رومیان و چینیان

قصه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقاشی و صورتگری،

چینیان گفتند ما نقاش تر \* رومیان گفتند مارا کر و فر  
 گفت سلطان امتحان خواهم درین \* کز شماها کیست در دعوی گزین  
 چینیان و رومیان بحث آمدند \* رومیان از بحث در مک آمدند  
 ۲۴۷۰ چینیان گفتند يك خانه بما \* خاصه بسپارید و يك آن شما  
 بود دو خانه مقابل در بدر \* زان یکی چینی ستد روی دگر  
 چینیان صد رنگ از شه خواستند \* شه خزینه باز کرد آن ناستند  
 هر صباحی از خزینه رنگها \* چینیانرا راتبه بود امر عطا

پاک و صاف Bul. (۲۴۶۰) زنگ for زنگ ABL (۲۴۵۹)

بینم بدان ABL Bul. (۲۴۶۲) پیغامبر ABCL (۲۴۶۲) BL Bul. (۲۴۶۴)

AB Bul. حیات. (۲۴۶۰) After this verse Bul. adds:

بو الوفا گر بود گردی در رواج \* لیک با نطق عرب کرده صباح

Heading: Bul. مرا کردن.

اهل روم In the first hemistich A has روم (۲۴۶۹) کز شما خود کیست L (۲۴۶۸)

and so AC in marg. اهل چین و روم چون حاضر شدند BL. و چین در بحث آمدند

In the second hemistich ABL Bul. have چینیان با رومیان بحث آمدند Bul.

خاص BL Bul. (۲۴۷۰) در علم واقف تر بدند AB Bul. (۲۴۷۲)

باز کرد اندر پسند L and so C in marg. باز کرد آن ارجمند



رومیان گفتند فی لون و نه رنگ . در خور آید کاررا جز دفع رنگ  
 ۲۴۷۵ در فرو بستند و صیقل می زدند . همچو گردون ساده و صافی شدند  
 از دو صد رنگی بی رنگی ره بست . رنگ چون ابرست و بی رنگی مهیست  
 هرچ اندر ابر صو بینی و تاب . آن ز اختر دان و ماه و آفتاب  
 چینیان چون از عمل فارغ شدند . از پی شادک دهلها می زدند  
 شه در آمد دید آنجا نقشها . می ربود آن عقل را وقت لفا  
 ۲۴۸۰ بعد از آن آمد بسوی رومیان . پرده را بر داشت روی از میان  
 عکس آن تصویر و آن کردارها . زد برین صافی شد دیوارها  
 هرچ آنجا دید اینجا به نمود . دیده را از دیده خانه می ربود  
 رومیان آن صوفیاند ای پدر . بی زتکرار و کتاب و بی هنر  
 لیک صیقل کرده اند آن سینها . پاک از آز و حرص و بغل و کینها  
 ۲۴۸۵ آن صفای آینه لا شک دلست . کو نقوش بی عددرا قابلست  
 صورت بی صورت بی حد غیب . ز آینه دل دارد آن موسی مجیب  
 گرچه آن صورت نگنجد در فلک . نه بعش و گری و نی برسک  
 ز آنک محدودست و معدودست آن . آینه دل را نباشد حد بدان  
 عقل اینجا ساکت آمد یا مضل . ز آنک دل با اوست یا خود اوست دل  
 ۲۴۹۰ عکس هر نقشی نتابد تا ابد . جز زدل هم با عدد هم بی عدد

دفع رنگ B Bul. and so corr. in C. Bul. (۲۴۷۴)

از عمل باز آمدند L (۲۴۷۸) و صاف آمدند L (۲۴۷۵)

عقل را و فهم را ABL Bul. (۲۴۷۶) and so C in marg.

پرده را بالا کشیدند از میان ABL Bul. (۲۴۸۰) and so in marg. C.

پاک ز آز L Bul. (۲۴۸۴) زد بر آن CL (۲۴۸۱)

صورت بی منتها را ABL Bul. and so corr. in C. (۲۴۸۵) AB for وصف

and so C (۲۴۸۶) AB Bul. تافت بر موسی زجیب

نی بعش و فرش ABL Bul. (۲۴۸۷) آینه دل راست در مضمون جیب L in marg.

حد بدان L (۲۴۸۸) و دریا و سمک B om. (۲۴۸۹)

نتابد AL (۲۴۹۰) نا (تا) خود C. ز آنک after دل



تا ابد هر نقشِ نوکآید برو \* می‌نماید بی قصورے اندرو  
 اهلِ صیقل رسته‌اند از بو و رنگ \* هر دهی بیند خوبی بی درنگ  
 نقش و قشیر علم را بگذاشتند \* رایتِ عینِ الیقین افراشتند  
 رفت فکر و روشنایی یافتند \* نحر و بحر آشنایی یافتند  
 ۲۴۹۵ مرگ کین جمله ازو در وحشت‌اند \* می‌کنند این قوم بر وی ریش‌خند  
 کس نیابد بر دل ایشان ظفر \* بر صدف آید ضرر نی بر گهر  
 گرچه نحو و فقه را بگذاشتند \* لیک محو و فقرا بر داشتند  
 تا نقوش هشت جنت تافتست \* لوح دلشان را پذیرا یافتست  
 صد نشان از عرش و کرسی و خلا \* چه نشان بل عین دیدار خدا

پرسیدن پیغامبر علیه السلام مر زیدرا امروز چونی و چون بر  
 خاستی و جواب گفتن او که أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا يَا رَسُولَ اللَّهِ،

۲۵۰۰ گفت پیغمبر صباحی زیدرا \* کَيْفَ أَصْبَحْتَ اِي صَحَابِيْ با صفا  
 گفت عَبْدًا مُؤْمِنًا باز اوش گفت \* کو نشان از باغ ایمان گر شکفت  
 گفت نشنه بوده‌ام من روزها \* شب نَخَفْتُمْ ز عشق و سوزها  
 تا زروز و شب گذر کردم چنان \* که از اسپر بگذرد نوکِ سنان

(۲۴۹۱) ABL Bul. and so C in marg. After this verse L adds:

اهل صیقل رسته‌اند از رنگ و بو \* جمله اشکال بنماید درو

(۲۴۹۴) C probably بحر و نحر, corr. in marg. B بحر و نحر. L بحر بجر. A و آشنایی

(۲۴۹۵) L که جمله

(۲۴۹۷) C محو فقرا

(۲۴۹۹) AB Bul. om. L

Instead of this verse AB Bul. have:

برترند از عرش و کرسی و خلا \* ساکان مقعد صدق خدا

and so C in marg. L has both verses, the verse برترند الخ coming first.

Heading: Bul. مؤمننا حفا.

(۲۵۰۰) ABCL پیغامبر. AB رفیق با صفا, and so corr. in C.

(۲۵۰۱) A بازوش گفت



که از آن سو مؤید و مادّت یکیست \* صد هزاران سال و یکساعت یکیست  
 ۲۰۰۵ هست ابدرا و ازل را اتحاد \* عقل را ره نیست آن سو زافتقاد  
 گفت ازین ره کوره آوردی یار \* کو نشان یک رهی زان خوش دبار  
 گفت خلقان چون ببینند آسمان \* من ببینم عرش را با عرشیان  
 هشت جنت هفت دوزخ پیش من \* هست پیدا همچو بت پیش شن  
 يك بيك و می شناسم خلق را \* همچو گندم من ز جو در آسیا  
 ۲۰۱۰ که بهشتی کیست و بیگانه کیست \* پیش من پیدا چو مار و ماهیست  
 روز زادن روم و زنگ و هر گروه \* یومر تَبْيَضُّ وَتَسْوَدُّ وَجُوهُ  
 پیش ازین هر چند جان پر عیب بود \* در رَحْم بود و ز خلقان غیب بود  
 الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ الْأُمِّ \* مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ يُعْرِفُ كُلَّهُمْ  
 تن چو مادر طفل جانرا حمله \* مرگ درد زادنست و زلزله  
 ۲۰۱۵ جمله جانهاک گذشته منظر \* تا چگونه زاید آن جان بطر  
 زنگیان گویند خود از ماست او \* رومیان گویند نی زیباست او  
 چون بزاید در جهان جان و جود \* پس نماید اختلاف بیض و سود  
 گر بود زنگی برنش زنگیان \* ور بود روی گشندش رومیان  
 تا نژاد او مُشْكِلَاتِ عَالَمِست \* آنک نازاده شناسد او گهست

(۲۰۰۴) ABL Bul. که از آن سو جمله ملت یکیست and so corr. in C.

(۲۰۰۵) ABL Bul. هست ازل را و ابدرا. AB Bul. زان سو. A om. ز before افتقاد.

(۲۰۰۶) In the second hemistich ABL Bul. have در خور فهم و عقول این دبار

and so C in marg. (۲۰۰۷) AL ما هی بینیم عرش و عرشیان corr. in marg.

(۲۰۰۹) L ویا for من (۲۰۱۱) BL Bul. این زمان پیدا شد بر این گروه and

so AC in marg. (۲۰۱۲) C عیب بود ..... پیش ازین زادن corr. above. The

words following زادن are illegible. L بی عیب (۲۰۱۳) ABL Bul. من سماء

طفل بطر L (۲۰۱۵)

چون بر آید L چون نژاید C (۲۰۱۷)

روم را روی برد هم از میان ABL Bul. (۲۰۱۸) پس نماید L جان از وجود L

آنک او نازاده بشناسد کم است L (۲۰۱۹) and so C in marg.



۲۵۲. او مگر يَنْظُرِ بُنُورِ اللَّهِ بود. کاندرون پوست اورا ره بود  
 اصلِ آبِ نطفه اِسْپِیدست و خوش. لیک عکس جانِ روی و حبش  
 می دهد رنگِ اَحْسَنُ التَّفْوِیمِ را. تا باَسْئَلِ می بَرَد این نیم را  
 این سخن پایان ندارد باز ران. تا نمایم از قطارِ کاروان  
 یَوْمَ تَبْيَضُّ وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ. تُرْک و هندورا زکی ماند سُكُوهُ  
 ۲۵۲۵ در رَحْم پیدا نباشد هند و تُرْک. چونک زاید بیندش زار و سُرْک  
 جمله را چون روزِ رستاخیز من. فاش می بینم چو خالقان مرد و زن  
 هین بگویم یا فرو بندم نَفَس. لب گزیدش مصطفی یعنی که بس  
 یا رسول الله بگویم سِرِّ حَشْر. در جهان پیدا کنم امروز نشر  
 هِلِ مَرَا تا پردها را بردم. تا چو خورشیدی بتابد گوهرم  
 ۲۵۲۰ تا کسوف آید زمن خورشید را. تا نمایم نخل را و بید را  
 و نمایم رازِ رستاخیز را. نقد را و نقدِ قلب آمیز را  
 دستها ببریده اصحابِ شمال. و نمایم رنگِ کفر و رنگِ آل  
 و گشایم هفت سوراخِ نفاق. در ضیای ماهِ ب خسف و محاق  
 و نمایم من پلاس اشقیاء. بشنوانم طبل و کوس انبیا  
 ۲۵۲۵ دوزخ و جنات و برزخ در میان. پیش چشم کافران آرم عیان  
 و نمایم حَوْضِ کَوْتَرِرا بجوش. کاب بر روشن زند بانگش بگوش  
 و آنک تشنه گردد کوتر می دوند. یك بیک را نام و گویم کیند

آن گروه and so Bul., which has گروه ABL (۲۵۲۴) and C in marg. After this verse L adds the Heading جواب زید رسول را صَلَّى اللَّهُ  
 می بینم عیان از ABL Bul. (۲۵۲۶) عليه وسلم که احوال خلق بر من پوشید نیست  
 و. L om. (۲۵۲۴) تا نمایم A (۲۵۲۱) and so corr. in C. مرد و زن  
 دارم عیان L (۲۵۲۵) طبل کوس A Bul. (۲۵۲۴)  
 بر رویش L (۲۵۲۶) B Bul. have: يك بیک را و نمایم تا کیند AL (۲۵۲۷)

و آن کسان که تشنه بر گردش دوان \* گشته اند این دم نمایم من عیان  
 and so AC in marg.



می بساید دوششان بر دوش من \* نعره‌هاشان می رسد در گوش من  
 ادل جنت پیش چشم ز اختیار \* در کشید بگدگرا در کنار  
 دستِ همدیگر زیارت می کنند \* وز لبان هر بوسه غارت می کنند  
 ۲۵۴۰ گر شد این گوتم زبانگِ واه واه \* از خسان و نعره و حسرتناه  
 این اشارت‌هاست گویم از نغول \* لیک می ترسم ز آزار رسول  
 همچنین می گفت سرمست و خراب \* داد پیغمبر گریبانش بتاب  
 گفت هین در کش که اسبت گرم شد \* عکسِ حق لا یستجی زد شرم شد  
 ۲۵۴۵ آینه تو جست بیرون از غلاف \* آینه و میزان کجا گوید خلاف  
 آینه و میزان کجا بندد نفس \* بهر آزار و حیای هیچ کس  
 آینه و میزان محکهای سنی \* گر دو صد سالش تو خدمت میکنی  
 کز برای من پوشان راستی \* بر فزون بنما و منما کاستی  
 اوت گوید ریش و سبالت بر مخند \* آینه و میزان و آنکه ربو و بند  
 ۲۵۵۰ چون خدا مارا برای آن فراخت \* که بما بتوان حقیقت را شناخت  
 این نباشد ما چه ارزیم ای جوان \* گئی شوم آیین روی نیکوان  
 لیک در کش در نهد آینه‌ها \* گر تجلی کرد سینا سینه‌ها  
 گفت آخر هیچ گنجد در بغل \* آفتاب حق و خورشید ازل  
 هم بغل را هم دغل را بر دَرَد \* نی جنون ماند پیشش نی خرد  
 ۲۵۵۵ گفت يك اصبع چو بر چشمی نهی \* بینی امر خورشید عالم را تهی  
 يك سر انگشت پرده ماه شد \* وین نشان ساتری الله شد

(۲۵۴۰) AB Bul. از لبان. After this verse B inserts verse ۲۵۲۷, with آنک for  
 و آنک. (۲۵۴۱) ABL Bul. زبانگ آه آه. (۲۵۴۲) A از آزار.  
 (۲۵۴۲) ABCL پیغامبر. (۲۵۴۷) ABL Bul. خدمتها کنی, and so C in marg.  
 (۲۵۴۹) L ریو و پند. Bul. ریو بند. دیو بند. A. اوش گوید L (۲۵۴۹)  
 (۲۵۵۲) Suppl. in marg. C. BC کز تجلی. (۲۵۵۴) ABL Bul. هم دغل را هم بغل را.  
 (۲۵۵۵) L بند. AB. لیک يك اصبع L (۲۵۵۵)  
 (۲۵۵۶) L ساتری شاه. B Bul. يك for پس L (۲۵۵۶)



تا بپوشاند جهانرا نُقطه \* خسف گردد آفتاب از سَفْطَه  
 لب بیند و غَوْرِ دریا بی نگر \* بحر را حق کرد محکوم بشر  
 همچو چشمه سَلْسَبیل و زَنْجَبیل \* هست در حکم بهشتی جلیل  
 ۲۵۶۰ چار جوی جنت اندر حکم ماست \* این نه زور ما ز فرمان خداست  
 هر کجا خواهیم داریمش روان \* همچو سحر اندر مُرادِ ساحران  
 همچو این دو چشمه چشم روان \* هست در حکم دل و فرمان جان  
 گر بخواهد رفت سوی زهر و مار \* ور بخواهد رفت سوی اعتبار  
 گر بخواهد سوسه محسوسات رفت \* ور بخواهد سوی ملبوسات رفت  
 ۲۵۶۵ گر بخواهد سوی کَلَبات راند \* ور بخواهد سوی جُزویات ماند  
 همچنین هر پنج حس چون نایزه \* بر مراد و امر دل شد جایزه  
 هر طرف کی دل اشارت کردشان \* می رود هر پنج حس دامن کشان  
 دست و پا در امر دل اندر ملا \* همچو اندر کفّ موسی آن عصا  
 دل بخواهد پا در آید زو برقص \* یا گریزد سوی افزون ز نقص  
 ۲۵۷۰ دل بخواهد دست آید در حساب \* با اصابع تا نویسد او کتاب  
 دست در دست نهانی مانده است \* او درون تن را برون بنشانده است  
 گر بخواهد بر عدو ماری شود \* ور بخواهد بر ولی یاری شود  
 ور بخواهد کفچه در خوردنی \* ور بخواهد همچو گرز ده منی  
 دل چه می گوید بدیشان ای عجب \* طرفه وصلت طرفه پنهانی سبب  
 ۲۵۷۵ دل مگر مهر سلیمان یافتست \* که مهار پنج حس بر نافتست

(۲۵۵۷) AL Bul. منخسف از سَفْطَه, and so B (which reads منخسف) and C in marg. (۲۵۵۸) A Bul. دریا می نگر. (۲۵۵۹) L بهشتی خلیل.

(۲۵۶۲) Bul. زهر مار. In the following passage (vv. ۲۵۶۲-۲۵۷۲) L always بخواهد for نخواهد. (۲۵۶۴) L Bul. گر for ور. (۲۵۶۵) L Bul. گر for ور.

ABL Bul. جس جزویات. (۲۵۶۶) B نایزه. Bul. بر مراد امر.

(۲۵۶۸) ABL Bul. دست موسی, and so corr. in C. (۲۵۷۰) C یا اصابع.

(۲۵۷۲) C بر ولی یاری شود. (۲۵۷۲) L گرز for گند.



پنج حسّی از برون میسورِ او \* پنج حسّی از درون مأمورِ او  
 ده حس است و هفت اندام و دگر \* آنچه اندر گفت ناید می‌شمر  
 چون سُلیمانی دلا در مهترے \* بر پری و دیو زن انگشتی  
 گر درین مُلکت بری باشی زریو \* خاتم از دست تو نستاند سه دیو  
 بعد از آن عالم بگیرد اسمِ تو \* دو جهان محکومِ تو چون جسمِ تو  
 و ز دست دیو خانمرا ببرد \* پادشاهی فوت شد بخت ببرد  
 بعد ز آن یا حسرتا شد یا عباد \* بر شما محتوم تا یوم التّناد  
 ور تو ریو، خویشتن را مُنکری \* از ترازو و آینه گی جان بری

متمّم کردن غلامان و خواجه‌تاشان مر لقمانرا کی آن میوه‌های  
 ترَوَندَه که می‌آوردیم او خورده‌است،

بود لقمان پیشِ خواجه‌خویشتن \* در میان بندگانش خوارتن  
 می‌فرستاد او غلامانرا بیباغ \* تا که میوه آبدش بهر فراغ  
 بود لقمان در غلامان چون طُفیل \* پُر معانی تیره‌صورت همچو لیل  
 آن غلامان میوه‌های جمع‌را \* خوش بخوردند از نهیب طع‌را  
 خواجه‌را گفتند لقمان خورد آن \* خواجه بر لقمان تُرش گشت و گران  
 چون تفحص کرد لقمان از سبب \* در عناب خواجه‌اش بگشاد لب  
 گفت لقمان سیداً پیشِ خدا \* بندۀ خاین نباشد مرنضا  
 امتحان کن جمله‌مان را ای کریم \* سیرمان در ده تو از آبِ حمیم  
 بعد از آن مارا بصحرابی گلان \* تو سواره ما پیاده می‌دوان

از برون منشور او L bis. پنج حس اند L (۲۰۷۶)

اندام دگر A (۲۰۷۷)

زاسم تو L (۲۰۸۰)

مخنوم CL (۲۰۸۲)

In the first hemistich (۲۰۸۲)

ABL Bul. have مکر خودرا گر تو انکار آوری and so C in marg.

میوه آردش Bul. (۲۰۸۵)

خواجه لقمان B (۲۰۸۸)

سیر ما L جمله مارا AL (۲۰۹۱)

گلان for بران L Bul. (۲۰۹۲)



آنکهان بَنگَر نو بَدَکَر دَار رَا \* صُنْعَهَاے کَاشَفَ الْأَسْرَارِ رَا  
 گشت ساقی خواجه از آبِ حمیم \* مر غلامانرا و خوردند آن زبیم  
 ۲۵۹۵ بعد از آن می راندشان در دشتهای \* می دویدند می میان کشتهای  
 قی در افتادند ایشان از عنا \* آب می آورد زیشان میوها  
 چونک لقمان را در آمد قی زناف \* می بر آمد از درونش آب صاف  
 حکمت لقمان چو داند این نمود \* پس چه باشد حکمت رَبِّ الْوُجُودِ  
 یَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرَ کُلُّهَا \* بَانَ مِنْکُمْ کَا مِنْ لَا یُشْتَهَى  
 ۲۶۰۰ چون سَفُوا مَاءَ حَمِيمًا قُطِعَتْ \* جُهْلَةُ الْأَسْتَارِ مِمَّا أَفْضَعَتْ  
 نار از آن آمد عذاب کافران \* که حجرا نار باشد امتحان  
 آن دل چون سنگِ مارا چند چند \* نرم گفتیم و نمی پذیرفت پند  
 ریش بدرا داروی بد یافت رگ \* مر سر خرا سزد دندانِ سگ  
 الْخَبِيثَاتِ لِلْخَبِيثِينَ حکمتست \* زشت را هم زشت جفت و بابتست  
 ۲۶۰۵ پس تو هر جفتی که میخواهی برو \* محو و هم شکل و صفات دوست شو  
 نور خواهی مُسْتَعِدَّ نَورَ شَو \* دُورِ خَوَاهِی خَوِیْشِ بَیْنِ وَ دُورِ شَو  
 ور ره خواهی ازین سخن خرب \* سر مکش از دوست و آسجد و اقتراب

### بَقِيَّةُ قِصَّةِ زَيْدٍ فِي جَوَابِ رِسَالَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

این سخن پایان ندارد خیز زید \* بر بُراقِ ناطقه بر بند قید  
 ناطقه چون فاضح آمد عیبرا \* می دراند پردهای غیبرا

(۲۵۹۵) ABL Bul. علا و نفر تحت و (۲۵۹۵) ABL Bul. adds: آنچه گشتند در صحرا دوان \* شد نمایان قی و استفرغشان  
 افضحت Bul. افضعت ABCL (۲۶۰۰) والسرایر ABCL (۲۵۹۹)  
 الخبیثین Bul. ABCL (۲۶۰۴) نرم میگفتیم و پذیرفت L چون سنگرا ما Bul. (۲۶۰۲)  
 و A om. (۲۶۰۶) صفات او بشو AB Bul. هم شکل صفات L هر راهی که L (۲۶۰۵)  
 Heading: L has: بقیه قصه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در جواب زید رضی  
 فاضح آید Bul. (۲۶۰۹) الله عنه



۲۶۱۰ غیب مطلوب حق آمد چند گاه \* این دُهل زنرا بران بر بند راه  
 تگ مران در گش عنان مستور به \* هرکس از پندار خود مسرور به  
 حق همی خواهد که نومیدان او \* زین عبادت هم نگردانند رو  
 هم بر او میدے مشرف می شوند \* چند روزے در رکابش می دوند  
 خواهد آن رحمت بتابد بر همه \* بر بد و نیک از عموم، رحمه  
 ۲۶۱۰ حق همی خواهد که هر میر و اسیر \* با رجا و خوف باشند و حذیر  
 این رجا و خوف در پرده بود \* تا پس این پرده پرورده شود  
 چون دریدی پرده کو خوف و رجا \* غیب را شد کر و فر و ابتلا  
 بر لب جو بُرد ظنی يك فتا \* که سلیمان است ماهی گیر ما  
 گز و یست این از چه فردست و خفیت \* ورنه سیهای سلیمانیش چیست  
 ۲۶۲۰ اندرین اندیشه می بود او دودل \* تا سلیمان گشت شاه و مُستقل  
 دیو رفت از مُلك و تخت او گریخت \* تیغ بختش خون آن شیطان بر بخت  
 کرد در انگشت خود انگشتی \* جمع آمد لشکر دیو و پرے  
 آمدند امر بهر نظاره رجال \* در میانشان آنک بد صاحب خیال  
 چونك كف بگشاد و دید انگشتی \* رفت اندیشه و نخرے بکسرے  
 ۲۶۲۰ باك آنگاه است کآن پوشیده است \* این نخری از پی نادیده است

(۲۶۱۲) After this verse L adds:

هم مشرف در عبادت های او \* مشغول گشته بطاعت های او

(۲۶۱۶) Bul. پرورده بود. (۲۶۱۷) Bul. بر امید می. (۲۶۱۸) Bul. بامیدی. (۲۶۱۹) Bul. هم باومیدی AB (۲۶۱۴)

(۲۶۱۷) B Bul. and so A (which has فر), and C in marg. L. (۲۶۱۸) C و ماهی گیر. (۲۶۱۹) Bul. om. و. L. کَر و فر اندر ملا

(۲۶۲۰) Bul. om. و. L. و شاه مستقل.

(۲۶۲۱) In A the hemistichs are transposed.

(۲۶۲۴) ABL Bul. چون در انگشتش بدید انگشتی. (۲۶۲۵) ABL Bul. اندیشه و گانش, and so corr. in C.

(۲۶۲۵) ABL Bul. وهم آنگاه است, and so corr. in C.



شد خیال، غایب اندر سینه زفت \* چونک شد حاضر خیال، او برفت  
گر سمای نور بی باریک نیست \* هم زمین، نار بی بالید نیست  
يَوْمِنُونُ بِالْغَيْبِ مَبَايِدُ مَرَا \* زان بیستم روزن، فای سرا  
گر گشایم روزنش چون روزِ صور \* چون بگویم هَلْ تَرَى فِيهَا فُطُور  
۲۶۲۴ تا درین ظلمت تحرّیها کنند \* هر کسی رُو جانی می آورند  
مدتی معکوس باشد کارها \* شهنهرا دزد آورد بر دارها  
تا که بس سلطان و عالی همتی \* بنده بنده خود آید مدتی  
بندگی در غیب آمد خوب و گش \* حنظ غیب آمد در استعباد خوش  
گو که مدح شاه گوید پیش او \* تا که در غیبت بود او شرم رُو  
۲۶۲۵ قلعه داری کز کنار، مملکت \* دور از سلطان و سایه سلطنت  
پاس دارد قلعه را از دشمنان \* قلعه نفروشد بمال، بی کران  
غایب از شه در کنار، ثغرها \* همچو حاضر او نگه دارد وفا  
نزد شه بهتر بود از دیگران \* که بخدمت حاضرند و جان فشان  
پس بغیبت نیم ذره حنظ کار \* به که اندر حاضری زان صد هزار  
۲۶۲۶ طاعت و ایمان کنون محمود شد \* بعد مرگ اندر عیان مردود شد  
چونک غیب و غایب و روپوش به \* پس دهان بر بند ما خاموش به  
ای برادر دست و دار امر سخن \* خود خدا پیدا کند علم، لدن

and so corr. in C. حاضر شد. ABL Bul. سینه زفت C. خیال غیب A. خیالی غایب C (۲۶۲۶)  
The following words have been altered in C. The original reading may have been خیال دوست رفت. (۲۶۲۸) A om. (۲۶۲۹) A om. BL  
Bul. in the first hemistich: چون شکافم آسمانرا در ظهور: and so corr. in marg. C.  
(۲۶۴۰) ABL Bul. تحرّی گسترند, and so in marg. C.  
(۲۶۴۶) In L the hemistichs are transposed.  
(۲۶۴۸) ABL Bul. پیش شه او به بود, and so in marg. C.  
(۲۶۴۱) AB Bul. بر بند و لب خاموش به, and so L, which om. و. In C لب is written above ما.



بس بود خورشیدرا رویش گواه \* آی شئیءَ اَعْظَمُ الشَّاهِدِ اِلَهِ  
 نه بگویم چون قرین شد در بیان \* هم خدا و هم مَلِكٌ هم عالمان  
 ۲۶۴۵ بِشَهَادَةِ اللَّهِ وَالْمَلِكِ وَأَهْلِ الْعُلُومِ \* أَنَّهُ لَا رَبَّ إِلَّا مَنْ يَدُومُ  
 چون گواهی داد حق که بُوَدَ مَلِكٌ \* تا شود اندر گواهی مشترک  
 زَانِكَ شَعْشَاعٍ وَ گواهی آفتاب \* بر نتابد چشم و دلهای خراب  
 چون خناشی کو تفِ خورشیدرا \* بر نتابد بسگلد او میدرا  
 پس مَلَائِكًا رَا چو ما هم یار دان \* جلوه‌گر خورشیدرا بر آسمان  
 ۲۶۵۰ کین ضیا ما ز آفتابی یافتیم \* چون خلیفه بر ضعیفان یافتیم  
 ماهِ نو یا هفت‌روزه یا که بَدْرٌ \* مرتبه هر يكِ مَلِكٍ در نور و قدر  
 زاجنحه نور، ثَلَاثَ أَوْ رِبَاعٍ \* بر مراتب هر مَلِكٍ رَا آن شعاع  
 همچو پرهای عقولِ انسیان \* که بسی فرقتشان اندر میان  
 پس قرین هر بَشَرٍ در نیک و بد \* آن مَلِكٍ باشد که هم‌قدرش بود  
 ۲۶۵۵ اعمشى کو ماهرا هم بر نتافت \* اختر اندر رهبری بر وے بتافت

(۲۶۴۴) Bul. چون for خود.

(۲۶۴۵) L om. و before اهل.

(۲۶۴۷) ABL Bul. حضور آفتاب, and so corr. in C.

(۲۶۴۸) L Bul. بسگلد امیدرا.

(۲۶۴۹) B هم‌راز دان L. چو ماهان بار دان.

(۲۶۵۱) ABL Bul. چون مه نو یا سه‌روزه یا که بدر, and so corr. in C. BL Bul.

نور قدر AC. and so A. هر مَلِكٍ دارد کمال و نور و قدر.

(۲۶۵۲) B om.

(۲۶۵۴) ABL Bul. که مانندش بود, and so C in marg. The order of this and the two preceding verses in C is ۲۶۵۴, ۲۶۵۲, ۲۶۵۲, and in L ۲۶۵۲, ۲۶۵۴, ۲۶۵۲.

(۲۶۵۵) AB Bul.

چشم اعمش چونک خوررا بر نتافت \* اختر اورا شمع شد تاره بیافت  
 چشم اعمش نور خوررا بر نتافت L in the second hemistich and so corr. in C.



گفتن پیغامبر علیہ السلام مرزیدرا کہ این سررا فاش ترازین  
مگو و متابعت نگاه دار،

گفت پیغمبر کہ اصحابی نجوم \* ره روانرا شمع و شیطان را رجوم  
هر کسی را گر بدی آن چشم و زور \* کو گرفتی ز آفتاب چرخ نور  
هیچ ماه و اخترے حاجت نبود \* کہ بدے بر آفتابی چون شہود  
ماہ می گوید بخاک و ابر و فی \* من بشر من مثلکم یوحی الی  
۲۶۶۰ جون شما تاریک بودم در نہاد \* وحی خورشیدم چنین نورے بداد  
ظلمتی دارم بنسبت با شہوس \* نور دارم بہر ظلمات نفوس  
زان ضعیفم تا تو تابی آورے \* کہ نہ مرد آفتاب انورے  
ہمچو شہد و سرکہ درہم یافتم \* تا ببیماری جگر رہ یافتم  
چون زعلت و ا رہیدی اے رہین \* سرکہ را بگذار و میخور انگبین  
۲۶۶۵ تخت دل معمور شد پاک از ہوا \* بروی الرحمین علی العرش استوی  
حکم بر دل بعد ازین بی واسطہ \* حق کند چون یافت دل این رابطہ  
این سخن پایان ندارد زید کو \* تا دہم پندش کہ رسوایی مجو

### باز گشتن بحکایت زید،

زیدرا اکنون نیابی کو گریخت \* جست از صف نعال و نعل ریخت

پیغامبر ABC (۲۶۵۶) . B Bul. om. In A this verse is followed by  
another which is evidently a variant:

کی ستارہ حاجتسنی ای ذلیل \* کہ بدی بر نور خورشید او دلیل

B Bul. have the second verse, and it also occurs in marg. C. The first verse  
has been stroked out in C. (۲۶۵۹) C بابر و خاک . AB Bul. من بشر بودم ولی

تا سوی رنج جگر . B Bul. تا بامراض جگر C (۲۶۶۲) and so corr. in C. یوحی الی

بروی for بین کہ . Bul. (۲۶۶۵) and so corr. in C.

Heading: ABL Bul. رجوع بحکایت .



تو که باشی زید هم خود را نیافت \* همچو اختر که برو خورشید نافت  
 ۲۶۷۰ نی ازو نقشی بیای نی نشان \* نی گهی یابی براه که گشان  
 شد حواس و نُطق با پایانِ ما \* محو علم و دانش سلطانِ ما  
 حسها و عقلهاشان در درون \* موج در موج، لَدینا مُحضَرُونَ  
 چون شب آمد باز وقت بار شد \* انجم پنهان شد بر کار شد  
 پیشانرا و دهد حق هوشها \* حلقه حلقه حلقها در گوشها  
 ۲۶۷۵ پای کوبان دست افشان در ثنا \* نام نازان رینا اَحَبِّینَا  
 آن جلود و آن عظام ریخته \* فارسان گشته غبار انگبخته  
 حمله آرند از عدم سوه وجود \* در قیامت هر شکور و هر گنود  
 سر چه می پیچی کفی نادیده \* در عدم زاوَل نه سر پیچیده  
 در عدم افشوده بودی پای خویش \* که مرا که بر کند از جای خویش  
 ۲۶۸۰ می نبینی صُنْع ربانیت را \* که کشید او موی پیشانیت را  
 تا کشیدت اندرین انواع حال \* که نبودت در گمان و در خیال  
 آن عدم اورا هاره بند است \* کار کن دیو سلیمان زند است  
 دیو می سازد جفان گانجواب \* زهره نی تا دفع گوید با جواب  
 خویش را بین چون همی لرزی زیم \* مر عدم را نیز لرزان دان مفیم  
 ۲۶۸۵ ور تو دست اندر مناصب می زنی \* هم زترس است آن که جانی می گنی  
 هر چه جز عشق خدای احسن است \* گر شکرخوار بست آن جان کندن است

ناطقه L. شد حواس و ناطقه تابان ما. AB Bul. (۲۶۷۱) تو کی باشی A (۲۶۶۹)  
 and so corr. in C. محو نور دانش. ABL Bul. نطق before و om. پایان ما  
 with که written over چون شب باز وقت یار شد A (۲۶۷۲) و لدینا C (۲۶۷۲)  
 B. چون که شب با ظلمت خود یار شد. i. e. وقت written over ظلمت خود and چون  
 and so C in marg. In C part of the first hemistich  
 are now legible. وقت یار شد

کی بر کند A (۲۶۷۹) در عدم اول Bul. چه پیچی می کنی L (۲۶۷۸)  
 زند است C. بند است C (۲۶۸۲) تا کشیدن B (۲۶۸۱) او for از A (۲۶۸۰)  
 شکرخائست L. خدایی C (۲۶۸۱) هم زترست Bul. (۲۶۸۵)



چيست جان کندن سوي مرگ آمدن \* دست در آب حياتي نازدن  
 خلق را دو ديه در خاک و مات \* صد گمان دارند در آب حيات  
 جهد کن تا صد گمان گردد نود \* شب برو ورتو بخسي شب رود  
 ۲۶۹۰ در شب نار يك جوی آن روز را \* پیش کن آن عقل ظلمت سوز را  
 در شب بدرنگ بس نیکی بود \* آب حیوان جفت تاریکی بود  
 سر زخفتن گی توان بر داشتن \* با چنین صد تخم غفلت کاشتن  
 خواب مرده لقمه مرده یار شد \* خواجه خفت و دزد شب بر کار شد  
 تو نمی دانی که خصمانت کیند \* نار یان خصم وجود خاکیند  
 ۲۶۹۵ نار خصم آب و فرزندان اوست \* همچنان که آب خصم جان اوست  
 آب آتش را گشد زیرا که او \* خصم فرزندان اوست و عدو  
 بعد از آن این نار نار شهونست \* کاندرو اصل گناه و زلتست  
 نار بیرونی بآبی بنسرد \* نار شهوت تا بدوزخ می برسد  
 نار شهوت می نیار آمد بآب \* زانک دارد طبع دوزخ در عذاب  
 ۲۷۰۰ نار شهوت را چه چاره نور دین \* نورکم اطفاء نار الکافرین  
 چه گشد این نار را نور خدا \* نور ابرهیم را ساز اوستا  
 تا ز نار نفس چون نمرود تو \* و اهد این جسم همچون عود تو  
 شهوت نارے براندن کم نشد \* او بماندن کم شود بی هیچ بد  
 تا که هیزم می نهی بر آشی \* گی بمیرد آتش از هیزم گشی

(۲۶۹۰) AB جو for جوی. L چون.

(۲۶۹۲) In B this verse precedes v. ۲۶۹۰, but is repeated after v. ۲۶۹۱.

(۲۶۹۵) After this verse Bul. adds:

آب را هم جنس را خصمت نار \* نار را آبت عدوی جانسکار

(۲۶۹۷) Bul. ذلتست.

(۲۷۰۰) In C vv. ۲۷۰۰ and ۲۷۰۱ are transposed, but corr. in marg.

(۲۸۰۲) C orig. شهوتی and probably باری, corr. above.

(۲۷۰۴) A ار هیزم گشی. A تا کی.



۲۷۰۵ چونک هیزم باز گیری نار مُرد \* زَانک تقوی آب سوی نار بُرد  
گی سیه گردد ز آتش رویِ خوب \* کو نهد گل گونه از تقوی القلوب

آتش افتادن در شهر با پیام عمر رضی الله عنه،

آشی افتاد در عهدِ عُمَر \* همچو چوب خشک میخورد او حجر  
در فتاد اندر بنا و خانها \* نا زد اندر پیر مرغ و لانهها  
نیم شهر از شعلها آتش گرفت \* آب می ترسید از آن و می شگفت  
۲۷۱۰ مشکهای آب و سرکه می زدند \* بر سر آتش کسان هوشمند  
آتش از استیزه افزون می شدی \* می رسید او را مدد از بی حدی  
خلق آمد جانبِ عُمَر شتاب \* کآتش ما می نبرد هیچ از آب  
گفت آن آتش ز آیات خداست \* شعله امر آتش ظلم شماست  
آب بگذارید و نان قسمت کنید \* بخل بگذارید اگر آل منید

(۲۷۰۷) After this verse L adds:

نار پاکانرا ندارد خود زیان \* که زخاشاکی شود دریا نهان  
هرکه تریاک خدائی را نخورد \* گر خورد زهری مگویش کو بُرد  
گر طبیبت گوید ای رنجور زار \* از زفر پرهیز کن پس هوش دار  
گر جوابش گوئی از جهل ای سقیم \* پس چرا تو میخوری بی ترس و بیم  
آب چشم خویش ریزان شد فزون \* آب خم بین خود بخوردن شد نگون  
خور کند رنجور را رنجورتر \* و آنکه معورست خود معورتر  
گویدش در دل حکیم مهربان \* که قیاسی کرده چون ابلهان  
در تو علت می فروزد همچو نار \* هین ممکن با نار هیزم را تویار  
زین دو آتش خانهات ویران شود \* قالب زنده ازو بی جان شود  
درمن ار نار است هست آن همچو نور \* نار صبحت در تن افزایش حضور  
نور صبحت چون فزاید در وجود \* بی زبانی تن برد صد گونه سود

(۲۷۱۲) ABL Bul. شماست, and so corr. in C.

آب و سرکه چیست Bul. and so C in marg. Bul. آب چبود بر عطای نان تنید B (۲۷۱۴)

and so A in marg. نان قسمت کنید



۲۷۱۰ خلق گفتندش که در بگشوده‌ایم \* ما سخنی واهل فتوت بوده‌ایم  
گفت نان در رسم و عادت داده‌اید \* دست از بهر خدا نگشاده‌اید  
بهر فخر و بهر بوش و بهر ناز \* نه از برای ترس و تقوی و نیاز  
مال تخمست و بهر شوره منه \* تیغ را در دست هر رهن مده  
اهل دین را باز دان از اهل کین \* همنشین حق بجو با او نشین  
۲۷۲۰ هر کسی بر قوم خود ایشار کرد \* کاغه پندارد که او خود کار کرد

خُدو انداختن خصم در روی امیر المؤمنین علی کرم  
الله وجهه و انداختن علی شمشیر را از دست

از علی آموز اخلاص عمل \* شیر حورا دان مطهر از دغل  
در غزا بر پهلوانی دست یافت \* زود شمشیری بر آورد و شتافت  
او خدو انداخت بر روی علی \* افتخار هر نبی و هر ولی  
آن خدو زد بر رخی که روی ماه \* سجد آرد پیش او در سجد گاه  
۲۷۲۰ در زمان انداخت شمشیر آن علی \* کرد او اندر غزاش کاهلی  
گشت حیران آن مبارز زین عمل \* وز نمودن عفو و رحمت بی عمل  
گفت بر من تیغ تیز افراشتی \* از چه افگندی مرا بگذاشتی  
آن چه دیدی بهتر از پیکار من \* تا شدستی سست در اشکار من  
آن چه دیدی که چنین خشم نشست \* تا چنان برقی نمود و باز جست  
۲۷۳۰ آن چه دیدی که مرا زان عکس دید \* در دل و جان شعله آمد پدید  
آن چه دیدی برتر از گون و مکان \* که به از جان بود و بخشیدیم جان  
در شجاعت شیر ربانستی \* در مروّت خود که داند کبستی

خواجه پندارد L (۲۷۲۰) . نان for آن A (۲۷۱۶)

Heading: L خبوانداختن .

خبو L (۲۶۲۴) . در روی AB . خبو L (۲۷۲۲)

خود کی داند A (۲۷۲۲) . تا شدی تو سست ABL Bul. (۲۷۲۸)



در مروت ابر موسی بنیه \* کآمد از وی خوان و نان بی شبیه  
 ابرها گندم دهد کآنرا بجهد \* پخته و شیرین کند مردم چو شهد  
 ۲۷۳۵ ابر موسی پتر رحمت برگشاد \* پخته و شیرین بی زحمت بداد  
 از برای پخته خواران گرم \* رحمتش افراشت در عالم علم  
 تا چهل سال آن وظیفه وان عطا \* کم نشد يك روز از آن اهل رجا  
 تا هم ایشان از خستی خاستند \* گندنا و نره و خس خواستند  
 اُمّت احمد که هستید از کرام \* تا قیامت هست باقی آن طعام  
 ۲۷۴۰ چون آیت عند ربی فاش شد \* یطعم و یسقی کنایت زآش شد  
 هیچ بی تاویل این را در پذیر \* تا در آید در گلو چون شهد و شیر  
 زانک تاویلیست و داد عطا \* چونک بیند آن حقیقت را خطا  
 آن خطا دیدن زضعف عقل اوست \* عقل کل مغزست و عقل ما چو پوست  
 خویش را تاویل کن نه اخبار را \* مغز را بد گوئی گلزار را  
 ۲۷۴۵ ای علی که جمله عقل و دیده \* شمه و گو امر آنچه دیده  
 تیغ حلت جان مارا چاک کرد \* آب علمت خاک مارا پاک کرد  
 باز گو دانم که این اسرار هوست \* زانک بی شمشیر کشتن کار اوست  
 صانع بی آلت و بی جارحه \* واهب این هدیه های راجه  
 صد هزاران می چشاند هوش را \* که خبر نبود دو چشم و گوش را  
 ۲۷۵۰ باز گو ای باز عرش خوش شکار \* تا چه دیدی این زمان از کردگار  
 چشم نو ادراک غیب آموخته \* چشمهای حاضران بر دوخته  
 آن یکی ماهی می بیند عیان \* و آن یکی تاریک می بیند جهان

افراخت AB Bul. (۲۷۳۶) و بی زحمت Bul. (۲۷۳۵)

(۲۷۳۷) C with آن suppl. above, از اهل رجا

(۲۷۳۹) BL هستند. In C the penultimate letter is unpointed.

(۲۷۴۲) ABL Bul. and so corr. in C. (۲۷۴۲) این حقیقت را A

(۲۷۴۸) L adds: هدیه های فاتحه

صد هزاران می چشاند روح را \* که خبر نبود دهانرا ای فنی



وَأَنْ يَكِي سَه مَاه مِي بِيَنَد بِيَهْم \* اِيْن سَه كَس بَنُشْتَه بِك مَوْضِع نَعَم  
 چِشْمِ هَر سَه بَا ز وَ كُوشِ هَر سَه نِيْز \* دَر تُو آوِيْزَانِ وَ اَز مَن دَر گَرِيْز  
 ۲۷۵۵ سَحْرِ عِيْنِسْت اِيْن عَجَب لَطْفِ خَفِيْسْت \* بَر تُو نَقْشِ كَرَكِ وَ بَر مَن يُوْسُفِيْسْت  
 عَالَمِ اَر هَزْدَه هَزَارِسْت وَ فَرْوَن \* نِيْسْت اِيْن هَجْدَه بِيَهْر چِشْمِي زِيُون  
 رَا ز بَكْشَا اِيْ عَلِيٍّ مَرْتَضِيٍّ \* اِيْ پَسِ سُوْءِ اَلْقَضَا حُسْنِ اَلْقَضَا  
 يَا تُو وَ اِيْ كُوْ اِيْچِ عَقْلَتِ يَافَنِسْت \* يَا بَكُوْمِ اِيْچِ بَر مَن نَافَنِسْت  
 اَز تُو بَر مَن نَافَتِ پَنَهَانِ چُوْن كُنِيْ \* بِيْ زِيَانِ چُوْن مَاهِ پَر تُو مِيْ زَنِيْ  
 ۲۷۶۰ لِيْكَ اِكْر دَر كَفْتِ اَيْدِ قَرَصِ مَاهِ \* شَبْرَوَانِرَا زُوْدْتَر اَرْدِ بَرَا ه  
 اَز غَلَطِ اِيْمَن شُوْنَد وَ اَز ذَهْوَلِ \* بَا نَكِ مَه غَالِبِ شُوْدِ بَر بَا نَكِ غُوْلِ  
 مَاهِ بِيْ كَفْتَنِ چُوْ بَاشَدِ رَهْنَمَا \* چُوْن بَكُوِيْدِ شَدِ ضِيَا اِنْدَرِ ضِيَا  
 چُوْن تُو بَا بِيْ اَنْ مَدِيْنَهٗ عِلْمِرَا \* چُوْن شَعَاعِيْ اَفْتَابِ حِلْمِرَا  
 بَا ز بَاشِ اِيْ بَابِ بَر جُوِيَا يِ بَابِ \* نَا رَسَدِ اَز تُو قُشُوْر اِنْدَرِ لُبَابِ  
 ۲۷۶۵ بَا ز بَاشِ اِيْ بَابِ رَحْمَتِ نَا اَبَدِ \* بَا رِگَاهِ مَا لَهٗ كُفُوًّا اَحَدِ  
 هَر هُوَلِ وَ ذَرَّهٗ خُوْدِ مَنظَرِيْسْت \* نَا كَشَادَهٗ كِيْ كُوْدِ اِنجَا دَرِيْسْت  
 نَا بَنَكْشَا بِيْدِ دَرِيْ رَا دِيْدَبَانِ \* دَر دَرُوْنِ هَر كَزِ نَجْمِيْدِ اِيْنِ كِمَانِ  
 چُوْن كَشَادَهٗ شَدِ دَرِيْ حِيْرَانِ شُوْدِ \* پَرِ بَرُوِيْدِ بَرِ كِمَانِ پَرَانِ شُوْدِ  
 غَافِلِيْ نَا كِهٖ بُوْبِرَانِ كَنْجِ يَافَتِ \* سُوِيْ هَر وَبِرَانِ اَز اَنْ پَسِ مِيْ شَتَا فَتِ

(۲۷۵۴) C, corr. above. از وی در گریز C. و هر سه نیز C (۲۷۵۴)

(۲۷۵۵) A om. و. ای عجب A (۲۷۵۵)

AC. هجده هزارست AL (۲۷۵۶)

چشم زبون AC. هجده هزارست AL (۲۷۵۶) و. ای عجب A (۲۷۵۵) corr. in C. B هر نظرا نیست این هجده زبون B and so Bul., with هجده for هجده.

(۲۷۵۷) A. بگشای C. پس for بی C (۲۷۵۷)

ABL Bul. (۲۷۵۹)

از تو بر من نافت چون داری نهان \* می فشانی نور چون مه بی زبان

and so C in marg. (۲۷۶۴) C قشور for قصور, corr. in marg.

(۲۷۶۶) BL Bul. کی for که. AB Bul. کآنجا.

BL Bul. دیدبان (۲۷۶۷)

(۲۷۶۸) AB امید, and so L Bul., which have امید, and طمع پران شود AB (۲۷۶۸)

C in marg.

(۲۷۶۹) Suppl. in marg. C.



۲۷۷. تا زدرویشی نیابای تو گهر \* گی گهر جوبی زدرویشی دگر  
 ساها گر ظن دود با پای خویش \* نگذرد ز اشکافِ بینهای خویش  
 غیرِ بینی هیچ می بینی بگو \* چون بینی گر کنی بینی بگو

سؤال کردن آن کافر از علی کرّم الله وجهه که چون بر چون  
 منی مظفر شدی شمشیرا از دست چون انداختی،

گفت فرما یا امیر المؤمنین \* تا بچند جان بتن در چون جنین  
 چون جنین را نوبتِ تدبیر رو \* از ستاره سوے خورشید آید او  
 ۲۷۷۰ چونک وقت آید که گیرد جان جنین \* آفتابش آن زمان گردد معین  
 این جنین در جنبش آید ز آفتاب \* کافتابش جان هی بخشد شتاب  
 از دگر انجم بجز نقشی نیافت \* این جنین تا آفتابش بر نتافت  
 از کدامین ره نعلق یافت او \* در رحیم با آفتابِ خوبرو  
 از ره پنهان که دور از حسن ماست \* آفتاب چرخ را بس راهاست  
 ۲۷۸۰ آن ره که زر بیابد قوت ازو \* و آن ره که سنگ شد یاقوت ازو  
 و آن ره که سرخ سازد لعل را \* و آن ره که برق بخشد نعل را

(۲۷۷۰) Suppl. in marg. C.

(۲۷۷۲) AB Bul.

تا بینی نایدت از غیب بو \* غیر بینی هیچ می بینی بگو

and so L, which has *تا بینی* for *تا نه بینی*. The second hemistich in C has been  
 erased and the words *تا بینی نایدت از غیب بو* suppl. in marg.

Heading: A om. *چون* before *بر*. Bul. *چون بر من*. After the Heading AB add:

پس بگفت آن نومسلیمان ولی \* از سر مستی و لذت با علی

and so L Bul., which have *یا علی*. The verse is suppl. in marg. C.

(۲۷۷۲) AB Bul. *که بنرما*, and so corr. in C. L *باز فرما*.

(۲۷۷۴) ABL Bul. *می کند ای جان بنوبت خدمتی*

and so C in marg. (۲۷۷۵) Suppl. in marg. C. BL Bul. *جان گیرد*.

(۲۷۸۰) C *شهره* for *سنگ*, corr. above. (۲۷۸۱) ABL Bul. *آن ره* in the

first hemistich. A *چرخ* for *سرخ*.



وَأَنْ رَهَى كَه بَجْتَه سَازِد مِیوَهرا \* وَأَنْ رَهَى كَه دَل دَهْد كَالِیوَهرا  
 باز گواے بازِ پَرّ افروختَه \* با شَه و با ساعِدش آموختَه  
 باز گواے بازِ عَنفَاگِیرِ شاه \* اِی سِپاهِ اِشْكَن بَجود نِی با سِپاه  
 ۲۷۸۰ اَمّتِ وَحدِی بَکی و صد هِزار \* باز گواِی بِنَدِ بازتِرا شِكار  
 در مَحَلّ قَهْر اِبن رَحْمَت زَجِیست \* اِز دِهارة دِست دَادن رَاهِ كِیست

جواب گفتن امیر المؤمنین که سبب افکندن شهشیر از

دست چه بود در آن حالت،

گفت من تیغ از پی حق میزنم \* بِنَدِ حَقِّم نَه مَأْمورِ تَنَم  
 شِیرِ حَقِّم نِیستَم شِیرِ هَوَا \* فَعَلِ مَن بَر دِینِ مَن باشَد گوا  
 مَا رَمِیتَ إِذْ رَمِیتَم در حِراب \* مَن چو تِیغِ وَأَنْ زَنَدِ اَفْتاب  
 ۲۷۹۰ رِختِ خودِرا مَن زَرَه بَر داشتَم \* غَیرِ حَقِّرا مَن عَدَم اِنگاشْتَم  
 سایَهام كَدخداَم اَفْتاب \* حَاجِبِ مَن نِیستَم اِورا حِجاب  
 مَن چو تِیغِ پُر گَهرهای وصال \* زَنَدِ گَرْدانم نَه كُشتَه در قِقال  
 خُون نِپوشَد گَهرِ تِیغِ مَرا \* بَاد از جَاگی بَر دِ مِیغِ مَرا  
 گَه نِیمِ كَوهَرِ زَحْلَم و صَبْر و دَاد \* كَوهَرَا گِی در رِبايد تَنَدِ بَاد  
 ۲۷۹۰ اَنكَ از بادی رود از جا خسیست \* زَانِكَ بَادِ نَامُوافِقِ خُودِ بَسِیست  
 بَادِ خَشْمِ و بَادِ شَهوتِ بَادِ آز \* بَر دِ اِورا كَه نِبود اِهلِ نِماز

(۲۷۸۲) ABL Bul. in the first hemistich.

(۲۷۸۸) After this verse Bul. adds:

رامی آنست و کمان و تیر من \* قاطع آنست صورت شهشیر من

(۲۷۸۹) AL در جواب (۲۷۹۱) L. سایه‌ام من. Bul. کدخدایم. A. زافتاب.

(۲۷۹۲) Bul. نکشته. (۲۷۹۰) C. خسی است C. بی است C.

(۲۷۹۶) A. نبد اهل. After this verse L adds:

باد کبر و باد کینه باد ناز \* برد آن خس کو نبود اهل نیاز

باد حرص و باد عجب و باد حلم \* برد اورا کو نبود از اهل علم

In the second verse حلم should be written حام.



کوهر و هستی من بنیادِ اوست \* ور شوم چون کاه بادم بادِ اوست  
 جز بیادِ او نجنبد مایلِ من \* نیست جز عشقِ احد سرخیلِ من  
 خشم بر شاهان شه و مارا غلام \* خشم را هر بستهام زیرِ لگام  
 ۲۸۰۰ تیغِ حلمِ گردنِ خشم زدست \* خشمِ حق بر من چو رحمت آمدست  
 غرقِ نورم گرچه سقم شد خراب \* روضه گشتم گرچه هستم بو تراب  
 چون در آمد در میان غیر خدا \* تیغ را اندر میان کردن سزا  
 نا اَحَبَّ لَهِ آید نامِ من \* تا که اَبْغَضَ لَهِ آید کامِ من  
 تا که اَعْطَا لَهِ آید جودِ من \* تا که اَمْسَكَ لَهِ آید بودِ من  
 ۲۸۰۵ بخلِ من لَهِ عطا لَهِ و بس \* جمله لَهِام نِیمِ من آنِ کس  
 و آنچه لَهِ می کنم تقلید نیست \* نیست تخمیل و گمان جز دبد نیست  
 زاجتهاد و امر تحری رستهام \* آستین بر دامنِ حق بستهام  
 گر همی پرم همی بینم مطار \* ور همی گردم همی بینم مدار  
 ور کشم باره بدانم نا کجا \* ماهم و خورشید پیشم پیشول  
 ۲۸۱۰ بیش ازین با خلق گفتن روی نیست \* بجزرا گنجایی اندر جوی نیست  
 پست می گویم باندازه عقول \* عیب نبود این بود کارِ رسول  
 از غرض حُرْمِ گواهی حُر شنو \* که گواهی بندگان نه ارزد دو جو  
 در شریعت مر گواهی بند را \* نیست قدری نزدِ دعوی و قضا  
 گر هزاران بند باشندت گواه \* شرع نپذیرد گواهیشان بگاه  
 ۲۸۱۵ بند شہوت بتر نزدیکِ حق \* از غلام و بندگان مسترق

زین و لگام L (۲۷۹۹) . بادم یاد اوست ABC (۲۷۹۷)

ABL Bul. (۲۸۰۲) . بر من همه رحمت شدست AL (۲۸۰۰)

چون در آمد علنی اندر غزا \* تیغ را اندر میان کردن سزا

bis. A (۲۸۰۴) . اَحَبُّ لَهِ L bis. A (۲۸۰۲) . and so corr. in C.

نیم for نه C . و بس for پس L (۲۸۰۵)

وقت دعوی AB Bul. (۲۸۱۲)

and so C in marg. , بر نسجد شرع ایشانرا بگاه ABL Bul. (۲۸۱۴)



کین بیک لفظی شود از خواجه حر \* وآن زید شیرین و میرد تلخ و مُر  
 بند شهوت ندارد خود خلاص \* جز بفضل ایزد و انعام خاص  
 در چهی افتاد کآنرا غور نیست \* وآن گناه اوست جبر و جور نیست  
 در چهی انداخت او خود را که من \* در خور قعرش نی یام رسن  
 ۲۸۲۰ بس کم گر این سخن افزون شود \* خود جگر چه بود که خارا خون شود  
 این جگرها خون نشد نه از سختی است \* حیرت و مشغولی و بدبختی است  
 خون شود روزی که خویش سود نیست \* خون شو آن وقتی که خون مردود نیست  
 چون گواهی بندگان مقبول نیست \* عدل او باشد که بند غول نیست  
 گشت اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا در نُذْر \* زَانِكَ بود از گون او حرّ این حرّ  
 ۲۸۲۵ چونك حرّم خشم گي بندد مرا \* نیست اینجا جز صفات حق در ا  
 اندر آ کازاد کردت فضل حق \* زَانِكَ رحمت داشت بر خشش سبق  
 اندر آ اکنون که جستی از خطر \* سنگ بودے کبیا کردت گهر  
 رسته از کفر و خارستان او \* چون گلی بشگف بسروستان هو  
 تو منی و من تو م اے محشم \* تو علی بودے علی را چون کشم  
 ۲۸۳۰ معصیت کردی به از هر طاعتی \* آسمان پیوده در ساعتی  
 بس نجسته معصیت کان کرد مرد \* نی زخاری بر دمداوراق ورد  
 نی گناه عُمَر و قصد رسول \* کشیدش نا بدرگاه قبول  
 نی بسحر ساحران فرعونشان \* کشید و گشت دولت عونشان  
 گر نبودے سحرشان و آن جمود \* کی کشیدیشان بفرعون عنود  
 ۲۸۳۵ گی بدیدندی عصا و معجزات \* معصیت طاعت شد ای قوم عصات

(۲۸۱۶) AB Bul. سخت و مر L. سخت مر.

(۲۸۱۹) L نی یارم رسن.

(۲۸۲۱) L Bul. om. نه. AB Bul. غنلت for حیرت.

(۲۸۲۴) C حرّ بن حرّ.

(۲۸۲۷) ABL Bul. رستی از خطر.

(۲۸۲۸) A هو for او L. چون گلی بشگفته در بستان او Bul. بشگفت.

(۲۸۲۹) After C has تو من خوشم C تو م corr. above.

(۲۸۳۱) L Bul. کان مرد کرد.

(۲۸۳۴) Bul. که کشید ایشان.



ناامیدی را خدا گردن زدست \* چون گناه و معصیت طاعت شدست  
 چون مبدل می‌کند او سیئات \* طاعتی اش می‌کند رَغْمِ وُشَات  
 زین شود مرجوم شیطانِ رجیم \* وز حسد او بطرُقد گردد دو نیم  
 او بکوشد نا گنهای پرورد \* زآن گنه مارا بچاهی آورد  
 چون ببیند کآن گنه شد طاعتی \* گردد او را نامُبَارِكِ ساعتی ۲۸۴۰  
 اندر آ من در گشادم مر ترا \* تُف زدی و نُحْفَه دادم مر ترا  
 مر جفاگرا چنبنها می‌دهم \* پیش پای چپ چه سان سر می‌نهم  
 پس وفاگرا چه بخشم تو بدان \* گنجها و مُلکهای جاودان

گفتن پیغامبر علیه السّلام بگوش رکابدار امیر المؤمنین کرم الله  
 وجهه کی کشتن علی بر دست تو خواهد بودن خیرت کردم،

من چنان مردم که بر خونئ خویش \* نوشِ لطفِ من نشد در قهر نیش  
 گفت پیغامبر بگوش چاکرم \* کو بُرد روزی زگردن این سرم ۲۸۴۰  
 کرد آگه آن رسول از وَحی دوست \* که هلاکم عاقبت بر دست اوست  
 او هی گوید بگوش پیشین مرا \* تا نیاید از من این مُنْكَرِ خطا  
 من هی گویم چو مرگ من زُستست \* با قضا من چون توانم حبله جُست  
 او هی افتد بپیشم کای کریم \* مر مرا کن از برای حق دو نیم  
 تا نه آید بر من این انجام بد \* تا نسوزد جان من بر جان خود  
 من هی گویم برو جَفَّ الْقَلَم \* زآن قلم بس سرنگون گردد عَلم ۲۸۵۰

(۲۸۲۶) B Bul. چون گنه مانند طاعت آمدست, and so C in marg.

(۲۸۲۹) Suppl. in marg. C. (۲۸۴۲) L پیش پای چه کسان.

Heading: L om. AB Bul. add علی after المؤمنین, and so corr. in C.

(۲۸۴۴) Suppl. in marg C, with بر for در.

(۲۸۴۵) A پیغامبر ABCL گفته. (۲۸۴۶) A این رسول.

(۲۸۵۰) B Bul. تا نیاید. Bul. for از من.



هیچ بغضی نیست در جانم ز تو \* زانک اینرا من نمی دانم ز تو  
 آلتِ حقی تو فاعل دستِ حق \* چون زخم بر آلتِ حق طعن و دق  
 گفت او پس آن قصاص از بهر چیست \* گفت هم از حق و آن سرِ خنیت  
 ۲۸۵۵ گر کند بر فعلِ خود او اعتراض \* زاعتراض خود برویاند ریاض  
 اعتراض او را رسد بر فعلِ خود \* زانک در قهرست و در لطف او آحد  
 اندرین شهر حوادث میر اوست \* در مهالك مالک تدبیر اوست  
 آلتِ خود را اگر او بشکند \* آن شکسته گشته را نیکو کند  
 رمزِ نَسَخِ آیهٔ او نَسِیْهَا \* نَأْتِ خَيْرًا در عَقِبِ می دانِ مِهَا  
 ۲۸۶۰ هر شریعت را که او منسوخ کرد \* او گیا بُرد و عوض آورد و رَد  
 شب کند منسوخ شغل روز را \* بین جهادی خردافروز را  
 باز شب منسوخ شد از نور روز \* تا جهادی سوخت زان آتش فروز  
 گرچه ظلمت آمد آن نوم و سبات \* نی درونِ ظلمتست آبِ حیات  
 نی در آن ظلمت خردها تازه شد \* سکنهٔ سرمایهٔ آوازه شد  
 ۲۸۶۵ که ز رُضدها رُضدها آید پدید \* در سویدا نورِ دایم آفرید  
 جنگِ پیغمبر مدار صلح شد \* صلح این آخر زمان زان جنگ بُد  
 صد هزاران سر بُرید آن دلستان \* تا امان یابد سر اهل جهان  
 باغبان زان می بُرد شاخِ مُضِر \* تا بیابد نخلِ قامنها و بِر  
 می کند از باغ دانا آن حبشش \* تا نماید باغ و میوه خرمیش  
 ۲۸۷۰ می کند دندانِ بد را آن طیب \* تا رهد از درد و بیماری حیب

(۲۸۵۲) After this verse L adds v. ۲۹۸۰ *infra*.

(۲۸۵۴) Bul. این قصاص. Bul. om. و. (۲۸۵۶) A om. (۲۸۵۷) A om.

(۲۸۵۹) B زامر for رمز. (۲۸۶۰) AB Bul. حق منسوخ, and so corr. in C.

(۲۸۶۱) C بان جهادی سوخت زان افروز را, corr. in marg.

(۲۸۶۲) C باز for گرچه. (۲۸۶۳) Bul. om. و. (۲۸۶۵) AL آورید.

B Bul. در سویدا روشنایی آفرید, and so AC in marg. (۲۸۶۶) ABCL پیغامبر.

(۲۸۶۸) C گر for زان, corr. above. C شاخی. (۲۸۶۹) A om. و.



بس زیادتها درونِ نقصهاست \* مر شهیدانرا حیوة اندر فناست  
 چون برید گشت خلق رزق خوار \* بُرْزُقُونِ فَرِحِينِ شد گوار  
 خلق حیوان چون برید شد بعدل \* خلق انسان رُست و افزون گشت فضل  
 خلق انسان چون ببرد هین بین \* تا چه زاید کن قیاس، آن برین  
 ۲۸۷۵ خلق ثالث زاید و تیمارِ او \* شربتِ حق باشد و انوارِ او  
 خلق برید خورد شربت ولی \* خلق از لا رسته مرده در بلی  
 بس کن اے دون همت کونه بنان \* تا گیت باشد حیوة جان بنان  
 زان ندارے میوه مانند بید \* کَابِ رُو بُردے پی نان سپید  
 گر ندارد صبر زین نان جانِ حس \* کیمبارا گیر و زر گردان تو مس  
 ۲۸۸۰ جامه شوی کرد خواهی ای فلان \* رُو مگردان از محله گازران  
 گرچه نان بشکست مر روزه ترا \* در شکسته بند پیچ و برنرا  
 چون شکسته بند آمد دستِ او \* پس رَفُو باشد یقین اشکستِ او  
 گر تو آنرا بشکنی گوید بیا \* تو دُرُستش کن نداری دست و پا  
 پس شکستن حقِ او باشد که او \* مر شکسته گشته را داند رفو  
 ۲۸۸۵ آنک داند دوخت او داند درید \* هرچرا بفروخت نیکوتر خرید  
 خانه را ویران کند زیر و زیر \* پس بیکساعت کند معهورنر  
 گریکی سررا ببرد از بدن \* صد هزاران سر بر آرد در زمن  
 گر نفرمودے قصاصی بر جناة \* یا نگفتی فی الْقِصَاصِ آمد حیوة  
 مر کرا زهره بدی تا او زخود \* بر اسیر حکم حق تبغی زند

(۲۸۷۱) L Bul. فنا اندر حیات A. پس زیادتها.

(۲۸۷۲) Bul. شد for خوش. C in marg. میشد گوار.

(۲۸۷۳) L Bul. and so C in marg. افزونید فضل AB و. Bul. om. برید شد بفضل.

افزونید عدل L. افزایید فضل.

(۲۸۷۴) L چون برید شد بین.

(۲۸۸۲) A اشکسته او.

(۲۸۸۹) ABL Bul. خود کرا.



۲۸۹. زَانِكَ داند هرکه چشمش را گشود \* کَانَ کُشِنْدَه سَخْرَهٗ تقدیر بود  
هرکه آن تقدیر طوق او شدی \* بر سر فرزند هم تیغی زدے  
رَو بَتْرَس و طَعْنَه کم زن بر بدان \* پِشِ دَامِ حُکْم عَجَزِ خُودِ بَدَانِ

تعجب کردن آدم علیه السلام از ضلالت ابلیس  
و عَجَب آوردن،

روزی آدم بر بلیسی کو شقیست \* امرِ حَقَارَتِ وَاوِ زِیَافَتِ بِنُکْرِیَسْتِ  
خویش بینی کرد و آمد خودگزین \* خَنَدِ زِدِ بَرِ کَا مِ اِبْلِیَسِ لَعِیْنِ  
۲۸۹.۵ بَانِکِ بَرِ زِدِ غِیْرَتِ حَقِّ کَا یِ صَفِی \* نُو نَهی دَانِی زَا سِرَارِ خَفِی  
پوستین را بازگونه گر کند \* کُوهَرَا از بِنِخِ و از بِنِ بَرِ کُنْدِ  
پردهٔ صد آدم آن دم بر دَرَد \* صَدِ بَلِیَسِ نُو مُسْلِمَانِ اَوْرَدِ  
گفت آدم توبه کردم زین نظر \* اِبْنِ چِنِیْنِ گَسْتَاخِ نَنْدِیْشِمِ دِگَرِ  
يَا غِیَاکَ اَلْمَسْنَعِیْثِیْنِ اَهْدِنَا \* لَا اَفْتَخَا رَ بِالْعُلُومِ وَالْغِنِی  
۲۹۰.۰ لَا تُزِغْ قَلْبًا هَدِیْتِ بِالْکَرَمِ \* وَاَصْرِفِ السُّوْءَ الَّذِیْ خَطَّ الْقَلَمِ  
بگذران از جان ما سوء القضا \* وَا مَبْرُ مَا رَا زَاخْوَانِ رِضَا  
تلختر از فرقت تو هیچ نیست \* بِي پِنَاهَتِ غِیْرِ پِیچَا پِیچِ نِیْسْتِ  
رخت ما هم رخت ما را راهزن \* جِسْمِ مَا مَرِ جَانِ مَا رَا جَا مَهْ کَنْ  
دست ما چون پای ما را میخورد \* بِي اَمَانِ نُو کَسِی جَانِ چُونِ بَرَدِ

(۲۸۹۰) Bul. هرکرا چشمش گشود.

(۲۸۹۱) B Bul. هرکرا آن حکم بر سر آمدی, and so AC in marg.

Heading: ABL Bul. ابلیس لعین.

(۲۸۹۲) AB Bul. چشم آدم, and so corr. in C.

(۲۸۹۸) After this verse Bul. adds:

یا رب این جرأت زبند عفو کن \* توبه کردم تو مگیرم زین سخن

(۲۸۹۹) A Bul. والغنا. لافتخار (۲۹۰۰) Bul. جف القلم.

(۲۹۰۱) AB Bul. اخوان صفا. (۲۹۰۴) AL چون جان برد.



۲۹۰۵ و ر بَرَد جان زین خطرهای عظیم \* بُرده باشد مایهٔ ادبار و بیم  
 زآنک جان چون واصل جانان نبود \* تا ابد با خویش گورست و کبود  
 چون تو ندھی راه جان خود بُرده گیر \* جان که بی تو زنده باشد مرده گیر  
 گر تو طعنه می زنی بر بندگان \* مر ترا آن می رسد ای کامران  
 ورنو شمس و ماه را گوی جفا \* ورنو قد سَرورا گوی دونا  
 ۲۹۱۰ ورنو عرش و چرخ را خوانی حقیر \* ورنو کان و بحر را گوی فقیر  
 آن بنسبت با کمال تو رواست \* مُلکِ اکمال فناها مر تراست  
 که تو پاکی از خطر وز نیستی \* نیستانرا مُوجد و مغنیستی  
 آنک رویانید داند سوختن \* زآنک چون بدرید داند دوختن  
 می بسوزد هر خزان مر باغ را \* بان رویاند گل صباغ را  
 ۲۹۱۵ کای بسوزید برون آتازه شو \* بار دیگر خوب و خوب آوازه شو  
 چشم نرگس گور شد باز بساخت \* حلقی نی بپرید و بازش خود نواخت  
 ما چو مصنوعیم و صانع نیستیم \* جز زبون و جز که قانع نیستیم  
 ما همه نفسی و نفسی می زیم \* گر نخوانی ما همه اهرمنیم  
 زان زاهرمن رهیدستیم ما \* که خریدی جان ما را از عی  
 ۲۹۲۰ تو عصاکش هرکرا که زندگیست \* بی عصا و بی عصاکش گور کیست  
 غیر تو هرچ خوشست و ناخوشست \* آدمی سوزست و عین آتشت  
 هرکرا آتش پناه و پشت شد \* هم مجوسی گشت و هم زردشت شد  
 کُلُّ شَیْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ \* اِنْ فَضَلَ اللَّهُ غَیْمٌ هَاطِلٌ

ماه و مهر را. BL Bul. ماه و بحر را A (۲۹۰۹)

چرخ و عرش را. ABL Bul. (۲۹۱۰)

و. A om. (۲۹۱۵) و مغنیستی L (۲۹۱۲)

بازش مینواخت. Bul. (۲۹۱۶)

گور چیست. ABL Bul. (۲۹۲۰)

او مجوسی. Bul. (۲۹۲۲)



باز گشتن بحکایت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه  
و مسامحت کردن او با خونی خویش،

باز رَو سَوے علی و خونیش \* و آن کرم با خونی و افزونیش  
گفت خونی را همی ببینم بچشم \* روز و شب بر وی ندارم هیچ خشم ۲۹۲۵  
ز آنک مرگم همچو من شیرین شدست \* مرگ من در بعت چنگ اندر زدست  
مرگ بی مرگی بود مارا حلال \* برگ بی برگی بود مارا نوال  
ظاهرش مرگ و بیاطن زندگی \* ظاهرش آبتن نهان پابندگی  
در رحم زادن جنین را رفتست \* در جهان او را ز نو بشگفتست  
چون مرا سوی اجل عشق و هواست \* نهی لا تُلُقُوا بِأَيْدِيكُمْ مراسم ۲۹۲۰  
ز آنک نهی از دانه شیرین بود \* تلخ را خود نهی حاجت گی شود  
دانه که تلخ باشد مغز و پوست \* تلخی و مکروهیش خود نهی اوست  
دانه مردن مرا شیرین شدست \* بل هر آخیا پی من آمدست  
اقتلوی با ثفانی لایها \* ان فی قتل حیان دایها  
ان فی موتی حیان یا فتی \* گم افارق موطنی حتی متی ۲۹۲۵  
فرقتی لو لم نكن فی ذا السكون \* لم یقل انا الیه راجعون  
راجع آن باشد که باز آید بشهر \* سوی وحدت آید از دوران دهر

Heading: Suppl. in marg. C. B Bul. om. المؤمنین.

(۲۹۲۴) Suppl. in marg. C.

(۲۹۲۵) ABL Bul. C. گفت دشمن را.

(۲۹۲۶) ABL Bul. همچو من خوش آمدست, and so corr. in C.

(۲۹۲۹) Bul. در رحم مادر.

(۲۹۳۲) ABL Bul. که for کش.

(۲۹۳۶) L لم یکن.

(۲۹۳۷) B Bul. دهر, تفریق دهر, and so written above the line in A.



آمدن رکابدار علی کرّم اللّٰه وجهه که از بهر خدا مرا

بکش و ازین قضا برهان،

باز آمد کای علی زودم بکش \* تا نبینم آن دم و وقت نُرُش  
 من حالات می کنم خونم بریز \* تا نبیند چشم من آن رَسْتَخِیز  
 ۲۹۴۰ گفتم از هر ذره خونی شود \* خنجر اندر کف بقصد تو رود  
 يك سر مو از تو نتواند بُرید \* چون قلم بر تو چنان خطی کشید  
 ليك بی غم شو شفیع تو منم \* خواجه رُوح نه مملوک نم  
 پیش من این تن ندارد قیّمتی \* بی تن خویشم فتی ابْنُ الْفَتّی  
 خنجر و شمشیر شد ریحان من \* مرگ من شد بزم و نرگستان من  
 ۲۹۴۵ آنک او تن را بدین سان پی کند \* حرص میرے و خلافت گی کند  
 زان بظاهر کوشد اندر جاه و حکم \* تا امیرانرا نماید راه و حکم  
 تا امیری را دهد جانی دگر \* تا دهد نخل خلافت را ثمر

بیان آن که فتح طلبیدن پیغامبر علیه السلام مکه را و غیر

مکه را جهت دوستی ملک دنیا نبود چون فرموده است

کی الدُّنیا جِیفَةٌ بَلک بامر بود،

جهد پیغمبر بفتح مکه هر گئی بود در حُبِّ دنیا مَتَّهِم  
 آنک او از مخزن هفت آسمان \* چشم و دل بر بست روز امتحان

Heading: AB افتادن رکابدار هر باری پیش علی کرّم اللّٰه وجهه که ای امیر المؤمنین  
 and so L Bul. (۲۹۴۸) C که ای علی مارا بکش

(۲۹۴۴) BL نرگستان.

(۲۹۴۷) After this verse L adds: راه حکم Bul. جاه حکم Bul. (۲۹۴۶)

میری او بینی اندر آن جهان \* فکرت پنهانیت گردد عیان

Heading: امر بود in C. A آن is suppl.

(۲۹۴۹) A زآنک او (۲۹۴۸) BC پیغامبر



۲۹۰. از پی، نظاره او حور و جان \* پُر شد آفاق هر هفت آسمان  
 خویشتن آراسته از بهر او \* خود و را پروای غیر دوست کو  
 آنچنان پُر گشته از اجلال حق \* که درو هم ره نیابد آل حق  
 لا یَسَعُ فِینَا نَبِیُّ مُرْسَلٌ \* وَالْمَلِکُ وَالرُّوحُ اِیضًا فَاَعْقِلُوا  
 گفت ما زاغیم همچون زاغ نی \* مست صباغیم مست باغ نی  
 ۲۹۰۰ چونک مخزنهای افلاک و عقول \* چون خسی آمد بر چشم رسول  
 پس چه باشد مگه و شام و عراق \* که نماید او نبرد و اشتیاق  
 آن گمان و ظن منافق را بود \* کو قیاس از جان زشت خود کند  
 آبگینه زرد چون سازی نقاب \* زرد بینی جمله نور آفتاب  
 بشکن آن شیشه کبود و زرد را \* تا شناسی گرد را و مرد را  
 ۲۹۱. گرد فارس گرد سر افراشته \* گرد را تو مرد حق پنداشته  
 گرد دید ابلیس و گفت این فرع طین \* چون فزاید بر من آتش جبین  
 تا تو می بینی عزیزانرا بشر \* دانک میراث بلیس است آن نظر  
 گر نه فرزند بلیسی ای عنید \* پس بتو میراث آن سگ چون رسید  
 من نیم سگ شیر حقم حق پرست \* شیر حق آنست کز صورت برست  
 ۲۹۱۰ شیر دنیا جوید اشکاری و برگ \* شیر مولی جوید آزادی و مرگ  
 چونک اندر مرگ بیند صد وجود \* همچو پروانه بسوزاند وجود  
 شد هوای مرگ طوق صادقان \* که جهودانرا بد این دم امتحان  
 در نبی فرمود کای قوم یهود \* صادقانرا مرگ باشد گنج و سود  
 همچنانک آرزوی سود هست \* آرزوی مرگ بردن زان بهست

(۲۹۰۱) Suppl. in marg. C.

بر گشته L (۲۹۰۲)

AB Bul. (۲۹۰۷)

آن گمان بر وی ضمیر بد کند \* کو قیاس از جهل و حرص خود کند

L از جهل و حرص خود

گردها افراشته L (۲۹۱۰)

A om. (۲۹۱۱)

(۲۹۱۴) Suppl. in marg C.

Bul. (۲۹۱۰) مولی for عقی

has a lacuna extending to v. ۲۹۱۱.

L شد تمنا مرگ L (۲۹۱۷)

Bul. (۲۹۱۹) آرزوی برگ مردن



۲۹۷۰ ای جهودان بهر ناموس کسان \* بگذرانید این تمنا بر زبان  
 يك جهودی این قدر زهره نداشت \* چون محمد این علم را بر فراشت  
 گفت اگر رانند این را بر زبان \* يك جهودی خود نماید در جهان  
 پس جهودان مال بردند و خراج \* که مکن رسول تو مارا ای سراج  
 این سخن را نیست پایانی پدید \* دست با من ده چو چشمت دوست دید

گفتن امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با قرین خود کی چون  
 خدو انداختی در روی من نفس من جنبید و اخلاص  
 عمل نماید مانع کشتن تو آن شد،

۲۹۷۰ گفت امیر المؤمنین با آن جوان \* که بهنگام نبرد اے پهلوان  
 چون خدو انداختی در روی من \* نفس جنبید و تبّه شد خوی من  
 نیم بهر حق شد و نیم هوا \* شرکت اندر کار حق نبود روا  
 تو نگاریده کف مولیستی \* آن حقی کرده من نیستی  
 نقش حق را هم بامر حق شکن \* بر زجاجه دوست سنگ دوست زن  
 ۲۹۸۰ گبر این بشنید و نوری شد پدید \* در دل او تا که زُناری بُرید  
 گفت من تخم جفا می کاشتم \* من ترا نوعی دگر پنداشتم  
 تو نرازوی احد خو بوده \* بل زبانه هر نرازو بوده  
 تو نبار و اصل و خویشم بوده \* تو فروغ شمع کیشم بوده  
 من غلام آن چراغ چشم جو \* که چراغت روشنی پذیرفت ازو  
 ۲۹۸۰ من غلام موج آن دریای نور \* که چنین گوهر بر آرد در ظهور

(۲۹۷۲) B. رانید L. گوئید Bul. نمندی. (۲۹۷۴) After this verse L Bul. add:

اندر آ در گلستان از مزبله \* چونک در ظلمت ندیدی مشعله

بی توقف زودتر در نه قدم \* زین چه بی بن سوی باغ ارم

Heading: L خبو for خدو. Bul. for آن بود.

(۲۹۷۶) L خبو for. (۲۹۸۲) AL اصل خویشم. (۲۹۸۴) B چشم تو.



عرضه کن بر من شهادت را که من \* مر ترا دیدم سرافراز، ز من  
 قُرب پنجه کس زخویش و قوم او \* عاشقانه سوی دین کردند رو  
 او بنیغ، حِلْم چندین حَلَق را \* و خرید از تیغ چندین خَلَق را  
 تیغِ حِلْم از تیغِ آهن نیزتر \* بل ز صد لشکر ظفرانگیزتر  
 ۲۹۹۰ ای دریغاً لقمه دو خورده شد \* جوششِ فکرت از آن افسرده شد  
 گندم خورشیدِ آدم را کُسوف \* چون ذنبِ شعاعِ بدری را خُسوف  
 اینت لطفِ دل که از يك مُشتِ گل \* ماهِ او چون می شود پروین گُسل  
 نان چو معنی بود خوردش سود بود \* چونك صورت گشت انگیزد جُجود  
 همچو خارِ سبز کاشتر میخورد \* زان خورشِ صد نفع و لذت می بَرَد  
 ۲۹۹۵ چونك آن سبزش رفت و خشك گشت \* چون همان را میخورد اشتر زدشت  
 می دراند کام و لُنْجش ای دریغ \* کَانَ چنان وَرْدِ مَرَبِّی گشت تیغ  
 نان چو معنی بود بود آن خارِ سبز \* چونك صورت شد کون خشکنت و گَبَز  
 تو بدان عادت که اورا پیش ازین \* خورده بودی اے وجودِ نازنین  
 بر همان بُو میخوری این خشك را \* بعد از آن گاه بیخت معنی با ثَری  
 ۴۰۰۰ گشت خاک آمیز و خشك و گوشت بُر \* زان گیاه اکنون پرهیز اے شُتر  
 سخت خاک آلود می آید سخن \* آب تیره شد سر چه بند کن  
 تا خدایش باز صاف و خوش کند \* او که تیره کرد هم صافش کند  
 صبر آرد آرزورا نه شتاب \* صبر کن وَاللّهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

تمّ المجلد الاول من المثنوی المعنوی،

(۲۹۸۸) In B از تیغ و چندین and حلقرا are transposed. L

(۲۹۹۲) Suppl. in marg. B. (۲۹۹۲) Bul. نانکه معنی بود.

(۲۹۹۴) A خاری. (۲۹۹۶) L مرَبِّا. (۲۹۹۷) A om. و.

(۲۹۹۸) A وجودی. (۴۰۰۲) Bul. آنگه تیره کرد و هم.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>(a)</sup>،

بیان بعضی از حکمت تأخیر این مجلد دوم که اگر جمله<sup>(b)</sup> حکمت الہی بندہ را معلوم شود<sup>(c)</sup> در فواید آن کار بندہ<sup>(d)</sup> از آن کار فرو ماند<sup>(c)</sup> و حکمت<sup>(e)</sup> بی پایان حق<sup>(e)</sup> ادراک اورا ویران کند بدان کار نپردازد، پس حق تعالی شہہ از آن حکمت بی پایان مہار بینی او سازد و اورا بدان کار کشد کہ اگر اورا از آن فایده<sup>(f)</sup> هیچ خبر نکند هیچ نخبند زیرا جنبانندہ از بہرہای آدمیانست کہ از بہر آن مصلحت کنیم<sup>(g)</sup>، و اگر حکمت آن بروی<sup>(h)</sup> فرو ریزد ہم نتواند جنیدن چنانک اگر<sup>(i)</sup> در بینی اشتر مہار نبود نرود<sup>(j)</sup> و اگر مہار بزرگ بود ہم فرو خسپد<sup>(j)</sup>، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ، خاک بی آب کلوخ نشود و چون آب بسیار باشد ہم کلوخ نشود، وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، بمیزان دہد ہر چیزی را بہ بی حساب و بی میزان الا کسانی را کہ از عالم خلق مبدل شدہ اند و بَرَزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ شدہ اند وَمَنْ أَمْ يَدُقْ لَمْ يَدِرْ، پرسید یکی کہ<sup>(k)</sup> عاشقی چیست \* گفتم کہ<sup>(k)</sup> چو ما<sup>(l)</sup> شوی بدانی، عشق محبت بی حسابست جہت آن<sup>(m)</sup> گفتمہ اند کی صفت حق است<sup>(n)</sup> بحقیقت و<sup>(o)</sup> نسبت او بیند مجازست بِحَبِيبِهِمْ تَمَامُ اسْتِ بِحَبِيبُونَهُ<sup>(p)</sup> کدامست،

L omits this preface.

- (a) D adds *وبہ نستعین*. (b) A آن. (c)–(c) A کار فرو ماند. (d) D بندد. (e)–(e) A om. (f) D کار فایده. (g) B کد. (h) AB برو. (i) A om. (j)–(j) Bul. و اگر سخت بزرگ بود ہم نرود و فرو خسپد. (k) A کی. (l) B Bul. من. (m) Bul. آنکہ. (n) A om. from here to end. (o) B om. (p) Bul. و بحیبونہ. After کدامست Bul. adds *والحمد لله رب العالمین*.



مدتی این مثنوی تأخیر شد \* مهلتی بایست تا خون شیر شد  
تا نزاید بخت تو فرزند نو \* خون نگردد شیر شیرین خوش شنو  
چون ضیاء الحق حُسامُ الدین عنان \* باز گردانید زاوَجِ آسمان  
چون بمعراج حقایق رفته بود \* بی بهارش غنچه‌ها ناگفته بود  
چون زدربا سوی ساحل باز گشت \* چنگِ شعر مثنوی با ساز گشت  
مثنوی که صیقل ارواح بود \* باز گشتش روزِ استفتاح بود  
مطلع تاریخ این سودا و سود \* سال اندر ششصد و شصت و دو بود  
بلبل زینجا برفت و باز گشت \* بهر صید این معانی باز گشت  
ساعده شه مسکن این باز باد \* تا ابد بر خلق این در باز باد  
آفت این در هوا و شهونست \* ورنه اینجا شربت اندر شربتست  
چشم بند آن جهان حلق و دهان \* این دهان بر بند تا بینی عیان  
ای دهان تو خود دهانه دوزخی \* وی جهان تو بر مثال برزخی  
نورِ باقی پهلوی دنیای دون \* شیرِ صافی پهلوی جویهای خون  
چون دروگاهی زنی بی احتیاط \* شیرِ تو خون می‌شود از اختلاط  
یک قدم زد آدم اندر ذوقِ نفس \* شد فراقِ صدرِ جنت طوقِ نفس  
همچو دیو از وی فرشته میگریخت \* بهر نانی چند آب چشم ریخت  
گرچه یک مو بد گنه کوجسته بود \* لیک آن مو در دو دیک رسته بود  
بود آدم دیده نورِ قدیم \* مو در دیک بود کوه عظیم

(۸) L این صید معانی (۹) این صید معانی L (۸) Bul. نشگفته بود. BL بشگفته بود (۹)

(۱۰) A بود for باد bis. (۱۱) In ABL Bul. the two hemistichs of this verse are transposed. (۱۲) ABL Bul. زیانه دوزخی. In D this and the preceding verse are transposed.



گر در آن آدم بکردی مشورت \* در پشیمانی نگفتی معذرت  
 ۲۰ زآنک با عقلی چو عقلی جفت شد \* مانع بد فعلی و بد گفت شد  
 نفس با نفس دگر چون یار شد \* عقل جزوی عاقل و بی کار شد  
 چون زتنهایی تو نومیدی شوی \* زیر سایه بار خورشیدی شوی  
 رو بجویبار خدایی را تو زود \* چون چنان کردی خدا یار تو بود  
 آنک بر خلوت نظر بر دوختست \* آخر آنرا هم زیار آموختست  
 ۲۵ خلوت از اغیار باید نه زیار \* پوستین بهر دای آمد نه بهار  
 عقل با عقل دگر دوتا شود \* نور افزون گشت و ره پیدا شود  
 نفس با نفس دگر خندان شود \* ظلمت افزون گشت ره پنهان شود  
 یار چشم نوست ای مرد شکار \* از خس و خاشاک او را پاک دار  
 هین بچاروب زبان گردی مکن \* چشم را از خس ره آوردی مکن  
 ۳۰ چونک مؤمن آینه مؤمن بود \* روی او زآلودگی آیین بود  
 یار آینه است جان را در حزن \* در رخ آینه ای جان دم مزین  
 تا نپوشد روی خود را از دمت \* دم فرو خوردن بیاید هر دمت  
 کم زخاکی چونک خاکی یار یافت \* از بهاری صد هزار انوار یافت  
 آن درختی کو شود با یار جفت \* از هوای خوش زسر تا پا شکفت  
 ۳۵ در خزان چون دید او یار خلاف \* در کشید او رو و سر زیر لحاف  
 گفت یار بد بلا آشتن است \* چونک او آمد طریقم خفتن است  
 پس بخرسپم باشم از اصحاب کَهف \* به زدقیانوس آن محبوس کَهف  
 یقظه شان مصروف دقیانوس بود \* خوابشان سرمایه ناموس بود

تو for چو AL. چون for گر L (۲۲). عقل جزئی Bul. نفس دیگر D (۲۱).

چنین کردی Bul. (۲۳). یار for باز A. نامیدی B.

و. B om. عقل با عقلی دیگر D (۲۶). در خلوت L (۲۴). AL Bul. (۲۷).

هین for پس A (۲۹). In D vv. ۲۷ and ۲۸ are transposed. و ره.

خود را در دمت Bul. A (۳۲). آیین: so vocalised in D. (۳۰).

آن محبوب کَهف L in the second hemistich. من نخسپم L (۳۷).



خواب بیداریست چون با دانش است \* وای بیداری که با نادان نشست  
 ۴۰ چونک زاغان خیمه بر بهمن زدند \* بلبلان پنهان شدند و تن زدند  
 زانک بی گلزار بلبل خامش است \* غیبت خورشید بیداری کش است  
 آفتابا ترک این گلشن کنی \* تا که نَحْتِ الْأَرْضِ را روشن کنی  
 آفتاب معرفت را نقل نیست \* مَشْرِقِ او غیر جان و عقل نیست  
 خاصه خورشید کمالی کان سَرِیست \* روز و شب کردار او روشن گریست  
 ۴۵ مَطْلَعِ شمس آی اگر اسکندری \* بعد از آن هر جا روی نیکو فری  
 بعد از آن هر جا روی مَشْرِقِ شود \* شرقها بر مغربت عاشق شود  
 حَسِّ خَفَّاشَتِ سوی مغرب دوان \* حَسِّ دُرِیَاشَتِ سوی مشرق روان  
 راهِ حَسِّ راهِ خِرَانَسْتِ اے سوار \* اے خِرَانِ را تو مُزَاحِمِ شرم دار  
 پنج حَسِّ هست جز این پنج حَسِّ \* آن چو زَرِّ سِرْخِ وین حسها چو مس  
 ۵۰ اندر آن بازار کایشان ماهرند \* حَسِّ مَسِّ را چون حَسِّ زَرِّ گِی خرنند  
 حَسِّ اِبْدَانِ قُوتِ ظَلَمَتِ می خورد \* حَسِّ جَانِ از آفتابی می چرد  
 ای بیده رخت حسها سوی غیب \* دست چون موسی برون آور زجیب  
 اے صفانت آفتاب معرفت \* وَاَفْتَابِ چرخ بندِ يَكِ صِفَتِ  
 گاه خورشید و گهی درینا شوی \* گاه کوهِ قَافِ و گاه عَنفَا شوی  
 ۵۵ نونه این باشی نه آن در ذاتِ خویش \* ای فزون از وهما وز بیش بیش  
 روح با علمست و با عقلست یار \* روح را با نازی و تُرکی چه کار  
 از تو ای بی نقش با چندین صُور \* هر مُشَبِّه هر مُوَحِّد خیره سر  
 گاه مُشَبِّه را مُوَحِّد می کند \* گاه مُوَحِّد را صُور ره می زند  
 گاه نرا گوید زمستی بُو اَحْسَن \* یا صَغِيرَ اَلْسِنِ یا رَطْبَ اَلْبَدَنِ  
 ۶۰ گاه نقش خویش ویران می کند \* از پی تَنزیهِ جانان می کند

نیلوفری B (۴۵). کمالی زان سَرِیست Bul. (۴۴). خاموش است D (۴۱).

آن بازار کاهل محشرند Bul. (۵۰). و این حسها BL Bul. حَسِّ هست L (۴۹).

آن پی DL (۶۰). وز پیش پیش D (۵۵).



چشمِ حس را هست مذهب اعتزال . دیده عقلت سنی در وصال  
 سُخْرَهٗ حَسَّ اند اهل اعتزال . خوبش را سنی نماید از ضلال  
 هرک در حس ماند او معتزلیست . گرچه گوید سَنِم از جاهلیست  
 هرکه بیرون شد ز حس سنی وَبَسْت . اهلِ بِنِش چشمِ عقلِ خوش بَبَسْت  
 ۶۵ گر بدیده حس حیوان شاه را . پس بدیدی گاو و خر اللہ را  
 گر نبوده حس دیگر مر ترا . جز حس حیوان زیرون هوا  
 پس بنی آدم مکرم کی بُدی . کی بحسّ مشترک محرم شدی  
 نامصوّر با مصوّر گفتنت . باطل آمد بی زصورت رَسنت  
 نامصوّر یا مصوّر پیش اوست . کو همه مغزست و بیرون شد ز پوست  
 ۷۰ گر تو گوری نیست بر آغمی حَرَج . ورنه رَو کَالصَّبْرِ مِفْتَاحُ الْفَرَج  
 پردهای دیدها داروی صبر . هم بسوزد هم بسازد شرح صدر  
 آینهٔ دل چون شود صافی و پاک . نقشها ببینی بیرون از آب و خاک  
 هر ببینی نقش و هر نقاش را . فرش دولت را و هم فراش را  
 چون خلیل آمد خیالِ یارِ من . صورتش بُت معنی او بُتِش کن  
 ۷۵ شکر بزدان را که چون او شد پدید . در خیالش جان خیالِ خود بدید  
 خاکِ درگاهت دلم را می فریفت . خاکِ بر وی کو زخاکت می شکفت  
 گفتم ار خوم پذیرم این ازو . ورنه خود خندید بر من زشت رو

(۶۴) Suppl. in marg. D. After this verse L adds:

هرکه در حس خدا دید آینی . در بر حق هست بهتر طاعتی

(۶۵) D کی بودی

(۶۸) D om. here, but has the verse after v. ۸۰. L

هوست In D نامصوّر با مصوّر (۶۹) L زصورت رقتنت . Bul. نامصوّر با مصوّر

در خیال او (۷۰) In the second hemistich L has اوست is written above

After this verse L adds:

شکر معطی را که چون او در رسید . در خیالش جان خیالِ خود بدید

(۷۱) Bul. دلم چون میفریفت

(۷۲) L . گفت ار خوم A . ورنه بر من زشت رو می خندد او



چاره آن باشد که خود را بنگرم \* ورنه او خندد مرا من گم خرم  
 او جمیلست و مُحِبُّ الْجَمَالِ \* گم جوان نوگزیند پسر زال  
 ۸۰ خوب خوبی را کند جذب این بدان \* طَبَّاتٍ لِلطَّيِّبِينَ بر وی بخوان  
 در جهان هر چیز چیزی جذب کرد \* گرم گرمی را کشید و سرد سرد  
 قسم باطل باطلان را می‌کشند \* باقیان از باقیان هم سرخوشند  
 ناریان مر ناریان را جاذب اند \* نوریان مر نوریان را طالب اند  
 چشم چون بستی ترا ناسه گرفت \* نور چشم از نور روزن گم شکفت  
 ۸۵ ناسه تو جذب نور چشم بود \* تا بپسوندد بنور روزن زود  
 چشم باز از ناسه گیرد مر ترا \* دانک چشم دل بستی برگشا  
 آن تقاضای دو چشم دل شناس \* کو همی جوید ضیای بی‌قیاس  
 چون فراق آن دو نور بی‌ثبات \* ناسه آوردت گشادی چشمهات  
 پس فراق آن دو نور پایدار \* ناسه می‌آرد مر آنرا پاس دار  
 ۹۰ او چو میخواند مرا من بنگرم \* لایق جذب ام و یا بد پیکرم  
 گر لطیفی زشت را در پی کند \* تسخری باشد که او بر وی کند  
 گم بینم روی خود را ای عجب \* تا چه رنگم همچو روزم یا چو شب  
 نقش جان خویش می‌جستم بسی \* هیچ می‌نمود نقشم امر کسی

(۷۸) A Bul. من چون خرم. ورنه خندد او (۷۸)

(۷۹) A کی for که. After this verse L adds:

خوب خوبی را کند جذب این یقین \* طَبَّاتٍ از بهر که الطَّيِّبِينَ

(۸۰) A BD الطَّيِّبِينَ. L Bul. و طَبَّاتٍ. After this verse L adds:

صافرا هم صافیان راغب شوند \* دردرا هم تیرگان جاذب بوند

زنگرا هم زنگیان جویا شدند \* رومرا هم رومیان پویا شدند

(۸۱) B گرمرا گرمی. (۸۲) Bul. هم نوریانرا. After this verse L adds:

در هر آن چیزی که تو ناظر شوی \* می‌کشد با جنس شیر معنوی

(۸۴) L Bul.

چشم چون بستی ترا جان کند نیست \* چشمرا از نور روزن صبر نیست



گفتم آخر آینه از بهر چیست \* نا بداند هر کسی کو چیست و کیست  
 ۹۵ آینه آهن برای پوستهاست \* آینه سیای جان سنگی بهاست  
 آینه جان نیست الا روی بار \* روی آن یاری که باشد زان دیار  
 گفتم اے دل آینه کُلی بچو \* رو بدریا کار بر نآید بچو  
 زین طلب بند بکوی تو رسید \* درد مریمرا بخرمابن کشید  
 دیده نو چون دلرا دیده شد \* شد دل نادیده غرق دیده شد  
 ۱۰۰ آینه کُلی ترا دیدم ابد \* دیدم اندر چشم تو من نقش خود  
 گفتم آخر خویش را من یافتم \* در دو چشمش راه روشن یافتم  
 گفت وهم کان خیال نُست هان \* ذات خود را از خیال خود بدان  
 نقش من از چشم تو آواز داد \* که منم تو تو منی در اتحاد  
 کاندربین چشم منیر بی زوال \* از حقایق راه گی یابد خیال  
 ۱۰۵ در دو چشم غیر من تو نقش خود \* گر بینی آن خیالی دان و رد  
 زآنک سرمه نیستی در می گشد \* باده از تصویر شیطان می چشد  
 چشمشان خانه خیالست و عدم \* نیستهارا هست بیند لاجرم  
 چشم من چون سرمه دید از ذوالجلال \* خانه هستیست نه خانه خیال  
 تا یکی مو باشد از تو پیش چشم \* در خیالت گوهری باشد چو بشم  
 ۱۱۰ بشمرا آنگه شناسی از گهر \* کز خیال خود کنی کُلی عبر  
 يك حکایت بشنو ای گوهر شناس \* نا بدانی تو عیان را از قیاس

(۹۴) D om. و.

(۹۵) آینه جان جوهر بس بی بهاست. B in marg. سنگین بهاست B.

(۹۶) کبانشد D. (۹۷) BL Bul. نآید زجو.

(۹۹) این دل نادیده Bul. دلرا دید شد A. (۱۰۰) A نفس خود.

(۱۰۲) از خیال تو بدان A. و هان A. (۱۰۴) D کاندربین.

(۱۰۵) آن for تو Bul. بینم D. (۱۰۸) A om. دید.

(۱۰۹) B چو بشم.

(۱۱۰) خیالی A. از گوهر D. بشمرا B.



هلال پنداشتن آن شخص خیال را در عهدِ عُمَرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ،

ماه روزه گشت در عهدِ عُمَرِ \* بر سر کوهی دویدند آن نفر  
 تا هلال روزه را گیرند فال \* آن یکی گفت ای عمر اینک هلال  
 چون عمر بر آسمان مه را ندید \* گفت کین مه از خیال تو دمید  
 ۱۱۵ ورنه من ببینانرم افلاک را \* چون نمی بینم هلال پاک را  
 گفت تر کن دست بر ابرو بمال \* آنگهان تو بر نگر سوی هلال  
 چونک او تر کرد ابرو مه ندید \* گفت ای شه نیست مه شد ناپدید  
 گفت آری موی ابرو شد کمان \* سوی تو افکنند تیری از گمان  
 چونک موی کثر شد اورا راه زد \* تا بدعوه لاف دید ماه زد  
 ۱۲۰ موی کثر چون پرده گردون بود \* چون همه اجزات کثر شد چون بود  
 راست کن اجزات را از راستان \* سر مکش ای راست رو زان آستان  
 هم ترازورا ترازو راست کرد \* هم ترازورا ترازو کاست کرد  
 هر که با ناراستان همسنگ شد \* در کمی افتاد و عقلش دنگ شد  
 رَوِ أَشِدَّاءَ عَلَيَّ الْكُفَّارِ باش \* خاك بر دلداری اغیار پاش  
 ۱۲۵ بر سر اغیار چون شمشیر باش \* هین مکن روباه بازی شیر باش  
 تا زغیرت از تو یاران نسکند \* زانک آن خاران عدو این گلند  
 آتش اندر زن بگرگان چون سپند \* زانک آن گرگان عدو یوسفند  
 جانِ بابا گویدت ابلیس هین \* تا بدم بفریادت دیو لعین  
 این چنین تلبیس با بابات کرد \* آدمی را این سیه رخ مات کرد

در نگر Bul. و بر ابرو ABL Bul. (۱۱۶) خیالی A (۱۱۴)

(۱۱۸) After this verse L adds:

چون یکی مو کثر شد از ابروی تو \* شکل ماه نو نمود آن موی تو

زین آستان Bul. (۱۲۱) اورا ره بزد D. چون یکی مو ABL Bul. (۱۱۹)

AL (۱۲۴) write as in text. اغیار باش BD

آن سیه رخ Bul. (۱۲۹) یاران نگسند L Bul. (۱۲۶)



۱۲۰ بر سر شطرنج چُست است این غراب \* تو مین بازی بچشم نیم خواب  
 زآنک فرزین بندها داند بسی \* که بگیرد در گلویت چون خسی  
 در گلو ماند خس او سالها \* چیست آن خس مهر جاه و مالها  
 مال خس باشد چو هست ای بی ثبات \* در گلویت مانع آب حیات  
 گر برد مالت عدوی پُر فنی \* رهزنی را بُرده باشد رهزنی

### دزدیدن مارگیر ماری را از مارگیر دیگر،

۱۳۰ دزدکی از مارگیرے مار برد \* زابلھی آنرا غنیمت می شمرد  
 و رهید آن مارگیر از زخم مار \* مارگشت آن دزد اورا زار زار  
 مارگیرش دید پس بشناختش \* گفت از جان مار من پرداختش  
 در دعا میخواستی جانم ازو \* کش بیام مار بستانم ازو  
 شکر حقرا کان دعا مردود شد \* من زیان پنداشتم و آن سود شد  
 ۱۴۰ بس دعاها کان زیانست و هلاک \* وز کرم می نشنود یزدان پاک

### التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده کردن استخوانها از عیسی علیه السلام،

گشت با عیسی یکی ابله رفیق \* استخوانها دید در حُفره عمیق  
 گفت ای همراه آن نام سنی \* که بدان تو مرده را زنده کنی  
 مرا آموز تا احسان کنم \* استخوانها را بدان با جان کنم  
 گفت خامش کن که آن کار تو نیست \* لایق انفاس و گفتار تو نیست  
 ۱۴۰ کان نفس خواهد زیاران پاک تر \* وز فرشته در روش دراک تر

عدو Bul. (۱۲۴) آن بی ثبات L (۱۲۲) دارد بی L (۱۲۱)

Heading: Bul. مارگیری bis. آنرا for اورا Bul. (۱۲۵)

در گور عمیق L استخوانها D (۱۴۱) و ABL Bul. om. (۱۲۶)

خاموش D (۱۴۴) که بدان مرده تو زنده می کنی ABL Bul. (۱۴۲)



عمرها بایست تا دم پاك شد \* تا امین مخزن افلاك شد  
 خود گزفتی این عصا در دست راست \* دسترا دستانِ موسی امر کجاست  
 گفت اگر من نیستم اسرارِ خوان \* هم تو بر خوان نام را بر استخوان  
 گفت عیسی یا رب این اسرار چیست \* میل این ابله درین بیگار چیست  
 ۱۵۰ چون غم خود نیست این بیمار را \* چون غم جان نیست این مردار را  
 مرده خود را رها کردست او \* مرده بیگانه را جوید رفو  
 گفت حق ادبارگر ادبار جوست \* خارِ روییده جزای کشت اوست  
 آنک تخم خار کارد در جهان \* هان و هان او را مجو در گلستان  
 گر گلی گیرد بکف خاری شود \* ور سوی یاری رود ماری شود  
 ۱۵۵ کیمیای زهر و مارست آن شفی \* بر خلاف کیمیای منتفی

اندرز کردن صوفی خادم را در تیمارداشت بهیمه و لا حول  
 گفتن خادم،

صوفی می گشت در دور افق \* تا شبی در خانقاهی شد قنق  
 يك بهیمه داشت در آخر ببت \* او بصدر صُفّه با یاران نشست  
 پس مراقب گشت با یاران خویش \* دفتری باشد حضور یار بیش  
 دفتر صوفی سواد و حرف نیست \* جز دل اسپید همچون برف نیست  
 ۱۷۰ زاد دانشمند آثار قلم \* زاد صوفی چیست آثار قدم  
 همچو صیادی سوه اشکار شد \* گام آهو دید بر آثار شد  
 چند گاهش گام آهو در خورست \* بعد از آن خود ناف آهو رهبرست

رویند Bul. ادبار خواست A seems to have had originally ادبار اگر B (۱۵۲)

و. (۱۵۵) ABL Bul. om. و. (۱۵۶) A om.

Heading: Bul. تیمار داشتن. A om. بهیمه. A om. خادم.

(۱۵۸) D خویش for بیش, corr. in marg.

و. بر (۱۶۱) ABL Bul. و. اسفید B. و. (۱۵۹) ABL Bul. om.



چونك شكّر گام کرد و ره بُرید \* لاجرم زان گام در کامی رسید  
 رفتن يك منزلی بر بویِ ناف \* بهتر از صد منزل گام و طواف  
 آن دلی کو مطلع مهتاباست \* بهر عارف فتنه ابواباست ۱۶۵  
 با تو دیوارست با ایشان درست \* با تو سنگ و با عزیزان گوهرست  
 آنچه تو در آینه بینی عیان \* پیر اندر خشت بیند بیش از آن  
 پیر ایشان اند کین عالم نبود \* جان ایشان بود در دریای جود  
 پیش ازین تن عمرها بگذاشتند \* پیشتر از کشت بر سر داشتند  
 پیشتر از نقش جان پذیرفته‌اند \* پیشتر از بحر درها سفته‌اند ۱۷۰  
 مشورت می‌رفت در ایجادِ خلق \* جانشان در بحرِ قدرت تا بخلق  
 چون ملايك مانع آن می‌شدند \* بر ملايك خُفیه خُنبك می‌زدند  
 مطلع بر نقش هر که هست شد \* پیش از آن کین نفسِ گل پابست شد  
 پیشتر ز افلاك کیوان دیده‌اند \* پیشتر از دانه‌ها نان دیده‌اند  
 بی دماغ و دل پُر از فکر بُدند \* بی سپاه و جنگ بر نصرت زدند ۱۷۵  
 آن عیان نسبت با ایشان فکرست \* ورنه خود نسبت بدوران روینست  
 فکر از ماضی و مُستقبل بود \* چون ازین دو رست مشکل حل شود  
 روح از انگور می‌را دیده‌است \* روح از معدوم شی‌را دیده‌است  
 دبه چون بی‌کیف هر باکیف‌را \* دبه پیش از کان صبح و زبیرا  
 پیشتر امر خلقت انگورها \* خورده می‌ها و نموده شورها ۱۸۰

متزل و گام طواف Bul. منزل و گام و طواف L (۱۶۴) ره بدید L (۱۶۴)

و با ایشان Bul. BL (۱۶۶) عمرها بر داشتند A (۱۶۹) corr. in marg.

حکایت مشورت کردن خدای تعالی با Bul. has the heading: (۱۷۰) After this verse

فرشتگان در ایجاد خلق. (۱۷۱) Suppl. in marg. D. L om.

L om. (۱۷۲) Bul. پیش از آنکه (۱۷۲) and so L.

A om. و before دل. L بی سپاه جنگ (۱۷۵)

Bul. بدیشان B (۱۷۶) D باینها روینست.

Bul. حل بود (۱۷۷) Instead of this verse L has v. ۱۸۲. (۱۷۸)



در نموز گرم می بینند دَے . در شعاع شمس می بینند فی  
 در دل انگور می را دیده اند . در فناء محض شی را دیده اند  
 آسمان در دور ایشان جرعه نوش . آفتاب از جودشان زرفت پوش  
 چون از ایشان مجتمع بینی دو یار . هم یکی باشند و هم ششصد هزار  
 ۱۸۵ بر مثال موجهها اعدادشان . در عدد آورده باشد بادشان  
 مفترق شد آفتاب جانها . در درون روزن ابدانها  
 چون نظر در قرص داری خود یکیست . و آنک شد محبوب ابدان در شکست  
 تفرقه در روح حیوانی بود . نفس واحد روح انسانی بود  
 چونک حق رش علیهم نوره . مفترق هرگز نگردد نور او  
 ۱۹۰ یک زمان بگذار اے همه ملال . تا بگویم وصف خالی زان جمال  
 در بیان ناید جمال حال او . هر دو عالم چیست عکس خالی او  
 چونک من از خالی خویش دم زخم . نطق میخواهد که بشکافد تنم  
 همچو مورے اندرین خرمن خوشم . تا فزون از خویش باری می گشتم

بسته شدن تقریر معنی حکایت بسبب میل مستمع باستماع

ظاهر صورت حکایت

گی گذارد آنک رشک روشنست . تا بگویم آنچه فرض و گفتنیست

(۱۸۷) Bul. او for شد. (۱۸۸) After this verse L adds:

روح انسانی که نفس واحد است \* روح حیوانی سفالی جامدست  
 عقل خرد از رمز این آگاه نیست \* واقف این سر بجز الله نیست  
 عقل را اندر چنین سودا چه کار \* کر مادرزاد با سرنا چه کار

[L has در زاد (۱۸۹) B هو for او. After this verse Bul. adds:

روح انسان بود نفس واحد \* روح حیوانی سفالی جامد  
 عقل از نورش نگردد نشوویاب \* حق علیم والله اعلم بالصواب  
 عقل را زین سود و سودا کار نبود \* کر مادرزاد را سرنا چه سود

(۱۹۰) A خالی. (۱۹۱) L Bul. او.

و. Bul. om. فرض روشنست (sic) A رشک روشنست (۱۹۴)



۱۹۵ بحر کف پیش آرد و سدّی کند . جر کند وز بعدِ جر مدّی کند  
 این زمان بشنو چه مانع شد مگر . مستمع را رفت دل جایی دگر  
 خاطرش شد سوی صوفی قنق . اندر آن سودا فرو شد تا عنق  
 لازم آمد باز رفتن زین مقال . سوی آن افسانه بهر وصف حال  
 صوفی آن صورت میندار ای عزیز . همچو طفلان تا گئی از جوز و مویز  
 ۲۰۰ جسم ما جوز و مویز است ای پسر . گر تو مردی زین . دو چیز اندر گذر  
 ور تو اندر نگذری اکرام حق . بگذرانند مرترا از نه طبق  
 بشنو اکنون صورت افسانه را . لیک هین از گه جدا کن دانه را

### گمان بردن کاروانیان که بهیمة صوفی رنجورست،

حلقه آن صوفیان مستفید . چونک بر وجد و طرب آخر رسید  
 خوان بیاوردند بهر میهمان . از بهیمة یار آورد آن زمان  
 ۲۰۵ گفت خادم را که در آخر برو . راست کن بهر بهیمة گاه و جو  
 گفت لا حول این چه افزون گفتنست . از قدیم این کارها کار منست  
 گفت ترک کن آن جوش را از نخست . کان خر پیرست و دندانهاش سُست  
 گفت لا حول این چه میگوی میها . از من آموزند این ترتیبها  
 گفت پالانش فرو نه پیش پیش . داروی منبل بنه بر پشت ریش  
 ۲۱۰ گفت لا حول آخر ای حکمت گزار . جنس تو مهیام آمد صد هزار  
 جمله راضی رفته اند از پیش ما . هست میهمان جان ما و خویش ما  
 گفت آبش ده ولیکن شیر گرم . گفت لا حول از نوام بگرفت شرم

وصف حال D (۱۹۸) . صوفی و قنق Bul. (۱۹۷) . bis. جر for جو A (۱۹۵)

بگذری B (۲۰۱)

النزام کردن خادم تعهد بهیمة را و تخلف نمودن . Here L Bul. have

گفت خادم این چه Bul. (۲۰۶) . در وجد ABL Bul. (۲۰۲)

پشت و ریش D (۲۰۹) . آموزید DL (۲۰۸) . کاتخرك پیرست Bul. (۲۰۷)

از نوم AB . سیر گرم D Bul. (۲۱۲) . آخر این حکمت مبار L (۲۱۰)



گفت اندر جَو تو کمتر گناه کن \* گفت لا حول این سخن کوتاه کن  
گفت جایش را بروب از سنگ و پُشک \* ور بود تر ریز بر وی خاك خشك  
گفت لا حول ای پدر لا حول کن \* با رسول اهل کمتر گو سخن  
گفت بستان شانه پشت خربخار \* گفت لا حول ای پدر شری بدار  
خادم این گفت و میان را بست چست \* گفت رفتم گناه و جوآرم نخست  
رفت وز آخر نکرد او هیچ یاد \* خواب خرگوشی بدان صوفی بداد  
رفت خادم جانب او باش چند \* کرد بر اندرز صوفی ریش خند  
صوفی از ره مانده بود و شد دراز \* خوابها می دید با چشم فراز  
کان خرش در چنگ گرگی مانده بود \* پارها از پشت و رانش می ربود  
گفت لا حول این چه سان ماخولیاست \* ای عجب آن خادم مُشفق کجاست  
باز می دید آن خرش در راه رو \* گه بچاهی می فتاد و گه بگو  
گونه گون می دید ناخوش واقعه \* فاتحه میخواند او و الفارعه  
گفت چاره چیست یاران جسته اند \* رفته اند و جمله درها بسته اند  
باز می گفت اے عجب آن خادمك \* نه که با ما گشت هم نان و نمك  
من نکردم با وی إلا لطف و لین \* او چرا با من کند بر عکس کین  
هر عداوت را سبب باید سَنَد \* ورنه جنسیت وفا تلقین کند

(۲۱۴) A جایش را برو. (۲۱۶) After this verse L adds:

گفت دُم افسار او کوتاه میند \* تا ز غلطیدن نیفند خر به بند  
گفت لا حول ای پدر چندین منال \* بهر خر چندین مرو اندر جوال  
گفت بر پشتش فگن جُل زودتر \* ز آنک شب سرماست ای کان هنر  
گفت لا حول ای پدر چندین مگو \* استخوان در شیر چوب نبود مجو  
من ز تو استاترم در فن خود \* میهمان آید مرا از نیک و بد  
لایق هر میهمان خدمت کنم \* من ز خدمت چون گل و چون سوسنم

(۲۱۷) L میان بر بست.

(۲۱۸) In L the hemistichs are transposed. L بدان صوفی فتاد.

در فتاده گه بگور L. آن خر اندر راه دور L (۲۲۲). این چه مایخولیاست L Bul. (۲۲۲)

(۲۲۴) L باشد سَنَد. (۲۲۸) L میخواند با الفارعه.



باز می گفت آدم با لطف و جود . گئی بر آن ابلیس جورے کرده بود  
 ۲۳۰ آدمی مر مار و کژدم را چه کرد . کو هی خواهد مر اورا مرگ و درد  
 گرگرا خود خاصیت بدریدنست . این حسد در خلق آخر روشنست  
 باز می گفت این گمان بد خطاست . بر برادر این چنین ظم چراست  
 باز گفتمی حزم سوء الظن ناست . هرکه بدظن نیست گئی ماند دُرست  
 صوفی اندر وسوسه وان خر چنان . که چنین بادا جزای دشمنان  
 ۲۳۵ آن خر مسکین میان خاک و سنگ . کز شده پالان دریده پالهنک  
 کشته از ره جمله شب بی علف . گاه در جان کندن و گه در تلف  
 خر همه شب ذکر میکرد ای اله . جو رها کردم گم از يك مشت گاه  
 با زبان حال می گفت اے شیوخ . رحمتی که سوختم زین خام شیوخ  
 آنچه آن خر دید از رنج و عذاب . مرغ خاکی بیند اندر سبل آب  
 ۲۴۰ پس بیپهلو گشت آن شب تا سحر . آن خر بیچاره از جوع البقر  
 روز شد خادم بیآمد بامداد . زود پالان جست بر پشتش نهاد  
 خرفروشانه دو سه زخمش بزد . کرد با خر آنچه زان سگ می سزد  
 خر جهند گشت از تیزی نیش . کو زبان نا خر بگوید حال خویش  
 چونک صوفی بر نشست و شد روان . رو در افتادن گرفت او هر زمان  
 ۲۴۵ هر زمانش خلق بروی داشتند . جمله رنجورش می پنداشتند

کان چنان بادا L . و خر Bul . آن before و A om . (۲۳۴) . آدمی Bul . (۲۳۶)

مشتکاه D (۲۳۷) . خسته ره L (۲۳۶)

After this verse L adds: پس for بس L (۲۴۰)

نالہ می کرد از فراق گاه و جو • مسند از اشتیاق گاه و جو

همچنین در محنت و درد و سوز • نالها می کرد از جان نا بروز

جست و بر BL (۲۴۱)

گان بردن کاروانیان که : After this verse Bul . adds the heading : جهید L (۲۴۲)

which is suppl. in marg. D. , پیسه صوفی رنجورست

خر بروی افتادن آمد در زمان L (۲۴۳)



آن یکی گوشش همی پیچید سخت \* وآن دگر در زیرِ کامش جُست نَحْت  
 وآن دگر در نعلِ او می جُست سنگ \* وآن دگر در چشمِ او می دید زنگ  
 باز می گفتند ای شیخ این زچیت \* دی نی گفتی که شکر این خر قویست  
 گفت آن خر کو بشب لا حول خورد \* جز بدین شیوه نداند راه کرد  
 ۲۵۰ چونک قوتِ خر بشب لا حول بود \* شب مسبح بود و روز اندر سجود  
 آدمی خوارند اغلب مردمان \* از سَلَامَعَلَيْكَ شَان کم جو امان  
 خانه دیوست دلهاے همه \* کم پذیر از دیو مَرْدُم دَم دَمه  
 از دم دیو آنک او لا حول خورد \* هم چو آن خر در سر آید در نَبَرْد  
 هر که در دنیا خورد تلبیسِ دیو \* وز عدو دوست رو تعظیم و ربو  
 ۲۵۵ در ره اسلام و بر پولِ صراط \* در سر آید همچو آن خر از خُباط  
 عشوهاء بارِ بد منبوش هین \* دام بین این مرو تو بر زمین  
 صد هزار ابلیس لا حول آر بین \* آدما ابلیس را در مار بین  
 دم دهد گوید ترا ای جان و دوست \* تا چو قصای گشَد از دوست پوست  
 دم دهد تا پوست بیرون کشد \* وای او کز دشمنان افیون چشد  
 ۲۶۰ سر نهد بر پایِ تو قصاب وار \* دم دهد تا خونت ریزد زار زار  
 همچو شیری صیدِ خود را خویش کن \* تَرِكِ عَشْوَه اجنبی و خویش کن  
 همچو خادم دان مراعاتِ خَسَان \* بی گسی بهتر ز عشوه ناگسان  
 در زمین مردمان خانه مکن \* کارِ خود کن کارِ بیگانه مکن  
 کیست بیگانه تنِ خاکی تو \* کز برائے اوست غمناکی تو

(۲۴۷) Suppl. in marg. D. Bul. رنگ. L. زنگ.

(۲۴۸) Suppl. in marg. D.

(۲۴۹) L. نناند. B. راه برد.

(۲۵۰) Suppl. in marg. D.

(۲۵۲) L. همچو خر آن بر سر آند روی زرد.

(۲۵۴) L. وز عدو و از محب. (۲۵۵) Bul. om. و.

(۲۵۸) Bul. کد از دوست. L. ای جان دوست.

(۲۵۹) In D vv. ۲۵۹ and ۲۶۰ are transposed.

(۲۶۰) D. دم دمد. L. تا ریزد خون.



۲۶۵ تا تو تن را چرب و شیرین می‌دهی \* جوهر خود را نسبتی فریبی  
 گر میان مشك تن را جا شود \* روز مردن گند او پیدا شود  
 مشك را بر تن مزین بر دل بمال \* مشك چه بود نام پاك ذوالجلال  
 آن منافق مشك بر تن می‌نهد \* روح را در قعر گلخن می‌نهد  
 بر زبان نام حق و در جان او \* گندها از فکر بی‌ایمان او  
 ۲۷۰ ذکر با او همچو سبزه گلخن است \* بر سر مبرز گل است و سوسن است  
 آن نبات آنجا یقین عاریت است \* جای آن گل مجلس است و عشرت است  
 طیبات آید بسوی طیبین \* للخبیثین الخبیثانست هین  
 کین مدار آنها که از کین گم‌رهند \* گورشان پهلوی کین داران نهند  
 اصل کینه دوزخست و کین تو \* جزو آن گلست و خصم دین تو  
 ۲۷۵ چون تو جزو دوزخی پس هوش دار \* جزو سوئے کل خود گیرد فرار  
 تلخ با تلخان یقین ملحق شود \* گی دم باطل قرین حق شود  
 ای برادر تو همان اندیشه \* ما بقی تو استخوان و ریشه  
 گر گلست اندیشه تو گلشنی \* و بود خاری تو همیشه گلخنی  
 گر گلابی بر سر و جیبت زنند \* و تو چون بوی برون افکند  
 ۲۸۰ طلبها دز پیش عطاران ببین \* جنس را با جنس خود کرده قرین  
 جنسها با جنسها آمیخته \* زین تجانس زینتی انگیخته  
 گر در آمیزند عود و شکرش \* برگزیند يك يك از یکدیگرش  
 طلبها بشکست و جانها ریختند \* نیک و بد در همدگر آمیختند

و بی‌ایمان D (۲۶۹) . و A om. . تا تو آن را D (۲۶۵)

للخبیثات الخبیثین است L . آمد برای طیبین L (۲۷۲) . این نبات A (۲۷۱)

After this verse Bul. adds: (۲۷۵) . کس مدان آنها L (۲۷۲)

و تو جزو جنتی ای نامدار \* عیش تو باشد ز جنت پایدار

غذای گلخنی L (۲۷۸) . یقین حق شود D (۲۷۶) . and so B in marg.

بر جنسها D (۲۸۱) . بر سر جیبت Bul. A (۲۷۹)

کر در آمیزد عدس با شکرش \* برگزیند يك يك از دیگرش Bul. (۲۸۲)



حق فرستاد انبیا را با وَرَق \* تا گزید این دانه‌ها را بر طبق  
 ۲۸۵ پیش ازین ما اُمّت واحد بُدیم \* کس ندانستی که ما نیک و بدیم  
 قلب و نیکو در جهان بودی روان \* چون همه شب بود و ما چون شب روان  
 تا بر آمد آفتاب انبیا \* گفت ای غش دور شو صافی بیا  
 چشم داند فرق کردن رنگ را \* چشم داند لعل را و سنگ را  
 چشم داند گوهر و خاشاک را \* چشم را زان میخلد خاشاکها  
 ۲۹۰ دشمن روزند این قلابکان \* عاشق روزند آن زره‌های کان  
 زآنک روزست آینه تعریف او \* تا ببینند اشرفی شریف او  
 حق فیامت را لقب زان روز کرد \* روز بنماید جمال سرخ و زرد  
 پس حقیقت روز سپر اولیاست \* روز پیش ماهشان چون سایه‌است  
 عکس راز مرد حق دانید روز \* عکس ستاریش شام چشم‌دوز  
 ۲۹۵ زان سبب فرمود بزدان وَالضُّحَى \* وَالضُّحَى نور ضمیر مُصْطَفَى  
 قول دیگر کین ضحی را خواست دوست \* هم برای آنک این هم عکس اوست  
 ورنه بر فانی قسم گفتن خطاست \* خود فنا چه لایق گفت خداست  
 از خلیلی لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ \* پس فنا چون خواست رب العالمین  
 باز وَاللَّيْلِ است ستاری او \* وآن تن خاکی زنگاری او  
 ۳۰۰ آفتابش چون بر آمد زان فلك \* با شب تن گفت هین ما و دَعَاكَ  
 وصل پیدا گشت از عین بلا \* زان حلاوت شد عبارت ما قلی  
 هر عبارت خود نشان حالتیست \* حال چون دست و عبارت التیست  
 آلت زرگر بدست کنشگر \* همچو دانه کشت کرده ریگ در

ندانسته L. پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم BDL Bul. (۲۸۵)

پیش مهرشان L (۲۹۲) . آن for این Bul. (۲۹۰) . تاند فرق L (۲۸۸)

(۲۹۸) Instead of this verse BD have:

لا احب الآفلین گفت آن خلیل \* کی فنا خواهد ازین رب جلیل

In L Bul. the same verse follows v. ۲۹۸. Bul. (۲۹۹) . وز تن خاکی

ریگ for دیو B (۴۰۲) . از فلك L Bul. (۴۰۰)



وَأَلْتِ إِسْكَافٍ پِيشِ بَرَزْگَرِ \* پِيشِ سَگِ گَه اسنخوانِ در پِيشِ خَرِ  
 ۲۰۵ بُوْدَ أَنَا أَتَّحَقُّ در لَبِ مَنْصُورِ نُوْرِ \* بُوْدَ أَنَا أَلَّهَ در لَبِ فِرْعَوْنَ زُوْرِ  
 شَدَ عَصَا اَنْدَرِ كَفِّ مُوسَى كَوَا \* شَدَ عَصَا اَنْدَرِ كَفِّ سَاحِرِ هَبَا  
 زَيْنِ سَبَبِ عِيسَى بَدَانَ هَمْرَاهِ خُوْدِ \* در نِيَاْمُوْزِيْدِ اَنْ اَسْمِ صَمَدِ  
 كُوْنَدَانَدِ نَقْصِ بَرِ اَلْتِ نَهْدِ \* سَنَگِ بَرِ رِگَلِ زَنِ نُوْ اَنْشِ كِي جَهْدِ  
 دَسْتِ وَا اَلْتِ هَبْجُو سَنَگِ وَا اَهْنَسْتِ \* جَفْتِ بَايْدِ جَفْتِ شَرْطِ زَادَنْسْتِ  
 ۲۱۰ اِنِّكَ بِي جَفْتَسْتِ وَا بِي اَلْتِ يَكْبَسْتِ \* در عَدَدِ شَكْسْتِ وَا اَنْ يَكِ بِي شَكْبَسْتِ  
 اِنِّكَ دُو كَفْتِ وَا سَهْ كَفْتِ وَا بِيْشِ اَز بِيْنِ \* مَتَّفَقِ بَاشَنْدِ در وَا حِدِ يَفِيْنِ  
 اَحْوَالِيْ چُوْنِ دَفْعِ شَدَ يَكْسَانِ شُوْنْدِ \* دُو سَهْ كُوْيَانِ هَمِ يَكِي كُوْيَانِ شُوْنْدِ  
 كَرِ يَكِي كُوْبِي نُو در مِيْدَانِ او \* كَرْدِ بَرِ مِي كَرْدِ اَز چُوگانِ او  
 كُوِي اَنْگَه رَاسْتِ وَا بِي نَقْصَانِ شُوْدِ \* كُو زَزْخَمِ دَسْتِ شَه رَقْصَانِ شُوْدِ  
 ۲۱۵ كُوْشِ دَارِ اِي اِحْوَالِ اِيْنِهَارَا بَهْوشِ \* دَارُوِي دِيْدَه بَگَشِ اَز رَاهِ كُوْشِ  
 پَسِ كَلَامِ پَاكِ در دِلْهَآيِ كُوْرِ \* مِي نَسِيَابِدِ مِي رُوْدِ تَا اَصْلِ نُوْرِ  
 وَا نَ فَسُوْنِ دِيُو در دِلْهَآيِ كَثْرِ \* مِي رُوْدِ چُوْنِ كَفْشِ كَثْرِ در پَايِ كَثْرِ  
 كَرْچَه حِكْمَتِ رَا بَسْتَكْرَارِ اَوْرِي \* چُوْنِ نُو نَا اَهْلِي شُوْدِ اَز نُو بَرِي  
 وَرْچَه بَنُوْبِي نَشَانِشِ مِي كُنِي \* وَرْچَه مِي لَافِي بِيَانِشِ مِي كُنِي  
 ۲۲۰ او زَنُوْرُو در كَشْدِ اِي پُر سَتِيْنِزِ \* بَنْدِهَارَا بَگْسَلْدِ وَا نُو كَرِيْزِ  
 وَا نَخْوَانِي وَا بَسِيْنْدِ سُوْزِي نُو \* عِلْمِ بَاشْدِ مَرْغِ دَسْتِ اَمُوْزِي نُو  
 او نَسِيَابِدِ پِيشِ هَر نَا اَوْسْتَا \* هَمْچُو طَاوَسِي بَخَانَه رُوْسْتَا

اسم احد L (۴۰۷) . بر لب منصور Bul. (۴۰۵) . واسنخوان Bul. (۴۰۴)

رفع شد L (۴۱۲) . نقص for نقش D apparently (۴۰۸)

دل‌های دور L . پس for بس L (۴۱۶) . و AL om. . گوئی آنکه D (۴۱۴)

بگسلد بهر گریز L (۴۲۰) . کفشگر D (۴۱۴)

بخوانی او به بیند L (۴۲۱)

همچو باز شه به پیش روستا L . همچو کاوسی B (۴۲۲)



## یافتن پادشاه بازررا بخانه کمپیرزن،

نه چنان بازیست کو از شه گریخت \* سوی آن کمپیر کومی آرد بیخت  
 تا که تنهایی پزد اولادرا \* دید آن باز خوش خوش زادرا  
 ۲۳۵ پایکش بست و پرش کوناه کرد \* ناخنش ببرد و قونش گاه کرد  
 گفت نااهلان نکردندت بساز \* پرفزود از حد و ناخن شد دراز  
 دست هر نااهل بیارت کند \* سوی مادر آ که بیارت کند  
 مهر جاهلرا چنین دان ای رفیق \* کثر رود جاهل همیشه در طریق  
 روز شه در جست و جو بیگاه شد \* سوی آن کمپیر و آن خرگاه شد  
 ۲۴۰ دید ناگه بازررا در دود و گرد \* شه برو بگریست زار و نوحه کرد  
 گفت هرچند این جزای کار نوست \* که نباشی در وفای ما درست  
 چون کنی از خلد در دوزخ قرار \* غافل از لا یستوی اصحاب نار  
 این سزای آنک از شاه خیر \* خیره بگریزد بخانه گندپیر  
 باز میاید پر بر دست شاه \* بی زبان میگفت من کردم گناه  
 ۲۴۵ پس کجا زارد کجا نالد لثیم \* گر تو نپذیری بجز نیک ای کریم  
 لطف شه جانرا جنایت جو کند \* زانک شه هر زشترا نیکو کند  
 رو مکن زشتی که نیکهای ما \* زشت آید پیش آن زیبای ما  
 خدمت خودرا سزا پنداشتی \* تو لوای جرم از آن افراشتی  
 چون ترا ذکر و دعا دستور شد \* زان دعا کردن دلت مغرور شد  
 ۲۴۰ هم سخن دیدی تو خودرا با خدا \* ای بسا کو زین گمان افتد جدا  
 گرچه با تو شه نشیند بر زمین \* خویشتن بشناس و نیکوتر نشین

نیست، for جسته and so L, which has علم بازی نیست کو از شه گریخت B (۲۳۲)  
 and A in marg. A آرد ریخت. (۲۳۹) A جست جو. (۲۴۰) D ناگاه.  
 (۲۴۱) L سزای کار. D نباشد. (۲۴۲) L بگریزی  
 (۲۴۳) L پیش آن نیکو نما. (۲۴۴) L om. و. (۲۴۰) Bul. کو for کس.  
 (۲۴۱) D نیکو بر نشین.



باز گفت ای شه پشیمان میشوم \* توبه کردم تو مُسلمان میشوم  
 آنک تو مستش کنی و شیرگیر \* گر زمستی کثر رود عذرش پذیر  
 گرچه ناخن رفت چون باشی مرا \* بر گنم من پرچم خورشید را  
 ۲۴۵ و رچه پَرَم رفت چون بنوازیم \* چرخ بازے کم کند در بازیم  
 گر کمر بخشیم گهرا بر گنم \* گر دهی کِلکی عَلَمها بشکنم  
 آخر از پشه نه کم باشد تنم \* مُلکِ نمرودے پیر برهم زنم  
 در ضعیفی تو مرا بایل گیر \* هر یکی خصم مرا چون پیل گیر  
 قدرِ فُنْدُق افگم بُنْدُق حریق \* بُنْدُق در فِعْل صد چون منجینق  
 ۲۵۰ موسی آمد در وغا با يك عصاش \* زد بر آن فرعون و بر شمشیرهاش  
 هر رسولی يك تنه کان در زدست \* بر همه آفای تنها بر زدست  
 نُوح چون شمشیر در خواهید ازو \* موجِ طوفان گشت ازو شمشیرخو  
 احدا خود کیست اِسپاه زمین \* ماه بین بر چرخ بشکافش جبین  
 تا بداند سَعْد و نَحْس بی خبر \* دَوْرِ نُست این دَوْر نه دَوْرِ قمر  
 ۲۵۵ دَوْرِ نُست ابرا که موسی کلیم \* آرزو می بُرد زین دَوْر ت مَقیم  
 چونک موسی رونق دَوْر تو دید \* کاندر و صُبْحِ نَجلی می دمید  
 گفت یا ربّ آن چه دَوْرِ رحمتست \* آن گذشت از رحمت آنجا رویتست  
 غوطه ده موسی خود را در بحار \* از میان دَوْره احمد بر آر  
 گفت یا موسی بدان بنهودمت \* راهِ آن خلوت بدان بگشودمت

کَلکَم L. گر دهد D (۲۴۶) . بر کم پرچم زخورشید از مری L (۲۴۴)

فندقم L. گردد حریق L. قدر حبه Bul. (۲۴۹) . خود پیل L. خصمی A (۲۴۸)

After this verse L Bul. add:

گرچه سنگ هست مقدار نخود \* لیک در هیجا نه سر ماند نه خود

شمشیرجو A (۲۵۲) . بر رسولی A (۲۵۱) . و AD om. (۲۵۰)

و بشکافش ABL Bul. چیست اسپاه L (۲۵۲)

آنجا ز رحمت رویتست A. آینجا L. این گذشت L. این چه A (۲۵۷)

دور احمد سر بر آر L. غوطه خور موسی اندر بحار L (۲۵۸)



۲۶۰ کہ از آن دُوری درین دُور ای کلیم \* پا بکش زیرا درازست این گلیم  
 من کریم نان نمایم بندہ را \* تا بگرداند طمع آن زندہ را  
 بینی طفلی بمالد مادرے \* نا شود بیدار وا جوید خورے  
 کو گرسنه خفته باشد بی خبر \* وآن دو پستان میخلد از بہر در  
 کُنت کُنزاً رَحْمَةً مَخْفِيَةً \* فَأَبْتَعَتْ أُمَّةً مَهْدِيَةً  
 ۲۶۵ ہر کراماتی کہ میجویی بجان \* او نمودت تا طمع کردی در آن  
 چند بُت بشکست احمد در جهان \* تا کہ یا رَب گوی گشتند اُمّتان  
 گر نبودی کوشش احمد تو ہم \* می پرستیدی چو اجدادت صنم  
 این سرت و رست از سجد صنم \* تا بدان حقّ اورا بر اُمم  
 گر بگویی شُکر این رستان بگویی \* کز بُت باطن ہمت برہاند اوی  
 ۲۷۰ مر سرت را چون رہانید از بتان \* ہم بدان قوت تو دل را و رہان  
 سرا زشکر دین از آن بر تافتی \* کز پدر میراث مُفتش یافتی  
 مرد میراثی چہ داند قدرِ مال \* رُستمی جان کند عَجّان یافت زال  
 چون بگریانم بجوشد رحمتم \* آن خروشنک بنوشد نعمتم  
 گر نخواہم داد خود نہايش \* چونش کردم بستہ دل بگشایش  
 ۲۷۵ رحمتم موقوفِ آن خوش گریہاست \* چون گریست از بحرِ رحمت موج خاست

(۲۶۰) از گلیم D. پا مکش L. گر تو زان AL. کہ تو زان دوری B Bul. (۲۶۰)

(۲۶۱) تا بگرداند B. زان نمایم D. (۲۶۱)

(۲۶۲) و وا جوید B Bul. (۲۶۲)

(۲۶۳) از مہر در B. میخلد زو مہر در Bul. می چکد از مہر در L (۲۶۳)

(۲۶۴) یا رب جوی L (۲۶۴)

(۲۶۵) او and بگو ABL Bul. (۲۶۵)

(۲۷۱) مفتش for ارزان BL Bul. دین ازین A (۲۷۱)

(۲۷۲) و عَجّان ABL Bul. (۲۷۲)

(۲۷۳) و آن خروشنک بنوشد Bul. (۲۷۳)

(۲۷۴) After this verse L adds: (۲۷۴)

نا نگرید طفل کی جوشد لبین \* تا نگرید امیر کی خندد چہن



حلوا خریدن شیخ احمد خضرویه فدس الله سره العزیز  
جهت غریبان بالهام حق،

بود شیخی دایما او وام دار \* از جوانمردی که بود آن نامدار  
ده هزاران وام کردی از جهان \* خرج کردی بر فقیران جهان  
هر بوم او خانقاهی ساخته \* جان و مال و خانقه در باخته  
وامِ او را حق زهر جای گزارد \* کرد حق بهر خلیل از ریگ آرد  
۲۸۰ گفت پیغمبر که در بازارها \* دو فرشته میکند ایدر دعا  
کای خدا تو منفقانرا ده خلف \* وی خدا تو مهسکانرا ده تلف  
خاصه آن منفق که جان انفاق کرد \* حلقی خود قربانی خلاق کرد  
حلق پیش آورد اسماعیل وار \* کارد بر حلقش نیارد کرد کار  
پس شهیدان زنده زین رویند خوش \* تو بدان قالب بسگر گبروش  
۲۸۵ چون خلف دادستان جان بقا \* جان این از غم و رنج و شفا  
شیخ وامی سالها این کار کرد \* میسند میداد همچون پای مرد  
تخمهای کاشت تا روز اجل \* تا بود روز اجل میر اجل  
چونک عمر شیخ در آخر رسید \* در وجود خود نشان مرگ دید  
وامداران گرد او بنشسته جمع \* شیخ بر خود خوش گدازان همچو شمع  
۲۹۰ وامداران گشته نومید و ترش \* درد دلها بار شد با درد شش  
شیخ گفت این بدگمانان را نگر \* نیست حقرا چار صد دینار زر  
کودکی حلوا ز بیرون بانگ زد \* لاف حلوا بر امید دانگ زد

Heading: D om. احمد.

(۲۷۸) L . خان و مان خانقه . After this verse L adds:

احمد خضرویه بودی نام او \* ده هزاران پیش بودی وام او

(۲۷۹) In L the hemistichs are transposed.

(۲۸۰) ABDL . پیغامبر . D کی در .

A . دایمند اندر دعا L . می کنند AB . فرشته

(۲۸۱) AB Bul. ای for وی .

(۲۸۲) Bul. آن for کان .

(۲۸۴) B Bul. و خوش .

(۲۹۱) Bul. دینار و زر .



شیخ اشارت کرد خادم را بسر . که برَو آن جمله حلوارا بخر  
 نا غریمان چونک از حلوا خورند . يك زمانى تلخ در من نسگرند  
 ۲۹۵ در زمان خادم برون آمد بدر . تا خرد او جمله حلوارا بزر  
 گفت اورا گوترو حلوا بچند . گفت کودک نیم دینار و ادند  
 گفت نه از صوفیان افزون مجو . نیم دینارت دهر دیگر مگو  
 او طبق بنهاد اندر پیش شیخ . تو بین اسرار سر اندیش شیخ  
 کرد اشارت با غریمان کین نوال . نک تبرک خوش خورید این را حلال  
 ۴۰۰ چون طبق خالی شد آن کودک ستد . گفت دینارم بد ای با خرد  
 شیخ گفتا از کجا آرم درم . وار دارم میروم سوے عدم  
 کودک از غم زد طبق را بر زمین . ناله و گریه بر آورد و حنین  
 می گریست از غبن کودک های های . گئی مرا بشکسته بودی هر دو پای  
 کاشکی من گزید گلخن گشتهی . بر در این خانقه نگذشتهی  
 ۴۰۵ صوفیان طبل خوار لقبه جو . سگ دلان و همچو گریه روی شو  
 از غریب کودک آنجا خیر و شر . گزید آمد گشت بر کودک حشر  
 پیش شیخ آمد که ای شیخ درشت . تو یقین دان که مرا استاد گشت  
 گر روم من پیش او دست تهی . او مرا بکشد اجازت میدهی  
 و آن غریمان هم بانکار و جمود . رو بشیخ آورده کین بازی چه بود  
 ۴۱۰ مال مان خوردی مظالم می بری . از چه بود این ظلم دیگر بر سری

حلوارا L. آن حلوا AB Bul. (۲۹۴) این جمله A. برون آ جمله L (۲۹۲)

جمله حلوا زان پسر L Bul. آمد زدر L. در زمان خادم روان شد سوی در Bul. (۲۹۵)

نیم دیناری و اند BL. جمله حلوا L (۲۹۶) corr. in B.

ای هر خرد Bul. (۴۰۰) این نوال A. کین غریمان تا نوال D (۲۹۹)

کای مرا ABL Bul. (۴۰۲) می دوم apparently A (۴۱)

BL. سگ دلان همچو AL. لقبه جوی BL. و لقبه جو A Bul. طبله خوار Bul. (۴۰۵)

باری کین چه بود A (۴۰۹) کای شیخ AB (۴۰۷) روی شوی

خوردی for بردی L. مال ما BL Bul. (۴۱۰)



تا نماز دیگر آن کودک گریست \* شیخ دیکه بست و در وی نشگریست  
 شیخ فارغ از جفا و از خلاف \* در کشید روی چون مه در لحاف  
 با ازل خوش با اجل خوش شادکام \* فارغ از تشنیع و گفت خاص و عام  
 آنک جان در روی او خندد چو قند \* از ترش رویی خلقش چه گزند  
 ۴۱۵ آنک جان بوسه دهد بر چشم او \* گئی خورد غم امر فلک وز خشم او  
 در شب مهتاب مهرا در سماک \* از سگان و عو عو ایشان چه باک  
 سگ وظیفه خود بجای آورد \* مه وظیفه خود بر رخ می گسرد  
 کارک خود می گزارد هر کسی \* آب نگذارد صفا بهر خسی  
 خس خسانه میرود بر روی آب \* آب صافی میرود بی اضطراب  
 ۴۲۰ مصطفی مه می شکافد نیم شب \* ژار می خاید زکینه بو لهب  
 آن مسیحا مرده زنده میکنند \* و آن جهود از خشم سبک میکنند  
 بانگ سگ هرگز رسد در گوش ماه \* خاصه ماهی کو بود خاص اله  
 می خورد شه بر لب جو تا سحر \* در سماع از بانگ چغزان بی خبر  
 هم شدی توزیع کودک دانک چند \* همت شیخ آن سخارا کرد بند  
 ۴۲۵ تا کسی ندهد بکودک هیچ چیز \* قوت پیران ازین بیش است نیز  
 شد نماز دیگر آمد خادمی \* یک طبق بر کف زپیش حانی  
 صاحب مالی و حالی پیش پیر \* هدیه بفرستاد کز وی بد خیر  
 چار صد دینار بر گوشه طبق \* نیم دینار دگر اندر ورف  
 خادم آمد شیخ را اکرام کرد \* و آن طبق بنهاد پیش شیخ فرد  
 ۴۳۰ چون طبق را از غطا واکرد رو \* خلق دیدند آن کرامت را ازو  
 آه و افغان از همه بر خاست زود \* کای سر شیخان و شاهان این چه بود

تشنیع گفت D (۴۱۲) . وز خلاف AD (۴۱۲) . و بروی Bul. و A om. (۴۱۱)

مغورد شه D (۴۲۲) . بر سماک Bul. (۴۱۶) . خلقان Bul. (۴۱۴)

پیش شیخ اکرام کرد Bul. (۴۲۶)

کرامت بی محمود L. از غطا بگشاد زود L (۴۲۰)

شاهان الامان L. بر خاست زان L (۴۲۱)



این چه سرست این چه سلطانیست باز \* اے خداوندِ خداوندانِ راز  
 ما ندانستیم مارا عنو کن \* بس پراگندہ کہ رفت از ما سخن  
 ما کہہ کورانہ عصاها می‌زنیم \* لاجرم قندیلہارا بشکنیم  
 ۴۳۵ ما چو کران ناشنیدہ یک خطاب \* ہرزہ گویان از قیاس خود جواب  
 ما زموسی پند نگر فنیسم کو \* گشت از انکارِ خضری زردزو  
 با چنان چشمی کہ بالا می‌شافت \* نورِ چشمش آسمان را می‌شکافت  
 کردہ با چشمت نعصب موسیا \* امر حماقت چشمِ موشِ آسیا  
 شیخ فرمود آن ہمہ گفتار و قال \* من بجل کردم شمارا آن حلال  
 ۴۴۰ سیرِ این آن بود کز حق خواستم \* لاجرم بنمود راہِ راستم  
 گفت آن دینار اگرچہ اندکست \* لیک موقوفِ غریبِ کودکت  
 نا نگرید کودکِ حلوا فروش \* بحرِ رحمت در نمی آید بجوش  
 ای برادر طفلِ طفلِ چشمِ نست \* کامِ خود موقوفِ زاری دان دُرست  
 گر ہی خواهی کہ آن خلعت رسد \* پس بگریان طفلِ دیدہ بر جسد

ترسانیدن شخصی زاهدی را کہ کم گری تا کور نشوی،

۴۴۵ زاهدی را گفت یارے در عمل \* کم گری تا چشم را ناآید خلل  
 گفت زاهد از دو بیرون نیست حال \* چشم ببند یا نبیند آن جمال  
 گر ببیند نورِ حق خود چه غمست \* در وصالِ حق دو دیدہ چه کمست  
 ورنخواهد دید حق را گو برو \* این چنین چشمِ شفی گو کور شو

شماہارا حلال L. شمارا و حلال A (۴۳۹) و مارا A (۴۳۳) و این چه A (۴۳۲)

After this verse L adds: دان نخست L. جسم نست L (۴۴۳)

ہو تضرع کام یابی مشکست \* کام خود موقوف زاری دلست

گر ہی خواهی کہ مشکل حل شود \* خارِ محرومی بگل مبدل شود

خلعت آزادی از حزن رسد L in the first hemistich (۴۴۴)

چشم ناہد در خلل DL (۴۴۵)

نور حق را چه غمست Bul. (۴۴۷)



غم مخور از دبه کآن عیسی تراست \* چپ مرو تا بخشدت دو چشم راست  
 ۴۵. عیسی روح تو با تو حاضر است \* نصرت از وی خواه کو خوش ناصر است  
 لیک بیگار تن پُراستخوان \* بر دل عیسی منه تو هر زمان  
 همچو آن ابله که اندر داستان \* ذکر او کردیم بهر راستان  
 زندگی تن مجو از عیسی ات \* کام فرعونی مخواه از موسی ات  
 بر دل خود کم نه اندیشه معاش \* عیش کم نآید تو بر درگاه باش  
 ۴۵۰ این بدن خرگاه آمد رُوح را \* یا مثال گشتی مر نوح را  
 تُرك چون باشد بیابد خرگهی \* خاصه چون باشد عزیز درگهی

تمامی قصه زنده شدن استخوانها بدعای عیسی علیه السلام،

خواند عیسی نام حق بر استخوان \* از برای التماس آن جوان  
 حکم بزدان از بی آن خام مرد \* صورت آن استخوان را زنده کرد  
 از میان بر جست يك شیر سیاه \* پنجه زد کرد نقشش را تپاه  
 ۴۶. گله اش بر گند مغزش ریخت زود \* مغز جوزی کاندرو مغزی نبود  
 گر ورا مغزی بدی اشکستش \* خود نبودی نقص الا بر تنش  
 گفت عیسی چون شتابش کوفتی \* گفت زآن رو که تو زو آشوفتی  
 گفت عیسی چون نخوردی خون مرد \* گفت در قسمت نبودم رزق خورد  
 ای بسا کس همچو آن شیر زبان \* صید خود ناخورده رفته از جهان

پیکار D (۴۵۱) . دو for حق L (۴۴۹)

After the Heading L adds:

چونک عیسی دید کآن ابله رفیق \* جز که استیزه نمیداند طریق  
 می نگیرد بندرا از ابلهی \* بخل می ندارد او از گهری

از برای خام مرد D (۴۵۸)

کدرو D . جوز زفتی کاندرو L . و مغزش Bul. (۴۶۰)

مغزی بودی D (۴۶۱)

رزق خورد D . بی قسمت L . عیسی for هی هی L (۴۶۲)



۴۶۵ قسمش کاهی نه و حرصش چو کوه \* وَجَه نه و کرده تحصیل وُجوه  
 ای میسر کرده مارا در جهان \* سخره و بیگار مارا و رهان  
 طعمه بنموده بما و آن بوده شست \* آنچهان بنما بما آنرا که هست  
 گفت آن شیر ای مسیحا این شکار \* بود خالص از برای اعتبار  
 گر مرا روزی بُدی اندر جهان \* خود چه کارستی مرا با مردگان  
 ۴۷۰ این سزای آنک یابد آبِ صاف \* همچو خر در جو میزد از گزاف  
 گر بداند قیمت آن جوی خر \* او بجای پانهد در جوی سر  
 او بیابد آنچهان پیغمبری \* میر آبی زندگانی پرورے  
 چون نمرد پیش او کز امر کن \* ای امیر آب مارا زنده کن  
 هین سگِ نفس ترا زنده مخواه \* کو عدو جان نُسْت از دیرگاه  
 ۴۷۵ خاك بر سر استخوانی را که آن \* مانع این سگ بود از صید جان  
 سگ نه بر استخوان چون عاشقی \* دیوچه وار از چه بر خون عاشقی  
 آن چه چشمست آنک بینایش نیست \* زامتحانها جز که رسوایش نیست  
 سهو باشد ظنهارا گاه گاه \* این چه ظنست این که کور آمد ز راه  
 دبه آ بر دیگران نوحه گری \* مدتی بنشین و بر خود می گری  
 ۴۸۰ زابیر گریان شاخ سبز و تر شود \* زآنک شمع از گریه روشن تر شود  
 هرکجا نوحه کند آنجا نشین \* زآنک تو اولیتری اندر حنین  
 زآنک ایشان در فراق فانی اند \* غافل از لعل بقای کانی اند  
 زآنک بر دل نقش تقلید است بند \* رُو بآب چشم بندش را برنند

جسته بی وجهی وجوه از: In the second hemistich B has: وجه for عمر L (۴۶۵)  
 After this verse L adds: هر گروه

جمع کرده مال و رفته سوی گور \* دشمنان در مانم او کرده سور

شصت D (۴۶۷) . سخره بیگار L Bul. بر ما در جهان AB Bul. (۴۶۶)

امر for کبر A (۴۷۲) . پیغامبری ABD (۴۷۲) . ببرد AL (۴۷۰)

لعل for اهل A (۴۸۲) . روشن تر بود AB (۴۸۰) . آمد براه L (۴۷۸)

بر آب D . و بند D (۴۸۴)



زَانِك تَقْلِيدِ آفَتِ هِر نِيكُوِيَسْت \* كِه بُوْد تَقْلِيدِ اِگِر كُوِه فُوِيَسْت  
 ۴۸۵ گِر ضَرِيْرِي لَهْتُرَسْت و تِيَزْخَشْم \* گوشت پاره‌اش دان چو اورا نیست چشم  
 گِر سَخْن گوِيْد زَمُو بَارِيكْ نَر \* آن سِرَش را زَان سَخْن نَبُوْد خَبْر  
 مَسْتِيءُ دَارْد زَكْفَتِ خُوْد و لِيكْ \* از بَرُوِي تَا بَهِي رَاهِيَسْت نِيكْ  
 هِمچُو جُوِيَسْت او نِه او آبي خُوْرْد \* آب ازو بَر آب خُوَارَان بَگْذَرْد  
 آب دَر جُو زَان نِي گِيْرْد فَرَار \* زَانِك آن جُو نِيَسْت نَشْنِه و آب خُوَار  
 ۴۹۰ هِمچُو نَائِي نَالَه زَارِي كَنْد \* لِيكْ پِيكَارِ خَرِيْدَارِي كَنْد  
 نُوْحِه گِر بَاشْد مَقْلِدِ دَر حَدِيْث \* جَز طَمْع نَبُوْد مَرَادِ آن خَبِيْث  
 نُوْحِه گِر گوِيْد حَدِيْثِ سُوَزِنَاكْ \* لِيكْ كُو سُوَزِ دَل و دَامَانِ چَاكْ  
 از مَحَقِّقِ نَا مَقْلِدِ فَرَقِهَاسْت \* كِيْن چُو دَاوْدَسْت و آن دِيْگِر صَدَاسْت  
 مَنْبَعِ كَفْتَارِ اِيْن سُوَزِي بُوْد \* وَاْن مَقْلِدِ كَهْنِه آمُوَزِي بُوْد  
 ۴۹۵ هِيْن مَشُو غِرّه بَدَانِ كَفْتِ حَزِيْن \* بَار بَر گَاوَسْت و بَر گَرْدُوْن حَنِيْن  
 هِم مَقْلِدِ نِيَسْت مَحْرُوْمِ از ثَوَابِ \* نُوْحِه گِر رَا مُزْد بَاشْد دَر حَسَابِ  
 كَافِر و مُؤْمِن خُدا گوِيْنْد لِيكْ \* دَر مِيَانِ هِر دُو فَرَقِي هَسْت نِيكْ  
 آن گُدا گوِيْد خُدا از بَهْرِ نَانِ \* مَتَقِي گوِيْد خُدا از عِيْنِ جَانِ  
 گِر بَدَانَسْتِي گُدا از كَفْتِ خُوِيْشِ \* پِيْشِ چَشْمِ او نِه كَم مَانْدِي نِه بِيْشِ  
 ... سَالِهَا گوِيْد خُدا آن نَانِ خُوَاه \* هِمچُو خَر مَصْحَفِ كَشْد از بَهْرِ كَاِه  
 گِر بَدَلِ دَر تَاْفَتِي كَفْتِ لَبِشِ \* ذَرّه ذَرّه كَشْتِه بُوْدِي قَالِبِشِ  
 نَامِ دِيُوِي رِه بَرْدِ دَر سَاْحَرِي \* تُو بِنَامِ حَقِّ پَشِيْزِي و بَرِي

و. A om. (۴۸۹)

پیکاری A. ناله و زاری Bul. (۴۹۰)

حدیثی B (۴۹۲)

از مقلد تا محقق L (۴۹۳)

و گردون بر حنین L (۴۹۵)

عکس لبش L (۵۰۱)



### خاریدن روستایی بتاریکی شیرا بظن آنک گاو اوست،

روستایی گاو در آخر ببست \* شیر گاوش خورد بر جایش نشست  
 روستایی شد در آخر سوی گاو \* گاورا می جست شب آن گنج کاو  
 ۰۰ دست می مالید بر اعضای شیر \* پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر  
 گفت شیر ار روشنی افزون شدی \* زهره اش بدریدی و دل خون شدی  
 این چنین گستاخ زان می خاردم \* کو درین شب گاو می پنداردم  
 حق همی گوید که ای مغرور کور \* نه ز نامم پاره پاره گشت طور  
 که لو آنزلنا کتابا للجبل \* لا تصدع ثم انقطع ثم ارتحل  
 ۰۱ از من ار کوه احد واقف بدی \* چشمه چشمه از جبل خون آمدی  
 از پدر وز مادر این بشنیده \* لاجرم غافل درین پیچیده  
 گر تو بی تقلید ازو واقف شوی \* بی نشان از لطف چون هاتف شوی  
 بشنو این قصه پی نهیدرا \* تا بدانی آفت تقلیدرا

### فروختن صوفیان بهیمة مسافرا جهت سماع،

صوفی در خانقاه از ره رسید \* مرکب خود بُرد و در آخر کشید  
 ۰۱ آبکش داد و علف از دست خویش \* نه آنچنان صوفی که ما گفتیم پیش  
 احتیاطش کرد از سهو و خبط \* چون قضا آید چه سودست احتیاط  
 صوفیان تفصیر بودند و فقیر \* کاد فقر ان یعی کفرا بیبر

و بر جایش ABL Bul. (۰۰۲) گاو منست B. در تاریکی ABL Bul. Heading:

شیر گفت Bul. (۰۰۶) گنج B writes. آن کیج کاو Bul. (۰۰۴)

گشته AB Bul. کای مغرور B (۰۰۸)

and so L. پاره گشتی و دلش پر خون شدی BD Bul. واقف شدی Bul. (۰۱۰)

چون for حق A. بی نشان بر جای چون هاتف Bul. (۰۱۲)

که گفتنیم پیش L. فی چنان ABL Bul. (۰۱۵) و A Bul. om. (۰۱۴)

کفرا کبیر L. تفصیر for در جوع L (۰۱۷)



ای توانگر تو که سیری هین مخند \* بر کژی آن فقیر دردمند  
از سر تفصیر آن صوفی رمه \* خرفروشی در گرفتند آن همه  
۵۲۰ کز ضرورت هست مُرداری مُباح \* بس فسادی کز ضرورت شد صلاح  
هم در آن دم آن خَرک بفروختند \* لُوت آوردند و شمع افروختند  
وَلَوْلَه افتاد اندر خانقه \* که امشبان لُوت و سماعست و شره  
چند ازین زنبیل وین دربوزه چند \* چند ازین صبر و ازین سه‌روزه چند  
ما هم از خَلقِ جان داریم ما \* دولت امشب میهان داریم ما  
۵۲۰ تخمِ باطل را از آن می‌کاشتند \* کآنک آن جان نیست جان پنداشند  
و آن مسافر نیز از راه درامر \* خسته بود و دید آن اقبال و ناز  
صوفیانش یک بیک بنواختند \* نَرَدِ خدمتهای خوش میباختند  
گفت چون می‌دید میلانشان بوی \* گر طرب امشب نخواهم کرد گی  
لُوت خوردند و سماع آغاز کرد \* خانقه تا سقف شد پُر دود و گرد  
۵۳۰ دودِ مطبخ گَرْدِ آن پا کوفتن \* زاشتیاق و وَجْدِ جان آشوفتن  
گاه دست‌افشان قدم می‌کوفتنند \* گه بسجده صُفّه را می‌روفتند  
دیر یابد صوفی از روزگار \* زان سبب صوفی بود بسیارخوار  
جز مگر آن صوفی کز نور حق \* سیر خورد او فارغست از ننگِ دَق  
از هزاران اندکی زین صوفیند \* باقیان در دولت او می‌زیند  
۵۴۰ چون سماع آمد زاوَل تا کران \* مُطرب آغازید یک ضربِ کران  
خر برفت و خر برفت آغاز کرد \* زین حرارت جمله را انباز کرد  
زین حراره پای کوبان تا سحر \* کف زنان خر رفت خر رفت ای پسر

امشب آن A (۵۲۲) . که تو سیری D (۵۱۸)

In ABL Bul. the hemistichs are transposed. (۵۲۳)

کآنک جانش نیست L (۵۲۵) . و جان ABL Bul. (۵۲۴)

خدمتهاش L (۵۲۷) . اقبال باز A (۵۲۶)

حراره AB Bul. (۵۲۶) . میلانش D (۵۲۸)

و خر رفت ای پسر B Bul. حراره written above the final letter of (۵۲۷) D has ت



از ره تقلید آن صوفی همین . خر برفت آغاز کرد اندر حنین  
 چون گذشت آن نوش و جوش و آن سماع . روز گشت و جمله گفتند الوداع  
 ۰۴۰ خانقه خالی شد و صوفی بماند . گرد از رخت آن مسافر می‌فشاند  
 رخت از حجره برون آورد او . تا بخر بر بندد آن همراه جو  
 تا رسد در همهان او می‌شافت . رفت در آخر خر خود را نیافت  
 گفت آن خادم بآبش برده‌است . زآنک آب او دوش کمتر خورده‌است  
 خادم آمد گفت صوفی خر کجاست . گفت خادم ریش بین جنگی بخاست  
 ۰۴۵ گفت من خرا بتو بسپردم . من ترا بر خر موکل کرده‌ام  
 بحث با توجیه کن حجت می‌آر . آنچه بسپردم ترا و پس سپار  
 از تو خواهر آنچه من دادم بتو . باز ده آنچه فرستادم بتو  
 گفت پیغمبر که دست هرچه برد . بایش در عاقبت و پس سپرد  
 ورنه از سرکشی راضی بدین . نک من و تو خانه قاضی دین  
 ۰۵۰ گفت من مغلوب بودم صوفیان . حمله آوردند و بودم بیم جان  
 تو جگر بندے میان گریگان . اندر اندازی و جویی زان نشان  
 در میان صد گرسنه گزده . پیش صد سگ گربه پزمرده  
 گفت گیرم کز تو ظلماً بستند . قاصد خون من مسکین شدند  
 تو نیایی و نگویی مرا . که خرت را می‌برند اے بی‌نوا  
 ۰۵۵ تا خر از هر که بود من و خرم . ورنه توزیعی کنند ایشان زرم  
 صد تدارک بود چون حاضر بُدند . این زمان هر یک باقلیسی شدند  
 من کرا گیرم کرا قاضی برم . این قضا خود از تو آمد بر سرم  
 چون نیایی و نگویی ای غریب . پیش آمد این چنین ظلمی مهیب

(۰۴۲) D بر همهان , corr. above.

(۰۴۲) ABL Bul. زآنک خر دوش آب کمتر.

(۰۴۶) In D توجیه is erased and من written above. A و حجت A

BL Bul. بسپردم . In Bul. vv. ۰۴۶ and ۰۴۷ are transposed.

(۰۴۷) A آنچه .

(۰۴۸) ABDL پیغامبر .

(۰۵۰) A نیم جان .

(۰۵۶) D حاضر بودند .



گفت والله آمدم من بارها \* تا ترا واقف کنم زین کارها  
 ۵۶۰ تو همی گفتی که خر رفت ای پسر \* از همه گویندگان با ذوق تر  
 بازی گشتم که او خود واقف است \* زین قضا راضیست مرد عارف است  
 گفت آنرا جمله میگفتند خوش \* مر مرا هر ذوق آمد گفتش  
 مر مرا تقلیدشان بر باد داد \* که دو صد لعنت بر آن تقلید باد  
 خاصه تقلید چین بی حاصلان \* خشم ابراهیم با بر آفلان  
 ۵۶۵ عکس ذوق آن جماعت می زدے \* وین دلم زان عکس ذوقی میشدی  
 عکس چندان باید از باران خوش \* که شوی از بحر بی عکس آب کش  
 عکس کاؤل زد تو آن تقلید دان \* چون پیایی شد شود تحقیق آن  
 تا نشد تحقیق از باران مبر \* از صدف مگسل نگشت آن قطره در  
 صاف خواهی چشم و عقل و سمع را \* بر دران تو پردهای طمع را  
 ۵۷۰ زآنک آن تقلید صوفی از طمع \* عقل او بر بست از نور و طمع  
 طمع لوت و طمع آن ذوق و سماع \* مانع آمد عقل او را زاطلاع  
 گر طمع در آینه بر جاستی \* در نفاق آن آینه چون ماستی  
 گر نرازورا طمع بودے بمال \* راست گی گفتی نرازو وصف حال  
 هر نبی گفت با قوم از صفا \* من نخواهرم مزد پیغام از شما  
 ۵۷۵ من دلیلم حق شمارا مشتری \* داد حق دلالم هر دو سری  
 چیست مزد کار من دیدار یار \* گرچه خود بو بکر بخشد چل هزار

همچو ابراهیم بگذر ز آفلان L (۵۶۴) . مردی AL . خود او A (۵۶۱)

In D عکس is suppl. above. از بحر معنی A . از باران خوش L (۵۶۶)

و . AB Bul. om. (۵۷۰)

After this verse L adds: . بر جاستی BL . بر آینه A (۵۷۲)

گفت گر زآنک از طمع فارون شدی \* آخر الامر اندرین هامون شدی

After this verse L adds: (۵۷۵) . هر پیهر Bul. (۵۷۴)

چيست مزد کار مر دلال را \* مزد باید داد تا گوید سزا

AL . صد هزار . مزد کار من بود دیدار یار L (۵۷۶)



چل هزار، او نباشد مزد من \* گی بود شبه شبه در عدن  
 يك حکایت گویت بشنو بهوش \* تا بدانی که طمع شد بند گوش  
 هرکرا باشد طمع الکن شود \* با طمع گی چشم و دل روشن شود  
 ۵۸۰ پیش چشم او خیال جاه و زر \* همچنان باشد که موی اندر بصر  
 جز مگر مستی که از حق پُر بود \* گرچه بدهی گنجها او حر بود  
 هرکه از دیدار برخوردار شد \* این جهان در چشم او مُردار شد  
 لیک آن صوفی زمستی دور بود \* لاجرم در حرص او شبگور بود  
 صد حکایت بشنود مدهوش حرص \* در نیاید نکنه در گوش حرص

### تعریف کردن منادیان قاضی مفلسی را گرد شهر،

۵۸۵ بود شخصی مفلسی بی خان و مان \* مانده در زندان و بند بی امان  
 لقمه زندانیان خورده گزاف \* بر دل خلق از طمع چون کوه قاف  
 زهره نه کس را که لقمه نان خورد \* زآنک آن لقمه ربا گاوش برسد  
 هرکه دور از دعوت رحمان بود \* او گدا چشمست اگر سلطان بود  
 مر مروت را نهاده زیر پا \* گشته زندان دوزخی زان نان ربا  
 ۵۹۰ گر گریزی بر امید راحتی \* زان طرف هر پشت آید آفتی  
 هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست \* جز بخلوت گاه حق آرام نیست  
 کنج زندان جهان ناگزیر \* نیست بی پامزد و بی دق آنحصیر  
 والله ار سوراخ موشی در روی \* مبتلای گربه چنگالی شوی  
 آدمی را فریبی هست از خیال \* گر خیالانش بود صاحب جمال  
 ۵۹۵ ور خیالانش نماید ناخوشی \* میگذارد همچو موم امر آتشی

صد هزار L (۵۷۷)

شبگور for بی نور L (۵۸۲)

Heading: D در شهر.

خانمان Bul. (۵۸۵)

مخنی نان L (۵۸۷)

چابک برد L. گاوش D

رحمت رحمان L. هرکه او محبوب از رحمان بود AB (۵۸۸)

وز خیالانش A (۵۹۵)



در میان مار و کژدم گر نرا . با خیالات خوشان دارد خدا  
 مار و کژدم مر نرا مؤنس بود . کآن خیالت کیمبای مس بود  
 صبر شیرین از خیال خوش شدست . کآن خیالات فرج پیش آمدست  
 آن فرج آید ز ایمان در ضمیر . ضعف ایمان ناامیدی و زحیر  
 ۶۰۰ صبر از ایمان بیابد سرکله . حیث لا صبر فلا ایمان که  
 گفت پیغمبر خداهش ایمان نداد . هرکرا صبری نباشد در نهاد  
 آن یکی در چشم تو باشد چو مار . هم وی اندر چشم آن دیگر نگار  
 ز آنک در چشمت خیال کفر اوست . و آن خیال مؤمنی در چشم دوست  
 کاندین يك شخص هر دو فعل هست . گاه ماهی باشد او و گاه شست  
 ۶۰۰ نیم او مؤمن بود همیشه گیر . نیم او حرص آوری همیشه صبر  
 گفت یزدان ات فینکم مؤمن . باز منکم کافر گیر گهن  
 همچو گاوی نیمه پیش سیاه . نیمه دیگر سپید همچو ماه  
 هرکه این نیمه ببیند رد کند . هرکه آن نیمه ببیند گد کند  
 یوسف اندر چشم اخوان چون ستور . هم وی اندر چشم یعقوب چو خور  
 ۶۱۰ از خیال بد مرورا زشت دید . چشم فرع و چشم اصل ناپدید  
 چشم ظاهر سایه آن چشم دان . هرچه آن ببند بگردد این بدان  
 تو مکانی اصل تو در لامکان . این دکان بر بند و بگشا آن دکان  
 شش جهت مگر بزیرا در جهات . ششدره است و ششدره مانست مات  
 شکایت کردن اهل زندان پیش وکیل قاضی از دست آن مفلس  
 با وکیل قاضی ادراک مند . اهل زندان در شکایت آمدند  
 ۶۱۰ که سلام ما بقاضی بر کنون . باز گو آزار ما زین مرد دون

شصت D (۶۰۴) . پیغامبر ABDL (۶۰۱) . نامیدی D (۵۹۹)

و Bul. om. (۶۱۲) . سپیدی B Bul. (۶۰۷) . یزدان ABL Bul. (۶۰۶)

مانست و مات A (۶۱۲)



که درین زندان بماند او مُسْتَبِر \* یاوه‌تاز و طبل‌خوارست و مُضِر  
 چون مگس حاضر شود در هر طعام \* از وقاحت بی‌صلا و بی‌سلام  
 پیش او هیچست لوتِ شصت کس \* گر کند خودزا اگر گویش بس  
 مردِ زندان را نیاید لقمه \* و بر بصد حیلت گشاید طعمه  
 ۶۲۰ در زمان پیش آید آن دوزخ گلو \* حُجَّتْش این که خدا گفتا کَلُو  
 زین چنین فحط سه‌ساله داد داد \* ظلِّ مولانا ابد پاینده باد  
 یا ز زندان تا رُود این گاومیش \* یا وظیفه کن زوقی لقمه‌ایش  
 ای زنو خوش هم ذُکور و هم اُنَاک \* داد کن اَلْمُسْتَفَاک اَلْمُسْتَفَاک  
 سوی قاضی شد وکیل با نَمک \* گفت با قاضی شکایت بِک بیک  
 ۶۲۵ خواند او را قاضی از زندان بپیش \* پس تفحص کرد از اعیانِ خویش  
 گشت ثابت پیش قاضی آن همه \* که نمودند از شکایت آن رَمه  
 گفت قاضی خیز ازین زندان برو \* سوی خانه مُرده‌ریگِ خویش شو  
 گفت خان و مانِ من احسانِ نُست \* همچو کافر جنتم زندانِ نُست  
 گر ز زندانم برانی تو برد \* خود بیم من ز تقصیری و گد  
 ۶۲۰ همچو ابلیسی که می‌گفت ای سلام \* رَبِّ اَنْظِرْنِی اِلَی یَوْمِ الْقِیَامِ  
 کاندربین زندان دنیا من خوشم \* تا که دشمن زادگان را می‌کشم  
 هر که او را قوتِ ایمانی بود \* وز برای زادِ ره نانی بود  
 می‌ستانم که بکرو که بریو \* تا بر آرند از پشیمانی غریو  
 که بدرویشی کم تهدیدشان \* که بزلف و خال بندم دیدشان  
 ۶۲۵ قوتِ ایمانی درین زندان گهست \* وَاَنْکَ هَسْت از قصدِ این سگ درخست  
 از نماز و صوم و صد بیچارگی \* قوتِ ذوق آید بَرَدِ یکبارگی  
 اَسْتَعِیْذُ اَللهُ مِنْ شَیْطَانِهِ \* قَدْ هَلَّکْنَا اَه مِنْ طُغْیَانِهِ

گفتا کَلُو Bul. (۶۲۰) . حیله Bul. (۶۱۹) . بدین زندان AB Bul. (۶۱۶)

طعمه‌ایش B . آن گاومیش A . وَا رُود L (۶۲۲)

مردریگ ABL . از زندان A Bul. (۶۲۷)



يك سگ است و در هزاران میرود \* هر که در وی رفت او او میشود  
 هر که سردت کرد میدان کو دروست \* دیو پنهان گشته اندر زیر پوست  
 ۶۴۰ چون نیابد صورت آید در خیال \* تا کشاند آن خیالت در وبال  
 گه خیال فرجه و گاهی دکان \* گه خیال علم و گاهی خان و مان  
 هان بگو لا حَوْلَها اندر زمان \* از زبان تنها نه بلك از عین جان  
 گفت قاضی مفلسی را و نما \* گفت اینک اهل زندانت گوا  
 گفت ایشان مَتَّهَم باشند چون \* می‌گریزند از تو می‌گیرند خون  
 ۶۴۵ از تو می‌خواهند هر تا و رهند \* زین غرض باطل گواهی میدهند  
 جمله اهل محکمه گفتند ما \* هر بر افلاس و بر ادبارش گوا  
 هر کرا پرسید قاضی حال او \* گفت مولا دست ازین مفلس بشو  
 گفت قاضی کش بگردانید فاش \* گرد شهر این مفلس است و بس قلاش  
 کو بکو اورا مُنادیها زنید \* طبل افلاش عیان هر جا زنید  
 ۶۵۰ هیچ کس نشیه بنفروشد بدو \* قرض ندهد هیچ کس اورا نسو  
 هر که دعوی آردش اینجا بفن \* بیش زندانش نخواهر کرد من  
 پیش من افلاس او ثابت شدست \* نقد و کالا نیستش چیزی بدست  
 آدمی در حبس دنیا زان بود \* تا بود کافلاس او ثابت شود

(۶۴۰) D نیاید صورت.

(۶۴۱) Bul. خانان. After this verse L adds:

گه خیال مکسب و سوداگری \* گه خیال ماجرا و داوری  
 گه خیال نقره و فرزند و زن \* گه خیال بو الفضول و بو الحزن  
 گه خیال آسیا و باغ و راغ \* گه خیال میغ و ماغ و لیغ و لاغ  
 گه خیال اثنی و جنگها \* گه خیال نامها و ننگها  
 گه خیال گله و گاهی فماش \* گه خیال مفرش و رخت و فراش  
 هین برون کن از سر این تخیلها \* هین بروب از دل چین تفضیلها

(۶۴۲) After this verse Bul. has the heading: تنبه قصه مفلس.

هم بر ادبار و بر افلاش گوا. (۶۴۶) AB Bul. زین عرض A. وز تو. AB Bul. (۶۴۵)

D. بادبار و بافلاش L. هم بر افلاش بر ادبارش



مفلسی ابلیس را بزدانِ ما \* هر منادے کرد در قرآنِ ما  
 700 کو دغا و مفلس است و بدسخن \* هیچ با او شرکت و بازے مکن  
 و کئی اورا بهانه آورے \* مفلس است او صرفه از وی گئی بری  
 حاضر آوردند چون فتنه فروخت \* اُشتر کُردی که هیزم می فروخت  
 کُرد بیچاره بسی فریاد کرد \* هر موکل را بدانگی شاد کرد  
 اشترش بردند از هنگام چاشت \* تا شب و افغانِ او سودی نداشت  
 770 بر شتر بنشست آن فحطِ گران \* صاحب اشتر پی اشتر دوان  
 سو بسو و کو بکو می ناخستند \* تا همه شهرش عیان بشناختند  
 پیش هر حمام و هر بازارگه \* کرد مردم جمله در شکش نگه  
 ده منادی گر بلند آوازیان \* ترک و کُرد و رومیان و تازیان  
 مفلس است این و ندارد هیچ چیز \* قرض ندهد کس مرورا یک پیشیز  
 775 ظاهر و باطن ندارد حبه \* مفلسی قلبی دغایی دبه  
 هان و هان با او حریفی کم کنید \* چونک گاو آرد گره محکم کنید  
 ور محکم آرید این پزمرده را \* من نخواهر کرد زندان مرده را  
 خوش دمست او و گلویش بس فراخ \* با شعار نو دثار شاخ شاخ  
 گر بیپوشد بهر مکر آن جامه را \* عاریه است آن تا فرید عامه را  
 770 حرفِ حکمت بر زبانِ ناحکیم \* حلهای عاریت دان ای سلیم

(104) BDL Bul. مفلسی دیورا. In A has been written above the line by a later hand. (700) ABL Bul. بازی for سودا.

(709) ABL Bul. تا شب و افغان.

(772) A کرد و ترک. Bul. منادی که. D. ده for در A. After this verse L adds:

جملگان آوازا بر داشته \* کین همه تخم جفاها کاشته

(774) A قرض تا ندهد کس اورا. AB Bul. و این ندارد A.

(775) D. مفلس و قلبی. A. دغای و دبه. After this verse L adds:

بی نوایی بد ادایی بی وفا \* نان ربایی نر گدایی بی جیا

(777) D. چونک بیندش گره محکم زیند L. باو حریفی.

(779) Bul. عاریت. A. آن تا for او تا.



گرچه دزدی حُلّه پوشیده است \* دستِ تو چون گیرد آن بپریده دست  
 چون شبانه از شتر آمد بزیر \* گرد گفتش منزلم دُورست و دیر  
 بر نشستی اشتر مرا امر پگاه \* جو رها کردم کم از اخراج گاه  
 گفت نا اکنون چه می گردیم پس \* هوشِ تو کو نیست اندر خانه کس  
 ۷۷۰ طلبِ افلاسم بچرخ سابعه \* رفت و تو نشنیده بد واقعه  
 گوشِ تو پُر بوده است از طمعِ خام \* پس طمع گر میکند گور ای غلام  
 تا کلوخ و سنگ بشنید این بیان \* مفلس است و مفلس است این قلتبان  
 تا بشب گفتند و در صاحب شتر \* بر نَزَد کو از طمع پُر بود پُر  
 هست بر سمع و بصر مَهْر خدا \* در حُجُب بس صورنست و بس صدا  
 ۷۸۰ آنچه او خواهد رساند آن بچشم \* از جمال و از کمال و از گرشم  
 آنچه او خواهد رساند آن بگوش \* از سماع و از بشارت و ز خروش  
 کون پُر چاره ست و هیبت چاره نی \* تا که نگشاید خدایت روزنی  
 گرچه تو هستی کنون غافل از آن \* وقتِ حاجت حق کند آنرا عیان  
 گفت پیغمبر که بزدان مجید \* از پی هر درد درمان آفرید  
 ۷۸۰ لیک زان درمان نبینی رنگ و بو \* بهر درد خویش بی فرمان او  
 چشم را ای چاره جو در لامکان \* همین بنه چون چشم گشته سوی جان  
 این جهان از بی جهت پیدا شدست \* که زبی جایی جهان را جاشدست  
 باز گرد از هست سوی نیستی \* طالبِ ربّی و ربّان نیستی

(۷۷۲) D جو زها کردی . (۷۷۴) After this verse L adds:

چرخ افلاسم شنید ای پر طمع \* تو بنشیدی بگوش بی لمع

AB Bul. بشنود B (۷۷۷) . بس طمع کو L . بس B (۷۷۶) . و Bul. om. (۷۷۵)

bis. و از for وز D . او بچشم D (۷۸۰) . بود و پر D . و Bul. om. (۷۷۸) . آن قلتبان

(۷۸۱) A . In A vv. ۷۸۱ and ۷۸۲ are transposed. وز بشارت D . آنچه او خواهد A (۷۸۱)

(۷۸۲) A . In L this verse follows v. ۷۸۶. و Bul. om. B . پر چارست A (۷۸۲)

از آن Bul. (۷۸۵) . پیغامبر AB DL (۷۸۴)

as in text. BD . چشم را A (۷۸۶)

A . از سوی هست در نیستی D (۷۸۸)



جای دَخَلست این عَدَم از وی مَرَم • جای خَرَجست این وجودِ بیش و کم  
 ۶۹۰ کارگاهِ صُنْعِ حق چون نیستیست • پس برونِ کارگه بی قیمتیست  
 یاد ده مارا سخنهاى دقیقى • که ترا رحم آورد آن ای رفیق  
 هر دعا از تو اجابت هر زنو • ایمنی از تو مهابت هر زنو  
 گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن • مُصَلِحی تو ای نو سلطانِ سخن  
 کیمیا داری که تبدیلت کنی • گرچه جوی خون بود نیلت کنی  
 ۶۹۵ این چنین میناگرها کارِ نُسْت • این چنین اکسیرها اسرارِ نُسْت  
 آبرا و خاك را برهر زدے • زآب و گل نقش، تن، آدم زدے  
 نِسبتش دادی و جُفت و خال و عمر • با هزار اندیشه و شادی و غم  
 باز بعضی را رهایی داده • زین غم و شادی جدایی داده  
 بُرده از خویش و پیوند و سرشت • کرده در چشم او هر خوب زشت  
 ۷۰۰ هرچه محسوس است او رد میکند • آنچه ناپیداست مُسند میکند  
 عشقِ او پیدا و معشوقش نهان • یار بیرون فتنه او در جهان  
 این رها کن عشقهای صورتی • نیست بر صورت نه بر رُوی سِتیی  
 آنچه معشوقست صورت نیست آن • خواه عشق، این جهان خواه آن جهان  
 آنچه بر صورت تو عاشق گشته • چون برون شد جان چرایش هشته  
 ۷۰۵ صورتش بر جاست این سیری زچیت • عاشقا و جو که معشوق، تو کیست  
 آنچه محسوس است اگر معشوقه است • عاشقستی هرکه او را حس هست  
 چون وفا آن عشق افزون می کند • گئی وفا صورت دگرگون می کند  
 پرتو خورشید بر دیوار نافت • تابش عاریتی دیوار یافت

(۶۹۰) In the second hemistich BDL Bul. have جز معطل در جهان هست کیست

کیمیای تو که تبدیلت D (۶۹۴) . آن بی رفیق A (۶۹۱) . در جهان بیست L

خویش پیوند D (۶۹۹) . اندیشه شادی L . جفت حال D (۶۹۷)

(۷۰۲) In D vv. ۷۰۲ and ۷۰۳ are transposed.

و گو L . صورتش بر خاست A (۷۰۵)

دیگرگون D (۷۰۷) . آنچه معشوقست اگر معشوقه است A (۷۰۶)



بر کلوخی دل چه بندی ای سلیم \* و طلب اصلی که تا بد او مفیم  
 ۷۱۰ ای که تو هم عاشقی بر عقل خویش \* خویش بر صورت پرستان دیده پیش  
 پرتو، عقلست آن بر حسی تو \* عاریت میدان ذهب بر مس تو  
 چون زرانندود است خوبی در بشر \* ورنه چون شد شاهد تو پیره خر  
 چون فرشته بود همچون دیو شد \* کآن ملاحظ اندرو عاریه بد  
 اندک اندک می ستاند آن جمال \* اندک اندک خشک می گردد نهال  
 ۷۱۵ رَوُ نُعَيْرُهُ نُسِكُهُ بَخْوَان \* دل طلب کن دل منه بر استخوان  
 کآن جمال دل جمال باقیست \* دو لبش از آب حیوان ساقیست  
 خود همو آبت و هم ساقی و مست \* هر سه يك شد چون طلسم تو شکست  
 آن یکی را تو ندانی از قیاس \* بندگی کن ژاژ کمر خا ناشناس  
 معنی نو صورنت و عاریت \* بر مناسب شادے و بر قافیت  
 ۷۲۰ معنی آن باشد که بستاند ترا \* بی نیاز از نقش گرداند ترا  
 معنی آن نبود که گور و گر کند \* مرد را بر نقش عاشق تر کند  
 گور را قسمت خیال غم فزاست \* بهره چشم این خیالات فناست  
 حرف قرآن را ضربان معدن اند \* خر نسیبند و پالان بر زنند  
 چون تو بینایی پی خر رو که جست \* چند پالان دوزی ای پالان پرست  
 ۷۲۵ خر چو هست آید یقین پالان ترا \* کم نگردد نان چو باشد جان ترا  
 پشت خر دکان و مال و مکسبست \* دَرِ قَلْبِت مایه صد قالمست  
 خر برهنه بر نشین ای بو الفصول \* خر برهنه نه که راکب شد رسول  
 النَّبِيُّ قَدْ رَكِبَ مُعْرُورِيَا \* وَالنَّبِيُّ قَيْلَ سَافِرٍ مَاشِيَا

(۷۰۹) L که او باید مفیم

(۷۱۲) AB پیر خر

(۷۱۲) A فرشته

(۷۱۴) B Bul. می ستاند

(۷۱۶) ABL دولتش از آب

(۷۱۸) L ناسپاس

(۷۱۹) L بر تناسب

(۷۲۱) B مرورا بر نقش

(۷۲۵) Bul. After this verse Bul. adds:   
 رفت و ناید بعد زان گمگشته خر \* لیک اگر پالان رود آمد دگر

(۷۲۶) Bul. در جانت مایه B. در جان سرمایه A Bul. دکان مال



شد خیر نفس تو بر میخیش بند \* چند بگرزند زکار و بار چند  
 ۷۳۰ بار صبر و شکر اورا بردنیست \* خواه در صد سال و خواهی سی و بیست  
 هیچ وازر وزیرِ غیرِ بر نداشت \* هیچ کس ندرود نا چیزی نکاشت  
 طمع خامست آن مخور خام ای پسر \* خام خوردن علت آرد در بشر  
 کان فلانی یافت گنجی ناگهان \* من همان خواهم مه کار و مه دکان  
 کار بختست آن و آن هم نادرست \* کسب باید کرد تا تن قادرست  
 ۷۳۵ کسب کردن گنج را مانع کیست \* پا مکش از کار آن خود در پی است  
 نا نگردي نو گرفتار اگر \* که اگر این کردهی یا آن دگر  
 کز اگر گفتن رسول با وفاق \* منع کرد و گفت آن هست از نفاق  
 کان منافق در اگر گفتن ببرد \* وز اگر گفتن بجز حسرت نبرد

## مثل،

آن غریبی خانه می جُست از شتاب \* دوستی بُردش سوی خانه خراب  
 ۷۴۰ گفت او این را اگر سقفی بُدی \* پهلوی من مر ترا مسکن شدی  
 هر عیال نو بیاسودے اگر \* در میانه داشتی حجره دگر  
 گفت آرے پهلوی یاران بهست \* لیک ای جان در اگر نتوان نشست  
 این همه عالم طلب گار خوشند \* وز خوش تزویر اندر آتشند  
 طالب زر گشته جمله پیر و خام \* لیک قلب از زر نداند چشمِ عام  
 ۷۴۵ پرتوے بر قلب زد خالص بین \* بی محک زر را مکن از ظن گزین

چرا جویم دکان L. نه کار و نه دکان Bul. (۷۲۲) خواهی و before Bul. om. (۷۲۰)

هست آن Bul. (۷۲۷) In L the hemistichs are transposed. (۷۲۵)

Heading: B مثل آن غریب که برای توطن یک خانه را طلب Bul. الحکایة فی المثل

After this verse L adds: (۷۴۱) یک غریبی Bul. A (۷۲۹) کرده بود.

ور رسیدی میهمان روزی ترا \* هم بیاسودی اگر بودیت جا

کاشکی معهور بودی این سرا \* خانه تو بودی ای معمار ما

بهست for خوشست L (۷۴۲)



گر مَحَك داری گزین کن ورنه رَو \* نزدِ دانا خویشتن را کن گرو  
یا مَحَك باید میانِ جانِ خویش \* ورنه ندانی ره مَرَو تنها تو پیش  
بانگِ غُولان هست بانگِ آشنا \* آشنایی که گشَد سوئے فنا  
بانگِ میدارد که هان ای کاروان \* سوی من آید نك راه و نشان  
۷۰۰ نامِ هر يك میبرد غول ای فلان \* تا کند آن خواجهر را از آفلان  
چون رسد آنجا ببیند گرگ و شیر \* عمر ضایع راه دُور و روز دیر  
چون بود آن بانگِ غول آخر بگو \* مال خواهر جاه خواهر و آبِ رُو  
از درونِ خویش این آوازه‌ها \* منع کن تا کشف گردد رازها  
ذکرِ حق کن بانگِ غُولان را بسوز \* چشمِ نرگس را ازین کرگس بدوز  
۷۰۰ صبح کاذب را زصادق و شناس \* رنگِ مِی را باز دان از رنگِ کاس  
تا بود کز دیدگانِ هفت رنگ \* دیدۀ پیدا کند صبر و درنگ  
رنگها بینی بجز این رنگها \* گوهران بینی بجای سنگها  
گوهر چه بلك دریایی شوی \* آفتابِ چرخِ پیمایی شوی  
کارکن در کارگه باشد نهان \* تو بر و در کارگه بینش عیان  
۷۱۰ کار چون بر کارکن پرده تنید \* خارج آن کار نتوانیش دید  
کارگه چون جای باش عاملست \* آنک بیرون است از وی غافلست  
پس در آ در کارگه یعنی عَدَم \* تا ببینی صُنْع و صانع را بهم  
کارگه چون جای روشن دیدگیست \* پس برون کارگه پوشیدگیست  
رُو بهستی داشت فرعونِ عنود \* لاجرم از کارگاهش گور بود  
۷۲۰ لاجرم میخواست تبدیلِ قَدَر \* تا قضا را باز گرداند زدم  
خود قضا بر سَبَلت آن حيله مند \* زیر لب میکرد هر دم ریش خند  
صد هزاران طفل گشت او بی گناه \* تا بگردد حکم و تقدیر اله

از غافلان L (۷۰۰) . کو کشد ABL . آشنائی که شدی سوی فنا Bul. (۷۴۸)

گوهری Bul. AB (۷۰۸) . آب رو before و Bul. om. (۷۰۲)

پس قضا A (۷۲۶) . تدبیر قدر A (۷۲۰) . کارکن for کارگه A (۷۲۰)



تا که موسیٰ نبی نآید برون \* کرد در گردن هزاران ظلم و خون  
 آن همه خون کرد و موسی زاده شد \* وز برای قهر او آماده شد  
 ۷۷۰ گر بدیدی کارگام لا یزال \* دست و پایش خشک گشتی ز احتیال  
 اندرون خانه اش موسیٰ مُعاف \* وز برون میکُشت طفلان را گزاف  
 همچو صاحب نفس کو تن پرورد \* بر دگر کس ظنّ حقدی میبرد  
 کین عدو و آن حسود و دشمنست \* خود حسود و دشمن او آن تنست  
 او چو فرعون و تنش موسیٰ او \* او بسپرون می دود که کو عدو  
 ۷۷۵ نفسش اندر خانه تن نازنین \* بر دگر کس دست می خاید بکین

ملامت کردن مردم شخصی را که مادرش را کشت بتهمت،

آن یکی از خشم مادر را بکشت \* هم بزخم خنجر و هم زخم مُشت  
 آن یکی گفتش که از بدگوهری \* یاد ناوردی تو حقّ مادرے  
 ہی تو مادر را چرا کشتی بگو \* او چه کرد آخر بگو ای زشت خو  
 گفت کاری کرد گان عار و یست \* کشتمش گان خاک ستار و یست  
 ۷۸۰ گفت آنکس را بکش اے مُحْتَشَم \* گفت پس هر روز مردی را کُشَم  
 کُشتم او را رستم از خونهای خلق \* نای او بُرم بهست از نایِ خلق  
 نفسِ نُست آن مادر بدخاصیت \* که فساد اوست در هر ناحیت  
 هین بکش او را که بهر آن دنی \* هر دی قصدِ عزیز می کنی

. حسود دشمن است A (۷۷۲) . طفلان بی گزاف A (۷۷۱)

. او چو موسی و تنش فرعون او BL Bul. (۷۷۴)

Heading: Bul. ملامت کردن آنکس را که مادر خود را

(۷۷۸) After this verse L adds:

هیچکس کشتست مادر ای عنود \* می نگویی که چه کرد آخر چه بود

(۷۷۹) L After this verse L adds: . ستار تنست L . عار منست L

متهم شد با یکی زان کشتمش \* غرق خون در خاک گور آغشتمش

. نای خود L (۷۸۱)



از وی این دنیای خوش بر نُسْت تنگ \* از پی او با حق و با خلق جنگ  
 ۷۸۵ نفس کشتی باز رستی زاعتذار \* کس ترا دشمن نماند در دیار  
 گر شکال آرد کسی در گفتِ ما \* امر برائے انبیا و اولیا  
 کانیارا فی که نفس کُشته بود \* پس چراشان دشمنان بود و حسود  
 گوش ز نه تو ای طلب‌گار صواب \* بشنو این اشکالِ شُبّهت را جواب  
 دشمن خود بوده‌اند آن مُنکران \* زخم بر خود می‌زدند ایشان چنان  
 ۷۹۰ دشمن آن باشد که قصد جان کند \* دشمن آن نبود که خود جان می‌کند  
 نیست خَنَاشکِ عدوّ آفتاب \* او عدوّ خویش آمد در حجاب  
 تابش خورشید او را می‌کُشد \* رنج او خُرشید هرگز گی کُشد  
 دشمن آن باشد کزو آید عذاب \* مانع آید لعل را از آفتاب  
 مانع خویشند جمله کافران \* امر شعاعِ جوهر پیغمبران  
 ۷۹۵ گی حجاب چشم آن فَرَدند خلق \* چشم خود را کُمر و کُتر کردند خلق  
 چون غلامِ هندوی کو کین کُشد \* از ستیزه خواجه خود را می‌کُشد  
 سرنگون می‌افتد از بامِ سرا \* تا زبانی کرده باشد خواجه را  
 گر شود بیمار دشمن با طیب \* ور کند کُودکِ عداوت با ادیب  
 در حقیقت رهزن راهِ خودند \* راهِ عقل و جان خود را خود زدند  
 ۸۰۰ گازی گر خشم گیرد ز آفتاب \* ماهی گر خشم می‌گیرد ز آب  
 نو یکی بنگر کرا دارد زیان \* عاقبت که بود سیاه‌اختر از آن  
 گر ترا حق آفریند زشت‌رو \* هان مشو هم زشت‌رو هم زشت‌خو  
 ور بُرد کُشت مرو در سنگ‌لاخ \* ور دو شاخست مشو تو چار شاخ

(۷۸۶) ABL Bul. بر گفت ما.

(۷۸۷) D نفس کشته.

(۷۸۸) BL Bul. اشکال و شُبّهت.

(۷۹۱) Bul. آمد ز احتجاب.

(۷۹۴) ABDL پیغامبران.

(۷۹۵) A کور و کور کُتر.

(۷۹۶) Bul. از ستیزه.

(۸۰۱) L تو نگو بنگر.

(۸۰۲) L After this verse Bul. adds:

هین مرو آنرا که جای نهنست \* مر ترا او دانکه ناحق ذلتست



تو حسودی کز فلان من کمترم \* میفزاید کمتره در اخترم  
 ۸۰۵ خود حسد نقصان و عیبی دیگرست \* بلك امر جمله کبها بتترست  
 آن بلیس از ننگ و عار کمتری \* خویشتن افگند در صد ابتری  
 از حسد میخواست تا بالا بود \* خود چه بالا بلك خون پالا بود  
 آن ابو جهل از محمد ننگ داشت \* وز حسد خود را بالا میفراشت  
 بو الحکم نامش بد و بو جهل شد \* ای بسا اهل از حسد نااهل شد  
 ۸۱۰ من ندیدم در جهان جُست و جو \* هیچ اهلیت به از خوی نکو  
 انبیارا واسطه زان کرد حق \* تا پدید آید حسدها در قلق  
 زانک کس را از خدا عاری نبود \* حاسد حق هیچ دیاری نبود  
 آن کسی کش مثل خود پنداشتی \* زان سبب با او حسد بر داشتی  
 چون مفرر شد بزرگی رسول \* پس حسد ناید کسی را از قبول  
 ۸۱۵ پس بهر دوری ولی قایمست \* تا قیامت آزمایش دایمست  
 هرکرا خوی نکو باشد برست \* هر کسی کو شیشه دل باشد شکست  
 پس امام حی قائم آن ولیست \* خواه از نسل عمر خواه از علیست  
 مهدی و هادی و بیست ای راه جو \* هم نهان و هر نشسته پیش رو  
 او چو نورست و خرد جبریل اوست \* آن ولی کم ازو قندیل اوست  
 ۸۲۰ آنک زین قندیل کم مشکات ماست \* نور را در مرتبه ترتیبهاست  
 زانک هفصد پرده دارد نور حق \* پردهای نور دان چندین طبق

کترست L. بدترست Bul. (۸۰۵) . و حسودی A (۸۰۴)

خویش را ABL Bul. (۸۰۶) . Suppl. in marg. D. (۸۰۷)

After this verse Bul. adds: نیکو A (۸۱۰)

در گذر از فضل و از چستی و فن \* کار خدمت دارد و خلق حسن

بزرگی بر رسول Bul. (۸۱۴) . حسد افراشتی Bul. (۸۱۳)

از نسل نبی A (۸۱۷) . برست D. نیکو A (۸۱۶)

او ولی و کم ازو Bul. . و آن ولی AB Bul. (۸۱۹)

هفتصد A (۸۲۱) . نور او A . و آنک AB Bul. (۸۲۰)



از پس هر پرده قومی را مُقام \* صف صف اند این پرده‌هاشان تا امام  
 اهل صفِ آخرین از ضعفِ خویش \* چشمشان طاقت ندارد نورِ پیش  
 و آن صفِ پیش از ضعفی بصر \* ناب نآرد روشنایی پیشتر  
 ۸۲۰ روشنی کو حیاتِ او است \* رنج جان و فتنه این احوال است  
 احولیها اندک اندک گم شود \* چون زهفصد بگذرد او بم شود  
 آشی کاصلاح آهن یا زرست \* گئی صلاح آب و سبب ترست  
 سبب و آبی خای دارد خفیف \* نه چو آهن تابشی خواهد لطیف  
 لیک آهن را لطیف آن شعله‌هاست \* کو جذوب تابش آن ازدهاست  
 ۸۲۰ هست آن آهن فقیر سخت‌کش \* زیر پُتک و آتش است او سرخ و خوش  
 حاجب آتش بود بی واسطه \* در دل آتش رود بی رابطه  
 بی حجابی آب و فرزندان آب \* پختگی ز آتش نیابند و خطاب  
 واسطه دیگری بود یا تابه \* همچو پارا در روش پانابه  
 یا مکانی در میان تا آن هوا \* می‌شود سوزان و می‌آرد بما  
 ۸۲۰ پس فقیر آنست کو بی واسطه‌است \* شعله‌ها را با وجودش رابطه‌است  
 پس دل عام و بست ایرا که تن \* می‌رسد از واسطه این دل بفن  
 دل نباشد تن چه داند گفت و گو \* دل نجوید تن چه داند جست و جو  
 پس نظرگاه شعاع آن آهنست \* پس نظرگاه خدا دل نی تن است  
 باز این دلهای جزوی چون تنست \* با دل صاحب دلی کو معدنست  
 ۸۴۰ بس مثال و شرح خواهد این کلام \* لیک ترسم تا نلغزد و هر عام

(۸۲۲) D نور پیش. The reading of ABL is uncertain.

(۸۲۴) D بیشتر. The reading of ABL is uncertain.

(۸۲۶) ADL زهفصد. (۸۲۱) D حاجت آتش.

(۷۲۲) Vv. ۸۲۲-۸۲۰ are in marg. D. D om. و. D om. بی حجاب.

(۸۲۴) B om. تا. D یا آن هوا. (۸۲۰) Bul. واسطت. Bul. رابطه.

(۸۲۶) D زیرا که. (۸۲۹) Suppl. in marg. D. A om.

(۸۴۰) L Bul. پس مثال. L فهم عام.



تا نگردد نیکوی ما بدے . اینک گفتم هر بُد جز بیخودی  
پای کثرا کفش کثر بهتر بود . مر گدارا دستگه بر در بود

امتحان پادشاه بآن دو غلام که نو خریده بود،

پادشاهی دو غلام ارزان خرید . با یکی زان دو سخن گفت و شنید  
یافتش زبرک دل و شیرین جواب . از لب شکر چه زاید شکر آب  
۱۴۵ آدمی مخفیست در زیر زبان . این زبان پرده است بر درگاه جان  
چونک بادے پرده را درهر کشید . سرِ سخنِ خانه شد بر ما پدید  
کاندر آن خانه گهر یا گندمست . گنج زریا جمله مار و کژدمست  
یا درو گنجست ماری بر کران . زانک نبود گنج زر بی پاسبان  
بی تأمل او سخن گفتی چنان . کز پس پانصد تأمل دیگران  
۱۵۰ گفتی در باطنش دریاستی . جمله دریا گوهر گویاستی  
نور هر گوهر کزو تابان شدی . حق و باطل را ازو فرقان شدی  
نور فرقان فرق کردی بهر ما . ذره ذره حق و باطل را جدا  
نور گوهر نور چشم ما شدی . هم سؤال و هم جواب از ما بُدی  
چشم کثر کردی دو دیدی قرص ماه . چون سؤالست این نظر در اشتباه  
راست گردان چشم را در ماهتاب . تا یکی بینی تو مه را نک جواب  
۱۵۵ فکرت گو کثر مین نیکو نگر . هست آن فکرت شعاع آن گهر  
هر جوابی کآن زگوش آید بدیل . چشم گفت از من شنو انرا بهیل

(۸۴۱) Bul. نیکویی بر ما . D نیکویی (۸۴۱)

Heading: Bul. امتحان کردن . BL با آن دو . A Bul. آن دو غلام را . AB Bul. om. نو .

(۸۴۷) D کدر . D گوهر . (۸۴۸) AB Bul. ماری .

(۸۵۰) A گنتی . B گفسی . DL Bul. گنتی . (۸۵۲) A om. از . In A vv. ۸۵۲

and ۸۵۴ follow vv. ۸۵۰ and ۸۵۶, but the error is indicated in marg.

(۸۵۶) Suppl. in marg. D. D فکرت کی . A فکرت که . Bul. فکرت را راست کن .

D هست هم نور و شعاع .



گوش دلاله است و چشم اهل وصال \* چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال  
در شنود گوش تبدیل صفات \* در عیان دیده ها تبدیل ذات  
۸۶۰ ز آتش ار علمت یقین شد از سخن \* پختگی جو در یقین منزل مکن  
تا نسوزی نیست آن عین الیقین \* این یقین خواهی در آتش در نشین  
گوش چون نافذ بود دیده شود \* ورنه قل در گوش پیچیده شود  
این سخن پایان ندارد باز گرد \* تا که شه با آن غلامانش چه کرد

براه کردن شاه یکی را از آن دو غلام و ازین دیگر پرسیدن،

آن غلامك را چو دید اهل ذکا \* آن دگرا کرد اشارت که بیا  
۸۶۵ کاف رحمت گفتنش تصغیر نیست \* جد گوید فرزندکم تحفیر نیست  
چون بیامد آن دُوم در پیش شاه \* بود او گنده دهان دندان سیاه  
گرچه شه ناخوش شد از گفتار او \* جست و حوی کرد هر زاسرار او  
گفت با این شکل وین گنده دهان \* دُور بنشین لیک آن سوتر مران  
که تو اهل نامه و رُقعہ بدی \* نه جلیس و یار و هم بقعه بدی  
۸۷۰ تا علاج آن دهان تو کنیم \* تو حییب و ما طبیب پُرفنیم  
بهر کیکی نو گلیهی سوختن \* نیست لایق از تو دیکه دوختن  
با همه بنشین دو سه دستان بگو \* تا ببینم صورت عقلت نکو  
آن ذکی را پس فرستاد او بکار \* سوی حمای که رو خود را بخار  
وین دگرا گفت خه تو زبرکی \* صد غلامی در حقیقت نه یکی

دلالست ABL Bul. (۸۵۸) . جو for خود D (۸۶۰)

نافد D . نافد B . ناقل AL (۸۶۲)

در خلوت Bul. adds . پرسیدن . After . Bul. om. شاه .

جد جو گوید طفلم L . جد گوید BD (۸۶۵)

ز آن سوتر Bul. (۸۶۸) . گرچه ناخوش شد شه Bul. (۸۶۷)

صورت و عقلت A (۸۷۲) . وز تو دیکه L (۸۷۱) . و پرفنیم D (۸۷۰)

وین دیگر را A (۸۷۴) . آن یکی را Bul. (۸۷۳)



۸۷۵ آن نه گان خواجه‌ناش تو نمود \* از تو مارا سرد میکرد آن حسود  
 گفت او دزد و کزست و کژنشین \* حیز و نامرد و چنانست و چنین  
 گفت پیوسته بدست او راست گو \* راست گویی من ندیدستم چو او  
 راست گویی در نهادش خلق‌نیست \* هرچه گوید من نگویم آن تهیست  
 کز ندانم آن نکو اندیش‌را \* متهم دارم وجود خویش‌را  
 ۸۸۰ باشد او در من ببینند عیبا \* من نبینم در وجود خود شها  
 هر کسی کو عیب خود دیدی زپیش \* گئی بدی فارغ خود از اصلاح خویش  
 غافلند این خلق از خود ای پدر \* لاجرم گویند عیب همدگر  
 من نبینم روی خود را ای شهن \* من ببینم روی تو تو روی من  
 آنکسی که او ببیند روی خویش \* نور او از نور خلقانست بیش  
 ۸۸۵ گر بمیرد دید او باقی بود \* زآنک دیدش دید خلائی بود  
 نور حسی نبود آن نوری که او \* روی خود محسوس ببیند پیش رو  
 گفت اکنون عیبهای او بگو \* آنچه‌انک گنت او از عیب تو  
 نا بدانم که تو غمخوار منی \* کدخدای ملک و کار منی  
 گفت ای شه من بگویم عیبهاش \* گرچه هست او مر مرا خوش خواجه‌ناش  
 ۸۹۰ عیب او مهر و وفا و مردی \* عیب او صدق و ذکا و همدی  
 کمترین عیبش جوانمردی و داد \* آن جوانمردی که جان را هم بداد  
 صد هزاران جان خدا کرده پدید \* چه جوانمردی بود که آنرا ندید  
 ور بدیدی گئی بجان بخش بدی \* بهر يك جان گئی چنین غمگین شدی  
 بر لب جو بخل آب آنرا بود \* کو زجوئے آب نابینا بود  
 ۸۹۵ گفت پیغمبر که هرکه از یقین \* داند او پاداش خود در بوم دین

(۸۷۵) AB Bul. گان for که. (۸۷۶) AB چنین است و چنین and so L.  
 (۸۷۸) L من نگویم تهیست. (۸۸۱) ABL Bul. کو for گر. ABL Bul. وی for خود.  
 (۸۸۷) Bul. آنچه‌انکه او بگفت از. (۸۸۸) A بدانم تو که. Bul. کدخدای.  
 (۸۸۹) A خوش for او. (۸۹۰) AD مهر وفا.  
 (۸۹۲) AB Bul. گان هم L. گانرا. (۸۹۵) ABDL پیغامبر.



که یکی را ده عوض می آیدش \* هر زمان جودِ دگرگون زایدش  
 جود جمله از عوضها دیدنست \* پس عوض دیدن ضد ترسیدنست  
 بخل نادیدن بود اعواض را \* شاد دارد دید در خواص را  
 پس بعالم هیچ کس نبود بخیل \* زآنک کس چیزی نیازد بی بدیل  
 ۹۰۰ پس سخا از چشم آمد نه زدست \* دید دارد کار جز بینا نرست  
 عیب دیگر این که خودبین نیست او \* هست او در هستی خود عیب جو  
 عیب گوی و عیب جوی خود بدست \* با همه نیکو و با خود بد بدست  
 گفت شه جلدی مکن در مدح یار \* مدح خود در ضمن مدح او میار  
 زآنک من در امتحان آرم ورا \* شرمسارے آیدت در ما ورا

### قسم غلام در صدق و وفای یار خود از طهارت ظن خود،

۹۰۵ گفت نه والله وبالله العظیم \* مالك الملك و برحمن و رحیم  
 آن خدایی که فرستاد انبیا \* نه بجاست بل بفضل و کبریا  
 آن خداوندی که از خاک ذلیل \* آفرید او شهسواران جلیل  
 پاکشان کرد از مزاج خاکیان \* بگذرانید از نگ افلاکیان  
 برگرفت از نار و نور صاف ساخت \* وانگه او بر جمله انوار تاخت  
 ۹۱۰ آن سنا برقی که بر ارواح تافت \* تا که آدم معرفت زان نور یافت  
 ان کز آدم رست دست شیت چید \* پس خلیفه اش کرد آدم کان بدید  
 نوح از آن گوهر که بر خوردار بود \* در هوای بحر جان دُربار بود

(۸۹۶) ABL Bul. جودی. (۸۹۸) D دید در غواص را.

(۸۹۹) AL چیزی نیارد. (۹۰۰) Bul. دید.

(۹۰۱) Bul. دیگر آنکه. and so L.

(۹۰۴) D در ما وری. شرمساری باشد آنکه زان ترا. B آرم for دارم.

(۹۰۵) A om. نه. Bul. om. و before بالله. D والرحیم. (۹۰۶) AL که for کو.

(۹۰۸) A از مزاج پاکیان. (۹۰۹) Bul. از نار نور.

(۹۱۱) AB Bul. و دست. (۹۱۲) Suppl. in marg. D.



جانِ ابراهیم از آن انوارِ زفت \* بی حذر در شعلهای نار رفت  
 چونک اسماعیل در جُویش فتاد \* پیشِ دشنه آبدارش سر نهاد  
 ۹۱۵ جانِ داود از شعاعش گرم شد \* آهن اندر دست بافش نرم شد  
 چون سلیمان بُد وصالش را رضیع \* دیو گشتش بنده فرمان و مطیع  
 در قضا یعقوب چون بنهاد سر \* چشم روشن کرد از بوی پسر  
 یوسف مهرو چو دید آن آفتاب \* شد چنان بیدار در تعبیرِ خواب  
 چون عصا از دستِ موسی آب خورد \* ملکتِ فرعون را یک لقمه کرد  
 ۹۲۰ نردبانش عیسی مریم چو یافت \* بر فراز گنبد چارم شتافت  
 چون محمد یافت آن ملک و نعیم \* قرصِ مهرا کرد در دم او دو نیم  
 چون ابو بکر آیتِ توفیق شد \* با چنان شه صاحب و صدیق شد  
 چون عمر شیدای آن معشوق شد \* حق و باطل را چو دل فاروق شد  
 چونک عثمان آن عیان را عین گشت \* نورِ فایض بود و ذی النورین گشت  
 ۹۲۵ چون زرویش مرتضی شد دُرُفشان \* گشت او شیر خدا در مرجِ جان  
 چون جنید از جنید او دید آن مدد \* خود مقاماتش فزون شد از عدد  
 بایزید اندر مزیدش راه دید \* نامِ قُطبِ العارِفین از حق شنید  
 چون که گرخی گرخی او را شد حرس \* شد خلیفه عشق و ربّانی نفس  
 پورِ آدهم مرکب آن سو راند شاد \* گشت او سلطانِ سلطانان داد  
 ۹۳۰ و آن شقیق از شقیق آن راه شگرف \* گشت او خورشیدِ رأی و نیز طَرف  
 صد هزاران پادشاهانِ نهان \* سر فرازانند زان سوی جهان

در خویش فتاد A (۹۱۴). انوار زفت. BL Bul. از آن انوار رفت A (۹۱۲).

و. A om. (۹۱۶). corr. in marg. BL, بر فراز چرخ چارم می شتافت A (۹۲۰).

و. A om. (۹۲۲). کرد او در دم. AB Bul. (۹۲۱). گنبد. Bul.

ذی for ذو L (۹۲۴). After this verse L adds: (۹۲۵)

چونک سبطین از سرش واقف بدند \* گوشوار عرش ربّانی شدند.

و سلطانان D (۹۲۹). خلیفه حق. Bul. (۹۲۸). از چند خود دید D (۹۲۶).

سرفراز آیند L (۹۲۱). شقیق for شوق L (۹۲۰).



نامشان از رشكِ حق پنهان بماند \* هر گدابی نامشان را بر نخواند  
 حقّ آن نور و حقّ نورانیان \* کاندرا آن بخرند همچون ماهیان  
 بحرِ جان و جانِ بحر ار گویمش \* نیست لایق نامِ نوی جویش  
 ۹۳۵ حقّ آن آنی که این و آن ازوست \* مغزها نسبت بدو باشد چو پوست  
 که صفاتِ خواجه‌ناش و یارِ من \* هست صد چندان که این گفتارِ من  
 آنچه می‌دانم زوصفِ آن ندیم \* باوَرَت ناید چه گویم ای کریم  
 شاه گفت اکنون از آن خود بگو \* چند گویی آن این و آن او  
 نو چه داری و چه حاصل کرده \* از نگِ دریا چه دُر آورده  
 ۹۴۰ روزِ مرگ این حسّ تو باطل شود \* نورِ جان داری که یارِ دل شود  
 در لحد کین چشم‌را خاك آگند \* هست آنچه گوررا روشن کند  
 آن زمان که دست و پایت بر دَرَد \* پَر و بالت هست تا جان بر پرد  
 آن زمان کین جان حیوانی نماند \* جانِ باقی بایدت بر جا نشاند  
 شرطِ مَنْ جَا بِالْحَسَنِ نه کردنت \* این حَسَن را سوی حضرت بردنت  
 ۹۴۵ جوهری داری زانسان یا خرے \* این عَرَضها که فنا شد چون بری  
 این عرضهای نماز و روزه‌را \* چونك لا یبقی زمانینِ اَنْتَنِ  
 نقلِ نتوان کرد مر اغراض را \* لیک از جوهر بَرند امراض را  
 تا مبدل گشت جوهر زین عرض \* چون زپرهیزی که زایل شد مَرَض  
 گشت پرهیز عرض جوهر بجهد \* شد دهان تلخ از پرهیز شهید  
 ۹۵۰ امرِ زراعت خاکها شد سُنْبُلَه \* داروے مَو کرد مورا سلسله  
 آن نکاح زن عرض بُد شد فنا \* جوهر فرزند حاصل شد زما  
 جُفت کردن اسب و اشتر را عَرَض \* جوهر گَره بزاییدن غَرَض

باشند پوست. AB Bul. (۹۳۵) . کدر D. و حق آن نوریان B (۹۳۲)

(۹۴۲) A om. . کین دست. Bul. (۹۴۲) . گویی این او و آن او L (۹۳۸)

آن حَسَن را. Bul. A om. (۹۴۴) . جان بری A (۹۴۵) , corr. in marg.

برند اغراض را B (۹۴۷) . انتفا. L Bul. (۹۴۶)

چون پرهیزی. Bul. (۹۴۸)



هست آن بُستان نشانیدن هر عَرَض \* گشت جوهر کشت بُستان نك عَرَض  
 هم عرض دان کیمیا بردن بکار \* جوهری زان کیمیا گر شد بیار  
 ۹۵۰ صیقلی کردن عرض باشد شها \* زین عرض جوهر هی زاید صفا  
 پس مگو که من عملها کرده ام \* دخل آن اعراض را بنما مرم  
 این صفت کردن عرض باشد خُش \* سایه بُزرا پی، قُربان مگش  
 گفت شاهها بی قُنوطِ عقل نیست \* گر تو فرمابی عرض را نقل نیست  
 پادشاهها جز که یأس، بند نیست \* گر عرض کان رفت باز آید نیست  
 ۹۷۰ گر نبودی مر عرض را نقل و حشر \* فعل بودی باطل و اقوال فشر  
 این عرضها نقل شد لونی دگر \* حشر هر فانی بود کونی دگر  
 نقل هر چیزی بود هم لایفش \* لایق گله بود هر سایفش  
 وقت محشر هر عرض را صور نیست \* صورت هر يك عرض را نوبت نیست  
 بنگر اندر خود نه تو بودی عَرَض \* جنبش جفتی و جفتی با عَرَض  
 ۹۷۵ بنگر اندر خانه و کاشانها \* در مهندس بود چون افسانها  
 آن فلان خانه که ما دیدیم خوش \* بود موزون صفه و سقف و درش  
 از مهندس آن عرض و اندیشهها \* آلت آورد و ستون از پیشها  
 چیست اصل و مایه هر پیشه \* جز خیال و جز عرض و اندیشه  
 جمله اجزای جهان را بی عرض \* در نگر حاصل نشد جز از عرض  
 ۹۷۰ اول فکر آخر آمد در عمل \* بنیت عالم چنان دان در ازل  
 میوها در فکر دل اول بود \* در عمل ظاهر باخر میشود  
 چون عمل کردی شجر بنشاندی \* اندر آخر حرف اول خواندی  
 گرچه شاخ و برگ و بیخش اولست \* آن همه از بهر میوه مُرسَلست

کان for آن A (۹۵۹) . زین عرض D (۹۵۰) . as in text. کشت بستان D om. L (۹۵۲)

وقت محشر هم عرض را A (۹۶۲) . کون. Bul. لون. Bul. (۹۶۱) . قشر. BL Bul. (۹۶۰)

کان فلان Bul. (۹۶۶) . جنبشی D. B. Suppl. in marg. (۹۶۴)

دان عرض D om. A (۹۶۷) . A om. (۹۶۸)

بیخش و before B om. . شاخ و بیخ و برگش Bul. (۹۷۲)



پس سِری که مغزِ آن افلاک بود \* اندر آخر خواجه لَوَلاک بود  
 ۹۷۵ نقلِ اعراض است این بحث و مقال \* نقلِ اعراض است این شیر و شگال  
 جمله عالم خود عرض بودند نا \* اندرین معنی بیامد هل اَنی  
 آن عرضها از چه زاید از صُور \* وین صُور هم از چه زاید از فِکر  
 این جهان یک فکرنست از عقلِ کُل \* عقل چون شاهست و صورتها رُسل  
 عالمِ اوّل جهان امتحان \* عالمِ ثانی جزای این و آن  
 ۹۸۰ چاکرت شاهها جنایت میکند \* آن عرض زنجیر و زندان میشود  
 بندهات چون خدمت شایسته کرد \* آن عرض نه خلعتی شد در نبرد  
 این عرض با جوهر آن بیضه است و طَیْر \* این از آن و آن ازین زاید بسیر  
 گفت شاهنشاه چنین گیر المراد \* این عرضهای تو یک جوهر نزار  
 گفت مخفی داشتست آنرا خرد \* تا بود غیب این جهان نیک و بد  
 ۹۸۵ ز آنک گر پیدا شدی آشکالِ فکر \* کافر و مؤمن نگفتی جز که ذکر  
 پس عیان بودی نه غیب ای شاه این \* نقشِ دین و کفر بودی بر جبین  
 گی درین عالم بُت و بُتگر بُدی \* چون کسی را زهره نَسَخَر بُدی  
 پس قیامت بودی این دنیاے ما \* در قیامت کی کند جُرم و خطا  
 گفت شه پوشید حق پاداشِ بد \* لیک از عامه نه از خاصانِ خود  
 ۹۹۰ گر بدامی افکنم من یک امیر \* از امیران خُفیه دارم نه از وزیر  
 حق بمن بنمود پس پاداشِ کار \* وز صُورهای عملها صد هزار  
 تو نشانی ده که من دانم تمام \* ماهرا بر من نی پوشد غمام  
 گفت پس از گفت من مقصود چیست \* چون تو میدانی که آنچه بود چیست  
 گفت شه حکمت در اظهار جهان \* آنک دانسته برون آید عیان

*bis* زاید Bul. این عرضها AB Bul. (۹۷۷). خواجه افلاک A (۹۷۴).

گر بدامی اندر اندازم A (۹۹۰). ای شاه بین D (۹۸۶). بیضت Bul. (۹۸۲).

پس BDL Bul. بس A (۹۹۱). از امیر آن D corr. in marg. امیر.

بود و چیست Bul. چون نی دانی B (۹۹۲).



۹۹۵ آنچه میدانست تا پیدا نکرد \* بر جهان نهاد رنج طاق و درد  
 يك زمان بی کار نتوانی نشست \* تا بدی یا نیکی از تو نجست  
 این تقاضاهای کار از بهر آن \* شد موکل تا شود سرت عیان  
 پس کلابه تن کجا ساکن شود \* چون سر رشته ضمیرش میگشاید  
 ناسه تو شد نشان آن گیش \* بر تو بی کاری بود چون جان گیش  
 ۱۰۰۰ این جهان و آن جهان زاید ابد \* هر سبب مادر اثر زاید ولد  
 چون اثر زاید آن هم شد سبب \* تا بزاید او اثرهای عجب  
 این سببها نسل بر نسلست لیک \* دیده باید منور نیک نیک  
 شاه با او در سخن اینجا رسید \* تا بدید از وی نشانی ناپدید  
 گر بدید آن شاه جویا دور نیست \* لیک مارا ذکر آن دستور نیست  
 ۱۰۰۵ چون زگرما به بیامد آن غلام \* سوی خویشش خواند آن شاه و همام  
 گفت صَحَّا لَكَ نَعِيمٌ دَائِمٌ \* بس لطیفی و ظریف و خوب رو  
 ای دریغا گر نبودى در تو آن \* که همی گوید برای تو فلان  
 شاد گشتی هرک رویت دیدی \* دیدنت ملک جهان ارزیدی  
 گفت رمزی زان بگو ای پادشاه \* کز برای من بگفت آن دین تباه  
 ۱۰۱۰ گفت اول وصف دورو بیت کرد \* کاشکارا تو دواى خفیه درد  
 خُبْتُ يارِش را چو از شه گوش کرد \* در زمان دریای خشمش جوش کرد

اثر از وی ولد. ABL Bul. (۱۰۰۰). نیکوی A (۹۹۶).

یا بدید از وی نشانی یا ندید. BL Bul. باو D (۱۰۰۲). او for زو. L Bul. (۱۰۰۱).

و. AL Bul. om. (۱۰۰۵). After this verse L adds: (۱۰۰۶)

پس سوی کاری فرستاد آن دگر \* تا از آن دیگر شود او با خبر  
 پیش بنشاندش بصد لطف و کرم \* بعد از آن گفت ای چوماه اندر ظلم  
 ماه رویی جعدموبی مشک بو \* نیک خوبی نیک خوبی نیک خو

کز برای تو. Bul. که برای تو همی گوید. A. In A the hemistichs are transposed. (۱۰۰۷)

مال جهان A. رویت دیدنی. B Bul. (۱۰۰۸). In BD v. ۱۰۰۸ precedes v. ۱۰۰۷.

D. که برای A. نگویی پادشاه D (۱۰۰۹). B Bul. ارزیدی.

کاشکارا همچو وردی L (۱۰۱۰). of من.



گف بر آورد آن غلام و سرخ گشت \* تا که موج هَجَوِ او از حد گذشت  
 کو زاوَل دَم که با من یار بود \* همچو سگ در فحط بس گه خوار بود  
 چون دَمادَم کرد هَجُوش چون جَرَس \* دست بر لب زد شهنشاهش که بس  
 ۱۰۱۵ گفت دانستم ترا از وی بدان \* از تو جان گنهدست وز یارت دهان  
 پس نشین ای گنهدجان از دُور تو \* تا امیر او باشد و مأمور تو  
 در حدیث آمد که نسیح از ریا \* همچو سبزه گُوخَن دان ای کیا  
 پس بدان که صورت خوب و نکو \* با خصال بد نیرزد يك نسو  
 و ر بود صورت حقیر و ناپذیر \* چون بود خُلُقش نکو در پاش میر  
 ۱۰۲۰ صورت ظاهر فنا گردد بدان \* عالم معنی همانند جاودان  
 چند بازه عشق با نقش سبو \* بگذر از نقش سبزو آب جو  
 صورتش دیدی زمعنی غافل \* از صدف دُری گزین گر عاقلی  
 این صدفهای قوالب در جهان \* گرچه جمله زنداند از بحر جان  
 لیک اندر هر صدف نبود گهر \* چشم بگشا در دل هر يك نگر  
 ۱۰۲۵ کان چه دارد وین چه دارد می گزین \* زآنک کم یابست آن دُرّ ثین  
 گر بصورت میروی کوهی بشکل \* در بزرگی هست صد چندانک لعل  
 هر بصورت دست و پا و پشم تو \* هست صد چندانک نقش چشم تو  
 لیک پوشید نباشد بر تو این \* کز همه اعضا دو چشم آمد گزین

دست بر هم زد A (۱۰۱۴) . بس for پس D . گفت زاوَل Bul. (۱۰۱۳)

گدست و از یارت B Bul. (۱۰۱۵) . After this verse L adds: (۱۰۱۶)

بهر آن گفتند اکابر در جهان \* راحة الانسان في حفظ اللسان

and so Bul., which has نیک گفتند خرده بینان جهان

After this verse Bul. adds: Bul. (۱۰۱۷) سبزه گلخنی

از بد اخلاق اتقا باشد حسن \* سر آیتک و خضراء الدمن

خوب و نیکو A (۱۰۱۸) . جاویدان D (۱۰۲۰) . After this verse L adds:

چند باشی عاشق صورت بگو \* طالب معنی شو و معنی بجو

از بهر جان A (۱۰۲۲) . در را L . در A (۱۰۲۲) . سبو و آب جو AL (۱۰۲۱)

و گزین Bul. (۱۰۲۵)



از يك اندیشه که آید در درون \* صد جهان گردد يك دم سرنگون  
 ۱۰۲۰ جسم سلطان گر بصورت يك بود \* صد هزاران لشکرش در پی دود  
 باز شکل و صورت شاه صفی \* هست محکوم یکی فکر خفی  
 خلق بی پایان ز يك اندیشه بین \* گشته چون سیلی روانه بر زمین  
 هست آن اندیشه پیش خلق خرد \* لیک چون سیلی جهان را خورد و بُرد  
 پس چو می بینی که از اندیشه \* قائمست اندر جهان هر پیشه  
 ۱۰۲۵ خانهها و قصرها و شهرها \* کوهها و دشتهها و نهرها  
 هم زمین و بحر و هم مهر و فلک \* زنده از وک همچو از دریا سمک  
 پس چرا از ابلهی پیش تو کور \* تن سائمانست و اندیشه چو مور  
 می نماید پیش چشمت که بزرگ \* هست اندیشه چو موش و کوه گرگ  
 عالم اندر چشم تو هول و عظیم \* زابر و رعد و چرخ داری لرز و بیم  
 ۱۰۴۰ وز جهان فکرتی ای کم زخر \* این و غافل چو سنگ بی خبر  
 ز آنک نقشی وز خرد بی بهره \* آدمی خو نیستی خرگروه  
 سایه را تو شخص می بینی ز جهل \* شخص از آن شد پیش تو بازی و سهل  
 باش تا روزی که آن فکر و خیال \* بر گشاید بی حجابی پر و بال  
 کوهها بینی شده چون پشم نرم \* نیست گشته این زمین سرد و گرم

فکر ای خفی A (۱۰۲۱)

باز اندیشه A (۱۰۲۴). کشته سیلی D. نگر زاندیشه AB (۱۰۲۲)

کز دریا AB. مهر فلک D (۱۰۲۶). کوهها AB (۱۰۲۵)

زابر چرخ و رعد A. هول عظیم Bul. (۱۰۲۹)

Here L adds: Bul. (۱۰۴۰) AL Bul. از جهان

ز آنک نقشی وز خرد بیگانه \* آدمی خود نیستی دیوانه

Bul. adds:

راضی از جهل عقل را بیگانه \* بی خبر از فیض حق دیوانه

آدمی خود L. آدمی جو A. آدمی جون D. نقش محضی وز خرد L (۱۰۴۱)

نزد تو Bul. AB. می دانی ز جهل A (۱۰۴۲)

باش روزی تا که A (۱۰۴۳)



۱۰۴۵ نه سما بینی نه اختر نه وجود \* جز خدای واحد حق و دود  
يك فسانه راست آمد یا دروغ \* تا دهد مر راستیها را فروغ

### حسد کردن چشم بر غلام خاص،

پادشاهی بنده را امر کرم \* بر گزیده بود بر جمله چشم  
جامگی او وظیفه چل امیر \* ده یکی قدرش ندیدی صد وزیر  
از کمال طالع و اقبال و بخت \* او ایازی بود و شه محمود وقت  
۱۰۰۰ روح او با روح شه در اصل خویش \* پیش ازین تن بود هم پیوند و خویش  
کار آن دارد که پیش از تن بدست \* بگذر از اینها که نو حادث شدست  
کار عارف راست کونه آحوست \* چشم او بر کشتهای اولست  
آنچ گندم کاشتندی و آنچ جو \* چشم او آنجاست روز و شب گرو  
آنچ آبستت شب جز آن نژاد \* حیلها و مکرها بادست باد  
۱۰۰۵ گی کند دل خوش بچینهای گش \* آنک بیند حیلۀ حق بر سرش  
او درون دام دای می نهد \* جان تو نه این جهد نه آن جهد  
گر بروید ور بریزد صد گیاه \* عاقبت بر روید آن کشته اله  
کشت نو کاربرد بر کشت نخست \* این دوم فانیست و آن اول دُرست  
کشت اول کامل و بگزیده است \* تخم ثانی فاسد و پوسیده است  
۱۰۶۰ افکن این تدبیر خود را پیش دوست \* گرچه تدبیرت هر از تدبیر اوست  
کار آن دارد که حق افراشتست \* آخر آن روید که اول کاشتست  
هرچه کاری از برای او بکار \* چون اسپر دوستی ای دوستدار

(۱۰۴۵) Bul. واحد و حق.

از کمال و طالع A (۱۰۴۹) ده يك A (۱۰۴۸) خاص پادشاه B Heading:

کاشتندهش AB Bul. (۱۰۵۲) و AD om. بوده AB Bul. (۱۰۵۰)

کی شود دلخوش Bul. (۱۰۵۵) بادست و باد A (۱۰۵۴)

کشت اله BL (۱۰۵۷) آن and این AB Bul. transpose (۱۰۵۶)

کارند L Bul. (۱۰۵۸) هم از for هم L (۱۰۶۰) کاؤل A (۱۰۶۱)



گَرْدِ نَفْسِ دُزْدِ وِ كَارِ اَوْ مِیْچِ \* هِرْچِه آن نِه كَارِ حَقِ هِیْچِست هِیْچِ  
 پِش از آنكِ رُوزِ دِینِ پِیدَا شُود \* نَزْدِ مَالِكِ دَزْدِ شَبِ رُسُو شُود  
 ۱۰۶۵ رِخْتِ دَزْدِیدِه بَتْدِبِیْر وِ فَنَنَش \* مَانِه رُوزِ دَاوْرِی بِر گِرْدَنَش  
 صَد هِزَارَانِ عَقْلِ بَاهِرِ بِر جِهَنْدِ \* نَا بَغِیْرِ دَامِرِ اَوْ دَایِ نِهِنْدِ  
 دَامِ خُودِرَا سِخْتِ تَرِ یَابِنْدِ وِ بَس \* كِی نِمَائِدِ قُوتِی بَا بَادِ خَس  
 گِر نُو كُوبِی فَایْدَه هِستِی چِه بُود \* دَر سُوآلْتِ فَایْدِه هِستِی اِی عِنُودِ  
 گِر نِدَارْدِ اِیْنِ سُوآلْتِ فَایْدِه \* چِه شَنُومِ اِیْنِ رَا عِبْثِ بِی عَایْدِه  
 ۱۰۷۰ وِر سُوآلْتِ رَا بَسِی فَایْدَهآسْت \* پَس جِهَانِ بِی فَایْدِه آخِرِ چِرَاسْتِ  
 وِر جِهَانِ از یَكِ جِهَتِ بِی فَایْدِه سْت \* از جِهَنهَی دِگِر پُر عَایْدِه سْتِ  
 فَایْدَه نُو گِر مَرَا فَایْدَه نِیْسْت \* مَر تَرَا چُونِ فَایْدِه سْتِ از وِی مِه اِیْسْتِ  
 حَسَنِ یُوسُفِ عَالَمِی رَا فَایْدِه \* گِر چِه بَر اِخْوَانِ عِبْثِ بَدِ زَایْدِه  
 لِحْنِ دَاوْدِی چِنَانِ مَحْبُوبِ بُودِ \* لِیكِ بَر مَحْرُومِ بَانِگِ چُوبِ بُودِ  
 ۱۰۷۵ اَبِ نِیْلِ از اَبِ حِیْوَانِ بَدِ فِزُونِ \* لِیكِ بَر مَحْرُومِ وِ مُنْكَرِ بُودِ خُونِ  
 هِستِ بَر مُؤْمِنِ شَهِیْدِی زَنْدِگِی \* بَر مَنَافِقِ مَرْدَنَسْتِ وِ زَنْدِگِی  
 چِیْسْتِ دَر عَالَمِ بِگُوبِیكِ نَعْمَتِی \* كِه نِه مَحْرُومِنْدِ از وِی اُمْتِی  
 گَاوِ وِ خِرَا فَایْدِه چِه دَر شِگَرِ \* هِستِ هِر جَانِ رَا یَكِی قُوتِی دِگِرِ  
 لِیكِ گِر آن قُوتِ بَر وِی عَارِضِیْسْتِ \* پَس نَصِیْحَتِ كَرْدِنِ اُورَا رَا بِضِیْسْتِ  
 ۱۰۸۰ چُونِ كِسی كُوزِ مَرِضِ گِلِ دَاشْتِ دُوسْتِ \* گِر چِه پِنْدَارْدِ كِه آن خُودِ قُوتِ اُوسْتِ  
 قُوتِ اَصْلِی رَا فَرَامَشِ كَرْدِه آسْتِ \* رُوی دَر قُوتِ مَرِضِ اُورْدِه آسْتِ  
 نُوشِ رَا بِگُذَاشْتِه سَمِ خُورْدِه آسْتِ \* قُوتِ عِلْتِ رَا چُو چَرَبِشِ كَرْدِه آسْتِ  
 قُوتِ اَصْلِی بَشَرِ نُورِ خُدَاسْتِ \* قُوتِ حِیْوَانِی مَرُورَا نَاسَزَاسْتِ

یابند پس L (۱۰۶۷) . و هیچ B (۱۰۶۲)

که شنود L . چه شنوم AB Bul. (۱۰۶۹)

بانگ چوب as a variant of نا مطلوب B om. D gives (۱۰۷۴)

In D the hemistichs are transposed. Bul. om. شد فزون Bul. (۱۰۷۵)

قوت علت همچو چوبش L (۱۰۸۲)



لیک از علت درین افتاد دل \* که خورد او روز و شب زین آب و گل  
 ۱۰۸۵ روی زرد و پای سست و دل سبک \* کو غذای وَالسَّيِّئَاتِ ذَاتِ الْحُبُكِ  
 آن غذای خاصگان دولست \* خوردن آن بی گلو و آلتست  
 شد غذای آفتاب از نورِ عرش \* مر حسود و دیورا از دودِ فرش  
 در شهیدان بُرَزَقُونُ فرمود حق \* آن غذا را نه دهان بُد نه طبق  
 دل زهر یاری غذایی می خورد \* دل زهر علی صفایی می برد  
 ۱۰۹۰ صورت هر آدمی چون کاسه ایست \* چشم امر معنی او حساسه ایست  
 از لقای هر کسی چیزی خوری \* وز قران هر قرین چیزی بری  
 چون ستاره با ستاره شد قرین \* لایق هر دو اثر زاید یقین  
 چون قران مرد و زن زاید بشر \* وز قران سنگ و آهن شد شر  
 وز قران خاک با بارانها \* میوها و سبزه و ربانها  
 ۱۰۹۵ وز قران سبزه با آدمی \* دلخوشی و بی غمی و خرمی  
 وز قران خرمی با جان ما \* میبزاید خوبی و احسان ما  
 قابل خوردن شود اجسام ما \* چون بر آید از تفرج کام ما  
 سُرخ رُوی از قران خون بود \* خون زخورشید خوش گلگون بود  
 بهترین رنگها سرخی بود \* و آن زخورشیدست و از وی می رسد  
 ۱۱۰۰ هر زمینی کان قرین شد با زحل \* شوره گشت و کشت را نبود محل  
 قوت اندر فعل آید زاتفاق \* چون قران دیو با اهل نفاق  
 این معانی راست از چرخ نُهَم \* بی همه طاق و طرم طاق و طُرم  
 خلق را طاق و طرم عاریتست \* امرا طاق و طرم ماهیتست  
 از پی طاق و طرم خواری گشتند \* بر امید عز در خواری خوشند  
 ۱۱۰۵ بر امید عز دَه روزه خُدُوك \* گردن خود کرده اند از غم چو دوك

(۱۰۸۴) A with روز شب and suppl. below.

(۱۰۸۶) A بی گلورا آلتست. (۱۰۹۲) Bul. ستاره بر ستاره.

(۱۰۹۶) L میبزاید. (۱۰۹۷) D چون بزاید. (۱۱۰۰) L Bul. کو قرین شد.



چون نی آیند اینجا کی منم \* کاندربین عز آفتاب روشنم  
 مشرق خورشید برج فیرگون \* آفتاب ما ز مشرقها برون  
 مشرق او نسبت ذرات او \* نی بر آمد نی فرو شد ذات او  
 ما که واپس ماند ذرات و بیسم \* در دو عالم آفتابی بی فیسم  
 ۱۱۱۰ باز گرد شمس میگردد عجب \* هم زفر شمس باشد این سبب  
 شمس باشد بر سببها مطلع \* هر ازو حبل سببها منقطع  
 صد هزاران بار بپریدم امید \* از که از شمس این شما باور کنید  
 تو مرا باور مکن کز آفتاب \* صبر دارم من ویا ماهی ز آب  
 ور شوم نومید نومیدی من \* عین صنع آفتابست اے حسن  
 ۱۱۱۵ عین صنع از نفس صانع چون بُرد \* هیچ هست از غیر هستی چون چرد  
 جمله هستیها ازین روضه چرند \* گر براق و تازیان و خود خرنند  
 و آنک گردشها از آن دریا ندید \* هر دم آرد رو بمحرابی جدید  
 او ز بحر عذب آب شور خورد \* تا که آب شور او را کور کرد  
 بحر میگوید بدست راست خور \* ز آب من ای کور تا یابی بصر  
 ۱۱۲۰ هست دست راست اینجا ظن راست \* کو بداند نیک و بدرا کز کجاست  
 نیزه گردانیدست اے نیزه که تو \* راست میگردی گهی گاهی دونو  
 ما ز عشق شمس دین بی ناخیم \* ورنه ما نه این کور را بینا کنیم  
 هان ضیاء الحق حسام الدین تو زود \* داروش کن کوری چشم حسود  
 توتیای کبریایه نیز فعل \* داروی ظلمت گش است نیز فعل

آفتابی with, آفتاب بی کیم A. واپس ماند AL Bul. (۱۱۰۹). کدربین D (۱۱۰۶).

باشند B (۱۱۱۰). آفتابی می کیم B written above. بی فیسم

هستی چون خرد D. صانع کی برد Bul. نقش صانع L (۱۱۱۵). این A om. (۱۱۱۲).

(۱۱۱۶) After this verse L Bul. add:

لك اسپ کور کورانه چرد \* می نیبند روضه را زانست رد

از کجاست Bul. (۱۱۲۰). بحراب D (۱۱۱۷).

ما آن کور را ABL Bul. (۱۱۲۲). گه و گاهی A. آن نیزه Bul. (۱۱۲۱).



۱۱۳۵ آنک گر بر چشمِ اعی برزند \* ظلمتِ صدساله را زو بر گند  
 جمله کوران را دوا کن جز حسود \* کز حسودی بر نوی آرد جحود  
 مر حسودت را اگرچه آن منم \* جان مه تا همچین جان میگم  
 آنک او باشد حسودِ آفتاب \* و آنک میرنجد ز بودِ آفتاب  
 اینست درد بی دوا کوراست آه \* اینست افتاده ابد در قعرِ چاه  
 ۱۱۴۰ نفی خورشیدِ ازل بایست او \* گی بر آید این مراد او بگو  
 باز آن باشد که باز آید بشاه \* باز کورست آنک شد گم کرده راه  
 راه را گم کرد و در ویران فتاد \* باز در ویران بر جُفدان فتاد  
 او همه نورست امر نورِ رضا \* لیک کورش کرد سرهنگِ قضا  
 خاک در چشمش زد و از راه برد \* در میان جغد و ویرانش سپرد  
 ۱۱۴۵ بر سری جفدانش بر سر می زنند \* پر و بال نازنینش می کنند  
 و لوله افتاد در جفدان که ها \* باز آمد تا بگیرد جای ما  
 چون سگان کوی پر چشم و مهیب \* اندر افتادند در دلقِ غریب  
 باز گوید من چه در خوردم بجغد \* صد چنین ویران فدا کردم بجغد  
 من نخواهر بود اینجا می روم \* سوی شاهنشاه راجع می شوم  
 ۱۱۴۰ خویشتن مکشید ای جفدان که من \* نه مقیم می روم سوے وطن  
 این خراب آباد در چشمِ شماست \* ورنه مارا ساعدِ شه باز جاست  
 جغد گفتا باز حیلت میگند \* تا زخان و مان شمارا برگند  
 خانه های ما بگیرد او بگر \* برگند مارا بسالوسی زوگر

خود منم L. اگرچه کان منم A (۱۱۳۷). که حسودی L (۱۱۳۶). برزند D (۱۱۳۵).

گرفتنار شدن باز میان جفدان بویرانه: After this verse Bul. has the heading (۱۱۴۰).

باز در ویرانه Bul. و. AB Bul. om. (۱۱۴۲). شد for او B (۱۱۴۱).

وز راه A (۱۱۴۴). نور و ضیا L. از نور ضیا A (۱۱۴۳).

می زدند A. corr. above. بر سر جفدانش A (۱۱۴۵).

چه for نه L (۱۱۴۸). جای مان L. که هان L. فوقوئی افتاد L (۱۱۴۶).

زخان مان AD (۱۱۴۲). بار خواست L. نغز جاست B. آن خراب A (۱۱۴۱).



می‌نماید سیری این حیلت پَرست \* واللّه از جمله حریصان بترست  
 ۱۱۴۵ او خورد از حرص طین را همچو دِیس \* دُنْبَه مسپارید ای یاران بخرس  
 لاف از شه می‌زند وز دست شه \* تا بَرَد او ما سلیمان را زره  
 خود چه جنس شاه باشد مرغکی \* مشنوش گر عقل داری اندکی  
 جنس شاهست او ویا جنس وزیر \* هیچ باشد لایق گوزینه سیر  
 آنچه می‌گوید زمکر و فعل و فن \* هست سلطان با حشم جویای من  
 ۱۱۵۰ اینت مالبخوایاک ناپذیر \* اینت لاف خام و دامر گواگیر  
 هرکه این باور کند از ابله‌یست \* مرغک لاغر چه در خورد شه‌یست  
 کترین جغد ار زند بر مغز او \* مر ورا یاری‌گری از شاه کو  
 گفت باز ار یک پر من بشکند \* بیخ جغدستان شهنشه برگند  
 جغد چه بود خود اگر بازی مرا \* دل برنجاند کند با من جفا  
 ۱۱۵۵ شه کند توده بهر شیب و فراز \* صد هزاران خرمن از سرهای باز  
 پاسبان من عنایاک و یست \* هرکجا که من روم شه در یست  
 در دل سلطان خیال من مقیم \* بی خیال من دل سلطان سقیم  
 چون بی‌پژا، د مرا شه در روش \* می‌پریم بر اوج دل چون پرنوش  
 همچو ماه و آفتابی می‌پریم \* پرده‌های آسمانها می‌درم  
 ۱۱۶۰ روشنی عقلها از فکرتیم \* انفطار آسمان از فطرتیم  
 بازم و حیران شود در من هُما \* جغد که بود تا بداند سر ما  
 شه برای من ز زندان یاد کرد \* صد هزاران بستره را آزاد کرد

لوزینه BL Bul. (۱۱۴۸) بدترست L Bul. (۱۱۴۴)

L has: (۱۱۵۴) کورگیر L (۱۱۵۰) زفعل و مکر L. زفعل مکر و فن Bul. (۱۱۴۹)

گفت باز ار یک پر من بشکند \* یا زغم برگ گلی بر من زید

بیخ جغدستان شهنشه برگند \* خانها تان جملگی بر سرزند

از AB Bul. om. (۱۱۵۵) اگر یاری A (۱۱۵۴)

از من هُما Bul. (۱۱۶۱) بر درم L Bul. (۱۱۵۹)

برای ما A (۱۱۶۲)



یکدمر با جفدها دمساز کرد \* از دم من جفدهارا باز کرد  
 ای خنک جفدی که در پرواز من \* فهم کرد از نیک بختی راز من  
 ۱۱۶۵ در من آویزید تا نازان شوید \* گرچه جفدانید شه بازان شوید  
 آنک باشد با چنان شاهی حبیب \* هرکجا افتد چرا باشد غریب  
 هرک باشد شاه دردش را دوا \* گر چو نی نالد نباشد بی نوا  
 مالک، ملکم نیم من طبل خوار \* طبل بازم میزند شه از کنار  
 طبل باز من ندای ارجعی \* حق گواه من برغم مدعی  
 ۱۱۷۰ من نیم جنس، شهنشه دور ازو \* لیک دارم در تجلی نور ازو  
 نیست جنسیت زروی شکل و ذات \* آب جنس، خاک آمد در نبات  
 باد جنس، آتش آمد در قوام \* طبع را جنس آمدست آخر مدام  
 جنس ما چون نیست جنس شاه ما \* ما شد بهر ماے او فنا  
 چون فنا شد ماے او ماند فرد \* پیش پای اسب او گردم چو گرد  
 ۱۱۷۵ خاک شد جان و نشانیهای او \* هست بر خاکش نشان پای او  
 خاک پایش شو برای این نشان \* تا شوی تاج سر گردن گشان  
 تا که نفریبد شمارا شکل من \* نقل من نوشید پیش از نقل من  
 ای بسا کس را که صورت راه زد \* قصد صورت کرد و بر الله زد  
 آخر این جان با بدن پیوسته است \* هیچ این جان با بدن مانند هست  
 ۱۱۸۰ تاب نور چشم با پیه است جفت \* نور دل در قطره خونی نهفت  
 شادے اندر گرده و غم در جگر \* عقل چون شمعی درون مغز سر  
 این نعلقها نه بی کیفاست و چون \* عقلها در دانش چونی زبون  
 جان گل با جان جزو آسیب کرد \* جان ازو دُری سند در جیب کرد

کجا باشد غریب A (۱۱۶۶) . تا بازان شوید BL Bul. (۱۱۶۵)

آمدت L (۱۱۷۲) . شکل ذات A (۱۱۷۱) . نالان A (۱۱۶۷)

In D نقل and نُقل are transposed. (۱۱۷۷)

مانند، corr. in marg. for پیوند D . مانسته است L . مانند هست B (۱۱۷۹)

چون گل A (۱۱۸۲) . نه for نی A (۱۱۸۲)



همچو مَرِّمَ جان از آن آسِیبِ جِیب \* حامله شد امر مسیح دلفریب  
 ۱۱۸۵ آن مسیحی نه که بر خشک و ترست \* آن مسیحی کز مساحت برترست  
 پس زجان جان چو حامل گشت جان \* از چنین جانی شود حامل جهان  
 پس جهان زاید جهان دیگرے \* این حَشْرِبًا وَا نَمَیْدَ مَحْشَرے  
 تا قیامت گر بگویم بشهرم \* من زشرح این قیامت قاصرم  
 این سخنها خود بمعنی یا رَبِّیْسْت \* حرفها دام دم شیرین لبیست  
 ۱۱۹۰ چون کند تفصیر پس چون تن زند \* چوَنکَ لَبَّیْکَشیسَ بیا رَبِّ می رسد  
 هست لَبَّیْکی که نتوانی شنید \* لیک سر تا پاے بتوانی چشید

### کلوخ انداختن تشنه از سر دیوار در جوی آب،

بر لبِ جُو بود دیواری بلند \* بر سر دیوار تشنه دردمند  
 مانعش از آب آن دیوار بود \* از پی آب او چو ماهی زار بود  
 ناگهان انداخت او خشتی در آب \* بانگِ آب آمد بگوشش چون خطاب  
 ۱۱۹۵ چون خطاب یار شیرین لذیذ \* هست کرد آن بانگِ آبش چون نبیذ  
 از صفای بانگِ آب آن مُنَحْن \* گشت خشت انداز ز آنجا خشت گن  
 آب میزد بانگ یعنی هِی نرا \* فایده چه زین زدن خشتی مرا  
 تشنه گفت آبا مرا دو فایده است \* من ازین صنعت ندارم هیچ دست  
 فایده اول سماع بانگِ آب \* کو بود مر نشنگانرا چون رباب  
 ۱۲۰۰ بانگِ او چون بانگِ اِسْرَافیل شد \* مرده را زین زندگی تحویل شد  
 یا چو بانگِ رعد اَبام بهار \* باغ میباید ازو چندین نگار

جهانی دیگری A (۱۱۸۷) . چو Bul. om. (۱۱۸۶)

شیرین دمیست D. شیرین لبست B. یا ربست B. بمعنی یار نیست L (۱۱۸۹)

شیرین و لذیذ Bul. (۱۱۹۵) . نتوانی چشید A (۱۱۹۱) . بس چون L (۱۱۹۰)

In D this verse follows v. ۱۲۰۰. خشت زن A. آنجا Bul. A (۱۱۹۶)

بانگ تو D (۱۲۰۰)



یا چو بر درویش ایام زکات \* یا چو بر محبوس پیغام نجات  
 چون دم رحمان بود کان از یمن \* می رسد سوئے محمد بی دهن  
 یا چو بوی احمد مُرسل بود \* کان بعاصی در شفاعت میرسد  
 ۱۲۰۵ یا چو بوی یوسف خوب لطیف \* میزند بر جان یعقوب نحیف  
 فایده دیگر که هر خشتی کرین \* بر گنم آیم سوی ماء معین  
 کز کمی خشت دیوار بلند \* پست تر گردد بهر دفعه که کند  
 پستی دیوار قُریبی می شود \* فصل او درمان وصلی می بود  
 سجد آمد کندن خشت لُزب \* موجب قُربی که و اسجد و اقْتَرِبُ  
 ۱۲۱۰ تا که این دیوار عالی گردنست \* مانع این سر فرود آوردنست  
 سجد نتوان کرد بر آب حیات \* تا نیام زین تن خاکی نجات  
 بر سر دیوار هر کو نشنه تر \* زودتر بر می کند خشت و مدر  
 هر که عاشق تر بود بر بانگ آب \* او کلوخ زفت تر کند از حجاب  
 او ز بانگ آب پُر می تا عنق \* نشنود بیگانه جز بانگ بُلُق  
 ۱۲۱۵ ای خُنک آنرا که او ایام پیش \* مُغْتَسِم دارد گزارد وام خویش  
 اندر آن ایام کش قدرت بود \* صحت و زور دل و قوت بود  
 و آن جوانی همچو باغ سبز و نر \* می رساند بی دریغ بار و بر  
 چشمهای قوت و شهوت روان \* سبز می گردد زمین تن بدان

هنگام نجات L (۱۲۰۲)

Bul. (۱۲۰۵) خوب و لطیف. After this verse L adds:

یا نسیم روضه دار السلام \* سوی عاصی میرسد بی انتقام

یا سوی مس سیه از کیهیا \* میرسد پیغام کای ابله پیا

D (۱۲۰۷) که هر دفعه کند. D (۱۲۰۸) وصلی می شود, corr. in marg.

A Bul. (۱۲۱۰) فرو. قربت L. موجبی A (۱۲۰۹)

D (۱۲۱۲) کلوخ سخت تر, corr. above.

L (۱۲۱۴) بانگ فُلُق, corr. in marg.

A. با فراقت صحت و قوت L (۱۲۱۶) . گذارد D (۱۲۱۵) زور و دل

AL باغی. D. D و (۱۲۱۷) Suppl. in marg. (۱۲۱۷)



خانۀ معمور و سقفش بس بلند \* معتدل ارکان و بی تخلیط و بند  
 ۱۲۲۰ پیش از آن که ایامِ پیری در رسد \* گردنت بندد بِجَبَلٍ مِّنْ مَّسَدِ  
 خَاكِ شوره گردد و ریزان و سُست \* هرگز از شوره نباتِ خوش نرُست  
 آبِ زور و آبِ شهوت منقطع \* او زخویش و دیگران نا منافع  
 ابروان چون پالدم زیر آمد \* چشمرا نم آمد تارے شد  
 از تشنج رُو چو پشتِ سوسمار \* رفته نطق و طعم و دندانها زکار  
 ۱۲۲۵ روز بیگه لاشه لنگ و ره دراز \* کارگه ویران عمل رفته زساز  
 بیخهای خوی بد مُحکَم شد \* قوَّت بر کندن آن کم شد

فرمودن والی آن مرد را که آن خاربن را که نشاندۀ بر  
 سر راه بر کن،

همچو آن شخصِ درشتِ خوش سخن \* در میانِ ره نشاند او خاربن  
 ره گذریانش ملامت گر شدند \* بس بگفتندش بکن آنرا نکند  
 هر دمی آن خاربن افزون شدی \* پایِ خلق از زخمِ آن پُر خون شدی

(۱۲۱۹) L. تخلیط بند. After this verse L adds:

نور چشم و قوَّت ابدان بجا \* قصر محکم خانه روشن بر صفا  
 هب غنیمت دان جوانی ای پسر \* سرفرود آور بکن خشت و مدر

پاردم L (۱۲۲۲). زور for رو L (۱۲۲۲). کایام ABL Bul. (۱۲۲۰)

(۱۲۲۴) ABD Bul. تشنج as in text. A طعم دندانها. After this verse L adds:

پشت دوتا گشته دل سست و طنان \* تن ضعیف و دست و پا چون ریمان  
 بر سر ره زاد کم مرکوب سست \* غم قوی و دل تنک تن نادُرست  
 خانه ویران کار بی سامان شد \* دل ز افغان همچو نای انبان شد  
 عمر ضایع سعی باطل راه دور \* نفس کاهل دل سیه تن ناصبور  
 موی بر سر همچو برف از بیم مرگ \* جمله اعضا زرد و لرزان همچو برگ

قوَّت از بر کندن A (۱۲۲۶)

Heading: A om. آن مرد را.

مکن این را بلند L (۱۲۲۸). همچو آن مرد AL (۱۲۲۷)



۱۲۳۰ جامهای خلق بدریدی زخار \* پای درویشان بختی زار زار  
 چون بجد حاکم بدو گفت این بگن \* گفت آری بر گنم روزیش من  
 مدتی فردا و فردا وعده داد \* شد درخت خار او محکم نهاد  
 گفت روزی حاکش اے وعده کز \* پیش آدر کار ما واپس مغز  
 گفت الْآيَامُ يَا عَمَّ بَيِّنَا \* گفت عَجَلٌ لَا تُمَاطِلُ دَيِّنَا  
 ۱۲۳۵ تو که میگوی که فردا این بدان \* کی بهر روزی که می آید زمان  
 آن درخت بد جوان تر می شود \* وین گسسته پیر و مضطر می شود  
 خارین در قوت و بر خاستن \* خارگن در پیری و در کاستن  
 خارین هر روز و هر دم سبز و تر \* خارگن هر روز زار و خشکتر  
 او جوان تر میشود نو پیرتر \* زود باش و روزگار خود مبر  
 ۱۲۴۰ خارین دان هر یکی خوی بدت \* بارها در پای خار آخر زدت  
 بارها از خوی خود خسته شده \* حس نداری سخت بی حس آمده  
 گر زخسته گشتن دیگر کسان \* که زخلق زشت تو هست آن رسان  
 غافل بارے ز زخم خود نه \* تو عذاب خویش و هر بیگانه  
 یا تبر بگیر و مردانه بزن \* تو علی وار این در خیبر بگن  
 ۱۲۴۵ یا بگنن وصل کن این خار را \* وصل کن با نار نور یار را  
 تا که نو، او کشد نار ترا \* وصل او گلشن کند خار ترا  
 نو مثال دوزخی او مؤمن است \* گشتن آتش بمؤمن ممکن است  
 مصطفی فرمود از گفت جمیم \* کو بمؤمن لابه گر گردد زبیم  
 گویدش بگذر زمن اے شاه زود \* هین که نورت سوز نارم را ربود

(۱۲۴۰) After this verse L adds:

چونک حاکمرا خبر شد زین حدیث \* یافت آگاهی ز فعل آن خبیث

گفت آن گمراه را کین را بکن L in the first hemistich بعد AB (۱۲۴۱)

سبز تر AL (۱۲۴۸)

لابه کرد او زبیم L کو for که AL (۱۲۴۸)

ساز نارم را L (۱۲۴۹)



۱۲۵۰ پس هلاكِ نار نور مؤمن است \* زَانِكْ بِي ضِدِّ دَفْعِ ضِدِّ لَا يُمْكِنُ است  
 نار ضِدِّ نور باشد روزِ عدل \* كَانْ زَقَهْرُ اَنْكَبِيخْتَه شد این زَفْضُل  
 گر هی خواهی تو دفعِ شرِّ نار \* اَبِ رَحْمَتِ بَرِ دَلِ اَنْشِ گَمَار  
 چشمهٔ آن آبِ رحمت مؤمن است \* اَبِ حَيْوَانِ رُوحِ پَاكِ مُحْسِنِ است  
 پس گریزان است نفسِ تو ازو \* زَانِكْ تُو اَزِ اَنْشِ اُو اَبِ جُو  
 ۱۲۵۵ زَابِ اَنْشِ زَانِ گریزان می شود \* كَاَنْشِشِ اَزِ اَبِ وِیْرَانِ می شود  
 حَسَّ و فِكْرِ تُو هَمِه از آتش است \* حَسَّ شَبِخِ و فِكْرِ اُو نُوْرِ خَوْشِ است  
 آبِ نورِ او چو بر آتش چکد \* چَكْ چَكْ اَزِ اَنْشِ بَرِ اَیْدِ بَرِ جَهْدِ  
 چون کند چكْ چكْ تُو گُویشِ مَرَكْ و دَرْدِ \* تَا شُوْدِ اَیْنِ دُوْرُخِ نَفْسِ تُو سَرْدِ  
 تَا نَسُوْرْدِ اُو گُلَسْتَانِ نَرَا \* تَا نَسُوْرْدِ عَدْلِ و اَحْسَانِ نَرَا  
 ۱۲۶۰ بعد از آن چیزی که کاری بر دهد \* لَالَه و نَسْرَبِن و سَبَسَنْبَرِ دَهْدِ  
 باز پنهان می روم امر راهِ راست \* بَاَزِ گَرْدِ اَی خَوَاجَه رَاهِ مَا كَجَاسْتِ  
 اندر آن تفریر بودیم ای حسود \* كِه خَرْتِ لَنْگَسْتِ و مَنزَلِ دُوْرِ زُوْدِ  
 سال بیگه گشت وقتِ کشت نه \* جَزِ سَبَه رُوْبِی و فَعْلِ زَشْتِ نِه  
 کَرَمِ دَرِ بَبِیخِ دَرِخْتِ نِنِ فِتَادِ \* بَایْدِشِ بَرِ كُنْدِ و دَرِ اَنْشِ نِهَادِ  
 ۱۲۶۵ هین و هین ای راهرو بیگانه شد \* اَفْتَابِ عَمْرِ سُوْءِ چَاهِ شَدِ  
 این دور روزكرا که زورت هست زود \* پَرِ اَفْشَانِی بَكْنِ اَزِ رَاهِ جُوْدِ  
 این قدر تخمی که ماندست بیاز \* تَا بَرُویدِ زَبِنِ دُو دَمِ عَمْرِ دَرَاَزِ

پس for زَانِ A. بس گریزان BDL (۱۲۵۴) در دل آتش D (۱۲۵۲)

حَسَّ تُو و فِكْرِ تُو از آتشست Bul. (۱۲۵۶) گاتش او زَابِ B (۱۲۵۵)

می روم L (۱۲۶۱) Suppl. in marg. D. A om. (۱۲۵۹)

دور دور L. ای حسور L. بودم L (۱۲۶۲)

ABL Bul. نی for نه bis. (۱۲۶۴)

AD Bul. پیر افشانی. After this verse L adds: (۱۲۶۶)

این قدر تخمی که ماندست بکار \* تا در آخر بینی آنرا برگ و بار

عمری Bul. (۱۲۶۷)



تا نردست این چراغ با گهر \* هین فتیش ساز و روغن زودتر  
 هین مگو فردا که فرداها گذشت \* تا بگلی نگذرد ایام گشت  
 ۱۲۷۰ پند من بشنو که تن بند قویست \* کهنه بیرون کن گرت میل نویست  
 لب بیند و کف پر زر بر گشا \* بخل تن بگذار پیش آور سخا  
 ترك شهوتها و لذتها سخاست \* هرکه در شهوت فرو شد بر نخاست  
 این سخا شاخست از سرو بهشت \* وای او کز کف چنین شاخی بهشت  
 عُرْوَةُ الْوُثْقَى است این ترك هوا \* بر گشد این شاخ جانرا بر سما  
 ۱۲۷۵ تا برد شاخ سخا اے خوب کیش \* مر ترا بالا گشان تا اصل خویش  
 یوسف حسنی و این عالم چو چاه \* وین رسن صبرست بر امر اله  
 یوسفا آمد رسن در زن دو دست \* از رسن غافل مشو بیگه شدست  
 حمد لله کین رسن آویختند \* فضل و رحمت را بهم آمیختند  
 تا ببینی عالم جان جدید \* عالم بس آشکارا ناپدید  
 ۱۲۸۰ این جهان نیست چون هستان شه \* و آن جهان هست بس پنهان شه  
 خاک بر بادست بازی میکند \* کژنمایی پردهسازے میکند  
 اینک بر کارست بی کارست و پوست \* و آنک پنهان است مغزو اصل اوست  
 خاک همچون آلتی در دست باد \* بادرا دان عالی و عالی نژاد  
 چشم خاکی را بخاک افتد نظر \* بادین چشمی بود نوعی دگر  
 ۱۲۸۵ اسب داند اسبرا کو هست یار \* هر سوارے داند احوال سوار  
 چشم حسن اسب است و نور حق سوار \* بی سواره اسب خود نآید بکار

آفت تأخیر خیرات بفردا After this verse the Heading بفردا B (۱۲۶۸) om. A. فتیلهش B (۱۲۶۸)  
 و پیش ABL Bul. (۱۲۷۱) L بگذرد (۱۲۶۹) Bul. is suppl. in D. So Bul.  
 چو چه D (۱۲۷۶) L بر کشید L. عروة الوثقاست Bul. (۱۲۷۴)  
 تو دست L. بر زن Bul. اندر رسن L (۱۲۷۷) Bul. آشکارا (۱۲۷۹)  
 و بازی AB Bul. (۱۲۸۱) D for چون (۱۲۸۰) with پس written above.  
 چشم خاکی L (۱۲۸۴) D عادل نژاد (۱۲۸۲)  
 بی سوار این اسب L. جسم گل اسبست و نور دل سوار L (۱۲۸۶)



پس ادب کن اسبرا از خوی بد \* ورنه پیش شاه باشد اسب رد  
 چشم اسب از چشم شه رهبر بود \* چشم او بی چشم شه مضطر بود  
 چشم اسبان جز گیاه و جز چرا \* هرکجا خوانی بگوید نه چرا  
 ۱۲۹۰ نور حق بر نور حس راکب شود \* آنکهی جان سوی حق راغب شود  
 اسب بی راکب چه داند رسم راه \* شاه باید نا بداند شاهراه  
 سوی حسّی رو که نورش راکبست \* حس را آن نور نیکو صاحبست  
 نور حس را نور حق تزیین بود \* معنی نور علی نور این بود  
 نور حسّی می‌گشود سوئے ثری \* نور حقش میبرد سوئے علی  
 ۱۲۹۵ زآنک محسوسات دوتتر عالمیست \* نور حق دریا و حس چون شبنمیست  
 لیک پیدا نیست آن راکب برو \* جز باآثار و بگفتار نکو  
 نور حسّی کو غلیظ است و گران \* هست پنهان در سواد دیدگان  
 چونک نور حس غی بین ز چشم \* چون بینی نور آن دینی ز چشم  
 نور حس با این غلیظی مخفیست \* چون خفی نبود ضیایی کان صفیست  
 ۱۴۰۰ این جهان چون خس بدست باد غیب \* عاجزی پیشه گرفت و داد غیب  
 که بلندش میکند گاهیش پست \* که دُرستش میکند گاهی شکست  
 که بمینش می‌برد گاهی یسار \* که گلستانش کند گاهیش خار  
 دست پنهان و قلم بین خط‌گزار \* اسب در جولان و ناپیدا سوار  
 تیر پُران بین و ناپیدا کمان \* جانها پیدا و پنهان جان جان  
 ۱۴۰۵ تیرا مشکن که آن تیر شهیست \* نیست پرتاوی زشست آگهیست  
 ما رمیت اذ رمیت گفت حق \* کار حق بر کارها دارد سبق

(۱۲۹۸) A دینی for بینی.

(۱۴۰۰) A داد عیب AD پیش گرفت B بدست و باد غیب.

(۱۴۰۲) Bul. بمینش میکند. After this verse L adds:

که به بحرش می‌برد گاهی ببر \* گاه خشکش میکند گاهیش تر

(۱۴۰۲) D اسب ناپیدا و در جولان سوار.

(۱۴۰۵) L زدست. Bul. زشست. و شصت A نیست پرتاوی Bul. تیر پرتاوی B (۱۴۰۵)







دل بدست او چو موم نرم رام \* مهر او گه ننگ سازد گاه نام  
 ۱۲۳۵ مهر موش حاکی انگشتریست \* باز آن نقش نگین حاکی کیست  
 حاکی اندیشه آن زرگرسست \* سلسله هر حلقه اندر دیگرست  
 این صدا در کوه دلها بانگ کیست \* گه پرست از بانگ این گه تهیست  
 هرجا هست او حکیم است اوستاد \* بانگ او زین کوه دل خالی مباد  
 هست گه کاوا مثنای می کند \* هست گه کاوا صدنای می کند  
 ۱۲۳۰ می زهاند کوه از آن آواز و قال \* صد هزاران چشمه آب زلال  
 چون زگه آن لطف بیرون میشود \* آبها در چشمها خون میشود  
 زان شهنشاه همایون نعل بود \* که سراسر طور سینا لعل بود  
 جان پذیرفت و خرد اجزای کوه \* ما کم از سنگیم آخر ای گروه  
 نه زجان يك چشمه جوشان میشود \* نه بدن از سبزپوشان میشود  
 ۱۲۳۵ نه صدای بانگ مشتاقی درو \* نه صفای جرعه ساقی درو  
 کو حمیت تا زتیشه وز گلند \* این چنین گه را بکلی برگسند  
 بؤک بر اجزای او تابد مهی \* بؤک در وی تاب مه یابد ره  
 چون قیامت کوهها را برگند \* بر سر ما سایه گی می افکند  
 این قیامت زان قیامت گی کمست \* آن قیامت زخم و این چون مرهمست  
 ۱۲۴۰ هرکه دید این مرهم از زخم ایمنست \* هر بدی کین حسن دید او محسن است  
 ای خنک زشتی که خوبش شد حریف \* وای گل رویی که جفتش شد خریف  
 نان مرده چون حریف جان شود \* زند گردد نان و عین آن شود  
 هیزم تیره حریف نار شد \* تیرگی رفت و همه انوار شد  
 در نمک لان چون خیر مرده فتاد \* آن خری و مردگی یکسو نهاد

می زهاند AL (۱۲۳۰) . کاواز مثنای DL (۱۲۳۹) . نامه سازد L (۱۲۳۴)

پس قیامت این AL in second hemistich: (۱۲۳۸) . bis بو که L Bul. (۱۲۳۷)

وآن قیامت زخم D (۱۲۳۹) . گئی D . کرم کی می کند

یکسان نهاد A . نمکدان L Bul. (۱۲۴۴)



۱۲۴۵ صِبْغَةَ اللَّهِ هَسْت خُمُّ رَنگِ هُو \* پِیْسَهَا یك رَنگِ گَرْدَد اِنْدَرُو  
 چُون دَر اَن خُم افْتَد و گَوِیْش قُم \* اَز طَرَب گَوِیْد مَن خُم لَا تَلْم  
 اَن مَن خُم خُود اَنَا اَلْحَقْ گَفْتَنَسْت \* رَنگِ اَنَش دَارْد اِلَّا اَهْنَسْت  
 رَنگِ اَهْن مَحُو رَنگِ اَنَش اَسْت \* زَاَنَشِی هِی لَافِد و خَاْمُش وَش اَسْت  
 چُون بَسْرَخِی گَشْت هَمچُون زَرِّ کَانَ \* پَس اَنَا اَلنَّارَسْت لَافَش بِی زَبَانَ  
 ۱۲۵۰ شَد زَرَنگِ و طَبَعِ اَنَش مَحْتَم \* گَوِیْد اَو مَن اَنَشَم مَن اَنَشَم  
 اَنَشَم مَن گَر نَرَا شَكْسْت و ظَن \* اَزْمُون کَن دَسْت رَا دَر مَن بَزَن  
 اَنَشَم مَن گَر نَرَا شَد مَشْبِه \* رُویِ خُود بَر رُویِ مَن یَكْدَم بَنَه  
 اَدِی چُون نُورِ گِیْرَد اَز خُود \* هَسْت مَسْجُودِ مَلایِکِ زَا جُنْبَا  
 نِیْز مَسْجُودِ کَسِی کُو چُون مَلْکِ \* رَسْتَه بَاشَد جَانَش اَز طَغِیَان و شَك  
 ۱۲۵۰ اَنَشِ چِه اَهْنِ چِه لَب بَبِنْد \* رِیْشِ نَشْبِیْه مَشْبِیْه رَا مَخْنَد  
 پَایِ دَر دَرِیَا مَنَه کَم گُو اَز اَن \* بَر لَبِ دَرِیَا خُش کَن لَب گَزَان  
 گَرچِه صَد چُون مَن نَدَارْد تَابِ بَحْرِ \* لَیْکِ مَن نَشْکِیْم اَز غَرْقَابِ بَحْرِ  
 جَان و عَقْلِ مَن فِدَایِ بَحْرِ بَاد \* خُونِبَهَایِ عَقْلِ و جَانِ اَبِنِ بَحْرِ دَاد  
 نَا کِه پَایِم هِی رُودِ رَانِم دَرُو \* چُون نَمَانَد پَا چُو بَطَانِم دَرُو  
 ۱۲۶۰ بِی اَدَبِ حَاضِرِ زَغَايِبِ خُوشْتَرَسْت \* حَلْفَه گَرچِه کَثْرُ بُوْد نَه بَر دَرَسْت  
 اَی نَن اَلْوَدَه بَگِیْرَدِ حُوضِ گَرْد \* پَاکِ کِی گَرْدَد بَرُونِ حُوضِ مَرْد  
 پَاکِ کُو اَز حُوضِ مَهْجُورِ اَوْفِتَاد \* اَو زِپَاکِیِ خُویْشِ هَم دُورِ اَوْفِتَاد  
 پَاکِیِ اَبِنِ حُوضِ بِی پَایَانِ بُوْد \* پَاکِیِ اَجْسَامِ کَم مِیْزَانِ بُوْد  
 زَاَنکِ دَل حُوضِ اَسْت لَیْکِن دَر کَمِیْن \* سُویِ دَرِیَا رَاهِ پَنَهَانِ دَارْد اَبِنِ

(۱۲۴۵) L Bul. رَنگِ خُم هُو. ABDL Bul. پِیْسَهَا. (۱۲۴۸) AL زَاَنکِ اَهْن. L in the  
 second hemistich شَكْسْت D. اَنَش مَن A (۱۲۵۱) زَاَنکِ اَهْن دَارْد و اَهْن و شَسْت  
 ABL Bul. بَر مَن بَزَن. (۱۲۵۲) AL اَنَش مَن. ABL Bul. بَر نُو گَر شَد.  
 (۱۲۵۴) A om. و. (۱۲۵۵) Bul. اَنَشِ. Bul. اَهْنِ. L مَشْبِه بَر مَخْنَد.  
 (۱۲۵۶) ABL Bul. گُو. (۱۲۵۷) D تا کِه صَد. (۱۲۵۸) A عَقْلِ و جَانِ مَن.  
 (۱۲۵۹) A om. (۱۲۶۰) A om. (۱۲۶۲) L اَو زَطْهَرِ خُویْشِ. Bul. (۱۲۶۴) حُوضِ بَسْت.



۱۲۶۵ پاکی محدود نو خواهد مدد \* ورنه اندر خرج کم گردد عدد  
 آب گفت آلوده را در من شتاب \* گفت آلوده که دارم شرم از آب  
 گفت آب این شرم بی من گئی رود \* بی من این آلوده زایل گئی شود  
 ز آب هر آلوده کو پنهان شود \* أَحْيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ بود  
 دل ز پایه حوض تن گلناک شد \* تن ز آب حوض دلها پاک شد  
 ۱۲۷۰ گرد پایه حوض دل گرد ای پسر \* هان ز پایه حوض تن میکن حذر  
 بحر تن بر بحر دل پرهم زنان \* در میانشان برزخ لا یبغیان  
 گر تو باشی راست ور باشی تو کثر \* پیشتر می غر بدو واپس مغز  
 پیش شاهان گر خطر باشد بجان \* لیک نشکینند ازو باهمنان  
 شاه چون شیرین تر از شکر بود \* جان بشیرینی رود خوشتر بود  
 ۱۲۷۵ اے ملامت گر سلامت مر ترا \* ای سلامت جو توی واهی العری  
 جان من کوره است با آتش خوش است \* کوره را این بس که خانه آتش است  
 همچو کوره عشق را سوزید نیست \* هرکه او زین کور باشد کوره نیست  
 برگ بی برگی ترا چون برگ شد \* جان باقی یافتی و مرگ شد  
 چون ترا غم شادی افزودن گرفت \* روضه جانت گل و سوسن گرفت  
 ۱۲۸۰ آنچه خوف دیگران آن امن نیست \* بط قوی از بحر و مرغ خانه سست  
 باز دیوانه شدم من ای طیب \* باز سودایی شدم من اے حبیب  
 حلقهای سلسله تو ذو فنون \* هر یکی حلقه دهد دیگر جنون  
 داد هر حلقه فنونی دیگرست \* پس مرا هر دم جنونی دیگرست  
 پس فنون باشد جنون این شد مثل \* خاصه در زنجیر این میر اجل  
 ۱۲۸۵ آن چنان دیوانگی بگسست بند \* که همه دیوانگان پندم دهند

B. ملامت مر ترا L (۱۲۷۵) . نشکیند عالی همتان L . نشکید A Bul. (۱۲۷۲)

جان من کورست A Bul. (۱۲۷۶) . رها کی تو مرا Bul. . توی واهی العری

Bul. (۱۲۷۹) شادی . زین کوره باشد کور نیست BL . سوزید نیست A (۱۲۷۷)

در فنون A (۱۲۸۲) . چون زغم شادیت افزونی گرفت L . افزون گرفت

Bul. (۱۲۸۵) . کین همه Bul. (۱۲۸۵) . فنون آمد جنون A Bul. (۱۲۸۴)



آمدن دوستان بپارستان جهت ذا النون قدس الله سره العزیز،  
 این چنین ذا النون مصری را فتاد \* کاندرو شور و جنون نو بزاد  
 شور چندان شد که تا فوق فلك \* می رسید از وے جگرهارا نمک  
 هین منه نو شور خود ای شوره خاک \* پهلوے شور خداوندان پاک  
 خلق را تاب جنون او نبود \* آتش او ریشهاشان می ربود  
 ۱۲۹۰ چونک در ریش عوام آتش فتاد \* بند کردندش بزندانی نهاد  
 نیست امکان واکشیدن این لگام \* گرچه زین ره تنگ می آیند عام  
 دیده این شاهان زعامه خوف جان \* کین گره کورند و شاهان بی نشان  
 چونک حکم اندر کف رندان بود \* لاجرم ذا النون در زندان بود  
 یک سواره می رود شاه عظیم \* در کف طفلان چنین در بنیم  
 ۱۲۹۵ در چه دریا نهان در قطره \* آفتابی مخفی اندر ذره  
 آفتابی خویش را ذره نمود \* واندک اندک روی خود را بر گشود  
 جمله ذرات در وے محو شد \* عالم از وی مست گشت و صحو شد  
 چون قلم در دست غداری بود \* بی گمان منصور بر داری بود  
 چون سفیهان راست این کار و کیا \* لازم آمد یفتلون الانبیاء  
 ۱۴۰۰ انبیا را گفته قوم راه گم \* از سفه انا تطیرنا بکم  
 جهل ترسا بین امان انگخته \* زان خداوندی که گشت آویخته  
 چون بقول اوست مصلوب جهود \* پس مرورا امن گی تاند نمود

Heading: Bul. مصری (پرش) ذو النون (پرش) and so L, which has پرسیدن  
 .ذو النون. (۱۲۸۷) A فلك (۱۲۸۷) L Bul. ذو النون. (۱۲۸۷) L Bul. ذو النون.  
 .تنگ میدارند عام L. لجام L (۱۲۹۱) .بزدان رو نهاد L (۱۲۹۰)  
 .ذو النون Bul. (۱۲۹۲) .دید این شاهان A (۱۲۹۲) -  
 .درج اندر L. در دریا نهان L. در چه دریای نهان Bul. (۱۲۹۵)  
 . In .شد آویخته A Bul. جهل ترسایان امان D (۱۴۰۱) .بر دست غداری A (۱۲۹۸)  
 BD vv. ۱۴۰۱ and ۱۴۰۲ are transposed.



چون دل آن شاه زیشان خون بود \* عصمت و آنت فیهم چون بود  
 زر خالصرا و زرگررا خطر \* باشد از قلاب خاین بیشتر  
 ۱۴۰۰ یوسفان از رشک زشتان مخنیدند \* کز عدو خوبان در آتش می‌زیند  
 یوسفان از مکر اخوان در جهانند \* کز حسد یوسف بگرگان می‌دهند  
 از حسد بر یوسف مصری چه رفت \* این حسد اندر کین گرگبست زفت  
 لاجرم زین گرگ یعقوب حلیم \* داشت بر یوسف همیشه خوف و بیم  
 گرگ ظاهر گردد یوسف خود نگشت \* این حسد در فعل از گرگان گذشت  
 ۱۴۱۰ زخم کرد این گرگ وز عذر لبق \* آمد کائنا ذهبنا نستبق  
 صد هزاران گرگرا این مکر نیست \* عاقبت رسوا شود این گرگ بیست  
 زانک حشر حاسدان روز گزند \* بی گمان بر صورت گرگان کنند  
 حشر پُر حرص خس مردارخوار \* صورت خوکی بود روز شمار  
 زانیان را گند اندام نهان \* خمرخواران را بود گند دهان  
 ۱۴۱۵ گند مخفی کان بدلها می‌رسید \* گشت اندر حشر محسوس و پدید  
 بیشه آمد وجود آدمی \* بر حذر شو زین وجود ار زان دهی  
 در وجود ما هزاران گرگ و خوک \* صالح و ناصالح و خوب و خشوک  
 حکم آن خوراست کان غالبترست \* چونک زر بیش از مس آمد آن زرست  
 سیرنی کان در وجودت غالبست \* هم بر آن تصویر حشرت واجبست  
 ۱۴۲۰ ساعتی گرگی در آید در بشر \* ساعتی یوسف‌رخنی همچون قمر  
 می‌رود از سینها در سینها \* از ره پنهان صلاح و کینها  
 بلك خود از آدی در گاو و خر \* می‌رود دانایی و علم و هنر

یعقوب زین گرگ حلیم D (۱۴۰۸) زفت for رفت A (۱۴۰۷)

انا B corr. in marg. و چه زخم لبق L (۱۴۱۰) حسد A om. (۱۴۰۹)

صورت گرگی D و مردارخوار Bul. (۱۴۱۳) corr. by a later hand.

خوب و before A om. (۱۴۱۷) bis. Bul. (۱۴۱۴)

حکم آن خوراست Bul. حکم او آن خوراست L حکم آن خوراست A (۱۴۱۸)







تا ززخم لخت بام من حیات \* چون قلیل از گاو موسی ای ثقات  
تا ززخم لخت گاو خوش شوم \* همچو گشته گاو موسی گش شوم  
زنه شد گشته ززخم دم گاو \* همچو مس از کیهیا شد زر ساو  
گشته بر جست و بگفت اسراررا \* و نمود آن زمره خون خواررا<sup>۱۴۴۰</sup>  
گفت روشن کین جماعت گشته اند \* کین زمان در خصیم آشفته اند  
چونک گشته گردد این جسم گران \* زنه گردد هستی اسرار دان  
جان او ببیند بهشت و ناررا \* باز داند جمله اسراررا  
و نماید خونیان دیورا \* و نماید دام خدعه و ربورا  
گاو گشتن هست از شرط طریق \* تا شود از زخم دمش جان مفیق<sup>۱۴۴۵</sup>  
گاو نفس خویش را زوتر بکش \* تا شود روح خفی زنه و بهش

### رجوع بحکایت ذا النون قدس الله روحه،

چون رسیدند آن نفر نزدیک او \* بانگ بر زد هی کیانید انقوا  
با ادب گفتند ما از دوستان \* بهر پرسش آمدیم اینجا بجان  
چونی ای دریای عقل ذو فنون \* این چه بهتانست بر عقلت جنون  
دود گلخن گی رسد در آفتاب \* چون شود عنقا شکسته از غراب<sup>۱۴۵۰</sup>  
و مگیر از ما بیان کن این سخن \* ما محبانیم با ما این مکن  
مرحبانرا نشاید دور کرد \* با برپوش و دغل مغرور کرد  
رازرا اندر میان آور شها \* رو مکن در ابر پنهانی مها

گشته و گاو موسی B. D. In marg. (۱۴۲۸) corr. in marg. L (۱۴۲۷) از گاو عالم

و نمودن زمره A (۱۴۴۰) زمس دم گاو A. D. In marg. (۱۴۲۹)

در خصیم بر پشته اند L. این جماعت Bul. (۱۴۴۱)

و. ABL Bul. om. D (۱۴۴۶) خونیان و دیورا B (۱۴۴۴)

Heading: L Bul. ذو النون

و دغل مهجور کرد Bul. (۱۴۵۲)



ما محب و صادق و دل خسته ایم \* در دو عالم دل بتو در بسته ایم  
 ۱۴۵۵ فحش آغازید و دشنام از گزاف \* گفت او دیوانگانه زی و قاف  
 بر جهید و سنگ پَران کرد و چوب \* جمله گی بگر بختند از بیم کوب  
 قهقهه خندید و جنبانید سر \* گفت باد ریش این یاران نگر  
 دوستان بین کو نشان دوستان \* دوستان را رنج باشد همچو جان  
 گی کران گیرد ز رنج دوست دوست \* رنج مغز و دوستی آنرا چو پوست  
 ۱۴۶۰ نه نشان دوستی شد سرخوشی \* در بلا و آفت و محنت کشتی  
 دوست همچون زر بلا چون آتش است \* زر خالص در دل آتش خوش است

### امتحان کردن خواجه لقمان زیرک لقمان را،

نه که لقمان را که بندۀ پاک بود \* روز و شب در بندگی چالاک بود  
 خواجه اش می داشتی در کار پیش \* بهترش دیدی ز فرزند خویش  
 ز آنک لقمان گرچه بندۀ زاد بود \* خواجه بود و از هوا آزاد بود  
 ۱۴۶۰ گفت شاهی شبخ را اندر سخن \* چیزی از بخشش زمن درخواست کن  
 گفت اے شه شرم ناید مر ترا \* که چنین گویی مرا زین برتر آ  
 من دو بند دارم و ایشان حقیر \* و آن دو بر تو حاکمانند و امیر  
 گفت شه آن دو چه اند آن زلّنت \* گفت آن یک خشم و دیگر شهونست

(۱۴۵۴) Bul. محب صادق. After this verse L adds:

رازرا از دوستان پنهان مکن \* در میان نه راز و قصد جان مکن

(۱۴۵۸) L رنج کی باشد زجان. (۱۴۵۹) A کی کران گردد.

(۱۴۶۰) D originally and so L, which om. و after

روز شب A. همچو آن لقمان که (۱۴۶۲) L محنت.

(۱۴۶۳) A خواجه اورا داشتی.

(۱۴۶۴) L Bul. آزاد. L Bul. بندۀ زاده. After this verse A Bul. have the Heading

حکایت, which is suppl. in D.

(۱۴۶۸) L Bul. آن دو کیند.



شاه آن دان کو زشاهی فارغست \* بی مه و خورشید نورش بازغست  
 ۱۴۷۰ مخزن آن دارد که مخزن ذات اوست \* هستی او دارد که با هستی عدوست  
 خواجه لقمان بظاهر خواجهوش \* در حقیقت بند لقمان خواجهاش  
 در جهان بازگونه زین بسبست \* در نظرشان گوهری کم از خسیست  
 هر بیابان را مفازه نام شد \* نام و رنگی عقلشان را دام شد  
 يك گره را خود معرف جامه است \* در قبا گویند کو از عامه است  
 ۱۴۷۵ يك گره را ظاهر سالوس زهد \* نور باید تا بود جاسوس زهد  
 نور باید پاک از تقلید و غول \* تا شناسد مرد را بی فعل و قول  
 در رود در قلب او از راه عقل \* نقد او بیند نباشد بند نقل  
 بندگان خاص علام الغیوب \* در جهان جان جواسیس القلوب  
 در درون دل در آید چون خیال \* پیش او مکشوف باشد سر حال  
 ۱۴۸۰ در تن گنجشک چه بود برگ و ساز \* که شود پوشیده آن بر عقل باز  
 آنک واقف گشت بر اسرار هو \* سر مخلوقات چه بود پیش او  
 آنک بر افلاک رفتارش بود \* بر زمین رفتن چه دشوارش بود  
 در کف داود گاهن گشت موم \* موم چه بود در کف او ای ظلوم  
 بود لقمان بندشکلی خواجه \* بندگی بر ظاهرش دیباجه  
 ۱۴۸۵ چون رود خواجه بجای ناشناس \* در غلام خویش پوشاند لباس  
 او بپوشد جامهای آن غلام \* مر غلام خویش را سازد امام  
 در پیش چون بندگان در ره شود \* تا نباید زو کسی آگه شود  
 گوید ای بند تو رو بر صدر شین \* من بگیرم کفش چون بند کهن

بند. (۱۴۷۱) AB om. the hamza of. کی با هستی D (۱۴۷۰)

از فعل L. در فعل D (۱۴۷۶). نام رنگی A (۱۴۷۳)

In D this and the next verse are transposed. چیست از برگ و ساز B Bul. (۱۴۸۰)

در ظاهرش B. شکل خواجه DL (۱۴۸۴)

تا نباشد D originally (۱۴۸۷). خواجه for میری L (۱۴۸۵)

نشین A. در صدر B Bul. AB. ای بند برو A (۱۴۸۸)



تو درشتی کن مرا دشنام ده \* مر مرا تو هیچ توقیری منه  
 ۱۴۹۰ ترکِ خدمتِ خدمتِ تو داشتم \* تا بغربتِ تخمِ حیلت کاشتم  
 خواجهگان این بندگیها کرده‌اند \* تا گمان آید کی ایشان بنده‌اند  
 چشم‌پر بودند و سیر از خواجگی \* کارهارا کرده‌اند آمادگی  
 این غلامان، هوا بر عکس آن \* خویشان بنموده خواجه عقل و جان  
 آید از خواجه ره افگندگی \* نآید از بنده بغیر بندگی  
 ۱۴۹۵ پس از آن عالم بدین عالم چنان \* تعیینها هست بر عکس این بدان  
 خواجه لقمان ازین حال، نهان \* بود واقف دیده بود از وی نشان  
 راز می دانست خوش می راند خر \* از برای مصلحت آن پراهر  
 مر ورا آزاد کرده از نخست \* لیک خشنودی لقمان را بچست  
 ز آنک لقمان را مراد این بود تا \* کس نداند سر آن شیر و فتی  
 ۱۵۰۰ چه عجب که سر زبده پنهان کنی \* این عجب که سر زخود پنهان کنی  
 کار پنهان کن تو از چشمان خود \* تا بود کارت سلیم از چشم بد  
 خویش را نسلیم کن بر دامِ مُزد \* و آنکه از خود بی زخود چیزی بدزد  
 میدهند افیون ببرد زخم‌مند \* تا که پیکان از تنش بیرون کنند  
 وقت مرگ از رنج او را می‌درند \* او بدان مشغول شد جان میبرند  
 ۱۵۰۵ چون بهر فکری که دل خواهی سپرد \* از تو چیزی در نهان خواهند برد  
 هرچه اندیشی و تحصیل کنی \* می در آید دزد از آن سو کابینی  
 پس بدان مشغول شو کان بهترست \* تا ز تو چیزی برد کان کهنترست

و. Bul. om. (۱۴۹۲) . توقیری A (۱۴۸۹)

بغیر از بندگی Bul. (۱۴۹۴) . میر عقل L. وین غلامان Bul. AL om. B (۱۴۹۳)

B om. (۱۴۹۶) . این بدان L (۱۴۹۵)

و خوش Bul. ABL (۱۴۹۷)

چه عجب گر سر ABL (۱۵۰۰) . شبرفتی L (۱۴۹۹)

بیرون کنند L. and so D. می دهد A (۱۵۰۲)

ای معنی B, and so B, which has معنی ای D Bul. (۱۵۰۶)



بارِ بازرگان چو در آب اوفتد \* دست اندر کاله بهتر زند  
چونک چیزی فوت خواهد شد در آب \* ترکِ کمتر گوی و بهتر را بیاب

ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان پیش امتحان کتدگان،

۱۰۱۰ هر طعامی گاوریدندی بوی \* کس سوی لقمان فرستادی زپی  
تا که لقمان دست سوی آن برد \* قاصدا تا خواجه پس خوردهش خورد  
سورِ او خوردی و شور انگبختی \* هر طعامی کآن نخوردی ربختی  
ور بخوردی بی دل و بی اشتها \* این بود پیوندی بی انها  
خربزه آورده بودند ارمغان \* گفت رو فرزند لقمان را بخوان  
چون بُرید و داد اورا یک بُرین \* همچو شکر خوردش و چون انگبین  
از خوشی که خورد داد اورا دُوم \* تا رسید آن کرجها تا هفدهم  
ماند کرجی گفت این را من خورم \* تا چه شیرین خربزه است این بنگرم

(۱۰۰۸) L has in the second hemistich: کشتی مالش بفرقاب اوفتد. After this verse

L adds: هرچه نازلتر بدریا افگند \* دست اندر کاله بهتر زند

(۱۰۰۹) Bul. گو for گوی. L گیر. After this verse L adds:

نقد ایمانرا بطاعت گوش دار \* تا زروی حق نگریدی شرمسار  
چونک نقدت را نگهداری کنی \* حرص و غفلت را برد دیو دنی  
خواجه لقمان چو لقمانرا شناخت \* بنده بود اورا و با او عشق باخت

Bul. adds:

از دل و جان نقد ایمانرا بدار \* تا نباشی روز محشر شرمسار  
چونکه نقدت بود محفوظ ورع \* نفس و شیطان از تو باشد بی طمع

Heading: L om. (۱۰۱۱) ABL Bul. پس خوردش. (۱۰۱۲) ABL Bul. کو نخوردی.

(۱۰۱۴) L has in the second hemistich: لیک غایب بود لقمان از میان. After this

verse Bul. adds:

چون بر آمد جای خود لقمان دوان \* کاردرا پس زد خواجه همان

L adds:

گفت خواجه با غلامی کای فلان \* زود رو فرزند لقمان را بخوان  
چونک لقمان آمد و پیشش نشست \* خواجه پس بگرفت سگینی بدست

برخها L. کرجها D (۱۰۱۶)



او چنین خوش میخورد کز ذوقِ او \* طبعها شد مشتوی و لقمه جو  
 چون بخورد از تلخیش آتش فروخت \* هم زبان کرد آبله هم حلق سوخت  
 ۱۰۲۰ ساعتی بی خود شد از تلخی آن \* بعد از آن گفتش که ای جان و جهان  
 نوش چون کردی تو چندین زهر را \* لطف چون انگاشتی این قهرا  
 این چه صبرست این صبوری از چه روست \* یا مگر پیش تو این جانت عدوست  
 چون نیآوردی بحیلت حجتی \* که مرا عذریست بس کن ساعتی  
 گفت من از دستِ نعمت بخش تو \* خورده‌ام چندان که از شرم دوتو  
 ۱۰۲۵ شرم آمد که یکی تلخ از گفت \* من نوشم اے تو صاحب معرفت  
 چون همه اجزای از انعام تو \* رسته‌اند و غرقِ دانه و دام تو  
 گر زیک تلخی کنم فریاد و داد \* خاکِ صد ره بر سر اجزای باد  
 لذتِ دستِ شکر بخش بداشت \* اندرین بطیخ تلخی گی گذاشت  
 از محبت تلخها شیرین شود \* از محبتِ سسها زرین شود  
 ۱۰۳۰ از محبتِ دردها صاف شود \* از محبتِ دردها شاف شود  
 از محبتِ مرده زنده می کنند \* از محبتِ شاه بنده می کنند

جان جهان Bul. ساعتی بیخوش Bul. (۱۰۲۰) شد مشتری D (۱۰۱۸)

In the (۱۰۲۵) از مرگم دوتو B (۱۰۲۴) این چه صبری Bul. AB (۱۰۲۲)

غرق و before D om. (۱۰۲۶) ناگهان دیدم کم زان واقفت second hemistich Bul. has

After this verse L adds: (۱۰۲۰) خاکِ خواری L (۱۰۲۷) غرقه دانه دام تو A

از محبت خارها گل می شود \* وز محبت سرکها مل می شود

After this verse L adds: (۱۰۲۱)

از محبت دار تخی می شود \* وز محبت بار بخی می شود  
 از محبت سجن گلشن می شود \* وز محبت خانه روشن می شود  
 از محبت خار سوسن می شود \* بی محبت موم آهن می شود  
 از محبت نار نوری می شود \* وز محبت دیو حوری می شود  
 از محبت سنگ روغن می شود \* بی محبت روضه گلخن می شود  
 از محبت حزن شادی می شود \* وز محبت غول هادی می شود  
 از محبت نیش نوشی می شود \* بی محبت شیر موشی می شود  
 از محبت سقم صحت می شود \* وز محبت فخر رحمت می شود



این محبت هر نتیجه دانش است \* گئی گزافه بر چنین تختی نشست  
 دانش ناقص کجا این عشق زاد \* عشق زاید ناقص اما بر جماد  
 بر جمادی رنگ مطلوبی چو دید \* از صفیری بانگ محبوبی شنید  
 ۱۰۲۵ دانش ناقص نداند فرق را \* لاجرم خورشید داند برق را  
 چونک ملعون خواند ناقص را رسول \* بود در تأویل نقصان عقول  
 زآنک ناقص تن بود مرحومِ رَحْم \* نیست بر مرحوم لایق لعن و زخم  
 نقص عقل است آنک بد رنجور است \* موجب لعنت سزای دور است  
 زآنک تکمیل خردها دور نیست \* لیک تکمیل بدن مقدور نیست  
 ۱۰۴۰ کفر و فرعونى هر گبر بعید \* جمله از نقصان عقل آمد پدید  
 بهر نقصان بدن آمد فرج \* در نبی که ما علی الاعلی حرج  
 برق آفل باشد و بس بی وفا \* آفل از باقی ندانی بی صفا  
 برق خندد بر که می خندد بگو \* بر کسی که دل نهد بر نور او  
 نورهای چرخ بپزید پی است \* آن چو لا شرقی ولا غربی گئی است  
 ۱۰۴۵ برق را چون یخطفُ الأَبصار دان \* نور باقی را همه آنصار دان  
 بر کف دریا فرس را راندن \* نامه در نور برقی خواندن  
 از حریصی عاقبت نادیدنست \* بر دل و بر عقل خود خندیدنست  
 عاقبت بین است عقل از خاصیت \* نفس باشد گو نبیند عاقبت  
 عقل کو مغلوب نفس او نفس شد \* مشتری مات زحل شد نحس شد  
 ۱۰۵۰ هم درین نحسی بگردان این نظر \* در کسی که کرد نحست در نگر  
 آن نظر که بنگرد این جز و مد \* او ز نحسی سوے سعدی نقب زد  
 زان همی گرداندت حالی بحال \* ضد بصد پیدا کنان در انتقال

که گرافه B (۱۰۲۲)

فرعونى AB. فرعونى که هر گبر D. کفر for کبر A (۱۰۴۰)

گبر عنید L. و هر گبر

نداند Bul. (۱۰۴۲)

برق می خندد چه Bul. (۱۰۴۲)

کسی کو Bul. میخندد بگو

آنکه لا شرقی Bul. (۱۰۴۴)

برفرا خود L Bul. (۱۰۴۵)

این جزر و مد L Bul. آن گواه از بنگرد L (۱۰۵۱)

ضد ضد A (۱۰۵۲)



تا که خوفت زاید از ذات الشّمال \* لذت ذات الّسمین برجی الرّجال  
 تا دو پر باشی که مرغ یک پره \* عاجز آمد از پریدن ای سره  
 ۱۰۰۰ یا رها کن تا نیایم در کلام \* یا بد دستور تا گویم تمام  
 ورنه این خواهی نه آن فرمان تراست \* کس چه داند مر ترا مقصد کجاست  
 جان ابرهیم باید تا بنور \* ببیند اندر نار فردوس و قُصور  
 پایه پایه بر رود بر ماه و خور \* تا نماند همچو حلقه بند در  
 چون خلیل از آسمان هفتمین \* بگذرد که لا اُحِبُّ الْاَافِلین  
 ۱۰۶۰ این جهان تن غلطانداز شد \* جز مر آنرا کو زشہوت باز شد

تمه حسد آن حشم بر آن غلام خاص سلطان،

قصه شاه و امیران و حسد \* بر غلام خاص و سلطان خرد  
 دور ماند از جرّ جرّار کلام \* باز باید گشت و کرد آنرا تمام  
 باغبان ملک با اقبال و بخت \* چون درختی را نداند از درخت  
 آن درختی را که تلخ و رد بود \* و آن درختی که یکش هفتصد بود  
 ۱۰۶۰ گی برابر دارد اندر تربیت \* چون ببیندشان بچشم عاقبت  
 کان درختان را نهایت چیست بر \* گرچه یکسانند این دم در نظر  
 شیخ کو بنظر بنور الله شد \* از نهایت وز نُحُست آگاه شد  
 چشم آخرین بیست از بهر حق \* چشم آخرین گشاد اندر سبق  
 آن حسودان بد درختان بوده اند \* تلخ گوهر شوربخشان بوده اند  
 ۱۰۷۰ از حسد جوشان و کف می رنجند \* در نهانی مکر می انگیزند

تا ترا L. داند که ترا A (۱۰۰۶) . پریدن یکسره L. عاجز آید. ABL Bul. (۱۰۰۴)

سلطان و before L om. (۱۰۶۱) . تا نماند بند حلقه در بدر L (۱۰۰۸)

هفتصد AD (۱۰۶۴) . و با اقبال A (۱۰۶۲)

آگاه شد Bul. الله شد Bul. (۱۰۶۷)

و. AB om. (۱۰۷۰) . چشم آلت بین L in the first hemistich and in the second آخرین B in the first hemistich (۱۰۶۸) .



تا غلام خاص را گردن زنند \* بیخِ او را از زمانه برگسند  
 چون شود فانی چو جانش شاه بود \* بیخِ او در عصمتِ الله بود  
 شاه از آن اسرار واقف آمد \* همچو بوبکر ربابی تن زده  
 در تماشای دل بدگوهران \* میزدی خُبک بر آن کوزه گران  
 ۱۰۷۵ مکر میسازند قوم حیلهمند \* تا که شه را در فقاعی در کنند  
 پادشاهی بس عظیمی بی کران \* در فقاعی گی بگنجد ای خران  
 از برای شاه دامی دوختند \* آخر این تدبیر ازو آموختند  
 نحس شاگردی که با استاد خویش \* همسری آغازد و آید بپیش  
 با کدام استاد استاد جهان \* پیش او یکسان هویدا و نهان  
 ۱۰۸۰ چشم او بِنَظَرِ نُبُورِ اَلله شده \* پردهای جهل را خارق بده  
 از دل سوراخ چون کهنه گلیم \* پرده بندد بپیش آن حکیم  
 پرده میخندد برو با صد دهان \* هر دهانی گشته اشکافی بر آن  
 گوید آن استاد مرشاگرد را \* ای کم از سگ نیست با من وفا  
 خود مرا اُستا مگیر آهن گسیل \* همچو خود شاگرد گیر و کوزدیل  
 ۱۰۸۵ نه از منت یاریست در جان و روان \* بی منت آبی نمی گردد روان  
 پس دل من کارگاه بخت نُست \* چه شکنی این کارگاه ای نادرست  
 گویی پنهان میزنم آتشزنه \* نه بقلب از قلب باشد روزنه  
 آخر از روزن ببیند فکر تو \* دل گواهی دهد از ذکر تو  
 گیر در رویت نمالد از کرم \* هرچه گویی خندد و گوید نعم  
 ۱۰۹۰ او نمیخندد زذوق مالشت \* او همیخندد بر آن اشکالشت

چارق به A (۱۰۸۰). همسری اندیشد L (۱۰۷۸). قوم Bul. (۱۰۷۵).  
 کارگاه بخش تست B (۱۰۸۶). کای کم از سگ A. گفت آن استاد Bul. (۱۰۸۲).  
 For گویی ( - ص ) cf. I ۲۹۰. گوبیش پنهان زم BDL Bul. (۱۰۸۷).  
 ذکر for قال L. زین ذکر AB Bul. گواهی میدهد Bul. فکر for حال L (۱۰۸۸).  
 زان برویت در نمالد L (۱۰۸۹).  
 اشکالشت A. اشکالشت D. مالش است D (۱۰۹۰).



پس خدای را خدای شد جزا \* کاسه زن کوزه بخور اینک سزا  
 گر بُدی با تو ورا خندۀ رضا \* صد هزاران گل شکفتی مرترا  
 چون دل او در رضا آرد عمل \* آفتابی دان که آبد در حمل  
 زو بخندد هر بهار و هر بهار \* درهر آمیزد شکوفه و سبزه زار  
 ۱۵۹۵ صد هزاران باب و قمرے نوا \* افگسند اندر جهان بی نوا  
 چونک برگِ روح خود زرد و سیاه \* بی بینی چون ندانی خشم شاه  
 آفتاب شاه در بُرجِ عتاب \* می کند رُوها سیه همچون کباب  
 آن عطارد را و رَفها جانِ ماست \* آن سپیدی و آن سیه میزانِ ماست  
 باز منشورے نویسد سرخ و سبز \* تا رهند ارواح از سودا و عجز  
 ۱۷۰۰ سرخ و سبز افتاد نَسخِ نو بهار \* چون خطِ قوس و قزح در اعتبار

عکس تعظیم پیغام سلیمان علیه السلام در دل بلقیس از صورت

حقیق هدده

رحمتِ صد تو بر آن بلقیس باد \* که خدایش عقلِ صدمرده بداد  
 هدده نامہ بی آورد و نشان \* از سلیمان چند حرفی با بیان  
 خواند او آن نکتهای با شمول \* با حقارت ننگرید اندر رسول  
 چشم هدده دید و جان عنقاش دید \* جس چو کفی دید و دل در یاش دید

م. بهار و م. بهار. AL Bul. (۱۵۹۴) بس خدای L (۱۵۹۱)

(۱۵۹۵) After this verse L adds:

چون ندانی تو خزانه از بهار \* چون بدانی رمز خند در بهار

(۱۵۹۷) A. سیاه. L. همچون کتاب

(۱۷۰۰) L Bul. میزانهاست D. آن سفید و آن سیه Bul. (۱۵۹۸)

Heading: Bul. om. پیغام. After the Heading Bul. adds:

شد برین معنا بیک قصه بیان \* حصه یاب قصه باش ای نکه دان

(۱۷۰۲) AB om.

چون کف corr. to چو کف L. جو کف D. جسم هدده دید BL (۱۷۰۴)



۱۷۰۵ عقل با حس زین طِلْسَمَاتِ دو رنگ \* چون محمّد با ابو جهلان بچنگ  
 کافران دیدند احمد را بشر \* چون ندیدند از وی انشقَّ الْقَمَر  
 خاك زن در دیده حَسْ بَیْنِ حویش \* دیده حس دشمن عقلت و کبیش  
 دیده حس را خدا اعماش خواند \* بتپرستش گفت و ضدّ ماش خواند  
 زَانِك او کف دید و دربارا ندید \* زَانِك حالی دید و فردارا ندید  
 ۱۷۱۰ خواجه فردا و حالی پیش او \* او نمی بیند زگنجی بک نسو  
 ذرّه زان آفتاب آرد پیام \* آفتاب آن ذره را گردد غلام  
 قطره کز بحر وحدت شد سفیر \* هفت بحر آن قطره را باشد اسیر  
 گر کفِ خاکی شود چالاکِ او \* پیش خاکش سر نهد افلاکِ او  
 خاكِ آدم چونك شد چالاکِ حق \* پیش خاکش سر نهاد اَمَلَاكِ حق  
 ۱۷۱۵ السَّهَاءُ انشَقَّتْ آخر از چه بود \* از یکی چشمی که خاکی گشود  
 خاك از دُرْدے نشیند زیر آب \* خاك بین کز عرش بگذشت از شتاب  
 آن لطافت پس بدان کز آب نیست \* جز عطای مُبدعِ وهّاب نیست  
 گر کند سُفلی هوا و نار را \* ور زگل او بگذراند خار را  
 حاکمست و یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ \* او زعین درد انگیزد دوا  
 ۱۷۲۰ گر هوا و نار را سفلی کند \* تیرگی و دُرْدے و ثِقَلی کند  
 ور زمین و آب را عَلْوی کند \* راه گردون را بیامطوی کند  
 پس یقین شد که نُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ \* خاکی را گفت پرها بر گشا  
 آتشی را گفت رو ابلیس شو \* زیر هفتم خاك با تلبیس شو  
 آدمِ خاکی برو تو بر سها \* ای بلیس آتشی رو تا تری

(۱۷۰۵) L . طلسم هفت رنگ.

(۱۷۰۸) D . اعما بخواند.

(۱۷۱۰) ABL Bul. جز نسو.

(۱۷۱۴) DL . سر نهد.

(۱۷۱۵) L . خاکی بر گشود.

(۱۷۱۶) A . از عرش.

(۱۷۱۹) L Bul. A . حاکمست او.

(۱۷۲۰) D om. In L verses ۱۷۲۰ and ۱۷۲۱ are transposed.

(۱۷۲۱) D om.

(۱۷۲۴) L . تو بر سها.



۱۶۲۵ چار طبع و علتِ اُولی نیسم \* در نصرف دایما من باقیم  
 کارِ من بی علتست و مستقیم \* هست تقدیرم نه علت ای سفیم  
 عادتِ خود را بگردانم بوقت \* این غبار از پیش بنشانم بوقت  
 بجزرا گویم که هین پُر نار شو \* گویم آتش را که رو گلزار شو  
 کوهر را گویم سُبک شو همچو پشم \* چرخ را گویم فرو در پیش چشم  
 ۱۶۲۰ گویم ای خورشید مقرون شو به ماه \* هر دورا سازم چو دو ابر سیاه  
 چشمه خورشید را سازم خشک \* چشمه خون را بفن سازم مُشک  
 آفتاب و مه چو دو گاو سیاه \* بوغ بر گردن ببنددشان اله

انکار فلسفی بر قراءتِ اِن اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا،

مُقرَّبی می خواند از روی کتاب \* ماؤُكُمْ غَوْرًا ز چشمه بندم آب  
 آبرا در غورها پنهان کنم \* چشمه‌ها را خشک و خشکستان کنم  
 ۱۶۲۵ آبرا در چشمه کی آرد دگر \* جز من بی مثل با فضل و خطر  
 فلسفی منطقی مستهان \* می گذشت از سوی مکتب آن زمان  
 چونک بشنید آیت او از ناپسند \* گفت آریم آبرا ما با گلند  
 ما بزخم بیل و نیزی تبر \* آبرا آریم امر پستی زبر  
 شب بخت و دید او بک شیرمرد \* زد طبا نچه هر دو چشمش کور کرد  
 ۱۶۴۰ گفت زین دو چشمه چشم ای شفی \* با تبر نوری بر آرا صادقی  
 روز بر جست و دو چشم کور دید \* نورِ فایض از دو چشمش ناپدید  
 گر بنالیدی و مستغفر شدی \* نورِ رفته از گرم ظاهر شدی  
 لیک استغفار هر در دست نیست \* ذوقِ توبه نُقلِ هر سرمست نیست

که رو for برو Bul. (۱۶۲۸) . نگردانم B (۱۶۲۷) . نی علت A (۱۶۲۶)

فرو شو L (۱۶۲۹) . In L the hemistichs are transposed. (۱۶۴۰)

که آرد دگر BL (۱۶۴۵) . زین دو چشم تبره L (۱۶۴۰)

دو گوهر کور L . دو چشمش کور Bul. (۱۶۴۱)

نقل توبه رزق هر سرمست L (۱۶۴۲)



زشتی اعمال و شومی جُعود . راه توبه بر دل او بسته بود  
 ۱۷۴۵ دل بسختی همچو روی سنگ گشت . چون شکافد توبه آنرا بهر گشت  
 چون شعیبی کو که تا او از دعا . بهر کشتن خاک سازد کوهرا  
 از نیاز و اعتقاد آن خلیل . گشت ممکن امرِ صعب و مستحیل  
 یا بدریوزه مُتَوَقِّس از رسول . سنگ لاهی مزرعی شد با اُصول  
 همچنین بر عکس آن انکارِ مرد . مسر کند زررا و صلحی را نبرد  
 ۱۷۵۰ گهرُباکے مسخ آمد این دعا . خاکِ قابل را کند سنگ و حصا  
 هر دلی را سجد هم دستور نیست . مزدِ رحمت قسم هر مزدور نیست  
 هین پشت آن مکن جرم و گناه . که کنم توبه در آیم در پناه  
 میباید تاب و آبی توبه را . شرط شد برق و سحابی توبه را  
 آتش و آبی ببايد میوه را . واجب آید ابر و برق این شیوه را  
 ۱۷۵۵ تا نباشد برقِ دل و ابر دو چشم . گی نشیند آتش تهدید و خشم  
 گی بروید سبزه ذوق وصال . گی بچو شد چشمها ز آب زلال  
 گی گلستان راز گوید با چمن . گی بنفشه عهد بندد با سمن  
 گی چناری کف گشاید در دعا . گی درختی سر فشاند در هوا  
 گی شکوفه آسنین پُر نثار . بر فشاندن گیرد ایام بهار  
 ۱۷۶۰ گی فروزد لاله را رخ همچو خون . گی گل از کیسه بر آرد زر برون  
 گی بیاید بلبل و گل بو کند . گی چو طالب فاخته کو کو کند  
 گی بگوید لکلک آن لک لک بجان . لک چه باشد مُلک نُست ای مستعان

(۱۷۴۴) In BDL the order of the following verses is ۱۷۴۷, ۱۷۴۹, ۱۷۴۵, ۱۷۴۶,

۱۷۴۸. (۱۷۴۵) A روی و سنگ . (۱۷۴۶) B بهر کشتش .

(۱۷۴۸) A بدریوزه . In A vv. ۱۷۴۷ and ۱۷۴۸ are transposed.

(۱۷۵۰) AL این دعا . (۱۷۵۱) A om. (۱۷۵۲) A om. Bul. بر آیم .

(۱۷۵۲) D ابر و سحابی . (۱۷۵۴) A Bul. شرط باشد ابر و برق . B واجب آمد .

(۱۷۵۵) L تا نشد برق . Bul. om. و before A . آتش و تهدید .

(۱۷۵۶) A سبزه و ذوق . (۱۷۵۷) A در چمن . (۱۷۶۲) BL Bul. لک لک آن لکلک .



گی نماید خاك اسرارِ ضمیر \* گئی شود چون آسمان بستان مُنیر  
 امر کجا آورده اند آن حلّها \* مِنْ كَرِيمٍ مِنْ رَحِيمٍ کُلّها  
 ۱۷۶۵ آن لطافتها نشانِ شاهدیست \* آن نشانِ پایِ مردِ عابدیست  
 آن شود شاد از نشانِ کو دید شاه \* چون ندید او را نباشد انتباه  
 روحِ آنکس کو بهنگامِ اَلْسَت \* دید ربّ خویش و شد بی خویش و مست  
 او شناسد بویِ نَب کو می بخورد \* چون نخورد او می نداند بویِ کرد  
 زَانِك حِكْمَتِ هَمچو نَافَه ضَالّه است \* هَمچو دَلَالَه شَهان را دَالّه است  
 ۱۷۷۰ تو بینی خواب در يك خوشلقا \* کو دهد وعده و نشانی مر ترا  
 که مراد تو شود اينك نشان \* که پیش آید ترا فردا فلان  
 يك نشانی آنك او باشد سوار \* يك نشانی که ترا گیرد کنار  
 يك نشانی که بخندد پیش تو \* يك نشان کی دست بندد پیش تو  
 يك نشانی آنك این خواب از هوس \* چون شود فردا نگویی پیش کس  
 ۱۷۷۵ زَان نشان با والدِ يَحْيَى بگفت \* کی نیایی تا سه روز اصلا بگفت  
 تا سه شب خامش کن از نيك و بَدَت \* این نشان باشد که بچی آیدت  
 دَم مزن سه روز اندر گفت و گو \* کین سکونست آیتِ مَفصُودِ نو  
 هین میآور این نشان را تو بگفت \* وین سخن را دار اندر دل نهفت  
 این نشانها گویدش همچون شکر \* این چه باشد صد نشانی دگر  
 ۱۷۸۰ این نشان آن بود کَانَ مُلْك و جاه \* که همی جویی بیایی از اله  
 آنك می گری بشبهای دراز \* و آنك میسوزی سحرگه در نیاز  
 آنك بی آن روز نو تاريك شد \* همچو دُوکی گردنت باريك شد  
 و آنچه دادی هرچه داری در زکات \* چون زکاتِ پاك بازان رختهاست

و AB om. شد و (۱۷۶۷) L Bul. om. . کلّها for زانها A (۱۷۶۶)

وعدۀ نشانی (۱۷۷۰) ABL Bul. چه داند (۱۷۶۸) ABL Bul. . مست before

وینك Bul. و اینك B . اینك for ينك A (۱۷۷۱)

سکونست D (۱۷۷۷) . زان نشان که هم زکریارا بگفت B (۱۷۷۵)

آنك بی او A . و آنکه Bul. (۱۷۸۲) . این نشانیرا بگفت L Bul. (۱۷۷۸)



رختها دادی و خواب و رنگِ رو \* سرفدا کردی و گشتی همچو مو  
 ۱۶۸۰ چند در آتش نشستی همچو عود \* چند پیش تیغ رفتی همچو خود  
 زین چنین بیچارگیها صد هزار \* خوی عشاقست و ناید در شمار  
 چونك شب این خواب دیدی روز شد \* از امیدش روز تو پیروز شد  
 چشم گردان کرده بر چپ و راست \* کان نشان و آن علامتها کجاست  
 بر مثال برگ می لرزی که وای \* گر رود روز و نشان ناید بجای  
 ۱۶۹۰ می دوی در کوی و بازار و سرا \* چون کسی کو گم کند گوساله را  
 خواجه خیرست این دوادو چیست \* گم شد اینجا که داری کیستت  
 گویش خیرست لیکن خیر من \* کس نشاید که بداند غیر من  
 گر بگویم نك نشانم فوت شد \* چون نشان شد فوت وقت موت شد  
 بنگری در روی هر مردی سوار \* گویدت منگر مرا دیوانه وار  
 ۱۶۹۵ گویش من صاحبی گم کرده ام \* رو بچست و جوی او آورده ام  
 دولت پاینده با اے سوار \* رحم کن بر عاشقان معذور دار  
 چون طلب کردی بجد آمد نظر \* جد خطا نکند چنین آمد خبر  
 ناگهان آمد سوارے نیکبخت \* پس گرفت اندر کنارت سخت سخت  
 تو شدی بی هوش و افتادی بطاق \* بی خبر گفت اینت سالوس و نفاق  
 ۱۷۰۰ او چه می بیند درو این شور چیست \* او نداند کان نشان وصلی کیست  
 این نشان در حق او باشد که دید \* آن دگررا گی نشان آید پدید  
 هر زمان کز وی نشانی می رسید \* شخص را جانی بجانی می رسید  
 ماهی بیچاره را پیش آمد آب \* این نشانها نلک آیات الکتاب

(۱۶۸۰) Bul. رفتی for گشتی. (۱۶۸۷) A om. و. After this verse L adds:

چونك اندر خواب دیدی حالها \* آنک بودی آرزویش سالها

(۱۶۸۸) L نشان و علامتها. (۱۶۹۱) L چه داری.

(۱۶۹۲) Bul. يك نشانی L. يك نشانم. (۱۶۹۴) BL Bul. مرد سوار.

(۱۶۹۸) A سوار. (۱۶۹۹) A om. و before افتادی.

(۱۷۰۲) Bul. هر زمان از وی. L Bul. bis میرسد.



پس نشانیها که اندر انبیاست \* خاص آن جانرا بود کو آشناست  
 ۱۷۰۰ این سخن ناقص بماند و بی قرار \* دل ندارم بی دلمر معذور دارم  
 ذرّهارا کی تواند کس شمرد \* خاصه آنکو عشق عقل او ببرد  
 می شمارم برگه های باغ را \* می شمارم بانگ کبک و زاغ را  
 در شمار اندر نیاید لیک من \* می شمارم بهر رشد منحن  
 نحس کیوان یا که سعد مشتری \* ناید اندر حصر گرچه بشمیری  
 ۱۷۱۰ لیک هم بعضی ازین هر دو اثر \* شرح باید کرد یعنی نفع و ضرر  
 تا شود معلوم آثار قضا \* شبهه مرا اهل سعد و نحس را  
 طالع آنکس که باشد مشتری \* شاد گردد از نشاط و سروری  
 و آنکرا طالع زحل از هر شرور \* احتیاطش لازم آید در امور  
 گر بگویم آن زحل استاره را \* ز آتش سوزد مر آن بیچاره را  
 ۱۷۱۵ اذ کُروا لله شاه ما دستور داد \* اندر آتش دید مارا نور داد  
 گفت اگرچه پاکر از ذکر شما \* نیست لایق مرا تصویرها  
 لیک هرگز مست تصویر و خیال \* در نیابد ذات مارا بی مثال  
 ذکر جسمانه خیال ناقص است \* وصف شاهانه از آنها خالص است  
 شاه را گوید کسی جولاه نیست \* این چه مدحست این مگر آگاه نیست

### انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شوپان،

۱۷۲۰ دید موسی يك شبانی را براه \* کو هی گفت اے گزیننده اله

AB Bul. ذرّهای ریگ را نتوان شمرد (۱۷۰۶) Bul. بماند بی قرار A (۱۷۰۵)

دل ببرد and so L, which has عشق از وی عقل برد (۱۷۰۸) A رشدی

آنکرا B (۱۷۱۲) A اگرچه (۱۷۰۹)

Bul. (۱۷۱۶) ز آتشی L AD om. (۱۷۱۴) گرچه

Heading: ABL Bul. شبان

and so A ای خدا و ای اله B. کریند (sic) L. گزیننده D. کریند (sic) A (۱۷۲۰)

ای کریم و ای اله Bul. in marg.



نو کجایی تا شومر من چاکرت \* چارقت دوزم کنم شانه سرت  
 جامهات شویم شپشهات کشم \* شیر بیشتر آورم ای محنشم  
 دستکت بوسم بمالم پایکت \* وقت خواب آید برویم جایکت  
 ای فدای تو همه بزهای من \* ای بیادت همی و همیهای من  
 ۱۷۲۵ این نمط بیهوده می گفت آن شبان \* گفت موسی با کیست این ای فلان  
 گفت با آنکس که مارا آفرید \* این زمین و چرخ ازو آمد پدید  
 گفت موسی های بس مدبر شدی \* خود مسلمان ناشد کافر شدی  
 این چه ژاژست و چه کفرست و فشار \* پنبه اندر دهان خود فشار  
 گند کفر تو جهان را گند کرد \* کفر تو دیبای دین را ژند کرد  
 ۱۷۲۶ چارق و پانابه لایق مر تراست \* آفتابی را چنینهاگی رواست  
 گر نبندی زین سخن تو خلق را \* آتشی آید بسوزد خلق را  
 آتشی گر نآمدست این دود چیست \* جان سیه گشته روان مردود چیست  
 گر همی دانی که یزدان داورست \* ژاژ و گستاخی ترا چون باورست  
 دوستی بی خرد خود دشمنیست \* حق تعالی زین چنین خدمت غنیست  
 ۱۷۲۷ با که می گویی تو این با عم و خال \* جسم و حاجت در صفات ذوالجلال  
 شیر او نوشد که در نشو و نهاست \* چارق او پوشد که او محتاج پاست  
 ور برای بندش است این گفت و گو \* آنک حق گفت او منست و من خود او  
 آنک گفت ای مریضت لم تعد \* من شدم رنجور او تنها نشد

(۱۷۲۲) L Bul. شپشهات.

(۱۷۲۷) Bul. های خیره سر شدی، and so L, which has تو هی for های، and B in marg.

(۱۷۲۸) BL Bul. این چه کفرست.

(۱۷۲۹) A کار کفر تو جهانرا بند کرد.

(۱۷۲۰) In B هرزه (?) is written above پانابه. (۱۷۲۴) D om. و.

(۱۷۲۵) A جسم و جان کو در صفات L. چشم و حاجت D. با کی می گویی.

(۱۷۲۶) L Bul. بند است.

(۱۷۲۷) D و من چو او L. این گفت تو AB Bul. وز برای D.



آنک بی یَسْمَعِ وَبِی یُبْصِرِ شدست \* در حق آن بند این هم بیهْدست  
 بی ادب گفتن سخن با خاصِ حق \* دل بمیراند سیه دارد و رَق  
 گر تو مردی را بخوانی فاطمه \* گرچه يك جنسند مرد و زن همه  
 قصدِ خون تو کند تا ممکن است \* گرچه خوش خو و حلیم و ساکن است  
 فاطمه مدحست در حق زنان \* مرد را گویی بود زخمِ سنان  
 دست و پا در حق ما استایش است \* در حق پاکی حق آرایش است  
 لَمْ یَلِدْ لَمْ یُولَدْ اورا لایق است \* والد و مولود را او خالق است  
 هرچه جسم آمد ولادت وصفِ اوست \* هرچه مولودست او زین سوی جوست  
 زآنک از گون و فسادست و مهین \* حادث است و مُحَدَّثی خواهد بقین  
 گفت ای موسی دهانم دوختی \* وز پشیمانی تو جانم سوختی  
 جامه را بدرید و آهی کرد و تفت \* سر نهاد اندر بیابان و برفت

عتاب کردن حقّ تعالی موسی را علیه السلام از بهر شبان،

وحي آمد سوی موسی از خدا \* بند ما را زما کردی جدا  
 تو برای وصل کردن آمدی \* یا خود از بهر بریدن آمدی  
 تا توانی پا منه اندر فراق \* أَبْغَضُ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الطَّلَاق  
 هر کسی را سیرنی بنهادهم \* هر کسی را اصطلاحی داده‌ام  
 در حق او مدح و در حق تو ذم \* در حق او شهد و در حق تو سَم

فاطمه مردست L (۱۷۴۲) . بیهْدست A Bul. . بی بصر و بی یسمع A (۱۷۲۹)

(۱۷۴۵) In A this and the following verse are transposed.

بیابانی و رفت AB Bul. . کرد تفت BL Bul. (۱۷۴۹)

Heading: AB Bul. حق تعالی با موسی.

قطع for فصل and so BL Bul., which have فصل for قطع A (۱۷۵۱)

After this verse L adds: (۱۷۵۴)

در حق او نور و در حق تو نار \* در حق او ورد و در حق تو خار

در حق او نیک و در حق تو بد \* در حق او قرب و در حق تو ورد



۱۷۰۰ ما بری از پاک و ناپاکی همه \* از گرانجانی و چالاکی همه  
 من نکردم امر تا سودی کنم \* بلك تا بر بندگان جودی کنم  
 هندوان را اصطلاح دهند مدح \* سندیان را اصطلاح سندن مدح  
 من نکردم پاک از تسیحشان \* پاک هم ایشان شوند و درفشان  
 ما زبان را ننگریم و قال را \* ما درون را بنگریم و حال را  
 ۱۷۱۰ ناظر قلبیم اگر خاشع بود \* گرچه گفت لفظ ناخاضع رود  
 زانک دل جوهر بود گفتن عرض \* پس طفیل آمد عرض جوهر عرض  
 چند ازین الفاظ و اضممار و مجاز \* سوز خواهم سوز با آن سوز ساز  
 آتشی از عشق در جان بر فروز \* سر بسر فکر و عبارت را بسوز  
 موسیا آداب دانان دیگرند \* سوخته جان و روانان دیگرند  
 ۱۷۱۵ عاشقانرا هر نفس سوزید نیست \* بر دم ویران خراج و عشر نیست  
 گر خطا گوید ورا خاطی مگو \* ور بود پُر خون شهیدان را مشو  
 خون شهیدان را زاب اولیترست \* این خطا از صد صواب اولیترست  
 در درون کعبه رسم قبله نیست \* چه غم ار غواص را پاچله نیست  
 تو زسرستان فلاوزه مجو \* جامه چاکان را چه فرمایی رفو  
 ۱۷۲۰ ملت عشق از همه دینها جداست \* عاشقان را ملت و مذهب خداست  
 لعل را گر مهر نبود پاک نیست \* عشق در دریای غم غمناک نیست

بر مفسان جودی L (۱۷۰۶) . چالاکی for ناپاکی D (۱۷۰۰)

درون را for روان را L. AB Bul. (۱۷۰۹) Suppl. in marg. L. هندیانرا L (۱۷۰۷)

ناخاضع بود A Bul. (۱۷۱۰)

D in the second hemistich for جوهر, corr. in marg. (۱۷۱۱)

بان سوز D. اضممار مجاز L (۱۷۱۲)

احتیاط and so L, which has احتیاطی عشر نیست D (۱۷۱۵)

L Bul. گر بود AB (۱۷۱۶)

از همه دنیا A (۱۷۱۰) . ثواب L (۱۷۱۷)

BDL مهر, as in text. (۱۷۱۱)



وحی آمدن موسی را علیه السلام در عذر آن شبان،

بعد از آن در سر موسی حق نهفت \* رازهایی کآن نی آید بگفت  
 بر دل موسی سخنها ریختند \* دیدن و گفتن بهم آمیختند  
 چند بیخود گشت و چند آمد بخود \* چند پربید از ازل سوے ابد  
 ۱۷۷۵ بعد ازین گر شرح گویم ابله‌بست \* زآنک شرح این ورای آگه‌بست  
 ور بگویم عقلهارا برگند \* ور نویسم بس قلمها بشکند  
 چونک موسی ابن عتاب از حق شنید \* در بیابان در پی چوبان دوید  
 بر نشان پای آن سرگشته راند \* گرد از پرّه بیابان بر فشاند  
 گام پای مردم شورید خود \* هر زگام دیگران پیدا بود  
 ۱۷۸۰ یک قدم چون رخ زبالا تا نشیب \* یک قدم چون پیل رفته بر وریب  
 گاه چون موجی بر افرازان علم \* گاه چون ماهی روانه بر شکر  
 گاه بر خاکی نبشته حال خود \* همچو رمالی که رملی بر زند  
 عاقبت در یافت اورا و بدید \* گفت مزده‌ده که دستورے رسید  
 هیچ آدابی و نرنیبی مجو \* هرچه میخواهد دل تنگت بگو  
 ۱۷۸۵ کفر تو دینست و دینت نور جان \* اینی وز تو جهانی در امان  
 اے معاف بنعل الله ما یشا \* بی محابا رو زبان را برگشا  
 گفت ای موسی از آن بگذشتم \* من کنون در خون دل آغشتم  
 من زسدره منتهی بگذشتم \* صد هزاران ساله زان سو رفتم  
 نازیانه بر زده اسبم بگشت \* گنبدی کرد و زگردون بر گذشت

L. رازها میگفت and so Bul., which has رازهایی گفت کآن مآید AB (۱۷۷۲)  
 After this verse L adds: بعد از آن B (۱۷۷۵). رازهایی گفت کآن با کس نگفت

ور نگویم شرحهائی معتبر \* تا قیامت باشد آن بس مختصر

هم زبای دیگران D (۱۷۷۹). پر بیابان AL (۱۷۷۸)

ای معافی Bul. (۱۷۸۶). نوشته L Bul. (۱۷۸۲). بر افرازد L (۱۷۸۱)

رفتم for گشتم L. L. and so L. سال از آن سو B (۱۷۸۸)



۱۷۹۰ مَحْرَمِ نَاسُوتِ مَا لَاهُوتِ بَاد \* آفرین بر دست و بر بازوت باد  
 حالِ من اکنون برون از گفتنست \* این چه میگویم نه احوالِ منست  
 نقش می بینی که در آینه ایست \* نقشِ نُست آن نقشِ آن آینه نیست  
 دم که مردِ نایی اندر نای کرد \* در خورِ نایست نه در خوردِ مرد  
 هان و هان گر حمد گویی گر سپاس \* همچو نافر جامِ آن چوبان شناس  
 ۱۷۹۵ حمدِ تو نسبت بدان گر بهترست \* لیکِ آن نسبت بحق هم ابترست  
 چند گویی چون غطا بر داشتند \* کین نبودست آنک می پنداشتند  
 این قبولِ ذکرِ تو از رحمتست \* چون نمازِ مستحاضه رخصتست  
 با نمازِ او بیالودست خون \* ذکرِ تو آلوده نشیبه و چون  
 خون پلیدست و بآبی می رود \* لیکِ باطن را نجاستها بود  
 ۱۸۰۰ کَانَ بَغِیْرِ آبِ لَطْفِ کَرْدِگَار \* کم نگردد از درونِ مردِ کار  
 در سجودت کاش رُو گردانی \* معنی سُبْحَانَ رَبِّی دانی  
 کای سجودم چون وجودم ناسزا \* مر بدی را تو نکویی ده جزا  
 این زمین از حلمِ حق دارد اثر \* تا نجاست بُرد و گلها داد بر  
 تا بپوشد او پلیدیهای ما \* در عوض بر رُوید از وی غنچهها  
 ۱۸۰۵ پس چو کافر دید کو در داد و جود \* کمتر و بی مایه تر از خاک بود  
 از وجودِ او گل و میوه نرُست \* جز فسادِ جمله پاکیها نَجُست  
 گفت واپس رفته ام من در ذهاب \* حسرتا یا لَیْسَتَنِ کُنْتُ تُرَاب  
 کاش از خاکی سفر نگزیدی \* همچو خاکی دانه می چیدی

(۱۷۹۱) Bul. حال ما. AL. جان من L Bul. آنچه میگویم.

(۱۷۹۲) Bul. نقش در آینه L. نقش از آن آینه نیست.

(۱۷۹۳) A در خورد. (۱۷۹۴) D حمد گویم. (۱۷۹۷) A قبول و ذکر.

(۱۷۹۸) Bul. در نماز او. A بیالودست.

(۱۷۹۹) In the second hemistich A has این پلیدی جهل فایم می بود, corr. in marg.

(۱۸۰۲) A در جزا. D originally در. کَانَ سجودم.

(۱۸۰۳) B حکم حق. (۱۸۰۵) L کو اندر وجود. (۱۸۰۷) BD حسرتا.



چون سفر کردم مرا راه آزمود \* زین سفر کردن ره آوردم چه بود  
 ۱۸۱۰ زان همه میلش سوی خاکست کو \* در سفر سودی نبیند پیش رو  
 روی واپس کردنش آن حرص و آز \* روی در ره کردنش صدق و نیاز  
 هر گیارا کش بود میل عُلَا \* در مزید دست و حیات و در نها  
 چونک گردانید سر سوی زمین \* در کمی و خشکی و نقص و غین  
 میلِ روحت چون سوی بالا بود \* در نزیاید مَرَجَعَت آنجا بود  
 ۱۸۱۵ ورنگونساری سَرَت سوے زمین \* آفلی حق لا یُحِبُّ الْآفَلین

پرسیدن موسی علیه السلام از حقّ تعالی سرّ غلبه ظالمان،

گفت موسی اے کریم کارساز \* ای یسکدم ذکرِ نو عمر دران  
 نقشِ گزَمَتر دیدم اندر آب و گل \* چون ملایک اعتراضی کرد دل  
 که چه مقصودست نقشی ساختن \* و اندرو تخمِ فساد انداختن  
 آتشِ ظلم و فساد افروختن \* مسجد و سجدکنان را سوختن  
 ۱۸۲۰ مایه خونابه و زردآبه را \* جوش دادن از برای لابه را  
 من یقین دانم که عینِ حکمتست \* لیک مقصودم عیان و روینست  
 آن یقین میگویدم خاموش کن \* حرصِ رویت گویدم نه جوش کن  
 مر ملایک را نمودی سرّ خویش \* کین چنین نوشی هی ارزد بنیش  
 عرضه کردی نورِ آدم را عیان \* بر ملایک گشت مشکلهای بیان  
 ۱۸۲۵ حشرِ تو گوید که سرّ مرگ چیست \* میوها گویند سرّ برگ چیست

(۱۸۰۹) D خاک آزمود. (۱۸۱۱) A صدق نیاز. After this verse Bul. adds:

گر بگردد طالب بالا گیاه \* سرفرازی باشد آنرا رسم راه

(۱۸۱۵) L لا احبّ A. آفلی ولا احبّ L

Heading: Bul. سرّ حکمت غلبه ظالمانرا.

(۱۸۱۶) ABL Bul. ای که یکدم. (۱۸۱۸) AL Bul. گرچه مقصودست.

(۱۸۱۹) A مسجدکنانرا. (۱۸۲۱) D کی عین L om.

(۱۸۲۴) L کرد مشکلهای. (۱۸۲۵) L گویند for گوید که.



سرّ خون و نطفه حُسن آدمیست \* سابق هر بیشی آخر کمیست  
 لوح را اوّل بشوید بی وقوف \* آنکھی بر وی نویسد او حروف  
 خون کند دل را و اشکِ مُسْتَهان \* بر نویسد بر وی اسرار آنکهان  
 وقتِ شُستن لوح را باید شناخت \* که مر آن را دفتری خواهند ساخت  
 ۱۸۲۰ چون اساس خانه می افکنند \* اوّلین بنیاد را بر می کنند  
 گل بر آرند اوّل از قعر زمین \* تا باخر بر کشی ماء معین  
 از حجامت کودکان گریند زار \* که نمی دانند ایشان سرّ کار  
 مرد خود زر میدهد حجام را \* می نوازند نیش خون آشام را  
 می دود حمّال زه بار گران \* می رباید بار را امر دیگران  
 ۱۸۲۵ جنگِ حمّالان برامه بار بین \* این چنین است اجتهاد کار بین  
 چون گرانیها اساس راحنست \* تلخها هر پیشواے نعمتست  
 حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِمَكْرُوهَاتِنَا \* حُفَّتِ النَّيِّرَانُ مِنْ شَهْوَاتِنَا  
 تخم مایه آشت شاخ ترست \* سوخته آتش قرین گوثرست  
 هرک در زندان قرین محنتیست \* آن جزای لقمه و شهوتیست  
 ۱۸۴۰ هرکه در قصری قرین دولتیست \* آن جزای کارزار و محنتیست  
 هرکه را دیدی بزّر و سیم فرد \* دان که اندر کسب کردن صبر کرد  
 بی سبب بیند چو دیده شد گذار \* تو که در حسی سبب را گوش دار  
 آنک بیرون از طبایع جان اوست \* مَنْصِبِ خَرَقِ سَبِيهَا أَنْ اوست  
 بی سبب بیند نه از آب و گیا \* چشم چشمه معجزات انبیا  
 ۱۸۴۵ این سبب همچون طیب است و علیل \* این سبب همچون چراغست و فیل

(۱۸۲۶) D هریشه A. اوّل کمیست A, with آخر written above.

(۱۸۲۸) L دلرا ز اشک. (۱۸۲۴) L در for زی.

(۱۸۲۶) B راحنیست B. نعمتیست DL (۱۸۲۹) and محنتیست.

(۱۸۴۰) D دولتیست and محنتیست.

(۱۸۴۲) Bul. دیدش. In D this and the following verse are transposed.

(۱۸۴۲) L زان اوست.



شب چراغ ترا فتیل نو بتاب \* پاک دان زینها چراغ آفتاب  
 رو نو گهگی ساز بهر سفق خان \* سفق گردون را ز کهگل پاک دان  
 اه که چون دلدار ما غم سوز شد \* خلوت شب در گذشت و روز شد  
 جز بشب جلوه نباشد ما را \* جز بدر دل مجو دلخواه را  
 ۱۸۵۰ ترک عیسی کرده خر پرورده \* لاجرم چون خر برون پرده  
 طالع عیسیست علم و معرفت \* طالع خر نیست ای نو خر صفت  
 ناله خر بشنوی رحم آیدت \* پس ندانی خر خری فرمایدت  
 رحم بر عیسی کن و بر خر مکن \* طبع را بر عقل خود سرور مکن  
 طبع را هل تا بگرید زار زار \* نو ازو بستان و وام جان گزار  
 ۱۸۵۵ سالها خربند بودی بس بود \* زانک خربند زخر واپس بود  
 ز آخر و هن مرادش نفس نوست \* کو باخر باید و عقلت نخست  
 هم مزاج خر شدست این عقل پست \* فکرش این که چون علف آرد بدست  
 آن خر عیسی مزاج دل گرفت \* در مقام عاقلان منزل گرفت  
 زانک غالب عقل بود و خر ضعیف \* از سوار زفت گردد خر نبیف  
 ۱۸۶۰ وز ضعیفی عقل نو ای خربها \* این خر پزمرده گشتست ازدها  
 گر ز عیسی گشته رنجور دل \* هر ازو صحت رسد اورا مهل  
 چونی ای عیسی عیسی دم زرنج \* که نبود اندر جهان بی مار گنج  
 چونی ای عیسی ز دیدار جهود \* چونی ای یوسف زمگار حسود  
 نو شب و روز از پی این قوم غم \* چون شب و روزی مددبخشای غم

پاک for باز L (۱۸۴۷) . فتیلی نو B (۱۸۴۶)

خلوت نباشد L (۱۸۴۹) . کچون D . اه for وه L . آه کچون A (۱۸۴۸)

مراد نفس D (۱۸۵۶) . عیسیست Bul. (۱۸۵۱)

آرم بدست Bul. L . کچون علف AD (۱۸۵۷)

چون زضعف عقل نو L (۱۸۶۰)

ای مسیح خوش نفس چونی زرنج L (۱۸۶۲)

زمگار و حسود AB Bul. . چون بود یوسف L . چون بود عیسی L (۱۸۶۲)



۱۸۶۵ آه از آن صفرا بیان بی هنر • چه هنر زاید ز صفرا درد سر  
 تو هان کن که کند خورشید شرق • با نفاق و حيله و دزدی و زرق  
 تو عسل ما سرکه در دنیا و دین • دفع این صفرا بود سرکنگبین  
 سرکه افزودیم ما قوم زحیر • تو عسل بنوا کرم را و مگیر  
 این سزید از ما چنان آمد زما • ریگ اندر چشم چه افزایش عما  
 ۱۸۷۰ آن سزد از تو ایا کحل عزیز • که بیابد از تو هر ناچیز چیز  
 ز آتش این ظالمانت دل کباب • از تو جمله اهد قومی بد خطاب  
 کان عودی در تو گر آتش زنند • این جهان از عطر و ربان آگند  
 تو نه آن عودی کز آتش کم شود • تو نه آن روحی که اسپرغم شود  
 عود سوزد کان عود از سوز دور • بادگی حمله برد بر اصل نور  
 ۱۸۷۵ ای ز نو مر آسمانها صفا • ای جنای تو نکوتر انر وفا  
 ز آنک از عاقل جنایی گر رود • از وفای جاهلان آن به بود  
 گفت پیغمبر عداوت از خرد • بهتر از مہری که از جاهل رسد

رنجانبیدن امیری خفته را که مار در دهانش رفته بود،

عاقلی بر اسب می آمد سوار • در دهان خفته می رفت مار  
 آن سوار آنرا بدید و می شافت • تا ماند مار را فرصت نیافت

ما نفاق (۱۸۶۶) ABL Bul. چونی از صفرا بیان AB Bul. آه ازین L (۱۸۶۵)

چه فزاید (۱۸۶۹) ABL Bul. قوم از زحیر L. با قوم زحیر D (۱۸۶۸)

ربان پر کند Bul. کان عودی تو اگر D originally (۱۸۷۲) بیاید A Bul. (۱۸۷۰)

کی رود D (۱۸۷۶) نیکوتر A (۱۸۷۵) باد جمله کی برد A (۱۸۷۴)

After this verse L adds: پیغامبر ABD (۱۸۷۷)

دوستی با مردم دانا نکوست \* دشمن دانا به از نادان دوست

Heading: A امیر Bul. آن خفته را B که مارش در دهان

بر دهان D (۱۸۷۸)

تا رماند خفته را L. اورا بدید Bul. (۱۸۷۹)



۱۸۸۰ چونك از عقلش فراوان بُد مدد \* چند دَبُوسِ قوی بر خفته زد  
 بُرد اورا زخمِ آن دَبُوسِ سخت \* زو گریزان تا بزیر يك درخت  
 سبِ پوسیده بسی بُد ریخته \* گفت ازین خور ای بدرد آویخته  
 سب چندان مردرا در خورد داد \* كز دهانش باز بیرون میفتاد  
 بانگ میزد کای امیر آخر چرا \* قصدِ من کردی چه کردم من ترا  
 ۱۸۸۵ گر ترا زاصلست با جانم ستیز \* تیغ زن یکبارگی خونم بریز  
 شوم ساعت که شدم بر تو پدید \* ای خنك آنرا که روی تو ندید  
 بی جنایت بی گنه بی بیش و کم \* مُلجِدان جایز ندارند این ستم  
 میجهد خون از دهانم با سخن \* ای خدا آخر مکافانش تو کن  
 هر زمان میگفت او نفرینِ نو \* اوش میزد کاندرین صحرا بدو  
 ۱۸۹۰ زخمِ دَبُوس و سوارِ همچو باد \* میدوید و باز در رُو میفتاد  
 هملی و خوابناك و سُست بُد \* پا و رویش صد هزاران زخم شد  
 تا شبانگه میکشید و میگشاد \* تا زصفرا قی شدن بر وی فتاد  
 زو بر آمد خوردها زشت و نکو \* مار با آن خورده بیرون جست ازو  
 چون بدید از خود برون آن ماررا \* سجد آورد آن نکوکرداررا  
 ۱۸۹۵ سَهَمِ آن مارِ سیاه زشت زفت \* چون بدید آن دردها از وی برفت  
 گفت خود تو جبرئیلِ رحمتی \* با خدایی که ولی نعمتی  
 اے مبارك ساعتی که دیدیم \* مرده بودم جانِ نو بخشیدیم  
 تو مرا جویان مثالِ مادران \* من گریزان از تو مانندِ خران  
 خر گریزد از خداوند از خری \* صاحبش در پی زنیکوگوهرے

(۱۸۸۰) After this verse L adds:

خفته زآن زخم قوی بر جست زود \* گشت حیران گفت آیا این چه بود

(۱۸۸۴) BDL قصد من کردی تو نادیده جفا

(۱۸۸۹) Bul. که درین صحرا. (۱۸۹۱) L بر سرو پایش هزاران

(۱۸۹۵) B Bul. زشت و زفت. (۱۸۹۶) A D. گفت تو خود

(۱۸۹۹) Bul. گریزان. یا حیبی یا ولی



۱۹۰۰ نه از پی سود و زیان میجویدش \* بلك تا گرگش ندرد یا دَدَش  
 ای خنك آنرا که ببیند روی تو \* یا در افتد ناگهان در کوی تو  
 اے روانِ پاك بستوده ترا \* چند گفتم ژاژ و بیهوده ترا  
 اے خداوند و شهنشاه و امیر \* من نگفتم جهل من گفت آن مگیر  
 شمه زین حال اگر دانستی \* گفتن بیهوده گی نانستی  
 ۱۹۰۵ بس ثنایت گفتمی ای خوش خصال \* گر مرا يك رمز میگفتی ز حال  
 ليك خامش کرده می آشوفتی \* خامشانه بر سرم می کوفتی  
 شد سرم کالیوه عقل از سر بچست \* خاصه این سررا که مغزش کترست  
 عفو کن ای خوب روی و خوب کار \* آنچه گفتم از جنون اندر گذار  
 گفت اگر من گفتمی رمزی از آن \* زهره تو آب گشتی آن زمان  
 ۱۹۱۰ گر ترا من گفتمی اوصافِ مار \* ترس از جانت بر آوردی دَمار  
 مصطفی فرمود گر گویم بر است \* شرح آن دشمن که در جان شاست  
 زهرهای پُردلان هم بر دَرَد \* نه رود ره نه غم کاری خورَد  
 نه دلش را تاب ماند در نیاز \* نه تنش را قوت روزه و نماز  
 همچو موشی پیش گربه لا شود \* همچو بره پیش گرگ از جا رود  
 ۱۹۱۵ اندرو نه حيله ماند نه رَوش \* پس کنم ناگفته نان من پرورش  
 همچو بو بکر ربای تن زخم \* دست چون داود در آهن زخم  
 تا مُحال از دست من حالی شود \* مرغ پر بر کنده را بالی شود  
 چون يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بود \* دست ما را دست خود فرمود احد  
 پس مرا دست دراز آمد یقین \* برگزیده ز آسمان هفتمین  
 ۱۹۲۰ دست من بنمود بر گردون هنر \* مَقرِبا بر خوان که انشق القمر

و. (۱۹۰۲) A om. در جوی تو L (۱۹۰۱) . بلك for ليك B Bul. (۱۹۰۰)

پس. B Bul. (۱۹۰۵) . بیهوده نتوانستی L Bul. کی توانستی A (۱۹۰۴)

و. ABL om. (۱۹۰۸) . کی مغزش D (۱۹۰۷) . خاموش D (۱۹۰۶)

صوم و نماز L (۱۹۱۲) . پردلانرا بر درد L (۱۹۱۲) . در زمان L (۱۹۰۹)

بر آهن L Bul. (۱۹۱۶) . از جا شود Bul. (۱۹۱۴)



این صفت هم بهر ضعفِ عقلهاست \* با ضعیفان شرحِ قدرتِ گویِ رواست  
 خود بدانی چون بر آری سر ز خواب \* ختم شد و الله اعلم بالصواب  
 مر ترا نه قوتِ خوردنِ بدی \* نه ره و پروای قی کردنِ بدی  
 می شنیدم فحش و خرمی راندم \* رَبِّ یَسِّرْ لِّی لَبَّ مِیْخَوَانِدَم  
 ۱۹۲۵ از سبب گفتن مرا دستور نه \* نَرِكْ تُو كَفْتَن مَرَا مَفْدُور نَه  
 هر زمان می گفتم از دردِ درون \* اِهْدِ قَوْمِی اِنْهَمُ لَا یَعْلَمُونَ  
 سجدها می کرد آن رسته زرنج \* کای سعادت وی مرا اقبال و گنج  
 از خدا یابی جزاها ای شریف \* قَوْتِ شِکْرَتِ نَدَارَد اِیْن ضَعِیْف  
 شکر حق گوید ترا اے پیشوا \* اَنْ لَبَّ وَ چَانَه نَدَارَم وَاَنْ نَوَل  
 ۱۹۲۰ دشمنیء عاقلان زین سان بود \* زهرِ ایشان ابنهاج جان بود  
 دوستی ابله بود رنج و ضلال \* اِیْن حِکَایَتِ بَشْنُو اَز بَیْر مِثَال

### اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس،

ازدهایی خرس را در می کشید \* شیرمردی رفت و فریادش رسید  
 شیرمردانند در عالم مدد \* آن زمان کافغانِ مظلومان رسد  
 بانگِ مظلومان زهر جا بشنوند \* آن طرف چون رحمتِ حق می دوند  
 ۱۹۲۵ آن ستونهای خللهای جهان \* آن طیبیانِ مرضهای نهان  
 محض مهر و داورے و رحمتند \* همچو حق بی علت و بی رشوند  
 این چه باری میکنی بیکارگیش \* گوید از بهر غم و بیچارگیش  
 مهربانی شد شکارِ شیرمرد \* در جهان دارو نجوید غیرِ درد

ای مرا (۱۹۲۷) Suppl. in marg. A. AB و. (۱۹۲۴) A om.

جزاهای شریف (۱۹۲۸) Suppl. in marg. A. L

دوستی جاهلان رنج (۱۹۲۱) L و. لب و خامه (۱۹۲۹) L

اعتماد کردن آن شخص Heading Bul.

شد. (۱۹۲۸) B om. و. (۱۹۲۲) A om.



هرکجا درده دوا آنجا رود \* هرکجا پسنیست آب آنجا دود  
 ۱۹۴۰ آب رحمت بایدت رو پست شو \* وانگهان خور خمر رحمت مست شو  
 رحمت اندر رحمت آمد تا بسر \* بر یکی رحمت فرو ما ای پسر  
 چرخ را در زیر پا آر ای شجاع \* بشنو از فوق فلك بانگ سماع  
 پنبه وسواس بیرون کن زگوش \* تا بگوشت آید از گردون خروش  
 پاك كن دو چشم را از موی عیب \* تا ببینی باغ و سروستان غیب  
 ۱۹۴۵ دفع کن از مغز وز بینی زکام \* تا که ریح الله در آید در مشام  
 هیچ مگذار از تب و صفرا اثر \* تا بیابی از جهان طعم شکر  
 داروی مردی کن و عین مپوے \* تا برون آید صد گون خوب روی  
 گنده تن را زیبای جان بکن \* تا کند جولان بگرد انجمن  
 غل بخل از دست و گردن دور کن \* بخت نو در یاب در چرخ کهن  
 ۱۹۵۰ ورنی تانی بکعبه لطف پر \* عرضه کن بیچارگی بر چاره گر  
 زاری و گریه قوی سرمایه ایست \* رحمت کلی قوی تر دایه ایست  
 دایه و مادر بهانه جو بود \* تا که گئی آن طفل او گریان شود  
 طلب حاجات شمارا آفرید \* تا بنالید و شود شیرش پدید  
 گفت ادعوا لله بی زاری مباش \* تا بجوشد شیرهای مهرهاش  
 ۱۹۵۵ هوی هوی باد و شیرافشان ابر \* در غم ما اند یکساعت نو صبر  
 في السماء رزقكم نشنیده \* اندرین پستی چه بر چسبیده

رو پست A. L. (۱۹۴۰) Suppl. in marg. آب آنجا رود. AL Bul. (۱۹۲۹) B om.

فرو مای ABL Bul. آمد سر بسر A. L. (۱۹۴۱) Suppl. in marg.

ریح الله آید Bul. و از بینی AB Bul. (۱۹۴۵) و A om. (۱۹۴۴)

و مردانه پوی L (۱۹۴۷) Bul. در جهان (۱۹۴۶)

غنی دانی L غنی توانی A (۱۹۵۰) and so D in marg. بگرد آن چمن L (۱۹۴۸)

دایه است A. پایه ایست L. قوی تر مایه ایست D. سرمایه است A (۱۹۵۱)

های هوی باد Bul. (۱۹۵۵) تا کی D (۱۹۵۲)

بر for پر A. بشنیده A (۱۹۵۶)



ترس و نومیدیت دان آواز غول \* می کشد گوش، تو تا قعر سُفول  
هر ندایی که ترا بالا کشید \* آن ندا می دان که از بالا رسید  
هر ندایی که ترا حرص آورد \* بانگِ گرگی دان که او مردم درد  
این بلندی نیست از روی مکان \* این بلندبهاست سوی عقل و جان ۱۹۶۰  
هر سبب بالانتر آمد از اثر \* سنگ و آهن فایق آمد بر شرر  
آن فلانی فوقِ آن سرکش نشست \* گرچه در صورت پهلویش نشست  
فوقی آنجاست از روی شرف \* جای دُور از صدر باشد مُسْتَخَف  
سنگ و آهن زین جهت که سابق است \* در عمل فوقی این دو لایق است  
و آن شرر از روی مقصودی خویش \* ز آهن و سنگت زین رو پیش پیش ۱۹۶۵  
سنگ و آهن اوّل و پایان شرر \* لیک این هر دو تند و جان شرر  
آن شرر گر در زمان واپس ترست \* در صفت از سنگ و آهن برترست  
در زمان شاخ از ثمر سابق ترست \* در هنر از شاخ او فایق ترست  
چونک مقصود از شجر آمد ثمر \* پس ثمر اوّل بود آخر شجر  
خرس چون فریاد کرد از ازدها \* شیرمردی کرد از چنگش رها ۱۹۷۰  
حیلت و مردی بهم دادند پشت \* ازدهارا او بدین قوت بگشت  
ازدهارا هست قوت حيله نیست \* نیز فوق حيله تو حيله ایست  
حيله خودرا چو دیدی باز رو \* کز کجا آمد سوی آغاز رو

مردم خورد L (۱۹۵۹) . آن ندایی دان B (۱۹۵۸) . نومیدست Bul. (۱۹۵۷)

اوّل و آخر شرر D (۱۹۶۶) . در شرر Bul. (۱۹۶۱)

In ثمر for پر A (۱۹۶۸) . کاندز زمان L . گان شرر Bul. AD om. (۱۹۶۷)

Bul. v. ۱۹۶۹ precedes v. ۱۹۶۸. After this verse L adds: (۱۹۶۹) B

خرس چون از ازدها فریاد کرد \* شیرمردی خرس را آزاد کرد

از DL . چونک شد بی طاقت او از ازدها : L has in the first hemistich: (۱۹۷۰)

چنگش جدا

After this verse L adds: بدین حیلت بگشت L . و پشت D . حيله AL (۱۹۷۱)

تا که آن مرد از هلاک تن برست \* ازدهارا او بدین حیلت بیست

هست جان و حيله نیست L (۱۹۷۲)



هرچه در پستیست آمد از عُلا \* چشم را سوی بلندی نه هلا  
 ۱۹۷۵ روشنی بخشد نظر اندر عُلا \* گرچه اول خیرگی آرد بلا  
 چشم را در روشنایی خوی کن \* گر نه خفاشی نظر آن سوی کن  
 عاقبت بینی نشان نور نُست \* شهوتِ حالی حقیقت گورِ نُست  
 عاقبت بینی که صد بازی بدید \* مثل آن نبود که يك بازی شنید  
 ز آن یکی بازی چنان مغرور شد \* کز تکبرِ زاوستان دور شد  
 ۱۹۸۰ سامری وار آن هنر در خود چو دید \* او زموسی از تکبر سر کشید  
 او زموسی آن هنر آموخته \* و نه معلّم چشم را بر دوخته  
 لاجرم موسی دگر بازه نمود \* تا که آن بازی و جانش را ربود  
 ای بسا دانش که اندر سر دود \* تا شود سرور بدان خود سر رود  
 سر نخواهی که رود تو پای باش \* در پناه قُطبِ صاحبِ رای باش  
 ۱۹۸۵ گرچه شاهی خویش فوق او مبین \* گرچه شهدی جز نبات او مچین  
 فکر تو نقش است و فکر اوست جان \* نقد تو قلبست و نقد اوست کان  
 او تویی خود را بچو در اوی او \* کو و کو گو فاخته شو سوی او  
 و نخواهی خدمت اینای جنس \* در دهان اژهای همچو خرس  
 بواک اُستادی رهاند مر ترا \* وز خطر بیرون کشاند مر ترا  
 ۱۹۹۰ زاری میکن چو زورت نیست هین \* چونک کوری سر مکش از راهین  
 تو کم از خرسی نمی نالی زدرد \* خرس رست از درد چون فریاد کرد  
 ای خدا سنگین دل ما موم کن \* ناله مارا خوش و مرحوم کن

آرد بلی B Bul. اندر علی B Bul. (۱۹۷۵)

شهوت خاکی حجاب سور تست L. حقیقت گورِ تست D. خالی D (۱۹۷۷)

هرچه شاهی D (۱۹۸۵). زاستادان D (۱۹۷۹)

و نقد او روان L. and so L. فکر تو نفس است D (۱۹۸۶)

کو و کو شو فاخته سان سوی او L (۱۹۸۷)

بخواهی A (۱۹۸۸)

ناله اش را تو خوش L Bul. ای خدا این سنگدل را L Bul. (۱۹۹۲)



## گفتن نابینایی سایل که دو کوری دارم،

بود کورے کو ہی گفت الامان \* من دو کوری دارم ای اهل زمان  
 پس دو باره رحمت آرید هان \* چون دو کوری دارم و من در میان  
 گفت يك کوریت می بینیم ما \* آن دگر کوری چه باشد و نما  
 گفت زشت آواز و ناخوش نوا \* زشت آوازی و کورے شد دوتا  
 بانگ زشم مایه غم می شود \* مهر خلق از بانگ من کم می شود  
 زشت آواز بهر جا که رود \* مایه خشم و غم و کین می شود  
 بر دو کوری رحمرا دوتا کنید \* این چنین ناکنجرا گنجا کنید  
 زشتی آواز کم شد زین گله \* خلق شد بر وی برحمت يك دله  
 کرد نیکو چون بگفت او رازرا \* لطف آواز دلش آوزرا  
 و آنک آواز دلش هر بد بود \* آن سه کوری دوری سرمد بود  
 ليک و هابان که بی علت دهند \* بوک دستی بر سر زشتش نهند  
 چونک آوازش خوش و مظلوم شد \* زو دل سنگین دلان چون موم شد  
 ناله کافر چو زشتست و شہیق \* زان فی گردد اجابت را رفیق  
 إخسوا بر زشت آواز آمدست \* کوزخون خلق چون سگ بود مست  
 چونک ناله خرس رحمت گش بود \* نالهات نبود چنین ناخوش بود  
 دان که با یوسف تو گرگی کرده \* با زخون بی گنای خورده  
 توبه کن وز خورده استفراغ کن \* ور جراحت کهنه شد رو داغ کن

(۱۹۹۲) آن یکی کوری ہی گفت A

(۲۰۰۰) Bul. شد بر من

(۲۰۰۱) دلش آن رازرا L. بگفت آوازرا L: بگفت او آوزرا D

(۲۰۰۲) کی بی علت D

(۲۰۰۵) اجابت ای رفیق L

(۲۰۰۹) After this verse L adds:

باز گرد از گرگی ای روباه پیر \* نصرت از حق می طلب نعم النصیر



تتمه حکایت خرس و آن ابله که بر وفای او اعتماد کرده بود،

۲۰۱. خرس هر از ازدها چون وا رهید \* و آن کرم زان مردِ مردانه بدید  
 چون سگِ اصحابِ کُهِفِ آن خرسِ زار \* شد ملازم در پیِ آن بُردبار  
 آن مسلمان سر نهاد از خستگی \* خرس حارس گشت از دل بستگی  
 آن یکی بگذشت و گفتش حال چیست \* ای برادر مر ترا این خرس کبست  
 قصه وا گفت و حدیث ازدها \* گفت بر خرسی منه دل ابلیها  
 ۲۰۱۵ دوستی ابله بترا از دشمنیست \* او بهر حيله که دانی راندنیست  
 گفت والله از حسودی گفت این \* ورنه خرسی چه نگری این مهر بین  
 گفت مهر ابلیهان عشوه ده است \* این حسودی من از مهرش جهست  
 هی بیایا با من بران این خرس را \* خرس را مگرین مهل هم جنس را  
 گفت رو رو کار خود کن ای حسود \* گفت کارم این بد و رزقت نبود  
 ۲۰۲۰ من کم از خرسی نباشم ای شریف \* ترک او کن تا منت باشم حریف  
 بر تو دل می لرزدم زانديشه \* با چنین خرسی مرو در بيشه  
 این دلم هرگز نلرزید از گزاف \* نورِ حق است این نه دعوی و نه لاف  
 مؤمنم یَنْظُرُ بنورِ الله شده \* هان و هان بگرین ازین آتش که  
 این همه گفت و بگوشش در نرفت \* بدگمانی مرد را سدبست زفت  
 ۲۰۲۵ دست او بگرفت و دست از وی کشید \* گفت رفتم چون نه بار رشید  
 گفت رو بر من تو غمخواره مباش \* بو الفصولا معرفت کمتر تراش  
 بانر گفتش من عدو تو نیستم \* لطف باشد گر بیایی در پیتم

Heading: Bul. در وفای او. (۲۰۱۱) L در پی آن خوب یار.

(۲۰۱۵) L دوستی زابله. (۲۰۱۸) AB Bul. هین بیا.

(۲۰۱۹) L Bul. و بخت نبود.

(۲۰۲۲) A نی دعوی و فی لاف.

(۲۰۲۴) Bul. ازین for زین.

(۲۰۲۷) BL لطف بینی L. عدوی تو BL.



گفت خوابستم مرا بگذار رو \* گفت آخر یار را منقاد شو  
 تا بچسپی در پناه عاقلی \* در جوار دوستی صاحب دلی  
 ۲۰۳۰ در خیال افتاد مرد از جد او \* خشه گین شد زود گردانید رو  
 کین مگر قصد من آمد خونی است \* یا طمع دارد گدا و تونی است  
 یا گرو بسته ست با یاران بدین \* که بترساند مرا زین هم نشین  
 خود نیامد هیچ از خبث سرش \* یک گمان نیک اندر خاطرش  
 ظن نیکش جملگی بر خرس بود \* او مگر مر خرس را هم جنس بود  
 ۲۰۳۵ عاقلی را امر سگی تهمت نهاد \* خرس را دانست اهل مهر و داد

گفتن موسی علیه السلام گوساله پرست را که آن خیال اندیشی  
 و حزم تو کجاست،

گفت موسی با یکی مست خیال \* کای بدانیش از شقاوت وز ضلال  
 صد گمانت بود در پیغمبریم \* با چنین برهان و این خلق کریم  
 صد هزاران معجزه دیدی زمن \* صد خیالت می فرود و شک و ظن  
 از خیال و وسوسه تنگ آمدی \* طعن بر پیغمبری ام می زدے  
 ۲۰۴۰ گرد از دریا بر آوردم عیان \* تا رهیدیت از شر فرعونیان

(۲۰۲۸) BL Bul. بگذار و رو. (۲۰۴۲) After this verse L adds:

یا حسد دارد زهر یار من \* کین چنین جد میکند انکار من

(۲۰۴۴) After this verse L adds:

بدگان و ابله و نااهل بود \* وز شقاوت او مطیع جهل بود  
 بدرگ و خودرای و بدبخت ابد \* گهره و مغرور و کور و خوار ورد  
 خرس را بگزیده بر صاحب کمال \* رُوسبّه حاصل تبّه فاسد خیال

از خری تهمت L (۲۰۴۵)

Heading: Bul. کجا رفته بود.

وین خلق D. و با خلق AB Bul. پیغامبریم AB DL. در for بر Bul. (۲۰۴۷)

پیغامبری ام BDL. پیغامبریم A. و AD om. (۲۰۴۹)



ز آسمان چل سال کاسه و خون رسید \* وز دعام جوی از سنگی دوید  
 این و صد چندین و چندین گرم و سرد \* از تو ای سرد آن تو هم کم نکرد  
 بانگ زد گوساله امر جادوی \* سجد کردی که خدای من نوبه  
 آن تو همها را سیلاب بُرد \* زیرکی بآردت را خواب بُرد  
 ۲۰۴۵ چون نبودی بدگمان در حق او \* چون نهادی سر چنان ای زشت رو  
 چون خیالت نامد از تزویر او \* وز فسادِ سحرِ احمق گیر او  
 سامری خود که باشد ای سگان \* که خدایی بر تراشد در جهان  
 چون درین تزویر او بکدل شدی \* وز همه اشکالها عاقل شدی  
 گاو می‌شاید خدایی را بلاف \* در رسولی چون منی صد اختلاف  
 ۲۰۵۰ پیش گاوی سجد کردی از خری \* گشت عقلت صیدِ سحرِ سامری  
 چشم دزدیدی ز نورِ ذُو الْجَلال \* اینت جهل وافر و عینِ ضلال  
 شه بر آن عقل و گزینش که تراست \* چون تو کانِ جهل را کشتن سزااست  
 گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت \* کاحمقان را این همه رغبت شگفت  
 زان عجبتر دیده‌ایت از من بسی \* لیک حق را کی پذیرد هر خسی  
 ۲۰۵۵ باطلان را چه رباید باطلی \* عاطلان را چه خوش آید عاطلی  
 ز آنک هر جنسی رباید جنسِ خود \* گاو سوی شیرِ نرگی رو نهد  
 گرگ بر یوسف کجا عشق آورد \* جز مگر از مکر تا او را خورد  
 چون زگرگی و اهد محرم شود \* چون سگ کُهِف از بنی آدم شود

(۲۰۴۱) L کاس. Bul. کاسه خون. After this verse L adds:

چوب شد در دست من نراژدها \* آب خون شد بر عدوی ناسزا

(۲۰۴۲) Bul. جادویی. Bul. تویی.

(۲۰۴۵) L ای زشت خو. Bul. چنان در پیش و رو.

(۲۰۴۶) L فساد و سحر. (۲۰۴۷) L ای مهان.

(۲۰۴۹) BD Bul. در رسولی ام تو چون کردی خلاف. and so A in marg., and L, which has کشتن رواست A (۲۰۵۲) عین و ضلال D (۲۰۵۱) تو چون گفنی گراف has

(۲۰۵۴) Bul. دیده آید. (۲۰۵۸) After this verse L adds:

چون محمدرا ابو بکر نکو \* دید صدقش گفت هذا صادقوا (sic)



چون ابو بکر از محمد بُرد بُو \* گفت هذا لیس وَجْهٌ کاذِبٌ  
 ۲۰۶۰ چون نَبْدُ بُو جَهْلٌ از اصحابِ درد \* دید صد شقِّ قمر باور نکرد  
 دردمندی کش زبام افتاد طشت \* زو نهان کردیم حق پنهان نگشت  
 وَأَنْتَ اَوْ جَاهِلٌ بُدُّ اَزِ دَرْدِشِ بَعِيدٍ \* چند بنمودند و او آنرا ندید  
 آینه دل صاف باید تا درو \* و شناسی صورت زشت از نکو

ترك گفتن آن مرد ناصح بعد از مبالغه پند مغرور خرس را،

آن مسلمان ترك ابله کرد و تفت \* زیر لب لا حَوْلَ گویان باز رفت  
 ۲۰۶۵ گفت چون از جِدِّ پندم وز جدال \* در دل او بیش میزاید خیال  
 پس ره پند و نصیحت بسته شد \* امرِ اَعْرِضْ عَنْهُمْ پیوسته شد  
 چون دوایت میفزاید درد پس \* قصه با طالب بگو برخوان عبس  
 چونك اعمی طالب حق آمدست \* بهر فقر او را نشاید سینه خست  
 نو حربی بر رشادِ مهتران \* تا بیآموزند عام از سروران  
 ۲۰۷۰ احمد ا دیدی که قومی از ملوک \* مسمع گشتند گشتی خوش که بُوک  
 این رئیسان یارِ دین گردند خوش \* بر عرب اینها سرنند و بر حبش  
 بگذرد این صیت از بصره و تبوک \* زَانِكَ اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ اَلْمُلُوكِ  
 زین سبب تو از ضریبِ مهندی \* رُو بگردانیده و تنگ آمده  
 که درین فرصت کم افتد این مُنَاخ \* نو زیارانی و وقتِ نو فراخ  
 ۲۰۷۵ مزدحم میگردیم در وقتِ تنگ \* این نصیحت میکنم نه از خشم و جنگ  
 احمد نزد خدا این يك ضریب \* بهتر از صد قیصرست و صد وزیر

از نیکو A (۲۰۶۴)

گویان ره گرفت L. ترك آن ابله گرفت L (۲۰۶۴). Heading: Bul. آن مغرور.

پس در پند A (۲۰۶۶). نیش میزاید L. جد و پندم AB Bul. (۲۰۶۵)

پس for بس B Bul. (۲۰۶۷). DL بهر حق corr. in D. (۲۰۶۸)

(بُسره B) از بصره و تبوک AB (۲۰۷۲). کی بُوک D (۲۰۷۰)

کاندربین فرصت Bul. (۲۰۷۴) A. ضریب A (۲۰۷۳)



يَادِ النَّاسِ مَعَادِينَ هِين بِيَار \* معدنی باشد فزون از صد هزار  
 معدن لعل و عقیق مکتنس \* بهترست از صد هزاران کان مس  
 احمد اینجا ندارد مال سود \* سینه باید پُر زعشق و درد و دود  
 ۲۰۸۰ اعیء روشن دل آمد در میند \* پند او را ده که حق اوست پند  
 گر دو سه ابله ترا منکر شدند \* تلخ گی گردی چو هستی کان قند  
 گر دو سه ابله ترا تهمت نهد \* حق برای تو گواهی میدهد  
 گفت از اقرار عالم فارغم \* آنک حق باشد گواه او را چه غم  
 گر خفاشی را زخورشیدی خوریست \* آن دلیل آمد که آن خورشید نیست  
 ۲۰۸۵ نفرت خفاشکان باشد دلیل \* که منم خورشید تابان جلیل  
 گر گلابی را جعل راغب شود \* آن دلیل ناگلابی می کند  
 گر شود قلبی خریدار محک \* در محکگی اش در آید نقص و شک  
 دزد شب خواهد نه روز این را بدان \* شب نیم روزم که تا بم در جهان  
 فارقم فاروقم و غلبیروار \* تا که از من گه نمی یابد گذار  
 ۲۰۹۰ آرد را پیدا کنم من از سپوس \* تا نمایم کین نقوش است آن نفوس  
 من چو میزان خدایم در جهان \* و نمایم هر سبک را از گران  
 گاورا داند خدا کوساله \* خر خریداری و در خور کاله  
 من نه گاوم تا که گوسالم خرد \* من نه خارم که اُشتی از من چرد  
 او گمان دارد که با من جور کرد \* بلك از آیین من رفت گرد

باشد گوا A (۲۰۸۲) . منکر شوند L Bul. (۲۰۸۱)

که او L Bul. که این خورشید B (۲۰۸۴)

بتابد بر جهان L فی روز A (۲۰۸۱) . ناگلابی می بود L (۲۰۸۶)

تا که گاه L Bul. تا که گه از من AB . غریب وار L (۲۰۸۹)

هر خریداری کند چون ضاله L (۲۰۹۲) . من که میزان L (۲۰۹۱)

خرد for خورد D . گوسالم A Bul. نه for نی A (۲۰۹۲)

رفت گرد L . که بر من L Bul. (۲۰۹۴)



## تملق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس،

گفت جالینوس با اصحاب خود \* مر مرا تا آن فلان دارو دهد  
 پس بدو گفت آن یکی ای ذوفنون \* این دوا خواهند از بهر جنون  
 دور از عقل تو این دیگر مگو \* گفت در من کرد يك دیوانه رُو  
 ساعتی در روی من خوش بنگرید \* چشمکم زد آستین من درید  
 گرنه جنسیت بدی در من ازو \* گی رخ آوردی بمن آن زشت رُو  
 گر نه دیدی جنس خود گی آمدی \* گی بغیر جنس خود را بر زدی  
 چون دو کس بر هم زند بی هیچ شك \* در میانشان هست قدر مشترك  
 گی پرد مرغی مگر با جنس خود \* صحبت ناجنس گورست و اتحاد

سبب پریدن و چریدن مرغی با مرغی که جنس او نبود،

آن حکیمی گفت دیدم در تگی \* مودیدی زاغ با يك لگلی  
 در عجب ماندم بچشم حالشان \* تا چه قدر مشترك یام نشان  
 چون شدم نزدیک من حیران و دنگ \* خود بدیدم هر دو آن بودند لنگ  
 خاصه شهبازی که او عرشی بود \* با یکی جغدی که او فرشی بود  
 آن یکی خورشید علیین بود \* وین دگر خفاش کز سجین بود  
 آن یکی نوری زهر عینی برے \* وین یکی کوری گدای هر دری  
 آن یکی ماهی که بر پروین زند \* وین یکی کرمی که بر سرگین زند  
 آن یکی یوسف رخی عیسی نفس \* وین یکی گرگی و یا خبر با جرس  
 آن یکی پَران شد در لامکان \* وین یکی در کاهندان همچون سگان

مرغ با مرغی. Bul. Heading. بدی از من درو B (۲۰۹۹)

در بیابان زاغرا با لگلی. BDL Bul. هم تگی L (۲۱۰۲)

و آن دگر D (۲۱۰۷). هر دو آن DL Bul. و. A om. (۲۱۰۵)

After this verse B adds: (۲۱۱۱) در سرگین زید. Bul. B (۲۱۰۹)

گر در آمیزد ز نقصان منست \* که گمان آید که از کان منست



با زبان معنوی گل با جُل \* این هی گوید که اے گنده بفل  
 گر گریزانی زگلشن بی گمان \* هست آن نفرت کمال گلستان  
 غیرت من بر سر تو دُور باش \* می زند کای خس ازینجا دُور باش  
 ۲۱۱۵ ور بیامیزی تو با من ای دنف \* این گمان آید که از کان منی  
 ببلان را جاے میزید چمن \* مر جعل را در چمین خوشتر وطن  
 حق مرا چون از پلیدی پاک داشت \* چون سزد بر من پلیدی را گماشت  
 يك رگم زیشان بُد و آنرا بُرید \* در من آن بدرگ کجا خواهد رسید  
 يك نشان آدم آن بود از ازل \* که ملایک سر نهندش از محل  
 ۲۱۲۰ يك نشان دیگر آنک آن بلیس \* نهندش سر که منم شاه و رئیس  
 لیک اگر ابلیس هم ساجد شدی \* او نبودے آدم او غیری بُدی  
 هر سجود هر مَلک میزان اوست \* هر جمود آن عدو برهان اوست  
 هم گواه اوست اقرار مَلک \* هر گواه اوست کفران سگک

تمهٔ اعتماد آن منرور بر تملق خرس،

شخص خنت و خرس می راندی مگس \* وز ستیز آمد مگس زو باز پس  
 ۲۱۲۵ چند بارش راند از روی جوان \* آن مگس زو باز می آمد دوان

(۲۱۱۴) A ازین در دور باش.

(۲۱۱۶) Here Bul. inserts the verse which in B

follows v. ۲۱۱۱ (see above). L adds:

آن یکی سلطان عالی مرتبت \* وین یکی در گلخنی در تعزیت  
 آن یکی خلقی زا کرامش خجل \* وین دگر از بی نوائی منفعل  
 آن یکی سرور شه زاهل زمان \* وین دگر در خاک خواری بس نهان

(۲۱۱۷) Here L adds:

گر در آمیزد ز نقصان منست \* تا که پندارند کز کان منست

(۲۱۱۸) D om. بر درید، altered to بُرید. خواهی L. ای بدرگ L. و. D om.

(۲۱۲۱) ABL Bul. پس اگر. (۲۱۲۲) After this verse L adds:

این سخن را نیست پایان باز گرد \* تا چه کرد آن خرس با آن نیک مرد

and so Bul., which has این سخن پایان ندارد. (۲۱۲۴) BL Bul. می راندش.



خشمگین شد با مگس خرس و برفت \* بر گرفت از کوه سنگی سخت زفت  
 سنگ آورد و مگس را دید باز \* بر رخ خفته گرفته جای ساز  
 بر گرفت آن آسیا سنگ و بزد \* بر مگس تا آن مگس و پس خزد  
 سنگ روی خفته را خشخاش کرد \* این مثل بر جمله عالم فاش کرد  
 ۲۱۳۰ مِهْر ابله مِهْر خرس آمد یقین \* کین او مهرست و مهر اوست کین  
 عهد او سُست است و ویران و ضعیف \* گفت او زفت و وفای او نحیف  
 گر خورد سوگند هر باور مکن \* بشکند سوگند مرد کز سخن  
 چونک بی سوگند گفتش بد دروغ \* تو میفت از مکر و سوگندش بدوغ  
 نفس او میرست و عقل او اسیر \* صد هزاران مصحفش خود خورده گیر  
 ۲۱۳۵ چونک بی سوگند پیمان بشکند \* گر خورد سوگند هم آن بشکند  
 زانک نفس آشفته تر گردد از آن \* که کنی بندش بسوگند گران  
 چون اسیری بند بر حاکم نهد \* حاکم آنرا بر دَرَد بیرون جهد  
 بر سرش کوبد زخمش آن بندرا \* میزند بر روی او سوگندرا  
 تو زَأَوْفُوا بِالْعُقُودِشْ دَسْتُ شُو \* اِحْفَظُوا اَیْمَانُکُمْ بَا او مگو  
 ۲۱۴۰ وَاَنْکَ دَانِدَ عَهْدَ بَا کَه یکنند \* تن کند چون تار و گِرَد او تند

رفتن مصطفی علیه السلام بعبادت صحابی رنجور و بیان

فایده عبادت،

از صحابه خواجه بیمار شد \* و اندر آن بیماریش چون تار شد  
 مصطفی آمد عبادت سوی او \* چون همه لطف و کرم بد خوی او

سنت ویران ضعیف A (۲۱۴۱) . سخت و زفت Bul. (۲۱۲۶)

گی کنی D. کی کنی A (۲۱۲۶) . آن هم بشکند D. چون خورد سوگند A (۲۱۳۵)

وَاَنْکَ حَقْرًا مَآخِثَ دَرِ پیمان سند AB (۲۱۴۰) . which takes the place of the second hemistich in D. Bul. با کی

Heading: Bul. صحابه . Bul. om. رنجور . (۲۱۴۱) BD صحابی . جان نارشد A



در عیادت رفتن تو فایده‌ست \* فایده آن باز با تو عایدست  
 فایده اول که آن شخصِ علیل \* بُوکِ قُطبی باشد و شاهِ جلیل  
 ۲۱۴۵ ورنه نباشد قطب یارِ ره بود \* شه نباشد فارسِ اِسپه بود  
 پس صله یارانِ ره لازم شمار \* هر که باشد گر پیاده گر سوار  
 ورنه عدو باشد همین احسان نکوست \* که با احسان بس عدو گشتست دوست  
 ورنه نگرده دوست کینش کم شود \* زآنک احسان کینه را مرهم شود  
 بس فواید هست غیر این ولیک \* از درازی خایفم اے یارِ نیک  
 ۲۱۵۰ حاصل این آمد که یارِ جمع باش \* همچو بستگر از حجر یاری تراش  
 زآنک انبوهی و جمع کاروان \* رهنان را بشکند پشت و سنان  
 چون دو چشمِ دل نداری ای عنود \* که نمی‌دانی تو هیزم را زعود  
 چونک گنجی هست در عالم مرنج \* هیچ ویران را مدان خالی ز گنج  
 قصد هر درویش میکند از گزاف \* چون نشان یابی بجد میکند طواف  
 ۲۱۵۵ چون ترا آن چشمِ باطن بین نبود \* گنج می‌پندار اندر هر وجود

وحی کردن حق تعالی بموسی علیه السلام که چرا بعیادت  
 من نیامدی،

آمد از حق سوی موسی این عتاب \* کای طلوع ماه دید تو زجیب  
 مُشْرِقت کردم ز نور ایزدے \* من حَقَم رنجور گشتم نآمدی  
 گفت سبحانا تو پاکی از زیان \* این چه رمزست این بکن یا رب بیان

(۲۱۴۲) L om.

(۲۱۴۴) L om.

(۲۱۴۵) Here follow in Bul. the four

verses which conclude this section of the poem (۲۱۵۲-۲۱۵۵). In L they follow

v. ۲۱۴۲. (۲۱۴۶) L باران بره. L تا با احسان دوست گردد گر عدوست.

(۲۱۵۰) Bul. از شجر یاری. (۲۱۵۱) L انبوهی جمع. (۲۱۵۲) D کی for که.

L هیچ شناسی تو هیزم را زعود. In L the hemistichs are transposed.

(۲۱۵۶) Bul. این عتیب, and so L in marg.

(۲۱۵۸) A یا رب عیان. L این بگو یا رب.



باز فرمودش که در رنجوریم \* چون نپرسیدی تو از روی کرم  
 ۲۱۶۰ گفت یا رب نیست نقصانی ترا \* عقل گم شد این سخن را برگشا  
 گفت آری بنده خاص گزین \* گشت رنجور او منم نیکو ببین  
 هست معذوریش معذوری من \* هست رنجوریش رنجوری من  
 هر که خواهد همنشینی خدا \* تا نشیند در حضور اولیا  
 از حضور اولیا گر بسگی \* تو هلاکی زانک جزو بی کلی  
 ۲۱۶۵ هر کرا دبو از کریمان و اُبرد \* بی کش یابد سرش را او خورد  
 يك بدست از جمع رفتن بکزمان \* مکر شیطان باشد این نیکو بدان

تنها کردن باغبان صوفی و فقیه و علوی را از همدیگر،

باغبانی چون نظر در باغ کرد \* دید چون دزدان باغ خود سه مرد  
 يك فقیه و يك شریف و صوفی \* هر یکی شوخی بدی لا یوفی  
 گفت با اینها مرا صد حجست \* لیک جمع اند و جماعت قوتست  
 ۲۱۷۰ بر نیام يك تنه با سه نفر \* پس بپژمشان نخست از همدگر  
 هر یکی را زان دگر تنها کنم \* چونک تنها شد سباهش برگنم

این گره را برگشا L (۲۱۶۰). باز فرمودی Bul. (۲۱۵۹).

In L the hemistichs are transposed. (۲۱۶۲) اورا به بین L. خاصی A (۲۱۶۱).

and so Bul. (۲۱۶۴) A. بگلی Bul. (۲۱۶۴) گو نشیند Bul. همنشینی با خدا Bul. (۲۱۶۴).

نی کلی Bul. A. جزئی Bul. جزوی AB. در هلاکی L. corr. in D.

و خورد D. بی سرش یابد Bul. و اُبرد BD (۲۱۶۵).

مکر دیوست AD Bul. وژه Bul. بدست for وجب L. پدست B app. بدست D (۲۱۶۶).

بشنو و نیکو بدان *contra metr.*

همدیگر after مکر Bul. علوی را for شریف را Bul. تنها for جدا Bul. Heading:

چون نیام A (۲۱۷۰) جماعت رحمت است D (۲۱۶۹) and so BL Bul. and A in marg.

Verses ۲۱۷۱ and ۲۱۷۲ occur twice هر یکی را من بسوی افگنم ABL Bul. (۲۱۷۱)

in D, with a different reading of the first hemistich of v. ۲۱۷۱. This agrees

(f. 59r, penult.) with ABL Bul., while on its second appearance (f. 59v. l. 1) it

stands as in my text. AB سباهش Bul. سبلتش L. سببش. چونک تنهاشان کم سر بر کم.



حبله کرد و کرد صوفی را براه \* تا کند یارانش را با او تباه  
گفت صوفی را برو سوی وثاق \* يك گلیم آور برای این رفاق  
رفت صوفی گفت خلوت با دو یار \* تو فقیهی این شریف نامدار  
۲۱۷۵ ما بفتوی تو نانی می خوریم \* ما بیپر دانش تو می پریم  
وین دگر شهزاده و سلطان ماست \* سیدست از خاندان مصطفاست  
کیست این صوفی شکم خوار خسیس \* تا بود با چون شما شاهان جلیس  
چون بیاید مر ورا پنبه کنید \* هفته بر باغ و راغ من زنید  
باغ چه بود جان من آن شاست \* ای شما بوده مرا چون چشم راست  
۲۱۸۰ وسوسه کرد و مرا ایشان را فریفت \* آه کز یاران نمی باید شکیفت  
چون بره کردند صوفی را و رفت \* خصم شد اندر پیش با چوب زفت  
گفت ای سگ صوفی باشد که نیز \* اندر آبی باغ ما تو از ستیز  
این جنیدت ره نمود و بایزید \* از کدامین شیخ و پیرت این رسید  
کوفت صوفی را چو تنها یافتش \* نیم گشتش کرد و سر بشکافتش  
۲۱۸۵ گفت صوفی آن من بگذشت لیک \* ای رفیقان پاس خود دارید نیک  
مر مرا اغیار دانستید هان \* نیستم اغیارتر زین قلنبان  
آنچ من خوردم شمارا خوردنیست \* وین چنین شربت جزای هر دنیست  
این جهان کوهست و گفت و گوی تو \* از صدا هر باز آید سوی تو  
چون ز صوفی گشت فارغ باغبان \* يك بهانه کرد زان پس جنس آن  
۲۱۹۰ کای شریف من برو سوی وثاق \* که ز بهر چاشت پختم من رفاق  
بر در خانه بگو قیمازرا \* تا بیارد آن رفاق و قازرا  
چون بره کردش بگفت ای تیزبین \* تو فقیهی ظاهرست این و یقین

D دیگر (۲۱۷۶) . وین شریف AB Bul. (۲۱۷۴) . بی او تباه L (۲۱۷۲)

. و خسیس Bul. شکم خوار B . آن صوفی AB Bul. (۲۱۷۷) . مصطفی است .

. هفته مهسان باغ من شوید Bul. مر ورا دور افکنید L (۲۱۷۸)

در رسید Bul. (۲۱۸۲) . After this verse L adds: این چنین A (۲۱۸۷)

رفت بر من بر شما هم رفتنیست \* چوب قهرش مر شمارا خوردنیست



او شریفی میکند دعوی سرد \* مادر، اورا که می‌داند که کرد  
 بر زن و بر فعل زن دل می‌نهد \* عقل ناقص و آنگهانی اعتماد  
 ۲۱۹۵ خویشتن را بر علی و بر نبی \* بسته است و در زمانه بس غبی  
 هر که باشد از زنا و زانیان \* این برد ظن در حق ربانیان  
 هر که بر گردد سرش از چرخها \* همچو خود گردند بیند خانه را  
 آنچه گفت آن باغبان، بو الفضول \* حال او بد دور از اولاد رسول  
 گر نبودی او نتیجه مُرتدان \* گئی چنین گفتمی برای خاندان  
 ۲۲۰۰ خواند افسونها شنید آنرا فقیه \* در پیش رفت آن ستمگار، سفیه  
 گفت ای خرا ندرین باغت که خواند \* دزدی از پیغمبرت میراث ماند  
 شیر را بچه همی ماند بدو \* تو بسپیغمبر بچه مانی بگو  
 با شریف آن کرد مرد ملتجی \* که کند با آل یاسین خارجی  
 تا چه کین دارند دایم دیو و غول \* چون یزید و شمر با آل رسول  
 ۲۲۰۵ شد شریف از زخم آن ظالم خراب \* با فقیه او گفت من جستم از آب  
 پای دار اکنون که ماندی فرد و گم \* چون دهل شو زخم می‌خور بر شکم  
 گر شریف و لایق و همدم نیم \* از چنین ظالم ترا من کم نیم  
 شد ازو فارغ بیامد کای فقیه \* چه فقیهی ای تو ننگ هر سفیه  
 فتویات اینست ای بربیده دست \* کاندرا آبی و نگویی امر هست

چه کرد B. که داند تا که کرد L Bul. کی می‌داند A (۲۱۹۳)

و از زمانه L. بسته است اندر زمانه Bul. (۲۱۹۵) اعتماد Bul. (۲۱۹۴)

ستمکاره A (۲۲۰۰) از نتیجه L (۲۱۹۹) زاولاد Bul. (۲۱۹۸)

پیغمبر ABD (۲۲۰۲) پیغامبرت ABD. کی خواند AB (۲۲۰۱)

دایم for با ما L (۲۲۰۴)

AB Bul. ما جستم, and so corr. in D. (۲۲۰۵)

Bul. لایق هدم. After this verse L Bul. add: (۲۲۰۷)

مر مرا دادی بدین صاحب غرض \* احمق کرده ترا بش العوض

کندر آیی D (۲۲۰۹)



۲۲۱۰ این چنین رخصت بخواندی در وَسِیْطِ \* یا بُدست این مسئله اندر مُحِیْطِ  
گفت حَقْسَنْتَ بَزْنَ دَسْتِ رَسِیدِ \* این سزای آنک از یاران بُرِیدِ

رَجَعْتَ بِتَقْصَهُ مَرِیضٍ وَ عِیَادَتِ پِیْغَامِبِرِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ،

این عیادت از برای این صِلَهست \* وین صِلَه از صد محبّت حاملهست  
در عیادت شد رسولِ بی نَدِیدِ \* آن صحابی را بحالِ نَزَعِ دیدِ  
چون شوئے دور از حضورِ اولِیا \* در حقیقت گشته دور از خدا  
۲۲۱۵ چون نتیجۀ هجرِ همراهان غمست \* گئی فراقِ رویِ شاهان زان کمست  
سایه شاهان طلب هر دم شتاب \* تا شوی زان سایه بهتر ز آفتاب  
گر سفر داری بدین نیت برو \* و ر حضر باشد ازین غافل مشو

گفتن شیخی ابا یزید را که کعبه منم گرد من طوافی می کن،

سوی مگه شیخِ اُمّتِ بایزید \* از برای حجّ و عُمره می دوید  
او بهر شهری که رفتی از نخست \* مر عزیزان را بکردی بازجُست  
۲۲۲۰ گرد می گشتی که اندر شهر کبست \* کو بر ارکانِ بصیرت متکبست

(۲۲۱۱) After this verse L adds:

من سزاوارم باین و صد چنین \* تا چرا بریدم از یاران بکن  
گوش کردم این همه افسوس تو \* میزنم بر سر که شد ناموس تو  
زد ورا القصه بسیار و بخت \* کرد بیرونش زباغ و در بیست

Heading: Bul. باز گشتن بقصه رنجور.

چون عیادت رفت پیغامبر بدید \* آن صحابی را که در نزع [نزعی] رسید A (۲۲۱۲)

corr. in marg. (۲۲۱۶) After this verse L adds:

رو بحسب اندر پناه مقبلی \* بو که آزادت کد صاحب دلی

(۲۲۱۷) After this verse L adds:

در بدر می گرد و میرو کو بکوا \* جست و جو کن جست و جو کن جست و جو  
تا توانی زاولیا رو بر متاب \* گفتنت والله اعلم بالصواب

Heading: Bul. طواف کن D. طواف.



گفت حق اندر سفر هر جا روی \* باید اول طالبِ مردی شوے  
 قصدِ گنجی کن که این سود و زیان \* در تبع آید تو آنرا فرع دان  
 هر که کارد قصدِ گندم باشدش \* گاه خود اندر تبع می آیدش  
 که بکاری بر نیاید گندی \* مردی جو مردی جو مردی  
 ۲۲۲۵ قصدِ کعبه کن چو وقتِ حج بود \* چونک رفتی مگه هم دیده شود  
 قصد در معراج دیدِ دوست بود \* در تبع عرش و ملائک هر نمود

### حکایت،

خانه نو ساخت روزی نو مرید \* پسر آمد خانه او را بدید  
 گفت شیخ آن نو مریدِ خویش را \* امتحان کرد آن نکو اندیش را  
 روزن از بهر چه کردی ای رفیق \* گفت تا نور اندر آید زین طریق  
 ۲۲۲۰ گفت آن فرعست این باید نیاز \* تا ازین ره بشنوی بانگِ نماز  
 بایزید اندر سفر جُستی بسی \* تا بیابد خضرِ وقتِ خود کسی  
 دید پیری با قدی همچون هلال \* دید در وی فرّ و گفتارِ رجال  
 دید نایبنا و دل چون آفتاب \* همچو پیلای دیده هندستان بخواب  
 چشم بسته بسته بیند صد طرب \* چون گشاید آن نبیند ای عجب  
 ۲۲۲۵ بس عجب در خواب روشن میشود \* دل درونِ خواب روزن میشود  
 آنک بیدارست ببیند خوابِ خوش \* عارف است او خاکِ او در دیده کش  
 پیش او بنشست می پرسید حال \* یافتش درویش و هم صاحبِ عیال

(۲۲۲۴) AD om.

(۲۲۲۶) After this verse L adds:

خواجه الاعمال بالنیات گفت \* نیت خیرت بسی گلها شگفت

(۲۲۲۸) A نیکو.

(۲۲۴۰) After this verse L adds:

نور خود اندر تبع می آیدت \* نیت آنرا کن که آن می بایدت

(۲۲۴۱) L گویا بد خضر.

(۲۲۴۲) D هندوستان. In Bul. this verse follows

v. ۲۲۴۴.

(۲۲۴۴) Bul. بوالعجب.

(۲۲۴۶) ABL و بیند.

(۲۲۴۷) ABL Bul. صاحب کمال. و می پرسید.



گفت عزم نو کجا اے بایزید \* رختِ غُربت تا کجا خواهی کشید  
گفت قصدِ کعبه دارم از پگه \* گفت هین با خود چه داری زادِ ره  
گفت دارم از درم نقره دو بیست \* نك بیسته سخت بر گوشهٔ ردیست ۲۲۴۰  
گفت طَوْفی کن بگِردم هفت بار \* وین نکوتر از طوافِ حج شمار  
وَأَنْ دَرَمَهَا پِشِ مَنْ نَه اِی جَوَاد \* دَانِك حج کردی و حاصل شد مراد  
عُمَره کردی عَمْرِ بَاقِی یَافْتِی \* صَاف گشتی بر صفا بشتافتی  
حَقِّ أَنْ حَقِّی کِه جَانَت دیدَاسْت \* کِه مَرَا بر بَیْتِ خُود بگَزیدَاسْت  
کعبه هرچندی که خانهٔ بَرِّ اوست \* خَلَقْتِ مَنْ نِیْزِ خَانَهٔ سِرِّ اوست ۲۲۴۵  
تا بکرد آن کعبه را در وی نرفت \* وَاِنْدَرِیْن خَانَهٔ بَجَزِ أَنْ حِی نرفت  
چون مرا دیدی خدایا دیدهٔ \* گِرْدِ کَعْبَهٔ صَدَقِ بَرِ گَرْدیدهٔ  
خَدَمْتِ مَنْ طَاعَتِ وِ حَمْدِ خَدَاسْت \* تا نِپِنْداری کِه حَقِّ از مَنْ جَدَاسْت  
چشم نیکو باز کن در من نگر \* تا بَبِیْنِی نُورِ حَقِّ اِنْدَرِ بَشَرِ  
بایزید آن نکتهارا هوش داشت \* هَمچُو زَرینِ حَلَقَه‌اش در گوش داشت ۲۲۵۰  
آمد از وی بایزید اندر مزید \* مَنْتَهی در مَنْتَهَا آخِر رسید

دانستن پیامبر صلی الله علیه وسلم که سبب رنجوری آن شخص  
گستاخی بوده است در دعا،

چون پیمبر دید آن بیمار را \* خوش نوازش کرد یار غار را  
زند شد او چون پیمبر را بدید \* گویا آن دم مر او را آفرید

رداست L (۲۲۴۰) . قصد حج A (۲۲۴۹) . غربت را کجا. ABL Bul. (۲۲۴۸)

تا بکرد آن خانه را. A Bul. (۲۲۴۶) . تو درمها A (۲۲۴۲)

(۲۲۴۹) After this verse L adds:

بایزید کعبه را در یافتی \* صد بها و عز و صد فر یافتی

گستاخی بود AB: Heading. . منتها در منتها AL (۲۲۵۱)

. پیامبر A (۲۲۵۲)



گفت بیماری مرا این بخت داد \* گآمد این سلطان بر من بامداد  
 ۲۲۵۰ تا مرا صحت رسید و عافیت \* از قدم این شه بی حاشیت  
 اے نجسته رنج و بیماری و تب \* ای مبارک درد و بیداری شب  
 نك مرا در پیری از لطف و کرم \* حق چنین رنجوری داد و سقم  
 دردِ پشتم داد هم تا من ز خواب \* بر جهم هر نیشب لا بد شتاب  
 تا نخسپم جمله شب چون گاو میش \* دردها بخشید حق از لطف خویش  
 ۲۲۶۰ زین شکست آن رحم شاهان جوش کرد \* دوزخ از تهدید من خاموش کرد  
 رنج گنج آمد که رحمتها دروست \* مغز تازه شد چو بخراشید پوست  
 ای برادر موضع تاریک و سرد \* صبر کردن بر غم و سُستی و درد  
 چشمه حیوان و جام مستی است \* گان بلندیا همه در پستی است  
 آن بهاران مُضهرست اندر خزان \* در بهارست آن خزان مگریز از آن  
 ۲۲۶۵ همه غم باش با وحشت بساز \* می طلب در مرگِ خود عمر درامر  
 آنچه گوید نفس تو کاینجا بدست \* مشنوش چون کار او ضد آمدست  
 تو خلافت کن کی از پیغمبران \* این چنین آمد وصیت در جهان  
 مشورت در کارها واجب شود \* تا پشیمانی در آخر کم بود  
 گفت امت مشورت با کی کنیم \* انبیا گفتند با عقل امام  
 ۲۲۷۰ گفت گر کودک در آید یا زنی \* کو ندارد رای و عقل روشنی  
 گفت با او مشورت کن و آنچه گفت \* تو خلاف آن کن و در راه اُفت

هر for هم A. داد تا من هم AB (۲۲۵۸). شه بر خاصیت L (۲۲۵۵).

خود بهارست B (۲۲۶۴). بخشید A. گاو و میش D (۲۲۵۹).

چون کار او for کو مر ترا A (۲۲۶۶). و با وجشت B Bul. (۲۲۶۵).

In A vv. ۲۲۷۰—۲۲۷۱ precede vv. ۲۲۶۸— (۲۲۶۸). پیغامبران AD (۲۲۶۷).

۲۲۶۹, but the error is indicated in marg. After this verse L adds:

حیلها کردند بسیار انبیا \* تا که گردان شد ازین سبل آسیا

نفس میخواست که تا ویران کند \* خلقرا گمراه و سرگردان کند

and so Bul., which has بدین سنگ آسیا.

عقل و رای ABL Bul. (۲۲۷۰). عقل امیم Bul. گفته که با AB Bul. (۲۲۶۹).



نفس خود را زن شناس از زن بتر \* زانك زن جزو است نفست كل شر  
 مشورت با نفس خود گری کنی \* هرچ گوید کن خلاف آن دنی  
 گری نماز و روزه می فرمایدت \* نفس مگاست مگری زایدت  
 مشورت با نفس خویش اندر فعال \* هرچه گوید عکس آن باشد کمال ۲۲۷۵  
 بر نیایی با وے و استیز او \* رو بر بارے بگیر آمیز او  
 عقل قوت گیرد از عقل دگر \* نئ شکر کامل شود امر نئ شکر  
 من زمکر نفس دیدم چیزها \* کو برد از سحر خود نمیزها  
 وعدها بدهد ترا تازه بدست \* کو هزاران بار آنها را شکست  
 عمر گر صد سال خود مهلت دهد \* اوت هر روزی بهانه نو نهد ۲۲۸۰  
 گرم گوید وعدهای سرد را \* جادوے مردی ببندد مرد را  
 اے ضیاء الحق حسام الدین یا \* که نروید بی تو از شوره گیا  
 از فلک آویخته شد پرده \* امر پی نفرین دل آزرده  
 این قضارا هر قضا داند علاج \* عقل خلقان در قضا گنجست گنج  
 ازدها گشتت آن مار سیاه \* آنک گری بود افتاده براه ۲۲۸۵  
 ازدها و مار اندر دست تو \* شد عصای جان موسی مست تو  
 حکم خذها لا تخف دادت خدا \* تا بدستت ازدها گردد عصا  
 هین بد بیضا نما ای پادشاه \* صبح نو بگشا زشپاه سیاه  
 دوزخی افروخت در وی دم فسون \* اے دم تو از دم دریا فزون  
 بحر مگاست بنموده گفی \* دوزخست از مکر بنموده تفی ۲۲۹۰  
 زان نماید مختصر در چشم تو \* تا زبون بینیش جنبد خشم تو  
 همچنانک لشکر انسوه بود \* مر پیمبر را بچشم اندک نمود

(۲۲۷۲) D om. A. و نفست

(۲۲۷۲) D om.

(۲۲۷۶) B. بگیر آویز او Bul. بگیر آموز او B. بر نیاری با وی B

(۲۲۷۹) AB Bul. که هزاران. (۲۲۸۸) B سیاه

(۲۲۸۹) ABL Bul. بر وی. (۲۲۹۰) A. و بنموده گفی



تا بریشان زد پیهر بی خطر \* ورفزون دیدی از آن کردی حذر  
 آن عنایت بود و اهل آن بُدی \* احمد ا ورنه نو بددل میشدی  
 ۲۲۹۵ کم نمود اورا و اصحابِ ورا \* آن جهادِ ظاهر و باطن خدا  
 تا میسر کرد یسری را برو \* تا زعُسرے او نگردانید رُو  
 کم نمودن مر ورا پیروز بود \* که حقش بار و طریق آموز بود  
 آنک حق پُشتش نباشد از ظفر \* وای اگر گربهش نماید شیر نر  
 وای اگر صدرا یکی بیند زدور \* تا پچالش اندر آید از غرور  
 ۲۳۰۰ زان نماید ذو الفقاری حربے \* زان نماید شیر نر چون گربه  
 تا دلیر اندر فتد احمق بچنگ \* واندرا آردشان بدین حیلت بچنگ  
 تا پای خویش باشند آمد \* آن فلیوان جانب آتش کده  
 گاه برگی می نماید تا تو زود \* پُف کنی کورا برانی از وجود  
 هین که آن گه کوهها بر کنده است \* زو جهان گریان و او در خنده است  
 ۲۳۰۵ می نماید تا بکعب این آب جو \* صد چو عاج بن عنق شد غرق او  
 می نماید موجِ خورش نلِ مُشک \* می نماید قعرِ دریا خاکِ خشک  
 خشک دید آن بجزرا فرعون کور \* تا درو راند از سر مردی و زور  
 چون در آید در ننگ دریا بود \* دیده فرعون گی بسینا بود  
 دیده بسینا از لقای حق شود \* حق کجا هم راز هر احمق شود  
 ۲۳۱۰ قند بیند خود شود زهر قتل \* راه بیند خود بود آن بانگِ غول

وآن عنایت A. آزمایش بود و فضل ایزدی: (۲۲۹۴) B has in the first hemistich:

After this verse L adds:

کم نمودن مر ورا فیروز بود \* زان نمودن مر ورا نوروز بود

کم نمودن بس خجسته روز بود L (۲۲۹۷) . بگردانید AB (۲۲۹۶)

دانک خرگوشش نماید L . در ظفر L . آن ظفر B (۲۲۹۸)

حبله A . بدین for برین B . D. B. Suppl. in marg. (۲۳۰۱) . D om. (۲۳۰۰)

ابن A . عوج بن عنق L Bul. (۲۳۰۵) . باشد A Bul. D. Suppl. in marg. (۲۳۰۲)

Bul. بود for bis. (۲۳۰۶)



ای فلک در فتنه آخر زمان \* نیز می‌گردد به آخر زمان  
 خنجر تیزی تو اندر قصد ما \* نیش زهرآلوده در قصد ما  
 ای فلک از رحم حق آموز رحم \* بر دل موران مزن چون مار زخم  
 حق آنک چرخه چرخ ترا \* کرد گردان بر فراز این سرا  
 ۲۲۱۵ که دگرگون گردی و رحمت کنی \* پیش از آنک بیخ مارا بر کنی  
 حق آنک دایگی کرده نخست \* تا نهال ما زاب و خاک رُست  
 حق آن شه که ترا صاف آفرید \* کرد چندان مشعله در تو پدید  
 آن چنان معبور و باقی داشت \* تا که دهری از ازل پنداشت  
 شکر دانستیم آغاز ترا \* انبیا گنند آن راز ترا  
 ۲۲۲۰ آدمی داند که خانه حادثست \* عنکبوتی نه که در وی عابثست  
 پشه گی داند که این باغ از گبست \* کو بهاران زاد مرگش در دی است  
 کرم کاندر چوب زاید سست حال \* گی بداند چوب را وقت نهال  
 ور بداند کرم امر ماهیتش \* عقل باشد کرم باشد صورتش  
 عقل خود را می‌نماید رنگها \* چون پری دُورست از آن فرسنگها  
 ۲۲۲۵ از ملک بالاست چه جای پری \* نو مگس پری پستی می‌پری  
 گرچه عقلت سوی بالا می‌پرد \* مرغ تقلیدت پستی می‌چرد  
 علم تقلیدی وبال جان ماست \* عاریه‌ست و ما نشسته کان ماست  
 زین خرد جاهل می‌باید شدن \* دست در دیوانگی باید زدن  
 هرچه بینی سود خود زان می‌گریز \* زهر نوش و آب حیوان را بریز  
 ۲۲۳۰ هر که بستاید ترا دشنام ده \* سود و سرمایه بمفلس وام ده

بد آخر امان Bul. نیز for نیز D (۲۲۱۱)

زخاک و آب A (۲۲۱۶) نیز A (۲۲۱۲)

و مرگش ABL Bul. (۲۲۲۱) در وی عابثست L (۲۲۲۰)

عاریست Bul. (۲۲۲۷) آن ماهیتش L (۲۲۲۲)

سود نو B (۲۲۲۹)



ایمنی بگذار و جای خوف باش \* بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش  
آزمودم عقلِ دُوراندیش را \* بعد ازین دیوانه سازم خویش را

عذر گفتن دلک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد،

گفت با دَلک شبی سید اجل \* فحبه را خواستی نو امر عجل  
با من این را بازی بایست گفت \* تا یکی مستور کردیمت جفت  
گفت نه مستورِ صالح خواستم \* فحبه گشتند و زغم تن کاستم  
خواستم این فحبه را بی معرفت \* تا ببینم چون شود این عاقبت  
عقل را من آزمودم هر بسی \* زین سپس جویم جنون را مغرّسی

بحیلت در سخن آوردن سایل آن بزرگرا که خود را

دیوانه ساخته بود،

آن یکی میگفت خواهم عاقلی \* مشورت آرم بدو در مُشکلی  
آن یکی گفتش که اندر شهر ما \* نیست عاقل جز که آن مجنون نما  
۲۲۴۰ بر نبی گشته سواره نک فلان \* می دواند در میان کودکان  
صاحب رأیست و آتش پاره \* آسمان قدرست و اختر پاره  
فرّ او کرویّان را جان شدست \* او درین دیوانگی پنهان شدست  
ایک هر دیوانه را جان نشمّری \* سر منه گوساله را چون سامری

بعد از آن Bul. (۲۲۲۲) . باش فاش AL Bul. (۲۲۲۱)

کردم, altered to Bul. کردی . چرا . B om. سید اجل . Bul. Heading: A

جنون از مغرّسی D . هم آزمودم من بسی A (۲۲۲۷) . مستور و صالح B Bul. (۲۲۲۵)

After this در جهان گنج نهان جان جهان : L in the second hemistich (۲۲۴۰)

verse L adds:

می دواند در میان کودکان \* گوی می بازد بروزان و شبان

اختر پایه L (۲۲۴۱)



چون ولّی آشکارا با تو گفت \* صد هزاران غیب و اسرار، نهفت  
 ۲۲۴۵ مر ترا آن فهم و آن دانش نبود \* و ندانستی تو سرگین را زعود  
 از جنون خود را ولی چون پرده ساخت \* مر ورا ای کورگی خواهی شناخت  
 گر ترا بازست آن دبدۀ بقین \* زیر هر سنگی یکی سرهنگ بین  
 پیش آن چشمی که باز و رهبرست \* هر گلیهی را گلیهی در برست  
 مر ولی را هر ولی شه‌مره کند \* هرکرا او خواست با بهره کند  
 ۲۲۵۰ کس نداند از خزند او را شناخت \* چونک او مر خویش را دیوانه ساخت  
 چون بدزدد دزدِ بینایی ز کور \* هیچ یابد دزد را او در عبور  
 کور نشناسد که دزد او که بود \* گرچه خود بر وی زند دزد عنود  
 چون گرد سگ کور صاحب‌زنده را \* گی شناسد آن سگ دزنده را

### حمله بردن سگ بر کور گدا،

يك سگی در کوی بر کور گدا \* حمله می‌آورد چون شیر و غا  
 ۲۲۵۰ سگ کند آهنگ درویشان بخشم \* در گشده مه خاك درویشان بچشم  
 کور عاجز شد زبانگ و بیم سگ \* اندر آمد کور در تعظیم سگ  
 کای امیر صید وی شیر شکار \* دست دست نُسْت دست از من بدار  
 کز ضرورت دُم خرا آن حکیم \* کرد تعظیم و لقب کردش کریم  
 گفت او هم از ضرورت ای اسد \* از چو من لاغر شکارت چه رسد  
 ۲۲۶۰ گور میگیرند یارانت بدشت \* کور میگیری تو در کوی این بدست  
 گور میجویند یارانت بصید \* کور میجویی تو در کوچه بگیند

(۲۲۴۶) After this verse A adds:

چون ولی پنهان شد و دیوانه ساخت \* ای خر ابله کجا خواهی شناخت

کلیهی بر درست B (۲۲۴۸) . گر ترا یارست D (۲۲۴۷)

و ای شیر ABL Bul. (۲۲۵۷) . دقا A apparently (۲۲۵۴) . کی بود A (۲۲۵۲)

کی اسد ABL (۲۲۵۹) . لقب دادش AB Bul. (۲۲۵۸)

کور میگیری تو در کوچه بگشت L (۲۲۶۰)



آن سگ عالم شکار گور کرد • وین سگ بی مایه قصد کور کرد  
 علم چون آموخت سگ رست از ضلال • می کند در بیشها صید حلال  
 سگ چو عالم گشت شد چالاک زحف • سگ چو عارف گشت شد اصحاب کهف  
 ۲۲۶۵ سگ شناسا شد که میپر صید کیست • ای خدا آن نور اشناسند چیست  
 کور نشناسد نه از بی چشمی است • بلك این زانست کز جهلست مست  
 نیست خود بی چشم تر کور از زمین • این زمین از فضل حق شد خصم بین  
 نور موسی دید و موسی را نواخت • خسف قارون کرد قارون را شناخت  
 زحف کرد اندر هلاک هر دعی • فهم کرد از حق که با ارض ابلعی  
 ۲۲۷۰ خاک و آب و باد و نار با شرر • بی خبر با ما و با حق با خبر  
 ما بعکس آن ز غیر حق خیر • بی خبر از حق وز چندین ندیر  
 لاجرم اشنقن منها جمله شان • کند شد ز آمیز حیوان جمله شان  
 گفته بیزاریم جمله زین حیات • کو بود با خلق حی با حق موات  
 چون بماند از خلق او باشد یتیم • انس حق را قلب می باید سلیم  
 ۲۲۷۵ چون ز کورے دزد دزدد کاله • میکند آن کور عینا ناله  
 تا نگوید دزد او را کآن منم • کز تو دزدیدم که دزد پرفتم  
 گی شناسد کور دزد خویش را • چون ندارد نور چشم و آن ضیا  
 چون بگوید هر بگیر او را تو سخت • تا بگوید او علامنهای رخت  
 پس جهاد اکبر آمد عصر دزد • تا بگوید او چه دزدید و چه بُرد  
 ۲۲۸۰ اولاً دزدید کحل دیدات • چون ستانی باز یابی تبصرت

کی از جهلست A (۲۲۶۶) . بشناسند L (۲۲۶۵) . زاصحاب کهف L Bul. (۲۲۶۴)

رجف کرد Bul. (۲۲۶۹) . و قارون را BL Bul. و A om. (۲۲۶۸)

و از چندین ABL Bul. (۲۲۷۱) . خاک و باد و آب AL (۲۲۷۰)

که بود AL . گفت ABL Bul. (۲۲۷۲)

او ماند یتیم L . گردد او یتیم AB Bul. . بماند BD . نماند A (۲۲۷۴)

هین بگیر L . چون بگیرد B (۲۲۷۸) . تا بگوید AB (۲۲۷۶)

کو چه دزدیدست مزد L . بگوید که چه دزدید AB Bul. . عصر دزد AB DL Bul. (۲۲۷۹)



کاله حکمت که گم کرده دلست \* پیش اهل دل یقین آن حاصل است  
 کوزدل با جان و با سمع و بصر \* می‌نداند دزد شیطان را زائر  
 زاهل دل جواز جماد آنرا مجو \* که جماد آمد خلاب پیش او  
 مشورت جوینده آمد پیش او \* کای اب کودک شد رازی بگو  
 ۲۲۸۵ گفت رَو زین حلقه کین در باز نیست \* باز گرد امروز روز راز نیست  
 گر مکان را ره بُدی در لامکان \* همچو شیخان بودی من بر دکان

### خواندن مختسب مست خراب افتاده را بزندان،

مختسب در نیم شب جایی رسید \* در بُن دیوار مردی خفته دید  
 گفت هی مستی چه خوردستی بگو \* گفت ازین خوردم که هست اندر سبو  
 گفت آخر در سبو و گو که چیست \* گفت از آنک خورده ام گفت این خفیبست  
 ۲۲۹۰ گفت آنچه خورده آن چیست آن \* گفت آنک در سبو مختسبست آن  
 دُور می‌شد این سؤال و این جواب \* ماند چون خر مختسب اندر خلاب  
 گفت اورا مختسب هین آه کن \* مست هو هو کرد هنگام سخن  
 گفت گفتم آه کن هو می‌کنی \* گفت من شاد و تو از غم مُنحنی  
 آه از درد و غم و بیدادیت \* هوی هوی میخوران از شادیت  
 ۲۲۹۵ مختسب گفت این ندانم خیز خیز \* معرفت مژاش و بگذار این سنیز  
 گفت رَو تو از کجا من از کجا \* گفت مستی خیز نا زندان بیبا  
 گفت مست ای مختسب بگذار و رَو \* از برهنه گی توان بردن گرو

(۲۲۸۱) BL اهل دین.

(۲۲۸۲) Bul. شیطان از اثر.

(۲۲۸۳) A کز جماد آمد.

(۲۲۸۴) ABL Bul. اب for شه B. آمد نزد او.

(۲۲۸۷) ABL Bul. مستی خفته. (۲۲۸۸) Bul. این خوردم.

(۲۲۹۱) D دُور می‌شد. (۲۲۹۲) corr. above, از غم دم زنی.

(۲۲۹۷) A om. و.



گر مرا خود قوت رفتن بُدی \* خانه خود رفتی وین گی شدی  
من اگر با عقل و با امکانی \* همچو شیخان بر سر دکائی

دوم بار در سخن کشیدن سایل آن بزرگرا تا حال او  
معلوم تر گردد،

۲۴۰۰ گفت آن طالب که آخر يك نفس \* ای سواره بر نی این سو ران فرس  
راند سوی او که هین زونر بگو \* کاسب من بس نوسن است و تندخو  
تا لکد بر تو نکوبد زود باش \* از چه می پرسی بیانش کن تو فاش  
او مجال راز دل گفتن ندید \* زو برون شو کرد و در لاغش کشید  
گفت می خواهم درین کوچه زنی \* کیست لایق از برای چون منی  
۲۴۰۵ گفت سه گونه زن اند اندر جهان \* آن دو رنج و این یکی گنج روان  
آن یکی را چون بخواهی گل تراست \* و آن دگر نیسی ترا نیسی جداست  
و آن سوم هیچ او ترا نبود بدان \* این شنودی دور شو رفتم روان  
تا ترا اسبم نپرانند لکد \* که بیفتی بر نخیزی تا ابد  
شیخ راند اندر میان کودکان \* بانگ زد باری دگر اورا جوان  
۲۴۱۰ که بیا آخر بگو تفسیر این \* این زنان سه نوع گنتی بر گزین  
راند سوی او و گفتش بکر خاص \* گل ترا باشد زغم یابی خلاص  
و آنک نیسی آن تو بیوه بود \* و آنک هیچست آن عیال با ولد

(۲۲۹۹) After this verse L adds:

گر مرا رای و تدبیری بدی \* همچو شیخان جاه و توفیری بدی  
هم مرا زنبیل و دریوزه بدی \* هم فتوح و نذر هم روزه بدی

Heading: A معلوم گردد B. سائل اورا تا Bul. در سخن آوردن A.

(۲۴۰۰) A سوار. (۲۴۰۲) A دور باش.

کرد راز خویشتن بر وی بدید: L in the second hemistich: L (۲۴۰۲) گفتن بدید L.

(۲۴۰۵) AD وین یکی. (۲۴۰۶) D دگر A. وین دگر D.

(۲۴۰۷) AL و آن سیم. (۲۴۰۹) ABL Bul. بار دگر D.



چون زشوی اولش کودك بود \* مهر و گل خاطرش آنجا رود  
 دور شو تا اسب نندازد لكد \* سَمَّ اسبِ توستم بر تو زند  
 ۲۴۱۵ های هوی کرد شیخ و باز راند \* کودکان را باز سوی خویش خواند  
 باز بانگش کرد آن سایل بیا \* يك سؤالم مانند اے شاه کیا  
 باز راند این سو بگو زوتر چه بود \* که زمینان آن بچه گویم ربود  
 گفت ای شه با چنین عقل و ادب \* این چه شیدست این چه فعلست ای عجب  
 نو ورای عقل گلی در بیان \* آفتابی در جنون چونی نهان  
 ۲۴۲۰ گفت این او باش رأی میزنند \* تا درین شهر خودم قاضی کنند  
 دفع می گفتم مرا گفتند فی \* نیست چون تو عالی صاحب فنی  
 با وجود تو حرامست و خبیث \* که کم از تو در قضا گوید حدیث  
 در شریعت نیست دستوری که ما \* کمتر از تو شه کنیم و پیشوا  
 زین ضرورت گیج و دیوانه شدم \* لیک در باطن همانم که بدم  
 ۲۴۲۵ عقل من گنجست و من ویرانه ام \* گنج اگر پیدا کنم دیوانه ام  
 اوست دیوانه که دیوانه نشد \* این عسرا دید و در خانه نشد  
 دانش من جوهر آمد نه عرض \* این بهایی نیست بهر هر غرض  
 کان قدم نیستان شگرم \* هم زمن می رويد و من می خورم  
 علم تقلیدی و تعلیمیست آن \* کز نفور مستمع دارد فغان  
 ۲۴۳۰ چون پی دانه نه بهر روشنیست \* همچو طالب علم دنیاے دنیست  
 طالب علم است بهر عام و خاص \* نی که تا یابد ازین عالم خلاص

آن سو رود. ABL Bul. گلی خاطرش B. و. L om. (۲۴۱۲)

های و هوی. BL Bul. های هوی AD (۲۴۱۵). بر تو رسد. BL Bul. (۲۴۱۴)

کنج B. گیج for کج AD (۲۴۲۴). میزدند L (۲۴۲۰). و کیا L (۲۴۱۶)

L in the second hemistich: زین گروه از عجز بیگانه شدم. After this verse L adds:

ظاهرا دیوانه و شیدا شدم \* لیک در باطن همانم که بدم

این بهانی A (۲۴۲۷). که for کی D (۲۴۲۶)

دنیای D. نه for فی A (۲۴۲۰). نفورش L (۲۴۲۹)



همچو موشی هر طرف سوراخ کرد \* چونك نورش راند از در گفت برَد  
 چونك سوی دشت و نورش ره نبود \* هم در آن ظلمات جهدی می نمود  
 گر خدایش پر دهد پَرِ خَرَد \* برهد از موشی و چون مرغان پرد  
 ۲۴۳۵ ورنجوبید پر بماند زیرِ خاك \* نا امید از رفتن راه سِماك  
 علم گفتماری که آن بی جان بود \* عاشق روی خریداران بود  
 گرچه باشد وقتِ بحثِ علم زفت \* چون خریدارش نباشد مُرد و رفت  
 مشتری من خدایست او مرا \* می کشد بالا که الله اشترے  
 خونبهای من جمالِ ذو الجلال \* خونبهای خود خورم کسبِ حلال  
 ۲۴۴۰ این خریدارانِ مفلس را بهل \* چه خریداری کند یکمشتِ گل  
 گلِ مخورِ گل را مخرِ گل را مجو \* زانکِ گل خوارست دایم زردرو  
 دل بخور تا دایما باشی جوان \* از نجلئی چهرهات چون ارغوان  
 یا رب این بخشش نه حد کارِ ماست \* لطفِ تو لطفِ خفرا خود سزاست  
 دست گیر از دستِ ما مارا بخر \* پرده را بر دار و پرده ما مدر  
 ۲۴۴۵ باز خر مارا ازین نفس پلید \* کاردش تا استخوان ما رسید  
 از چو ما بیچارگان این بندِ سخت \* کی گشاید ای شه بی تاج و تخت  
 این چنین قتلِ گران را ای ودود \* که تواند جز که فضل تو گشود  
 ما زخود سوی تو گردانیم سر \* چون توے از ما بما نزدیکتر  
 این دعا هر بخشش و تعلیم نُسْت \* گرنه در گلخن گلستان از چه رُست  
 ۲۴۵۰ در میان خون و روده فهم و عقل \* جز زاکرام تو نتوان کرد نقل  
 از دو پاره پیه این نورِ روان \* موجِ نورش میزند بر آسمان  
 گوشت پاره که زبان آمد ازو \* می رود سیلابِ حکمت همچو جو

آن پُر خرد L. پری خرد B (۲۴۳۴) و. BL Bul. om. (۲۴۳۲)

In L مخور and مخر are transposed. (۲۴۴۱) نا اومید B (۲۴۳۵)

ورنه در گلخن L Bul. (۲۴۴۹) دل بخر L (۲۴۴۲)

می دود Bul. (۲۴۵۲) تا آسمان Bul. (۲۴۵۱)



سوی سوراخی که نامش گوشه‌است . تا باغ جان که میوه‌اش هوشه‌است  
شاه‌راه باغ جانها شرع اوست . باغ و بستانهای عالم فرع اوست  
۲۴۵۰ اصل و سرچشمه خوشی آنست آن . زود تجرّی تخنّمها الّا نهّار خوان

تمّه نصیحت رسول صلی الله علیه وسلم بیماررا،

گفت پیغمبر مر آن بیماررا . چون عبادت کرد بار زاررا  
که مگر نوعی دعایی کرده . از جهالت زهر بایی خورده  
یاد آور چه دعا می‌گفته . چون زمکر نفس می‌آشفته  
گفت یادم نیست الّا همتی . دار با من یادم آید ساعتی  
۲۴۶۰ از حضور نوربخش مصطفی . پیش خاطر آمد اورا آن دعا  
هت پیغمبر روشن کند . پیش خاطر آمدش آن گم شده  
نافت زان روزن که از دل تا دلست . روشنی که فرق حق و باطلست  
گفت اینک یادم آمد اے رسول . آن دعا که گفته‌ام من بو النضول  
چون گرفتار گنه می‌آمدم . غرقه دست اندر حشایش می‌زدم  
۲۴۶۵ از تو تهدید و وعیدی می‌رسید . مجرمان را از عذاب بس شدید  
مضطرب میگشتم و چاره نبود . بند محکم بود و قفل ناگشود  
نی مقام صبر و نه راه گریز . نی امید توبه نی جای ستیز  
من چو هاروت و چو ماروت از حزن . آه می‌کردم که ای خلاق من  
از خطر هاروت و ماروت آشکار . چاه بابل را بکردند اختیار  
۲۴۷۰ تا عذاب آخرت اینجا کشند . گزبزند و عاقل و ساحر و شنند

و. Bul. om. (۲۴۵۴) . میوش B (۲۴۵۲)

. آنست و آن Bul. A om. (۲۴۵۵)

Heading: Bul. آن رنجوررا . BDL (۲۴۵۶)

. یاد آید B (۲۴۵۹) . زهر نابی B . زهره بایی D (۲۴۵۷)

و. A om. (۲۴۶۵) . با دلست L (۲۴۶۲) . پیغامبر BD om. L (۲۴۶۱)

. آنجا کشند A (۲۴۷۰)



نیک کردند و بجای خویش بود \* سهلتر باشد ز آتش رنج دود  
 حد ندارد وصف رنج آن جهان \* سهل باشد رنج دنیا پیش آن  
 اے خنک آنکو جهادی میکند \* بر بدن زجری و دادی میکند  
 تا زرنج آنجهانی واهد \* بر خود این رنج عبادت می نهد  
 ۲۴۷۵ من همی گنتم که یا رب آن عذاب \* هم درین عالم بران بر من شتاب  
 تا در آن عالم فراغت باشدم \* در چنین درخواست حلقه می زددم  
 این چنین رنجوری پیدام شد \* جان من از رنج بی آرام شد  
 ماندهام از ذکر وز اوراد خود \* بی خبر گشتم ز خویش و نیک و بد  
 گر نمی دیدم کنون من روی تو \* اے خجسته وی مبارک بوی تو  
 ۲۴۸۰ می شدم از بند من یکبارگی \* کردیم شاهانه این غمخوارگی  
 گفت هی هی این دعا دیگر مکن \* بر مکن تو خویش را از بیخ و بن  
 تو چه طاقت داری ای مور نثرند \* که نهد بر تو چنان کوه بلند  
 گفت نوبه کردم ای سلطان که من \* از سر جلدی نه لافم هیچ فن  
 این جهان تیه است و تو موسی و ما \* از گنه دم تیه مانده مبتلا  
 ۲۴۸۵ سالها ره می رویم و دم اخیر \* همچنان در منزل اول اسیر  
 گر دل موسی زما راضی بُدی \* تیه را راه و کران پیدا شدی  
 و بگل بیزار بودی او زما \* کی رسیدی خوانمان هیچ از ما  
 کی زسنگی چشمها جوشان شدی \* در بیابان مان امان جان شدی  
 بل بجای خوان خود آتش آمدی \* اندرین منزل لَهَب بر ما زدی

این عذاب A (۲۴۷۵). دنیا for دریا A (۲۴۷۲).

خوی تو L. مبارک روی تو A (۲۴۷۹). و از اوراد ABL Bul. (۲۴۷۸).

چو طاقت A (۲۴۸۲). زین دعا Bul. (۲۴۸۱).

After this verse L Bul. add (and so B in marg.): (۲۴۸۵)

قوم موسی راه می پیموده اند \* آخر اندر گام اول بوده اند

رسیدی نان و خوان Bul. (۲۴۸۷). و A om. (۲۴۸۶).

امان جان بدی L. جوشان بدی Bul. (۲۴۸۸).



۲۴۹۰ چون دو دل شد موسی اندر کارِ ما \* گاه خصم ماست و گاهی یارِ ما  
 خشمش آتش میزند در رختِ ما \* حلمش اسپر می شود پیشِ بلا  
 گی بود که حلم گردد خشم نیز \* نیست این نادر ز لطف ای عزیز  
 مدح حاضر و حشمت از بهرِ این \* نامِ موسی میبزم قاصد چنین  
 ورنه موسی گن روا دارد که من \* پیشِ تو یاد آورم از هیچ تن  
 ۲۴۹۵ عهدِ ما بشکست صد بار و هزار \* عهدِ تو چون کوه ثابت بر قرار  
 عهدِ ما گاه و بهر بادی زبون \* عهدِ تو کوه و زصد که هم فزون  
 حقّ آن قوت که بر تلوینِ ما \* رحمتی کن اے امیر لونها  
 خویش را دیدیم و رسواییِ خویش \* امتحانِ ما مکن ای شاه بیش  
 تا فضیحتهای دیگر را نهان \* کرده باشی ای کریم مستعان  
 ۲۵۰۰ بی حدی تو در جمال و در کمال \* در کثری ما بی حدیم و در ضلال  
 بی حدی خویش بگمار ای کریم \* بر کثری بی حدِ مُشتی لئیم  
 هین که از تقطیعِ ما يك نار ماند \* مصر بودیم و یکی دیوار ماند  
 البقیه البقیه اے خدیو \* تا نگرده شاد کُلّی جان دیو  
 بهرِ ما نی بهرِ آن لطفِ نُخست \* که تو کردی گهرهان را باز جُست  
 ۲۵۰۵ چون نمودی قدرت بنمای رحم \* ای نهاده رحما در لحم و شحم  
 این دعا گر خشم افزاید ترا \* تو دعا تعلیم فرما مهترا  
 آنچه ان کادم بیفتاد از بهشت \* رجعتش دادی که رست از دیو زشت  
 دیو که بود کو ز آدم بگذرد \* بر چنین نطعی ازو بازی بر د  
 در حقیقت نفعِ آدم شد همه \* لعنتِ حاسد شده آن دم دمّه  
 ۲۵۱۰ بازی دید و دو صد بازی ندید \* پس ستونِ خانه خود را بُرید

(۲۴۹۱) BDL شیر بلا، and so Bul., which has شیر بلا، and A in marg. (۲۴۹۲) D خشم نیز. (۲۴۹۷) Bul. حقّ آن قدرت. D در تلوین.

(۲۵۰۲) A یکبار ماند. (۲۵۰۲) L شاه کُلّی. (۲۵۰۴) AD om. B همهانرا.

(۲۵۰۵) D بنها. A شحم لحم. L شحم و لحم. (۲۵۰۸) A کی بود.



آتشی زد شب بکشت دیگران \* باد آتش را بکشت او بران  
 چشم بنده بود لعنت دیورا \* تا زبان خصم دید آن ربورا  
 لعنت این باشد که کثربینش کند \* حاسد و خودبین و پرکینش کند  
 تا نداند که هر آنک کرد بد \* عاقبت باز آید و بروی زند  
 ۲۰۱۰ جمله فرزین بندها بیند بعکس \* مات بروی گردد و نقصان و وکس  
 زآنک او گر هیچ بیند خویش را \* مهلك و ناسور بیند ریش را  
 درد خیزد زین چنین دیدن درون \* درد او را امر حجاب آرد برون  
 تا نگیرد مادران را درد زه \* طفل در زادن نیابد هیچ ره  
 این امانت در دل و دل حاملهست \* این نصیحتها مثال قابلهست  
 ۲۰۲۰ قابله گوید که زن را درد نیست \* درد باید درد کودک را ره نیست  
 آنک او بی درد باشد ره زنت \* زآنک بی دردی آنا الحق گفتنت  
 آن انا بی وقت گفتن لعنت است \* آن انا در وقت گفتن رحمت است  
 آن انا منصور رحمت شد یقین \* آن انا فرعون لعنت شد بین  
 لاجرم هر مرغ بی هنگام را \* سر بریدن واجبست اعلام را  
 ۲۰۲۰ سر بریدن چیست کشتن نفس را \* در جهاد و ترک گفتن نفس را  
 آنچنانک نیش کژدم برگنی \* تا که یابد او زکشتن امینی  
 برگنی دندان پر زهری زمار \* تا رهد مار از بلائے سنگسار

باد سوی کشت او کردش روان L. بر آن D. را. D om. (۲۰۱۱)

After this verse L adds: (۲۰۱۲)

هم زبان حال او شد ریو او \* خود تو گویی بود آدم دیو او

Bul. adds:

چون زبان جان او شد ریو او \* گویی آدم بود دیو دیو او

باز آید و با خود کند L. آنکو بد کند L. بداند BD (۲۰۱۴)

زآنک گر او AL Bul. (۲۰۱۶) نقصان و مکس L. نقصان وکس AD (۲۰۱۵)

bis. انا for انای B (۲۰۲۲) آنک for هرکه Bul. (۲۰۲۱) از چنین A (۲۰۱۷)

پر زهری مار D. پر زهر A (۲۰۲۷) در جهاد و ترک کردن امس را L (۲۰۲۵)



هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر \* دامن آن نفس گش را سخت گیر  
 چون بگیری سخت آن توفیقِ هوست \* در تو هر قوت که آید جذبِ اوست  
 ۲۵۲. ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ رَاسَتَ دَانَ \* هرچه کارد جان بود از جانِ جان  
 دست گیرند و یست و بُردبار \* دم بدم آن دم ازو امید دار  
 نیست غم گر دیر بی او ماند \* دیرگیر و سخت گیرش خوانند  
 دیر گیرد سخت گیرد رحمتش \* یکدمت غایب ندارد حضرتش  
 گر تو خواهی شرح این وصل و ولا \* از سر اندیشه میخوان وَالضَّحَى  
 ۲۵۳. وَر تُو کُوْبی هَر بَدیْهَآ اَز وِیْسَت \* لیک آن نقصانِ فضل او کیست  
 این بدی دادن کمال اوست هر \* من مثالی گویت اے محنتم  
 کرد نقاشی دو گونه نقشها \* نقشهای صاف و نقشی بی صفا  
 نقش یوسف کرد و حورِ خوش سرشت \* نقشِ عفریتان و ابلیسان زشت  
 هر دو گونه نقش اُستادی اوست \* زشتی او نیست آن رادی اوست  
 ۲۵۴. زشت را در غایت زشتی کند \* جمله زشتیها بگردش بر تند  
 تا کمال دانشش پیدا شود \* مُسْکِر اُستادیش رسوا شود  
 و نداند زشت کردن ناقص است \* زین سبب خلاقِ گبر و مُخْلِص است  
 پس ازین رُو کفر و ایمان شاهد اند \* بر خداوندیش هر دو ساجد اند  
 لیک مؤمن دان که طَوْعًا ساجدست \* زَانْک جویایِ رضا و قاصدست  
 ۲۵۵. هست گَرهًا گبر هر یزدان پرست \* لیک قصد او مرادی دیگرست

اومید B. بردبار for کردگار L (۲۴۱). هرچه دارد جان L (۲۵۲).

In Bul. vv. ۲۵۲۲ and ۲۵۲۳ are transposed. (۲۵۲۲)

وَر تُو خواهی AB Bul. (۲۵۲۴). نگردد حضرتش D (۲۵۲۳).

نقش بی صفا Bul. (۲۵۲۷). آن بدی AB Bul. (۲۵۲۶).

After this verse L adds: (۲۵۴۰). کرد و خوب و خوش سرشت Bul. (۲۵۲۸).

خوب را در غایت خوبی کشد \* حسن عالم چاشنی از وی چشد

D for کردن (۲۵۴۲). گبر و corr. in marg.

مراد Bul. (۲۵۴۵). In L ساجد اند and شاهد اند are transposed. (۲۵۴۳)



قلعه سلطان عمارت میکند \* لیک دعوی امارت میکند  
گشته باغی تا که ملک او بود \* عاقبت خود قلعه سلطانی شود  
مؤمن آن قلعه برای پادشاه \* میکند معمور نه از بهر جاه  
زشت گوید ای شه زشت آفرین \* قادری بر خوب و بر زشت مهین  
خوب گوید ای شه حسن و بها \* پاک گردانیدیم از عیبها ۲۰۰۰

وصیت کردن پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر آن بیمار را  
و دعا آموزیدنش،

گفت پیغمبر مر آن بیمار را \* این بگو کای سهل کن دشوار را  
آتنا فی دار دُنْیانا حَسَن \* آتنا فی دارِ عُقْبَانَا حَسَن  
راه را بر ما چو بستان کن لطیف \* منزل ما خود تو باشی ای شریف  
مؤمنان در حشر گویند ای ملک \* فی که دوزخ بود راهِ مَشْرَکِ  
مؤمن و کافر برو یابد گذار \* ما ندیدیم اندرین ره دود و نار ۲۰۰۰  
نک بهشت و بارگاه ایمنی \* پس کجا بود آن گذرگاه دنی  
پس ملک گوید که آن روضه خُضْر \* که فلان جا دیداید اندر گذر  
دوزخ آن بود و سیاستگاهِ سخت \* بر شما شد باغ و بستان و درخت  
چون شما این نفس دوزخ خوی را \* آتشی گبرِ فتنه جو را  
جهدها کردید و او شد پر صفا \* نار را گشتید از بهر خدا ۲۰۰۰

قلعه سلطان L. قلعه B. باغی Bul. (۲۰۴۷)

Heading: Suppl. in marg. D.

بر زشت و بر خوب مهین L (۲۰۴۹)

(۲۰۰۰) After this verse L adds:

حمد لك والشکر لك یا ذا المنن \* قادری و ناظری بر حال من  
ای تو بر هر پادشاهی پادشاه \* کارسازی یفعل الله ما یشا

کای for که L. پیغامبر ABD (۲۰۰۱)

in the second hemistich. D وآتنا (۲۰۰۲)

دود و نار D. بدو یابد A (۲۰۰۰)

D om. (۲۰۰۷)

A درخت (۲۰۰۸)



آتش، شهوت که شعله می‌زدی \* سبزهٔ نقوس شد و نور، هُدی  
 آتش، خشم از شما هم حلم شد \* ظلمتِ جهل از شما هم علم شد  
 آتش، حرص از شما ایثار شد \* و آن حسد چون خار بُد گزار شد  
 چون شما این جمله آتشیهای خویش \* بهر حق کشتید جمله پیش پیش  
 ۲۵۱۰ نفسِ ناری را چو باغی ساختید \* اندرو تخمِ وفا انداختید  
 ببلانِ ذکر و نسیح اندرو \* خوش سراپان در چمن بر طرفِ جو  
 داعیِ حق را اجابت کرده‌اید \* در حجیمِ نفس آب آورده‌اید  
 دوزخ، ما نیز در حق شما \* سبزه گشت و گلشن و برگ و نوا  
 چیست احسان را مکافات ای پسر \* لطف و احسان و ثواب، معتبر  
 نی شما گفتید ما قربانسیم \* پیش اوصافِ بقا ما فانیسیم  
 ۲۵۲۰ ما اگر قلاش و گر دیوانه‌ایم \* مست آن ساقی و آن پیمانهایم  
 بر خط و فرمانِ او سر می‌نهیم \* جان شیرین را گروگان می‌دهیم  
 تا خیالِ دوست در اسرارِ ماست \* چاکری و جان‌سپاری کارِ ماست  
 هر کجا شمعِ بلا افروختند \* صد هزاران جانِ عاشق سوختند  
 ۲۵۳۰ عاشقانی کز درونِ خانه‌اند \* شمعِ رویِ بار را پروانه‌اند  
 ای دل آنجا رو که با تو روشن‌اند \* وز بلاها مر ترا چون جوشند  
 در میانِ جان ترا جا میکنند \* تا ترا پُر باده چون جای کنند  
 در میانِ جانِ ایشان خانه گیر \* در فلکِ خانه کن ای بدر، مُنیر  
 چون عطارد دفترِ دل وا کنند \* تا که بر تو سرها پیدا کنند

(۲۵۶۲) L om. از bis. (۲۵۶۳) L om. از.

(۲۵۶۴) In L vv. ۲۵۶۴-۵ and vv. ۲۵۶۶-۷ are transposed.

(۲۵۶۶) A بر طرف او. (۲۵۶۷) D آورده‌اند. D آورده‌اند.

(۲۵۶۹) A چيست احسان و مکافات، corr. above. (۲۵۷۱) Bul. اگر for وگر.

(۲۵۷۲) Bul. بر اسرار ماست. (۲۵۷۶) After this verse Bul. adds:

بر جنایات مواسا می‌کنند \* در میان جان ترا جا می‌کنند

(۲۵۷۷) L om. Bul. در زان for.



۲۵۸۰ پیش خویشان باش چون آواره \* بر مه کامل زن ار مه پاره  
 جزورا از کُلِّ خود پرهیز چیست \* با مخالف این همه آمیز چیست  
 جنس را بین نوع گشته در روش \* غیبها بین عین گشته در زهش  
 تا چو زن عشوه خری ای بی خرد \* از دروغ و عشوه گی یابی مدد  
 چابلوس و لفظ شیرین و فریب \* میستانی می نهی چون زر بچیب  
 ۲۵۸۵ مرترا دشنام و سیلی شهان \* بهتر آید از ثنای گمراهان  
 صفع شاهان خور مخور شهد خسان \* تا کسی گردی ز اقبال کسان  
 زانک ازیشان دولت و خلعت رسد \* در پناه روح جان گردد جسد  
 هر کجا بینی برهنه و بی سوا \* دانک او بگر بختست از اوستا  
 تا چنان گردد که میخواهد دلش \* آن دل کور بد بی حاصلش  
 ۲۵۹۰ گر چنان گشتی که اُستا خواستی \* خویش را و خویش را آراستی  
 هر که از استا گریزد در جهان \* او زد دولت میگریزد این بدان  
 پیشه آموختی در کسب تن \* چنگ اندر پیشه دینی بزن  
 در جهان پوشیده گشتی و غنی \* چون برون آبی ازینجا چون کنی  
 پیشه آموز کاندرا آخرت \* اندر آید دخل کسب مغفرت  
 ۲۵۹۵ آن جهان شهرت پر بازار و کسب \* تا نپنداری که کسب اینجاست حسب  
 حق تعالی گفت کین کسب جهان \* پیش آن کسب است لعب کودکان  
 همچو آن طفلی که بر طفلی تند \* شکل صحبت گن مساسی میکند  
 کودکان سازند در بازی دکان \* سود نبود جز که تعبیر زمان  
 شب شود در خانه آید گرسنه \* کودکان رفته بماند يك تنه

دروغ عشوه L Bul. (۲۵۸۲) زهش for رهش ADL Bul. (۲۵۸۲)

چون زن A و شیرین A. لطف شیرین D (۲۵۸۴)

و L om. (۲۵۸۸) خلعت و دولت ABL Bul. (۲۵۸۷)

این for او A (۲۵۹۱) خویش را و خلق را L. اوستا D (۲۵۹۰)

شکل میری را اساسی میکند L (۲۵۹۷)

بماند A (۲۵۹۹)



۲۶۰۰ این جهان بازی گهست و مرگ شب \* باز گردی کیسه خالی پُر تعب  
کسبِ دین عشقت و جذبِ اندرون \* قابلیتِ نورِ حق را ای حرون  
کسبِ فانی خواهدت این نفسِ خس \* چند کسبِ خس کنی بگذار بس  
نفسِ خس گر جویدت کسبِ شریف \* حیل و مکرری بود آن را ردیف

بیدار کردن ابلیس معاویه را رضی الله عنه که خیز وقت نماز است،

در خبر آمد که آن معاویه \* خفته بد در قصر در يك زاویه  
۲۶۰۵ قصر را از اندرون در بسته بود \* کز زیارت‌های مردم خسته بود  
ناگهان مردی ورا بیدار کرد \* چشم چون بگشاد پنهان گشت مرد  
گفت اندر قصر کس را ره نبود \* کیست کین گستاخی و جرأت نمود  
کرد برگشت و طلب کرد آن زمان \* تا بیابد ز آن نهان گشته نشان  
از پس در مذبری را دید کو \* در در و پرده نهان میکرد رو  
۲۶۱۰ گفت هی تو کیستی نام تو چیست \* گفت نام فاش ابلیس شقیست  
گفت بیدارم چرا کرده بجد \* راست گو با من مگو بر عکس و ضد

از خرفگندن ابلیس معاویه را رضی الله عنه و روپوش و بهانه

کردن و جواب گفتن معاویه او را،

گفت هنگام نماز آخر رسید \* سوی مسجد زود می باید دوید

(۲۶۰۰) After this verse L adds:

سوی خانه کور تنها مانده \* با فغان و حسرتا بر خوانده

(۲۶۰۴) A Bul. . اورا ردیف Bul. (۲۶۰۲) . نور حق دان ای حرون Bul. (۲۶۰۱)

در خبر آمد که خال مومنان \* خفته بد در قصر بر بسترستان have:

بود اندر قصر خود خفته ستان and so D in marg. and L. L has

در پس پرده Bul. در در پرده A. او پس در Bul. (۲۶۰۶)

افگندن Heading: L om. AB Bul. بر عکس ضد A. بر من مگو B (۲۶۱۱)

اندر رسید Bul. (۲۶۱۲) . و طول مناظره ایشان Bul. has کردن After



عَجَلُوا الطَّاعَاتِ قَبْلَ الْفَوْتِ كَفْتُ \* مصطفی چون دُرِّ معنی می بسفت  
گفت نی نی این غرض نبود ترا \* که بخیرے ره نما باشی مرا  
۲۶۱۵ دزد آید از نهان در مسکنم \* گویدم که پاسبانی می کنم  
من کجا باور کنم آن دزدرا \* دزدگی داند ثواب و مُزدرا

باز جواب گفتن ابلیس معاویه را،

گفت ما اوّل فرشته بوده ایم \* راه طاعت را بجان پیسوده ایم  
سالکان راه را محرم بُدیم \* ساکنان عرش را همدم بُدیم  
پیشۀ اوّل کجا از دل رود \* مهرِ اوّل گی زدل بیرون شود  
۲۶۲۰ در سفر گر روم بینی یا ختن \* از دل تو گی رود حُبُّ الْوَطَنِ  
ما هم از مستان این می بوده ایم \* عاشقان درگه وے بوده ایم  
نافِ ما بر مهرِ او بپریده اند \* عشقی او در جانِ ما کاریده اند  
روزِ نیکو دیده ایم از روزگار \* آبِ رحمت خورده ایم اندر بهار  
نه که مارا دستِ فضلش کاشتست \* از عدم مارا نه او بر داشتست  
۲۶۲۵ ای بسا کز وی نوازش دیده ایم \* در گلستانِ رضا گردیده ایم  
بر سرِ ما دستِ رحمت می نهاد \* چشمهای لطف از ما می گشاد  
وقتِ طفلی ام که بودم شیرِ جُو \* گاهوارم را که جنبانید او  
از که خوردم شیرِ غیرِ شیرِ او \* کی مرا پرورد جز تدبیرِ او  
خوی گان با شیر رفت اندر وجود \* گی توان آنرا زمردم و گشود  
۲۶۳۰ گر عنابی کرد دریای کرم \* بسته گی کردند درهای کرم

ره A. جواب گفتن معاویه ابلیس را (۲۶۱۴) Before this verse A has the heading:

این دزدرا Bul. (۲۶۱۶) در نهان A (۲۶۱۵) . نمای مر مرا

Heading: Bul. has دوم بار از خر افگندن ابلیس معاویه را و روپوش کردن

(۲۶۱۷) A. After this verse L has v. ۲۶۲۲.

(۲۶۲۶) L. بر ما می گشاد (۲۶۲۷) A. گاهواره ام که

(۲۶۲۸) A. از کی خوردم (۲۶۳۰) L. بسته کی گردید



اصلِ نقدش داد و لطف و بخشش است \* قهر بر روی چون غباری از غش است  
از برای لطف عالم را بساخت \* ذرّه‌ها را آفتاب او نواخت  
فرقت از قهرش اگر آبستن است \* بهر قدر وصل او دانستن است  
تا دهد جان را فراقش گوشمال \* جان بداند قدر ایام وصال  
گفت پیغمبر که حق فرموده است \* قصد من از خلق احسان بوده است  
آفریدم تا زمن سودی کنند \* تا ز شهدم دست آلوده کنند  
نی برای آنک تا سودی کنم \* وز برهنه من قبای بر کنم  
چند روزی که ز پیشم رانده است \* چشم من در روی خوش مانده است  
کز چنان روی چنین قهر ای عجب \* هر کسی مشغول گشته در سبب  
من سبب را ننگرم کان حادث است \* ز آنک حادثی را باعث است  
لطف سابق را نظاره می‌کنم \* هر چه آن حادث دو پاره می‌کنم  
ترک سجده از حسد گیرم که بود \* آن حسد از عشق خیزد نه از جحود  
هر حسد از دوستی خیزد یقین \* که شود با دوست غیری همنشین  
هست شرط دوستی غیرت‌پزی \* همچو شرط عطسه گفتن دیرزی  
چونک بر نطعش جزین بازی نبود \* گفت بازی کن چه دانم در فزود  
آن یکی بازی که بد من باختم \* خویشتن را در بلا انداختم  
در بلا هر می چشم لذات او \* مات اویم مات اویم مات او  
چون رهاند خویشتن را ای سره \* هیچ کس در شش جهت از شش دره  
جزو شش از گل شش چون وا رهد \* خاصه که بی چون مرورا کثر نهد  
هر که در شش او درون آتش است \* اوش برهاند که خلاق شش است  
خود اگر کفرست و گر ایمان او \* دست باف حضرتست و آن او

بر سودی تم L. من سودی کنم A (۲۶۲۷) . پیغامبر AB DL (۲۶۲۵)

بعد از عطسه L Bul. بعد عطسه A (۲۶۴۴) این حسد A (۲۶۴۲)

در شش دره D (۲۶۴۸) که من بد باختم B (۲۶۴۶)

خاصه کی B (۲۶۴۹)



## باز تقریر کردن معاویه با ابلیس مکر اورا،

گفت امیر اورا که اینها راستست \* لیک بخش تو ازینها راستست  
 صد هزاران را چو من تو ره زدی \* حُفره کردی در خزینه آمدی  
 آتش و نفتی نسوزی چاره نیست \* کیست کز دست تو جامه اش پاره نیست  
 ۲۶۵۰ طبعت ای آتش چو سوزانید نیست \* تا نسوزانی تو چیزی چاره نیست  
 لعنت این باشد که سوزانت کند \* اوستاد جمله دزدانت کند  
 با خدا گفتم شنیدی رُو برو \* من چه باشم پیش مکرِت ای عدو  
 معرفت های تو چون بانگ صفیر \* بانگ مرغانت لیکن مرغ گیر  
 صد هزاران مرغ را آن ره زدست \* مرغ غره کاشنای آمدست  
 ۲۶۶۰ در هوا چون بشنود بانگ صفیر \* از هوا آید شود اینجا اسیر  
 قوم نوح از مکر تو در نوحه اند \* دل کباب و سینه شرحه شرحه اند  
 عاد را تو باد دادی در جهان \* در فگندی در عذاب و اندهان  
 از تو بود آن سنگسار قوم لوط \* در سیاه آبه ز تو خوردند غوط  
 مغز نمرود از تو آمد ریخته \* ای هزاران فتنها انگبخته  
 ۲۶۷۰ عقل فرعون ذکی فیلسوف \* کور گشت از تو نیاید او وقوف  
 بُو لَهَب هم از تو نا اهلی شد \* بُو الْحَكَم هم از تو بُو جَهْلی شد  
 ای برین شطرنج بهر باد را \* مات کرده صد هزار استباد را  
 ای زفزین بندهای مُشکلت \* سوخته دها سیه گشته دلت  
 بحر مکاری تو خلاق قطره \* تو چو کوهی وین سلیمان ذره  
 ۲۶۷۰ کی رهد از مکر تو ای مختصم \* غرق طوفانیم إلا من عصم  
 بس ستاره سعد از تو محترق \* بس سپاه و جمع از تو مفترق

آتشی از تو نسوزم AB (۲۶۵۴) . بابلیس A . باز for سیوم بار Bul. Heading:  
 سوزانید نیست ABL (۲۶۵۰) . نفتی Bul. . بسوزم . and so L, which has  
 . مات کردند D (۲۶۶۷) . تو before ز . D om. (۲۶۶۴) . عاد را چون باد D (۲۶۶۲)  
 . سپاه جمع AL (۲۶۷۱) . و سلیمان D originally . تو و خلقان قطره A (۲۶۶۹)



## باز جواب گفتن ابلیس معاویه را،

گفت ابلیس گشای این عقدر . من محکم قلب را و نقدرا  
 امتحان شیر و کلبم کرد حق . امتحان نقد و قلم کرد حق  
 قلب را من گی سیه رو کرده ام . صبر فی ام قیمت او کرده ام  
 ۲۶۷۵ نیکوان را رهنمای می کنم . شاخهای خشک را بر می گنم  
 این علفها می نمم از بهر چیست . تا پدید آید که حیوان جنس کبست  
 گرگ از آهو چو زاید کودکی . هست در گرگیش و آهویی شکی  
 نو گیاه و استخوان پیشش بریز . تا کدامین سو کند او گام نیز  
 گر بسوی استخوان آید سگت . و رگیا خواهد یقین آهورگت  
 ۲۶۸۰ قهر و لطفی جنت شد با همدگر . زاد از این هر دو جهانی خیر و شر  
 نو گیاه و استخوان را عرضه کن . قوت نفس و قوت جان را عرضه کن  
 گر غذای نفس جوید ابترست . و غذای روح خواهد سرورست  
 گر کند او خدمت تن هست خرم . و رود در بحر جان یابد گهر  
 گرچه این دو مختلف خیر و شرند . لیک این هر دو بیک کار اندرند  
 ۲۶۸۵ انبیا طاعات عرضه میکنند . دشمنان شهوات عرضه میکنند  
 نیک را چون بد کنم بزدان نیم . داعیم من خالق ایشان نیم  
 خوب را من زشت سازم رب نه ام . زشت را و خوب را آینه ام  
 سوخت هندو آینه امر دردرا . کین سیه رو می نماید مردرا

Heading: Bul. باز for سیوم بار . (۲۶۷۲) L Bul. گشا .

مر بدانرا پیشوایی میکم: In the second hemistich L has: رهنمای و مامم (۲۶۷۵) B

After this verse L adds:

نیکوانرا رهنمای و مامم . شاخهای خشک را بر میکم

و آهوش شکی A . گرگی از آهو چو زاید و ر سگی L (۲۶۷۷) . کی حیوان D (۲۶۷۶)

جهان B Bul. . همدیگر D . با یکدیگر BL (۲۶۸۰) . و آهویی شکی D

After this verse L Bul. add: (۲۶۸۸) bis. غذای B Bul. (۲۶۸۲)

گفت آینه گناه از من نبود . جرم او را نه که روی من زدود



او مرا غمّاز کرد و راست گو \* تا بگویم زشت کو و خوب کو  
 ۲۶۹۰ من گواهم بر گوا زندان کجاست \* اهل زندان نیستم ایزد گواست  
 هرکجا بینم نهال میوه دار \* تربیتها میکنم من دایه وار  
 هرکجا بینم درخت تلخ و خشک \* می برم تا وا رهد از پُشک مُشک  
 خشک گوید باغبان را کای فتنی \* مر مرا چه میبری سر بی خطا  
 باغبان گوید خمّش ای زشت خو \* بس نباشد خشکی تو جرمِ تو  
 ۲۶۹۵ خشک گوید راستم من کثر نیسم \* تو چرا بی جرم میبری پیسم  
 باغبان گوید اگر مسعودی \* کاشکی کثر بودی تر بودی  
 جاذب آب حیاتی گشتی \* اندر آب زندگی آغشتی  
 تخم تو بد بوده است و اصل تو \* با درخت خوش نبوده وصل تو  
 شاخ تلخ ار با خوشی وُصلت کند \* آن خوشی اندر نهادش بر زند

### عنف کردن معاویه با ابلیس،

۲۷۰۰ گفت امیر ای راهزن حُجّت مگو \* مر ترا ره نیست در من ره مجو  
 رهزنی و من غریب و تاجرم \* هر لباسانی که آری گی خرم  
 گردِ رخت من مگرد از کافری \* تو نه رخت کسی را مشتری  
 مشتری نبود کسی را راهزن \* ورنه نماید مشتری مکرست و فن  
 تا چه دارد این حسود اندر گدو \* ای خدا فریاد مارا زین عدو  
 ۲۷۰۵ گر یکی فصلی دگر در من دمد \* در رباید از من این رهزن نمد

(۲۶۹۰) Bul. یزدان گواست.

(۲۶۹۲) AB Bul. می برم من تا رهد.

(۲۶۹۲) Bul. ای فنا.

(۲۶۹۴) L Bul. پس نباشد. ای زشت رو.

(۲۶۹۷) BD and گشته.

(۲۶۹۹) D شاخ تر, corr. in marg.



نالیدن معاویه بحضرت حق تعالی از ابلیس و نصرت خواستن،

این حدیث هرچو دودست ای اله \* دست گیر ار نه گلیم شد سیاه  
 من بحجت بر نیام با بلیس \* کوست فتنه هر شریف و هر خسیس  
 آدمی که علم الاسما بگست \* درنگ چون برقی این سگ بی نگست  
 از بهشت انداختش بر روی خاك \* چون سَمَك در شصت او شد زان سَمَك  
 ۲۷۱۰ نوحه اِنَا ظَلَمْنَا می زدی \* نیست دستان و فسونش را حدی  
 اندرون هر حدیث او شَرست \* صد هزاران سحر در وی مُضَهَرست  
 مردی مردان ببندد در نفس \* در زن و در مرد افروزد هوس  
 ای بلیس خلق سوز فتنه جو \* بر چیم بیدار کردی راست گو

باز تقریر ابلیس تلبیس خودرا،

گفت هر مردی که باشد بدگمان \* نشنود او راست را با صد نشان  
 ۲۷۱۵ هر درونی که خیال اندیش شد \* چون دلیل آری خیالش بیش شد  
 چون سخن در وی رود علت شود \* تبخِ غازی دزدرا آلت شود  
 پس جواب او سکونست و سکون \* هست با ابله سخن گفتن جنون  
 تو زمن با حق چه نالی ای سلیم \* تو بنال از شر آن نفس لئیم  
 تو خوری حلاوا ترا دُمَل شود \* تب بگیرد طبع تو مُخْتَل شود

Heading: L om.

این سگ کم نکست L . نکست L . بگست for بگست BD . آدمی کو L Bul. (۲۷۰۸)

از سَمَك L Bul. . چون سَمَك D . شست AB Bul. (۲۷۰۹)

فسونش را شکی D (۲۷۱۰) After this verse L adds: (۲۷۱۲)

زَانَك حجت در بگنجد با منی \* هین غرض را در میان نه بی فنی

گبررا آلت L (۲۷۱۶) After this verse L adds: (۲۷۱۷)

تو زحق ترس و زحق جو قطع نفس \* گر تو از شرش بماندستی بجیس

دمَل for دنبل Bul. (۲۷۱۹)



۲۷۲۰ بی گنه لعنت کنی ابلیس را \* چون نبینی از خود آن تلبیس را  
 نیست از ابلیس از نُست ای غوی \* که چو روبه سوی دُنْبِه ی دوی  
 چونک در سبزه ببینی دنبه را \* دام باشد این ندانی تو چرا  
 زان ندانی کت زدانش دُور کرد \* میلِ دنبه چشم و عقلت کور کرد  
 حَبِكَ الْأَشْيَاءَ يُعْبِيكَ بِصِمِّ \* نَفْسِكَ السُّودَا جَنَّتْ لَا تَخْتَصِمُ  
 ۲۷۲۵ تو گنه بر من منه کتر مژ مبین \* من زبَد بیزارم و از حرص و کین  
 من بدی کردم پشیمانم هنوز \* انتظارم تا شبنم آید بروز  
 متهم گشتم میان خلق من \* فعلی خود بر من نهد هر مرد و زن  
 گرگ بیچاره اگرچه گرسنه است \* متهم باشد که او در طنطنه است  
 از ضعیفی چون نداند راه رفت \* خلق گوید نخمه است از لُوت زفت

### باز الحاح کردن معاویه ابلیس را،

۲۷۲۰ گفت غیر راستی نرّهاندت \* داد سوے راستی می خواندت  
 راست گونا و ره از چنگ من \* مکر نشانند غبار چنگ من  
 گفت چون دانی دروغ و راست را \* اے خیال اندیش پر اندیشها  
 گفت پیغمبر نشانی داده است \* قلب و نیکورا بِحَمِّكَ بنهاده است  
 گفته است الْكُذْبُ رَبِّ فِي الْقُلُوبِ \* گفت الصِّدْقُ طُهَانِينَ طَرُوبِ

و. (۲۷۲۲) AL Bul. om. دنپها BDL (۲۷۲۲)

. جنت for خبط L in marg. and so L in marg. و بصمی و بصم Bul. (۲۷۲۴)

. کتر کتر A (۲۷۲۵) After this verse L adds: (۲۷۲۶)

هم امیدی می بزم با درد و سوز \* تا مگر این دی مهّم گردد نمود

Bul. adds: بر امید آن مانده ام بس روزگار \* کاین زمستانرا بود شاید بهار

. چون نتاند AB Bul. (۲۷۲۹)

Heading: Bul. باز جستن معاویه حقیقت غرض را از ابلیس.

(۲۷۴۱) Written in marg. D, app. by the original hand.

. پیغامبر ABD (۲۷۴۴)



۲۷۳۵ دل نیارآمد بگفتار، دروغ \* آب و روغن هیچ نفروزد فروغ  
 در حدیث راست آرام، دلست \* راستیها دانه دامن، دلست  
 دل مگر رنخور باشد بدهان \* که نداند چاشنی این و آن  
 چون شود از رنج و علت دل سلیم \* طعم کذب و راسترا باشد علم  
 حرص آدم چون سوی گندم فزود \* از دل، آدم سلیبی را ربود  
 ۲۷۴۰ پس دروغ و عشوهات را گوش کرد \* غره گشت و زهر قاتل نوش کرد  
 کژدم از گندم ندانست آن نفس \* میپرد تمیز از مست هوس  
 خلق مست آرزو اند و هوا \* زان پذیرا اند دستان ترا  
 هر که خود را از هوا خوباز کرد \* چشم خود را آشنای راز کرد

### شکایت قاضی از آفت قضا و جواب گفتن نایب او را،

قاضی بنشانند او میگریست \* گفت نایب قاضیا گریه زچبست  
 ۲۷۴۵ این نه وقت گریه و فریاد نوست \* وقت شادای و مبارکباد نوست  
 گفت او چون حکم راند بی دلی \* در میان آن دو عالم جاهلی  
 آن دو خصم از واقعه خود واقفند \* قاضی مسکین چه داند زان دو بند  
 جاهلست و غافلست از حالشان \* چون رود در خونشان و مالشان  
 گفت خصمان عالمند و علتی \* جاهلی تو لیک شمع ملتی  
 ۲۷۵۰ زآنک تو علت ندارے در میان \* آن فراغت هست نور دیدگان  
 و آن دو عالم را غرضشان کور کرد \* علمشان را علت اندر گور کرد  
 جهل را بی علتی عالم کند \* علم را علت کثر و ظالم کند

غرفه گشت L (۲۷۴۰). رنج علت A (۲۷۳۸). زگفتار ABL Bul. (۲۷۳۵).

(۲۷۴۲) After this verse Bul. adds:

آنچنین که يك حکایت کرده اند \* گوشرا بند عنایت کرده اند

آه A Bul. (۲۷۴۶). او for و ABL Bul. (۲۷۴۴).

آن چراغت L. از فراغت B (۲۷۵۰).

کثر for کر D. bis. کند A (۲۷۵۲).



تا تو رشوت نستی بینند \* چون طمع کردی ضریر و بند  
از هوا من خوی را وا کرده ام \* لقمه های شهونی کمر خورده ام  
۲۷۵۵ چاشنی گیر دلم شد با فروغ \* راست را داند حقیقت امر دروغ

باقرار آوردن معاویه رضی الله عنه ابلیس را،

تو چرا بیدار کردی مرا \* دشمن بیداری تو ای دغا  
همچو خشخاشی همه خواب آوری \* همچو خمی عقل و دانش را بری  
چاره بخت کرده ام هین راست گو \* راست را دانم تو حیلها مجو  
من زهر کس آن طمع دارم که او \* صاحب آن باشد اندر طبع و خو  
۲۷۶۰ من ز سر که می نجوم شگری \* مر مخنث را نگیرم لشگری  
همچو گبران من نجوم از بتی \* کو بود حق با خود از حق آبتی  
من ز سرگین می نجوم بوی مشک \* من در آب جو نجوم خشت خشک  
من ز شیطان این نجوم کوست غیر \* که مرا بیدار گرداند بخیر

راست گفتن ابلیس ضمیر خود را بمعنای رضی الله عنه،

گفت بسیار آن بلیس از مکر و غدر \* میر ازو نشنید کرد استیز و صبر  
۲۷۶۵ از بن دندان بگفتش بهر آن \* کردم ت بیدار میدان ای فلان

(۲۷۵۴) In L this and the following verse are placed after v. ۲۷۶۲.

Heading: L om. Before v. ۲۷۵۶ L adds:

ای سگ ملعون جواب من بگو \* راستی گو و دروغی را مجو  
Bul. من زحفظ می نجوم L. من ز شکر می نجوم B (۲۷۶۰). صاحب او Bul. (۲۷۵۹)  
کو بود حق و آیت حق ای فنی L. که بود حق A. می نگویم از بنی L (۲۷۶۱). وز مخنث را

(۲۷۶۲) After this verse L adds:

من نجوم پاسبانی را زدزد \* کار ناکرده نجوم هیچ مزد  
کو مرا B. می نجوم Bul. (۲۷۶۳)

Heading: Bul. has: منقطع شدن ابلیس از بحث معاویه و از غایت عجز اعتراف آوردن.

In D this verse precedes the Heading. Bul. مکر و غور. ABL (۲۷۶۴) مکر و عذر.



تا رسی اندر جماعت در نماز \* امر پی پیغمبر دولت فرار  
گر نماز از وقت رفتی مرنرا \* این جهان تاریک گشتی بی ضیا  
از غبین و درد رفتی اشکها \* از دو چشم تو مثال مشکها  
ذوق دارد هر کسی در طاعتی \* لاجرم نشکبید از وی ساعتی  
آن غبین و درد بودی صد نماز \* کو نماز و کو فروغ آن نیاز<sup>۲۷۷۰</sup>

### فضیلت حسرت خوردن آن مخلص بر فوت نماز جماعت،

آن یکی میرفت در مسجد درون \* مردم از مسجد همی آمد برون  
گشت پرسیان که جماعت را چه بود \* که زمسجد می برون آیند زود  
آن یکی گفتش که پیغمبر نماز \* با جماعت کرد و فارغ شد زراز  
تو کجا در می روی ای مردِ خام \* چونک پیغمبر بدادست السلام  
گفت آه و دود از آن آه شد برون \* آه او می داد از دل بوی خون<sup>۲۷۷۰</sup>  
آن یکی از جمع گفت این آهرا \* تو بمن ده و آن نماز من ترا  
گفت دادم آه و پذیرفتم نماز \* او ستد آن آهرا با صد نیاز  
شب بخواب اندر بگفتش هانفی \* که خریدی آب حیوان و شفا  
حُرمت این اختیار و این دُخول \* شد نماز جمله خلقان قبول

پیغامبر AB DL. رسی تو با جماعت L (۲۷۶۶)

In L this and the

following verse are transposed.

A (۲۷۷۰) حریق آن نیاز, corr. in marg.

پیغامبر AB DL (۲۷۷۲) . کین جماعت را L (۲۷۷۲)

از آن آه Bul. (۲۷۷۰) . پیغامبر AB DL (۲۷۷۴)

آن یکی گفته به این آهرا \* وین نماز من ترا با داد عطا D (۲۷۷۶)

and so BL Bul. and A in marg. BL Bul. گفتا. B Bul. آن آهرا.

شفا A Bul. (۲۷۷۸) . پذیرفتم D (۲۷۷۷)

وین دُخول D. و آن دُخول AB Bul. آن اختیار Bul. رحمت این اختیار D (۲۷۷۹)



## تنه اقرار ابلیس بمعاویه مکر خود را،

۲۷۸۰ پس عزازیش بگفت ای میرِ رابد \* مکرِ خود اندر میان باید نهاد  
 گر نمازت فوت می‌شد آن زمان \* می‌زدی از دردِ دل آه و فغان  
 آن تأسف و آن فغان و آن نیاز \* در گذشتی از دو صد ذکر و نماز  
 من ترا بیدار کردم از نهیب \* تا نسوزاند چنان آهی حجاب  
 تا چنان آهی نباشد مر ترا \* تا بدان راهی نباشد مر ترا  
 ۲۷۸۵ من حسودم از حسد کردم چنین \* من عدوم کارِ من مکرست و کین  
 گفتم اکنون راست گفتم صادق \* از تو این آید تو این را لایقی  
 عنکبوتی تو مگس داری شکار \* من نیم ای سگ مگس زحمت می‌آر  
 باز اسپیدم شکارم شه کند \* عنکبوتی گی بگیرد مانند  
 رو مگس می‌گیر تا تانی هلا \* سوی دوغی زن مگس‌ها را صلا  
 ۲۷۹۰ ور بخوانی تو بسوی انگبین \* هم دروغ و دوغ باشد آن یقین  
 تو مرا بیدار کردی خواب بود \* تو نمودی گشتی آن گرداب بود  
 تو مرا در خیر زان می‌خواندی \* تا مرا از خیر بهتر راندی

Heading: L om. Bul. با معاویه.

(۲۷۸۰) AL میرداد. Bul. میرزاد.

(۲۷۸۲) A آن تأسف آن فغان.

(۲۷۸۴) D om. Bul. حجیت (a misprint for حجب).

(۲۷۸۵) After this verse Bul. has the heading: جواب معاویه ابلیس را بعد از اعتراف:

و قبول کردن معاویه سخن او

(۲۷۸۷) L و for تو.

(۲۷۸۸) L باز اسفیدی.

(۲۷۸۹) A تا توانی.

(۲۷۹۱) L و for آن.

(۲۷۹۲) After this verse L adds:

کار تو اینست ای دزد لعین \* سوی دوغ آری مگس را زانگبین



فوت شدن دزد با آواز دادن آن شخص صاحب خانه را که  
نزدیک آمده بود که دزد را دریابد و بگیرد،

این بدان ماند که شخصی دزد دید \* در وثاق اندر پی او می دوید  
تا دو سه میدان دويد اندر پیش \* تا در افکند آن تعب اندر خویش  
۲۷۹۵ اندر آن حمله که نزدیک آمدش \* تا بدو اندر جهد در یابش  
دزد دیگر بانگ کردش که بیا \* تا ببینی این علامات بلا  
زود باش و باز گرد ای مرد کار \* تا ببینی حال اینحازار زار  
گفت باشد کان طرف دزدی بود \* گر نگردم زود این بر من رود  
در زن و فرزند من دستی زند \* بستن این دزد سودم گی کند  
۲۸۰۰ این مسلمان از کرم می خواندم \* گر نگردم زود پیش آید بدم  
بر امید شفقت آن نیکخواه \* دزد را بگذاشت باز آمد براه  
گفت ای یار نکو احوال چیست \* این فغان و بانگ تو از دست کیست  
گفت اینک بین نشان پای دزد \* این طرف رفتست دزد زن بمزد  
نک نشان پای دزد قلتبان \* در پی او رو بدین نقش و نشان  
۲۸۰۵ گفت ای ابله چه می گویی مرا \* من گرفته بودم آخر مرورا  
دزد را از بانگ تو بگذاشتم \* من تو خرا آدی پنداشتم  
این چه ژاژست و چه هرزه ای فلان \* من حقیقت یافتم چه بود نشان  
گفت من از حق نشانت میدهر \* این نشانت از حقیقت آگهم

Heading: AL om. صاحب خانه after را Bul. om. دریابد و.

در وثاق و در پی A (۲۷۹۲)

تا درو اندر L تا بدزد اندر D جمله A اندرین حمله Bul. (۲۷۹۵)

علامت ای کیا L (۲۷۹۶)

بر من دود D (۲۷۹۸)

AL بر زن (۲۷۹۹)

پیش آید ندم Bul. B (۲۸۰۰)

شفقتی Bul. (۲۸۰۱)

AD نیکو (۲۸۰۲)

نشانی A این نشان Bul. (۲۸۰۳)

نک این نقش L (۲۸۰۴)

بودم اورا جا بجا L (۲۸۰۵)

این نشانت کر حقیقت L (۲۸۰۸)



گفت طرّاری تو یا خود ابلهی \* بلك تو دزدی و زین حال آگهی  
 ۲۸۱۰ خصم خود را می کشیدم من کشان \* تو رهانیدی ورا کاینک نشان  
 تو جهت گو من بروم از جهات \* در وصال آیات کو یا بیانات  
 صنع بیند مردِ محبوب از صفات \* در صفات آنست کو گم کرد ذات  
 واصلان چون غرقِ ذاند ای پسر \* گی کند اندر صفات او نظر  
 چونک اندر قعرِ جو باشد سرت \* گی برنگ آب افتد منظر  
 ۲۸۱۰ و برنگ آب باز آبی زقعر \* پس پلاسی بستدی دادی تو شعر  
 طاعت عامه گناه خاصگان \* وصلت عامه حجاب خاص دان  
 مر وزیر را کند شه محاسب \* شه عدو او بود نبود محب  
 هم گناهی کرده باشد آن وزیر \* بی سبب نبود تغیر ناگزیر  
 آنک زاوّل محاسب بُد خود ورا \* بخت و روزی آن بدست از ابتدا  
 ۲۸۲۰ لیک آن کاوّل وزیر شه بدست \* محاسب کردن سبب فعل بدست  
 چون ترا شه ز آستانه پیش خواند \* باز سوے آستانه باز راند  
 تو یقین میدان که جرمی کرده \* جبراً از جهل پیدش آورده  
 که مرا روزی و قسمت این بدست \* پس چرا دی بودت آن دولت بدست  
 قسمت خود خود بریدی تو ز جهل \* قسمت خود را فزاید مرد اهل

### قصه منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان،

۲۸۲۰ يك مثال دیگر اندر گزروی \* شاید ار از نقل قرآن بشنوی  
 این چنین کثر بازی در جفت و طاق \* با بی می باخند اهل نفاق

و زین خود D. تو خود یا ابلهی Bul. B. گفت تو طرّاری یا خود ابلهی A (۲۸۰۹)  
 چون for خود D (۲۸۱۲). می کشیدم مو کشان L (۲۸۱۰). آگهی  
 عدوی او Bul. (۲۸۱۷). منظرش L. سرش L (۲۸۱۴).  
 کاوّل وزیری دیده است AL (۲۸۲۰). زآنک زاوّل A (۲۸۱۹).  
 این دولت Bul. گر مرا روزی D (۲۸۲۲).  
 دیگر for آنک D (۲۸۲۵).



کز برای عزّ دین احمدی \* مسجدی سازیم و بود آن مُرتدی  
 این چنین کز بازی می‌باختند \* مسجدی جز مسجد او ساختند  
 فرش و سقف و قبه‌اش آراسته \* لیک تفریق جماعت خواسته  
 نزد پیغمبر بلا به آمدند \* همچو اشتر پیش او زانو زدند  
 ۲۸۲۰ کاه رسول حق برای مُحسنی \* سوی آن مسجد قدم رنجه کنی  
 تا مبارک گردد از اقدام تو \* تا قیامت نازه باد ایام تو  
 مسجد روز گلست و روز ابر \* مسجد روز ضرورت وقت فقر  
 تا غریبی یابد آنجا خیر و جا \* تا فراوان گردد این خدمت سرا  
 ۲۸۲۵ تا شعار دین شود بسیار و پر \* زانک با یاران شود خوش کارِ مُر  
 ساعتی آنجا یگه تشریف ده \* ترکیه ما کن زما تعریف ده  
 مسجد و اصحاب مسجدرا نواز \* تو مهی ما شب دهی با ما بساز  
 تا شود شب از جمالت همچو روز \* اے جمالت آفتاب شب‌فروز  
 ای دریغا کان سخن از دل بدی \* تا مراد آن نفر حاصل شدی  
 ۲۸۴۰ لطف کاید بی دل و جان در زبان \* همچو سبزه تون بود ای دوستان  
 هم زدورش بنگر و اندر گذر \* خوردن و بُورا نشاید اے پسر  
 سوی لطف بی‌وفایان خود مرو \* کان پُل و بران بود نیکو شنو  
 گر قدم را جاهلی بر وی زند \* بشکند پُل و آن قدم را بشکند  
 هر کجا لشکر شکسته میشود \* از دو سه سستِ مخنث می‌بود  
 ۲۸۴۵ در صف آید با سلاح او مردوار \* دل برو بنهند کاینک یارِ غار

(۲۸۲۸) A جز مسجدی او.

(۲۸۲۹) L Bul. سقف و فرش.

(۲۸۲۰) ABDL پیغامبر.

(۲۸۲۲) Bul. تازه بادا نام تو.

(۲۸۲۲) L مسجد وقت ضرورتگاه فقر.

(۲۸۲۴) A غیر و جا.

(۲۸۲۶) B Bul. ترکیه مان کن.

(۲۸۲۸) ABL Bul. جان فروز, and so corr. in D.

(۲۸۴۰) D بی for از.

(۲۸۴۱) L خوردن و بردن.

(۲۸۴۲) ABL Bul. هین مرو.

(۲۸۴۴) Bul. و مخنث.

(۲۸۴۵) A بنهد که اینک. AB با سلاح و مردوار. BL با سلیح مردوار.



رُو بگرداند چو ببیند زخمها \* رفتن او بشکند پشتِ ترا  
این درازست و فراوان میشود \* آنچه مقصودست پنهان میشود

فریفتن منافقان پیغمبر را صلی الله علیه وسلم تا بمسجد

ضرارش برند،

بر رسول حق فسونها خواندند \* رخسِ دستان و حیل می راندند  
آن رسول مهربان رحم کیش \* جز تبسم جز بلی نآورد پیش  
۲۸۵۰ شکرهای آن جماعت یاد کرد \* در اجابت قاصدان را شاد کرد  
می نمود آن مکر ایشان پیش او \* يك بيك زان سان که اندر شیر مو  
موی را نادیده می کرد آن لطیف \* شیر را شاباش می گفت آن ظریف  
صد هزاران موی مکر و دمدمه \* چشم خوابانید آن دم از همه  
راست می فرمود آن بحر کرم \* بر شما من از شما مشفق تر ام  
۲۸۰۰ من نشسته بر کنار آتشی \* با فروغ و شعله بس ناخوشی  
همچو پروانه شما آن سو دوان \* هر دو دست من شد پروانه ران  
چون بر آن شد تا روان گردد رسول \* غیرت حق بانگ زد مشنو زغول  
کین خیشان مکر و حیل کرده اند \* جمله مقلوبست آنچه آورده اند  
قصد ایشان جز سیه روی نبود \* خیر دین کی جست ترسا و جهود  
۲۸۶ مسجدی بر جسر دوزخ ساختند \* با خدا نرد دغاها باختند  
قصدشان تفریق اصحاب رسول \* فضل حق را کی شناسد هر فضول  
تا جهودی را زشام اینجا گشند \* که بوعظ او جهودان سرخوشند

(۲۸۴۶) Bul. زخمرا.

(۲۸۴۸) After this verse D adds:

چابلوسی و فسونها خواندند \* نرد خدمت سوی حظرت (sic) راندند

(۲۸۵۱) A Bul. می نمودی مکر.

(۲۸۵۲) Bul. زان همه.

(۲۸۵۴) A. من شمارا از شما.

(۲۸۵۶) A. شما for شد.

(۲۸۶۰) A. نرد دغها.



گفت پیغمبر که آری لیک ما . بر سر راهیم و بر عزم غزا  
 زین سفر چون باز گردم آنکهان . سوی آن مسجد روان گردم روان  
 ۲۸۶۵ دفعشان کرد و بسوی غزو تاخت . با دغایان از دغا نردی بیاخت  
 چون بیآمد از غزا باز آمدند . طالب آن وعده ماضی شدند  
 گفت حقش ای پیغمبر فاش گو . غدر را ور جنگ باشد باش گو  
 گفت ای قوم دغل خامش کنید . نا نگویم راز هاتان تن زبید  
 چون نشانی چند از اسرارشان . در بیان آورد بد شد کارشان  
 ۲۸۷۰ قاصدان زو باز گشتند آن زمان . حاش لله حاش لله دم زنان  
 هر منافق مصحفی زیر بغل . سوی پیغمبر بیآورد از دغل  
 بهر سوگندان که آیهان جنتیست . زآنک سوگندان کثران را سنتیست  
 چون ندارد مرد کثر در دین وفا . هر زمانی بشکنند سوگند را  
 راستان را حاجت سوگند نیست . زآنک ایشان را دو چشم روشنیست  
 ۲۸۷۵ نقض میثاق و عهد از احمقیست . حفظ آیهان و وفا کار تقیست  
 گفت پیغمبر که سوگند شما . راست گیرم یا که سوگند خدا  
 باز سوگند دگر خوردند قوم . مصحف اندر دست و بر لب مهر صوم  
 که بحق این کلام پاک راست . کان بناے مسجد از بهر خداست  
 اندر آنجا هیچ حیلۀ مکر نیست . اندر آنجا ذکر و صدق و یاریست  
 ۲۸۸۰ گفت پیغمبر که آواز خدا . می رسد در گوش من همچون صدا

چنگ اندر وعده ماضی زدند. BDL Bul. (۲۸۶۶) . پیغامبر AB DL (۲۸۶۲)

عذر ایشان عذر باشد باش گو L. عذر را BD. عذر را A (۲۸۶۷) and so B in marg.

آورد و بد D (۲۸۶۹) . گفتشان بس بدرون و دشمنید DL (۲۸۶۸)

جنت است Bul. بهر سوگند آنکه Bul. (۲۸۷۲) . پیغامبر AB DL (۲۸۷۱)

سنت است Bul. کثران را for دغارا A. زآنک سوگند آن کثران را BL Bul.

سوگندی AB. باز سوگند مکرر خورد قوم Bul. (۲۸۷۷) . پیغامبر AB DL (۲۸۷۶)

از بهر شاست A. پاک و راست Bul. (۲۸۷۸)

ذکر صدق و یاری نیست A. D om. (۲۸۷۹) . پیغامبر AB DL (۲۸۸۰)



مهر در گوش شما بنهاد حق \* تا با آواز خدا نآرد سبق  
 نك صریح آواز حق می آیدم \* همچو صاف از دُرد می پالایدم  
 همچنانک موسی از سوی درخت \* بانگ حق بشنید کای مسعود بخت  
 از درخت اِنی انا الله می شنید \* با کلام انوار می آمد پدید  
 چون ز نور وحی در می ماندند \* باز نو سوگندها می خواندند  
 چون خدا سوگند را خواند سپر \* گی نهد اسپر ز کف پیکارگر  
 باز پیغمبر بتکذیب صریح \* قد کذبتُم گفت با ایشان فصیح

اندیشیدن یکی از صحابه رضی الله عنهم بانکار که رسول صلی  
 الله علیه وسلم چرا ستاری نمی کند،

تا یکی یارے زیاران رسول \* در دلش انکار آمد زان نُکول  
 که چنین پیران با شیب و وقار \* می کندشان این پیغمبر شرمسار  
 کو کرم کو سترپوشی کو حیا \* صد هزاران عیب پوشند انبیا  
 باز در دل زود استغفار کرد \* تا نگردد زاعتراض او روی زرد  
 شومی یاری اصحاب نفاق \* کرد مؤمن را چو ایشان زشت و عاق  
 باز می زارید کای علام سیر \* مر مرا مگذار بر کفران مُصر  
 دل بدستم نیست همچون دید چشم \* ورنه دل را سوزی این دم بخشم  
 اندرین اندیشه خوابش در ربود \* مسجد ایشانش پر سرگین نمود  
 سنگهاش اندر حدث جای تباہ \* می دمید امر سنگها دود سیاه  
 دود در حلقش شد و حلقش بخت \* از نهیب دود تلخ از خواب جست  
 در زمان در رُو فتاد و می گریست \* کای خدا اینها نشان مُسکریست

زکف for زید A (۲۸۸۶) . بر گوش BL Bul. (۲۸۸۱)

این is suppl. in D . کین چنین L (۲۸۸۹) . بابشان D . پیغامبر AB (۲۸۸۷)

عیب پوشد D . ستر و پوشی Bul. (۲۸۹۰) . که marg. after

زخشم A (۲۸۹۴) . مضر AD (۲۸۹۳)



خِلمِ بهتر از چنین حِلْمِ ای خدا \* که کند از نورِ ایمانم جدا  
 ۲۹۰۰ گر بکاوی کوششِ اهلِ مجاز \* تو بتو گند بود همچون پیاز  
 هر یکی از یکدیگر بی مغزتر \* صادقان را يك زد دیگر مغزتر  
 صد کبر آن قوم بسته بر قبا \* بهر هدمِ مسجدِ اهلِ قبا  
 همچو آن اصحابِ فیل اندر حبش \* کعبه کردند حق آتش زدش  
 قصه کعبه ساختند از انتقام \* حالشان چون شد فرو خوان از کلام  
 ۲۹۰۵ مر سیه رویانِ دین را خود جهاز \* نیست الا حیلت و مکر و ستیز  
 هر صحابی دید زان مسجد عیان \* واقعه تا شد یقینشان سر آن  
 واقعات از باز گویم يك بيك \* پس یقین گردد صفا بر اهل شک  
 لیک می ترسم ز کشفِ رازشان \* نازنینانند و زبید نازشان  
 شرع بی تقلید می پذیرفته اند \* بی محک آن نقدر را بگرفته اند  
 ۲۹۱۰ حکمت قرآن چو ضالّه مؤمن است \* هر کسی در ضالّه خود مؤمن است

### قصه آن شخص که اشتر ضالّه خود می جست و می پرسید،

اشتری گم کرده و جستیش چست \* چون بیابی چون ندانی گان نوست  
 ضالّه چه بود نافه گم کرده \* امر کفّت بگر بختنه در پرده  
 کاروان در بار کردن آمد \* اشتر تو از میانه گم شد  
 می دوی این سو و آن سو خشک لب \* کاروان شد دور و نزدیکست شب

از یکدیگر A (۲۹۰۱) ایمانش L. ایمان او جدا D. حِلْمِ بهتر AL Bul. (۲۸۹۹)

مسجد نشان L Bul. (۲۹۰۶) حیلت مکر A. جهیز L Bul. (۲۹۰۵)

و. A om. (۲۹۰۸) تا یقین A (۲۹۰۷)

حکمت قرآنکه ضالّه Bul. (۲۹۱۰)

BD: (۲۹۱۲) گم کرد D (۲۹۱۱)

آمد در بار کردن کاروان \* اشتر تو زان میان گشته نهان

کاروان for کاربان and so Bul., which has



۲۹۱۵ رخت مانده در زمین در راه خوف \* نو پی اشتر دوان گشته بطوف  
 کای مسلمانان که دیدست اشتری \* جسته بیرون بامداد از آخری  
 هرکه بر گوید نشان از اشترم \* مزدگانی میدهم چندین درم  
 باز میجویی نشان از هر کسی \* ریش خندت میکند زین هر خسی  
 که اشتری دیدیم هرفت این طرف \* اشتری سرخی بسوی آن علف  
 ۲۹۱۶ آن یکی گوید بریدگوش بود \* و آن دگر گوید جلش منقوش بود  
 آن یکی گوید شتر يك چشم بود \* و آن دگر گوید زگر بی پشم بود  
 از برای مزدگان صد نشان \* از گزافه هر خسی کرده بیان

متردد شدن در میان مذهبهای مخالف و بیرون شو و مخلص یافتن،

همچنانک هر کسی در معرفت \* می کند موصوفی غیبی را صفت  
 فلسفی از نوع دیگر کرده شرح \* باحتی مرگفت اورا کرده جرح  
 ۲۹۲۵ و آن دگر در هر دو طعنه میزند \* و آن دگر از زرق جانی می کند  
 هر يك از ره این نشانها زان دهند \* تا گمان آید که ایشان زان دهاند  
 این حقیقت دان نه حقانند این همه \* نی بکلی گهرانند این ره  
 زانک بی حق باطلی نآید پدید \* قلب را ابله بسوی زر خرید  
 گر نبودی در جهان نقدی روان \* قلبهارا خرج کردن گئی توان  
 ۲۹۲۰ تا نباشد راست گئی باشد دروغ \* آن دروغ از راست می گیرد فروغ

(۲۹۱۵) A om. B Bul. زمین و راه. L. بر زمین. (۲۹۱۶) A om.

(۲۹۱۷) ABD گانی. مزدگانی.

(۲۹۱۹) B Bul. کاشتری دیدیم. L. آن طرف. L. دوان سوی علف. L. سرخی دوان سوی علف.

(۲۹۲۰) A دیگر. (۲۹۲۲) ABD گانی. D. هر کسی.

Heading: Bul. بیرون شدن.

(۲۹۲۴) L. هر خسی. (۲۹۲۵) L. بر هر دو. A. زرق for زرق.

(۲۹۲۷) L. فی الحقیقه در زبانند این همه. (۲۹۲۹) A Bul. نقد.

(۲۹۳۰) L. میگردد فروغ.



بر امیدِ راست کثرا می‌خرند \* زهر در قندی رود آنکه خورند  
 گر نباشد گندم محبوب‌نوش \* چه بَرَد گندم‌نمای جو فروش  
 پس مگو کین جمله دمها باطلند \* باطلان بر بوی حق دام دلند  
 پس مگو جمله خیالست و ضلال \* ب حقیقت نیست در عالم خیال  
 ۲۹۳۵ حق شب قدرست در شبها نهان \* تا کند جان هر شی را امتحان  
 نه همه شبها بود قدر اے جوان \* نه همه شبها بود خالی از آن  
 در میان دلق پوشان يك فقیر \* امتحان کن و آنک حقست آن بگیر  
 مؤمن کیس مهیز کو که تا \* باز داند حیزکان را از فتی  
 گرنه معیوبات باشد در جهان \* تاجران باشند جمله ابلهان  
 ۲۹۴۰ پس بود کالاشناسی سخت سهل \* چونک عیبی نیست چه نااهل و اهل  
 ور همه عیبست دانش سود نیست \* چون همه چوبست اینجا عود نیست  
 آنک گوید جمله حقند احمقیست \* و آنک گوید جمله باطل او شقیست  
 تاجران انبیا کردند سود \* تاجران رنگ و بو کور و کبود  
 می‌نماید مار اندر چشم مال \* هر دو چشم خویش را نیکو مال  
 ۲۹۴۵ منگر اندر غبطه این بیع و سود \* بنگر اندر خسر فرعون و ثمود

امتحان هر چیزی تا ظاهر شود خیر و شرّی که در ویست،

آسمانی که بود با زیب و فر \* حق بفرماید که تمّ ارجع بصر

چون شب L (۲۹۳۵) محبوب بوش B (۲۹۳۲) . آنکه for آنک D (۲۹۳۱)

خبرگانرا باز داند L کی تا D . مؤمنی Bul. (۲۹۳۸) . و در شبها A . قدرست

جمله حقست AL Bul. (۲۹۴۲) . ۲۹۴۱ and ۲۹۴۲ follow v. ۲۹۴۴. In L vv. (۲۹۴۱)

After this verse B adds: هر بیع و سود Bul. (۲۹۴۵) . ابله‌یست DL

منگر اندر زیب مال و ربح و سود \* آن نگر که کرد با عاد و ثمود

Heading: A کی تا . چیزی کی تا

This verse, which in AD precedes the Heading, is omitted in A بود (۲۹۴۶)

BL Bul. After the Heading ABUL Bul. have the following verse:

اندرین گردون مکرر کن نظر \* ز آنک حق فرمود تمّ ارجع بصر



يك نظر قانع مشو زين سقفِ نور \* بارها بنگر بين هلّ من فُطور  
 چونك گفتت كاندرين سقفِ نكو \* بارها بنگر چو مردِ عيبِ جو  
 پس زمينِ نيره را داني كه چند \* دبدن و تميز بايد در پسند  
 ۲۹۰۰ تا پيالایم صافان را زُرد \* چند بايد عقلِ مارا رنج بُرد  
 امتحانهاے زمستان و خزان \* تابِ تابستان بهارِ همچو جان  
 بادها و ابرها و برقها \* تا پديد آرد عوارض فرقهها  
 تا برون آرد زمينِ خاكِ رنگ \* هرچه اندر جيب دارد لعل و سنگ  
 هرچه دزدیدست اين خاكِ دژم \* از خزانهُ حقّ و درياے كرم  
 ۲۹۰۰ شحنه تقدیر گوید راست گو \* آنچه بردی شرح و ده مو بهو  
 دزد يعنی خاكِ گوید هيچ هيچ \* شحنه اورا در كشد در پيچ پيچ  
 شحنه گاهش لطف گوید چون شكر \* كه بر آویزد كند هرچه بتر  
 تا میانِ قهر و لطف آن خفيها \* ظاهر آید ز آتشِ خوف و رجا  
 آن بهاران لطفِ شحنه كبرياست \* و آن خزان تخويف و تهديد خداست  
 ۲۹۱۰ و آن زمستان چارمبغِ معنوی \* تا تو ای دزدِ خفي ظاهر شوے  
 پس مجاهدرا زمانی بسطِ دل \* يك زمانی قبض و درد و غشّ و غل  
 ز آنك اين آب و گلي كابدانِ ماست \* مُذِكِر و دزدِ ضياءے جانهاست  
 حقّ تعالى گرم و سرد و رنج و درد \* بر تنِ ما می نهد ای شیرمرد  
 خوف و جوع و نقصِ اموال و بدن \* جمله بهر نقدِ جان ظاهر شدن  
 ۲۹۱۰ اين وعيد و وعدها انگيخته است \* بهر اين نيك و بدی گامبخته است  
 چونك حقّ و باطلی آمبختند \* نقد و قلب اندر حرمدان رنجتند  
 پس محك می بایش بگزیده \* در حقايق امتحانها دیده

D. تهديد و تخويف. AB Bul. لطف و شحنه B (۲۹۰۹). نايد در پسند D (۲۹۴۹).

جان ماست L om. D (۲۹۱۲). در خفي L (۲۹۶۰). توفيق تهديد.

(۲۹۶۶) In D the ح of حرمدان is marked by a small ح underneath, and a vowel (apparently *fatha*) is written above.



تا شود فاروقِ این تزیورها \* تا بود دستورِ این تدیرها  
 شیر ده اے مادرِ موسی ورا \* واندَر آب افگن میندیش از بلا  
 هرکه در روزِ اَلسَت آن شیر خورد \* همچو موسی شیرا تمیز کرد  
 گر تو بر تمیزِ طفلت مولعی \* این زمان یا اُمّ موسی ارضعی  
 تا ببینند طعمِ شیرِ مادرش \* تا فرو نآید بدایهٔ بد سرش

### شرح فایدهٔ حکایت آن شخص شتر جوینده،

اشتری گم کرده اے معتمد \* هر کسی ز اشتر نشانت میدهد  
 تو نمی دانی که آن اشتر کجاست \* لیک دانی کین نشانیها خطاست  
 و آنک اشتر گم نکرد او از مری \* همچو آن گم کرده جوید اشتری  
 که بلی من هر شتر گم کرده ام \* هرکه یابد اجرش آورده ام  
 تا در اشتر با تو انبازی کند \* بهر طمع اشتر این بازی کند  
 هرکه را گوئی خطا بد آن نشان \* او بنقلید تو می گوید همان  
 او نشان کثر بنشناسد ز راست \* لیک گفتت آن مقلدرا عصاست  
 چون نشانِ راست گویند و شبیه \* پس یقین گردد ترا لا رَبِّ فیه  
 آن شفای جانِ رنجورت شود \* رنگِ رُوی و صحت و زورت شود  
 چشمِ تو روشن شود پایت دوان \* جسمِ تو جان گردد و جانت روان

(۲۹۷۰) Bul. از روز الست. After this verse L adds:

گر بر تو این حکایت روشنست \* که غرض نی این حکایت گفتنت

Bul. adds:

قص شد از قصهٔ ابهامِ عوض \* نی ترا زینسان حکایت شد غرض

سری D. مادری D (۲۹۷۲) \* امّ: so vocalised in D. (۲۹۷۱)

از سنیز او هم بجوید اشتری A (۲۹۷۵) \* کین for این A (۲۹۷۴)

In DL Bul. this verse follows v. ۲۹۷۹. می گوید که هان A. خطا بود ABL Bul. هرچه را AB Bul. (۲۹۷۸)

After this verse L adds: (۲۹۸۱) D رنگ و روی صحت

راحت از غم قوت بازو بود \* خلق و خلق یکتویت صدتو شود



پس بگویی راست گفتمی ای امین . این نشانیها بلاغ آمد مین  
 فیہ آیات ثقات بیّنات . این برائی باشد و قدر نجات  
 ۲۹۸۵ این نشان چون داد گویی پیش رو . وقت آهنگست پیش آهنگ شو  
 پی روی تو کنم اے راست گو . بوی بردے ز اشرم بنها که کو  
 پیش آنکس که نه صاحب اشتریست . کو درین جست شتر بهر مر بست  
 زین نشان راست نژودش یقین . جز زعکس ناقه جوی راستین  
 بوی برد از جد و گرمیهای او . که گزافه نیست این هیهای او  
 ۲۹۹۰ اندرین اشتر نبودش حق ولی . اشتری گم کرده است او هر بلی  
 طمع ناقه غیر روپوشش شد . آنچه ازو گم شد فراموشش شد  
 هرکجا او میدود این میدود . از طمع هم درد صاحب میشود  
 کاذبی با صادقی چون شد روان . آن دروغش راستی شد ناگهان  
 اندر آن صحرا که آن اشتر شتافت . اشتر خود نیز آن دیگر بیافت  
 ۲۹۹۵ چون بدیدش یاد آورد آن خویش . بی طمع شد ز اشتران یار و خویش  
 آن مقلد شد محقق چون بدید . اشتر خود را که آنجا می چربد  
 او طلبگار شتر آن لحظه گشت . می بچشنش تا ندید او را بدشت  
 بعد از آن تنهاروی آغاز کرد . چشم سوی ناقه خود باز کرد  
 گفت آن صادق مرا بگذاشتی . تا باکنون پاس من میداشتی  
 ۳۰۰۰ گفت تا اکنون فسوسی بوده ام . وز طمع در چابلوسی بوده ام  
 این زمان هم درد تو گشتم که من . در طلب از تو جدا گشتم بتن  
 از تو می دزدیدم وصف شتر . جان من دید آن خود شد چشم پر  
 تا نیابیدم نبودم طالبش . مس کنون مغلوب شد زر غالبش

نه for نی A (۲۹۸۷) . بنهای کو A (۲۹۸۶) . قدر و نجات D (۲۹۸۴)

هرکجا این میدود او میدود Bul. (۲۹۹۲) . گر گزافه L . گرمیهای تو D (۲۹۸۹)

یارش L . یار خویش D (۲۹۹۵) . این دروغش D (۲۹۹۳)

می بچشنش L (۲۹۹۷) . می خرید A (۲۹۹۶)



سببم شد همه طاعات سُکر \* هزل شد فانی و جدّ اثبات سُکر  
 ۴۰۰۵ سببم چون وسیلت شد بحق \* پس مزن بر سببم هیچ دق  
 مر ترا صدق تو طالب کرده بود \* مر مرا جدّ و طلب صدقی گشود  
 صدق تو آورد در جستن ترا \* جستنم آورد در صدقی مرا  
 تخم دولت در زمین می کاشتم \* سخره و بیگار می پنداشتم  
 آن بُد بیگار کسی بود چست \* هر یکی دانه که کِشتم صد پرست  
 ۴۰۱۰ دزد سوی خانه شد زیر دست \* چون در آمد دید کان خانه خودست  
 گرم باش ای سرد تا گری رسد \* با درشتی ساز تا نری رسد  
 آن دو اشتر نیست آن يك اشترست \* تنگ آمد لفظ معنی بس پرست  
 لفظ در معنی همیشه نارسان \* زان پیمبر گفت قدّ کلّ لسان  
 نطق اصطراب باشد در حساب \* چه قدر داند ز چرخ و آفتاب  
 ۴۰۱۵ خاصه چرخي کین فلك زو پره ایست \* آفتاب از آفتابش ذره ایست

### بیان آنک در هر نفسی فتنه مسجد ضرار هست،

چون پدید آمد که آن مسجد نبود \* خانه حیات بُد و دام جهود  
 پس نبی فرمود که آن را بر کنید \* مَطْرَحَهُ خَاشَاکَ و خاکستر کنید  
 صاحب مسجد چو مسجد قلب بود \* دانهها بر دام ریزی نیست جود  
 گوشت کاندَر شصت تو ماهی رُباست \* آن چنان لقمه نه بَخَشِشِشِ نه سخاست  
 ۴۰۲۰ مسجد اهل قبا کان بُد جماد \* آنچه کفّو او بُد راهش نداد  
 در جمادات این چنین حیفی نرفت \* زد در آن ناکفّو امیر داد تفت

بر زمین Bul. (۴۰۰۸) . صدقی نمود Bul. و L om. (۴۰۰۶)

اسطراب Bul. (۴۰۱۴) . کلّ اللسان B (۴۰۱۴) . کی کشتم D . این بُد D (۴۰۰۹)

و مکر جهود Bul. . کان مسجد A (۴۰۱۶) . Heading: D ضرارست

خاکستر کنند AB Bul. . بر کنند AB Bul. . فرمود کانرا ABL Bul. (۴۰۱۷)

نی بَخَشِشِشِ A . شست ABL Bul. (۴۰۱۹) . دانه چون بر دام L (۴۰۱۸)

زد در آن کفّوش L (۴۰۲۱) . کفّو او نبود AD (۴۰۲۰)



پس حقایق را که اصل اصلهاست \* دانك آنجا فرقتها و فصلهاست  
 نه حیانش چون حیات او بود \* نه مانش چون مات او بود  
 گور او هرگز چو گور او مدان \* خود چه گویم حال فرق آن جهان  
 ۲۰۲۵ بر محك زن کار خود ای مرد کار \* نا سازے مسجد اهل ضرار  
 بس بر آن مسجد گنات نسخر زدی \* چون نظر کردی تو خود زیشان بدی

حکایت هندو که با یار خود جنگ می کرد بر کاری و خبر  
 نداشت که او هم بدان مبتلاست،

چار هندو در یکی مسجد شدند \* بهر طاعت راکع و ساجد شدند  
 هر یکی بر نیتی تکبیر کرد \* در نماز آمد بمسکینی و درد  
 مؤذن آمد زان یکی لفظی بجمست \* کای مؤذن بانگ کردی وقت هست  
 ۲۰۲۰ گفت آن هندوی دیگر از نیاز \* هی سخن گفتی و باطل شد نماز  
 آن سوم گفت آن دُوم را ای عمو \* چه زنی طعنه برو خود را بگو  
 آن چهارم گفت حمد الله که من \* در نیفتادم بچه چون آن سه تن  
 پس نماز هر چهاران شد تباه \* عیب گویان بیشتر گر کرده راه  
 ای خنک جانی که عیب خویش دید \* هر که عیبی گفت آن بر خود خرید  
 ۲۰۲۵ زآنک نیم او زعیبستان بدست \* وان دگر نیش زعیبستان بدست  
 چونک بر سر مر ترا ده ریش هست \* مرهت بر خویش باید کار بست  
 عیب کردن ریش را داروی اوست \* چون شکسته گشت جای ارحم اوست

(۲۰۲۲) A فرقتها و اصلهاست L. فرقتها و اصلهاست (۲۰۲۲)

(۲۰۲۶) BDL کردی از ایشان آمدی L. تو بر آن Bul. پس بر آن (۲۰۲۶)

(۲۰۲۹) In D آمد is omitted, and بر has been suppl. before مؤذن.

(۲۰۴۰) L هین سخن (۲۰۴۱) A Bul. آن سیم

(۲۰۴۲) A گم کرد (۲۰۴۵) Bul. بود for بدست bis.

(۲۰۴۶) D باز for کار, corr. above. (۲۰۴۷) Bul. عیب کردن خویش را



گر هآن عیبت نبود این مباحث \* بوكِ آن عیب از تو گردد نیز فاش  
 لا تَخَافُوا انِ خِدا نَشْنِیدُ \* پس چه خود را این و خوش دید  
 ۲۰۴۰ سالها ابلیس نیکونام زیست \* گشت رسوا بین که او را نام چیست  
 در جهان معروف بُد عَلِیای او \* گشت معروفی بعکس ای وای او  
 تا نه این تو معروفی مجو \* رُو بشو از خوف پس بنمای رُو  
 تا نروید ریش تو ای خوبِ من \* بر دگر ساده زنج طعنه مزین  
 این نگر که مبتلا شد جانِ او \* تا در افتادست و او شد پندِ تو  
 ۲۰۴۵ تو نیفتادی که باشی پندِ او \* زهر او نوشید تو خور قندِ او

### قصد کردن غزان بکشتن يك مردی تا آن دگر بترسد،

آن غزان تَرِكِ خون ریز آمدند \* بهر یغما در یکی ده در شدند  
 دو کس از اعیانِ آن ده یافتند \* در هلاکِ آن یکی بشتافتند  
 دست بستندش که قربانش کنند \* گفت ای شاهان و ارکان بلند  
 قصدِ خونِ من بچه رُو می کنید \* از چه آخر تشنه خون منید  
 ۲۰۵۰ چیست حکمت چه غرض در کُشتنم \* چون چنین درویشم و غریبان تم  
 گفت تا هیت برین یارت زند \* تا بترسد او و زر پیدا کند  
 گفت آخر او زمن مسکین ترست \* گفت قاصد کرده است او را زَرست  
 گفت چون وهمست ما هر دو یکیم \* در مقام احتمال و در شکیم  
 خود ورا بکشید اول ای شهان \* تا بترسم من دهر زررا نشان  
 ۲۰۵۵ پس کرمهای الهی بین که ما \* آمدیم آخر زمان در اینها

بین for این AB D. is suppl. in marg. رسوا (۲۰۴۰) . بو که Bul. (۲۰۴۸)

ای خوب فن L (۲۰۴۲) . بعکس رای او L (۲۰۴۱)

BDL Bul. and so A in marg. در چهی افتاد تا شد پند تو (۲۰۴۴)

BDL Bul. بهر یغما بر دهی ناگه زدند (۲۰۴۶)

BDL Bul. in the first hemistich: در چه مرگم چرا می افکند (۲۰۴۹)

چو چنین A (۲۰۵۰)



آخرین قرنها پیش از قرون \* در حدیثست آخرون السابِقون  
تا هلاك قوم نوح و قوم هود \* نادئ رحمت بجان ما نمود  
گشت ایشان را که ما ترسیم ازو \* ور خود این بر عکس کردی وای تو

بیان حال خودپرستان و ناشکران در نعمت وجود انبیا  
و اولیا علیهم السلام ،

هرک ازیشان گفت از عیب و گناه \* وز دل چون سنگ وز جان سیاه  
۲۰۶۰ وز سبک داری فرمانهای او \* وز فراغت از غم فردای او  
وز هوس وز عشق این دنیای دون \* چون زنان مر نفس را بودن زبون  
وآن فرار از ننگهای ناصحان \* وآن رمیدن از لقای صالحان  
با دل و با اهل دل بیگانگی \* با شهان تزویر و روبه شانگی  
سیرچشمان را گدا پنداشتن \* از حسدشان خفیه دشمن داشتن  
۲۰۶۵ گر پذیرد چیز تو گوی گداست \* ورنه گوی زرق و مکرست و دغااست  
گر در آمیزد تو گوی طامع است \* ورنه گوی در نکبر موع است  
با منافق وار عذر آری که من \* مانده ام در نفقه فرزند و زن  
نه مرا پروای سر خاریدنست \* نه مرا پروای دین ورزیدنست  
ای فلان مارا بهت یاد دار \* تا شوم از اولیا پایان کار  
۲۰۷۰ این سخن نه هم زرد و سوز گفت \* خوابناکی هرزه گفت و باز خفت

عارض رحمت. BL Bul. قوم نوح و عاد و هود. Bul. با هلاك D (۲۰۵۷)

وای جان L. بر عکس بودی A. ترسیم از آن L (۲۰۵۸)

غم و فردای A (۲۰۶۰). در عیب B. هرچه زیشان L (۲۰۵۹)

خیر تو L (۲۰۶۵). and so D. سیرچشمانرا B (۲۰۶۴)

(۲۰۶۶) After this verse L adds:

گر تحمل کرد گویی تاجزست \* ور غبور آمد تو گویی گربزست

تا شوم AB Bul. (۲۰۶۹). مرا یاری دین L (۲۰۶۸)

هم نی زرد L Bul. (۲۰۷۰)



هیچ چاره نیست از قوتِ عیال \* از بُنِ دندانِ کَنَمِ کَسبِ حلال  
 چه حلالِ ای گشته از اهلِ ضلال \* غیرِ خونِ تو نمی بیستم حلال  
 از خدا چاره‌ستش و از لُوتِ نِی \* چاره‌ش است از دین و از طاغوتِ نِی  
 ای که صبرت نیست از دنیایِ دُونِ \* صبرِ چونِ داری زِ نَعَمِ الْمَاهِدُونَ  
 ۲۰۷۵ ای که صبرت نیست از ناز و نَعیمِ \* صبرِ چونِ دارے زَاللَّهِ کَریمِ  
 ای که صبرت نیست از پاك و پلیدِ \* صبرِ چونِ داری از آن کینِ آفرید  
 کو خلیلی کو برون آمد ز غار \* گفت هَذَا رَبِّ هَانِ کو کردگار  
 من نخواهم در دو عالم بَنُگَرِیست \* تا نبینم این دو مجلسِ آنِ کیست  
 بی تماشای صفت‌های خدا \* گر خورم نانِ در گلو ماند مرا  
 ۲۰۸۰ چون گوارد لقمه بی دیدارِ او \* بی تماشایِ کُلِّ و گُلزارِ او  
 جز بر امیدِ خدا زین آبِ خورِ \* کِی خورد بیکلحظه الا گاو و خر  
 اَنکَ کَالْاَنْعَامِ بُد بَلْ هُمْ اَضَلُّ \* گرچه پُر مکرست آن گنده‌بغل  
 مکرِ او سَرزیرِ و او سرزیرِ شد \* روزگارِ بُرد و روزش دیر شد  
 فکرگاهش کُند شد عقلش خَرِفِ \* عمر شد چیزی ندارد چون اِلِفِ  
 ۲۰۸۵ آنچه می‌گوید درین اندیشه‌ام \* آن هم از دستانِ آن نفس است هم  
 و آنچه می‌گوید غفورست و رحیمِ \* نیست آن جز حیلَهُ نفسِ لئیمِ  
 ای زغم مرده که دست از نان تهیست \* چون غفورست و رحیمِ این نرس چیست

(۲۰۷۱) A از نفقه عیال.

(۲۰۷۲) Suppl. in marg. A. Bul. قوت for لوت. D. وز طاغوت.

(۲۰۷۴) Suppl. in marg. A. (۲۰۷۵) B Bul. از الله.

(۲۰۷۶) After this verse L adds:

ای که صبرت نیست از فرزند و زن \* صبرِ چونِ داری زحی ذوالمنن

AB. که خورد I. آب و خور. AB Bul. او مید (۲۰۸۱) AB Bul. ربی. (۲۰۷۷)

الا for غیر. Bul. کی خورد يك لقمه

(۲۰۸۲) A om. و before او. L. روزگارش رفت

و آنکه میگوید. Bul. (۲۰۸۶) آنکه میگوید. Bul. (۲۰۸۵)



شکایت گفتن پیرمردی بطیب از رنجوریه‌ها و جواب گفتن  
طیب او را،

گفت پیری مر طیبی را که من \* در زحیرم از دماغ خویشتن  
گفت از پیریست آن ضعف دماغ \* گفت بر چشمم زظلمت هست داغ  
۲۰۹۰ گفت از پیریست ای شیخ قدیم \* گفت پشتم درد می‌آید عظیم  
گفت از پیریست ای شیخ نزار \* گفت هرچه می‌خورم نبود گوار  
گفت ضعف معدّه هم از پیریست \* گفت وقت دم مرا دم‌گیر است  
گفت آری انقطاع دم بود \* چون رسد پیری دو صد علت شود  
گفت ای احمق برین بر دوختی \* از طیبی تو همین آموختی  
۲۰۹۵ ای مدّخ عقلت این دانش نداد \* که خدا هر رنج را درمان نهاد  
تو خیر احمق زانداک‌مایگی \* بر زمین ماندی زکونه‌پایگی  
پس طیبیش گفت ای عمر تو شصت \* این غضب وین خشم هم از پیریست  
چون همه اوصاف و اجزا شد نحیف \* خویشتن‌داری و صبرت شد ضعیف  
بر نتابد دو سخن زوئی کند \* تا بیک جرعه ندارد قی کند  
۲۱۰۰ جز مگر پیری که از حقست مست \* در درون او حیات طیبه‌است  
از برون پیرست و در باطن صبی \* خود چه چیزست آن ولی و آن نبی

Heading: Bul. شکایت کردن مرد پیر با طیب.

(۲۰۹۲) Bul. علت بود. After this verse L adds:

گفت کم شد شهونم یکبارگی \* گفت کز پیریست این بیچارگی  
گفت پام سست شد وز ره بماند \* گفت کز پیریست در کنجت نشاند  
گفت پشتم چون گمانی شد دوتا \* گفت کز پیریست این رنج و عنا  
گفت تاریکست چشمم ای حکیم \* گفت کز پیریست ای پیر حلیم

(۲۰۹۶) Bul. در زمین. (۲۰۹۴) L for بزمین.

(۲۰۹۷) D om. عمر and has سال suppl. above. (۲۰۹۸) Bul. اوصاف اجزا.

آن نبی و آن ولی Bul. خود کیانند L. پیریست A (۲۱۰۱)



گر نه پیدا اند پیش نیک و بد \* چیست با ایشان خسان را ابن حسد  
 ورنه دانششان علم الیقین \* چیست این بغض و حیل سازی و کین  
 ورنه دانشند بعث و رستخیز \* چون زندی خویش بر شمشیر تیز  
 ۴۱۰۰ بر تو میخندد مین او را چنان \* صد قیامت در درونستش نهان  
 دوزخ و جنت همه اجزای اوست \* هرچ اندیشی تو او بالای اوست  
 هرچ اندیشی پذیرای فناست \* آنک در اندیشه ناید آن خداست  
 بر در این خانه گستاخی ز چیست \* گرهی داند کاندرا خانه کیست  
 ابلهان تعظیم مسجد می کنند \* در خرابی اهل دل جدی کند  
 ۴۱۱۰ آن مجازست این حقیقت ای خران \* نیست مسجد جز درون سروران  
 مسجدی کان اندرون اولیاست \* سجدگاه جمله است آنجا خداست  
 تا دل مرد خدا نامد بدرد \* هیچ قرنی را خدا رسوا نکرد  
 قصد جنگ انبیا می داشتند \* جسم دیدند آدمی پنداشتند  
 در تو هست اخلاق آن پیشینان \* چون غی ترسی که تو باشی هان  
 ۴۱۱۰ آن نشانیها همه چون در تو هست \* چون تو زیشانی کجا خواهی برست

قصه جوحی و آن کودک که پیش جنازه پدر خویش

نوحه می کرد،

کودکی در پیش تابوت پدر \* زار می نالید و بر می کوفت سر  
 کای پدر آخر کجالت می برند \* تا ترا در زیر خاکی بنشوند

. حسد سازی D. ان بغض A. عین الیقین A (۴۱۰۲)

. and so A in marg. BDL Bul. جزای رستخیز (۴۱۰۴)

. D om. (۴۱۰۵) Bul. آن بالای اوست (۴۱۰۶)

. هیچ قومی را L. تا دل اهل دلی Bul. (۴۱۱۲) در جفای اهل دل BDL Bul. (۴۱۰۹)

. D has از آن in marg. Bul. چون غی ترسی تو هم باشی از آن (۴۱۱۴)

. and so A in marg. BDL Bul. در زیر خاکی آورند (۴۱۱۷)



می‌برندت خانه تنگ و زحیر \* نی درو قالی و نه در وی حصیر  
 نی چراغی در شب و نه روز نان \* نی درو بوی طعام و نه نشان  
 ۲۱۲۰ نی در معمور نی در بام راه \* نی یکی همسایه کو باشد پناه  
 جسم تو که بوسه‌گاه خلق بود \* چون رود در خانه کور و کبود  
 خانه بی‌زینهار و جای تنگ \* که درو نه روی می‌ماند نه رنگ  
 زین نسق اوصاف خانه می‌شرد \* وز دو دیده اشک خونین می‌فُشرد  
 گفت جوحی با پدر ای ارجمند \* واللّه این را خانه ما می‌برند  
 ۲۱۲۵ گفت جوحی را پدر ابله مشو \* گفت اے بابا نشانیها شنو  
 این نشانیها که گفت او یک بیک \* خانه ماراست بی تردید و شک  
 نی حصیر و نه چراغ و نه طعام \* نه درش معمور و نه صحن و نه بام  
 زین نمط دارند بر خود صد نشان \* لیک گی ببینند آنرا طاغیان  
 خانه آن دل که ماند بی ضیا \* امر شعاع آفتاب کبریا  
 ۲۱۳۰ تنگ و تاریکست چون جان جهود \* بی‌نوا از ذوق سلطان و دود  
 نی در آن دل نافت تاب آفتاب \* نی گشاد عرصه و نه فتح باب  
 گور خوشتر از چین دل مر ترا \* آخر از گور دل خود بر ترا  
 زند و زنده‌زاد ای شوخ و شنگ \* دم نمی‌گیرد ترا زین گور تنگ  
 بوسه وقتی و خورشید سما \* زین چه و زندان بر آ و رو نما  
 ۲۱۳۵ بونست در بطن ماهی پخته شد \* مخلصش را نیست از تسبیح بد

(۲۱۱۹) After this verse L adds:

نی درون معمور نی سقف و نی بام \* نی درو بهر ضیایی هیچ جام

نی درو معمور A. نی درو از بهر مهمن آب چاه: L in the first hemistich: (۲۱۲۰)

Bul. و نی بر بام. and so corr. in D. A Bul. درش

نی رنگ A (۲۱۲۲). چون شود Bul. چشم تو Bul. AB (۲۱۲۱)

نی بام A. صحن for سقف L (۲۱۲۷). بی تزویر و شک L. بس نشانیها B (۲۱۲۶)

نور آفتاب Bul. BD (۲۱۲۱). با خود A. دادند L (۲۱۲۸)

بر آ رو و نما L (۲۱۲۴). شوخ شنگ AL. زند زادی شوخ D (۲۱۲۲)



گر نبودی او مَسْبَحِ بَطْنِ نون \* حبس و زندانش بُدی تا یُعْثُونَ  
 از بنسبیح از نونِ ماهی بَجَسْت \* چیست نَسْبِیحِ آیتِ روزِ اَلْسَتْ  
 گر فراموش شد آن نَسْبِیحِ جان \* بشنو این نَسِیحهای ماهیان  
 هر که دید اللّٰهَرا اللّٰهَیْسَتْ \* هر که دید آن بجزرا آن ماهیست  
 ۲۱۴۰ این جهان دریاست و تن ماهی و روح \* یونسِ، محبوب از نورِ صَبُوحِ  
 گر مَسْبَحِ باشد از ماهی رهید \* ورنه در وی هضم گشت و ناپدید  
 ماهیانِ جانِ درین دریا پُرند \* تو نئی بینی بگِردت می پرنند  
 بر تو خودرا می زنند آن ماهیان \* چشم بگشا تا ببینی شان عیان  
 ماهیان را گر نئی بینی پدید \* گوشِ تو نسیحشان آخر شنید  
 ۲۱۴۵ صبر کردن جانِ نَسْبِیحَاتِ نُست \* صبر کن کانت نَسْبِیحِ دُرُست  
 هیچ نَسْبِیحی ندارد آن دَرَج \* صبر کن الصَّبْرُ مِنْتَاحِ الفَّرَجِ  
 صبر چون پولِ صراطِ آن سو بهشت \* هست با هر خوب یك لالای زشت  
 تا زلالا می گریزے وصل نیست \* زَانِکِ لالارا زشاهد فصل نیست  
 تو چه دانی ذوقِ صبر ای شیشه دل \* خاصّه صبر از بهرِ آن نقشِ چِگَلِ  
 ۲۱۵۰ مردرا ذوقِ غزا و کَرّ و فر \* مر مَخَنَّتْ را بود ذوق از ذَکَرِ  
 جز ذَکَرِ نه دینِ او و ذِکَرِ او \* سوی اسفل بُرد او را فِکَرِ او  
 گر بر آید تا فَلَکِ از وی مترس \* کو بعشوقِ سُنلِ آموزید دَرَسِ  
 او بسوی سُنلِ می راند فَرَسِ \* گرچه سوی علُو جنباند جَرَسِ  
 از علمهای گدایان ترس چیست \* کَانَ عَلَمَها لِقَمَهُ نَانَ را رهیست

(۲۱۴۸) B این نَسْبِیح (۲۱۴۰) In A vv. ۲۱۴۰ and ۲۱۴۱ are transposed.

(۲۱۴۱) A ورنی (۲۱۴۲) BD Bul. , تو نئی بینی که کوری ای تزند , and so A in

marg. and L. (۲۱۴۲) D این ماهیان . After this verse L adds:

ماهیانی جمله روح بی جسد \* فی دریشان کبر و کین و فی حد

(۲۱۴۴) In A vv. ۲۱۴۴ and ۲۱۴۵ are transposed. (۲۱۴۶) L Bul. کالصر.

(۲۱۴۷) Bul. پل صراط (۲۱۵۰) L Bul. ذوق از غزا.

(۲۱۵۲) D با فَلَکِ L . بر فَلَکِ (۲۱۵۲) B om.



ترسیدن كودك از آن شخص صاحب جثه و گفتن آن شخص  
 كه ای كودك مترس كه من نامردم،

۲۱۵۵ كنگ زفتی كودكى را یافت فرد \* زرد شد كودك زبیم قصد مرد  
 گفت این باش ای زیبای من \* كه تو خواهی بود بر بالای من  
 من اگر هولم مخنت دان مرا \* همچو اشتر بر نشین می ران مرا  
 صورت مردان و معنی این چنین \* از برون آدم درون دیو لعین  
 آن دهل را مانی ای زفت چو عاد \* كه برو آن شاخ را می كوفت باد  
 ۲۱۶۰ روبهی اشكار خود را باد داد \* بهر طبل همچو خيك پر زباد  
 چون ندید اندر دهل او فربهی \* گفت خوكی به ازین خيك تبهی  
 روبهان ترسند زاواز دهل \* عاقلش چندان زند كه لا نقل

قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری كه در بیشه می رفت،

يك سواری با سلاح و بس مهیب \* می شد اندر بیشه بر اسب نجیب  
 تیراندازی بچكم او را بدید \* پس زخوف او كمان را در كشید  
 ۲۱۶۵ تا زند تیری سوارش بانگ زد \* من ضعیفم گرچه زفنستم جسد  
 هان و هان منگر تو در زفتی من \* كه كمر در وقت جنگ از پیرزن  
 گفت رو كه نيك گفתי ورنه نیش \* بر تو می انداختم از نرس خوش  
 بس كسان را كالت پيكار كشت \* بی رجولیت چنان تیغی بهشت

و. A. om. مرد آن Bul. (۲۱۵۸) corr. in marg. هولم for خوام D (۲۱۵۷)

خبيكى A (۲۱۶۱) . خبيكى A (۲۱۶۰)

Heading: L Bul. تیرانداز A. قصه ترسیدن تیراندازی از سواری

بر كشد D (۲۱۶۴) . اسبی BL. با سلاحی بس L (۲۱۶۴)

بی چنان مردی كه باید: L has: In the second hemistich AB Bul. (۲۱۶۸)

After this verse L adds: داده پشت

آلت پيكار او اورا بكشت \* بی رجولیت چنان تیغی بهشت



گر پوشی نو سلاحِ رُستمان \* رفت جانت چون نباشی مردِ آن  
 ۲۱۷۰ جان سپر کن تیغ بگذار ای پسر \* هر که بی سر بود ازین شه بُرد سر  
 آن سلاحت حیل و مکر تو است \* هم ز تو زایید و هم جان تو خست  
 چون نکردی هیچ سودی زین حیل \* ترکِ حیلت کن که پیش آید دُول  
 چونک یک لحظه نخوردی بر زفن \* ترکِ فن گوئی طلب ربِّ الین  
 چون مبارک نیست بر تو این علوم \* خویشتن گوی کن و بگذر زشوم  
 ۲۱۷۵ چون ملایک گو که لا علم لنا \* یا اِلهی غیر ما علمتنا

### قصهٔ اعرابی و ریگ در جوال کردن و ملامت کردن آن فیلسوفِ اورا،

یک اعرابی بار کرده اشتری \* دو جوال زفت از دانه پُری  
 او نشسته بر سر هر دو جوال \* یک حدیث انداز کرد اورا سؤال  
 از وطن پرسید و آوردش بگفت \* و اندر آن پرسش بسی دُرها بسفت  
 بعد از آن گفتش که آن هر دو جوال \* چیست آگنده بگو مصدوقِ حال  
 ۲۱۸۰ گفت اندر یک جوالم گندمست \* در دگر ریگی نه قوتِ مردمست  
 گفت تو چون بار کردی این رمال \* گفت تا تنها نماند آن جوال  
 گفت نیم گندم آن تنگ را \* در دگر ریز از پی فرهنگ را  
 تا سبک گردد جوال و هر شتر \* گفت شاباش ای حکیمِ اهل و حر  
 این چنین فکر دقیق و رأی خوب \* تو چنین عریان پیاده در لغوب

BDL Bul. (۲۱۷۲) کن که هستی بس دغل L (۲۱۷۲) زایند A (۲۱۷۱)

خویشتن را گول کن بگذر L (۲۱۷۴) گو for کن D. چون یکی لحظه

Heading: After جوال کردن B adds بجای گندم.

(۲۱۷۶) After this verse B adds:

و آن جوال دیگرش از ریگ پر \* هر دورا او بار کرده بر شتر

L. در دیگر D (۲۱۸۲) این جوال D (۲۱۸۱) این هر دو Bul. (۲۱۷۹)

با چنین فکر Bul. (۲۱۸۴) حکیم و اهل حر A (۲۱۸۴) از پی پاستنگ را



۲۱۸۵ رحمت آمد بر حکیم و عزم کرد \* کش بر اشتر بر نشاند نیک مرد  
 باز گفتش اے حکیم خوش سخن \* شهه از حال خود هم شرح کن  
 این چنین عقل و کفایت که تراست \* تو وزیری یا شهبی بر گوی راست  
 گفت این هر دو نیم از عامه ام \* بنگر اندر حال و اندر جامه ام  
 گفت اشتر چند داری چند گاو \* گفت نه این و نه آن مارا مگاو  
 ۲۱۹۰ گفت رخت چیست باری در دکان \* گفت مارا کو دکان و کو مکان  
 گفت پس از نقد پرسم نقد چند \* که نوبی تنهارو و محبوب پند  
 کیبای مس عالم با نوست \* عقل و دانش را گهر تو بر نوست  
 گفت واللہ نیست یا وجه العرب \* در همه ملکم وجوه قوت شب  
 پابرهنه تن برهنه می دوم \* هر که نانی میدهد آنجا روم  
 ۲۱۹۵ مر مرا زین حکمت و فضل و هنر \* نیست حاصل جز خیال و درد سر  
 پس عرب گفتش که شو دور از برم \* تا نیارد شوی تو بر سرم  
 دور بر آن حکمت شومت زمن \* نطق تو شومست بر اهل زمن  
 یا نو آن سو رو من این سو می دوم \* ورنه راه پیش من و پس روم  
 یک جوالم گندم و دیگر زریگ \* به بود زین حیل های مردریگ  
 ۲۲۰۰ احمی ام بس مبارک احمیست \* که دلم با برگ و جانم متقیست  
 گر تو خواهی کی شفاوت کم شود \* جهد کن تا از تو حکمت کم شود  
 حکمتی که طبع زاید و ز خیال \* حکمتی بی فیض نور ذو الجلال

(۲۱۸۹) L مال for گاو. L مفرزا ملال. (۲۱۹۰) D om. After this verse L adds:

نیست قوت و فی رخوت و فی قماش \* فی مناع و نیست مطیخ نیست آس

(۲۱۹۱) A om. پس. D پس از زهد پرسم.

(۲۱۹۲) A زر for مس. D بر نو for بر نو. After this verse L adds:

گنجها بنهاده باشی هر مکان \* نیست عاقلتر ز تو کس در جهان

(۲۱۹۴) L سر for تن. (۲۱۹۵) D om. و before درد.

(۲۱۹۶) D در سرم. (۲۱۹۷) D شوم از برم. D بر اهل کرم.

(۲۱۹۹) D از گندم. (۲۲۰۱) Bul. کت for کی. (۲۲۰۲) D و نور.



حکمت دنیا فزاید ظن و شك \* حکمت دینی پَرَد فوقِ فلک  
 زَوْبَعَانِ زَبْرِكِ آخِرِ زَمَانِ \* بر فزوده خویش بر پیشینیان  
 ۲۲۰۵ حیلہ آموزان جگرها سوخته \* فعلها و مکرها آموخته  
 صبر و ایشار و سخای نفس و جود \* باد داده کآن بود اکسیرِ سود  
 فکر آن باشد که بگشاید رهی \* راه آن باشد که پیش آید شہی  
 شاه آن باشد که از خود شه بود \* نه بمخزنها و لشکر شه شود  
 تا بماند شاهی او سرمدی \* همچو عَزَّ مُلْکِ دین احمدی

کرامات ابرہیمِ ادمِ قدس اللہ روحه العزیز بر لب دریا،

۲۲۱۰ هر ز ابرہیمِ ادمِ آمدست \* کو زراہی بر لب دریا نشست  
 دلّی خود می دُوخت بر ساحل روان \* یك امیری آمد آنجا ناگهان  
 آن امیر از بندگانِ شیخ بود \* شیخ را بشناخت سجدہ کرد زود  
 خیرہ شد در شیخ و اندر دلّی او \* شکل دیگر گشته خلق و خلقِ او  
 کورها کرد آنچنان مُلْکِ شگرف \* برگزید آن فقیر بس باریک حرف  
 ۲۲۱۵ مُلْکِ هفت اقلیم ضایع می کند \* چون گدا بر دلّی سوزن می زند  
 شیخ واقف گشت از اندیشه اش \* شیخ چون شیرست و دها بیشه اش  
 چون رجا و خوف در دها روان \* نیست مخفی بر وی اسرارِ جهان  
 دل نگہ دارید ای بی حاصلان \* در حضورِ حضرتِ صاحب دلان

روپہان زَبْرِكِ BL (۲۲۰۴) . بود L . برد . Bul. D. so pointed in (۲۲۰۲) .

شاه آن باشد کہ پیش شه رود B (۲۲۰۸) . اکسیر و سود D (۲۲۰۶) .

بر لب بجزری A (۲۲۱۰) . همچو ملک عزّ دین Bul. (۲۲۰۹) .

بندگان خویش D (۲۲۱۲) . دلّی خود می دُوخت آن سلطان جان BDL Bul. (۲۲۱۱) .

BDL Bul. (۲۲۱۵) . و خلق او D . در دلّی و اندر شیخ او D (۲۲۱۴) .

ترك کرد او ملک هفت اقلیم را \* می زند بر دلّی سوزن چون گدا

اسرارِ نہان Bul. (۲۲۱۷) .



پیشِ اهلِ تنِ ادبِ برِ ظاهرست \* که خدا زیشانِ نهمان را ساترست  
 ۲۲۲۰ پیشِ اهلِ دلِ ادبِ برِ باطنست \* زآنکِ دلشان بر سرایرِ فاطنست  
 تو بعکسی پیشِ کورانِ بهرِ جاه \* با حضورِ آبی نشینی پایگاه  
 پیشِ بینایانِ کنی ترکِ ادب \* نازِ شهوت را از آن گشتی حطَب  
 چون نداری فطنت و نورِ هُدای \* بهرِ کورانِ رُوی را هزنِ جلا  
 پیشِ بینایانِ حدّث در رُوی مال \* نازِ میکن با چنین گندیده حال  
 ۲۲۲۵ شیخ سوزن زود در دریا فگند \* خواست سوزن را با آوازِ بلند  
 صد هزاران ماهی اللّهی \* سوزنِ زر در لبِ هر ماهی  
 سر بر آوردند از دریای حق \* که بگیر ای شیخ سوزنهای حق  
 رُو بدو کرد و بگفتش اے امیر \* مُلکِ دل به یا چنان مُلکِ حقیق  
 این نشانِ ظاهرست این هیچ نیست \* تا بیاطن در روی بینی تو بیست  
 ۲۲۳۰ سوی شهر از باغِ شاخی آورند \* باغ و بُستان را کجا آنجا برند  
 خاصّه باغی کین فلکِ یک برگِ اوست \* بلكِ آن مغزست وین دیگر چو پوست  
 بر نی داری سوئے آن باغِ گام \* بوی افزون جوی و کن دفعِ زُکام  
 تا که آن بو جانبِ جانت شود \* تا که آن بو نورِ چشمانت شود  
 گفت یوسف ابنِ یعقوبِ نبی \* بهرِ بو القُوا عَلَی وَجْهِ اَبی  
 ۲۲۳۵ بهرِ این بو گفت احمد در عِظات \* دایما قُرْءَةُ عَیْنی فی الصَّلوة

در دهن D. بر لب L Bul. (۲۲۲۶) . بر روی Bul. (۲۲۲۴) . جلی A (۲۲۲۲)

for در لب. After this verse B has:

سوزنِ زرین در آن دندان او \* که بگیر ای شیخ سوزنهای هو

و. A om. (۲۲۴۰) . رو بدو کرده بگفتش Bul. (۲۲۲۸)

بوی افیون L. گر نی داری Bul. (۲۲۴۲) . و این عالم چو پوست ABL Bul. (۲۲۴۱)

(۲۲۴۴) After this verse L adds:

تا که آن بو سوی بستانت کشد \* و نماید مرترا راه رشد

چشم نابینات را بینا کند \* سینهات را سینه سنا کند

بهر این بر گفت Bul. (۲۲۴۵) . یوسف بهر یعقوب A (۲۲۴۴)



پنج حس با همدگر پیوسته‌اند \* زانک این هر پنج زاصلی رسته‌اند  
 قوت يك قوت باقی شود \* ما بقی را هر یکی ساقی شود  
 دیدن دید فزاید نطق را \* نطق در دید فزاید صدق را  
 صدق بیداری هر حس میشود \* حسها را ذوق مؤنس میشود

### آغاز منور شدن عارف بنور غیب بین،

۲۲۴۰ چون یکی حس در روش بگشاد بند \* ما بقی حسها همه مبدل شوند  
 چون یکی حس غیر محسوسات دید \* گشت غیبی بر همه حسها پدید  
 چون زجو جست از گله يك گوسفند \* پس پیایی جمله زان سو بر جهند  
 گوسفندان حواس را بران \* در چرا از آخرج المرعی چران  
 تا در آنجا سنبل و نسرين چرند \* تا بروضات حقایق ره برنند  
 ۲۲۴۵ هر حس پیغمبر حسها شود \* جمله حسها را در آن جنت گشد  
 حسها با حس تو گویند راز \* بی زبان و بی حقیقت بی مجاز  
 کین حقیقت قابل تاویلهاست \* وین توهر مایه تخیلهاست  
 آن حقیقت کان بود عین و عیان \* هیچ تاویلی نگنجد در میان  
 چونک حسها بند حس تو شد \* مر فلکهارا نباشد از تو بد  
 ۲۲۵۰ چونک دعوی رود در ملک پوست \* مغز آن کی بود قشر آن اوست

از اصلی بلند and so L Bul., which have بلند B (۲۲۴۶)

نطق را for عشق BDL Bul. (۲۲۴۸) . ساقی بود L . باقی کی شود D (۲۲۴۷)

منور شدن حواس عارف Bul. Heading: نطق for عشق BDL Bul.

در چرای اخراج Bul. (۲۲۴۳) . مبدل شدند D. Bul. so vocalised in D. Bul. (۲۲۴۰)

رهبرند A . تا بگلزار حقایق BDL Bul. . سنبل و ریحان BDL Bul. (۲۲۴۴)

تا یکایک سوی آن جنت رود BD Bul. . پیغامبر ABD L om. (۲۲۴۵)

و. and so D, which om. بی حقیقت بی زبان و بی مجاز BL Bul. (۲۲۴۶)

آن حقیقت را که باشد از عیان BDL Bul. (۲۲۴۸)

مغز آنرا که بود L . از ملک D (۲۲۵۰) . چونک هر حس بند BDL Bul. (۲۲۴۹)



چون تنازع در فتد در تنگِ گاه \* دانه آن کیست آن را کن نگاه  
 پس فلک قشربست و نور روح مغز \* این پدیدست آن خفی زین رو ملغز  
 جسم ظاهر روح مخفی آمدست \* جسم همچون آستین جان همچو دست  
 باز عقل از روح مخفی تر بود \* حسن سوی روح زوتر ره برود  
 جنبشی بینی بدانی زنده است \* این ندانی کی ز عقل آگنده است ۲۲۵۵  
 تا که جنبشهای موزون سر کند \* جنبش مس را بدانش زر کند  
 زان مناسب آمدن افعال دست \* فهم آید مر ترا که عقل هست  
 روح و حی از عقل پنهان تر بود \* زآنک او غیبست او زان سر بود  
 عقل احمد از کسی پنهان نشد \* روح و حیث مدرك هر جان نشد  
 روح و حی را مناسب است نیز \* در نیابد عقل کان آمد عزیز ۲۲۶۰  
 که جنون بیند گهی حیران شود \* زآنک موقوفست تا او آن شود  
 چون مناسبای افعال خضر \* عقل موسی بود در دیدش گذر  
 نامناسب می نمود افعال او \* پیش موسی چون نبودش حال او  
 عقل موسی چون شود در غیب بند \* عقل موشی خود کیست ای ارجمند  
 علم تقلیدی بود بهر فروخت \* چون بیابد مشتری خوش بر فروخت ۲۲۶۵  
 مشتری علم تحقیقی حقاقت \* دایما بازار او با رونق است  
 لب بیسته مست در بیع و شری \* مشتری بی حد که الله اشتری  
 درس آدم را فرشته مشترک \* محرم درش نه دیوست و پری  
 آدم انبئهم باسما درس گو \* شرح کن اسرار حق را مو بو  
 آنچه انجان کس را که کونه بین بود \* در تلون غرق و بی نمکین بود ۲۲۷۰

(۲۲۵۲) Bul. om. و. (۲۲۵۴) BD مخفی تر پرد. (۲۲۶۰) Suppl. in marg. A.

(۲۲۶۱) Suppl. in marg. A. (۲۲۶۲) AD گذر.

(۲۲۶۴) D در عقل بند. A in the second hemistich عقل موسی.

(۲۲۶۵) Bul. تقلیدی. D چون نیابد مشتری خوشتر فروخت.

(۲۲۶۷) L مست for هست.



موش گفتم زآنک در خاکست جاش \* خاک باشد موش را جای معاش  
 راهها داند ولی در زیر خاک \* هر طرف او خاک را کردست چاک  
 نفس موشی نیست الا لقمه راند \* قدر حاجت موش را عقلی دهند  
 زآنک بی حاجت خداوند عزیز \* می نبخشد هیچ کس را هیچ چیز  
 ۲۲۷۵ گر نبوده حاجت عالم زمین \* نافریدی هیچ رب العالمین  
 وین زمین مضطرب محتاج کوه \* گر نبودی نافریدی پر شکوه  
 ورنه نبوده حاجت افلاک هر \* هفت گردون نافریدی از عدم  
 آفتاب و ماه و این استارگان \* جز بجاخت گی پدید آمد عیان  
 پس کند هستها حاجت بود \* قدر حاجت مرد را آلت بود  
 ۲۲۸۰ پس بیفزای حاجت ای محتاج زود \* تا بجوشد در کرم دریای جود  
 این گدایان بر ره و هر مبتلا \* حاجت خود می نماید خلق را  
 کورے و شلی و بیمارے و درد \* تا ازین حاجت بچند رحم مرد  
 هیچ گوید نان دهید ای مردمان \* کی مرا مالست و انبارست و خوان  
 چشم نهادست حق در گورموش \* زآنک حاجت نیست چشمش بهر نوش  
 ۲۲۸۵ می تواند زیست بی چشم و بصر \* فارغست از چشم او در خاک تر  
 جز بدزدی او برون ناید ز خاک \* تا کند خالق از آن دزدیش پاک  
 بعد از آن پر یابد و مرغی شود \* می پرد تسبیح بارے می کند  
 هر زمان در گلشن شکر خدا \* او بر آرد همچو بلبل صد نوا  
 کای رهانده مرا از وصف زشت \* اے کنند دوزخی را تو بهشت  
 ۲۲۹۰ در یکی پیهی نهی تو روشنی \* استخوانی را دهی سمع ای غنی  
 چه نعلق آن معانی را بچشم \* چه نعلق فهم اشبارا باشم

نافریدی B (۲۲۷۷). هر طرف از خاک وا کردست خاک A (۲۲۷۲).

آلت دود BDL Bul. (۲۲۷۹). بدید آید Bul. (۲۲۷۸).

BD Bul. تسبیح یاری A (۲۲۸۷). در خاک در BL. چشم زیر خاک تر D (۲۲۸۵).

برد in the second hemistich چون ملایک جانب گردون رود and so L, which has  
 سمع عنی A (۲۲۹۰). وی کنند A (۲۲۸۹). رود for



لفظ چون و کُرسِت و معنی طایرست \* جسم جوی و روح آب سابرست  
 او روانست و تو گوی واقف است \* او دوانست و تو گوی عاقد است  
 گر نبینی سیرِ آب از خاکها \* چیست بر وی نو بنو خاشاکها  
 هست خاشاکِ تو صورتهای فکر \* نو بنو در می رسد اشکالِ بکر ۲۲۹۵  
 رویِ آبِ جویِ فکر اندر روش \* نیست بی خاشاکِ محبوب و وحش  
 قشرها بر رویِ این آبِ روان \* از ثمارِ باغِ غیبی شد دوان  
 قشرها را مغز اندر باغِ جو \* ز آنک آب از باغِ می آید بجو  
 گر نبینی رفتنِ آبِ حیات \* بنگر اندر جویِ این سیرِ نبات  
 آب چون انبهر آید در گذر \* زو کند قشرِ صورِ زوتر گذر ۲۲۹۰  
 چون بغایت تیز شد این جو روان \* غم نیاید در ضمیرِ عارفان  
 چون بغایت ممتلی بود و شتاب \* پس نگنجد اندرو الا که آب

طعنه زدن بیگانه در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ اورا،

آن یکی بک شیخ را تهمت نهاد \* کو بدست و نیست بر راهِ رشاد  
 شاربِ خمرست و سالوس و خبیث \* مر مریدان را کجا باشد مغیث  
 آن یکی گفتش ادب را هوش دار \* خرد نبود این چنین ظن بر کبار ۲۲۹۵  
 دور ازو و دور از آن اوصافِ او \* که زسیلی تیره گردد صافِ او  
 این چنین بهتان منه بر اهلِ حق \* این خیالِ نُست بر گردانِ ورق  
 این نباشد ور بود ای مرغِ خاک \* بجز قَلْزَم را زمرداری چه باک  
 نیست دُونَ الْفُلْتَيْنِ و حوضِ خرد \* کی تواند قطره اش از کار بُرد

آب و جوی. BD Bul. (۲۲۹۶) . تو بنو خاشاکها DL. آب از چاکها Bul. (۲۲۹۴)

وین سیر D . بینی D (۲۲۹۹) . باغ اندر مغز D (۲۲۹۸)

در راه. Bul. ابلوی یک شیخ را L (۲۲۰۲) . غم نیاید A (۲۲۰۱)

کین خیال DL (۲۲۰۷) . سالوس خبیث Bul. (۲۲۰۴)

قطره اش Bul. که تواند BL Bul. (۲۲۰۹)



۲۲۱۰ آتش ابراهیم را نبود زبان \* هرکه نمرود است گوئی ترس از آن  
 نفس نمرودست و عقل و جان خلیل \* روح در عین است و نفس اندر دلیل  
 این دلیل راه ره رورا بود \* کو بهر دم در بیابان گم شود  
 واصلان را نیست جز چشم و چراغ \* از دلیل و راهشان باشد فراغ  
 گر دلیل گفت آن مرد وصال \* گفت بهر فهم اصحاب جدال  
 ۲۲۱۵ بهر طفل نو پدر تیغ کند \* گرچه عقاش هندسه گیتی کند  
 کم نگردد فضل استاد از علو \* گر آلف چیزی ندارد گوید او  
 از بی تعلیم آن بسته دهن \* از زبان خود برون باید شدن  
 در زبان او بیاید آمدن \* تا بیاموزد ز تو او علم و فن  
 پس همه خلفان چو طفلان ویند \* لازمست این پیرا در وقت پند  
 ۲۲۲۰ کفر را حدست و اندازه بدان \* شیخ و نور شیخ را نبود کران  
 پیش بی حد هرچه محدودست لاست \* کل شیء غیر وجه الله فناست  
 کفر و ایمان نیست آن جایی که اوست \* ز آنک او مغزست وین دورنگ و پوست  
 این فناها پرده آن وجه گشت \* چون چراغ خفیه اندر زیر طشت  
 پس سر این تن حجاب آن سرست \* پیش آن سر این سر تن کافرست

دلیل راهشان AL چشم چراغ A (۲۲۱۲) روح در عیبست A (۲۲۱۱)

L in the second hemistich: بیرون A بهر تعلیم بچه بسته دهن Bul. (۲۲۱۷) طفلی A (۲۲۱۵)  
 گوید او هوز و حطی کلن:

After this verse L adds: وز زبان خود برون باید شدن (۲۲۱۸)  
 تا بیاموزد زبان زو علم و فن \* جلگی از خود بیاید کم شدن

After this verse BL Bul. add: (۲۲۱۹)

آن مرید شیخ بد گویند را \* آن بکفر و گمراهی آگند را  
 گفت خود را تو مزین بر تیغ نیز \* هین مکن با شاه و با سلطان ستیز  
 حوض با دریا اگر پهلو زند \* خویش را از بیخ هستی بر کند  
 نیست بگری کو کران دارد که تا \* تیره گردد او زمردار شما

These verses have been suppl. in marg. D by a later hand.

Mغزست او A (۲۲۲۲) BDL for ابرست (۲۲۲۴) and so A in marg.



۲۲۲۵ کیست کافر غافل از ایمانِ شیخ \* چیست مرده بی‌خبر از جانِ شیخ  
 جان نباشد جز خبر در آزمون \* هرکرا افزون خبر جانش فزون  
 جانِ ما از جانِ حیوان بیشتر \* از چه زان رو که فزون دارد خبر  
 پس فزون از جانِ ما جانِ مَلَّک \* کو منزّه شد ز حَسِّ مُشْتَرک  
 وز مَلَّک جانِ خداوندانِ دل \* باشد افزون تو تحبیرا بهل  
 ۲۲۲۰ زان سبب آدم بود مسجودشان \* جان او افزون ترست از بودشان  
 ورنه بهتر از سجودِ دون تری \* امر کردن هیچ نبود در خوری  
 گی پسندد عدل و لطفِ کردگار \* که گُلِ سجد کند در پیشِ خار  
 جان چو افزون شد گذشت از انتها \* شد مُطَبَّعِ جانِ جمله چیزها  
 مرغ و ماهی و پری و آدمی \* زانک او بیشست و ایشان در کمی  
 ۲۲۲۵ ماهیان سوزنگر دلش شوند \* سوزنان را رشتها تابع بوند

بقیه قصه ابراهیم ادهم قدس الله روحه بر لب آن دریا،

چون نفاذ امرِ شیخ آن میر دید \* زآمد ماهی شدش وجدی پدید  
 گفت اه ماهی زبیران آگهست \* شه تنی را کو لعین درگهست  
 ماهیان از پیر آگه ما بعید \* ما شقی زین دولت و ایشان سعید  
 سجد کرد و رفت گریبان و خراب \* گشت دیوانه ز عشقِ فتح باب  
 ۲۲۲۰ پس تو ای ناشسته رو در چیستی \* در نزاع و در حسد با کیستی  
 با دمِ شیری تو بازه می کنی \* بر ملایک تُرک نازه می کنی  
 بد چه میگوی تو خیر محض را \* هین ترفع کم شهر آن خنض را  
 بد چه باشد مس محتاج مهران \* شیخ که بود کیمای بی کران

کیست مرده Bul. (۲۲۲۵)

بودشان for جانشان B (۲۲۲۰)

ورنی بهتر از سجود A (۲۲۲۱)

Bul. om. و (۲۲۲۲)

for چه A (۲۲۲۲)

زآمدی A (۲۲۲۶)

Bul. ماهی (۲۲۲۷)

شقی از دولت Bul. (۲۲۲۸)



مسّ اگر از کیمیا قابل نبُد \* کیمیا از مسّ هرگز مس نشد  
 ۲۲۴۵ بد چه باشد سرکشی آتش عمل \* شیخ که بود عین دریای ازل  
 دایم آتش را بترسانند ز آب \* آب گی ترسید هرگز ز التهاب  
 در رخ مه عیب بینی میکنی \* در بهشتی خارچینی میکنی  
 گر بهشت اندر روی تو خارجو \* هیچ خار آنجا نیابی غیر تو  
 و بپوشی آفتابی در گلی \* رخنه میجویی ز بدر کاملی  
 ۲۲۵۰ آفتابی که بتابد در جهان \* بهر خفّاشی کجا گردد نهان  
 عیبا از ردّ پیران عیب شد \* غیبا از رشک پیران غیب شد  
 باری از دوری ز خدمت یار باش \* در ندامت چابک و بر کار باش  
 تا از آن راحت نسیمی می رسد \* آب رحمت را چه بندی از حسد  
 گرچه دوری دور می جنبان تو دم \* حیث ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وَّجْهَکُمْ  
 ۲۲۵۵ چون خری در گل فتد از گام تیز \* دم بدم جنبد برای عزم خیز  
 جای را هموار نکند بهر باش \* داند او که نیست آن جای معاش  
 حسن تو از حسن خیر کمتر بدست \* که دل تو زین و حلها بر نجست  
 در وحل تاویل رخصت میکنی \* چون نمی خواهی کز آن دل برگنی  
 کین روا باشد مرا من مضطرم \* حق نگیرد عاجزی را از کرم  
 ۲۲۶۰ خود گرفتست تو چون کفتار کور \* این گرفتن را نبینی از غرور  
 می گویند این جایگه کفتار نیست \* از برون جویند کاندرا غار نیست

B i \ the first hemistich (۲۲۵۱) ، از آب AL Bul. (۲۲۴۶) ، نبود D (۲۲۴۴)

از رشک ایشان BDL Bul. ، عیب and عیبا A in the second hemistich ، غیب شد

After this verse L adds: (۲۲۵۲) D از دوری

تا که از جرمت ندامت میرسد \* هر دمت بوی سلامت میرسد

فناد A (۲۲۵۵) ، آب رحمت از چه بندی B (۲۲۵۲)

گویندش کاینجایگه L ، می گویند B ، می گویند D (۲۲۶۱) ، تاویل و رخصت DL (۲۲۵۸)

After this verse L adds: A از برون جویند کاندرا

نیست در سوراخ کفتار ای پدر \* رفت تازان او بسوے آنجور

Bul. adds:



این همی گویند و بندش می‌نهند \* او همی گوید زمن بی آگهند  
گر زمن آگاه بودی این عدو \* گئی ندا کردی که این گفتار کو

دعوی کردن آن شخص که خدای تعالی مرا نمی‌گیرد بگناه و  
جواب گفتن شعیب<sup>ع</sup> اورا،

آن یکی میگفت در عهد شعیب \* که خدا از من بسی دیدست عیب  
چند دید از من گناه و جرمها \* وز کرم بزدان نمی‌گیرد مرا<sup>۲۲۶۵</sup>  
حق تعالی گفت در گوش شعیب \* در جواب او فصیح از راه غیب  
که بگفتی چند کردم من گناه \* وز کرم نگرفت در جرمم اله  
عکس می‌گویی و مفلوب ای سفیه \* ای رها کرده ره و بگرفته تبه  
چند چندت گیرم و تو بی‌خبر \* در سلاسل مانده پا تا بسر  
زنگ تو بر توت ای دیگ سیاه \* کرد سیاه درونت را تباہ<sup>۲۲۷۰</sup>  
بر دلت زنگار بر زنگارها \* جمع شد تا کور شد زآسارها  
گر زند آن دود بر دیگ نوی \* آن اثر بنماید ار باشد جوی  
زانک هر چیزی بضد پیدا شود \* بر سپیدی آن سیه رسوا شود  
چون سیه شد دیگ پس تأثیر دود \* بعد ازین بر وی که بیند زود  
مرد آهنگر که او زنگی بود \* دود را با روش هم‌رنگی بود<sup>۲۲۷۵</sup>  
مرد رومی کو کند آهنگری \* رویش ابلق گردد از دود آورے

اندرین سوراخ نیست آن سرتلان \* در صغارے غالباً جلوه کنان  
با چنین گفتار و مکر و ریشخند \* بی تعب آنرا کشند بعد کمند

After آن گفتار AB Bul. (۲۲۶۲) فی آگهند Bul. می‌دهند Bul. (۲۲۶۲)

this verse L adds:

تا که بر بندند و بیرونش کشند \* غافل آن گفتار را زین ریش‌خند

(۲۲۶۷) L om. (۲۲۶۶) L om. (۲۲۶۵) Bul. گناه و عیبها.

زنگار بر زنگارها Bul. (۲۲۷۱) زنگ Bul. (۲۲۷۰) ADL

گر کند D Bul. (۲۲۷۶) پس تأثیر DL (۲۲۷۴)



پس بدانند زود تأثیر گناه \* تا بنالد زود گوید اے الہ  
 چون کند اصرار و بد پیشه کند \* خاک اندر چشم اندیشه کند  
 توبه نندیشد دگر شیرین شود \* بر دلش آن جرم تا بی دین شود  
 آن پشیمانی و یا رب رفت ازو \* شست بر آیینہ زنگ پنج تو<sup>۲۲۸۰</sup>  
 آهنش را زنگها خوردن گرفت \* گوهرش را زنگ کم کردن گرفت  
 چون نویسی کاغذ اسپید بر \* آن نبشته خوانده آید در نظر  
 چون نویسی بر سر بنوشته خط \* فهم نآید خواندش گردد غلط  
 کان سیاهی بر سیاهی افتاد \* هر دو خط شد کور و معنی نداد  
 و ر سوم باره نویسی بر سرش \* پس سیه کردی چو جان کافرش<sup>۲۲۸۵</sup>  
 پس چه چاره جز پناه چاره گر \* ناامیدی من و اکسیرش نظر  
 ناامیدها بپیش او نهید \* تا زرد بی دوا بیرون جهید  
 چون شعیب این نکنها با وی بگفت \* زان دم جان در دل او گل شکفت  
 جان او بشنید وخی آسمان \* گفت اگر بگرفت مارا کونشان  
 گفت یا رب دفع من می گوید او \* آن گرفتن را نشان می جوید او<sup>۲۲۹۰</sup>  
 گفت ستارم نگویم رازهاش \* جز یکی رمز از برای ابتلاش  
 يك نشان آنک میگیرم ورا \* آنک طاعت دارد از صوم و دعا  
 وز نماز و از زکات و غیر آن \* ليك يك ذره ندارد ذوق جان  
 می کند طاعات و افعال سن \* ليك يك ذره ندارد چاشنی  
 طاعتش نغزست و معنی نغزنی \* جوزها بسیار و در وی مغزنی<sup>۲۲۹۵</sup>

و. D om. (۲۲۷۸) . زود و گوید BL . پس بنالد A . بدانند for نماید D (۲۲۷۷)

زنگ and زنگها Bul. (۲۲۸۱) . زنگ Bul. بر for اندر D . شسته A (۲۲۸۰)

چون سیاهی D (۲۲۸۴) . آن نوشته B (۲۲۸۲)

پناهی A (۲۲۸۶) . پس as in text BDL Bul. have . جان پر شرش ABL (۲۲۸۵)

L in the second hemistich : . با او AB Bul. . این نقشها بر وی بخواند L (۲۲۸۸)

نشید B . شنید A (۲۲۸۹) . از تفکر همچو خر در گل بهاند .

از نماز A (۲۲۹۲) . دارد و صوم Bul. . يك نشانی B (۲۲۹۲)



ذوق باید تا دهد طاعات بر \* مغز باید تا دهد دانه شجر  
دانه بی مغز گی گردد نهال \* صورت بی جان نباشد جز خیال

بقیه قصه طعنه زدن آن مرد بیگانه در شیخ،

آن خبیث از شیخ می لایید ژاژ \* کز فنگر باشد همیشه عقل کاز  
که منش دیدم میان مجلسی \* او ز تقوی عاریست و منفسی  
ور که باور نیستت خیز امشبان \* نا بینی فسق شیخت را عیان<sup>۲۴۰۰</sup>  
شب ببردش بر سر یک روزنی \* گفت بنگر فسق و عشرت کردنی  
بنگر آن سالوس روز و فسق شب \* روز همچون مصطفی شب بو لَهَب  
روز عبد الله اورا گشته نام \* شب نَعُوذُ بِاللَّهِ و در دست جام  
دید شیشه در کف آن پیر پُر \* گفت شیخا مر ترا هر هست غُر  
تو نمی گفتمی که در جام شراب \* دیو می میزد شتابان نا شتاب<sup>۲۴۰۵</sup>  
گفت جام را چنان پُر کرده اند \* کاندرو اندر نگنجد یک سپند  
بنگر اینجا هیچ گنجد ذره \* این سخن را کز شنیده غره  
جام ظاهر خمر ظاهر نیست این \* دور دار این را ز شیخ غیب بین  
جام می هستی شیخ است ای فلیو \* کاندرو اندر نگنجد بول دیو  
پُر و مالا مال از نور حق است \* جام تن بشکست نور مطلق است<sup>۲۴۱۰</sup>

(۲۴۹۶) A in the first hemistich مغز باید.

Heading: D (sic) آمد before آن. Bul. بر شیخ.

(۲۴۹۸) D می لایید. After this verse L adds:

که منم بر حال زشت او گواه \* خمر خوارست و بد و کارش تباه

(۲۴۰۲) D om. و. Bul. بالله اندر دست L. او در دست.

(۲۴۰۵) A می میزد دیو در وی با شتاب. Bul. می میزد دیو روی ناشتاب.

شتابان نا. B has شتابان, but its reading of the next word is uncertain. L شتابان

شکست. Bul. (۲۴۰۷) کدرو A (۲۴۰۶) شتاب.

(۲۴۰۸) L عیب بین A. ز شیخ ای عیب بین (۲۴۱۰) D Bul. و نور بشکست.



نور خورشید ار بیفتد بر حدث \* او همان نورست نپذیرد خبث  
 شیخ گفت این خود نه جامست و نه می \* هین بزیر آ منکرا بشگر بوی  
 آمد و دید انگین خاص بود \* کور شد آن دشمن کور و کبود  
 گفت پیر آن دم مرید خویش را \* رو برای من بچو می ای کیا  
 ۲۴۱۵ که مرا رنجیست مضطر گشته‌ام \* من زرنج از مخصه بگذشته‌ام  
 در ضرورت هست هر مردار پاک \* بر سر منکر زلعت باد خاک  
 کرد خم‌خانه بر آمد آن مرید \* بهر شیخ از هر خمی می‌چشید  
 در همه خم‌خانهها او می‌دید \* گشته بد پیر از غسل خم نیید  
 گفت ای زندان چه حالست این چه کار \* هیچ خمی در نمی‌بینم عمار  
 ۲۴۲۰ جمله زندان نزد آن شیخ آمدند \* چشم گریان دست بر سر می‌زدند  
 در خرابات آمدی شیخ اجل \* جمله میها از قدومت شد غسل  
 کرده مبدل تو می‌را از حدث \* جان مارا هم بدل کن از خبث  
 گر شود عالم پیر از خون مال مال \* گی خورد بند خدا الا حلال

گفتن عایشه رضی الله عنها مصطفی را علیه السلام که تو بی

مضلاً بهر جا نماز می‌کنی،

عایشه روزی بسپغمبر بگفت \* یا رسول الله تو پیدا و نهفت  
 ۲۴۲۰ هرکجا یابی نماز می‌کنی \* می‌دود در خانه ناپاک و دنی  
 مستحاضه و طفل و آلوده پلید \* کرده مستعمل بهر جا که رسید

او می‌چشید BD Bul. (۲۴۱۴). کور کبود D (۲۴۱۲). نی جامست و نی می A (۲۴۱۲)

کن خلیلی جان مارا از خبث L (۲۴۲۲). هیچ در خمی Bul. (۲۴۱۹)

می‌کی چونست Bul. Heading: کی خورد مرد خدا Bul. (۲۴۲۲)

After this verse L adds: نادان و دنی D (۲۴۲۵). بسپغمبر AB DL (۲۴۲۴)

بی مضلاً می‌گزاری تو نماز \* هرکجا روی زمین بگشای راز

BD L in the first hemistich پلید BDL (۲۴۲۶) and so Bul., which  
 کرد مستعمل Bul. BD Bul. and A in marg. طفلی has



گفت پیغمبر که از بهر مهان \* حق نجس را پاک گرداند بدان  
 سجد گاهم را از آن رو لطف حق \* پاک گردانید تا هفتم طبق  
 هان و هان ترکِ حسد کن با شهان \* ورنه ابلیسی شوی اندر جهان  
 کو اگر زهری خورد شهدی شود \* تو اگر شهدی خوری زهری بود<sup>۲۴۲۰</sup>  
 کو بدل گشت و بدل شد کار او \* لطف گشت و نور شد هر نار او  
 قوت حق بود مر بابل را \* ورنه مرغی چون گُشد مر پیل را  
 لشکری را مرغی چندے شکست \* تا بدانی کان صلابت از حق است  
 گر نرا وسواس آید زین قبیل \* رو بخوان نو سوره اصحابِ فیل  
 ور کنی با او مری و همسری \* کافرم دان گر تو زایشان سر بری<sup>۲۴۲۵</sup>

### کشیدن موش مهار شتر را و معجب شدن موش در خود،

موشکی در کف مهار اشترے \* در ربود و شد روان او از مری  
 اشتر از چُستی که با او شد روان \* موش غره شد که هستم پهلوان  
 بر شتر زد پرتو اندیشه اش \* گفت بنمایم ترا تو باش خوش  
 تا بیامد بر لب جوی بزرگ \* کاندرو گشتی زبون هر شیر و گرگ  
 موش آنجا ایستاد و خشک گشت \* گفت اشتر ای رفیق کوه و دشت<sup>۲۴۴۰</sup>  
 این توقف چیست حیرانی چرا \* پا بنه مردانه اندر جو در آ  
 نو فلاوزے و پیش آهنگ من \* در میان ره مباش و تن مزن  
 گفت این آب شگرفت و عمیق \* من همی ترسم ز غرقاب ای رفیق  
 گفت اشتر نا ببینم حد آب \* پا درو بنهاد آن اشتر شتاب  
 گفت تا زانوست آب ای کور موش \* از چه حیران گشتی و رفتی زهوش<sup>۲۴۴۵</sup>  
 گفت مور نُست و مارا ازدهاست \* که ززانو تا بزانو فرقه است

. پیغامبر AB (۲۴۲۷)

. زهری شود D Bul. (۲۴۲۰)

. ورنی A (۲۴۲۲)

. مرغک Bul. (۲۴۲۲)

. صورہ D (۲۴۲۴)

. کندرو A (۲۴۲۹) BDL Bul.

. زبون پیل سترگ

. و BL om. (۲۴۴۶)



گر ترا تا زانو است ای پسر هنر \* مر مرا صد گز گذشت از فرق سر  
گفت گستاخی مکن بار دگر \* تا نسوزد جسم و جانت زین شرر  
نو مری با مثل خود موشان بکن \* با شتر مر موش را نبود سخن  
گفت توبه کردم از بهر خدا \* بگذران زین آب مهلك مر مرا<sup>۲۴۵۰</sup>  
رحم آمد مر شتر را گفت هین \* بر چه و بر کودبان من نشین  
این گذشتن شد مسلم مر مرا \* بگذرانم صد هزاران چون ترا  
چون پیهر نیستی پس رو براه \* تا رسی از چاه روزی سوے جاه  
نو رعیت باش چون سلطان نه \* خود مران چون مرد کشتیان نه  
چون نه کامل دکان تنها مگیر \* دست خوش می باش تا گردی خمیر<sup>۲۴۵۵</sup>  
انصتوارا گوش کن خاموش باش \* چون زبان حق نگشتی گوش باش  
ور بگوی شکل استفسار گو \* با شهنشاهان نو مسکین وار گو  
ابتدای کبر و کین از شهونست \* راسخی شهونت امر عادنست  
چون زعادت گشت محکم خوی بد \* خشم آید بر کسی کت وا گشد  
چونک نو گل خوار گشتی هر که او \* وا کشد از گل ترا باشد عدو<sup>۲۴۶۰</sup>  
بت پرستان چونک خو با بت کنند \* مانعان راه بت را دشمنند  
چونک کرد ابلیس خو با سروری \* دید آدمرا بچشم منکرے  
که به از من سروری دیگر بود \* تا که او مسجود چون من کس شود

کودبان. L Bul. . کوزبان BD. کوربان A (۲۴۵۱) . زان شرر B (۲۴۴۸)

خود مران کشتی چو کشتی بان نه L . خود مرا D (۲۴۵۴)

After this verse L adds: (۲۴۵۵)

چونک آزادیت نامد بندک باش \* هین مپوش اطلس برو در ژندک باش

Bul. adds;

بندگی به بود نا آزاده را \* ژندک پوش باش گر نشد اطلس ترا

انصتورا D (۲۴۵۶) . BDL Bul. (۲۴۶۱)

بت پرستان چونک گرد بت تنند \* مانعان راه خود را دشمنند

بتحقیق for حقیر او and so Bul., which has دید آدمرا بتحقیق از خری BDL (۲۴۶۲)

and A in marg.



سروری زهرست جز آن روح را \* کو بود تریاق لانی ز ابتدا  
 ۲۴۶۵ کوه اگر پُر مار شد باکی مدار \* کو بود در اندرون تریاق زام  
 سروری چون شد دماغت را ندیم \* هر که بشکست شود خصم قدیم  
 چون خلاف خوی تو گوید کسی \* کینهها خیزد ترا با او بسی  
 که مرا از خوی من بر می‌کند \* مر مرا شاگرد و تابع می‌کند  
 چون نباشد خوی بد محکم شد \* گی فروزد از خلاف آتش که  
 ۲۴۷۰ با مخالف او مدارایی کند \* در دل او خویش را جایی کند  
 ز آنک خوی بد بگشتست استوار \* مور شهوت شد ز عادت همچو مار  
 مار شهوت را بکش در ابتدا \* ورنه اینک گشت مارت ازدها  
 لیک هر کس مور بیند مار خویش \* تو ز صاحب دل کن استفسار خویش  
 تا نشد زر مس نداند من مسم \* تا نشد شه دل نداند مفلس  
 ۲۴۷۵ خدمت اکسیر کن مس وار تو \* جور می‌کش ای دل از دلدار تو  
 کیست دلدار اهل دل نیکو بدان \* که چو روز و شب جهانند از جهان  
 عیب کم گو بند اللّٰه را \* متهم کم کن بدزدی شاه را

کرامات آن درویش که در کشتی متهمش کردند،

بود درویشی درون کشتی \* ساخته از رختِ مردی پُشتی  
 یاوه شد هیانِ زر او خفته بود \* جمله را جُستند و او را هر نمود

BDL in the AD (۲۴۶۸) . از خوی خود . بود اندر درون AB Bul. (۲۴۶۵)

BDL (۲۴۶۹) . خویش را بر من چو سرور می‌کند second hemistich

چون نباشد خوی بد سرکش درو \* کی فروزد آن خلاف آتش درو

In Bul. this variant follows v. ۲۴۷۲ as an independent verse.

After Bul. در ابتلا . از ابتدا D (۲۴۷۲) . چونکه خوی بد نگشتست Bul. (۲۴۷۱)

this verse L adds: ز ابتدا این مار شهوت را بکش \* ورنه از درها شود ای تیزهش

Heading: Bul. کردند بدزدی . عیب کم کن Bul. (۲۴۷۷)

و Bul. om. . هیان بزر D (۲۴۷۹)



۲۴۸۰ کین فقیہر خفتہ را جویم ہم • کرد بیدارش زغم صاحبِ درم  
 کہ درین کشتی حرمدان گم شدست • جملہ را جسٹیم نتوان تو رست  
 دلق بیرون کن برهنہ شو زدلق • تا زتو فارغ شود اوہامِ خلق  
 گنت یا رب بر غلامت ابنِ خسان • تہمتی کردند فرمان در رسان  
 چون بدرد آمد دلِ درویش از آن • سر برون کردند ہر سو در زمان  
 ۲۴۸۵ صد ہزاران ماہی از دریای ژرف • در دہان ہر یکی دُرّی شگرف  
 صد ہزاران ماہی از دریای پُر • در دہان ہر یکی دُرّ و چہ دُر  
 ہر یکی دُرّی خراجِ مُلکتی • کز الہست این ندارد شرکتی  
 دُرّ چند انداخت در کشتی و جست • مر ہوارا ساخت گرمی و نشست  
 خوش مربع چون شہان بر تختِ خویش • او فرازِ اوج و کشتی اش پیش  
 ۲۴۹۰ گفت رو کشتی شمارا حق مرا • تا نباشد با شما دزدِ گدا  
 تا کرا باشد خسارت زین فراق • من خوشم جفتِ حق و با خلق طاق  
 نہ مرا او تہمتِ دزدی نہد • نہ مہارم را بغمّازے دہد  
 بانگ کردند اہل کشتی اے ہام • از چہ دادندت چنین عالی مقام  
 گفت از تہمت نہادن بر فقیر • وز حق آزاری پی چیزے حقیر  
 ۲۴۹۵ حاش لہ بل زنعظیم شہان • کہ نبودم بر فقیران بدگمان  
 آن فقیران لطیفِ خوش نفس • کز پی تعظیہشان آمد عبّس  
 آن فقیری بہر پیچاپیچ نیست • بل پی آن کہ بجز حق ہیچ نیست

(۲۴۸۱) Bul. درمدان L. کاندین کشتی چرمدان (۲۴۸۱) Bul. and so corr. in D.

(۲۴۸۲) BDL Bul. مر غلامت را خسان متہم کردند. After this verse L adds:

یا غیائی عند کلّ کربة • یا معادی عند کرّ شدّة

یا مجیبی عند کلّ دعوة • یا ملاذی عند کلّ محنة

(۲۴۸۷) A خراجی D. این for و (۲۴۸۷) A. دُرّی چہ در D (۲۴۸۶)

و از خلق طاق L Bul. (۲۴۹۱) دزد و گدا A (۲۴۹۰) چد در L (۲۴۸۸)

در فقیران AB Bul. (۲۴۹۵) کای ہام ABL (۲۴۹۳)

بل کی آن کہ او بجز D (۲۴۹۷) و خوش نفس A (۲۴۹۶)



متهم چون دارم آنها را که حق \* کرد امین مخزن هفتم طبق  
 متهم نفس است نه عقل شریف \* متهم حسن است نه نور لطیف  
 ۲۵۰۰ نفس سופسطالی آمد میزنش \* کش زدن سازد نه حجت گفتنش  
 معجزه بیند فرزند آن زمان \* بعد از آن گوید خیالی بود آن  
 ور حقیقت بود آن دید عجب \* پس مقیم چشم بود روز و شب  
 آن مقیم چشم پاکان میبود \* فی قرین چشم حیوان میشود  
 کان عجب زین حسن دارد عار و ننگ \* گی بود طاوس اندر چاه ننگ  
 ۲۵۰۵ تا نگوئی مرا بسیارگو \* من ز صد يك گویم و آن همچو مو

تشنیع صوفیان بر آن صوفی که پیش شیخ بسیار میگوید ،

صوفیان بر صوفی شنه زدند \* پیش شیخ خانقاهی آمدند  
 شیخ را گفتند داد جان ما \* تو ازین صوفی بجو اے پیشوا  
 گفت آخر چه گلهست ای صوفیان \* گفت این صوفی سه خو دارد گران  
 در سخن بسیارگو همچون جرس \* در خورش افزون خورد از بیست کس  
 ۲۵۱۰ ور بخرید هست چون اصحاب کهف \* صوفیان کردند پیش شیخ زحف  
 شیخ رو آورد سوئے آن فقیر \* کی زهر حالی که هست اوساط گیر  
 در خبر خیر الامور اوساطها \* نافع آمد ز اعیال اخلاطها  
 گر یکی خلطی فزون شد از عرض \* در تن مردم پدید آید مرض  
 سر قرین خویش مفرزا در صفت \* کان فراق آرد یقین در عاقبت

BDL بود آن دید . BDL Bul. گر حقیقت . Bul. (۲۵۰۲) . نه for فی A (۲۵۰۰)

Bul. and so A in marg. چون مقیم چشم ناآمد روز و شب . Bul.

نگوید D (۲۵۰۵) . ای عجب L . کای عجب D (۲۵۰۴)

Heading: Bul. صوفی پیش شیخ که بسیار . Bul. تشنیع زدن . Bul.

رجف AL (۲۵۱۰) . چه گلست D (۲۵۰۸) . شنعت BL (۲۵۰۶)

اوسط بگیر D . پیش آن فقیر A (۲۵۱۱)

بدید آرد L . در عرض L . از عرض A (۲۵۱۲)



۲۵۱۵ نَطَقِ مَوْسَى بُدْ بِرِ اَنْدَازَه وَايِكَ \* هَمْ فَرْوَن اَمَد زَكْتِ يَارِ نَيْكِ  
 اَنْ فَرْوَنِي بَا خَضَرَ اَمَد شِقَاقِ \* كَفْت رَو تُو مَكْثَرِي هَذَا فِرَاقِ  
 مَوْسِيَا بَسِيَارْ كَوْبِي دُورْ شُو \* وَرَنَه بَا مَن كَنَكْ بَاشْ وَ كُورْ شُو  
 وَرِ نَرْفَتِي وَرِ سَتِيْزَه شِسْتَه \* تُو بِمَعْنَى رَفْتَه بَكْسْتَه  
 چُون حَدَثْ كَرْدِي تُو نَاگَه دَرِ نَمَازِ \* كَوَيْدَتْ سُوِي طَهَارَتِ رَو بَتَازِ  
 ۲۵۲۰ وَرِ نَرْفَتِي خَشَكْ جَنبَانِ مِيشُوِي \* خُودِ نَمَازَتِ رَفْتِ بَنَشِيْنِ اِي غُوِي  
 رَو بِرِ اَنَهَا كِه هَمْ جَفْتِ تُوْنَد \* عَاشِقَانِ وَ نَشْنَه كَفْتِ تُوْنَد  
 پَاسَبَانِ بِرِ خُوابِنَاكَانِ بِرِ فَرْوَدِ \* مَاهِيَانِ رَا پَاسَبَانِ حَاجَتِ نَبُودِ  
 جَامَه پُوشَانِ رَا نَظَرِ بِرِ گَازَرَسْتِ \* جَانِ عَرِيَانِ رَا تَجَلِيْ زَبُورَسْتِ  
 يَا زَعْرِيَانَانِ بِيَكْسُو بَازِ رَو \* يَا چُو اِيْشَانِ فَاَرِغِ اَزِ تَن جَامَه شُو  
 ۲۵۲۵ وَرِ نِي تَانِي كِه كَلْ عَرِيَانِ شُوِي \* جَامَه كَم كُن تَا رَه اَوْسَطِ رُوِي

### عذرگفتن فقير بشيخ،

پَسِ فَقِيْرِ اَنْ شَيْخِ رَا اَحْوَالِ كَفْت \* عَذْرَا بَا اَنْ غَرَامَتِ كَرْدِ جَفْتِ  
 مَرِ سَوَالِ شَيْخِ رَا دَادِ اَوْ جَوَابِ \* چُونِ جَوَابَاتِ خَضَرَ خُوبِ وَ صَوَابِ  
 اَنْ جَوَابَاتِ سَوَالَاتِ كَلِيمِ \* كَشِ خَضَرَ بَنُودِ اَزِ رَبِّ عَلِيمِ  
 كَشْتِ مَشْكَلَهَاشِ حَلِ وَاْفَرْوَنِ زِيَادِ \* اَزِ پِي هَرِ مَشْكَلَشِ مَفْتَاحِ دَادِ  
 ۲۵۲۰ اَزِ خَضَرَ دَرْوِيْشِ هَمْ مِيْرَاثِ دَاشْتِ \* دَرِ جَوَابِ شَيْخِ هَمَّتِ بِرِ گِمَاشْتِ

وليك، but originally وليك. D لیک، but originally وليك. D بود for بود (۲۵۱۵)

مکثري. After this verse L adds: منکری written above. A has بر خضر (۲۵۱۶) D

موسيا بسيارگويي در گذر \* چند گويي رو وصال آمد بسر

Instead of the second hemistich D has the second hemistich of v. ۲۵۲۵. نمازت رفته (۲۵۲۰) A. گر نرفتي (۲۵۱۸) Bul. ورنی (۲۵۱۷) A.

که کل for بکل. Bul. نئی توانی (۲۵۲۵) A. تشنه for بسته (۲۵۲۱) D.

و. Bul. om. (۲۵۲۹) Bul. گفت او جواب (۲۵۲۷) Bul.

شيخ هم همت گماشت (۲۵۲۰) A.



گفت راه اوسط ارچه حکمتست \* لیک اوسط نیز هم با نسبت است  
 آب جو نسبت با شتر هست کم \* لیک باشد موش را آن همچو بیم  
 هرکرا بود اشتهای چار نان \* دو خورد یا سه خورد هست اوسط آن  
 ور خورد هر چار دور از اوسط است \* او اسیر حرص مانند بط است  
 ۲۵۲۵ هرک اورا اشتها ده نان بود \* شش خورد می دان که اوسط آن بود  
 چون مرا پنجاه نان هست اشتها \* مر ترا شش گرده هم دستیم فی  
 نو بده رکعت نماز آبی ملول \* من پانصد در نیام در نحول  
 آن یکی تا کعبه حافی می رود \* و آن یکی تا مسجد از خود می شود  
 آن یکی در پاک بازی جان بداد \* و آن یکی جان کند تا یک نان بداد  
 ۲۵۴۰ این وسط در بانهایت می رود \* که مر آنرا اول و آخر بود  
 اول و آخر بیاید تا در آن \* در تصور گنجد اوسط یا میان  
 بی نهایت چون ندارد دو طرف \* گی بود اورا میانه منصرف  
 اول و آخر نشانش کس نداد \* گفت لو کان له البحر مداد  
 هفت دریا گر شود کلی مداد \* نیست مر پایان شدن را هیچ امید  
 ۲:۴۵ باغ و بیشه گر شود یکسر قلم \* زین سخن هرگز نگردد هیچ کم  
 آن همه حبر و قلم فانی شود \* وین حدیث بی عدد باقی بود  
 حالت من خواب را ماند گهی \* خواب پندارد مر آنرا گمراهی  
 چشم من خفته دلم بیدار دان \* شکل بی کار مرا بر کار دان

هرکرا باشد وظیفه چار نان BDL Bul. (۲۵۲۲) Suppl. in marg. A. (۲۵۲۲)

۲۵۲۷, ۲۵۲۶ follow vv. ۲۵۲۵, ۲۵۲۶ D om. In A vv. ۲۵۲۵, ۲۵۲۶ follow vv. ۲۵۲۷, (۲۵۲۴) D om.

AB (۲۵۲۸) اشتهای Bul. (۲۵۲۶) ۲۵۲۸, but corr. in marg.

نان داد Bul. جان داد Bul. (۲۵۲۹) خود for جا D روین یکی تا مسجد.

۲۵۴۳, ۲۵۴۲ follow vv. ۲۵۴۱, ۲۵۴۲ In A vv. ۲۵۴۱, ۲۵۴۲ follow vv. ۲۵۴۳, (۲۵۴۱) D در تصرف گنجد اول یا میان

باغها و بیشه گر شد قلم A (۲۵۴۵) مدید Bul. گفت دریا D (۲۵۴۴) ۲۵۴۴.

Verses ۲۵۴۶-۲۵۶۵ are wanting in D. (۲۵۴۶) این سخن Bul. گر بود B

پیکار دان L. در کار دان B (۲۵۴۸)



گفت پیغمبر که عَيْنَايَ تَنَام \* لَا يَنَامُ قَلْبٌ عَن رَّبِّ الْأَنَامِ  
 ۲۵۵ چشم تو بیدار و دل خفته بخواب \* چشم من خفته دلم در فتح باب  
 مر دلم را پنج حسن دیگرست \* حسن دل را هر دو عالم منظرست  
 تو زضعف خود مکن در من نگاه \* بر تو شب بر من همان شب چاشتگاه  
 بر تو زندان بر من آن زندان چو باغ \* عین مشغولی مرا گشته فراغ  
 پای تو در گل مرا گل گشته گل \* مر ترا ماتم مرا سور و دهل  
 ۲۵۵ در زمینم با تو ساکن در میل \* می دوم بر چرخ هنتم چون زحل  
 همنشینت من نیم سایه منست \* برتر از اندیشهها پایه منست  
 زانک من زاندیشهها بگذشتم \* خارج اندیشه پویان گشتم  
 حاکم اندیشهام محکوم نی \* زانک بنا حاکم آمد بر بنا  
 جمله خلاقان سخره اندیشهاند \* زان سبب خسته دل و غم پیشهاند  
 ۲۵۶ قاصدا خود را باندیشه دهر \* چون بخوام از میانشان بر جه  
 من چو مرغ اوجم اندیشه مگس \* گی بود بر من مگس را دسترس  
 قاصدا زیر آیم امر اوج بلند \* تا شکسته پایگان بر من تند  
 چون ملالم گیرد از سفلی صفات \* بر پریم همچون طیور الصافات  
 بر من رسته است هم از ذات خویش \* بر نچسانم دو پر من با سریش  
 ۲۵۶ جعفر طیار را پر جاریه است \* جعفر عیار را پر عاریه است  
 نزد آنک لم یذق دعویست این \* نزد سگان افق معنیست این  
 لاف و دعوی باشد این پیش غراب \* دیگ تی و پر یکی پیش ذباب  
 چونک در تو میشود لقمه گهر \* تن مزین چندانک بتوانی بخور  
 شیخ روزی بهر دفع سوء ظن \* در لکن قی کرد پر در شد لکن

می روم L (۲۵۵) . قلبی AL Bul. لا تنام قلب B . پیغامبر ABL (۲۵۴۹)

از سریش L . بر نچسانم L (۲۵۶۴) . بخوام L (۲۵۶۰) . بر بنی Bul. (۲۵۵۸)

in the second hemistich, and so written above in A. جعفر طیار را BL Bul. (۲۵۶۵)

و پر A (۲۵۶۹) . تن بزن A (۲۵۶۸) . لاف دعوی A (۲۵۶۷)



۲۵۷۰ گوهر معقول را محسوس کرد . پیرِ بینا پیرِ کم‌عقلی مرد  
چونک در معدن شود پاکت پلید . قفل نه بر حلق و پنهان کن کلید  
هرکه در وی لقمه شد نورِ جلال . هرچه خواهد تا خورد او را حلال

بیان دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خویش است ،

گر تو هستی آشنای جان من . نیست دعوی گفت معنی لان من  
گر بگویم نیم‌شب پیش نوم . هین مترس از شب که من خویش نوم  
۲۵۷۵ این دو دعوی پیش تو معنی بود . چون شناسی بانگِ خویشاوند خود  
پیشی و خویشی دو دعوی بود لیک . هر دو معنی بود پیش فهم نیک  
قرب آوازش گواهی می‌دهد . کین دم از نزدیک یاری می‌جهد  
لذت آوازِ خویشاوند نیز . شد گوا بر صدق آن خویش عزیز  
باز بی‌الهام احمق کو ز جهل . می‌داند بانگِ بیدگانه ز اهل  
۲۵۸۰ پیش او دعوی بود گفتار او . جهل او شد مایه انکار او  
پیش زبیر کاندرویش نورهاست . عین این آواز معنی بود راست  
یا بتازی گفت یک تازی زبان . که همی دانم زبان تازیان  
عین تازی گفتنش معنی بود . گرچه تازے گفتنش دعوی بود  
یا نویسد کاتبی بر کاغذی . کاتب و خط‌خوانم و من امجدی  
۲۵۸۵ این نوشته گرچه خود دعوی بود . هر نوشته شاهد معنی بود  
یا بگوید صوفی دیدی تو دوش . در میان خواب سجاده‌بدوش

هرچه خواهد گو بخور نوش حلال L (۲۵۷۲) . کم‌عقلی برد D (۲۵۷۰)

آن خویش ای عزیز Bul. گواه A (۲۵۷۸) . معنودان من Bul. (۲۵۷۲)

آن آواز Bul. B (۲۵۸۱) . از بی الهام D (۲۵۷۹)

کاغذی BD (۲۵۸۴)

شاهد و معنی Bul. شامدی A. A. Suppl. in marg. (۲۵۸۵)

Suppl. in marg. A. (۲۵۸۶)



من بدم آن و آنچه گفتم خواب در \* با تو اندر خواب در شرح نظر  
 گوش کن چون حلقه اندر گوش کن \* آن سخن را پیشواے هوش کن  
 چون ترا یاد آید آن خواب این سخن \* مُعْجِزٌ نُوْ بَاشَد و زَرَّ کَهَن  
 گرچه دعوی می نماید این ولی \* جانِ صاحبِ واقعه گوید بلی<sup>۲۵۹۰</sup>  
 پس چو حکمت ضالّه مؤمن بود \* آن زهرک بشنود موفن بود  
 چونک خود را پیش او یابد فقط \* چون بود شك چون کند خود را غلط  
 نشنه را چون بگویی تو شتاب \* در قدح آبست بستان زود آب  
 هیچ گوید نشنه کین دعویست رو \* امر بمر ای مدعی مهجور شو  
 یا گواه و حجتی بنما که این \* جنس آبست و از آن ماء معین<sup>۲۵۹۵</sup>  
 یا بطفل شیر مادر بانگ زد \* که ییا من مادرم هان ای ولد  
 طفل گوید مادرا حجت بیار \* تا که با شیرت بگیرم من قرار  
 در دل هر امتی کز حق مزهست \* رُوے و آواز، پیمبر مُعْجِزَهست  
 چون پیمبر از برون بانگی زند \* جانِ امت در درون سجد کند  
 زانک جنس بانگ او اندر جهان \* از کسی نشنیده باشد گوش جان<sup>۲۶۰۰</sup>  
 آن غریب امر ذوق آواز غریب \* از زبان حق شنود ائی قریب

سجده کردن یحیی علیه السلام در شکم مادر مسیح را علیه السلام،

مادر یحیی بهریم در نهفت \* پیشتر از وضع حمل خویش گفت  
 که یقین دیدم درون تو شهیست \* که اولو العزم و رسول آگهیست  
 چون برابر اوفتادم با تو من \* کرد سجد حمل من اندر زمن

از خواب AB (۲۵۸۹) . پیش آی و هوش کن D (۲۵۸۸) . با for تا D (۲۵۸۷)  
 Bul. چونکه اورا پیش خود یابد Bul. (۲۵۹۲) . آن ولی D (۲۵۹۰) . معجز تو A  
 (۲۵۹۸) Suppl. in marg. A. (۲۵۹۷) Suppl. in marg. A. . کند اورا غلط  
 . شنید DL (۲۶۰۱) . خود پیمبر A (۲۵۹۹)

سجده کردن یحیی و عیسی علیهما السلام در شکم مادر Bul. در شکم A om. Heading:  
 حمل من ای ذو الفطن BDL Bul. (۲۶۰۴)



۲۶۰۵ این جنین مر آن جنین را سجد کرد \* کز سجودش در تم افتاد درد  
گفت مریم من درون خویش هم \* سجد دیدم ازین طفل شکم

### اشکال آوردن برین قصه،

ابلهان گویند کین افسانه‌ها \* خط بگش زیرا دروغست و خطا  
مریم اندر حمل جفت کس نشد \* از برون شهر او و پس نشد  
از برون شهر آن شیرین فسون \* تا نشد فارغ نیامد خود درون  
۲۶۱۰ چون بزادش آنکهاش بر کنار \* بر گرفت و برد تا پیش تبار  
مادر بچی کجا دیدش که تا \* گوید او را این سخن در ماجرا

### جواب اشکال،

این بدانند کآنک اهل خاطرست \* غایب آفاق او را حاضرست  
پیش مریم حاضر آید در نظر \* مادر بچی که دورست از بصر  
دیده‌ها بسته ببینند دوست را \* چون مشبک کرده باشد پوست را  
۲۶۱۵ ورندیدش نه از برون و نه از درون \* از حکایت گیر معنی اے زبون  
نه چنان کافسانها بشنید بود \* همچو شین بر نقش آن چفسید بود  
تا هی گفت آن کلیله بی زبان \* چون سخن نوشد زدمنه بی بیان  
ور بدانستند سخن همدگر \* فهم آن چون کرد بی نطقی بشر  
در میان شیر و گاو آن دمنه چون \* شد رسول و خواند بر هر دو فسون  
۲۶۲۰ چون وزیر شیر شد گاو نبیل \* چون زعکس ماه ترسان گشت پیل

(۲۶۰۷) A زیرا درو عیب و خطا.

(۲۶۰۸) BDL Bul.

زآنک مریم وقت وضع حمل خویش \* بود از بیگانه دور و هم زخویش

۲۶۰۸. After this verse L has v. این (۲۶۰۹) D for آن. and so A in marg.

(۲۶۱۲) L نداند. A کاندرا for کآنک (۲۶۱۲) A خاطر آمد در نظر.

(۲۶۱۴) A سندد دوست را (۲۶۱۵) Bul. om. و. نه از اندرون A.

(۲۶۱۶) L چفسید. (۲۶۱۸) B بی نطق.



این کلیله و دمنه جمله افتراست . ورنه کی با زاغ لکلك را میریست  
ای برادر قصه چون پیمانهایست . معنی اندر وے مثال دانه ایست  
دانه معنی بگیرد مرد عقل . ننگرد پیمانها را گر گشت نقل  
ماجرای بلبل و گل گوش دار . گرچه گفتمی نیست آنجا آشکار  
سخن گفتن بزبان حال و فهم کردن آن،

۳۶۲۵ ماجرای شمع با پروانه هم . بشنو و معنی گزین کن اے صنم  
گرچه گفتمی نیست سر گفتم هست . هین ببالا پر مپر چون جغد پست  
گفتم در شطرنج کین خانه رخ است . گفتم خانه اش از کجا آمد بدست  
خانه را بخرید یا میراث یافت . فرخ آنکس که سوی معنی شتافت  
گفتم نحوی زید عمراً قد ضرب . گفتم چونش کرد بی جری ادب  
۳۶۲۶ عمروا جرمش چه بد کان زید خام . بی گنه او را بزد همچون غلام  
گفتم این پیمان معنی بود . گندی پستان که پیمانهاست رد  
زید و عمرو از بهر اعرابست ساز . گر دروغست آن تو با اعراب ساز  
گفتم نه من آن ندانم عمروا . زید چون زد بی گناه و بی خطا  
گفتم از ناچار و لاغی برگشود . عمرو يك واوی فزون دزدیده بود  
۳۶۲۷ زید واقف گفتم دزدش را بزد . چون ز حدش برد او را حد سزد

پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان،

گفتم اینک راست پذیرفتم بجان . کز نماید راست در پیش کثران

با Bul. با پروانه تو BDL (۳۶۵۲) . افتراست Bul. کلیله دمنه Bul. (۳۶۲۱)  
and so corr. in D. BDL . گزین کن ای عزیز Bul. . زافسانه تو BDL . and so corr. in D.  
جغد D (۳۶۲۶) . خانه از کجاش Bul. ABL (۳۶۲۷) .  
گندمش L (۳۶۲۱) . عمروا ABD (۳۶۲۰) . که for کو Bul. ABL (۳۶۲۸)  
A . عمر A (۳۶۲۴) . عمروا A (۳۶۲۴) . اعرابست و ساز Bul. ADL . عمر AD (۳۶۲۲)  
Bul. . چونک از حد برد Bul. BL . چونک برد او واو D (۳۶۲۵) . واو Bul.  
Heading: Bul. پذیر . A om. دل . In Bul. the heading follows v. ۳۶۲۶.



گر بگویی احولی را مه یکیست \* گویدت این دوست و در وحدت شکیست  
 و بر و خندد کسی گوید دُوست \* راست دارد این سزای بدخُوست  
 بر دروغان جمع می آید دروغ \* الخیثات لِلْخِیْثِینِ زد فروغ  
 ۲۶۴۰ دل فراخان را بود دستِ فراخ \* چشم کوران را عشارِ سنگ لاسخ

جستن آن درخت که هرکه میوه آن درخت خورد نمیرد،

گفت دانایی برای داستان \* که درختی هست در هندوستان  
 هرکسی کز میوه او خورد و بُرد \* نه شود او پیر نه هرگز بُمُرد  
 پادشاهی این شنید از صادقی \* بر درخت و میوه اش شد عاشقی  
 قاصدی دانا ز دیوان ادب \* سوی هندستان روان کرد از طلب  
 ۲۶۴۵ سالها می گشت آن قاصد ازو \* گری هندستان برای جست و جو  
 شهر شهر از بهر این مطلوب گشت \* نه جزیره ماند و نه کوه و نه دشت  
 هرکرا پرسید کردش ریش خند \* کین که جوید جز مگر مجنون بند  
 بس کسان صفعش زدند اندر مزاح \* بس کسان گفتند ای صاحب فلاح  
 جست و جوی چون تو زیرک سینه صاف \* گی تهی باشد کجا باشد گزاف  
 ۲۶۵۰ وین مراعاتش یکی صفعی دگر \* وین ز صفع آشکارا سخت تر  
 می ستودندش بتسخر کای بزرگ \* در فلان جایی درختی بس سترگ

آن دوست Bul. این دُست و دو حدت شکیست D. گوید A (۲۶۴۷)

لِلْخِیْثَاتِ الْخِیْثِیْنَ Bul. ABDL (۲۶۴۹) بدو خندد Bul. L (۲۶۴۸)

B. پیر او هرگز نمرد A. هرکسی از A (۲۶۴۲) Heading: Bul. میوه اش خورد.

In D this and the following هندوستان D. قاصد Bul. (۲۶۴۴) Bul. و نی هرگز بُرد

verse are transposed. هندوستان D. این قاصد D (۲۶۴۵)

پس کسان صفعش D (۲۶۴۸) B. ماند نه کوه and so L. (۲۶۴۶)

در فلان BD. در فلان جا بد درختی Bul. (۲۶۵۱) B Bul. دگر (۲۶۵۰)

افلام which is written above the line in A, and so L, which writes افلام بس هول و سترگ



در فلان بیشه درختی هست سبز \* بس بلند و پهن و هر شاخیش گبز  
 قاصد شه بسته در جستن کمر \* می‌شنید از هر کسی نوعی خبر  
 پس سیاحت کرد آنجا سالها \* و فرستادش شهنش مالها  
 ۲۶۵۰ چون بسی دید اندر آن غربت تعب \* عاجز آمد آخر الامر از طلب  
 هیچ از مقصود اثر پیدا نشد \* زان غرض غیر خبر پیدا نشد  
 رشته او مید او بگسسته شد \* جسته او عاقبت ناجسته شد  
 کرد عزم باز گشتن سوی شاه \* اشک می‌بارید و می‌بارید راه

### شرح کردن شیخ سر آن درخت با آن طالب مقلد،

بود شیخی عالی قطبی کریم \* اندر آن منزل که آیس شد ندیم  
 ۲۶۶۰ گفت من نومید پیش او روم \* ز آستان او براه اندر شوم  
 تا دعای او بود همراه من \* چونک نومیدم من از دخواه من  
 رفت پیش شیخ با چشم پر آب \* اشک می‌بارید مانند سحاب  
 گفت شیخا وقت رحم و رقتست \* ناامیدم وقت لطف این ساعتست  
 گفت واگو کز چه نومید یست \* چیست مطلوب تو رو با چیست  
 ۲۶۶۵ گفت شاهنشاه کردم اختیار \* از برای جستن يك شاخسار  
 که درختی هست نادر در جهات \* میوه او مایه آب حیات  
 سالها جستم ندیدم يك نشان \* جز که طنز و تسخر این سرخوشان  
 شیخ خندید و بگفتش اے سلیم \* این درخت علم باشد در علم  
 بس بلند و بس شگرف و بس بسیط \* آب حیوانی زد برای محیط

نوع A. بست. in marg. بسته, (۲۶۵۲) A om. بلند و سبز A (۲۶۵۲)

امید AL Bul. (۲۶۵۷) بس سیاحت DL Bul. (۲۶۵۴)

ابش شد ندیم D. شیخ عالم و قطبی A (۲۶۵۹)

از چه A (۲۶۶۴)

میوه آب حیات A (۲۶۶۶)



۲۶۷۰ نو بصورت رفته گم گشته \* زان فی بابی که معنی هشتمه  
 گه درختش نام شد گاه آفتاب \* گاه بحرش نام شد گاهی سحاب  
 آن یکی کش صد هزار آثار خاست \* کمترین آثار او عمر بقاست  
 گرچه فردست او اثر دارد هزار \* آن یکی را نام شاید بی شمار  
 آن یکی شخصی ترا باشد پدر \* در حق شخصی دگر باشد پسر  
 ۲۶۷۵ در حق دیگر بود قهر و عدو \* در حق دیگر بود لطف و نکو  
 صد هزاران نام او يك آدمی \* صاحب هر وصفش از وصفی عمی  
 هرک جوید نام گر صاحب ثقه است \* همچو تو نومید و اندر تفرقه است  
 تو چه بر چغنی برین نام درخت \* تا بمانی تلخ کام و شور بخت  
 در گذر از نام و بشکر در صفات \* تا صفات ره نماید سوی ذات  
 ۲۶۸۰ اختلاف خلق از نام اوفتاد \* چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی بنام دیگر

فهم کرده بود انرا،

چار کس را داد مردی يك درم \* آن یکی گفت این بانگوری دم

تو بصورت رفته ای بی خبر \* زان زشاخ معنی بی بار و بر (۲۶۷۰) BDL Bul.  
 گاه بحرش نام گشت و BL Bul. گاه آفتاب (۲۶۷۱) BL Bul. and so A in marg.  
 عمر و بقاست ABL. کش for که B. این یکی D (۲۶۷۲) D. گه سحاب

(۲۶۷۵) After this verse L adds:

در حق دیگر کسی او عم و خال \* در حق دیگر کسی هیچ و خیال

(۲۶۷۶) BD Bul. از وصفش عمی L. و او.

(۲۶۷۸) A. نام و درخت. After this verse L adds:

صورت باطل چه جویی ای جوان \* رو معانی را طلب ای پهلوان

صورت و هیأت بود چون قشر و پوست \* معنی اندروی چومغز ای یار و دوست

(۲۶۸۰) After this verse L adds:

اندرین معنی مثالی خوش شنو \* تا نمائی تو اسامی را گرو

Heading: A. فهم کرده بودند انگور را Bul. هر یکی را

(۲۶۸۱) L in the second hemistich: هر یکی از شهری افتاده بهم



آن یکی دیگر عرب بُد گفت لا \* من عَنبِ خواهم نه انگور ای دغا  
 آن یکی ترک بُد و گفت این بَنَم \* من نی خواهم عنب خواهم اُزَم  
 آن یکی روی بگفت این قیل را \* ترک کن خواهیم اِسْتافیل را  
 ۲۶۸۵ در نزاع آن نفر جنگی شدند \* که زسِر نامها غافل بُدند  
 مُشت برهر می زدند امر ابلهی \* بر بُدند از جهل وز دانش تهی  
 صاحب سرّے عزیز صد زبان \* گر بُدی آنجا بدادی صلحشان  
 پس بگفتی او که من زین یک دِرَم \* آرزوے جُلمتان را می دهر  
 چونک بسپارید دل را بی دغل \* این دِرمتان می کند چندین عمل  
 ۲۶۹۰ یک درمتان می شود چار المراد \* چار دشمن می شود یک زاتحاد  
 گفت هر یک تان دهد جنگ و فراق \* گفت من آرد شمارا اتفاق  
 پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا \* تا زبان تان من شوم در گفت و گو  
 گر سخنتان در توافق مؤثقه است \* در اثر مایه نزع و تفرقه است  
 گرمی عاریتی نهد اثر \* گرمی خاصیتی دارد هنر  
 ۲۶۹۵ سرکه را گر گرم کردی زاتش آن \* چون خوری سردی فزاید بی گمان  
 زآنک آن گرمی او دهلیزیست \* طبع اصلش سردیست و تیزیست  
 و بود پنج بسته دوشاب اے پسر \* چون خوری گرمی فزاید در جگر  
 پس ربای شیخ به زاخلاص ما \* کز بصیرت باشد آن وین از عیبی  
 از حدیث شیخ جمعیت رسد \* تفرقه آرد دم اهل حسد

فارسی و ترک و روی و عرب \* جمله باهم در نزاع و در غضب

فارسی گفتا که ما زین چون رهیم \* هی بیا تا این بانگوری دهیم

هی L. گفتا مَنُم as in text. AB. آن یکی ترک دیگر [دگر] گفت A (۲۶۸۲)

استافیل را BDL (۲۶۸۴). خواهم اوزم Bul. کرکس نه عنب

آرم شمارا D (۲۶۹۱). از مراد L (۲۶۹۰). جمله تان می آورم L (۲۶۸۸)

گر سخن تان می نماید یک غلط \* در اثر مایه نزع است و منخط BDL Bul. (۲۶۹۲)

زاتشان Bul. (۲۶۹۵) and so A in marg.

Zānk for وَأَنک A (۲۶۹۶)



۲۷۰۰ چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت \* کو زبان جمله مرغان شناخت  
 در زمان عدلش آهو با پلنگ \* انس بگرفت و برون آمد ز جنگ  
 شد کبوتر این از چنگال باز \* گوسفند امر گرگ نآورد احتراز  
 او میانجی شد میان دشمنان \* اتحادی شد میان پرزنان  
 تو چو موری بهر دانه می دوی \* هین سلیمان جو چه می باشی غوی  
 ۲۷۰۵ دانه جورا دانه اش دامی شود \* و آن سلیمان جوی را هر دو بود  
 مرغ جانهارا درین آخر زمان \* نیستشان از همدگر یک دم امان  
 هر سلیمان هست اندر دور ما \* کو دهد صلح و نماید جور ما  
 قولِ این من اُمّه را یاد گیر \* نا بالاً و خلا فیها نذیر  
 گفت خود خالی نبودست امتی \* از خلیفه حق و صاحب همتی  
 ۲۷۱۰ مرغ جانهارا چنان یکدل کند \* کز صفایشان بی غش و بی غل کند  
 مشفقان کردند همچون والد \* مسلمانان را گفت نفس واحد  
 نفس واحد از رسول حق شدند \* ورنه هر یک دشمنی مطلق بدند

بر خاستن مخالفت و عداوت از میان انصار ببرکات رسول  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

دو قبیله کاؤس و خَزْرَج نام داشت \* یک زدیگر جان خون آشام داشت  
 کینه های کهنه شان از مصطفی \* محو شد در نور اسلام و صفا  
 ۲۷۱۵ اولا اخوان شدند آن دشمنان \* همچو اعداء عیب در بوستان  
 وز دم المؤمنون إخوه بپسند \* در شکستند و تن واحد شدند

در زمان او کبوتر با کلنگ A (۲۷۰۱) . مرغانرا AB Bul. (۲۷۰۰)

امان for زمان A (۲۷۰۶) . دامی بود Bul. (۲۷۰۵)

قول for نظم Bul. (۲۷۰۸) . جورها Bul. دورها Bul. (۲۷۰۷)

bis. کنند L (۲۷۱۰) . گفت for حول D (۲۷۰۹) corr. in marg.

Heading: A om. از. D میان نصارا . دشمن B Bul. ورنی A (۲۷۱۲)

AB پسند as in text. اخوه به بند L. اخوه بدند D (۲۷۱۶)



صورتِ انگورها اخوان بود \* چون فشردی شیرۀ واحد شود  
 غوره و انگور ضدّانند لیک \* چونک غوره پخته شد شد یارِ نیک  
 غوره کو سنگ بست و خام ماند \* در ازل حق کافر اصلیش خواند  
 ۲۷۲۰ نی اخی نی نفس واحد باشد او \* در شقاوت نحس ملحد باشد او  
 گر بگویم آنچه او دارد نهان \* فتنۀ افهام خیزد در جهان  
 سرّ گبر کور نامذکور به \* دودِ دوزخ از اِرم مهجور به  
 غوره‌های نیک کایشان قابل‌اند \* از دم اهل دل آخر یک دل اند  
 سوسه انگورے همی رانند نیز \* تا دوی بر خیزد و کین و ستیز  
 ۲۷۲۵ پس در انگوری همی درزند پوست \* تا یکی گردند وحدت وصف اوست  
 دوست دشمن گردد ابرا هم دوست \* هیچ یک با خویش در جنگی درست  
 آفرین بر عشق کُلّ اوستاد \* صد هزاران ذره را داد اتحاد  
 همچو خاک مفترق در ره‌گذر \* یک سبوشان کرد دست کوزه‌گر  
 که اتحاد جسمهای آب و طین \* هست ناقص جان نمی ماند بدین  
 ۲۷۳۰ گر نظایر گویم اینجا در مثال \* فهمرا ترسم که آرد اختلال  
 هم سلیمان هست اکنون لیک ما \* امر نشاطِ دُوربینی در عما  
 دوربینی کور دارد مردرا \* همچو خفته در سرا کور از سرا  
 مولعیم اندر سخنهاے دقیق \* در گره‌ها باز کردن ما عشیق  
 تا گره بندیم و بکشاییم ما \* در شیکال و در جواب آیین‌فزا  
 ۲۷۳۵ همچو مرغی کو گشاید بندِ دام \* گاه بندد تا شود در فن تمام  
 او بود محروم از صحرا و مرج \* عمر او اندر گره‌کار بست خرج

(۲۷۱۷) L om. In D this and the following verse are transposed.

(۲۷۱۸) D یارند نیک L شد یار نیک (۲۷۱۹) BL سنگ‌پشت.

(۲۷۲۰) L Bul. نحس و ملحد (۲۷۲۵) ABL وحدت و.

(۲۷۲۶) BDL Bul. در نیست (۲۷۲۷) A Bul. کلی.

(۲۷۲۹) ABL Bul. اتحاد (۲۷۳۱) L om.

(۲۷۳۲) L om. (۲۷۳۳) D om.



خود زبون او نگردد هیچ دام \* لیک پَرش در شکست افتد مدام  
 با گره کم کوش تا بال و پَرَت \* نسکُلد یک یک ازین کر و فَرَت  
 صد هزاران مرغ پرهاشان شکست \* و آن کمین گاه عوارض را نبست  
 ۲۷۴۰ حال ایشان از نبی خوان ای حریص \* نَقَبُوا فِيهَا بَيْنَ هَلْ مِنْ مَحَبِّص  
 از نزاع تَرک و رومی و عرب \* حَلْ نَشَدَ إِشْكَالِ انْگُور و عنب  
 تا سُلیمان لَسین معنوی \* در نیاید بر نخیزد این دُوی  
 جمله مرغان منازع بازوار \* بشنوبد این طبل باز شهریار  
 ز اختلاف خویش سوی اتحاد \* هین زهر جانب روان گردید شاد  
 ۲۷۴۰ حَبْتُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وَجْهَكُمْ \* نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ  
 کور مرغانیم و بس ناساختیم \* کَانَ سُلَيْمَانَ رَا دِي نَشَاخْتِيْم  
 همچو جفدان دشمن بازان شدیم \* لاجرم و مانده ویران شدیم  
 می کنیم از غایت جهل و عمی \* قَصْدِ آزارِ عزیزانِ خدا  
 جمع مرغان کز سُلیمان روشن اند \* پَر و بال بی گنه گئی بر گنند  
 ۲۷۵۰ بَلْكَ سَوِي عَاجِرَانِ چینه کشند \* بی خلاف و کینه آن مرغان خوشند  
 هدهد ایشان پی تقدیس را \* می گشاید راه صد بلفیس را  
 زاغ ایشان گر بصورت زاغ بود \* باز همت آمد و ما زاغ بود  
 لِكَلِكِ اِيْشَانِ كِه لِكَلِكُ مِي زَنْد \* آتش توحید در شك می زند  
 و آن کبوترشان ز بازان نشکهد \* باز سر پیش کبوترشان نهد  
 ۲۷۵۰ بَلْبِلِ اِيْشَانِ كِه حَالَتِ آرد او \* در درون خویش گلشن دارد او  
 طوطی ایشان ز قند آزاد بود \* کز درون قند ابد رویش نمود

(۲۷۲۷) In A vv. ۲۷۲۷, ۲۷۲۸ follow vv. ۲۷۲۹, ۲۷۳۰, corr. in marg.

(۲۷۲۸) BL Bul. ننگلد for نسکلد. A نشکند. (۲۷۴۰) Bul. بخوان for بین.

(۲۷۴۲) B امین for لسان. L لسان. L نیابد. (۲۷۴۵) B هذا نحو.

(۲۷۴۶) D و پس. Bul. نکو. (۲۷۴۸) A om. B از غایت می.

(۲۷۵۰) L om. D کینه کشند. B این مرغان. (۲۷۵۲) D میزدند bis.

(۲۷۵۴) B آن کبوترشان.



پای طاوسان ایشان در نظر \* بهتر انر طاوس پیران دگر  
 مَنطِقُ الطَّيْرَانِ خاقانی صداست \* منطق الطیر سلیمانی کجاست  
 تو چه دانی بانگِ مرغان را همی \* چون ندیدیستی سلیمان را دمی  
 ۲۷۶۰ پیر آن مرغی که بانگش مُطربست \* از برون مشرقست و مغربست  
 هر يك آهنگش زگرسی تا ثریست \* وز ثری تا عرش در کز و فریبست  
 مرغ کو بی این سلیمان می رود \* عاشقِ ظلمت چو خفاشی بود  
 با سلیمان خو کن اے خفاشِ رد \* تا که در ظلمت نمائی تا ابد  
 يك گزی ره که بدان سو می روی \* همچو گز قُطبِ مساحت می شوے  
 ۲۷۶۵ وَاَنكَ لَنكَ و لُوكَ آن سو می جهی \* انر همه لنگی و لوکی می رهی

### قصه بطیچگان که مرغ خانگی پروردشان،

تخمِ بَطِّي گرچه مرغِ خانگی \* زیرِ پَرِ خویش کردت دایگی  
 مادرِ تو بَطِّي آن دریا بُدست \* دایهات خاکی بُد و خشکی پرست  
 میلِ دریا که دلِ تو اندرست \* آن طبیعت جانت را از مادرست  
 میلِ خشکی مر ترا زین دایه است \* دایه را بگذار که او بدرایه است  
 ۲۷۷۰ دایه را بگذار بر خشک و بران \* اندر آ در بحرِ معنی چون بطان  
 گر ترا مادر بترساند ز آب \* تو مترس و سوی دریا ران شتاب

(۲۷۵۸) B in the second hemistich. A in the second hemistich. منطق الطیر آن خاقانی B (۲۷۵۸) منطق طیر.

(۲۷۵۹) A for می in the second hemistich. In A vv.

۲۷۵۹ and ۲۷۶۱ are transposed, but corr. in marg. (۲۷۶۱) D هر که آهنگش.

(۲۷۶۲) D om. این and has را suppl. after مرغ.

(۲۷۶۳) D om. A ظل for ظلمت. (۲۷۶۴) A گر.

(۲۷۶۵) A سو و آن سو. L Bul. میجهد. A وز همه. L Bul. میرهد.

(۲۷۶۶) B DL Bul. کرد زیر بر چو دایه تربیت \* کرد زیر بر چو دایه تربیت.

(۲۷۶۹) ABL Bul. که او for کو. (۲۷۷۰) ABL Bul. در for در.

(۲۷۷۱) BL Bul. مادر for دایه.



تو بطلی بر خشک و بر تر زند \* فی چو مرغ، خانه خانه گنده  
 نو زگر منّا بنی آدم شهری \* هر بخشکی هر بدریا پا نهی  
 که حملناهم علی البحرى بجان \* از حملناهم علی البر پیش ران  
 ۲۷۷۵ مر ملایک را سوی بر راه نیست \* جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست  
 تو بتن حیوان بجانى از ملک \* تا روی هم بر زمین هم بر فلک  
 تا بظاهر مثلکم باشد بشر \* با دل بوحی الیه دیده‌ور  
 قالب خاکی فتاده بر زمین \* روح او گردان بر آن چرخ برین  
 ما همه مرغ آبیانیم اے غلام \* بحر می‌داند زبان ما تمام  
 ۲۷۸۰ پس سلیمان بحر آمد ما چو طیر \* در سلیمان تا ابد داریم سیر  
 با سلیمان پای در دریا بنه \* تا چو داود آب سازد صد زره  
 آن سلیمان پیش جمله حاضرست \* لیک غیرت چشم‌بند و ساحرست  
 تا زجهل و خوابناکی و فضول \* او پیش ما و ما از وی ملول  
 تشنه را درد سر آرد بانگِ رعد \* چون نداند کو کشاند ابر سعد  
 ۲۷۸۵ چشم او ماندست در جوی روان \* بی‌خبر از ذوق آب آسمان  
 مرکب همت سوی اسباب راند \* از مسبب لاجرم محروم ماند  
 آنک بیند او مستبّر اعیان \* گئی نهد دل بر سیهای جهان

حیران شدن حاجیان در کرامات آن زاهد که در بادیه

تنهاش یافتند،

زاهدی بُد در میان بادیه \* در عبادت غرق چون عبّادیه

علی البحر بجان B Bul. (۲۷۷۴) \* هم بدریا هم بخشکی AB Bul. (۲۷۷۳) \* و. D om. (۲۷۷۲)

برین چرخ B. BDL Bul. (۲۷۷۸) Suppl. in marg. \* با for تا D (۲۷۷۷)

ما زجهل B (۲۷۸۲) \* صد گره A. بر دریا AB Bul. (۲۷۸۱)

Suppl. in marg. B. (۲۷۸۵) \* گشاید ابر سعد BL (۲۷۸۴)

A om. (۲۷۸۷) \* محبوب ماند AB Bul. (۲۷۸۶)

Heading: Bul. تنها یافتندش ایستاده بر سر ریگ سوزان.



حاجیان آنجا رسیدند از بلاد \* دیده‌شان بر زاهد خشک افتاد  
 ۲۷۹- جای زاهد خشک بود او نرَمزاج \* امر سموم بادیه بودش علاج  
 حاجیان حیران شدند از وحدتش \* و آن سلامت در میان آفتش  
 در نماز استاده بُد بر روی ریگ \* ریگ کز نفش بجوشد آبِ دیگ  
 گفتی سرمست در سبزه و گلست \* یا سواره بر بُراق و دُلْدُل است  
 یا که پایش بر حریر و حُلّهاست \* یا سموم او را به از باد صباست  
 ۲۷۹۵ ایستادند انتظار او در نماز \* مانده بُد استاده در فکر دراز  
 چون ز استغراق باز آمد فقیر \* ز آن جماعت زندۀ روشن ضمیر  
 دید کآبش می‌چکید از دست و رُو \* جامه‌اش تر بود ز آثار وضو  
 پس پرسیدش که آبت از کجاست \* دست‌را بر داشت کز سوی سماست  
 گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد \* بی زچاه و بی زحبلِ مین مسد  
 ۲۸۰۰ مشکل ما حل کن ای سلطانِ دین \* تا ببخشد حالِ تو مارا یقین  
 و نِها سَرّی ز اسرارَت بما \* تا ببریم از میان زَنارها  
 چشمه‌ها را کرد سوی آسمان \* که اجابت کن دعای حاجیان  
 رزق جوئی را زیلا خوگرم \* تو زیلا بر گشودستی درم  
 ای نموده تو مکان از لامکان \* فی السَّماءِ رِزْقُکُمْ کرده عیان  
 ۲۸۰۵ در میان این مناجات ابرِ خوش \* زود پیدا شد چو پیل آب‌گش

*bis.* و *AL om.* سبز. *Bul.* گویی *A* (۲۷۹۲) . در روی *D*. ایستاده *D* (۲۷۹۲)

با خشوع و با *L* in the second hemistich: انتظار for تازه رو *L om.* *D* (۲۷۹۴)

After this verse *D Bul.* add: خضوع و با نیاز

پس بماندند آن جماعت با نیاز \* تا شود درویش فارغ از نماز

and so *B* in marg. *L* adds:

مانده بود استاده در فکر دراز \* با حیب خویشان میگفت راز

پس بماندند آن جماعت چاره‌ساز \* تا شود درویش فارغ از نماز

آن یکی گفتش که آبت *A* (۲۷۹۸) . زندۀ تر *A* (۲۷۹۶)

سَرّی بما زاسرارها *A* (۲۸۰۱) . *bis.* نی *AL* (۲۷۹۹)

چشم‌را بگشود سوی آسمان *BDL* (۲۸۰۲) . *Suppl.* in marg. *B.* (۲۸۰۲)



هچو آب از مَشك باریدن گرفت \* در گو و در غارها مسکن گرفت  
 ابر می بارید چون مَشك اشکها \* حاجیان جمله گشاده مَشکها  
 يك جماعت زان عجایب کارها \* می بریدند از میان زَنارها  
 قوم دیگر را یقین در ازدیاد \* زین عجب وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالرَّشَاد  
 قوم دیگر ناپذیرا نُرش و خام \* ناقصان سرمدی نَمَّ الْكَلَام ۲۸۱۰

(۲۸۰۷) After this verse L adds:

يك عجایب در بیابان وا نمود \* ابر چون مشکی دهن را وا گشود  
 این عجب A (۲۸۰۹) . يك گروهی Bul. . يك جماعت for قومی دیگر A (۲۸۰۸)

تمّ المجلد الثاني من المثنوی المعنوی،



- Verse ۴۲۴۴, read *عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي*.
- » ۴۲۴۶, » *بی مجاز*.
- » ۴۲۶۴, » *خود کیست*.
- » ۴۴۸۵, » *نویسی بر سرش*.
- » ۴۵۱۶, » *با خضر*.



- Verse ۱۲۸۶, *read* جنون نو بزاد.
- \* " ۱۴۷۲, " مر بیابان را.
- " ۱۵۰۰, " چه عجب که in the first hemistich.
- " ۱۵۱۰, Heading, *read* امنجان کنندگان.
- \* " ۱۶۰۰۰ قوس و قزح, though it is a solecism, is the reading of all my MSS., and also of a MS. dated A. H. 880 belonging to Professor Bevan.
- " ۱۷۷۲, note. *Read* ناید for ناید.
- " ۱۷۷۵, " " ور بگویم in the verse cited from L.
- " ۱۸۲۱, *read* عیان و روئینست.
- \* " ۲۰۹۸. *Add* the note "Bul. آستین من کشید".
- \* " ۲۱۸۲, *read* صوفی.
- " ۲۲۵۰, " از خرد.
- \* " ۲۲۶۹, " رَجَف کرد. The MSS. reading is possible, but less appropriate.
- \* " ۲۲۹۲, note. *Insert* "A" before the variant.
- " ۲۴۲۹, " *Read* نفورش.
- " ۲۵۲۱, " " (۲۵۲۱).
- " ۲۵۸۲, *read* عشوه خری (as one word).
- \* " ۲۶۰۸, " برگرد بر گشت.
- " ۲۶۱۲, " عَجَلُوا.
- " ۲۶۵۸, " چون بانگ صغیر.
- " ۲۷۰۹, " بر روی خاک.
- " ۲۷۶۲, note, *read* هیچ مزد.
- " ۲۷۶۴, Heading, *read* راست گفتن.
- " ۲۱۸۰, *read* اندر يك جوام.



Verse ٦٢٧, " مِنْ طُغْيَانِهِ .

" ٦٤١, note. In the fourth verse cited from L read آشتی .

\* " ٧٠٢, read رُوی سَتی .

\* " ٧٢٢. The reading معدن is preferable on account of the rhyme.

" ٧٤٨, note. Read آشنایی .

" ٧٧٦, Heading, read مادرش را .

\* " ٧٩٩. Add the note "Bul. رهن جان خودند ."

" ٨٦٤, note on Heading, delete the full stop after پرسیدن .

\* " ٨٦٥, read کافِ رحمتِ گفتیش .

" ٨٦٧, " جُست و جُوی .

" ٩١١, " آن کز آدم .

" ١٠١٦, note. Read فی حفظ اللسان .

" ١٠٢٠, " چند باشی .

\* " ١٠٥٩, read تخمِ اوّل کامل .

" ١٠٧٨, " فایده چه .

" ١١٢٦, " جای ما .

\* " ١١٢٧, " پُر خشم و مهیب .

" ١١٥٧, " درد دل سلطان .

\* " ١١٩٥, " مست کرد .

" ١١٩٧, " فایده چه and آب میزد .

" ١٢٤٦, " تا که نور او .

" ١٢٢١, " خون میشود .

\* " ١٢٢٨. In the second hemistich read with AL:

پس قیامت این کرم گئی می کند

The rhyme indicates that this is the older reading.



letter of قَبِج is left unpointed. Walí Muḥammad reads قَبِج (pus), which may be the correct reading."

- Verse ۲۲۹۷, read وقتِ چاشت.
- " ۲۲۲۲, read قُدسِ خویش.
- " ۲۴۶۴, read بی صحیحین.
- " ۲۴۹۹, note. The first word in the second hemistich of the verse cited is ساکنان.
- " ۲۶۴۸, read بسکلد.
- " ۲۶۸۹, read ور نو بخسپی.
- \* " ۲۷۴۰, " بَطْمِمْ وَ یَسْفِی.
- \* " ۲۸۰۲, note. In the second hemistich of the verse cited read تیغرا دیدم نهان کردن سزا.
- " ۲۸۵۹, read نَأْتِ خَيْرًا.
- " ۲۸۶۱, note. Read افروزرا.
- " ۲۹۰۰, read لا تُرِغْ.

## BOOK II.

Preface, penult. line, read محبت.

Verse ۲, read فرزند نو.

- \* " ۵۸, read گه مُشَبِّهًا in the first hemistich.
- \* " ۱۸۸, note. In the second of the verses cited from L read جزو for خرد.
- \* " ۲۹۴, read آن حلوا, and in the note read "از حلوا D".
- " ۴۲۴, " دانگِ چند.
- " ۵۱۲, " پی تهدیدرا.



- \* Verse ۲۴۹۶, read نى سَتى.
- " ۲۴۲۶, read يَسْكُنُ.
- " ۲۴۴۸. The first word of the Heading is تسليم.
- " ۲۴۸۱, note. Read نفرت فرعون.
- " ۲۵۵۷, " " مى نيرزد.
- " ۲۶۴۵, read وَيَصِمُ.
- \* " ۲۶۶۰, " زَان نَعَلُو.
- \* " ۲۷۰۹, " آلهُ for الله.
- " ۲۷۴۴, " آنك بى همت.
- " ۲۷۷۲, " زآنك با جامه.
- \* " ۲۸۱۲, " جُز زِيك رُو with ABL Bul., and in the note read "جزويك رو C".
- " ۲۸۲۵, read كَلِّ تَن.
- " ۲۸۲۷, " كَلِّ تَن رَا.
- " ۲۸۵۴, note. In the verse cited from Bul. read بخشش.
- " ۲۸۶۰, read كَلِّ عَالَمِ رَا.
- \* " ۲۸۶۸, note. Insert "L" before the variant.
- " ۲۹۵۹. In the third line of the Heading read خاص.
- " ۲۹۶۴, note. For "Ater" read "After".
- " ۲۹۶۵, read سايدُ for سايه.
- \* " ۴۱۷۱, note. For "ABL Bul." read "AL Bul."
- \* " ۴۱۷۶. In the first hemistich read with AL: وعدهُ مهبانيش را  
منكبرى.
- " ۴۲۱۱, note. For (۴۲۱) read (۴۲۱۱).
- \* " ۴۲۲۴, read قُبْحُ and add to the note: "In BC the second



- Verse ۱۲۹۷, note, *read* (۱۲۹۷) for (۱۲۹۸).
- ” ۱۲۱۲, *read* نَصْرُ اللَّهِ.
- ” ۱۲۲۱, note. The first word is بر.
- ” ۱۲۲۱, *read* يَنْظُرُ.
- ” ۱۲۵۰, ” گویندش لقب.
- ” ۱۲۷۱, ” دَوْرِ دایم.
- ” ۱۲۷۲, note. In the second verse cited from L *read* الترك راحة.
- ” ۱۴۱۹, *read* هَيْبَتِ.
- \* ” ۱۴۴۲, ” نَهَبَتِ.
- \* ” ۱۴۵۲, ” در گوشش دمد.
- ” ۱۵۹۸, note, *read* (۱۵۹۸) for (۱۵۹۷).
- ” ۱۶۸۶, *read* پیشه زرگر.
- ” ۱۷۲۲, ” وآن غمی را.
- ” ۲.۱۲, Heading, *read* تو for و before سوی.
- ” ۲.۷۱, *read* فِصَّة.
- \* ” ۲.۸۵, note. Omit “Bul.” after ABL and *insert* “and so Bul.” after کان نوم.
- ” ۲۱۱۵, *read* مُسْنَدَتِ.
- ” ۲۱۲۹, ” قُطْبِ.
- ” ۲۱۴۰, ” ۲۱۴. for ۱۱۴..
- \* ” ۲۱۷۶, note. Add “Bul. om. و before ماند”.
- \* ” ۲۲۹۵, *read* از پشه.
- \* ” ۲۲۲۷, ” رسوای شور و شر.
- \* ” ۲۲۲۷, note. *Read* “رسوای و شور C”.
- ” ۲۲۶۵. In the second line of the Heading *read* چنبره وجود.



- Verse ٤١٨, read چندانك.
- " ٥٨٢, " مرغ.
- \* " ٦١٢, " گاه نقشش ديو in the first hemistich.
- " ٦٤٢, " تمائ قصهرا.
- \* " ٦٥٦, " اينك for اينك.
- " ٦٦٠, " جملهگي.
- " ٦٦٤, " خلق.
- " ٦٩٤, " تمائ.
- \* " ٧٠٨. Perhaps ناردانگ should be written ناردانك. In the *Mathnawí* words ending in ك occasionally rhyme with those ending in گ, e. g. ترك and سترگ.
- " ٧٢٢, read الا.
- " ٧٤٢, note, read (٧٤٢) for (٦٤٢).
- " ٧٤٨, " " (٧٤٨) for (٦٤٨).
- \* " ٧٥٨, read منقلب رو.
- " ٨٤١, " آهن و سنگ.
- \* " ٨٨٠, " معدنش which gives a better rhyme.
- " ٩٠٨, " جمله گفتند.
- " ٩٢٢, " نعم.
- \* " ٩٥٢. In the second hemistich I am inclined to read, with Walí Muḥammad, از سگال و از عمل, "from their scheming and acting".
- " ٩٩٤, read شير زيان.
- " ١٢٤٨, note, read مدح اين آدم.
- " ١٢٦٨, " " (١٢٦٨) for (١٢٦٧) and رنگ for رنك.



## LIST OF CORRECTIONS.

### BOOK I.

- Preface, p. 1, l. ۸, read *بُضْلُ*.
- Verse ۱۲۵, read *بوی*.
- ” ۱۲۹, note, read *إن* for *ن*.
- ” ۱۴۴, read *مرد*.
- ” ۱۴۶, ” *سِرِّ*.
- \* ” ۱۴۴, note, read *گوی* for *گو*.
- \* ” ۱۵۹, read *شهرتاش*. The reading *شهر و تاش* might be defended as being equivalent to *شهر و شهرتاش* and parallel to *مقام و خواجگان*, but I think *شهرتاش* is correct, though none of my MSS. supports it. For the plural followed by a singular, *cf.* II ۷۸۷.
- ” ۱۸۱, note, read “is written”.
- ” ۱۸۴, note, read “is added”.
- ” ۲۱۴, read *خونِ چون من*.
- ” ۲۴۱, ” *غش*.
- ” ۲۴۷, the first word is *بود*.
- ” ۲۴۸, ” ” ” ” *بر*.
- ” ۴۱۹, read *حرف*.
- ” ۴۴۴, ” *هویدا*.
- ” ۴۰۱, ” *آبند باز*.



as a gift several lithographed editions of Persian commentaries on the *Mathnawí*, while Mr. 'Abdu 'l-Májid of Daryabad, Bara Banki, with whom I have been in frequent and profitable correspondence, was so obliging as to send to Cambridge for my private use his own copies of rare Persian and Arabic MSS. preserved in Indian libraries <sup>1)</sup>. And amongst my chief benefactors I must certainly reckon Husayn Dánish Bey, a Persian resident in Constantinople, described by Professor Browne as "a notable man of letters both in Persian and Turkish", who, besides obtaining for me a copy of Ismá'íl Anqiraví's Commentary, had the extraordinary kindness to present me with a carefully collated MS. of *Fíhi má fíhi* written by his own hand <sup>2)</sup>.

The second volume of this edition, comprising the English translation of Books I and II, is almost ready for the Press and should be published in about a year from now.

REYNOLD A. NICHOLSON.

CAMBRIDGE, December 1924.

---

1) Two of these are copies of an early (4th century) treatise on Šúfism, entitled *الفرد الى الله* and wrongly attributed to Junayd. I hope ere long to publish the text and translation which I have prepared.

2) Concerning *Fíhi má fíhi* see my paper, "The Table-talk of Jalálu'ddín Rúmí", in the *Centenary Supplement* to the *Journal of the Royal Asiatic Society* (1924), p. 225 foll. Students of Persian literature will be glad to learn that the work is being edited by Mr. 'Abdu 'l-Májid from the Constantinople transcript and several Indian MSS. I was indebted to him for my first opportunity of studying it, and wish now to express my gratitude to Prof. Muḥammad Shafí' and Mr. A. C. Woolner, Honorary Librarian of the Panjáb University, through whose efforts a copy of the Rampur State Library MS. was obtained and lent to me for a long period.

---



be a fixed, much less a final one. That is not yet in sight. The preliminary studies (of the older Persian mystical literature and especially of Saná'í and 'Aṭṭár) have scarcely begun. Even on the narrowest ground, such a text would require for its preparation and construction a larger number of ancient MSS. than I have been able to consult; it might then be possible to determine more precisely the relation of these MSS. to each other and to the archetype which, in my judgement, we are still far from having fully recovered. I have referred to the importance of *C* for establishing the text of Book I, and if a MS. of the same authority, containing the entire *Mathnawí*, should some day be brought to light, it would probably entail a revision of all our texts of the poem. Again, though this volume, with the translation which is to follow it, has occupied most of my time during the last four years, it leaves many problems unsettled, as must happen when the earlier part of a work is published before the later portions have been studied in detail. This is not the best way to edit the *Mathnawí*, but in the circumstances there was no other. In writing the commentary I may find reason to reject or modify the views which I now hold as to the interpretation of certain passages; and of course a change of view may involve changes in the text.

The appended list of corrections is largely made up of misprints due to occasional indistinctness in the Beyrout type. Errors of more consequence are marked with an asterisk.

I gratefully acknowledge the generous help I have received in different ways not only from colleagues and friends to whose kindness I have long been accustomed — Professor E. G. Browne, Professor A. A. Bevan, Dr. F. W. Thomas, and Mr. E. Edwards — but also from many friends, some of them personally unknown to me, who have shown their interest in the work by giving or lending valuable manuscripts and books and supplying me with information. To Indian scholars, including past and present Government Research Students in this University, I owe a great deal. For instance, Muḥammad Shafí<sup>c</sup>, one of my former pupils and now Professor of Arabic at Lahore, most kindly procured and sent to me



*Nuskha-i nāsikha-i mathnawīyyāt-i saqīma* (Rieu, Catalogue of Persian MSS. in the British Museum, vol. II, p. 589; Ethé, Catalogue of Persian MSS. in the India Office Library, N<sup>o</sup> 1088) by ‘Abdu ’l-Laṭīf b. ‘Abdallāh al-‘Abbāsī of Gujrat (*ob. circa* A. H. 1048 = A. D. 1638).

‘Abdu ’l-Laṭīf, who also edited the *Ḥadīqa* of Saná’ī<sup>1)</sup>, wrote two commentaries on the *Mathnawī*<sup>2)</sup> and compiled a glossary of the rare words which occur in it<sup>3)</sup>. He states that his recension of the poem was based on more than eighty MSS. Unfortunately the abundance of his sources has only increased the depravation of his text; the portion covering Books I and II includes about 800 verses over and above those comprised in the text of this volume, so that, roughly speaking, one verse in every ten is interpolated. My present acquaintance with the *Nuskha-i nāsikha* does not encourage belief that the time needed in order to examine it thoroughly would be well spent.

The edition of  
‘Abdu ’l-Laṭīf  
al-‘Abbāsī.

What has been said will, I hope, convince the reader that this new edition of the *Mathnawī* is justified by the result. I am aware of its limitations and defects, but against these can be set three main points of advantage:

- (1) The original, or at least the older, form of the text has been restored in many places.
- (2) Interpolations have been reduced to a minimum. Some remain, no doubt, but a much greater number have been exterminated.
- (3) The understanding of the poem has been made easier by means of vocalisation and other orthographical aids designed to remove ambiguity in regard to spelling, grammar, and syntax.

It is perhaps unnecessary to say that my text does not claim to

1) See the Introduction to *The First Book of the Ḥadīqatu ’l-Ḥaqīqat of Saná’ī*, ed. and tr. by Major J. Stephenson (Calcutta, 1910).

2) *Laṭā’ifu ’l-ma’nawī min ḥaqā’iq al-Mathnawī* (Lucknow, A. H. 1292) and *Mir’ātu ’l-Mathnawī* (Ethé, Catalogue of Persian MSS. in the India Office Library, N<sup>o</sup> 1102).

3) *Laṭā’ifu ’l-lughāt* (Lucknow, 1877; Cawnpore, 1905).



the form or the meaning or both. Where *A* differs from *C*, *F* almost regularly agrees with *A*; where *C* and *A* agree, *F* often follows *B* or *L*; where *A* and *B* agree, *F* often has the reading of *L* or *Bul.*; where they differ, *F* sometimes follows *A* and sometimes *B*; in many cases *F* and *Bul.* are in agreement against all the MSS. It appears, then, that if we take *C* as the standard, *F* is distinctly inferior to *A* and even to *B*, but on the other hand it is far superior to *L*, with which as well as with the Búláq edition it shows marked affinities. In the Second Book, where *D* takes the place of *C*, the standard is lower and consequently the differences are less. It is likely, too, that fewer corruptions have found their way into the text of the Second Book, which was composed two years after the First and may have received milder treatment from copyists already familiar with the author's style. *F* omits over a dozen verses which occur in *ABD*, but some of these are translated and explained in the accompanying commentary and appear to have fallen out accidentally. Of the 22 verses which *F* adds to those in my text, one occurs (as a doublet), in *A*, two (as doublets) in *D*, five in *B*, seventeen in *L*, and eighteen in the Búláq edition, while there are two that are wanting in my MSS. and in *Bul.* These figures, together with the fact that *F* seldom has readings peculiar to *A* or *D*, whereas it often agrees with *L* or *Bul.* or both when they differ from *AD*, confirm the evidence found in Book I for the close relationship between *F* and the ancestors of *L Bul.* *F* is a good eclectic text; in Books I and II its independent readings of importance are comparatively few.

Next to *F* in merit stands the Búláq edition (A. H. 1268), which contains, besides the spurious Seventh Book, a Turkish translation in verse by Nahífi. Professor Wilson calls this text "most excellent." I should not myself go so far as that, for though it is less adulterated than the Teheran edition (A. H. 1307) and the handsome Cawnpore edition in six volumes, many of its verses are sheer doggerel vamped up from more respectable materials which are preserved in *L*. The Teheran text, to which a concordance (*jadwal-i abyát*) is appended, bears a strong likeness to that contained in the

The Búláq  
and Teheran  
editions.



before consonants, I write ك and ه and give the original reading below. The *izáfat* has been added throughout (except where it is sufficiently represented by ع), whether it has to be pronounced in scansion or not <sup>1</sup>). Vowels and other orthographical signs have been inserted in Arabic verses or quotations, in words of ambiguous meaning, and in any place where they seemed likely to help the student.

Apart from unimportant differences of spelling and manifest errors of writing, the critical notes furnish a complete account of the variations which occur in the text of *ABCD*, but I have not recorded such variants as the omission of عليه السلام or the substitution of an equivalent formula in the Headings. Of the variants in *L*, which are numerous and extensive, only selected specimens are given, including all the verses that do not occur in any of the four older MSS. The variants of the Búláq edition (*Bul.*) are given in full as regards the poem itself, less fully as regards the Headings. I have also collated the text in Ismá'íl Anqiraví's Turkish commentary entitled *Fátiḥu 'l-Abyát*. The principal variants of this and other Oriental editions will be noticed in my commentary.

Since the lithographed and printed editions differ from each other both as regards the readings which they adopt and the number of verses which they include, any general comparison with the present text is impossible. But the text most nearly resembling mine, that of the Turkish Commentator (which I will designate as *F*), exhibits a great amount of divergence from it. In the First Book *F* contains 42 additional verses, None of them occurs in *C*, and only two in *A*. Seven are found in *B*, twenty-five in *L*, and thirty-four in the Búláq edition, while there are five which occur neither in the Búláq edition nor in any of my MSS. The variant readings can be counted by hundreds, and many of these materially affect

1) The vertical line under a final consonant denotes that the *izáfat* is to be scanned as a long syllable; in words like أَنْكَ, أَنْج, it indicates that the final syllable is long in scansion.

The critical notes.

The present text compared with the edition of Ismá'íl Anqiraví.



criterion I have decided to give the benefit of the doubt to them all. On the contrary, verses which *AC* or *AD* omit, and which occur in *B* or *BL* alone, are not likely to be genuine; the few that were inserted in my text of Book II before I had access to *D* remain there on probation, as their removal would have caused much inconvenience<sup>1</sup>). Generally I have followed the text of one MS. (*C* for Book I and *D* for Book II). This was the only practicable course, for most of the variants are of such a kind that any selection must have appeared capricious. The readings of *C* and *D* have been corrected where necessary, but I have seldom admitted a variant reading on the ground that it would express the meaning more clearly or elegantly, since that is just the ground on which many variations have been introduced by copyists. Their attempts to improve the *Mathnawí* will not be imitated by those who recognise that Jalálu'ddín, great poet as he is, cares more for the substance than for the form, and that the smooth perfection of highly finished art is incongruous with the character of the poem, the manner of its composition, and the power, fullness, and rapidity of thought which it so frequently displays. Almost every correction of the *C* and *D* readings has been derived from *A* or *B*, the two MSS. which come next in age. I have occasionally ventured to make emendations of my own, as at I ۲۰۴۱, where I read رنج و غین (MSS. and edd. رنج و غین), and II ۲۶۷۹, where MSS. and edd. have عصرِ دُرد instead of عصرِ دزد.

In its orthography my text differs little from the MSS., but I distinguish ب and پ, ج and چ, ك and گ, and ignore the post-vocalic ذ. The archaic spellings are nearly always retained.

I follow the MSS. when instead of ك and نه they write كى and نى Orthographi-  
scanned as long syllables before consonants or as short syllables cal differences.  
before *alif*; when they write كى and نى, scanned as *short* syllables

(1) The verses in question are ۸۴۹, ۱۲۵۹, ۱۹۶۷, ۲۲۲۴, ۲۵۰۴.



designated *ABC* and *ABD* respectively, very few are confined to a single MS. So far, there is not much evidence of interpolation. But in *L*, written a century after *B*, we find a considerable amount of it <sup>1)</sup>, and some of the inserted passages contain six, eight, ten, or more verses. The chief motives for interpolation are (1) to make the transitions less abrupt; (2) to explain incidents in the narrative or illustrate points of difficulty; (3) to amplify topics treated with brevity or develop thoughts suggested by the context. A good instance of the second class of interpolations occurs in the Story of the Greengrocer and the Parrot (I ۷۴۹), where the parrot, left alone in the shop, is startled, and in sudden flight upsets the bottles of oil on the grocer's bench. What frightened the bird? The poet offers no explanation, but *L* and the Búláq edition add two verses to inform us that the source of the mischief was a cat which had darted into the shop in pursuit of a mouse. Again, at II ۱۰۵۹ *L* expands three beautiful verses, in which the poet describes the purifying effects of Love, into a catalogue four times as long; and this worthless padding is included by Whinfield in his abridged translation of the *Mathnawí* <sup>2)</sup>.

As regards the constitution of a text, at least two alternative courses are open to an editor who has good MSS. at his disposal, though the choice of one or the other will depend on circumstances. If he has an autograph or a MS. of paramount authority, he has his text ready-made, and while the inferior MSS. may enable him to correct it in matters of detail, they will not largely supplement or modify it. Failing such an archetype, he must construct his text from the best MSS. available, either taking one MS. as a basis or not. In the present case no MS. can claim absolute authority. Even *C*, which holds the highest place among them, contains 27 verses which are omitted in *A*, though on the other hand *A* contains 34 which are omitted in *C*. While some of these 61 verses may be interpolated, others may be genuine, and in the absence of any sure

1) In Book I *L* has 123 verses which *AC* omit. Four of these occur in *B* and about fifty (often altered for the worse) in the Búláq edition.

2) Second edition, p. 80.

Interpolations  
in the *Math-  
nawí.*

The constitu-  
tion of the text.



٢٢.٤), سیا for سیاه (I ٧٧٦), را for راه (I ٢.٨١), and پوره for پور (I ٢٤.٢) survive in *C* alone. Dullness on the part of the copyists may have wrought irreparable damage. The fine verse (*C* at I ٢٢٤٤), which depicts the angels Hárút and Márút gazing wrathfully "from the lattice (of Heaven)" upon a world sunk in sin,

چون گناه و فسقِ خلقانِ جهان \* می شد از شبّاکه بر هر دو عیان

in *AB* loses all its imaginative quality and becomes a dry statement of fact:

چون گناه و فسقِ خلقانِ جهان \* می شدی بر هر دو روشن آن زمان

Since it is clear from the preceding analysis that *C* gives the text of the *Mathnawí* in an older form than *AB*, I could not hesitate to make it the basis of my edition in respect of that portion of the poem which it covers, namely, the First Book. Lacunae in *C* have been supplied from *A*. The points of divergence between *C* and my text will be noted when I come to speak of the general principles which have guided me in preparing the present edition. The text of Book I is based on *C*.

Amongst the MSS. used for Book II (*ABDL*), there is none that stands out eminently from the rest. *D*, on which my text is based, has few readings peculiar to itself. Old as it is, it cannot be ranked with *C*; indeed I consider that in some respects it is inferior to *A*, and where *A* has preserved readings which are to be preferred for reasons similar to those stated above, I have as a rule adopted them, even against the authority of the other MSS. Manuscripts used for Book II

If the accidental lacuna in *D* (vv. ٢٥٦٥—٢٥٤٦) is left out of account, *D* omits 41, *A* 30, and *B* 9 of the verses included in the text. *D* omits 36 verses which occur in *A*, and *A* 25 which occur in *D*, while *B* omits 8 which occur in *AD*. The text includes one verse which is found in *DL* only, and five which are found in *BL* only. These latter have little claim to authenticity, and I should now be inclined to eject them (see p. 15 *infra*).

Of the verses, approximately 7800 in number, which compose the text of Books I and II in the two groups of ancient MSS.



move corruptions inserted by their predecessors, for if the good rhymes of *A* and *B* had belonged to the original text, what possible motive could any one have had for turning them into the bad rhymes of *C*? Copyists, as a class, dislike anomalies and get rid of them if they can; they resemble the pet bear that beat off flies from the face of its sleeping master with a stone. Moreover, the interpolated verses composed by Persians are technically excellent.

The ancient copyists as textual critics.

The Turkish scribes, it is true, write verse which is often execrable both in form and metre (see the *Búláq* edition *passim*), but even they rarely indulge in rhymes of the sort which Jalálu'ddín permitted himself to use. It might be conjectured that the poem was revised by some of the author's friends after his death, when uncorrected copies were already in circulation; but this hypothesis would not account for the gradual and incomplete process of emendation exhibited in the MSS. Probably the first critical editors of the *Mathnawí* were the copyists themselves. We have seen how unfaithfully they dealt with it in one department, where the traces of their handiwork happen to be conspicuous; and we can study their habits and psychology in other fields which are less exposed to observation. Here are a few examples chosen at random:

At I ۵۸۲ *AC* read

چونك دندانها بر آرد بعد از آن \* هم بخود طالب شود آن طفل نان

*B* has the correction made by some one who took offence at the construction of طالب شود with نان, and reads in the second hemistich

هم بخود گردد دلش جویای نان.

Archaic words and forms usually disappear from the later MSS. Thus at I ۸۵۵ *C* has می سگست, for which *AB* write می گست, while at I ۴۶۴۸ *ABC* have بسکد, and *L* بگسد. At I ۱۰۲۹ *AB* change شیراندازی, the reading of *C*, into مکر و شیراندازی.

At I ۲۱۶۹ *C* has غیر آن پیرو نبود, for which *AB* substitute غیر آن پیر او ندید. The old forms آسانه with *alif-i mamdúda* (I



*B* reads

گر بگیرم بر گنم دندانِ مار \* ناش از سر کوفتن نبود ضرار

At I ۲۱۱۵ *C* has

گفت روبه صد سپاس آن شیرا \* کز پس آن گرگ وا خواند او مرا

Here the rhyme is faulty, because a *nímfatha* is made to correspond to a *fatha*. *AB* therefore eliminate it and write

روبه آن دم بر زبان صد شکر راند \* که مرا شیر از پس آن گرگ خواند

In some cases the fault is not removed but is partially remedied.

At I ۲۲۴. *C* reads

یا بزخم من رگِ جانت بُرد \* یا ترا چون من بزندانِ بُرد

*A* amends this by writing in the second hemistich

یا ترا چون من بزندانِ بُرد

thus introducing a type of rhyme, like *بر رَوَد* and *واپس تر شَوَد*

(instead of *واپس تر رَوَد*), which is not uncommon in the *Mathnawí*,

but impairing the syntax, as *ترا* is now superfluous. It remained for *B* to restore the syntax and write

یا که همچون من بزندانِ بُرد

Those who desire further evidence will find plenty of material in the critical notes. I think, however, that the instances which have been given are enough to establish what I undertook to prove, namely,

- (1) that in many places the text of the *Mathnawí* was altered by early copyists, not capriciously, but with a definite object and in a particular way.
- (2) that of the MSS. used for Book I *C* is the nearest to the original, and that *A* comes next in order of authenticity. It is to be noted that *L*, a later and inferior MS., has frequently retained readings of *C* which do not occur in *A* or *B*.

The inexact prosody of the poem is quite in keeping with its free, unelaborate, and generally colloquial style. No one is likely to argue that the copyists represented by *A* and *B* sought to re-



Sometimes the change could be made very simply. Thus at I ۲۴۲۹, where *C* reads

گفت خصم جانِ جان من چون شُدَم \* بر سرِ جانم لکدها چون زَدَم  
*AB* correct the rhyme by reading جانِ جان چون آمَدَم in the first hemistich; and at I ۲۴۴۸, where *C* reads

روز موسی پیشِ حق نالان شُدَه \* نیم شب فرعون گریان آمَدَه  
*A* has شده گریان, and *B* هم گریان بَدَه. At I ۲۱۷۶ *A* reads

وعدۀ مهبانیش را مُنکِری \* پس زمطبخ خاک و خاکستر بَری  
The first hemistich has been erased in *C*, but *B* corrects the rhyme and reads مُنکِری مهبانیش را از خری which I have inadvertently admitted into the text. The original reading is that of *A*, and there can be little doubt that it was also the reading of *C*.

In the following examples the alteration has been more extensive.

At I ۲۶۴۶ *C* reads

گفت زن آبا عجب یارِ منی \* یا بجملت کشفِ سِرِّم میبکنی  
In order to correct the rhyme *AB* read in the first hemistich  
گفت زن آهنگِ بَرِّم میبکنی. At I ۱۲۲۸, where *C* reads

گر نباشد این که دعوی میبکنم \* من نهادم سرِ بیژر این گردنم  
*AB* read in the first hemistich گر بیطلانست دعوی گردنم. At I ۲۹۴۲, where *C* reads

خود قوی تر می شود خمرِ گهن \* خود شهی تر می بود زرِّ گهن  
*AB* read in the second hemistich خاصه آن خمری که باشد مِنْ لَدُن

Often both the rhyme-words are altered, and the verse is more or less rewritten. At I ۷۷۵ *C* has

بت سیاهآبست اندر کوزه \* نفس مر آب سیه را چشمه  
*AB* have

بت سیاهآبست در کوزه نهان \* نفس مر آب سیه را چشمه دان  
At I ۲۲۵۹ *AC* have

گر بگیرم مار دندانش کَنَم \* ناش از سر کوفتن اینم گَنَم



and neglected not only in Arabic phrases (e. g. طِبَاتِ الطَّيِّبِينَ, scanned  $\text{---}|\text{---}$ ),  $\text{---}|\text{---}$ , سَلَامٌ عَلَيْكَ, scanned  $\text{---}|\text{---}$ ), an example which illustrates the author's bold use of the metrical *tashdíd*), but also perhaps in Persian words now and then <sup>1)</sup>. For our immediate purpose, however, his practice in regard to the rhyme is especially instructive. Here, again, he takes great liberties. It has been asserted <sup>2)</sup> that such rhymes as نور (*núr*) and گور (*gór*) are inadmissible in the *Mathnawí*, but they are quite common (e. g. I ٢٤٧ دُور and شور; I ٧٤٦ شور and صُور; I ٢٥٨٩ شُور and گور; I ٢٥٩٠ گور and النُّشُور; I ٢٩٢٥ and ٢٦٥٧ نُور and زور, etc., etc.). On the other hand, so far as I have noticed, *yá-yi mā'rúf* (*í*) is hardly ever rhymed with *yá-yi majhúl* (*é*); <sup>3)</sup> in *AC* the latter often rhymes with  $\text{---}$  (*á*).

There is a second class of imperfect rhymes, in which the short vowels are different, e. g. شُدْنَ and آمَدْنَ, زَنِ and كُنِي, and مَنِكْرِي and بَرِي, or in which a short vowel corresponds to a *nímfaṭḥa*, e. g. مَرَمَرَا and مَلِكْ رَا. Some examples occur in all the MSS., but the significant fact is that their number varies according to the age of each MS. *C* has more of them than *A*, *A* more of them than *B*. The youngest of the three MSS. is the most correct from a prosodist's point of view. In other words, we can here trace the process and method by which the copyists have altered the text of the *Mathnawí*, since in nearly all these cases the motive which induced them to alter it is unmistakable. The number of verses affected (in Book I alone) is about sixty. Without giving a full analysis, I will set forth the evidence in some detail, as was promised above.

Early alterations in the *Mathnawí*.

1) E. g., I think the readings of *AC Bul.* at I ١٧٠ and of *AD Bul.* at II are probably genuine, though I have not ventured to adopt them.

2) By Prof. C. E. Wilson in his Commentary on Book II, p. 249.

3) The only instance I can recall just now is I ١٦٠٥, where جَرِي (*jari*) rhymes with مَرِي (*miré*).



extent? — for the maxim *seniores priores* is one which no editor ought to believe till he has verified it. As *ABC* are used for Book I and *ABD* for Book II, it will be convenient to deal with each Book separately.

Manuscripts  
used for Book I.

The number of verses is slightly different in *A*, *B* and *C*. Each MS. omits some which occur in the other two (*A* 27, *B* 17, and *C* 34), and *B* has eight which do not occur either in *A* or in *C*. This test, though indecisive, gives the first place to *C*, the second to *A*, and the third to *B*. I will now demonstrate that the same conclusion is reached by following another line of investigation. Let us examine the various readings in the three MSS. and see whether, in some instances at least, it is not possible to discover the causes which produced them. If it can be shown that in *A* and *B* there are a large number of readings which have been altered in a particular way for a definite reason, and if the originals of these readings are found in *C*, the inference is obvious; and we may then presume that in other variations of reading, where no such reason is apparent, *C* also possesses the greater authority.

The argument depends on considerations which have been suggested by a careful study of the prosody of the *Mathnawí*. I need not go deeply into this on the present occasion, but as some knowledge of the subject is essential even to those who read the poem in a critical text, the following remarks will not be out of place.

Jalálu'ddín's versification is lax compared with that of poets like Sa'dí and Háfídh. The *izáfat* is frequently dropped after *ه* (های مختفی) and *ی*; the "silent" *ه*  $\frac{ـ}{ـ}$  may be lengthened in three of its four possible positions in the foot or elided before a vowel (cf. I ۱۲۷, ۶.۷, ۲۹۸۹); long vowels are sometimes, though rarely, shortened before a consonant (I ۲۹. , II ۱۰۸۷); <sup>1)</sup> the *nímfaṭha* may be required after a closed syllable ending in *ن* (e. g. *جانها*, scanned  $\_ـ\_ـ$ ),

The prosody  
of the *Math-*  
*nawí*.

1) In the oldest MSS. *ك* and *ه* are sometimes written *ك* and *ه*, even when they must be scanned as short syllables before consonants.



٢١٦.—١٨٦٥ . . . . .	<i>C</i> ff. 67 <i>v.</i> —106 <i>r.</i>
٢٦١٢—٢٦٦١ . . . . .	<i>C</i> ff. 52 <i>v.</i> —65 <i>r.</i>
٢٦٢.—٢٦١٤ . . . . .	<i>C</i> f. 66 <i>v.</i>
٢٦٤٧—٢٦٢١ . . . . .	<i>C</i> f. 67 <i>r.</i>
٢٦٦٢—٢٦٤٨ . . . . .	<i>C</i> f. 65 <i>v.</i>
٢٦٨.—٢٦٦٤ . . . . .	<i>C</i> f. 66 <i>r.</i>
٢٩٦٥—٢٦٨١ . . . . .	<i>C</i> ff. 106 <i>v.</i> —114 <i>r.</i>
٢٩٩١—٢٩٦٦ . . . . .	<i>C</i> om.
٤٠٠٢—٢٩٩٢ . . . . .	<i>C</i> f. 114 <i>v.</i>

*D* (Munich), N<sup>o</sup> 45 in Aumer's Catalogue, 105 ff., 19 lines = 19 verses on a full page, written in large clear *naskhí* by Músá b. Yahyá b. Ḥamza al-Mawlawí, who completed the transcription at Damascus on the 4<sup>th</sup> of Sha'bán, A.H. 706 (8<sup>th</sup> of February, A.D. 1307). This fine MS. of Book II sometimes distinguishes پ from ب and ج from ج, and almost invariably marks the post-vocalic ذ. Short vowels and other orthographical signs are frequently inserted.

By the courtesy of Dr. L. D. Barnett and Mr. E. Edwards of the British Museum and Dr. G. Leidinger, Director of the Manuscript Department in the Bayerische Staatsbibliothek, I was provided with excellent photographic copies of *ABCD*, for which the prayer <sup>رَبِّهِمْ</sup> أَقْرَأَ اللَّهُ عِبَادَهُمْ is the most fitting acknowledgement I can think of. On the whole, the four oldest MSS., *ABC* and *ABD*, are in substantial agreement. All of them have readings peculiar to themselves, but except in the case of *C* these are not very numerous or important. On the other hand, *L*, written a century after *B*, shows far greater variety and has already incorporated many new verses in its text. Therefore, as regards the First and Second Books, the question to be decided was this: Is any of the three MSS., *ABC* and *ABD*, superior in authenticity to the other two, and if so, to what



*L* (in my possession), 341 ff., 25 lines = 50 verses on a full page, clearly written in four columns. The prose prefaces are wanting. Dated the 7<sup>th</sup> of Rabī<sup>c</sup> al-Ákhir, 843 (17<sup>th</sup> of September, A. D. 1439). The text of the *Mathnawi* ends on f. 319. A later scribe has added the *Wuṣlatnáma* of Shaykh Buhlúl (see Sprenger's Oudh Catalogue, p. 370, N<sup>o</sup> 157). پ is distinguished from ب, ج from ج, and ذ is written for د after vowels.

The two remaining MSS., designated *C* and *D*, contain the text of Books I and II respectively:

*C* (British Museum, Or. 6438), 114 ff., 18 lines = 18 verses on a full page, written in fairly legible *naskhí*, with frequent omission of diacritical points. Undated, but must be early 14<sup>th</sup> century, if it does not belong to the 13<sup>th</sup>. پ is not, as a rule, distinguished from ب, nor ج from ج, and the post-vocalic ذ is often marked. The unique character of this MS. of Book I will be illustrated below. Its pagination is in some disorder. The following table, in which the first column refers to my edition, shows how the text of *C* should be re-arranged, and also what lacunae occur in it.

Preface . . . . .	<i>C</i> om.
١٧-١ . . . . .	<i>C</i> om.
٨٦-١٩ . . . . .	<i>C</i> ff. 1 v.—3 r.
١٢.—٨٧ . . . . .	<i>C</i> om.
١٨٨-١٢١ . . . . .	<i>C</i> 3 v.—5 r.
١.٧٥-١٨٩ . . . . .	<i>C</i> ff. 6 v.—32 r.
١١.٨-١.٧٦ . . . . .	<i>C</i> om.
١٧٩٦-١١.٩ . . . . .	<i>C</i> ff. 32 v.—52 r.
١٨٢.—١٧٩٧ . . . . .	<i>C</i> om.
١٨٦٤-١٨٢١ . . . . .	<i>C</i> ff. 5 v.—6 r.



the Oriental editions is their ambiguity. The *Mathnawí* demands thought and intelligence from those who study it, and they on their part have the right to expect that its meaning shall not be obscured by doubts as to orthography and syntax, due to omission of the *izáfat*, absence of vowels, and the fact that ڪ is not distinguished from گ. For example, in these editions ڪ, besides its ordinary uses as a pronoun and conjunction, represents five separate words, namely, ڪ, straw, گ, time, ڪ, little, گ, mountain and گ, dung; and it may occur, with different meanings, twice or thrice in the same verse. Where the sense is plain, such uncertainties do not matter, but in the *Mathnawí* the sense is often anything but plain. I have endeavoured to provide students with a text which will not puzzle them unnecessarily. The verses in each Book are numbered from beginning to end, so that henceforth it will be easy to refer to any particular verse or passage.

So far as the present volume is concerned, I have used five manuscripts, four of which were written within some seventy years after A. H. 672, the year in which Jalálu'ddin died. Three of the five, designated *A*, *B*, and *L* respectively, contain the *Mathnawí* complete:

*A* (British Museum, Or. 5602), 290 ff., 25 lines = 50 verses on a full page, written in four columns in a small distinct hand by 'Alí b. Muḥammad(?), who finished the transcription towards the end of the year 718 (A. D. 1318—19). ڪ is not, as a rule distinguished from گ, nor چ from ج; but the post-vocalic ذ is absent. Manuscripts used for the present edition.

*B* (Munich), N<sup>o</sup> 35 in Aumer's Cat. of the Persian Manuscripts in the Staatsbibliothek in München, 281 ff., 25 lines = 50 verses on a full page, elegantly and correctly written in four columns by Muḥammad b. al-Ḥájj Dawlatsháh b. Yúsuf al-Shírází, who completed the transcription on the 15<sup>th</sup> of Dhu 'l-Ḥijja in the year 744 (29<sup>th</sup> of April, A. D. 1344). ڪ is distinguished from گ, چ from ج, and ذ is written for د after vowels.



is no excuse. Let the balance be restored, by all means, and the sooner the better. But something remains to be said. Persian studies will not flourish as they should until the poetical masterpieces from which Persian literature draws its chief power of attraction, and which constitute its claim to rank as a world-literature, are made more accessible, in the fullest sense of the word, than they are now. The *Sháhnáma*, one of the two greatest poems in the language, can scarcely be obtained for love or money. And when shall we see the first European edition of Nidhámí's *Khamsa*?

The *Mathnawí* has often been printed or lithographed in the Oriental editions. East, and some of these editions are good of their kind <sup>1)</sup>. The best, I think, is that in six volumes containing the Persian text with Turkish translation and commentary by Ismá'íl Rusúkhí of Angora, who lived in the early 17<sup>th</sup> century; but copies are extremely hard to come by, while the editions of Búláq and Teheran also lie beyond the reach of most students. Apart from this, however, the Oriental editions differ greatly from each other, and even those which give something like a standard text are falsified and interpolated to a considerable extent; *e. g.*, the Búláq text of Books I and II includes about 140 and the Teheran text about 800 verses which are wanting in the oldest MSS. There is ample evidence that at an early period the copyists began to alter the text of the poem for reasons which I will set forth in detail presently. In many cases it is still possible to detect these corruptions and restore the original readings, though the MS. that has most faithfully preserved the ancient recension contains only the first of the six books of the *Mathnawí*. But since the MS. next in authority (dated A. H. 718) exhibits a more genuine text of the entire poem than any that has been published hitherto, I feel that the tedious work of collation has been worth doing. Another grave, though less vital, defect in

---

1) The text in this volume is founded entirely on MSS., but it has been collated throughout with Ismá'íl Anqiraví's text and with that of the Búláq edition (A. H. 1268). I am also familiar with the edition of Teheran (A. H. 1307), which I acquired from Professor Browne when reading for the Indian Languages Tripos in 1890. In my opinion, the Turkish editions are superior to any others (including several Indian ones) that I have seen.



toire. . . . . Il avoit porté, selon sa coutume, dans la traduction de cet ouvrage, la fidélité du texte jusqu'au dernier scrupule. Il conservoit par-là dans leur intégrité les traits originaux, ainsi que la nouveauté des idées, l'énergie des expressions, et la fraîcheur du coloris vierge encore; mais, pour éviter toutefois le risque de devenir fastidieux ou barbare par un assujettissement trop servile, il paraphrasoit en forme de notes ce qu'il étoit impossible de rendre littéralement en françois. . . . . Ayant déjà mis au net sa traduction et ses notes, ainsi que le texte persan qu'il avoit eu soin de vérifier sur plusieurs exemplaires, afin d'en garantir l'exactitude (perfection qui manque le plus souvent aux manuscrits orientaux par l'ignorance et la matérialité des copistes), il se proposoit de faire imprimer le tout à son arrivée à Vienne; mais l'incendie qui en 1799 mit en cendres la moitié de Péra, consuma et l'original persan rectifié, et la traduction et les notes qui devoient l'accompagner.

M. de Wallenbourg déplora cette perte beaucoup plus que celle de tout de reste de ses effets."

Fortune does not always favour the brave, and the name of the earliest European translator of the *Mathnawí* is wellnigh forgotten. Although his work may have had more elegance than scientific value, his spirit and resolution deserve a tribute of respect from one who hopes for better luck in the same enterprise.

I shall have no difficulty in showing that a revised text of the *Mathnawí* is needed, not only to serve as a basis for the translation and commentary, but on wider grounds as well. The single argument against it is one of expediency. Not a few may urge that instead of producing editions of texts already published in the East, Persian scholars ought to concentrate their efforts on editing the valuable and important works which at present exist only or mainly in manuscript. While sympathising with that view, I think it would have unfortunate results if it were applied indiscriminately, or if the accumulation of new materials were allowed to bar the way to improvement and cultivation of the old. The prose-writers, I agree, have been neglected in favour of the poets and underestimated in comparison with them; and for this neglect and disparagement there



led me to prepare a critical edition, I may call attention to an almost unrecorded episode in the history of Persian scholarship.

It appears that a corrected text of the *Mathnawí*, with French translation and notes, was ready for publication in 1799. I owe my knowledge of this fact to Professor D. B. Macdonald, who last year kindly lent me a copy which he had acquired of a very rare book <sup>1)</sup>, entitled *Notice sur le Scháh'-Namé de Ferdoussi et traduction de plusieurs pièces relatives à ce poëme. Ouvrage posthume de M. le Conseiller I. et R. De Wallenbourg, précédé de la biographie de ce savant par A. de Bianchi. À Vienne, de l'imprimerie de J. V. Degen.*

1810. Nothing in this tiny volume is so interesting <sup>2)</sup> as the account given in the preface of Jaques de Wallenbourg's career as a diplomatist, his delight in Persian literature, his theory of translation, and the tragic destruction of the work to which he had devoted six years of his life.

„Il fut d'abord placé à Constantinople, en qualité de jeune-de-langue; bientôt après, d'interprète auprès de l'internonciature impériale et royale à la Porte ottomane, et employé à différentes missions pendant la dernière guerre contre les turcs, soit au camp ottoman pour préparer les négociations de paix, soit au congrès de Sistow, où elle fut conclue en 1791; et enfin à Vienne, en qualité de secrétaire aulique et conseiller impérial au département des affaires étrangères. . . . Comme savant, il ajoutoit à une vaste et profonde érudition la connaissance parfaite des principales langues de l'Europe, ainsi que celle du grec moderne, du turc, de l'arabe et du persan. Comme homme de lettres, il se plaisoit à cultiver préférentiellement cette dernière langue, tant à cause de la douceur de son accent, que du grand nombre d'écrivains qui honorèrent les derniers siècles de la littérature persanne. . . . Ce fut en 1792 qu'il entreprit, et acheva à Constantinople après six années de travail, la traduction du *Messnévî*, fameux ouvrage poétique sur différens points de religion, de morale, de jurisprudence, de politique, et d'his-

1) There is a copy in the British Museum.

2) See, however, Prof. Macdonald's article on *The Earlier History of the Arabian Nights* (*J. R. A. S.*, July, 1924, pp. 367 and 397).



## INTRODUCTION.

This is the first instalment of what I hope will eventually be a complete text and translation of the *Mathnawí* in six volumes, of which the first, third, and fifth are to contain the Persian text, while the second, fourth, and sixth are reserved for the English translation. To look further ahead, two or three volumes of commentary will be required in order to make the text and translation fully intelligible; and there should also be an introductory volume dealing with the life and times of Jalálu'ddín Rúmí and with the linguistic, literary, historical, doctrinal and other aspects of the poem as a whole. I do not know whether I shall be able to carry out this project, but one condition of success, namely, the means to publish rapidly at regular intervals, is already ensured by the liberality of my colleagues who are Trustees of the E. J. W. Gibb Memorial. If the text and translation were finished in seven years from now, I should be well satisfied, though it is true that without the commentary a great part of the translation must remain no more than a skeleton.

The plan sketched here has long been present to my mind. I have no doubt that its originator, though he never suggested it in words, was *lo mio maestro* Professor E. G. Browne, who first helped me to appreciate the extraordinary qualities of "the Persian Qur'án". The impressions then formed were strengthened by study of Jalálu'ddín's *Dívān*, specimens of which the Cambridge University Press published in 1898 under the title of *Selected Poems from the Dívāni Shamsi Tabrīz*. At that time what I had in view was an annotated translation, but it soon became evident that this would be of little use by itself. Before explaining the reasons which have



*NEW SERIES.*

- I. **Fárs-náma** of Ibnu'l-Balkhí, Persian text, ed. le Strange and Nicholson, 1921, 20s.
- II. **Ráhatu's-Şudúr** (History of Saljúqs) of ar-Ráwandí, Persian text, ed. Muḥammad Iqbál, 1921, 47s. 6d.
- III. **Indexes to Sir C. J. Lyall's** edition of the **Mufaḍḍalíyát**, compiled by A. A. Bevan, 1924, 42s.
- IV. **Mathnawí-i Ma' nawí** of Jalálu'ddín Rúmí. Vol. I, Persian text of the First and Second Books, ed. Nicholson, 1925, 20s.

**Mázandarán**, topography of, and travels in, by H. L. Rabino, with Map (in the Press).

**Díwán of al-A' shá**, Arabic text with German translation by R. Geyer (in the Press).

**Jawámí'u l-Hikáyát** of 'Awfí, a critical study of its scope, sources and value, by Nizámu'ddín (in the Press).

**Letters of Rashídu'ddín Faḍlu'lláh**, abridged English transl. by Muḥammad Shafí', followed by transl. of **Tansúq-náma** (on precious stones) by the late Sir A. Houtum-Schindler (in preparation).

**A History of Chemistry in Mediaeval Islám**, by E. J. Holmyard.

**Turkistán at the time of the Mongolian Invasion**, by W. Barthold, English transl., revised by the author, aided by H. A. R. Gibb.

*WORKS SUBSIDISED BY THE TRUSTEES.*

**Firdawsu 'l-Hikmat** of 'Alí ibn Rabban aṭ-Ṭabarí, ed. Muḥammad az-Zubayr aṣ-Şiddíqí (in the Press).



- XII. Introduction à l'Histoire des Mongols, by Blochet, 1910, 10s.
- XIII. Díwán of Ḥassán b. Thábit (Arabic text), ed. Hirschfeld, 1910, 7s. 6d.
- XIV, 1, 2. Ta'ríkh-i-Guzída of Hamdu'lláh Mustawfí; 1, Persian text, fac-simile, 1911, 15s.; 2, Abridged translation and Indices by Browne and Nicholson, 1913, 10s.
- XV. Nuḡṡatu'l-Káf (History of the Bábís) by Mírzá Jání (Persian text), ed. Browne, 1911, 12s.
- XVI, 1, 2, 3. Ta'ríkh-i-Jahán-gusháy of Juwayní, Persian text, ed. Mírzá Muḡammad; 1, Mongols, 1913, 15s.; 2, Khwárazmsháhs, 1917, 15s.; 3, Assassins, in preparation.
- XVII. Kashfu'l-Maḡjúb (Ṣúfí doctrine), transl. Nicholson, 1911, 15s.
- XVIII, 2 (all hitherto published), Jámi'u't-Tawáríkh of Rashídu'd-Dín Faḡlu'lláh (Persian text), ed. and annotated by Blochet, 1912, 15s.
- XIX. Kitábu'l-Wulát of al-Kindí (Arabic text), ed. Guest, 1912, 15s.
- XX. Kitábu'l-Ansáb of as-Sam'ání (Arabic text, fac-simile), 1913, 20s.
- XXI. Díwáns of 'Ámir b. aṡ-Ṭufayl and 'Abíd b. al-Abraṡ (Arabic text and transl. by Sir Charles J. Lyall), 1913, 12s.
- XXII. Kitábu'l-Luma' (Arabic text), ed. Nicholson, 1914, 15s.
- XXIII, 1, 2. Nuzhatu-'l-Qulúb of Ḥamdu'llah Mustawfí; 1, Persian text, ed. le Strange, 1915, 8s.; 2, English transl. le Strange, 1918, 8s.
- XXIV. Shamsu'l-'Ulúm of Nashwán al-Ḥimyarí, extracts from the Arabic text with German Introduction and Notes by 'Azímu'd-Dín Aḡmad, 1916, 5s.
- [XXV. Díwáns of aṡ-Ṭufayl b. 'Awf and aṡ-Ṭirimmáḡ b. Ḥakím (Arabic text), ed. Krenkow, in the Press].



"E. F. W. GIBB MEMORIAL" PUBLICATIONS.

OLD SERIES. (25 works, 37 published volumes.)

- I. *Bábur-náma* (Turkí text, fac-simile), ed. Beveridge, 1905. *Out of print*.
- II. *History of Ṭabaristán* of Ibn Isfandiyár, abridged transl. Browne, 1905, 8s.
- III, 1-5. *History of Rasúlí dynasty of Yaman* by al-Khazrají; 1, 2, transl. of Sir James Redhouse; 1907-8, 7s. each; 3, *Annotations* by the same, 1908, 5s.; 4, 5, *Arabic text* ed. Muhammad 'Asal, 1908-1913, 8s. each.
- IV. *Omayyads and 'Abbásids*, transl. Margoliouth from the Arabic of G. Zaidán, 1907, 5s.
- V. *Travels of Ibn Jubayr*, Arabic text, ed. de Goeje, 1907, 10s.
- VI, 1, 2, 3, 5, 6. *Yáqút's Dict. of learned men* (*Irshádu'l-Arib*), Arabic text, ed. Margoliouth, 1908-1913; 20s., 12s., 10s., 15s., 15s. respectively.
- VII, 1, 5, 6. *Tajáribu'l-Umam* of Miskawayhi (Arabic text, fac-simile), ed. le Strange and others, 1909-1917, 7s. each vol.
- VIII. *Marzubán-náma* (Persian text), ed. Mírzá Muḥammad, 1909, 12s.
- IX. *Textes Houroúfís* (French and Persian), by Huart and Rizá Tevfíq, 1909, 10s.
- X. *Mu'jam*, an old Persian system of prosody, by Shams-i-Qays, ed. Mírzá Muḥammad, 1909, 15s.
- XI, 1, 2. *Chahár Maqála*; 1, Persian text, ed. and annotated by Mírzá Muḥammad, 1910, 12s.; 2, English transl. and notes by Browne, 1921, 15s.



“E. J. W. GIBB MEMORIAL”:

ORIGINAL TRUSTEES.

[*JANE GIBB, died November 26, 1904*],  
E. G. BROWNE,  
G. LE STRANGE,  
[*H. F. AMEDROZ, died March 17, 1917*].  
A. G. ELLIS,  
R. A. NICHOLSON,  
SIR E. DENISON ROSS.

ADDITIONAL TRUSTEE.

IDA W. E. OGILVY GREGORY, appointed 1905.

CLERK OF THE TRUST.

W. L. RAYNES,  
90, Regent Street,  
CAMBRIDGE.

PUBLISHER FOR THE TRUSTEES.

MESSRS. LUZAC & Co.,  
46, Great Russell Street,  
LONDON, W. C.



*This Volume is one  
of a Series  
published by the Trustees of the  
"E. J. W. GIBB MEMORIAL".*

*The Funds of this Memorial are derived from the Interest accruing  
from a Sum of money given by the late MRS. GIBB of Glasgow, to  
perpetuate the Memory of her beloved son*

*ELIAS JOHN WILKINSON GIBB,*

*and to promote those researches into the History, Literature, Philo-  
sophy and Religion of the Turks, Persians and Arabs, to which, from  
his Youth upwards, until his premature and deeply lamented Death in  
his forty-fifth year, on December 5, 1901, his life was devoted.*

*تِلْكَ أَعْمَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا . فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ*

*"These are our works, these works our souls display;  
Behold our works when we have passed away".*



*First printed by E. J. Brill, Leyden (Holland), and now  
(1948) reprinted by Replika Process by Percy Lund  
Humphries and Co. Ltd., Country Press, Bradford.*



THE MATHNAWÍ  
OF  
JALÁLU'DDÍN RÚMÍ

EDITED FROM THE OLDEST MANUSCRIPTS AVAILABLE  
WITH CRITICAL NOTES, TRANSLATION, AND  
COMMENTARY

BY

REYNOLD A. NICHOLSON,  
LITT. D., LL.D., F.B.A.

Lecturer in Persian in the University of Cambridge,  
Formerly Fellow of Trinity College.

VOLUME I.

CONTAINING THE TEXT OF THE FIRST AND  
SECOND BOOKS.

PRINTED BY MESSRS. E. J. BRILL, LEYDEN,  
FOR THE TRUSTEES OF THE E. J. W. GIBB "MEMORIAL"  
AND PUBLISHED BY MESSRS. LUZAC AND Co.,  
46, GREAT RUSSELL STREET, LONDON, W.C.

1925.



*"E. F. W. GIBB MEMORIAL"*  
*SERIES.*

*NEW SERIES, IV.*



*ORIENTAL TEXTS APPROVED  
BUT NOT FINANCED BY THE TRUSTEES AND SOLD  
BY MESSRS. LUZAC & Co.*

The *Safar-náma*, *Rawshaná'í-náma* and *Sa'ádat-náma* of Ná-  
şir-i Khusraw ("Kaviani" Press. Berlin, 1923), 8s.

The *Zádu 'l-Musáfirín* of Náşir-i Khusraw ("Kaviani" Press.  
Berlin, 1923), 15s.

The *Wajh-i Dín* of Náşir-i Khusraw ("Kaviani" Press. Berlin,  
1924), 4s.

The *Silsilatu 'n-Nasab-i Şafawiyya* of Shaykh Husayn ibn  
Shaykh Abdál-i Záhídí ("Íránshahr" Press. Berlin, 1343/  
1924), 2s.